



مجموعه مقالات سال ۱۴۰۳

تالار گفتگوی حقوقی و سیاسی بین المللی
انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

۱۴۰۴



به نام خدا

مجموعه مقالات سال ۱۴۰۳

تالار گفتگوی حقوقی و سیاسی بین المللی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

به کوشش :

شورای دبیران تالار گفتگو

دکتر پوریا عسکری، دکتر اعظم امینی، دکتر کتابون حسین نژاد،
دکتر عبدالله عابدینی، دکتر علیرضا شمس لاهیجانی و دکتر محمدعلی عبداللهی

مهرماه ۱۴۰۴



❑ انتشارات انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

❑ صفحه آرای: اعظم پازدار

فهرست مطالب

دیباجه - دکتر نسرین مصفا ۲

بخش اول: مسائل مرتبط با ایران ۵

- دفاع مشروع در برابر حمله به اماکن دیپلماتیک: تفسیر یا توسیع منشور ملل متحد- دکتر محسن عبدالهی و دکتر مهناز رشیدی ۵
- ظرفیت های حقوق بین الملل در واکنش به حمله اسرائیل علیه ساختمان بخش کنسولی سفارت ایران در دمشق- زهره شفیعی ۱۳
- ابعاد حقوقی ترور رهبر سیاسی حماس در تهران- محمدعارف شمسی و سیروان سلیمانی ۱۹
- حمایت اتحادیه اروپا از حاکمیت امارات متحده عربی بر جزایر سه گانه: حمایت یا مداخله؟ امیرحسین عسگری ۲۳
- یادی از «سرو سخنگوی ایران»: معرفی کوتاه کتاب «ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم»- دکتر امیر مقامی و دکتر موسی کرمی ۲۷
- پیرمرد و دریا: اقدامات دکتر محمد مصدق در قبال جزایر سه گانه ایرانی- دکتر موسی کرمی ۳۵
- «خاک مادرزادی»: نگاهی به کتاب «مبالغه مستعار» درباره جزایر سه گانه ایرانی- دکتر ستار عزیزی و دکتر موسی کرمی ۴۴
- نقش آکادمی بیگدلی در پیشبرد نهضت ترجمه حقوق بین الملل در ایران- دکتر سیدقاسم زمانی ۵۴
- کتاب حقوق بین الملل عمومی محمد مظاهر؛ گواهی بر بیش از یک قرن ترجمه و تالیف حقوق بین الملل در ایران- صادق بشیره ۶۲
- تحریم نهادهای علمی ایران توسط کانادا از منظر حقوق بین الملل- آرش ملک ۶۸

بخش دوم: حقوق محیط زیست و تغییرات آب و هوایی ۷۴

- سایه عدالت سبز بر سر دیوان اروپایی حقوق بشر؛ نگاهی بر رأی تاریخی این دیوان علیه دولت سوئیس پیرامون تغییرات اقلیمی-روژین تقدیسی نژاد و کیان بیگلریگی ۷۵
- رای دادگاه اروپایی حقوق بشر علیه دولت سوئیس در خصوص نقض تعهدات اقلیمی-محدثه نخودچی ۸۰
- رویکرد ایتلوس نسبت به حفاظت از محیط زیست دریایی در اقلیم در حال تغییر- دکتر مهناز رشیدی و دکتر مهشید آجلی لاهیجی ۸۶
- نگاهی بر نظریه مشورتی دیوان بین المللی حقوق دریاها درباره تغییرات اقلیمی- معصومه حسینی ۹۰
- از وعده تا واقعیت: شرکت شل، دادگستری هلند و آرزوی هوای پاک- معین عارفی فرد ۹۶
- رویکرد محاکم داخلی آمریکای لاتین به حق بر محیط زیست سالم؛ نگاهی واقع گرا یا ایده آلیستی؟ معصومه حسینی ۱۰۵
- مجمع گذار بیمه ای به کرین خالص صفر سازمان ملل و نقش آن در حقوق نرم- راشد رستمیان ۱۱۰
- نقش صندوق های جبران خسارت آلودگی نفتی بین المللی در تنظیم بیمه و مسئولیت در قراردادهای حمل و نقل نفت خام- محمدرضا جودی وش ۱۱۴
- آثار کنوانسیون بین المللی کنترل و مدیریت آب توازن کشتی ها بر تنوع زیستی دریایی- محمدرضا جودی وش ۱۱۹

نقش گروه ۲۰ در راستای سیزدهمین آرمان توسعه پایدار ۲۰۳۰؛ اقدام فوری برای رویارویی با تغییر اقلیم و آثار آن- سارا صلح چی و کیان بیگریگی ۱۲۳

پاسداری از طبیعت برای پشتیبانی از زنان در برابر خشونت- دکتر موسی کرمی و دکتر علی مشهدی ۱۳۲

بخش سوم: حقوق بشر ۱۳۹

سرنوشت «حمایت» از نسل‌های آینده توسط سازمان ملل متحد- دکتر نسرین مصفا ۱۴۰

اعلامیه جهانی حقوق بشر پس از ۷۶ سال- دکتر سیدقاسم زمانی ۱۴۴

«یک پنجره، چند نگاه»: مسائل اقلیت‌ها از دیدگاه گزارشگر جدید طبق گزارش سالانه ۲۰۲۴- دکتر ستار عزیزی و دکتر موسی کرمی .. ۱۴۹

نظر تفسیری شماره ۲ کمیته کارگران مهاجر سازمان ملل: حمایت‌های کنوانسیون کارگران مهاجر از حقوق کارگران مهاجر غیرمجاز- دکتر

سیدقاسم زمانی و ساوالان محمدزاده ۱۵۷

اتحاد علیه نقض حقوق زنان در افغانستان؛ مسئولیت احتمالی طالبان به موجب کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان- فاطمه

گذردازی ۱۶۳

هوانوردی و حقوق بشر: نگاهی بر حقوق مسافران با تأکید بر حق عبور و مرور آزاد- مهشید جمالی ۱۶۸

حمایت از پناهندگان فلسطینی برعهده چه کسی است؟ محمد مهدی محمدی ۱۷۲

امنیت ملی در رویارویی با بحران پناهندگی- محمدعارف شمسی و ملیحه محمدی ۱۷۷

قانون غذا: چالش‌ها و تحولات اخیر در سطح ملی و بین‌المللی- امیر رحیمی ریک ۱۸۲

سند پیش نویس و گزارش تحلیلی گزارشگر ویژه «حق بر همبستگی بین‌المللی» سال ۲۰۲۴- دکتر علی پاشا غفاری ۱۸۶

حقوق بشر در عصر دیجیتال: فرصت‌ها و چالش‌ها در بازتعریف مفاهیم انسانی به مناسبت روز جهانی حقوق بشر- فرید فتحی ۱۹۱

حقوق بین‌الملل به سوی کنوانسیونی برای مقابله با جنایت علیه بشریت- سجاد قدمیاری ۱۹۴

اختلاف نظر کشورهای در حال توسعه در خصوص بسط مفهوم «جنایت علیه بشریت»- دکتر محسن قدیر و عماد عبودیت ۱۹۷

نقش عدالت انتخاباتی در تحقق دموکراسی از منظر حقوق بشر- نوید فاخره جوق و سیدمحمد مهدی یاسینی ۲۰۱

الگوی انتخابات شایسته در حقوق بین‌الملل با نگاهی به انتخابات اخیر ونزوئلا- آرش ملکی ۲۰۷

شناسایی حق بر بازی به عنوان حقوق کودک و تعهدی بین‌المللی (با تأکید بر گرامیداشت اولین روز جهانی بازی توسط سازمان ملل متحد)-

دکتر محمدمهدی سیدناصری ۲۱۰

بزرگداشت روز بین‌المللی بازی با نگاهی کلی بر اهمیت فوق‌العاده بازی کردن- مریم هراتی ۲۱۴

ارتقاء حقوق کودکان با تمرکز بر روز جهانی کودک- مهشید جمالی ۲۱۷

تلاقی حقوق بین‌الملل و حقوق جنایی در آوردگاه حق کودکان در دسترسی به عدالت- دکتر مهدی خاقانی اصفهانی و دکتر محمد مهدی

سیدناصری ۲۲۰

بخش چهارم: حقوق مخاصمات مسلحانه..... ۲۲۵

- گزارش کمیسیون بین المللی تحقیق در مورد فلسطین و جنگ غزه- سیدمحمد علی علوی ۲۲۶
- مروری بر گزارش کمیسیون مستقل بین المللی تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین- محمد مهدی محمدی ۲۳۴
- حقوق کارگران در مناطق اشغالی: تحلیل حقوقی تعهدات اسرائیل- معصومه نوربخش بادرانی و فاطمه سیدی ۲۳۹
- مروری بر گزارش آگوست ۲۰۲۴ کمیسیون سازش کمیته رفع تبعیض نژادی در مورد سرزمین های اشغالی- عرفان دولت ۲۴۵
- عقابِ بلایان: بررسی تعهدات اسرائیل در خصوص قانونگذاری در سرزمین های اشغالی- دکتر سیدمحسن حکمتی مقدم ۲۵۰
- تداوم اعتبار توافقنامه ۱۹۷۴ جداسازی نیروهای اسرائیل و سوریه پس از تحولات اخیر- سحر خوشدل ۲۵۳
- حملات سایبری در ترازوی حقوق جنگ- محمدعارف شمس و سیروان سلیمانی ۲۶۱
- تعهدات حقوقی دولت پاکستان در مبارزه با جیش العدل- عرفان دولت ۲۶۵
- سلاح های ضد ماهواره؛ تهدیدی علیه اصل استفاده صلح آمیز از فضای ماورای جو- محمدرضا خلیج و کیان بیگلریگی ۲۷۱
- فناوری نامرئی شدن و تاثیر آن بر حقوق بین الملل بشردوستانه- دکتر احمدرضا پندار ۲۷۸

بخش پنجم: محاکم بین المللی..... ۲۸۳

- «رستاخیز کلمات»: همنوایی به ستوه آمدن مجمع عمومی و دیوان بین المللی دادگستری از اقدامات اسرائیل در نظر مشورتی فلسطین ۲۰۲۴- ۲۸۴
- دکتر عبدالله عابدینی ۲۸۴
- گذاری بر تقاضای دادستان دیوان کیفری بین المللی برای صدور قرار جلب در قضیه فلسطین- دکتر محمدهادی ذاکر حسین ۲۹۰
- همکاری دو دیوان؟ بررسی عملکرد دادستان دیوان بین المللی کیفری در انتخاب عناوین مجرمانه در درخواست صدور قرار جلب علیه نخست وزیر و وزیر دفاع اسرائیل- متین امیری و حنا جعفری بیدختی ۲۹۷
- قرار بازداشت نتانیاها؛ دیوان بین المللی کیفری در مسیر رویه سازی یا چاره سازی؟ امیر رحیمی ریک و متین امیری ۳۰۴
- احتمال صدور قرار بازداشت برای اعضای حماس و مقامات اسرائیلی توسط دیوان بین المللی کیفری در پرتو گزارش کمیسیون تحقیق مستقل بین المللی- مهری چالاک ۳۰۸
- دستور اقدامات موقتی که صادر نشد: دعوی نیکاراگوئه علیه آلمان- دکتر مهشید آجلی لاهیجی ۳۱۴
- تصمیم دیوان بین المللی دادگستری در دعوی نیکاراگوئه علیه آلمان و ابهاماتی که بدون پاسخ ماند- سیدمحمد امین حسینی نسب ۳۱۸
- اصلاح قرار اقدامات موقت دیوان بین المللی دادگستری در قضیه آفریقای جنوبی علیه اسرائیل و دستور توقف عملیات نظامی- صادق بشیره ۳۲۶
- ژنوساید یا جنایات علیه بشریت؛ عنصر تعیین کننده کدام است؟ دکتر امینه مویدیان ۳۳۳
- درآمدی بر دعاوی اخیر میان مکزیک و اکوادور در دیوان بین المللی دادگستری- سجاد قدمیاری و سیروان سلیمانی ۳۴۰

سخنان رئیس دیوان بین المللی دادگستری در کمیته حقوقی مجمع عمومی در مورد امکان اصلاح اساسنامه دیوان - دکتر اسماعیل بقایی هامانه

۳۴۸

بخش ششم: حقوق بین الملل و فناوری های جدید..... ۳۵۱

حقوق بشر فراتر از آرمان ها: نقش فناوری در پارالمپیک پاریس و حمایت از افراد دارای معلولیت - دکتر نسرين مصفا ۳۵۲

مسئله مرگ و زندگی؛ حملات سایبری به زیرساخت های بهداشتی - دکتر ستار عزیزی و کیان بیگلریگی ۳۵۸

حقوق بین الملل و فضای سایبری: نقش بیانیه های مشترک منطقه ای در تقویت نظم جهانی - حبیبه فرج زاده ۳۶۶

قطعه نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص هوش مصنوعی و توسعه پایدار: مهم و تاریخی؛ اما ناکافی - محمدجواد ذوالقدر ۳۷۱

نهاد عالی رتبه مشورتی سازمان ملل و حرکت به سوی هنجارسازی هوش مصنوعی - علی قربانی گازار ۳۷۵

نگاهی اجمالی بر کنوانسیون جامع بین المللی مقابله با استفاده از فناوری های اطلاعات و ارتباطات برای مقاصد مجرمانه - کیان بیگلریگی ۳۸۱

حق بر حریم خصوصی و آزادی بیان در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و مقررات عمومی حفاظت از داده ها و قانون هوش مصنوعی اتحادیه

اروپا - فائزه محمدی ۳۸۸

کنوانسیون جرایم سایبری: گامی در جهت امنیت یا نقض حقوق بشر؟ حبیبه فرج زاده ۳۹۳

اتحادیه اروپا و هوش مصنوعی: گامی در مسیر پیشرفت یا نقض حقوق بشر؟ حبیبه فرج زاده ۳۹۸

حقوق دیجیتال مهاجران: حاکمیت داده ها و حق بر حریم خصوصی در عصر جهانی شدن مهاجرت - مهدی صفدری ۴۰۴

حقوق کودکان در محیط دیجیتال با تاکید بر سند راهبردی شورای اروپا - دکتر محمد مهدی سیدناصری ۴۰۸

بخش هفتم: سایر موضوعات ۴۱۳

تأملی بر آموزش حقوق بین الملل در کشورهای در حال توسعه - دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی ۴۱۴

درخواست دولت فلسطین برای عضویت در سازمان ملل از منظر حقوق بین الملل - دکتر علی اکبر سیاپوش ۴۱۷

سازمان ملل متحد در جستجوی صلح: نگاهی به عملکرد این نهاد در مناقشه فلسطین - رامین کیانی ۴۲۵

مروری بر گزارش نخست کمیسیون حقوق بین الملل درباره موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور - نرگس رشیدی ۴۲۸

گزارش کمیسیون حقوق بین الملل راجع به موافقتنامه های غیر الزامی: از طرح معیارهای متقن شناسایی تا تبیین آثار حقوقی احتمالی - دکتر

مهشید آجلی لاهیجی ۴۳۳

حقوق بین الملل یا نظم بین المللی مبتنی بر قاعده؟ (رقابتی ژئوپلیتیک میان ایالات متحده و اروپا - چین و روسیه) - معصومه حسینی ۴۳۶

مروری بر پیش نویس پیمان برای آینده؛ راه حل جدید سازمان ملل برای بازگرداندن اعتماد - سجاد قدمیاری ۴۴۲

تعرفه های ضد یارانه ای اتحادیه اروپا و واکنش های احتمالی تلافی جویانه چین در چارچوب سازمان جهانی تجارت - معصومه نوربخش

باغبادرانی و نوید فاخته قلعہ جوق ۴۴۶



روز جهانی ترجمه: تلاشی جهانی برای ترویج نقش متخصصان زبان و حرفه ترجمه در ارتباط ملت ها ازسوی سازمان ملل متحد با تاکید بر

حق ارتباط – مهشید جمالی..... ۴۵۱

English Articles.....454

The 29th COP and its Achievements in Operationalizing and Managing Carbon Markets in accordance with Article 6 of the Paris Agreement–Hamidreza Yazdfazeli & Azam Amini..... 461

UNESCO International Convention against Doping in Sport and the Obligations Erga Omnes Partes- Sepehr Saremi 467

Battle of Narratives: Aftermath of an Assassination in Tehran! Abbas Safari 470

Liberal Theories of International Human Rights through the Lens of Liberal Conservatism- Ali Nazari Farsani..... 476

Catch Him if You Can: How Putin’s Arrest Warrant Challenged the International Criminal Justice System- Arash Maleki..... 483

به نام آنکه جان بخشید ما را

تن و توش و توان بخشید ما را

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، نهادی علمی، مدنی است که در طلیعه بیست و پنج سال از تشکیل خود قرار دارد. در طول این سال ها گستره ای از فعالیت های متنوع را در راستای اهداف اساسنامه خود با هدف خدمتگزاری موثر و همه جانبه در چارچوب امکانات، به جامعه علمی و دانشگاهی کشور انجام داده است. «تالار گفتگوی حقوقی سیاسی بین المللی» که در سال ۱۳۹۹ راه اندازی شد، روزنه ای جدید برای فعالیت های انجمن به شمار آمد. استقبال پژوهشگران و نویسندگان علاقمند، در طول سالهای فعالیت به حفظ پایداری به عنوان یکی از اصول اصلی انجمن در خدمت به جامعه و به ویژه نسل جوان انجامیده است. حال با کمال خوشوقتی مجموعه مقالات پنجمین سال فعالیت آن در سال ۱۴۰۳ تقدیم حضور علاقمندان می شود. بلاشک تجربه پنج سال پویایی ارزشمند تالار بخش مهمی از فعالیت انجمن در طلیعه بیست و پنجمین سال تشکیل خود است.

تالار گفتگو، چند ویژگی از منظر تحقق اهداف انجمن در ترویج آموزش و پژوهش در زمینه مطالعات سازمان ملل متحد را دارا و با رویه کلی فعالیت های آن در انطباق است. انجمن در طول سال های حیات، وظیفه تولید علم را به اشکال متفاوت انجام داده است. تالار گفتگو در تکمیل آن، وظیفه آگاهی بخشی درباره رویدادهای بطور عمده جاری و به روز، با تفسیر و تحلیل علمی درباره زمینه های مرتبط به حوزه فعالیت انجمن را به عهده گرفته است.

در قلب فعالیت تالار گفتگو اهداف مهم دیگری مانند دیگر زمینه های تلاش انجمن وجود دارد که ذکر آن اهمیت دارد. مهمترین آن، فراهم کردن بستری برای مشارکت و ایجاد علاقه و انگیزه برای ارتباط و تعلق خاطر به کار علمی برای همه شیفندگان زمینه کار انجمنی است. دیگر هدف، ایجاد فرصت برای جوانان علاقمند جهت فعالیت در این عرصه و عرضه آن به مخاطبان است. تعهد به حمایت از جوانان یکی از وظایف نانوشته انجمن، ولیکن در رویه آن از بدو تاسیس بوده است. همچنین بهره مندی از توان و همت اساتید و پژوهشگران و دانشجویان برای همکاری در پویایی تالار از همه دانشگاه ها و مراکز علمی در گستره جغرافیایی ایران از دیگر ویژگی های قابل ذکر می باشد. نکته مهم دیگر آنکه تقریر بخش عمده ای از مقالات توسط زنان پژوهشگر توانمند جامعه علمی و دانشگاهی است که نشانی از نقش و جایگاه زنان در حیات علمی کشور به ویژه در زمینه کار تالار دارد. نظم و انضباط در انتشار به موقع و در ایام مشخص هفته، برای یک فعالیت نوپا و با محدودیت

های آن قابل توجه است. انتشار مقالات در شنبه ها و سه شنبه ها در سال ۱۴۰۳ در تقویم تالار به طور مستمر رعایت شده است. پویایی تالار در سال ۱۴۰۳ قابل تحسین و بدون گرافه، تقریباً موضوعات روز به ویژه در زمینه حقوق بین الملل و فعالیت های سازمان ملل متحد را پوشش می دهد.

مروری بر مقالات تالار در یک سال گذشته، که در عنوان های موضوعی در مجموعه حاضر ترتیب بندی شده اند، نشان از مطالب ارزنده و در زمان انتشار مهم و به روز دارد. در حال حاضر مقالات تالار منبعی قابل تامل برای پژوهش در موضوعات روز بین المللی است. نکته مهم دیگر، بنا بر شیوه نگارش در تالار، مقالات منابع دیگر را هم برای پژوهشگران معرفی می کند که مساعدت مهمی به پژوهش های دیگر آنان می باشد. بازخورد انجمن و جامعه از فعالیت تالار بدون اغراق مثبت بوده است. نکات مهمی از طرف اساتید ارجمند در تقدیر از پژوهشگران بارها به انجمن ارائه شده است. تعداد خوانندگان هر مقاله، میزان ارجاع به مقالات از دیگر شاخصه ها می باشد.

مجموعه مقالات سال ۱۴۰۳ تالار مانند سال قبل بر اساس طبقه بندی موضوعی منظم شده است. نگاهی به مقالات مبین آن است که سهم مقالات حقوقی در آن بیشتر از بخش سیاسی است. هرچند امروزه پژوهش های حقوقی بدون عنایت به بستر سیاسی و پژوهش های سیاسی هم مستند به اسنادی حقوقی هستند، ولیکن، امید می رود که پژوهشگران سیاسی و روابط بین الملل بیشتر در تالار همکاری داشته باشند.

در سال، ۱۴۰۳ مقالاتی به زبان انگلیسی منتشر شد، که در مجموعه در بخش جداگانه ای آمده است. در راستای اهمیت تولید ادبیات به زبان انگلیسی و نشر نگاه پژوهشگران ایرانی در عرصه بین المللی امید است که در سال های در پیش بخش انگلیسی تالار توسعه یابد. با توجه به اهمیت مقالات تالار، بنابر تصویب هیئت تحریریه محترم دوفصلنامه انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد مقرر شد که برخی از مقالات توسط نویسندگان محترم تکمیل و در نشریه نیز منتشر شوند.

تالار گفتگو در انجمن، در سال ۱۴۰۳ نیز از جهد و کوشش، علاقه و پی گیری قابل تقدیر، فرزند عزیز و استاد ارجمند، دکتر پوریا عسکری، دبیر کل معزز انجمن و مبتکر آن بهره مند بود.

شورای دبیران تالار در طول سال با همدلی و علاقه با یکدیگر همکاری نمودند و فعالیت تالار را کیفیت بخشیدند. وظیفه دارم از یکایک فرزندان عزیز، دکتر اعظم امینی، دکتر کتایون حسین نژاد، دکتر عبدالله عابدینی، دکتر محمدعلی عبدالهی و دکتر علیرضا شمس لاهیجانی تشکر فراوان نمایم. امید است که همیاری جمعی ادامه و به اعتلای بیشتر تالار کمک کند.

از همه اساتید، دانش پژوهان و دانشجویان عزیزی که در طول سال گذشته با علاقمندی و با ارسال مقالات ارزشمند خود، تالار را همراهی و موجب پیشرفت آن شدند، سپاسگزاری فراوان و قدردانی می کنم.



صمیمانه از همکار عزیز انجمن، خانم اعظم پازدار که با مساعدت خود در پشتیبانی فنی تالار و انتشار مرتب مقالات با منش آرام، مجدانه، انجام وظیفه می کنند، سپاسگزاری می کنم.

به تجربه اینجانب، فعالیت و محتوای علمی تالار گفتگو در تراز ملی و حتی بین المللی معتبر و موجب سربلندی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، به عنوان یک مرجع مطالعات حقوق و روابط بین المللی در ایران است.

حفظ و استمرار فعالیت آن در گرو همکاری بیشتر دانش پژوهان و علاقمندان حوزه های مرتبط است. انجمن به این فعالیت ارزشمند داوطلبانه، به عنوان یک عامل مهم در ظرفیت سازی انسانی ارج می نهد و امید است که قدردان زحمت همه کسانی باشد که با سخاوت زمان، مهارت و دانش خود را در طبق اخلاص می نهند و ما را یاری می دهند.

سلامتی و توفیق همگان را در خدمت به جامعه علمی از خداوند متعال خواستار است.

در پناه خداوند

نسرین مصفا

رئیس انجمن

بخش اول: مسائل مرتبط با ایران

دفاع مشروع در برابر حمله به اماکن دیپلماتیک: تفسیر یا توسیع منشور ملل متحد

دکتر محسن عبدالهی - دانشیار حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و دکتر مهناز رشیدی - استادیار حقوق الملل دانشگاه شاهد

حمله سیزدهم فروردین ماه به بخش کنسولی سفارت ایران در دمشق، پایتخت سوریه که منتهی به جان باختن سیزده تن، از جمله فرماندهان عالی رتبه نیروهای مسلح ایران شد و واکنش مسلحانه شدید ایران به اهدافی در سرزمین های اشغالی، شامل پایگاه هوایی «نوتیم»، مسائل مهمی را از ابعاد مختلف حقوقی بین الملل مطرح ساخته است. این نوشتار در صدد است که به برخی از این مسائل از منظر حقوق توسل به زور پردازد. مشخصاً این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا حمله به سفارت ایران واجد وصف «حمله مسلحانه» (armed attack) مندرج در ماده ۵۱ منشور بوده است که اقدام واکنشی ایران در قالب «دفاع مشروع» (self-defense) قرار گیرد؟ در پاسخ به پرسش فوق، فرضیه ابتدایی آن است که علی‌رغم سکوت ماده ۵۱ منشور ملل متحد و کم‌سابقه بودن حمله مسلحانه عمدی به اماکن دیپلماتیک، حمله به سفارت ایران به دلیل حضور واحدهایی از نیروهای مسلح ایران در آن، می‌تواند، حمله مسلحانه در معنای ماده ۵۱ منشور در نظر گرفته شود.

۱. حمله به سفارتخانه‌ها به مثابه حمله مسلحانه

به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد، «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد، هیچ چیز در منشور حاضر نباید حق ذاتی دفاع از خود فردی یا جمعی را مخدوش نماید...». چنانکه مشهود است پیش شرط ایجاد حق دفاع از خود - که در ادبیات حقوقی از آن به عنوان دفاع مشروع یاد می‌شود - وقوع پیشینی «حمله مسلحانه» است (ICJ, 1986, paras. 195, 237). در نتیجه، تبیین این مفهوم ضروری است: منشور ملل متحد و کارهای مقدماتی منتهی به تصویب آن، در این خصوص ساکت است، اما بند ۴ ماده ۲ منشور، توسل به زور را در روابط بین المللی منع کرده است. لذا این پرسش مطرح می‌شود که نسبت حمله مسلحانه با قاعده منع توسل به زور چیست. به دیگر سخن، آیا توسل به زور مصداق حمله مسلحانه می‌باشد؟ تفاسیر منشور ملل متحد (Simma and others, 2012, vol. II: p. 1409)، رویه قضایی بین المللی و دکترین، با قاطعیت، توسل به زور را مفهومی گسترده‌تر از حمله مسلحانه می‌دانند. بنحویکه هر حمله مسلحانه ای، توسل به زور محسوب شده اما هر توسل به زور لزوماً به آستانه حمله مسلحانه نمی‌رسد.

همچنین با توجه به متن فرانسوی ماده ۵۱ منشور که حمله مسلحانه را با واژه «تجاوز» (agression armée) بیان کرده است، ممکن است این برداشت مطرح گردد که قطعه‌نامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تعریف تجاوز مصادیق حمله مسلحانه را مشخص می‌سازد. این برداشت اولیه، با توجه به بندهای ۲ و ۴ مقدمه، ماده ۶ و کارهای مقدماتی تصویب این قطعه‌نامه که بر عدم قصد تعریف حمله مسلحانه تأکید دارد، تضعیف می‌شود.

شود (Simma and others, 2012, vol. II: p.1407). ماده ۶ قطعنامه تصریح می‌کند: «هیچ چیز در این تعریف، به هیچ شکل نباید به عنوان توسیع یا تحدید قلمروی منشور در نظر گرفته شود؛ از جمله موادی که در آنها توسل به زور قانونی است».

علی‌رغم این پیشینه، رویه دیوان بین‌المللی دادگستری حاوی آموزه‌ها و چرخش مهمی از رویکرد قطعنامه تعریف تجاوز و طراحان آن است. مهم‌ترین آموزه دیوان بین‌المللی دادگستری در تبیین مفهوم حمله مسلحانه در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی آمریکا در و علیه نیکاراگوئه در سال ۱۹۸۶ مطرح شده است. در این قضیه، دیوان با اجتناب از تعریف مفهومی حمله مسلحانه، با ذکر مصادیقی از این حملات، با تکیه بر ضابطه «مقیاس و آثار» (Scale and effects)، حملات محدود مرزی را از شمار حمله مسلحانه خارج دانسته است (ICJ, 1986, para. 195). در این قضیه، دیوان به بند (g) ماده ۳ قطعنامه تعریف تجاوز استناد نمود؛ اما به دلیل عدم تحقق ضابطه مقیاس و آثار آن را حمله مسلحانه در نظر نگرفت. (ICJ, 1986, para. 195) همین رویکرد توسط دیوان در قضیه کنگو علیه اوگاندا نیز مورد تکرار قرار گرفت (ICJ, 2005, para. 146) بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که قطعنامه تعریف تجاوز و مصادیق مصرح در ماده ۳ آن، دلالت‌های ارزشمندی را در تعریف و تعیین مصادیق حمله مسلحانه به دست می‌دهد. این برداشت، از سوی اکثریت قابل توجهی از دولت‌ها مورد پذیرش قرار گرفته است (Gray, 2008: p. 114).

در تصدیق وقایع ۱ آوریل ۲۰۲۴ در حمله رژیم اسرائیل به سفارت ایران در سوریه، با تعریف و مصادیق مندرج در قطعنامه تعریف تجاوز باید اذعان کرد که هرچند حمله به اماکن دیپلماتیک و کنسولی از جمله مصادیق مندرج در قطعنامه نیست، اما از سویی مصادیق مندرج در این سند، حصری نبوده و از سوی دیگر، تعریف ماده ۱ این قطعنامه رهنمود ارزشمندی را در این خصوص به دست می‌دهد. به موجب این ماده، «تجاوز عبارت است از توسل به نیروی مسلحانه توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت سرزمینی یا استقلال سیاسی دولتی دیگر...». در این تعریف، اشاره به «حاکمیت» دولت، شرط «سرزمینی بودن» حمله مسلحانه را مرتفع می‌سازد. به دیگر سخن، برای تحقق حمله مسلحانه، نیازی نیست که حمله علیه سرزمین دولتی دیگر انجام شود. این برداشت، با اطلاق ماده ۵۱ منشور که صرفاً به حمله مسلحانه علیه دولت عضو، و نه سرزمین آن، اشاره می‌کند، سازگار است. همچنین برخی مصادیق ماده ۳ قطعنامه تعریف تجاوز، شامل مواردی می‌شود که قطعنامه، حمله به مواضع خارج از سرزمین یک دولت را در زمره مصادیق تجاوز به شمار آورده است. در بند (d) این ماده، حمله به نیروهای زمینی، دریایی یا هوایی یا ناوگان دریایی و هوایی دولتی دیگر، صرف نظر از محل، مصداق تجاوز می‌باشد. بنابراین، حمله به نیروهای مسلح یک دولت حاضر در سرزمین دولتی دیگر، چه از سوی دولت

سرزمینی که سابقاً اجازه حضور داده است و چه از طریق دولت های ثالث، مصداق حمله مسلحانه خواهد بود (Simma and others, 2012, vol. II: p. 1410).

در قضیه مورد بررسی، از آنجا که نیروهای مسلح ایران با اجازه دولت سوریه در سرزمین آن کشور، حضور دارند، اگر حملات مسلحانه علیه آنها از حیث مقیاس و آثار به آستانه مورد نظر دیوان برسد، می تواند به عنوان حمله مسلحانه در نظر گرفته شود. مطابق اطلاعات در دسترس، در حمله ۱ آوریل، کل ساختمان چند طبقه واقع در مجموعه سفارت ایران در سوریه با ۶ موشک جنگی هدف قرار گرفت و کاملاً تخریب گردید. همچنین در اثر این حمله، سیزده تن جان باختند که ۷ تن از آنان از فرماندهان عالی رتبه نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده اند. به نظر می رسد با توجه به گستردگی حمله و تلفات مالی و جانی وارده، بالاخص شهادت سردار سرتیپ پاسدار محمدرضا زاهدی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شاخه سوریه و لبنان، حمله انجام شده واجد شدت لازم جهت احراز حمله مسلحانه باشد.

همچنین با توجه به اینکه حمله صورت گرفته علیه نیروهای نظامی ایران در محل سفارتخانه انجام شده است، این سؤال مطرح می شود که آیا جدای از احراز فوق الذکر (حمله مسلحانه بودن حمله ۱ آوریل علیه نیروهای نظامی ایران در سوریه)، حمله به سفارتخانه، می تواند مصداق حمله مسلحانه باشد؟

در پاسخ به این پرسش، قطعنامه تعریف تجاوز ساکت است اما گفته شده که در تطبیق بند (d) ماده ۳ قطعنامه که حمله به مواضع (نیروها و ناوگان نظامی) فراسرزمینی دولت ها را مصداق تجاوز می داند، اغلب دولت ها، اماکن دیپلماتیک و شهروندان غیرنظامی را به عنوان مواضع خارجی یک دولت، مانند نیروهای نظامی و ناوگان هوایی و دریایی، که بتواند موضوع حمله مسلحانه قرار گیرد، نمی دانند (Simma and others, 2012, vol. II: p. 1413).

در بررسی این ادعا توجه به رویه دولت ها در واکنش به حملات علیه اماکن دیپلماتیک ضروری است. کجتار و بالاس با مطالعه ۷۳۰ حمله به اماکن دیپلماتیک از دوره زمانی پس از تصویب منشور ملل متحد تا سال ۲۰۲۰ به این نتیجه رسیده اند که تنها کشور آمریکا آن هم صرفاً در پنج قضیه در پاسخ به حمله به اماکن دیپلماتیک و کنسولی خود به دفاع مشروع استناد کرده است. لازم به توضیح است که جز حمله آمریکا به سفارت چین در بلگراد در جریان حمله نیروهای ناتو به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹، تمامی قضایای مورد بررسی در این مطالعه مربوط به تعرضات و یا حملات افراد یا بازیگران غیردولتی به اماکن دیپلماتیک یا کنسولی بوده اند.

در قضیه بلگراد، هر چند نیروهای ناتو، حمله را غیرعمدی و در اثر اشتباه دانستند اما دولت چین آن را نقض حاکمیت خود اعلام کرد. با طرح موضوع در شورای امنیت، علی رغم محکومیت این حمله به عنوان نقض

فاحش کنوانسیون وین ۱۹۶۱ روابط دیپلماتیک، اعضای شورا از در نظر گرفتن این حمله، به عنوان حمله مسلحانه پرهیز کردند. هر چند که موضوع در نهایت با عذرخواهی آمریکا و پرداخت غرامت از باب لطف و احسان (ex gratia) خاتمه یافت.

در قضیه اخیر، رویه دولت ایران بدو حمله را به عنوان عمل تروریستی و تجاوز محکوم نمود و متعاقب طرح این موضوع در شورای امنیت، ۱۲ دولت عضو، این حمله را محکوم کردند. با مخالفت ۳ عضو دائم شورای امنیت (آمریکا، انگلیس و فرانسه) شورا حتی از تصویب بیانیه ریاستی در محکومیت این اقدام ناتوان ماند. در نتیجه رهبر ایران با استناد به «عرف دنیا» سفارتخانه ایران را به منزله سرزمین ایران دانست که حمله به آن، حمله به خاک ایران است. پیرو این بیانات، ایران با اعلام قبلی در ۲۶ فروردین ماه طی حمله ای ترکیبی موشکی-پهپادی، اهداف نظامی را در سرزمین های اشغالی هدف قرار داد. ایران چه در نامه ارسالی به شورای امنیت و چه در جلسه این شورا، ضمن توصیف صریح حمله ۱ آوریل اسرائیل به سفارتخانه خود در دمشق به عنوان حمله مسلحانه، به دفاع مشروع به موجب ماده ۵۱ منشور استناد کرد.

در پایان این بند، اشاره به موضع ایالات متحده آمریکا در واکنش به اشغال سفارت این کشور در تهران ضروری است. هر چند این حادثه توسط یورش دانشجویان پیرو خط امام به وقوع پیوست اما دولت ایالات متحده با اعزام یک اسکادران هوایی به منظور آزادسازی دیپلمات های آمریکایی عملاً حمله غیردولتی و غیرنظامی انجام شده علیه سفارت خود را حمله مسلحانه دانست که به آن دولت حق دفاع مشروع می داد. گفتنی است که واکنش نظامی آمریکا در این حادثه به دلیل گرفتار شدن مأموریت نظامی در طوفان شن در منطقه طبس ناکام ماند.

در جمع بندی، با استناد به رویه اندک موجود در توصیف حمله به اماکن دیپلماتیک و کنسولی، می توان چنین نتیجه گرفت که هر چند دو کشوری (چین و ایران) که اماکن آنها هدف حملات نظامی دولتی دیگر قرار گرفته است، به علاوه دولت آمریکا، به عنوان دول ذی نفع (interested States)، چنین حملاتی را نقض حاکمیت و حمله مسلحانه در نظر گرفته اند، اما این موضع مورد استقبال جمعی سایر دولت ها در صحن شورای امنیت قرار نگرفته است. در نتیجه، شناسایی قاعده ای عرفی در این مقطع، زود هنگام است.

۲. حمله ۲۶ فروردین ایران به مثابه دفاع مشروع

چنان که در بند قبل ذکر شد، ایران در واکنش به حمله ۱ آوریل، در بامداد ۲۶ فروردین ماه به برخی اهداف نظامی در سرزمین های فلسطین اشغالی حمله کرد. ایران این حمله را در چارچوب دفاع مشروع به موجب ماده ۵۱ منشور توصیف کرد. این بند صرف نظر از بحث مشروعیت پاسخ ایران که در بند قبل از نقطه نظر حقوق

توسل به زور بدان پرداخته شد، درصدد آن است که رعایت سایر شرایط دفاع مشروع را به بوته آزمایش گذارد.

منشور ملل متحد و حقوق بین الملل عرفی، محدودیت هایی را به منظور توسل به دفاع مشروع مقرر می دارند که مکرراً در دکتین و رویه قضایی دیوان بین المللی دادگستری مورد تأکید قرار گرفته است. این محدودیت ها شامل اطلاع رسانی به شورای امنیت به موجب منشور و اصول ضرورت و تناسب به موجب حقوق بین الملل عرفی هستند. (See: [ICJ, 1996, para. 41](#))

الف) اطلاع رسانی به شورای امنیت

به منظور تحقق این پیش شرط، ایران در اولین اقدام پس از حمله ۱ آوریل، با ارسال نامه ای به شورای امنیت موضوع را به اطلاع این نهاد رساند و از آن درخواست برگزاری جلسه اضطراری نمود. در این جلسه ایران حق خود را برای پاسخ قاطع به این اقدام محفوظ دانست. با این همه، همان طور که در بالا گفته شد، شورای امنیت به دلیل مخالفت سه عضو دائم از اتخاذ تصمیم و یا صدور بیانیه در محکومیت اقدام اسرائیل ناتوان گردید. با توجه به اینکه واکنش نظامی ایران از حیث تاریخی چند روز پس از جلسه شورای امنیت و عدم اقدام مناسب این نهاد صورت گرفت، شرط اول دفاع مشروع محقق شده است. این امر به ویژه با تأکید بعدی ایران تقویت می شود. در این راستا، نمایندگی ایران در سازمان ملل روز پنجشنبه ۲۳ فروردین اعلام کرد: «اگر شورای امنیت سازمان ملل متحد تجاوز رژیم صهیونیستی به اماکن دیپلماتیک ما در دمشق را محکوم کرده بود و متعاقباً عاملان آن را محاکمه می نمود، شاید ضرورتی برای مجازات این رژیم سرکش توسط ایران وجود نداشت».

ب) ضرورت

اصل ضرورت به این مسأله پاسخ می دهد که آیا یک اقدام خاص برای نیل به اهداف مشروع دفاع لازم می باشد یا خیر. به تعبیر دیگر، دفاع مشروع بر این فرض استوار شده است که دولت ها مجبور به تحمل تداوم یک حمله مسلحانه نیستند (Simma and others, 2012, vol. II: pp. 1425-1426). بنابراین برای احراز ضرورت دفاع مشروع لازم است دولت مدعی دفاع نشان دهد که دفاع، تنها راه موجود برای دفع حملات مسلحانه به خود می باشد. در وضعیت های حملات مسلحانه منتج به اشغال و دیگر اشکال درگیری های مداوم، ضرورت به سهولت قابل احراز است. با این همه، در وضعیت هایی که حمله مسلحانه ای دفعه واحده واقع شده و یا سلسله حملاتی با شدت کمتر در فواصل زمانی انجام می شود، اثبات ضرورت دشوار است. در چنین شرایطی بررسی وقایع هر پرونده ضروری بوده و لازم است نشان داده شود که حمله بعدی قریب الوقوعی در انتظار دولت است (O'Meara, 2018, pp. 79-90).

در انطباق شرایط فوق با قضیه مورد بررسی، توجه به اظهارات نمایندگی ایران در جلسه شورای امنیت در تاریخ ۱۴ آوریل مهم است. در این جلسه نماینده ایران علاوه بر استناد اصلی به حمله ۱ آوریل به سفارت ایران در دمشق، به مجموعه ای از حملات رژیم اسرائیل در خاک و خارج از قلمروی ایران به نیروهای مسلح، دانشمندان و تأسیسات هسته ای اشاره می کند که بیانگر استمرار حملات اسرائیل در طول زمان است. این ادعا با قریب به ۲۰۰ حمله رژیم اسرائیل در طول یک دهه حضور مستشاری ایران در سوریه، به نیروهای ایرانی تقویت می شود. به دیگر سخن، الگوی حملات سال های گذشته به مواضع، تأسیسات و نیروهای ایرانی در ایران و خارج از آن و عدم واکنش شورای امنیت سازمان ملل متحد، بیانگر استمرار و قریب الوقوع بودن این نوع حملات در آینده است. درست به همین دلیل، نماینده ایران به صراحت اظهار داشته است که «ایران چاره ای جز اعمال حق ذاتی برای دفاع از خود براساس حقوق بین الملل نداشته است». در نتیجه با توجه به واقعیت های موجود در قضیه حاضر و همچنین اظهارات نماینده ایران، به نظر می رسد که دفاع مشروع ایران در ۲۶ فروردین ماه علیه اسرائیل واجد وصف ضرورت باشد.

(ج) تناسب

تناسب نیز به عنوان یک پیش شرط عرفی برای تحقق دفاع مشروع، به معنی تناسب میان شدت حملات دفاعی با هدف دفاع است (Simma and others, 2012, vol. II: p. 1426). به علاوه، دیوان بین المللی دادگستری در قضیه سکوه های نفتی، در اعمال اصل تناسب، نسبت شدت میان حمله اصلی با حمله دفاعی و ابعاد نظامی آن در کل را در نظر گرفته است (ICJ, 2003, para. 76). چنین ضابطه ای در طرح مسئولیت بین المللی دولت ها برای اعمال متخلفانه بین المللی ۲۰۰۱ نیز به هنگام تدوین شرایط اقدامات متقابل در ماده ۵۱ توسط کمیسیون حقوق بین الملل اتخاذ شده است. به موجب این ماده با عنوان «تناسب»، «اقدامات متقابل باید با زیان وارده متناسب باشند و با توجه به شدت فعل متخلفانه بین المللی و حقوق مورد بحث انجام شوند». همچنین برای احراز تناسب هیچ ضرورتی بر شباهت واکنش دفاعی با حمله اولیه و همسانی تسلیحات به کار رفته وجود ندارد (Simma and others, 2012, vol. II: p. 1426).

در انطباق حمله ایران با این شرط، هدف ایران بازداشتن رژیم اسرائیل از تداوم حملات به نیروها، تأسیسات و مواضع ایرانی در داخل و خارج از ایران اعلام شده است. بنابراین، باید دید که آیا استفاده از دهها پهپاد و موشک کروز برای تحقق این هدف متناسب بوده است؟

در پاسخ، توجه به سامانه های پدافندی مستقر در اراضی اشغالی لازم است. در این راستا، هر چند در بادی امر شمار پرتابه های جنگی ایران زیاد و حتی نامتناسب به نظر می رسد، اما تاکتیک ترکیبی ایران به منظور خنثی

کردن سامانه های مذکور، تعداد موشک های پرتابی را کم اهمیت می کند. در واقع، آنچه در احراز عنصر تناسب حائز اهمیت است، آثار ناشی از حملات تدافعی است که می تواند به هدف دفاع کمک نماید. در قضیه حاضر، دولت ایران با علم و آگاهی از امکان خنثی شدن تعداد زیادی از پرتابه های به کار رفته، فقط دو هدف نظامی (پایگاه هوایی نواتیم و رامون) را انتخاب و موفق به ایراد خساراتی بر آنها شد. برای نشان دادن تناسب حملات ایران، لازم است به این فرضیه توجه کرد که اگر تمامی حملات ایران دفع می شد، آیا بازدارندگی برای این حملات قابل تصور بود؟

ظرفیت های حقوق بین الملل در واکنش به حمله اسرائیل علیه ساختمان بخش کنسولی سفارت ایران در دمشق

زهره شفیعی - پژوهشگر دوره دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

*. لازم به ذکر است که این نوشتار پیش از عملیات نظامی ایران در نیمه شب ۲۶ فروردین ۱۴۰۳ نگاشته شده است.

دوشنبه، سیزدهم فروردین ماه ۱۴۰۳، ساعت ۵ عصر، یک ساختمان مربوط به بخش کنسولی سفارت ایران در محله «المزه» در دمشق پایتخت سوریه مورد حمله اسرائیل قرار گرفت. در پی این حمله سیزده تن شامل هفت ایرانی و شش سوری جان خود را از دست دادند. اقدامی متخلفانه که ارتکاب آن در حقوق بین الملل بدیع است. در حقوق بین الملل سفارتخانه ها و کنسولگری ها چه در مقابل اقدامات مداخله جویانه دولت پذیرنده در لوای قاعده مصونیت، و چه در مقابل اقدامات مسلحانه دولت ها، به عنوان هدف غیرنظامی ویژه تحت پوشش حمایتی خاص هستند. در این نوشتار تلاش می شود تا ظرفیت های قابل کاربرست در حقوق بین الملل از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران نسبت به اقدام مغایر حقوق بین الملل اسرائیل مورد ارزیابی علمی قرار گیرد.

بر اساس ماده دو طرح مسئولیت بین المللی دولت ها نقض هر تعهد بین المللی موجب مسئولیت بین المللی است. در این مفهوم، مسئولیت بین المللی دولت متخلف فارغ از عنصر شناسایی آن دولت توسط دولت قربانی عمل متخلفانه بین المللی، مورد تصریح قرار گرفته است. نظام حقوقی بین الملل مانند سایر نظام های حقوقی راهکارهایی را نسبت به اقدامات ناقض حقوق بین الملل از سوی دولت ها پیش بینی کرده است که هر کدام با توجه به وضعیت هر قضیه قابلیت کاربرست دارند. بسیاری از پاسخ های دولت ها مبتنی بر خودقضاوتی است؛ برخی دیگر توسط سازمان های بین المللی یا دولت های عضو معاهدات چند جانبه در چارچوب آن معاهدات اتخاذ می شوند؛ برخی دیگر نه لزوماً توسط دولت ها یا سازمان های بین المللی، بلکه توسط افراد غیردولتی و مشارکت کنندگان حقوق بین الملل صورت می پذیرد (بنگرید: ص ۲۴۸). این اقدامات شامل مراجعه به شورای امنیت، حق دفاع مشروع، مراجعه به یک نهاد قضایی بین المللی به طور خاص دیوان بین المللی دادگستری و اقدام متقابل هستند. نماینده جامعه بین المللی که به اقدام غیرقانونی دولت ناقض پاسخ می دهد، عموماً دولت آسیب دیده و متأثر است که حقوقش توسط دولت متخلف نقض شده است. در واقع دولت آسیب دیده چنانچه عمل ناقض تعهدات بین المللی متخلف را به درستی تفسیر کند و طبق قوانین بین المللی عمل کند به عنوان عامل نظم حقوقی بین المللی اقدام می کند. در این صورت، دولت آسیب دیده کمک رسان بازگرداندن اعتبار نظم حقوقی بین المللی است.

گام نخست: رجوع به شورای امنیت

بر اساس [ماده ۳۵ منشور سازمان ملل متحد](#) هر عضو ملل متحد می‌تواند توجه شورای امنیت یا مجمع عمومی را به هر اختلاف یا وضعیتی از آنگونه که در [ماده ۳۴](#) بدان اشاره شده است جلب نماید. همچنین [ماده ۳۷ همان سند](#) نیز مقرر می‌دارد: در صورتی که طرفین نتوانند اختلافی را آنگونه که در [ماده ۳۳](#) بدان اشاره شده به وسایل مذکور در ماده مزبور حل و فصل نمایند باید آن را به شورای امنیت ارجاع نمایند. با توجه به این مقررات و پیرو حمله یکم آوریل، دولت جمهوری اسلامی ایران برای محکومیت آن اقدام به [شورای امنیت سازمان ملل مراجعه کرد](#). در جلسه دوم آوریل شورای امنیت، ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه با بیانیه‌ای که توسط روسیه پیش‌نویس شده بود و حمله به سفارت ایران در سوریه را محکوم می‌کرد و در ضمن آن اسرائیل را ناقض تعهدات بین‌المللی قلمداد کرده بود، مخالفت کردند. این در حالی است که چنین بیانیه‌هایی باید با اجماع هر پانزده عضو شورای امنیت به تصویب برسند. دولت‌های فوق‌الذکر معتقد بودند بسیاری از وقایعی که در روز دوشنبه در دمشق رخ داده، نامشخص اند. نماینده روسیه از جامعه بین‌المللی خواست اقدامات اسرائیل را محکوم کرده و هشدار داد، اگر این موضع را مجدداً تأیید نکنیم، نوبت دیگر، اماکن و اشخاص دیپلماتیک هر دولتی می‌تواند هدف حمله هوایی قرار گیرد ([بنگرید](#)). اما از آنجا که شورای امنیت یک نهاد سیاسی است که متولی فرآیندهای سیاسی تصمیم‌گیری جمعی و منافع مختلف دولت‌های عضو است و با فرآیند مذاکره و چانه زنی سیاسی هدایت می‌شود، هر تصمیم منعکس‌کننده منافع اعضا است. همین شیوه تصمیم‌گیری و حق و توی اعضای دائم نیز مشکلات اساسی را در خصوص عملکرد شورای امنیت ایجاد کرده و مورد انتقاد قرار گرفته است.

گام دوم: دفاع مشروع

با غیرقانونی شدن جنگ در قرن بیستم، حملات تلافی‌جویانه مسلحانه نیز غیرقانونی شد. زمانی که منشور سازمان ملل استفاده از زور را ذیل [بند ۴ ماده ۲](#) ممنوع کرد توسل به آن را تحت شرایط استثنائی مجاز دانست که [ذیل فصل هفت و مواد ۴۲ و ۵۱](#) قانونمند شد که یکی به مجوز شورای امنیت برای توسل به زور و دیگری به حق ذاتی دفاع مشروع اشاره دارد. با این حال حتی توسل به این مقررات برای استفاده از زور نیز محدودیت‌هایی را می‌طلبد.

برای استفاده قانونی از حق دفاع مشروع یک دولت باید قربانی یک حمله مسلحانه شده باشد؛ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه برخی فعالیت‌ها در و علیه نیکاراگوئه اعلام کرد که «دفاع مشروع تنها اقداماتی را توجیه می‌کند که متناسب با حمله مسلحانه بوده و برای پاسخ به آن ضروری است» ([بنگرید: بند ۱۷۶](#)). در نتیجه دیوان

دو اصل ضروری در حقوق بین الملل برای توسل به زور با اتکاء به حق دفاع مشروع را اصل تناسب و اصل ضرورت اعلام کرد.

در خصوص مفهوم «حمله مسلحانه» اختلافات قابل توجهی در حقوق بین الملل وجود دارد. در قضیه نیکاراگوئه و نظریه مشورتی در مورد آثار ساخت دیوار حائل در سرزمین اشغالی فلسطین دیوان بین المللی دادگستری اشعار داشت: یک حمله مسلحانه صرفاً شامل اقدام نیروهای مسلح منظم در سراسر یک مرز بین‌المللی نیست، بلکه فرستادن گروه‌ها یا مزدوران مسلح توسط یا از طرف یک دولت، که اقدامات مسلحانه را علیه یک دولت دیگر انجام می‌دهند که آن اقدامات به اندازه یک حمله مسلحانه واقعی توسط نیروهای منظم باشد نیز حمله مسلحانه تلقی می‌شود. اما کمک به شورشیان در قالب تهیه سلاح یا پشتیبانی لجستیکی را یک حمله مسلحانه تلقی نکرد (بنگرید: بند ۱۹۵).

دولتی که قربانی حمله مسلحانه می‌شود، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی را اتخاذ نکند، حق دارد از حق ذاتی دفاع از خود استفاده کند. این ماده مستلزم آن است تا زمانی که شورای امنیت هیچ اقدامی انجام نداده باشد، حق دفاع از خود همچنان قابل اعمال است.

گفته شد که شورای امنیت اقدامی مقتضی در پاسخ به حمله اسرائیل انجام نداد تا در نتیجه آن حق دفاع مشروع دولت ایران منتفی شود، سوال اصلی این است: آیا حمله به بخش کنسولی سفارت ایران به عنوان مظهر حاکمیت در دمشق در مفهوم حمله مسلحانه است که مبتنی بر آن امکان توسل به حق دفاع مشروع فراهم گردد؟ ماده ۱ قطعنامه تعریف تجاوز چنین مقرر کرده: «تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی دولتی دیگر، یا کاربرد آن از دیگر راههای مغایر با منشور ملل متحد، آنچنان که در این تعریف آمده است». ماده سه همین سند نیز به صورت غیرحصری (بنگرید: ماده چهار) اقدامات تجاوزکارانه را ذکر کرده که حمله به اماکن دیپلماتیک و کنسولی در زمره آنها نیست اما با بهره بردن از ماده چهار همین سند و تفسیری موسع از ماده یک قطعنامه ۳۳۱۴ احراز حمله مسلحانه و تجاوز امکان‌پذیر است.

از سوی دیگر، با توجه به شرط های لازم برای توسل به حق دفاع مشروع به طور خاص شرط ضرورت که وفق آن دولت متأثر فقط در حدی که برای دفاع از خود و دفع حمله لازم است می تواند اقدام به دفاع کند، آیا توسل به دفاع مشروع علیه اسرائیل چنین شروطی را در بر دارد؟ در واقع احراز شرط ضرورت مستلزم وجود یک حمله مسلحانه در جریان و برای لزوم توقف حمله است. اصل ضرورت ایجاب می کند که برای توجیه دفاع مشروع، دولت هدف حمله باید نشان دهد که اقدامی که انجام داده تنها گزینه ای بوده است که در شرایط حمله

مسلحانه مهاجم علیه آن دولت در اختیار داشته است و هیچ گزینه دیگری وجود نداشته است. در نتیجه توسل به حق دفاع مشروع توسط ایران در این قضیه باید همراه با اثبات این عناصر قانونی باشد.

گام سوم: مراجعه به دیوان بین المللی دادگستری

دیوان تنها در صورتی می تواند به قضیه ای ورود کند که طرفین، اعم از خواهان و خوانده، صلاحیت قضایی را با رضایت داوطلبانه به آن واگذار کرده باشند ([بنگرید: بند ۱۴](#)). چنین رضایتی می تواند اشکال گوناگون داشته باشد. اعم از یک قید معاهده ای، پذیرش اختیاری صلاحیت اجباری دیوان به موجب اعلامیه تسلیمی به دیوان، یا پذیرش صلاحیت از سوی خوانده از طریق رفتار خود پس از شروع یکجانبه دادرسی توسط خواهان (forum prorogatum) و توافق دو طرف اختلاف برای تسلیم اختلاف به دیوان بین المللی دادگستری که تحت عنوان مبانی صلاحیتی و ذیل [ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری و بند ۵ ماده ۳۸ قواعد دادرسی هستند](#). در هر صورت رضایت به هر شکلی که باشد، دامنه ی موضوعاتی که دیوان می تواند به آن ها ورود نماید را مشخص و محدود می کند.

در خصوص پذیرش اختیاری صلاحیت اجباری دیوان به موجب اعلامیه تسلیمی به دیوان اگرچه دولت ایران ۲۶ ژوئن ۲۰۲۳ این اعلامیه را به دیوان تسلیم کرده اما اسرائیل هیچگاه چنین اعلامیه ای را به دیوان بین المللی دادگستری تسلیم نکرده است؛ از سوی دیگر با توجه به اختلاف های گسترده میان جمهوری اسلامی ایران و رژیم غاصب اسرائیل تنها بستر قابل تصور برای اعمال صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری توسل به یک قید معاهده ای یا پذیرش صلاحیت از سوی خوانده از طریق رفتار خود پس از شروع یکجانبه دادرسی توسط خواهان (forum prorogatum) است.

[مقامات متعدد](#) بارها اعلام کردند که اقدام رژیم غاصب اسرائیل علیه اماکن دیپلماتیک و کنسولی نقض فاحش قوانین بین المللی است و به طور خاص به کنوانسیون های وین در مورد روابط دیپلماتیک ۱۹۶۱ و کنوانسیون وین درباره روابط کنسولی ۱۹۶۳ [اشاره کرده اند](#). بر اساس کنوانسیون وین در مورد روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۶۱، کارکنان دیپلماتیک و اماکن دیپلماتیک تعرض ناپذیر هستند ([بنگرید: ماده ۲۱](#)). با این حال، عبارت پردازی کنوانسیون های فوق الذکر صرفا به حقوق و تعهدات دولت های «فرستنده» و «پذیرنده» که دارای روابط هستند توجه دارد و نه دولت های ثالث. لذا از آنجا که حمله از سوی اسرائیل علیه اماکن کنسولی ایران در دمشق صورت گرفته، امکان طرح دعوی بر اساس این کنوانسیون از سوی ایران علیه اسرائیل نزد دیوان بین المللی دادگستری منتفی است.

از سوی دیگر، کنوانسیون راجع به جلوگیری و مجازات جرائم علیه اشخاص مورد حمایت بین المللی منجمله مأمورین دیپلماتیک نیز سند دیگری است که با توجه به نقض تحقق یافته قابلیت اعمال دارد. ماده یک این کنوانسیون بیان می‌کند که «مقامات رسمی، اقامتگاه خصوصی یا وسایل حمل و نقل کارکنان دیپلماتیک محافظت می‌شوند.» دولت جمهوری اسلامی ایران، سوریه و اسرائیل عضو این کنوانسیون هستند. در خصوص صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری، ماده ۱۳ این کنوانسیون مقرر می‌دارد، اختلافات بین دو یا چند عضو کنوانسیون ناشی از تفسیر و یا اجرای آن که از طریق مذاکره حل و فصل نگردد حسب تقاضای یکی از آنها به داوری ارجاع خواهد شد، هر گاه شش ماه پس از تاریخ تقاضای ارجاع به داوری طرف‌ها نسبت به ترتیب داوری توافق نمایند، هر یک از طرف‌های مذکور می‌تواند با رعایت اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری اختلاف را به دیوان ارجاع نماید، باینحال، هر یک از اعضای طرف کنوانسیون می‌تواند به هنگام امضاء و یا تصویب کنوانسیون حاضر و یا الحاق به آن اعلام دارد که خود را از بابت مقررات بند ۱ ماده ۱۳ متعهد نمی‌داند. اسرائیل به موجب اعلامیه ای بیان کرده که خود را ملزم به بند ۱ ماده ۱۳ کنوانسیون نمی‌داند؛ در نتیجه از آنجا که نقش نهادهای قضایی بین المللی به عنوان یک مکانیزم برای حل و فصل اختلافات بین المللی محدود و ضعیف است (بنگرید: ص ۲۵۲) امکان اعمال و بهره بردن از مقررات این کنوانسیون نیز منتفی است.

بر اساس ماده ۲۵ کنوانسیون ۱۹۶۹ مأموریت‌های ویژه اماکنی که مأموریت ویژه در آنجا مستقر شده است، غیرقابل تعرض هستند. همچنین بر اساس ماده ۲۹ همان سند، نمایندگان دولت فرستنده در مأموریت ویژه و کارکنان دیپلماتیک آن از تعرض مصون خواهند بود. ایران عضو کنوانسیون ۱۹۶۹ است اما اسرائیل آن را صرفاً به امضاء رسانده است. از این روی، هر چند که اعمال اسرائیل موضوع و هدف معاهده را تهی ساخته و موجبات مسئولیت آن را فراهم می‌آورد، اما امکان توسل به دیوان منتفی است.

گام چهارم: اقدام متقابل

زمانی که منشور سازمان ملل استفاده از زور را ممنوع کرد، انتقام‌جویی‌های مسلحانه (Reprisals) نیز منع شدند. اما اقدامات تلافی جویانه غیرنظامی به عنوان اقداماتی استثنایی که ذاتاً غیرقانونی هستند با اصطلاح «اقدام متقابل» (Countermeasures) جایگزین و مجاز قلمداد شدند (بنگرید: ص ۲۸۸). طبق ماده ۴۹ طرح مسئولیت بین المللی دولت‌ها، دولت آسیب دیده می‌تواند اقدامات متقابل را علیه ناقض تعهدات بین المللی برای ترغیب آن به اجرای تعهدات خود از جمله توقف عمل متخلفانه، ضمانت عدم تکرار و جبران خسارت پیش گیرد. در نتیجه دولت‌ها صرفاً می‌توانند در پاسخ به یک عمل متخلفانه بین المللی (بنگرید: ص ۷۰۳) در اینجا

یعنی نقض مصونیت اماکن دیپلماتیک و کنسولی که در حقوق بین المللی عرفی به خوبی شکل گرفته است به اقدامات متقابل متوسل شوند.

مواد ۴۹ تا ۵۱ طرح مسئولیت بین المللی دولت‌ها محدودیت های متعددی را برای توسل به اقدامات متقابل مقرر کرده که عبارتند از (۱) محدود به عدم اجرای تعهدات بین المللی دولت متاثر در قبال متخلف است؛ (۲) موظفند از تهدید یا استفاده از زور خودداری کنند؛ و (۳) نباید بر تعهدات یک دولت برای حمایت از حقوق اساسی بشر، تعهدات با خصوصیات بشردوستانه که انتقام جویی را ممنوع می کنند و سایر تعهدات تحت هنجارهای آمرانه تأثیر بگذارد؛ (۴) اقدامات متقابل نیز باید متناسب با آسیبی باشد که دولت آسیب دیده متحمل شده است.

پس از پایان رفتار متخلفانه بین المللی توسل به اقدامات متقابل صحیح نیست اما توسل به اقدامات متقابل در صورتی که در راستای ارائه غرامت های دولت آسیب دیده باشد، قابلیت ادامه دارد. دولت آسیب دیده باید متخلف را از قصد خود برای اتخاذ اقدام متقابل آگاه سازد و به متخلف فرصتی بدهد تا رفتار غیرقانونی خود را متوقف کند و یا غرامت های لازم را ارائه کند. با توجه به قضیه مورد بحث به نظر می رسد توسل به اقدامات متقابل از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران بهترین و قانونی ترین شیوه باشد.

پایان سخن

مانع تراشی های اسرائیل برای ارسال کمک های بشردوستانه به غزه که به گفته یک مقام ارشد سازمان ملل متحد «جنایت جنگی» است، ارتکاب نسل زدایی که گزارشگر ویژه حقوق بشر در امور فلسطین در گزارش ۲۵ مارس ۲۰۲۴ خود به آن اشاره کرده و اعلام داشته که دلایل معقولی وجود دارد که آستانه ی لازم برای ارتکاب جنایت نسل زدایی در غزه فراهم شده است، نقض های فاحشی که اسرائیل علیه فلسطینی ها پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، به ویژه در غزه انجام داد، حمله اسرائیل به بخش کنسولی ایران در دمشق به عنوان مکان دارای مصونیت همگی گویای نادیده انگاشتن و نقض تعهدات ناشی از حقوق بین الملل، اصول اساسی و قواعد آن از سوی اسرائیل است. انفعال، عدم اقدام اساسی و کارآمد از سوی سازمان ملل متحد و به طور خاص شورای امنیت انتقادات به حقوق بین الملل را فزونی می دهند و نقادان مجدداً بر طبل ناکارآمدی آن می کوبند. این در حالی است که در این نوشتار بحث شد که دستکم دو اقدام یکی توسل به شورای امنیت (با فرض سیاست زدایی و اجرای تعهدات حقوقی اعضای دارای حق وتو در شورای امنیت) و دیگری اتخاذ اقدامات متقابل از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران برای پاسخ به اقدامات ناقض اسرائیل امکان پذیر است.

ابعاد حقوقی ترور رهبر سیاسی حماس در تهران

محمدعارف شمسی و سیروان سلیمانی - دانشجویان کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

بامداد روز چهارشنبه، دهم مردادماه ۱۴۰۳ (۳۱ ژوئیه ۲۰۲۴)، رئیس دفتر سیاسی گروه مقاومت حماس، اسماعیل هنیه، در حالی که برای شرکت در مراسم رئیس‌جمهور جدید ایران در تهران اقامت داشت، در طی یک عملیات تروریستی توسط اسرائیل ترور شد. طبق بررسی‌های به عمل آمده، این عملیات با [شلیک پرتابه](#) کوتاه برد با سر جنگی ۷ کیلوگرمی، همراه با انفجار شدید، از خارج محدوده استقرار اقامت او صورت گرفت.

ترورهایی از این دست که تحت عنوان «کشتار هدفمند» یا «[targeted killing](#)» شناخته می‌شوند رویکردی بود که ایالات متحده آمریکا و اسرائیل متعاقباً واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و به بهانه مبارزه با تروریسم کلید زدند و با قرار دادن آن به عنوان یکی از [راهبردهای امنیت ملی](#)، به نحوی یک سویه بارها مورد استناد قرار دادند. [فلسفه](#) این استراتژی برای پرهیز از کمپین‌های گسترده علیه تروریسم با تمرکز بر نابودی رهبران تروریست با کمترین هزینه و با کمترین تلفات استوار است. البته باید تأکید کرد که تلقی «تروریست» از اشخاص و گروه‌ها با منطق و ابتدای عقلانی همراه نبوده و به صرف تشخیص خطر توسط دولت‌های نامبرده، دستمایه کشتار و قتل‌های این چنینی قرار می‌گیرد. همچنین باید خاطرنشان ساخت که باید میان آنچه که به عنوان اقدام استراتژیک، منطقی به شمار می‌رود و مشروعیت عمل از منظر حقوق بین‌الملل قائل به تمایز بود. جالب آنکه با وجود ابهاماتی که در خصوص امکان اعمال حق دفاع مشروع در برابر موجودیت‌های غیردولتی در حقوق بین‌الملل وجود دارد، و با توجه به اینکه نظریه پردازان و سیاست‌مداران آمریکا و اسرائیل، جنگ میان اسرائیل و حماس را غیربین‌المللی قلمداد می‌کنند، به حق دفاع مشروع اسرائیل استناد شده است. در جلسه اضطراری شورای امنیت که بلافاصله پس از حادثه ترور و به درخواست ایران برگزار شد [نمایندگان آمریکا و انگلیس](#) به طور صریح بدین امر اشاره نمودند. از سوی دیگر، اعمال حق دفاع مشروع توسط قوای اشغالگر، خود نیز مورد خدشه و تردید است.

آنچه در ابتدای امر مسلم است اینکه اقدام اسرائیل نقض تمامیت سرزمینی و خاک ایران به شمار می‌رود و نیز از آنجایی که رهبر حماس نه در جریان مخاصمه فعال در سرزمین طرف‌های درگیری و نه در حال مشارکت مستقیم در جنگ به قتل رسیده، رخداد اخیر به هیچ عنوان تحت قواعد حقوق بشردوستانه توجیه نخواهد شد و در واقع حق حیات شخص قربانی بر خلاف موازین حقوق بشر و تحت عنوان «اعدام فراقضایی» یا «قتل

فراقانونی» سلب شده است. به طور کل می توان گفت که قواعد قابل اجرا در این حادثه به دو مفهوم «قانونی بودن هدف» و «کاربرد جغرافیایی قانون» معطوف است. به دیگر سخن، برای درک بهتر ماهیت اقدام صورت گرفته از سوی اسرائیل می بایست به تشریح عناصر کاربرد قواعد بین المللی پرداخت.

نظر به اینکه حق حیات که از جمله حمایت های میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است، در جرگه قواعد تعلیق ناپذیر و بنیادین حقوق بشری جای می گیرد، باید گفت که کشتارهای هدفمند نوعا و الزاما ناقض حق مذکور بوده و تحقق و اعمال آن به معنای کشتن اشخاص، بدون دادرسی عادلانه و محاکمه قضایی است.

فارغ از این، در رابطه با هدف مشروع در پهنه قواعد مربوط به حملات مسلحانه (LOAC) باید اذعان داشت که صرف رهبری گروه های مسلح سازمان یافته نمی تواند مجوز سلب حیات و مشروعیت بخش اقدام اسرائیل تلقی گردد. به ویژه اینکه هنیه به عنوان رهبر سیاسی و به عنوان شخصیت دیپلمات شناخته می شد؛ نه شخصی که مستقیم در جنگ مشارکت داشته باشد. اگرچه که مطابق با قوانین جنگ وزارت دفاع آمریکا، مجوز حمله برای رهبران گروه های مسلح غیردولتی وجود دارد اما این قاعده در قواعد بین المللی تجویز نشده است. مشارکت مستقیم در جنگ به عنوان مجوز هدف حمله قرار گرفتن، بنا به دیدگاه کمیته بین المللی صلیب سرخ با تحقق عناصر سه گانه صورت می گیرد؛ نخست اینکه اعمال فرد باید بر عملیات نظامی یا ظرفیت نظامی یک طرف درگیری تأثیر نامطلوب بگذارد یا به طور پیوسته منجر به مرگ، جراحت یا تخریب افراد و اشیاء شود. دو اینکه باید بین عمل و آسیب احتمالی ناشی از آن عمل یا از یک عملیات نظامی که آن عمل جز لاینفک آن است (علت مستقیم) یک رابطه علی مستقیم وجود داشته باشد. و آخر آنکه عمل باید به طور خاص طراحی شود تا مستقیما باعث ایجاد آستانه آسیب لازم در حمایت از یک طرف درگیری و به ضرر دیگری (رابطه متخاصم) شود. حال آنکه با توجه به نوع فعالیت و جایگاه اسماعیل هنیه در گروه حماس، چنین مواردی در رابطه با او صادق نیست.

گذشته از این، با فرض مشارکت مستقیم هنیه و اثرگذاری در جنگ نیز یک سوال باقی می ماند؛ عدم مصونیت برای حمله در خصوص افرادی که در جنگ مشارکت مستقیم دارند صرفا «تا زمانی که» این مشارکت استمرار دارد قابل استناد است. این در حالی است که به طور قطع حضور او در تهران جنبه سیاسی و دیپلماتیک داشته و مشارکت مستقیم او در جنگ منتفی است. طبق مفاد راهنمای تفسیری کمیته بین المللی صلیب سرخ، از آنجایی که مفهوم مشارکت مستقیم در خصومت ها به اقدامات خصمانه خاص اشاره می کند، [حقوق بین المللی بشردوستانه] حفاظت از غیرنظامیان را در برابر حملات مستقیم هر بار که مشارکت او در یک اقدام خصمانه پایان می یابد باز می گرداند (رویکرد درهای گردان یا revolving door).

تخلف دیگری که اسرائیل با ترور اسماعیل هنیه مرتکب شد، مربوط به اصول حاکمیت سرزمینی و تمامیت ارضی کشوری است. اصول مزبور، علاوه بر اینکه جزو اصول کلی حقوق هستند، ذیل حقوق بین الملل عرفی نیز دسته بندی شده و به کرات در اسناد مختلف بین المللی من جمله منشور ملل متحد، مورد تصریح و تأکید قرار گرفته اند که جملگی، نشان از اهمیت این اصول و نیز تعهد تمامی دولت ها نسبت بدان ها است. اسرائیل اما با ترور رهبر سیاسی حماس - فارغ از شکل و نوع عملیات که در این خصوص موثر نیست - آشکارا حاکمیت ایران را نقض کرده است. در این راستا باید خاطرنشان کرد که شکل مخاصمه میان اسرائیل و فلسطین و نیز قواعد حاکم بر آنرا هرچه بدانیم، بر همگان مبرهن و ثابت شده است که ایران آستانه و درجه کنترل موثر - که در قضایای نیکاراگوا و نسل زدایی ۲۰۰۷ بوسنی مورد پذیرش دیوان بین المللی دادگستری قرار گرفته است - بر گروه های فلسطینی همچون حماس را ندارد؛ لذا نمی توان در این خصوص خاک ایران را بواسطه طرف مخاصمه فعال و در جریان، سرزمینی مجاز برای حمله و هدف قرار دادن توسط اسرائیل تلقی نمود (حتی کنترل کلی ایران بر این گروه ها نیز محل شبه و ابهام است و نمی توان با قطعیت از آن سخن گفت). لازم به ذکر است که علاوه بر دولت ایران، نمایندگان کشورهای الجزایر، سیرالئون، عراق، سوریه و فلسطین در نشست اضطراری شورای امنیت ملل متحد و نیز کشورهای دیگر همچون اردن، پاکستان، عربستان، برزیل و ... عملیات ترور هنیه توسط اسرائیل در تهران را نقض حاکمیت و تمامیت سرزمینی ایران دانسته اند و با لحنی شدید آنرا محکوم کرده اند. پرواضح است که مدعاهای اسرائیل و حامیان آن همچون برخی اعضای حاضر در شورای امنیت ملل متحد به ویژه آمریکا و انگلیس، هیچ گونه مبنای موجه حقوقی را یارای خود نمی بیند و عموماً سیاسی و یا برآمده از دست آویزهایی ذیل لوای مشروعیت عمل و ... است که در نظام حقوق بین الملل، مقبولیت لازم را کسب نکرده اند. به هر تقدیر، فارغ از بررسی معیار نقض حاکمیت کشورهای دیگر همچون لبنان در سایر عملیات های مشابه اسرائیل - همچون ترور فواد شکر، مقام نظامی حزب الله - بدون تردید، ترور هنیه در تهران از این منظر، حتی در نگاه نویسندگان طرفدار و حامی غرب همچون مایکل اشمیت آمریکایی نیز نتوانسته مشروع جلوه نماید و وی نیز علی رغم تردیدهایش، نقض حاکمیت ایران را تا حدودی مورد پذیرش قرار داده است. تئوری دیگری نیز که از قبل تر و نیز در این مورد توسط حامیان آمریکا و اسرائیل همواره مطرح است، تئوری «دولت ناتوان» (unwilling-unable) است. این نظریه، مضاف بر اینکه هیچ گاه از جایگاه حقوقی خاص و حمایت دولت ها برخوردار نشده، در قضیه حاضر نیز تردید های خاص خود را یدک می کشد. در ادامه باید این نکته را یادآور شد که نمی توان ایران و اسرائیل را در مخاصمه ای فعال قلمداد کرد؛ چرا که ایران پس از عملیات وعده صادق، از اتمام واکنش خود علیه اسرائیل سخن گفته بود. در نهایت با قبول نقض مقررات

حقوق بین الملل توسط اسرائیل علیه ایران، درخصوص واکنش احتمالی ایران متعاقب ترور هنیه - که مقامات مختلف ایران من جمله نمایندگی دائم در نشست اضطراری شورای امنیت مطرح کرده اند - باید اذعان داشت که محتمل ترین و مقبول ترین گزینه، دفاع مشروع است. اگرچه بعضا از گزینه های دیگری نیز همچون اقدام تلافی جویانه و ... صحبت می شود، اما هیچ کدام توجیه حقوقی تحکیم یافته در حقوق بین الملل نداشته و دفاع مشروع موضوع ماده ۵۱ منشور ملل متحد - که حقی ذاتی و عرفی نیز برای دولت ها است - تنها گزینه پیش روی ایران است که در نشست اضطراری شورای امنیت هم به درستی توسط نماینده ایران مطرح گردید. البته اگرچه پیرامون این مهم، اختلافات و مسائلی جریان دارند، اما به نظر می رسد با توجه به ماهیت اقدام اسرائیل - حمله به سرزمین و خاک ایران - و نیز نقض حاکمیت صورت گرفته و نتیجتا حمله مسلحانه به وقوع پیوسته است؛ لذا ایران می تواند با رعایت کامل تناسب، به اعمال حق طبیعی دفاع مشروع مبادرت ورزد؛ به ویژه در شرایطی که شورای امنیت به عنوان بازیگر اصلی نظام امنیت جمعی، به سان همیشه به دلیل حمایت آمریکا، از محکومیت و اقدام علیه اسرائیل بازمانده است.

نتیجه آنکه ترور هنیه نه تحت لوای قواعد حمله مسلحانه و حقوق بشردوستانه و مشخصا اهداف مشروع مقبولیت می یابد و نه اقدام علیه او در خاک ایران توجیه پذیر است. در حقیقت باید اذعان داشت مادامی که اسرائیل با بی پروایی تمام و با اتکا بر مصونیت ناشی از حمایت های آمریکا در شورای امنیت به نقض قواعد صریح و بنیادین حقوق بین الملل مبادرت و استمرار می ورزد، حق دفاع مشروع دولت ها به عنوان تبلور رویکرد و وجهه رئالیستی عرصه توسل به زور، در برابر نظام تکامل نیافته و یا آرمانی امنیت جمعی صف آرای خواهد کرد.

حمایت اتحادیه اروپا از حاکمیت امارات متحده عربی بر جزایر سه گانه: حمایت یا مداخله؟

امیرحسین عسگری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

«جزیره، ناحیه ای از خشکی است که به طور طبیعی شکل گرفته، که توسط آب احاطه شده است، و در هنگام جزر و مد بالای آب قرار دارد.» بند ۱ ماده ۱۲۱ [کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها](#)، تعریفی از جزیره ارائه نموده است که برگرفته از بند ۱ ماده ۱۰ [کنوانسیون ۱۹۵۸](#) در خصوص دریای سرزمینی و منطقه مجاور است. در خلیج فارس، ۳ جزیره با توجه به اسناد موجود تحت حاکمیت ایران قرار دارند که مورد مناقشه دولت امارات متحده عربی هستند. در کتاب «سه جزیره کوچک، سیاست بزرگ» به قلم و گردآوری [دکتر هوشنگ امیراحمدی](#)، مقاله‌ای از گیو میرفندرسکی، وکیلی که از ادعای ایران بر جزایر حمایت می‌کند، ذکر شده است که در آن می‌نویسد: «تسلط سیاسی و تجاری ایران بر خلیج فارس در دوران سلوکیان (۱۵۰-۳۱۲ قبل از میلاد)، اشکانیان (۲۳۸ قبل از میلاد-۲۲۴ بعد از میلاد) و ساسانیان (۶۴۱-۲۲۴ بعد از میلاد) نشان می‌دهد که در دوران پیش از اسلام، جزایر تنب و ابوموسی به ایران تعلق داشته‌اند.» خالد النھیان در گزارش «[سه جزیره: ترسیم اختلاف ایران و امارات متحده عربی](#)» که در موسسه سلطنتی خدمات متحده (RUSI) در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است در خصوص ریشه تاریخی این اختلاف می‌گوید: «اختلافات در خصوص حاکمیت بر سه جزیره - ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک - ریشه در تاریخ آن‌ها و نقشی دارد که این جزایر در زندگی نسل‌های پی در پی عرب‌ها و ایرانیان ایفا کرده‌اند. این جزایر که قرن‌ها توسط ساکنان دو سوی خلیج فارس مورد استفاده قرار گرفته، در گذشته موضوعی برای ادعای حاکمیت به معنای مدرن حاکمیت نبوده است.» در جایی دیگر نویسنده به ادعای جمهوری اسلامی ایران بر حاکمیت بر سه جزیره اشاره داشته است. النھیان در ادامه به ادعای ایران مبنی بر سابقه حاکمیت در دوران معاصر نیز اشاره نموده و چنین نوشته است که «طبق دیدگاه ایران، این جزایر جزء امپراتوری فارس بوده و در قرن نوزدهم به عنوان جزئی از بندر و منطقه لنگه ایران شناخته می‌شدند که تحت نظارت استاندار لنگه به عنوان نماینده دولت مرکزی ایران اداره می‌گردید.» حضور فیزیکی و مستمر ایران توسط النھیان در این گزارش مورد تردید واقع شده و چنین می‌انگارد که ادعای حاکمیت ایران براساس حضور فیزیکی و مستمر نبوده است بلکه حاکمیتی دور از دسترس بوده و منطقه گاه به گاه بررسی و نظارت می‌شده است. پرویز مجتهدزاده استاد ژئوپولیتیک دانشگاه تربیت مدرس در [مقاله‌ای](#) می‌نویسد «جغرافیای سیاسی عربستان شرقی همان الگوی توسعه سیاسی را از آغاز تاریخ در سراسر این منطقه دنبال کرده است.»

در [دوران معاصر](#) نیز توجه به شواهد تاریخی و رویه سرزمین‌های دوافکتو یا بالفعل مؤید آن است که سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی تحت حاکمیت ایران قرار دارند که پیش‌تر توسط نیروهای نظامی

انگلستان اشغال شده با تخلیه نیروهای نظامی اشغال‌گر، مجدداً حاکمیت ایران به سرزمین‌های خود اعمال می‌شود. در ادامه به این مسئله پرداخته خواهد شد.

تفاهم شارجه، یا توافق ۱۹۷۱ بین ایران و امارت شارجه، به عنوان بخشی از تلاش‌ها برای حل اختلافات بر سر جزیره ابوموسی پیش از خروج بریتانیا از خلیج فارس، به امضا رسید. این توافق بین دولت ایران و حاکم شارجه منعقد شد تا راه‌حلی موقت برای مناقشه بین ایران و امارات متحده عربی در خصوص حاکمیت بر جزیره ابوموسی فراهم آورد. طبق این تفاهم‌نامه، ایران و شارجه به نوعی بر سر تقسیم مدیریت جزیره ابوموسی به توافق رسیدند. بر اساس این توافق، حاکمیت نهایی جزیره تعیین نشد، اما مقرر شد که ایران کنترل نظامی و دفاعی بر جزیره ابوموسی را در اختیار داشته باشد و در مقابل، مردم شارجه بتوانند به زندگی در بخش‌های جنوبی جزیره ادامه دهند. منابع طبیعی این جزیره نیز به‌طور مشترک توسط دو طرف بهره‌برداری شود. این توافق هرگز به‌طور کامل مناقشه حاکمیت بر ابوموسی را حل نکرد و این موضوع همچنان یکی از نقاط اختلاف بین ایران و امارات متحده عربی باقی مانده است.

حال با ادعای چندباره دولت امارات متحده عربی مبنی بر اعمال حاکمیت بر سه جزیره مذکور و حمایت دولت‌های هم‌راستا با ایران مانند **روسیه** و **چین** از حل و فصل موضوع از طریق توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات در مورد این ادعای امارات در سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، این بار اتحادیه اروپا نیز در جرگه حامیان این ادعای امارات قرار گرفته و موضوع «اشغال» جزایر را از سوی ایران مطرح کرده است. مسئله مطرح شده در این راستا آن است که آیا این ادعا حمایت محسوب می‌شود یا مداخله در امور داخلی ایران و امارات و از سویی دیگر روابط دوجانبه دو دولت؟

اتحادیه اروپا در دهه‌های اخیر همواره به عنوان یک نهاد بین‌المللی تأثیرگذار در حوزه سیاست خارجی و امنیت جهانی شناخته شده است. حمایت از ادعای امارات متحده عربی بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی، موجب ایجاد سؤالاتی پیرامون نقش و مسئولیت این نهاد در حل و فصل اختلافات بین‌المللی شده است. از یک طرف، برخی از ناظران معتقدند که این حمایت نوعی **مداخله در امور داخلی** ایران و نقض اصل عدم مداخله در امور حاکمیتی کشورها است؛ اصلی که در حقوق بین‌الملل به‌ویژه در قطعنامه روابط دوستانه میان دولت‌ها تصریح شده است. از سوی دیگر، برخی دیگر از این حمایت به عنوان گامی در جهت پشتیبانی از یک متحد استراتژیک در منطقه خلیج فارس نام می‌برند.

اصول حقوق بین الملل و حاکمیت سرزمینی

در حقوق بین الملل، اصل حاکمیت سرزمینی یکی از اصول بنیادین است که بر عدم مداخله سایر کشورها در امور داخلی و سرزمینی یک دولت تأکید دارد. بر اساس [بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد](#)، دولت‌ها موظف‌اند از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی سایر کشورها خودداری کنند. بنابراین، هرگونه ادعای سرزمینی باید بر اساس اصول حقوقی و اسناد تاریخی معتبر بررسی و حل و فصل شود. ایران به عنوان یکی از قدیمی‌ترین کشورها در جهان و منطقه، اسناد و مدارک تاریخی محکمی برای تأیید حاکمیت خود بر جزایر سه گانه دارد که به دوران پیش از اسلام و امپراتوری‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی بازمی‌گردد. افزون بر این، در دوران معاصر، شواهد و اسناد دیگری نیز وجود دارند که حاکمیت ایران بر این جزایر را تأیید می‌کنند.

با وجود شواهد فوق‌الذکر، امارات متحده عربی از دهه ۱۹۷۰ ادعای حاکمیت بر این جزایر را مطرح کرده و در سال‌های اخیر تلاش‌های خود را برای جلب حمایت بین‌المللی از این ادعاها افزایش داده است. در این راستا، برخی دولت‌ها نظیر ایالات متحده، روسیه و چین به دلایل استراتژیک و اقتصادی، حمایت خود را از حل و فصل مناقشه اعلام کرده‌اند. اما حمایت اتحادیه اروپا از امارات در این زمینه به دلیل نقش خاص این نهاد در جامعه بین‌المللی و انتساب عنوان «اشغالگر» به ایران، مورد توجه ویژه قرار گرفته است. موضع‌گیری اتحادیه اروپا: حمایت یا مداخله؟

اتحادیه اروپا به عنوان یکی از بازیگران اصلی در عرصه سیاست بین‌الملل، همواره سعی کرده است نقشی فعال در حل و فصل اختلافات بین‌المللی ایفا کند. با این حال، حمایت از ادعای امارات متحده عربی بر جزایر سه گانه در سال‌های اخیر، به‌ویژه در بازه زمانی ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، سؤالاتی را در مورد نیت و انگیزه‌های اتحادیه اروپا مطرح کرده است. آیا این موضع‌گیری صرفاً نوعی حمایت دیپلماتیک از امارات است یا اینکه می‌توان آن را به عنوان نوعی مداخله در امور داخلی ایران تلقی کرد؟

در تعریف مداخله، مفهوم اصلی به نقض حاکمیت ملی و استقلال دولت‌ها برمی‌گردد. مداخله در امور داخلی یک دولت هنگامی رخ می‌دهد که یک دولت خارجی یا سازمان بین‌المللی بدون اجازه یا خواست آن دولت، به نحوی در امور آن دخالت کند که موجب تغییر یا اختلال در وضعیت حاکمیتی آن دولت شود. این امر طبق [حقوق بین‌الملل معاهداتی و حقوق بین‌الملل عرفی](#) منع شده است. اصل عدم مداخله در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری نیز به طرق گوناگون تعریف و تبیین شده است. در قضیه [فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی](#) در نیکاراگوئه (بند ۲۰۲)، چنین آمده است که اصل عدم مداخله حق دولت بر اداره امور داخلی خود بدون دخالت

دولت خارجی است. دیوان بین‌المللی دادگستری در بند ۶۵ رأی در قضیه فعالیت‌های مسلحانه در کنگو به منع مداخله به عنوان یکی از اصول کلی حقوق بین‌الملل اشاره کرده است.

تأثیر سیاسی و ژئوپلیتیک حمایت اتحادیه اروپا

حمایت اتحادیه اروپا از ادعای امارات، پیامدهایی ژئوپلیتیک دارد که تنها به روابط ایران و امارات محدود نمی‌شود. این موضع‌گیری اتحادیه اروپا در حقیقت می‌تواند به تنش‌های بیشتر در منطقه خلیج فارس دامن بزند، به‌ویژه در شرایطی که روابط ایران و کشورهای غربی به دلیل تحریم‌ها و مسائل هسته‌ای دچار پیچیدگی است. از سوی دیگر، حمایت اتحادیه اروپا ممکن است امارات را به تقویت ادعاهای خود ترغیب کند و این کشور را به دنبال حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات از طریق مذاکره کمتر متمایل کند. حمایت اتحادیه اروپا از ادعای امارات می‌تواند توازن قدرت در خلیج فارس را تغییر دهد و به بی‌ثباتی بیشتر در منطقه منجر شود. این موضع‌گیری نه تنها روابط ایران با اروپا را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه بر دیگر بازیگران منطقه‌ای و جهانی نیز اثرگذار خواهد بود. کشورهایمانند عربستان سعودی و اسرائیل که همواره به دنبال تضعیف نفوذ ایران در منطقه بوده‌اند، ممکن است از این حمایت برای افزایش فشار بر ایران بهره‌برداری کنند. از سوی دیگر، بازیگرانی مانند روسیه و چین که از حاکمیت ایران بر این جزایر حمایت کرده‌اند، احتمالاً موضعی محتاطانه در برابر اتحادیه اروپا اتخاذ خواهند کرد. همچنین، این حمایت می‌تواند مسیر دیپلماسی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین ایران و امارات را پیچیده‌تر کند. اگر امارات احساس کند که از حمایت کشورهای قدرتمند غربی برخوردار است، ممکن است کمتر به دنبال مذاکرات مستقیم با ایران باشد و به جای آن، از ابزارهای بین‌المللی برای تقویت ادعاهای خود استفاده کند. در این صورت، اختلافات میان دو کشور به جای کاهش، تشدید شده و احتمال افزایش تنش‌های دیپلماتیک نیز بیشتر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

حمایت اتحادیه اروپا از ادعای امارات متحده عربی بر جزایر سه‌گانه، اگرچه ممکن است به عنوان نوعی حمایت سیاسی و نمادین مطرح شود، اما در عمل می‌تواند به عنوان مداخله‌ای در منازعه ایران و امارات تعبیر شود. این موضوع نه تنها تنش‌های موجود در منطقه خلیج فارس را تشدید می‌کند، بلکه ممکن است بر روابط ایران و اتحادیه اروپا و همچنین نقش‌آفرینی سایر بازیگران بین‌المللی مانند چین و روسیه نیز تأثیر منفی بگذارد. از دیدگاه حقوق بین‌الملل، ایران همچنان با استناد به شواهد تاریخی و حقوقی، به حاکمیت خود بر این جزایر تأکید می‌کند و هرگونه مداخله خارجی در این خصوص را رد می‌نماید.

یادی از «سرو سخنگوی ایران»: معرفی کوتاه کتاب «ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم»

دکتر امیر مقامی - عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان و موسی کرمی - پژوهشگر دکتری حقوق بین الملل دانشگاه قم

«در روزگاری که گویی ایران در ابری از فراموشی پیچیده شده است، اگر کار دیگری از دست ما برنیاید، لااقل خوب است بکشیم تا فکر او و غم او را در دل خود زنده نگاه داریم و اعتقاد به زاینده‌گی دوران را در سینه نپژمرانیم...» (ایران را از یاد نبریم و بدنبال سایه همای، ۱۳۷۰: ۱۶).

پنجم اردیبهشت ۱۴۰۱ خورشیدی، سرزمین مادری فرزندی را از دست داد که به تعبیر دکتر [علی اصغر دادبه](#)، شاید گاه خود را از یاد برده باشد، ولی هرگز ایران را از یاد نبرد. هزاران فرسنگ دور از آغوش میهن چهره بر خاک کشید، ولی پیکر او در آذر ۱۴۰۲، به نیشابور که خود آن را «[فراکشیده ترین شهر ایران](#)» می نامید، منتقل گردید و در پیش چشمان خیس و گلوهای بغض آلود نظاره گران [پرواز سیمرخ از ندوشن به نیشابور](#)، در دامن پرمهر این «[دخت پری وار](#)» آرام گرفت. مانایاد استاد دکتر «[محمد علی اسلامی ندوشن](#)»، به واسطه جایگاه ایران و فرهنگ آن در نوشته هایش و جای دادن نام مبارک «ایران» در عنوان بیش از سی نوشته خود ([جواد عباسی](#)، زمستان ۱۳۹۷: ۴)، به حق «[سرو سخنگوی ایران](#)» نام گرفته است. به مناسبت دومین سالگرد پرواز ایشان، نگارندگان بر آن شدند تا به پاس و سپاسگزاری نزدیک به یک سده عشق عاقلانه و نقد عاشقانه ایران و فرهنگش، به معرفی بسیار کوتاه یکی از نوشته های او پردازند که با کهکشان پهنای حقوق بین الملل نیز ارتباط دارد: کتاب مستطاب «ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم». گفتنی است [سلطان نثر پارسی](#) دارای مدرک [دکتری حقوق بین الملل از دانشگاه سوربن فرانسه](#) بود و به گفته خودش، چون نمی خواست «یک ادیب سنتی» و ذهنش «ادبی صرف» باشد، به [دانشکده حقوق رفت](#)؛ ولی جذبه ادبیات و آمیختگی تاریخ و فرهنگ ایران با آن، او را به منزله یک ادیب و مترجم متن های ادبی به ایرانیان شناسانده است نه یک حقوقدان. به همین سبب، معرفی این کتاب شاید از نظر آشناسازی حقوق بین المللی ها با چهره حقوقی این اندیشمند نیز سودمند باشد. نخستین چاپ این کتاب از سوی انتشارات توس در مهرماه ۱۳۵۷ خورشیدی منتشر گردید. در این نوشتار، ملاک ارجاع و ذکر مطالب، همین نسخه از کتاب خواهد بود.

کتاب، به گفته خود استاد در مقدمه آن، نخست به صورت یک سلسله مقاله از آذر ۱۳۵۶ در مجله «نگین» شروع به انتشار کرد (ص ۷). نویسنده در همان صفحات آغازین کتاب، بیان می دارد که در بحث از حقوق بشر از رسم متعارف که همانا «شرح تاریخچه و تفسیر مشورها و اعلامیه های جهانی» باشد در گذشته و به افشای «نحوه برخورد با آن و کوشش در مسخ آن» پرداخته است (ص ۸). نخستین گفتار کتاب پس از مقدمه، «پس از سی سال» نام دارد که در واقع، مراد سی ساله پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در دسامبر ۱۹۴۸ است.

اسلامی ندوشن در همان بندهای آغازین این گفتار، موضع خود در قبال سی سال یادشده را بیان می کند و پس از یادآوری اینکه علت بر سر زبان افتادن دوباره حقوق بشر، سوءرفتار با آن در بعضی کشورهاست، اعلام می دارد که «نگاهی به دوران سی ساله اخیر، سیمای اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد را قدری شوخی آمیز جلوه می دهد، نه چندان بی شباهت به ازدواج عباسه و جعفر است که هارون گفت به این شرط آن ها را به یکدیگر خواهد داد که میان آن ها زفاف صورت نگیرد» (ص ۱۸). نگاه نقادانه جامعه شناسانه استاد در این گفتار نسبت به حقوق انسان در جهان سوم، جالب توجه و آموختنی است.

دومین گفتار کتاب، «مردم پرورده جامعه بی حقوق» نام گرفته است. در این گفتار، نویسنده به پیامدهای نادیده گیری حقوق انسانی در جوامع می پردازد و بر این باور است که در چنین وضعیتی، دو ویژگی در افراد رشد می کند: ۱) «پناه گرفتن در شخصیت دوگانه»؛ و ۲) «دورشدگی از اعتدال» (ص ۳۵). نویسنده سپس با یادکرد اینکه در میان گرایش های آدمی، دو گرایش «جاذبه حق» و «جاذبه قدرت» در رأس همه قرار دارد، شکل گیری اجتماع و سپس جامعه سازمان یافته یا تشکیل حکومت را نتیجه «بیم زدگی» انسان و تلاش برای کسب امنیت و دفع خطر می شمارد. سپس می افزاید که آدمی در طی زندگی خود، میان دو جاذبه گرایش به قدرت که بیشتر ناشی از خودبینی است و گرایش به حق که از نوع بینی یا دگربینی او سرچشمه می گیرد، در نوسان و تلاش همه مصلحان، سنگین کردن وزنه جاذبه حق و یا دست کم ایجاد توازن میان این دو است (صص ۳۹-۳۵). اسلامی ندوشن در ادامه این گفتار، عارضه دوم بی حقوقی، یعنی «دورشدگی از اعتدال» را تبیین می کند. او می گوید که به شهادت تاریخ، در جوامع متصف به مبانی پیش بینی ناپذیر و نامتعقل و فاقد مرجعی مشخص و اطمینان بخش برای حل مشکلات و اختلاف ها، گرایش های نفسانی بر گرایش های عقلانی خواهد چربید. در این شرایط، گرایش افراطی و نامتوازن به پرورش دو خصیصه متضاد خاکساری و خشونت در اعضای جامعه می انجامد و گاه هر دو در یک شخص جمع می شوند و در مواردی نیز رودرروی هم می ایستند؛ چنین اشخاصی بی دلیل سر خم می کنند یا به وارون آن، بی سبب ایستادگی و عناد به هرج می دهند، زیرا به واسطه زندگی در جامعه بی حقوق، دستخوش وحشت هستند که در بطن خود، بذر کینه و تکدر را می پروراند (صص ۴۴-۴۳).

گفتار سوم، عنوان «انسان، یعنی موجود زنده به اضافه حق» را بر خود دارد. اسلامی ندوشن در آغاز این گفتار خاطر نشان می سازد که حقوق در معنای ابزار حفظ نظم و امنیت، به همراه انسان به وجود آمده و زائیده آگاهی و زندگی اجتماعی است و این سرشت دوگانه آدمی و گرایش همزمان او به خوبی و بدی است که آدمی را مجبور به گذاردن آیین و قانون کرده است (ص ۵۸). در ادامه، نویسنده از نقش آفرینی حقوق بشر در خصوص این گرایش دوگانه سخن می گوید و ضمن یادآوری اینکه حقوق بشر همان ترجمان حقوق فطری است، یکی

از هدف های آن را هماهنگ سازی گرایش های متعارض انسان و برپایی انضباط در این زمینه می داند تا مگر زندگی سیر مطلوبی به خود بگیرد و «جامعه تا حد ممکن به عدالت نسبی نزدیک گردد» (ص ۶۰). اسلامی ندوشن همچنین در این گفتار، یکی از پیامدهای رویدادهای سده هجدهم را جای گرفتن سازمان به جای افراد در امر حکم رانی می داند که برای نخستین بار در جهان اعمال شد (ص ۶۱). استاد بر این باور است که دموکراسی باید زمینه را برای ایجاد انسان آزاد فراهم کند که به زندگی شرافتمندانه در اجتماع پردازد. او سه حق اصلی که در اعلامیه استقلال امریکا آمده است را «حق زندگی، حق آزادی و حق جستجوی خوشبختی» برمی شمارد (ص ۶۳) و در صد صفحه بعدی کتاب به توضیح آن ها دست می یازد و البته در این میان، بیش از همه، از آزادی و گونه ها و امور مرتبط با آن داد سخن سر می دهد.

چهارمین گفتار کتاب، عنوان «حقوق سه گانه فرد» را یدک می کشد. نخستین حق از حقوق سه گانه فرد، به «حق زندگی» اختصاص داده شده است. اسلامی ندوشن از همان آغاز روشن می سازد که منظور از حق زندگی، امکان ادامه حیات به نحو سالم و طبیعی است و دولت مکلف است وسایل آن را فراهم و موانع آن را برطرف سازد (ص ۶۴). او دو شرط را برای ادامه حیات مطرح می کند که عبارتند از: پاسداری از جان و مال مردم و فراهم کردن امکان معاش شرافتمندانه (ص ۶۵). حق دوم، حق آزادی است. اسلامی ندوشن در آغاز این بخش، از لحاظ ناشناختگی در عین آن که بسیار بر سر زبان هاست، آزادی را به «مونتاگیو» در نمایشنامه «رومئو و ژولیت» تشبیه می کند و اعتقاد دارد آزادی از دوران افسانه های دور تا کنون، هرگز از زبان ها نیفتاده است و از پرومئوس و رستم تا زندانیان سیاسی روزگار حاضر، در هوای آن ایستادگی به خرج می دهند. سپس بیان می نماید که «هر جا سخن از حقوق بشر به میان آمده است، آزادی را مهم ترین رکن آن دانسته اند» (ص ۶۷). به باور او، این همه توجه به آزادی در درازنای تاریخ، افزون بر این که نشانه ای از اهمیت آن است، نشانه نگرانی از زیر پا نهادن آن نیز به شمار می رود (ص ۶۸). استاد در جملاتی تأمل برانگیز، از اهمیت آزادی در هستی و پیوند آن با حق داشتن آدمی سخن می گوید و ضمن اشاره به این که «آزادی نیز مانند تصور حق، از آگاهی انسان ناشی شده است» می نویسد: «همه مسائل انسان در پرتو برخورداری از نیروی ادراک مطرح می شود. این گفته معروف را که «من می اندیشم، پس هستم» می توان بدینگونه درآورد که «من می دانم که هستم، پس آزادم، پس حق دارم». و این سه خصیصه دانستن و آزاد بودن و حق داشتن با هم می آیند. پس انسان آزادی را شرط ادامه زندگی و گسترش زندگی خود دانسته است، و با توجه به آن که ادامه و گسترش دو هدف اصلی زندگی است، آزادی خمیرمایه هستی شناخته می شود» (ص ۶۸). استاد از آزادی درونی و بیرونی نیز داد سخن سر می دهد و باور دارد «جامعه ای را می توان برخوردار از آزادی خواند که علائم بیرونی آزادی در آن نمودار

باشد. این علائم عبارت است از تضمین هایی که عامه مردم را از تجاوز قدرت ها -چه دولت و چه گروه های قدرتمند دیگر- در امان نگاه می دارند» (صص ۷۵-۷۳).

گفتار پنجم عنوان کلی پرسشی «چرا آزادی سیاسی در گرو سازمان است؟» را بر خود می بیند که در آن، سه مبحث «آزادی تجمع»، «آزادی بیان» و «آزاد بودن از قید بیم» به بررسی درآمده است. نویسنده در آغاز به آزادی تجمع ورود می کند و می گوید این آزادی «یعنی اینکه مردم بتوانند نیروی خود را بر روی هم بگذارند، و آنچه را که می خواهند به هیئت اجتماع بخواهند تا قوت تأثیرش افزوده شود (ص ۷۹). او در ادامه به اهمیت شکل گیری حزب و کارکردهای آن می پردازد و همچنین به نفی تک حزبی دست می زند و آن را با اصول دموکراسی ناسازگار می داند (صص ۸۲-۸۰). دومین آزادی مطمح نظر استاد، آزادی بیان است که شیوه تبیین آن از سوی نویسنده شورانگیز و اندیشناک می نماید. به گفته ایشان، «از قدیم آدمی زاد را موجود سخنگو خوانده اند، یعنی کسی که آنچه در ضمیر دارد می تواند بر زبان آورد. انسان از این روی سخنگو شد که موجود اندیشه مند بود. زبان زمانی به کار افتاد که اندیشه هایی در پس سر می گذشت، و نیاز بود که به بیان آورده شود» (ص ۸۴). باور او، زبان بیانگر فکر آدمیان است و از طریق آن بود که زندگی اجتماعی مفهوم پیدا کرد. وی سپس ادامه می دهد که «وابستگی زبان و فکر به حدی است که اگر بیان از کسی گرفته شود، به منزله آن است که اندیشه از او گرفته شده و چون اندیشه گرفته شود، روشن است که گوهر انسانی او از او ربوده شده است» (ص ۸۴). اسلامی ندوشن «زور» و «تعصب» را دو مانع بزرگ آزادی بیان می نامد. در واقع، هم «خواص» و فرمانروایان و هم «عوام» و فرمانبران را می توان از دشمنان این آزادی دانست (صص ۸۸-۸۷). نویسنده در ادامه، به ممیزی افراطی قلم و در نتیجه غربال فکر در جوامع بی بهره از آزادی بیان می تازد و نتیجه آن را چیزی جز سربر آوردن ناصیل ها و کاذب ها و رواج شیادی و فرصت طلبی منفی و باخت و سرشکستگی اصیل ها و به قهقرا رفتن ارزش ها و ارزشمنداها در جامعه نمی تواند بود (صص ۹۹-۹۶). سپس در بخش پایانی آزادی بیان، این آزادی را «دریچه وجدان اجتماع» نام می نهد (ص ۹۹). آزادی از قید بیم، سومین آزادی بررسی شده در گفتار پنجم است. به بیان اسلامی ندوشن، «انسان زمانی می تواند خود را آزاد بخواند که چون آزادی خود را اعمال کرد، از عواقبش بیمی به دل راه ندهد. شهروند آزاد کسی است که بی هیچ احتیاط و محابایی حقوق شهروندی خود را تمام و کمال به تحقق می آورد» (ص ۱۰۴). او وضعیت بیمناکی به ویژه در شرق را ناشی از نبودن مرجع می داند (صص ۱۱۲-۱۰۵) و این نبودن مرجع را به نبودن عدالت قضایی در کشور نسبت می دهد (صص ۱۱۳-۱۱۲).

ششمین گفتار کتاب، با عنوان «رابطه آزادی با چند امر دیگر»، باز هم به آزادی می پردازد. امر نخست، اقتصاد است. اسلامی ندوشن به این نکته مهم اشاره می کند که «انسان نیازمند، آزاد نیست. نیاز، خود نخستین قید است. اگر انسان از همان آغاز زندگی انسانی خود طالب آزادی بوده، برای آن بوده است که در سایه آن از خود دفع نیاز کند» (ص ۱۲۴). امر دوم در ارتباط با آزادی، فرهنگ است. به باور نویسنده، فرهنگ را باید تنظیم کننده آزادی دانست. در بیان او، «آزادی، ما را آماده به کار و آماده به برخورداری از زندگی می نماید، و فرهنگ نیز میزان و نوع آزادی را تنظیم می کند» (صص ۱۲۸-۱۲۷). سومین امر، سواد است. از آنجایی که استاد سواد را با دانایی یکی نمی بیند، باسواد را شرط بهره مندی افراد یک جامعه از آزادی نمی داند؛ البته او نقش بلوغ فکری ناشی از سواد در جذب آزادی در جامعه را انکار نمی کند، ولی همزمان خاطرنشان می سازد که به ویژه با توجه به تجربه شرق، به اصطلاح باسوادها و مدرک دارها خود در موارد زیادی طردکننده آزادی بوده اند نه بی سوادها (صص ۱۳۰-۱۲۸). ادامه این مطلب از کتاب، به پیوند آزادی و آزادگی اختصاص دارد و طبق آن، آزادی فارغ بودن از قیدهای بیرونی است که اجتماع یا حکومت بر شخص تحمیل کرده، حال آن که آزادگی، فارغ بودن از قید درون است که نفس انسان بر او می گمارد. اسلامی ندوشن اعتقاد دارد که در تمدن جدید، اگر هم بر آزادی فرد افزوده شده باشد، از آزادگی او کاسته شده است (صص ۱۳۳-۱۳۱). نسبت آزادی با رهایی، واپسین موضوع گفتار ششم محسوب می شود. نویسنده با تذکر تفاوت برداشت از آزادی در شرق با سده هفدهم مغرب زمین بیان می دارد که «در شرق، نخست آزادی جنبه منفی داشت، یعنی رها بودن از قید ستم، از فشار اقتصادی و سپس رها بودن از تحقیر و مذلت» (ص ۱۳۳). گفتار هفتم را اسلامی ندوشن به «حق جستجوی خوشبختی» اختصاص داده است و به این نکته اشاره دارد که نوع رایج خوشبختی مورد پسند بیشتر فرهنگ ها و اندیشمندان را ادراکی می داند که میان نیازهای مادی و معنوی تعادل برقرار می کند (ص ۱۵۴). به گفته او، سخن گفتن از خوشبختی در جامعه ای که حکومت مجراهای آن را بسته، بی ثمر است (ص ۱۶۲-۱۶۱). او در صدر این مجراها، «آزادی» را قرار می دهد و معتقد است انسان ناآزاد، از «انسان دارنده حق» به «انسان گیرنده بخشش» تبدیل می شود. دیگر مجراهای تحقق خوشبختی در باور استاد، آموزش، عدالت، بهداشت، گذران ساعات فراغت، احساس ایمنی، فضای روحی و ... هستند که همگی از رهگذر سازمان بر زندگی مردم اثر می گذارند (صص ۱۶۳-۱۶۲).

در گفتار هشتم، یعنی «حکومت در برابر مردم: چگونه حکومتی را مشروع می خوانیم؟» به رابطه حکومت و مردم پرداخته شده است. اسلامی ندوشن در آغاز این گفتار اشاره می کند که مشروعیت حکومت در گذشته، از آمیزه ای از ترس و اعتقاد ناشی می شد و مردم به این خاطر اطاعت از حاکم را بر خود لازم می شمردند. در

واقع، علت اطاعت مردم از حکومت ها، یکی زور و دیگری اعتقاد بوده است. (صص ۱۶۶-۱۶۵). نویسنده سپس بیان می دارد که این وضعیت، از زمانی که رأی مردم در تعیین فرمانروا ملاک گرفته شد و خاصه از زمان انقلاب فرانسه تغییر کرد و مشروعیت حکومت از نگاهی تازه نگریسته شد که امروزه دموکراسی نام گرفته است (ص ۱۷۳). در ادامه این گفتار، اسلامی ندوشن به نسبت حق و اکثریت می پردازد و بر این باور است که حق دادن به اکثریت، نشانه ای از پذیرش اصل برابری انسان هاست (ص ۱۷۳). واپسین موضوع این گفتار به عدالت اجتماعی مربوط می شود که نویسنده معنای آرمانی آن را این می داند که در یک جامعه، هر فرد کم و بیش احساس کند آنچه حق او یا در حدود حق اوست، به او ارزانی گردیده است. او در پایان این گفتار می نویسد که «احساس عدالت اجتماعی، جز با حسن رابطه میان مردم و دولت امکان پذیر نیست» (صص ۱۸۹-۱۸۷).

نهمین گفتار، «جهان سوم در ارتباط با دو جهان دیگر» است. نویسنده در این گفتار، ضمن اذعان به اینکه قرار نبود پا را از دایره جهان سوم فراتر بگذارد، نگاهی کوتاه به دموکراسی غرب و دموکراسی مارکسیستی شرق اروپا از دیدگاه حقوق انسانی می افکند (ص ۱۹۰). او نخست از دموکراسی غرب آغاز می کند و با چشم پوشی از ذکر جنبه های مثبت این گونه از دموکراسی که اگر نبودند، «اصولاً بحث حقوق بشر به مفهوم جدید به میان نمی آمد» (ص ۱۹۱)، مهم ترین ایرادات وارد بر آن از لحاظ حقوق انسانی را اینچنین برمی شمارد: ۱) نطفه استثمار را در خود دارد و از همان آغاز حقوقی را که در قوانین خود برای انسان قائل بود، در همان آن تبدیل می کرد به ضد حقوق برای انسان های دیگر؛ ۲) بنیاد خود را بر تولید و مصرف گذارده است که در نتیجه آن، استثمار انسان از سوی انسانی دیگر رواج دارد؛ ۳) رأی در آن، مانند مرغ ژولیت در نمایشنامه [رومئو و ژولیت](#)، هم آزاد است و هم پای در بند. در واقع، نویسنده می خواهد بگوید رأی در دموکراسی غربی، آن گونه که ادعا می شود هم آزاد نیست؛ ۴) قانون در آن در خدمت «طبقه فائق» قرار دارد و مجموعه قوانین یک کشور، بازتاب «گرایش های مسلط زمان» هستند. و این یعنی، استثمار قانونی انسان در چرخه تولید در خدمت قدرتی نامرئی که تداعی گر همان رابطه ارباب-رعیتی دوران های تاریک تاریخ انسان است (صص ۲۰۷-۱۹۲). اسلامی ندوشن سپس به سراغ دموکراسی مارکسیستی در شرق اروپا یا به تعبیر خود او «دموکراسی های خلق» می رود و معتقد است در این گونه از دموکراسی روی هم رفته وضعیتی پیش می آید که در آن «در کشور همه نوع آزادی هست، مگر آزادی استفاده از آزادی» (ص ۲۱۲).

دهمین گفتار که در بخش پیوست های کتاب آمده است، به این پرسش می پردازد که «ملت ایران در قانون اساسی خود دارای چه حقوقی است؟». با توجه به تاریخ نگارش و انتشار این کتاب، این بخش به قانون اساسی مشروطه مربوط می شود. در این گفتار، به مسائلی همچون «برابری حقوق»، «مصونیت تعرض»، «آزادی های

اولیه، «احترام به روابط خصوصی افراد»، «تفکیک قوا» در چاقوب قانون اساسی مشروطه پرداخته شده است (صص ۲۳۷-۲۱۹). و بالأخره گفتار یازدهم و فرجامین کتاب، «یادی از حقوق بشر» نام گرفته است. این گفتار در واقع مقاله ای است که در زمان برگزاری کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران (۱۹۶۸) نوشته شده بود. اسلامی ندوشن درباره چرایی شکست اعلامیه جهانی حقوق بشر معتقد است کسانی که اجرای حقوق بشر را با منافع و امیال خود ناسازگار می دانسته اند، به شیوه های گوناگون درصدد مسخ یا پایمال کردن آن برآمده اند (ص ۲۴۳). وی در این زمینه ادامه می دهد که «حقوق بشر، نه از طریق حرف و کلام، بلکه از جانب عمل به این روز افتاده است. مشکل و تراژدی دنیای امروز از فاصله بین ظاهر و باطن و حرف و عمل سرچشمه می گیرد. سازمان های سیاسی که بر اساس دموکراسی و حقوق مردم می بایست پی ریزی کردند، به ظاهر پدید آمده اند، ولی از معنا و جوهر و ماده حیاتی خود خالی نگه داشته شده اند» (ص ۲۴۳). اسلامی ندوشن در جملات پایانی این گفتار و کتاب می نویسد که «ترقی واقعی در یک کشور تنها محدود به ایجاد تحول در امور مادی نمی تواند باشد. تأمین رشد معنوی یک قوم، ایجاد هماهنگی و حس تفاهم و اعتماد بین فرمانروا و فرمانبر، حفظ حیثیت انسانی از راه احترام به قانون و اصول از پایه های اولیه است که ترقی و سلامت یک قوم بر آن ها بنا نهاده می شود، و این میسر نیست مگر از طریق احترام و اعتقاد به حقوق بشر» (صص ۲۴۸-۲۴۷).

فرجام سخن

کتاب ذکر مناقب حقوق بشر، اثری است که رشحه های ادبی، جامعه شناختی، روان شناختی، سیاسی و حقوقی را یکجا در خود جای داده و به گفته ای، به نگرانی انسانی همیشگی خود از پنجره حقوق و در حال و هوایی ادبی پرداخته است. این شیوه نگارش و نگرش، یادآور نثر و بیان دلپذیر و دلربا و نگاه عقاب وار و سرشار از هوش سعدی (که باران رحمت بر او هر دمی) است و بوی خوش او را به مشام می رساند. این اثر، همچون هر آنچه به انسان مربوط می شود، خالی از اشکال و ایراد نیست و از جمله می توان به ساختاربندی به نسبت ضعیف و خروج موضوعی گاه به گاه آن اشاره کرد؛ با این حال، به نظر می رسد از آن دست نوشته هایی است که می توان عیب هایش را به طاق ابرویش بخشید. به باور این قلم، مطالعه آثار استاد دست کم از دو جهت برای دانشجویان حقوق سودمند است: نخست اینکه می توان از رهگذر آن ها تا اندازه ای به تأثیر اندیشه حقوقی نویسنده در نگارش ادبی و نگرش شخصی او نسبت به جهان و مسائل پیرامونی پی برد. چنان که پیش تر نیز گفته آمد، اسلامی ندوشن دانشکده حقوق را برای اینکه ادیبی سنتی نباشد و دارای ذهنی صرفاً ادبی نشود برگزید؛ به همین سبب است که نثر و در کل دیدگاه های او در حوزه ادبیات و فرهنگ، منطقی و شیوه استدلالی جهان حقوق را به خواننده القا می کند. دوم آن که خواندن و اندیشیدن در نوشتگان یک حقوق خواننده ادیب

مسلک، به ویژه آن گاه که پیرامون مسائل مرتبط با حقوق سخن می گوید، می تواند هم اذهان شخصی حقوقی را بازتر کند و هم با افزودن به دایره واژگانی او، توانمندی نگارش و سخنرانی متین و درست را در وی پروراند. در این زمینه، به ویژه کتاب «ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم»، به جد پیشنهاد می گردد. وجه زیبایی شناختی و فریبایی و ربایندگی کلام اسلامی نُدوشن، روشن تر از آن است که نیازی به تکرار آن احساس شود.

پیرمرد و دریا: اقدامات دکتر محمد مصدق در قبال جزایر سه گانه ایرانی

دکتر موسی کرمی-دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل دانشگاه قم

«پدرم دو چیز را بیشتر از هر چیز دوست می داشت: یکی مملکت ایران بود و دیگری مادرش».

(از یادداشت غلامحسین مصدق بر کتاب [خاطرات و تألمات مصدق](#)، ص ۹).

اسفند که به نیمه های خود می رسد تا روزهای پایانی آن و یک گام مانده به آمدن بهار و دمدمه های فروردین، نام یکی از بزرگان سپهر سیاسی-حقوقی-تاریخی ایران بیش از پیش بر زبان ها جاری می شود که همچون دیگر ستاره های درخشان تاریخ سراسر فراز و فرود این سرزمین، روشنبخش شبان تار آسمان این دیار به ویژه در بزنگاه های دشوار میهن دوستی است: دکتر محمد مصدق. به این سبب، نگارنده بر آن شد تا با نگارش مطلبی هرچند کوتاه، یادی بکند از «[پیر احمدآباد](#)» و برای این کار، دل به «شرحی دریای جنوب» داد و دیده به «خلیج همیشه فارس» دوخت و [جزایر سه گانه همواره ایرانی اش](#) را در نظر آورد. باری! او عزم آن کرد که در این نوشتار کوتاه، با مراجعه به پاره ای منابع معتبر و قابل اتکا، پس از بیان اهمیت اقدامات سیاسی، اداری، حقوقی، نظامی و ... اعتراضی نسبت به اشغال غیرقانونی سرزمین و جزایر، به کوتاهی به اقدامات مصدق در قبال جزایر سه گانه در دوران تصدی وزارت امور خارجه (دوران نخست وزیری مشیرالدوله)، نمایندگی در مجلس شورای ملی و ۲۸ ماه نخست وزیری او ([اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲](#)) اشاره نماید. با یادکرد دو نکته: (۱) صاحب این قلم، مصدق را بری از خطا نمی داند، ولی در میهن دوستی او هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد و از این رو، پاسداشت چنین شخصیتی را به ویژه در «روزگار سخت» این روزهای وطن، روا و بلکه ضروری می داند؛ (۲) پرداختن به اقدامات ایران در خصوص جزایر سه گانه ایرانی در دوران مصدق، به هیچ روی به معنای نفی یا کوچک شماری اقدامات اشخاص و دولت های پیش یا پس از او و نیز بزرگ نمایی اقدامات انجام گرفته به دست او و دولتش در زمینه جزایر نیست. به وارون آن، این قلم باور دارد موضوع جزایر سه گانه و اهمیت آن، به این یا آن شخص، دولت یا نظام حکومتی وابسته نیست و نباید هم باشد. در واقع، موضوع جزایر سه گانه و پیوند آن ها با دکتر مصدق، تنها دستاویزی شده است برای گرامیداشت یاد و خاطره این «[ایرانی میهن پرست](#)»؛ البته، بهانه اصلی، همانا سخن راندن از ایران است که «[همه بهانه از اوست](#)».

پیش از هر سخنی، بایسته است به این واقعیت اشاره شود که در حقوق بین الملل، اقدامات معطوف به حاکمیت دولت ها نقش بسیار مهمی در اثبات حاکمیت بر سرزمین و از جمله جزایر ایفا می کنند. این اقدامات می تواند شامل فعالیت های اداری، نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشد که دولت ها در یا راجع به جزایر انجام می دهند و از طریق آن ها حاکمیت خود را بر جزیره ها نشان می دهند یا حاکمیت دولتی دیگر نسبت به آن ها را به چالش می کشند. یکی از مهم ترین دلایل اهمیت اقدامات سیاسی، اداری، نظامی و حقوقی در اعتراض به

اشغال غیرقانونی سرزمین و از جمله جزیره، جلوگیری از تحقق و شکل گیری «مرور زمان مُملک» (acquisitive prescription) در حقوق بین الملل است. مرور زمان مُملک یکی از اصول حقوق بین الملل عرفی است که بر پایه آن، اگر یک دولت برای مدت طولانی و بدون اعتراض مؤثر، اشغال غیرقانونی یک سرزمین را تحمل کند، آن سرزمین می تواند به تدریج تحت حاکمیت دولت اشغال گر قرار گیرد. به بیان ساده تر، اگر دولتی که سرزمینش اشغال شده است، به طور مداوم و رسمی به این اشغال اعتراض نکند، ممکن است پس از گذشت زمان، اشغال به یک حاکمیت مشروع تبدیل شود. برای جلوگیری از این موضوع، اقدامات اعتراضی اعم از سیاسی، اداری، نظامی یا حقوقی بسیار مهم هستند، چون: (۱) مرور زمان مُملک تنها زمانی رخ می دهد که تصرف سرزمین توسط دولت اشغال گر «مسالمت آمیز، طولانی مدت و بدون اعتراض» باشد. اعتراض های مداوم، پیوستگی زمانی لازم برای تحقق مرور زمان مُملک را از بین می برد و اجازه نمی دهد اشغال غیرقانونی به یک حاکمیت قانونی تبدیل شود؛ (۲) اگر دولتی در برابر اشغال غیرقانونی سکوت کند، گویا به آن رضایت داده است؛ ولی اعتراض های سیاسی، صدور بیانیه های رسمی، و ثبت شکایت ها در محاکم و مراجع بین المللی نشان می دهد که دولتی که سرزمینش اشغال شده هرگز از ادعای حاکمیت خود چشم پوشی نکرده است؛ (۳) اعتراض های رسمی و اقدامات مستمر باعث می شود که اشغال غیرقانونی به عنوان یک «وضعیت مورد مناقشه» (*a disputed situation*) شناخته شود و این امر مشروعیت هرگونه ادعای مرور زمان از سوی اشغال گر را تضعیف می نماید؛ (۴) جلوگیری از مشروعیت بین المللی اشغال؛ اگر اشغال گر تلاش کند حمایت یا شناسایی بین المللی برای اعمال حاکمیت خود به دست آورد، اعتراض های مستمر از سوی دولت اصلی، به جامعه بین المللی نشان می دهد که اشغال فاقد مشروعیت است و دولت اشغال شده همچنان بر حقوق خود پافشاری دارد.

به گفته زنده یاد داود هرمیداس باوند در کتاب ارزشمند ایشان، بریتانیا در کنار استناد بی پشتوانه به اصل سرزمین بلاصاحب (terra nullius) (برای ردِ مستدلِ این ادعا، از جمله بنگرید به: پروفیسور جمشید ممتاز، ایران و حقوق بین الملل، ۱۳۷۶، صص ۲۴۶-۲۴۱)، دیگر دستاویزِ حقوقیِ خود در خصوص جزایر سه گانه را، مرور زمان مُملک یا مالکیت ناشی از تصرف بلامعارض و مستمر قرار داده بود. باوند ضمن بیان شروط این شیوه کسب حاکمیت بر سرزمین و از جمله جزیره در حقوق بین الملل، یعنی داشتن مالکیت در زمانی طولانی به صورت مستمر، بلامنازع و بدون انقطاع، اقداماتی همچون اعتراض مداوم، اشغال موقت، بازرسی، مساحی جزایر و باقی گذاشتن علائمی مبنی بر قصد اعمال حاکمیت یا اعاده نهایی حاکمیت خود بر آن ها از سوی ایران در خلال سال های اشغال جزیره های مورد مناقشه توسط بریتانیا را برهم زنده این شروط می خواند و نتیجه می گیرد که به خاطر این اقدامات، وضعیت جزایر در حد فاصل سال های ۱۹۰۳ (اشغال جزایر توسط بریتانیا) تا

۱۹۷۱ (آزادسازی جزایر)، «اشغال غیرقانونی» بوده است (داود هرمیداس باوند، مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، ۱۳۷۷، صص ۶۸-۶۶). او در ادامه دفاع و حمایت جانانه و منطقی خود از حاکمیت ایران بر جزیره های سه گانه خلیج فارس، مهم ترین اقدامات عملی دولت ایران در این سال ها در اعتراض به اشغال غیرقانونی جزایر از سوی بریتانیا را فهرست می کند و معتقد است اعتراض پیوسته ایران موجب شده بریتانیا برای توصیف وضعیت جزایر در حد فاصل سال های ۱۹۰۴ تا ۱۹۷۱، از تعبیری همچون «جزایر مورد اختلاف»، «جزایر مورد ادعای ایران» یا «جزایر فاقد وضعیت روشن» استفاده می نماید (همان، صص ۹۰-۸۱). در واقع، جایگاه و وجه حقوقی بین المللی اقدامات دولت ایران در خصوص جزایر سه گانه در حدفاصل سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ میلادی ازجمله در دوران نخست وزیری زنده یاد مصدق، در همین نکته نهفته است. حساسیت مصدق نسبت به بحث استقلال و تمامیت سرزمینی ایران را یکی از خصایص او خوانده اند (اینجا). همان گونه که «بهمنی قاجار» می نویسد، دکتر مصدق در سال های پیش از نخست وزیری خویش نیز به مالکیت ایران بر جزایر سه گانه اهمیت زیادی می داد. وی هنگامی که وزیر خارجه دولت میرزا حسن خان مشیرالدوله بود (همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۵۴)، موضوع حق مالکیت ایران بر جزایر را در دستور کار دولت قرار داده و به دولت انگلیس برای اشغال جزایر ایران اعتراض کرده بود (محمدعلی بهمنی قاجار، تمامیت ارضی ایران در دوران پهلوی (جلد دوم): ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک، چ اول، ص ۲۹). مصدق خود چنین روایت می کند: «اولین روز ورودم به وزارت خارجه، میرزا محمدقلی خان منتخب الملک، رئیس اداره انگلیس نامه ای به من ارائه نمود که «سر پرسی لورن»، وزیر مختار انگلیس به مستوفی الممالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق به ایران نیست و نظامیان بر خلاف حق در آن ها دخالت می کنند. رئیس الوزراء هم به خط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سؤال نمود به این نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلاجواب بگذاریم. گفتم قبل از ملاحظه پرونده نمی توانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیرقابل تردید ایران است، موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس به نامه وزیر مختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم» (محمد مصدق، خاطرات و تألمات محمد مصدق، ص ۱۶۲). اعتراض وزیر مختار انگلستان به دخالت نظامیان ایرانی در جزایر ابوموسی، حکایت از فعالیت های حاکمانه دولت ایران در قبال این جزیره ها و باوری راسخ به ایرانی بودن آن ها در آن زمان است؛ دورانی که برابر است با تقویت نیروی دریایی ایران در خلیج فارس. خالی از لطف نیست اشاره شود که دکتر احمد بنی جمالی در کتاب خواندنی و شالوده شکنانه خویش درباره مصدق ذیل آثار مربوط به روانشناسی سیاسی رهبران، مهم ترین اقدامات او در مقام وزیر امور خارجه را بر اساس منابع

اینچنین برمی شمارد: مقابله با تحرکات انگلیسی ها در بحرین و جزایر خلیج فارس، نفی مالکیت آن ها بر جزایر ابوموسی و شیخ شعیب، مردود دانستن دعاوی روس ها در مورد شیلات خزر و حق کشتیرانی در دریاچه ارومیه (احمد بنی جمالی، آشوب: مطالعه ای در زندگی و شخصیت دکتر محمد مصدق، چاپ هشتم، ۱۳۹۸، ص ۱۹۳).

مصدق هنگام نمایندگی اش در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی نیز حق مالکیت ایران بر جزایر را در یکی از نطق های پیش از دستور خود خاطرنشان ساخته بود. وی در نطق ۱۹ شهریور ۱۳۲۹ خود در مجلس شورای ملی، با اشاره به تلاش انگلیس برای جدا کردن جزایر از ایران، بیان داشت که دولت انگلیس در راستای مقاصد استعماری خود مایل به جدا کردن جزایر از ایران است: «بدانید دولت انگلیس چرا می خواهد دو جزیره مزبور جزو شارجه باشد و دولت ایران از هر گونه دخالتی در آن ها خودداری کند. محتاج به توضیح نیست و همه می دانند که مقصود این است، از شیخ شارجه بهتر می توان کسب امتیاز نمود تا از دولت باستانی و مشروطه ایران که تاکنون شرکت نفت نتوانسته است به تصویب قرار داد ساعد و گس در مجلس موفق شود، کما اینکه بحرین هم جزو لایتجزای ایران است» (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره شانزدهم، جلسه ۵۷، ۱۹ شهریور ۱۳۲۹). طبق کتاب روانشاد باوند، ایران از همان آغاز اختلاف به ویژه از سال ۱۹۰۳ و سپس ۱۹۰۴، تصرف جزایر خود توسط انگلیسی ها را یک طرح استعماری برای جلوگیری از چالش های روزافزون روسیه و آلمان تلقی می کرد. مداخله دادن شیخ نشین های شارجه و رأس الخیمه در این قضیه، صرفاً بهانه ای برای به دست گرفتن کنترل جزایر استراتژیک ایران بود. در نتیجه، حل مسئله جزایر اشغال شده ایرانی ناگزیر بایستی با نوعی تفاهم با دولت بریتانیا صورت می گرفت. در اینجا دولت انگلستان لزوماً به عنوان دولت حامی شیخ نشین های مورد اشاره عمل نمی کرد، بلکه خود دولت خاطی و طراح سناریوی سیاسی با تکیه بر دیپلماسی کشتی های جنگی یا همان سیاست اعمال زور بود (باوند، پیشین، ص ۱۰). این نکته اهمیت ویژه ای دارد، زیرا عملاً طرف اصلی ایران در این قضیه انگلستان بوده است نه شیخ نشین ها و البته نماینده شیخ نشین ها هم همین دولت شمرده می شده و آنان تا روز پایانی حضور بریتانیا در خلیج فارس به این امر اعتراضی نکرده اند؛ به همین خاطر است که باوند چندین بار به اظهارنظرهای مقامات رسمی و ذی ربط بریتانیا دائر بر پایان اختلافات بر سر جزایر با ایران پیش و پس از خروج نیروهای آن دولت از خلیج فارس اشاره می کند (باوند، پیشین، صص ۱۴-۱۰). به همین سبب است که به گفته باوند، پایان حرکت استعماری بریتانیا در خلیج فارس، نتیجه ای جز بازگشت به وضع سابق ندارد که همانا اعاده حاکمیت ایران بر جزایر خویش است (باوند، پیشین، ص ۱۰) گفتنی است شارجه و رأس الخیمه تا سال ۱۹۲۱ یک امارت بودند و از این سال به بعد است که با جدایی رأس الخیمه، به دو امارت مبدل می شوند. شارجه مدعی حاکمیت بر ابوموسی و رأس الخیمه مدعی حاکمیت بر تنب های بزرگ و

کوچک بودند. در واقع، امارات متحده عربی، ادعای خود در خصوص جزایر را بر همین مدعا استوار ساخته است و حاکمیت مورد ادعای خود را دنباله مالکیت دو امارت یادشده می داند.

به گفته بهمنی قاجار، رویکرد شخصی مصدق با شرایط سیاسی ایران همراه گردید که در هنگامه نهضت ملی شدن نفت و روحیه ملی و استقلال خواهی و استعمارستیزی و مخالفت با انگلیس در میان ملت ایران رو به فزونی بود و به این ترتیب، زمینه تکاپوی بیشتر برای عملی گردیدن حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه فراهم شد (محمدعلی بهمنی قاجار، [پیشین](#)، ص ۳۰). این را نباید ناگفته گذاشت که بنا به ادعای مسعود کوهستانی نژاد، اقدامات جدی دولت ایران در راستای اعاده حاکمیت بر جزایر سه گانه به پیش از دوران نخست وزیری دکتر مصدق و زمان نخست وزیری [سپهد حاجعلی رزم آرا](#) برمی گردد که از ۵ تیر تا ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی، نخست وزیر ایران بود. به باور ایشان، «طی بیش از یک قرن، از دوران قاجار تا پهلوی، تنها اقدام عملی و قاطع برای بازگرداندن این جزایر به قلمرو ملی، توسط سپهد رزم آرا انجام شد». نویسنده یادشده در نظری شاذ و البته قابل تأمل، نخستین اعاده حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه را نه آذر ۱۳۵۰، بلکه بهمن ۱۳۲۹ و در زمان زمامداری رزم آرا می داند و حتی این سخن را مطرح می کند که ترور رزم آرا در ۱۶ اسفند همان سال، نتیجه اقدامات او در این زمینه بوده است ([اینجا](#)). کوهستانی نژاد کتابی هم در این خصوص دارد که می توان از [اینجا](#) به آن دسترسی پیدا کرد. آنچه مشخص است آن که دولت های گوناگون ایران در خلال دوره اشغال غیرقانونی ۶۸ ساله جزایر سه گانه، چه پیش و چه پس از دوران نخست وزیری مصدق، هیچ گاه به اشغال آن از سوی بریتانیا رضایت نداده و به شیوه های گوناگون، در صدد انجام اقدامات معطوف به حاکمیت نسبت به بخشی از سرزمین خود در خلیج فارس برآمده اند. به همین خاطر است که امیر و خسرو افشار، در نشست شورای امنیت در خصوص جزایر در سال ۱۹۷۱ در نتیجه شکایت عراق، الجزایر، لیبی و یمن جنوبی متعاقب آزادسازی جزایر ایرانی، مؤکداً اظهار داشت «در سراسر ایامی که ایران از حق حاکمیت خود نسبت به این جزایر محروم بود، هیچگاه از اعتراض به این امر کوتاهی و خودداری نکرده است» (عبدالرضا هوشنگ مهدوی، [سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی: ۱۳۵۷-۱۳۰۰](#)، ۱۳۷۴، ص ۳۷۴).

و اما در دوران نخست وزیری مصدق، یعنی از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ هم اقداماتی درباره جزایر سه گانه انجام گرفته است. به فرموده [استاد محمدعلی موحّد](#) در اثر گران سنگ خویش راجع به جزایر سه گانه (برای معرفی این اثر، بنگرید به [اینجا](#))، یادداشت مورخ ۱۰ اوت ۱۹۵۳ میلادی وزارت خارجه ایران به سفارت سوئیس، که در طول مدت قطع رابطه سیاسی ایران با بریتانیا حافظ منافع کشور اخیر بود، خبر از وصول یادداشتی به شماره ۳ و تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۳ می دهد که یادداشت اخیر نیز در پاسخ یادداشت مورخ ۲۲ مه ۱۹۵۳ ایران بوده است. از مفاد یادداشت مورخ ۱۰ اوت سال ۱۹۵۳ ایران به خوبی پیداست که جرّ و بحث در

این باره، به رغم قطع رابطه بین طرفین، همچنان ادامه داشته است. یادداشت ۱۰ اوت سال ۱۹۵۳ میلادی ایران می گوید که با استناد به مدارک و اسناد تاریخی موجود، حاکمیت ایران بر ابوموسی موضوعی غیرقابل بحث و غیرقابل انکار به شمار می رود. بریتانیا تعهد مربوط به احترام وضع موجود را که مورد توافق طرفین قرار گرفته بود نقض کرده است و توضیحات آن دولت نمی تواند مورد قبول دولت ایران باشد. لذا دولت ایران با اعتراض شدید به دخالت های بریتانیا در ابوموسی درخواست می کند که قوای بریتانیا و تجهیزات بی سیم موجود در جزیره فوراً از آنجا خارج گردد. تاریخ این یادداشت تنها ۶ روز با کودتای ناکام ۲۵ مرداد و ۹ روز با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳ میلادی) فاصله دارد (محمدعلی موحد، مبالغه مستعار: بررسی مدارک مورد

استناد شیوخ در ادعا بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ، ابوموسی، چاپ ۳، ۱۴۰۰، صص ۸۰-۷۹).

گفتنی است منظور دولت ایران از نقض تعهد مربوط به احترام وضع موجود از سوی بریتانیا، به قضیه برافراشتن پرچم شارجه در ابوموسی و تنب بزرگ در سال ۱۹۰۳ و سپس تنب کوچک در سال ۱۹۰۸ بازمی گردد. در سال ۱۹۰۳، شیخ شارجه به توصیه و البته پافشاری حکومت هندوستان، پرچم خود را در جزایر تنب و ابوموسی نصب کرد که با واکنش ایران روبه رو گردید. در آوریل سال ۱۹۰۴ میلادی بود که مقامات گمرکی ایران ضمن بازدید از جزایر، پرچم شیخ را از جزایر ابوموسی و تنب پایین کشیدند و به جای آن پرچم ایران را برافراشتند و شماری از پاسداران را در هر دو جزیره به مراقبت گماشتند. نایب السلطنه هند در تلگرافی پیشنهاد می کند بریتانیا با توسل به زور و اعزام کشتی جنگی به جزایر به همراه شیوخ، پرچم ایران را پایین بکشند و پرچم شارجه را برافرازند. ولی وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران، سر آرتور هاردینگ، پیشنهاد کرد پیش از توسل به زور با ایران وارد مذاکره شوند. در مذاکره میان هاردینگ و ژوزف نوز که مدیر کل و سپس وزیر کل گمرکات ایران بود، حاکمیت بر جزایر سه گانه امری متنازع فیه اعلام و قرار شد پرچم ایران برداشته شود و مذاکره راجع به آن ها ادامه یابد. به این شکل بود که پرچم ایران در ۱۴ ژوئن ۱۹۰۴ از جزایر برداشته شد، ولی بر خلاف تفاهم میان دو طرف که قرار بود بر سر قضیه به مذاکره بنشینند، چندی بعد پرچم شارجه در آنجا نصب گردید. دستاویز بریتانیا در این کار، حفظ استاتسکو بود و اینکه «عرب ها پرچم خود را همان جا که پیش از جریانات اخیر وجود داشت نصب کرده اند». بریتانیا تلویحاً تهدید کرد که اگر ایران در این زمینه موی دماغ شود، او هم بار دیگر مسئله جزیره سیری را از سر خواهد گرفت (موحد، پیشین، صص ۶۴-۶۰) و حاکمیت ایران بر این جزیره را زیر سؤال خواهد برد. نیرنگی که انگلیسی ها در مذاکرات و مراودات خود با مقامات ایرانی بر سر جزایر به کار می بستند و برای جزایری که محل مناقشه نبودند نیز داستان سرایی و مشکل تراشی می کردند تا ایران از جزایر محل مناقشه دست بردارد.

در قسمت تلاش های سیاسی و دیپلماتیک دولت مصدق، در هشتم مرداد ۱۳۳۰، وزارت جنگ با ارائه گزارشی از وضعیت جزیره ابوموسی، تقاضا می نماید که موضوع برای استقرار حاکمیت دولت در هیئت وزیران مطرح گردد. در شانزدهم شهریور ۱۳۳۱، مصدق نامه ای به وزارت خارجه نوشت و دستور داد که چون مصالح عالیّه کشور ایجاب می نماید، زودتر تصمیم قطعی درباره جزایر اتخاذ گردد. در ۱۷ فروردین ۱۳۳۲، وزارت امور خارجه گزارشی برای نخست وزیر فرستاد و از تشکیل کمیسیونی از نمایندگان وزارتخانه های خارجه، دفاع ملی، کشور و گمرک برای پیگیری حق حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه خبر داد. متعاقباً دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، در گزارشی به تاریخ یکم اردیبهشت ۱۳۳۲ به دکتر مصدق نوشت که کمیسیون نمایندگان وزارتخانه های چهارگانه تشکیل جلسه داده و سه موضوع را تصویب کرده اند: ۱) اعتراض شدید به سفارت انگلستان و درخواست خروج سربازان و بی سیم خود از جزایر طی یک یادداشت؛ ۲) انجام تحقیقات جامع و کامل در مورد اوضاع و احوال جزایر از سوی هیئتی مرکب از نمایندگان وزارت خارجه، کشور، دفاع ملی و گمرک؛ و ۳) تشکیل مجدد کمیسیون و ارائه نظر به هیئت دولت درباره استقرار حاکمیت ایران بر جزایر پس از وصول گزارش (به نقل از: محمدعلی بهمنی قاجار، پیشین، ص ۳۰). مفاد این گزارش، در هیئت وزیران مطرح و تصویب شد و مصدق، در مقام نخست وزیر، این مصوبه را با نامه ای به آگاهی وزیر امور خارجه رساند. اگرچه تدابیر و پیش بینی های دولت ایران برای استقرار حاکمیت خود بر جزایر سه گانه با واکنش انگلیسی ها روبه رو شد و دولت انگلیس در عمل به اشغال نظامی جزایر دست زد و نیروی هوایی این دولت نیز جزایر را زیر نظر گرفت، ولی در پی مجوز نخست وزیری، دکتر فاطمی به عنوان وزیر امور خارجه، به تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲ طی یادداشتی رسمی، بر تعلق جزایر به ایران تصریح و تأکید و به اشغال نظامی جزیره ابوموسی اعتراض کرد (همان، ص ۳۱). این دست نامه های اعتراض آمیز و تأکید بر تعلق جزایر سه گانه به ایران، شرط بلامعارض بودن در تحقق اصل مرور زمان مُملک را منتفی می سازد و اگر چنین اعتراض هایی صورت نمی گرفت، به سکوت رضایت آمیز یا حاکی از رضایت تعبیر می شد که از نظر حقوقی به زیان کشورمان بود. گفتنی است سکوت رضایت آمیز یا حاکی از رضایت عدم اعتراض به واقعه ای است که در آن اعتراض ضروری باشد و اگر دولت ذی نفع مخالفت ایجابی خود را نشان ندهد و بیان نکند، این برداشت به وجود می آید که وضعیت موردنظر را پذیرفته است (مهدی قربانی، ، دلایل و مستندات بریتانیا در اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک از سال ۱۹۷۱-۱۹۰۳ میلادی، تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۳). پژوهش های انجام شده از تأیید ایجاد آثار حقوقی ناشی از سکوت (پرونده معبد پرآ و بهار) و گاه شناسایی آن به عنوان مبین رضایت دولت ها در رویه دیوان بین المللی دادگستری خبر می دهند (توحیدی و میرآخوری، پاییز ۱۴۰۳، صص ۱۹۲-۱۶۱). به همین خاطر بود که در پرونده مربوط به حاکمیت بر جزیره پدرا برانکا/باتو پوته، صخره های میانی و برآمدگی های

جنوبی (مالزی / سنگاپور) (۲۰۰۸)، دیوان پی برد که نامه نگاری میان مالزی و سنگاپور در دهه ۱۹۵۰ حکایت از پذیرش عدم حاکمیت خود بر جزیره پدرا برانکا/پالائو باتو از سوی مالزی دارد ([ICJ Reports 2008, p. 12](#), paras. 192-230).

در دوران زمامداری دکتر مصدق، تلاش شد تا برخی اقدامات اداری نیز برای تأکید بر مالکیت ایران بر جزایر سه گانه به انجام برسد. در این دوره، وزارت امور خارجه از اداره کل آمار و ثبت احوال خواست تا امور سجلی ساکنان ابوموسی را انجام دهد. اداره کل آمار و ثبت احوال نیز با دستوری به اداره آمار و ثبت احوال بندر لنگه، دستور داد تا اقدام قانونی و سجلی لازم برای اهالی جزیره موسی به انجام برسد. سپس حوزه ثبت احوال شهرستان ابوموسی ایجاد و نماینده ای برای این حوزه انتخاب گردید. برای اهالی ابوموسی نیز اسناد سجلی تنظیم شد و پس از مدتی کوتاه، عده زیادی از اهالی ابوموسی شناسنامه ایرانی خود را دریافت کردند. اقدام ساکنان ابوموسی برای دریافت شناسنامه های ایرانی آن هم در شرایطی که این بخش از ایران در اشغال بیگانگان بود، از عشق و شوق مردم این جزیره به ملیت ایرانی شان حکایت دارد (برگرفته از: بهمنی قاجار، [پیشین](#)، ص ۳۳). افزون بر این، باید به این نکته توجه داشت که در آن زمان، تنها دولت منطقه ای در خلیج فارس، ایران بوده است و امارات متحده عربی که اکنون دعوی میراث خواریِ قواسم شارجه و رأس الخیمه دارد، پس از آزادسازی جزایر سه گانه و اعاده حاکمیت ایران بر آن ها در سال ۱۹۷۱ تشکیل گردید. همین وضعیت سبب شده است که نویسندگان ایرانی به درست، اهلیت نهادهای مادون دولت برای اکتساب سرزمین را زیر سؤال ببرند ([ابراهیم بیگ زاده و نیلوفر اشتری، تابستان ۱۴۰۲](#)، صص ۶۵-۳۱). در واقع، شارجه و رأس الخیمه در دوران اشغال جزایر سه گانه ایران در حداثصل سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ به دست بریتانیا، دولت نبوده اند که اهلیت و حق اکتساب سرزمین طبق حقوق بین الملل را داشته باشند و اگر چیزی هم بوده، عاریتی قلمداد می شده که با رفتن بریتانیا از خلیج فارس و رضایت صریح و ضمنی این دولت به اعاده حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه، همان هم بر باد رفته است.

فرجام سخن

یاد کردن از مصدق، یاد کردن از ایران است و سرهای بی قراری که در راه و به عشق او، برخی شان در اذهان جاودانه شدند و برخی دیگر، رسم عاشقی را در گمنامی دیدند و گاه در سودای سربلندی سرزمین پدری و مادری شان، غریبانه پر کشیدند. دوران خدمت او در مناصب گوناگون و به ویژه دوره زمامداری اش در مقام نخست وزیر ایران، یکی از بزرگه های بسیار مهم آزمونِ میهن دوستی ایرانیان است. پژوهش کوتاهی که از سوی نگارنده در خصوص اقدامات دولت های گوناگون ایران در جریان ۶۸ سال اشغال غیرقانونی جزایر سه گانه ایرانی از سوی بریتانیا انجام گرفته، حکایت از آن دارد که به رغم نقدهای وارد بر عملکرد این دولت ها،

همگی آن‌ها با توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی، تلاش خود را در زمینه اعتراض به اشغال غیرقانونی یادشده به اشکال گوناگون اعلام کرده‌اند. در دوره به نسبت کوتاه نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق نیز، به رغم مشغولیت بیشتر دولت و کشور به مسئله ملی شدن صنعت نفت و سنگ اندازی‌های بیگانگان که در نهایت به کودتای تلخ علیه دولت ملی مصدق با پشتیبانی آمریکا و انگلستان انجامید، این تلاش‌ها و اعتراض‌ها همچنان ادامه داشته‌است. از آنجایی که در حقوق بین‌الملل، اصل «مرور زمان مُملک» یکی از شیوه‌های کسب و اثبات حاکمیت بر سرزمین و از جمله جزایر محسوب می‌شود و یکی از شروط تحقق آن، بلامعارض بودن و بدون اعتراض گذاشتن اشغال مبتنی بر چنین اصلی از سوی دولت مقابل است، کندوکاو بیشتر در اقدامات دولت‌های ایران در این زمینه در حواصل سال‌های ۱۹۰۳ (اشغال غیرقانونی جزایر به دست بریتانیا) و ۱۹۷۱ (آزادسازی جزایر و اعاده حاکمیت ایران بر جزایر)، می‌تواند مبانی حاکمیت کشورمان بر بخشی از سرزمین خود در خلیج فارس را بیش از پیش تحکیم نماید. و این بیش از همه بر دوش پژوهشگران حوزه‌های تاریخ، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل قرار دارد که با انجام پژوهش‌های موشکافانه و دلسوزانه، در این مسیر ره‌پیماند. سرزمینی که نام ایران را به خود می‌بیند، حاصل هزاران سال سربازی‌ها و جانفشانی‌های نیاکان ماست و به رغم همه نامرادی‌ها، ما هم باید از هیچ کوششی در راستای سربلندی و پیشرفت آن فروگذار نکنیم؛ به اندرز حکیمان ایران دوست گوش فرا دهیم و «[اعتقاد به زاینده گی دوران را در سینه نپژمرانیم](#)» و مصلحت و منفعت آن و مردمش را بر هر چیز دیگری اولویت بخشیم و بدانیم که در جهانِ دولت-ملت‌ها، تمام سهم ما همین است و بس! نامش متبرک و خاک و مردم شریفش، پاینده باد.

«خاک مادرزادی»: نگاهی به کتاب «مبالغه مستعار» درباره جزایر سه گانه ایرانی

دکتر ستار عزیزی- استاد حقوق بین الملل دانشگاه بوعلی سینا و دکتر موسی کرمی- دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل دانشگاه قم

کم تر قومی در جهان - که هنوز سر پا باشد- به اندازه ایرانی رنج کشیده و در معرض ماجرا بوده، و این گویا بهره ملت هایی است که در نقطه خاصی از کره خاک جای داشته اند، و اوضاع و احوال خاصی سرشت و سیر آنها را تنظیم کرده است، و از قدیم گفته اند «هر که را سر بزرگ، درد بزرگ» (مانایاد استاد محمدعلی اسلامی ندوشن، [ایران و تنهائیش](#)، ۱۳۷۶: ۷-۶).

مناقشه ایران و دولت امارات متحده عربی بر سر جزیره های ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، یکی از مهم ترین اختلافات سرزمینی به شمار می رود که به ویژه پاییز امسال با اشغال گر خواندن ایران از سوی اتحادیه اروپا ([اینجا](#)) به عنوان [بدعتی آشکار در روابط بین الملل](#)، ابعاد پیچیده تری به خود گرفت. به خاطر اهمیت شگرف مسئله جزایر برای ایران و بایستگی حساسیت بیشتر نسبت به آن در محافل علمی و دانشگاهی، صاحبان این قلم بر آن شدند تا گامی بسیار کوچک در این زمینه بردارند و به معرفی کوتاه یکی از آثار معتبر در زمینه حاکمیت ایران بر این جزیره ها دست بزنند: کتاب [مستطاب هیاهو بر سر هیچ، مبالغه مستعار: بررسی مدارک مورد استناد شیوخ در ادعا بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ، ابوموسی](#) نوشته استاد [محمدعلی موحد](#). به نظر رسید در این برهه سرنوشت ساز از تاریخ ایران که گویی «ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد»، نگاهی اگرچه گذرا به کتابی که آفرینه میهن دوستی ژرف اندیش و غوغا پرهیز است، خالی از سودمندی نتواند بود. چاپ نخست این کتاب به سال ۱۳۷۳ از سوی دفتر خدمات حقوقی بین المللی ریاست جمهوری بازمی گردد. ولی چاپ دوم آن را نشر کارنامه در سال ۱۳۸۰ منتشر کرد. مطالب این نوشتار، بر چاپ سوم آن در سال ۱۴۰۰ از سوی همین انتشارات استوار است.

استاد در بخش «پیش درآمد» کتاب که در واقع گفتار یکم آن است، بیان می دارد که این اثر به نوعی در نقد و واکنش به انتشار کتابی از دکتر ولید حمدی اعظمی با عنوان [النزاع بین دولة الامارات العربیه و ایران حول جزر ابوموسی و طنب الکبری و الصغری فی الوثائق البريطانيه \(۱۹۷۱-۱۷۶۴ م\)](#) نگارش یافته است (ص ۱۵). سابقه آشنایی استاد با موضوع کتاب نویسنده عراقی به زمانی باز می گردد که مسئله استفاده از منابع نفتی زیر آب های خلیج فارس تازه مطرح شده بود و شرکت های نفتی برای فعالیت در این نواحی اظهار تمایل می کردند و برای این کار محدوده آب های ساحلی و فلات قاره ایران باید مشخص می شد و این تحدید حدود، از نظر حقوقی با تعیین پیشرفته ترین نقاط خطوط مرزی در ساحل اصلی کشور، و نیز معلوم و مشخص ساختن جزایر ملازمه

داشت که در ورای خط مرزی مزبور متعلق به ایران بودند (ص ۱۵). در آن زمان، بریتانیا به نام شیوخ رأس الخیمه و شارجه، تُنب و ابوموسی را در تصرف داشت و ایران ناچار بود با این دولت در لندن مذاکره کند. «طرف مذاکره متصرفی بود که به دستاویز حفظ حقوق محجورین تحت حمایت خود سرسختی می کرد و با تکیه بر «استاتسکو» خواهان ادامه تصرفات خود بود و از طرف مقابل مطالبه حجت و سند می کرد که بگوید چرا و به چه دلیل این جزایر را از آن خود می داند، ولی خود را از ارائه سند و حجت بی نیاز می دید» (صص ۱۶-۱۷). نویسندگان می گوید ولی اکنون این گونه نیست که فقط از ایران سند و مدرک بخواهند و به همین جهت، شیوخ راهی جز «خرج کردن پول و استخدام پژوهشگر و نویسنده و مورخ و حقوق دان برای سر و سامان دادن به این ماجرا و دست و پا کردن ظاهری آراسته به ادعایی که به تعبیر سعدی جز یک «مبالغه مستعار» نیست ندارند» (ص ۱۷).

گفتار دوم کتاب با عنوان «قواسم شارجه و رأس الخیمه»، به ادعای دکتر حمدی در صفحه ۱۳ پاسخ می گوید همانجا که می نویسد: «اسناد قرن نوزدهم مربوط به ساحل عربی خلیج که در آرشیو حکومت هندوستان مربوط به سال ۱۸۷۱ م در لندن موجود است به نحو قاطع مدلل می سازد که این جزایر از سال ۱۷۵۰ که شیوخ قاسمی رأس الخیمه و شارجه در بندر لنگه از ساحل ایران حکومت داشته اند در مالکیت شیوخ مزبور بوده است». استاد ضمن اشاره به کیستی قواسم یا قاسمی ها و چگونگی حکومت آن ها در بندر لنگه، به خود کتاب حمدی اشاره می کند که می نویسد شیوخ رأس الخیمه بار اول در سال ۱۷۲۷ (در زمان نادرشاه افشار) و بار دوم در سال ۱۷۴۷ (در زمان کریم خان زند) به سواحل ایران دست درازی کردند و به ترتیب در سال های ۱۷۳۷ و ۱۷۶۷ از آنجا بیرون رانده شدند. قواسم پس از وفات کریم خان زند در سال ۱۷۷۹، برای بار سوم به بندر لنگه بازگشتند و این بار با دولت ایران کنار آمدند و تابعیت این کشور را پذیرفتند و تا سال ۱۸۸۷ م، فرمان حکومت بندر لنگه به نام شیوخ قاسمی صادر می شد و آنان نیز مالیات مقرر را به دولت ایران می پرداختند. جزایر تنب و ابوموسی و سیری نیز در حوزه حکومتی آنان قرار داشت (صص ۲۱-۲۲). بریتانیا که منافع تجاری خود در خلیج فارس را در تهدید دزدی دریایی قواسم می دید، در چند مرحله با آن ها در افتاد و در نهایت ایشان را مجبور به امضای به اصطلاح قول نامه هایی کرد. در سال ۱۲۳۶ ق (۱۸۲۰ م)، موافقت نامه ای در رأس الخیمه میان حکام و مشایخ عرب و نمایندگان دولت بریتانیا به امضا رسید که طبق آن شیوخ قبایل عرب ملتزم شدند دست از راهزنی در خشکی و دریا و جنگ با یکدیگر بردارند و مزاحم کشتی ها نشوند. در همین تاریخ امضای این موافقت نامه دسته جمعی، التزام نامه های جداگانه ای نیز از هر یک از شیوخ گرفته شد و دولت انگلستان طی آن ها به قیّم و

صاحب اختیار آنان مبدل گردید (صص ۲۷-۲۵). در واقع، استاد در این گفتار و البته گفتار بعدی، در پی روشن ساختن ریشه های تاریخی شکل گیری اختلاف بر سر جزایر سه گانه است.

استاد در گفتار سوم کتاب و ذیل عنوان «ارتباط مسائل خلیج فارس و افغانستان با اوضاع هندوستان»، نکاتی را در این زمینه متذکر می شود. به فرموده استاد، افغانستان و خلیج فارس در یک مسئله سرنوشت شان به هم گره می خورد. بریتانیا این دو منطقه را به عنوان بارویی برای حفظ هندوستان تلقی می کند؛ به این معنا که خلیج فارس از دریا و افغانستان از خشکی راه را بر کسانی ببندد که چشم طمع به هندوستان دوخته باشند. در خلیج فارس بعدها ملاحظات دیگری همانند دسترسی به ذخایر نفتی و غیره پیدا می شود، ولی افغانستان تنها بلاگردان هندوستان است (صص ۴۱-۳۱).

«بریتانیا در خلیج فارس»، عنوان گفتار چهارم کتاب مبالغه مستعار است که در آن، استاد به مسائلی می پردازد که با خلیج فارس و جزایر سه گانه ارتباط مستقیم دارد. ایشان در آغاز گفتار، به موادی از دو عهدنامه سال ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ میان بریتانیا و ایران استناد می کند. ازجمله ماده ۵ عهدنامه ۱۸۰۹، بیان می داشت: «هرگاه به اجازه شاهنشاه ایران یک عده از قشون های انگلیس وارد خلیج فارس شده و در جزیره خارک یا بنادر دیگر به خشکی پیاده شوند البته به هیچ وجه حق تصرف و تملک در این جزایر یا بنادر نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد این عهدنامه مقدماتی یا مجمل، این قشون در تحت فرمان و تعلیمات پادشاه ایران قرار خواهد گرفت و عده این قشون در معاهده مفصل تعیین خواهد شد». در ماده ۹ عهدنامه مفصل سال ۱۸۱۲ نیز ازجمله آمده بود که در صورت نیاز ایران به کمک در خلیج فارس، انگلستان کشتی جنگی و قشون در اختیار این کشور بگذارد و هزینه های عملیات را از ایران دریافت کند. ولی انگلستان خواستار پایگاهی در خلیج فارس برای خود ازجمله از طریق تصاحب جزیره ای در این پهنه آبی بود. پیشنهاد تهدیدگونه بریتانیا مبنی بر ایجاد پایگاهی دائمی برای نیروهای این دولت در کیش در برابر منافع سرشار مالی و نیز شناسایی حاکمیت ایران بر بحرین، قویاً از سوی مقامات و شاه ایران رد شد. تقریباً از همینجا بود که بحث زیر سؤال رفتن حقوق و مالکیت ایران بر کلیه جزایر خلیج فارس در نتیجه رد پیشنهاد موزیانه بریتانیا مطرح گردید (صص ۴۷-۴۳). در این گفتار همچنین به تحریک های بریتانیا ازجمله در بندر لنگه و همراهی قواسم با این دولت اشاره می شود (صص ۵۳-۵۰). نتیجه آن شیطنت ها و تحریکات در ارتباط با جزایر سه گانه آن است که ناصرالدین شاه در سال ۱۸۶۳ میلادی فرمان عزل قواسم از حکومت بر لنگه و واگذاری آن به شخصی لایق ولو غیرعرب است. البته اقدام رسمی و علنی دولت ایران در تعویض حکومت لنگه تا سال ۱۸۸۷ میلادی به تأخیر افتاد. (صص ۵۴-۵۳). در واقع، استاد با طرح چنین مباحثی در صدد روشن تر ساختن پیشینه اختلافات و مسائل پیرامون جزایر سه گانه است.

گفتار پنجم کتاب، به «اسناد محرمانه حکومت هندوستان» اختصاص دارد. از اینجا به بعد است که مباحث مطروحه پیوند سراسر تری با جزایر سه گانه پیدا می کنند. طبق اسناد اداره سیاسی و محرمانه حکومت هندوستان، در واکنش به مذاکرات محرمانه ایران با شیوخ خلیج فارس و کوشش جهت تشکیل اتحادیه منطقه ای برای کاهش نقش بریتانیا در خلیج فارس و تفوق سیاسی ایران در سواحل و جزایر پیرامون این منطقه، دولت بریتانیا به گرفتن التزامی از مشایخ خلیج فارس دست زد دائر بر اینکه بی موافقت بریتانیا با هیچ دولت خارجی مکاتبه نکنند، هیچ تعهدی در برابر آن ها به گردن نگیرند و اجازه ندهند نماینده هیچ دولتی جز بریتانیا در خاک آنان مستقر گردد (صص ۵۷-۵۵). در این اسناد همچنین به آخرین فصل از حکومت قاسمی ها در لنگه اشاره شده و از جمله آمده است که پس از عزل شیخ قاسمی و نصب حاکم جدید در سال ۱۸۸۷، حاکم قشم به عنوان تابع بندر لنگه دستور یافت جزیره سیری را تصرف کند و او نیز به همراه سی نفر، پرچم ایران را در آن جزیره برافراشت (صص ۵۸-۵۷). این رویداد، به بروز نخستین مرحله از اختلاف بر سر جزایر می انجامد و نمایندگی بریتانیا در پاسخ به موضع وزارت خارجه کشورمان مبنی بر تصرف همیشگی جزیره سیری از سوی حاکمان لنگه و اخذ مالیات از مردم آنجا از جانب ایران بیان می دارد: «درست است که نایب الحکومه لنگه در جزیره سیری فرمان می رانده اما او نه به عنوان حاکم لنگه، بلکه به عنوان شیخ قبیله قاسمی آنجا را در اختیار خود داشته است. شیوخ قاسمی جدا از این امر که به عنوان حاکم لنگه در تابعیت دولت ایران بودند حقوق سنتی در این جزیره داشتند، و خویشاوندان عرب آنان در ساحل عمان در این حقوق شریک بودند، و اقامت شیوخ لنگه در ایران نمی تواند موجب از بین رفتن حقوق شرکای مزبور گردد». جزیره سیری در این زمان همچون جزایر تنب و ابوموسی از توابع بندر لنگه به شمار می رفتند و به همین خاطر است که ادعاهای بریتانیا در خصوص جزایر سه گانه نیز همچون ادعای او درباره جزیره سیری است و بر حقوق موروثی و روایتی مشایخ قاسمی تکیه دارد (صص ۵۹-۵۸).

دور دوم مناقشات بر سر جزایر، به نصب پرچم شارجه در آن ها بازمی گردد. در سال ۱۹۰۳، شیخ شارجه با توصیه و البته پافشاری حکومت هندوستان، پرچم خود را در جزایر تنب و ابوموسی نصب کرد که با واکنش ایران روبه رو گردید. در آوریل سال ۱۹۰۴ میلادی بود که مقامات گمرکی ایران ضمن بازدید از جزایر، پرچم شیخ را از جزایر ابوموسی و تنب پایین کشیدند و به جای آن پرچم ایران را برافراشتند و شماری از پاسداران را در هر دو جزیره به مراقبت گماشتند. نایب السلطنه هند در تلگرافی پیشنهاد می کند بریتانیا با توسل به زور و اعزام کشتی جنگی به جزایر به همراه شیوخ، پرچم ایران را پایین بکشد و پرچم شارجه را برافرازد. ولی وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران، سر آرتور هاردینگ، پیشنهاد کرد پیش از توسل به زور با ایران وارد مذاکره شوند.

در مذاکره میان هاردینگ و [ژوزف نوز](#) که مدیر کل و سپس وزیر کل گمرکات ایران بود، حاکمیت بر جزایر سه گانه امری متنازع فیه اعلام و قرار شد پرچم ایران برداشته شود و مذاکره راجع به آن ها ادامه یابد. به این شکل بود که پرچم ایران در ۱۴ ژوئن ۱۹۰۴ از جزایر برداشته شد، ولی بر خلاف تفاهم میان دو طرف که قرار بود بر سر قضیه به مذاکره بنشینند، چندی بعد پرچم شارجه در آنجا نصب گردید. بریتانیا تلویحاً تهدید کرد که اگر ایران در این زمینه موی دماغ شود، او هم بار دیگر مسئله جزیره سیری را از سر خواهد گرفت (صص ۶۴-۶۰). در کتاب حمدی، به این مطالب که در کتاب استاد موحد به صورت تفصیلی تر آمده، اشاره ای نشده است.

کتاب در گفتار ششم خود، به «زیر و بم مذاکرات بر اساس اسناد مندرج در کتاب حمدی» می پردازد. استاد می فرماید که مجموع مطالب مندرج در کتاب حمدی به علاوه آنچه در گفتار پنجم آمد نشان می دهد که مناقشه بر سر جزایر مورد بحث میان ایران و بریتانیا در سال ۱۸۸۷ با برکناری قاسمی ها از حکومت لنگه شروع شده و در تمام دوران قاجار و پس از آن تا سال ۱۹۷۱ با چندوچون متفاوت ادامه داشته است (ص ۶۵). اعتراضات ایران به نصب مجدد پرچم شارجه در جزایر سه گانه در سال ۱۹۰۴، به مناسبت های مختلف طی سال های ۱۹۰۵، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ تکرار می شود و هر بار با سرسختی و تهدیدهای بریتانیا روبه رو می گردد. حتی در سال ۱۹۲۳، بحث طرح اختلاف میان ایران و بریتانیا در جامعه ملل پیش کشیده می شود. پاییز سال ۱۹۲۵ مدیر کل گمرکات فارس قایقی را برای بازرسی از وضع معادن خاک سرخ ابوموسی به آن جزیره می فرستد و در پاسخ به اعتراض بریتانیا و تهدید به اعزام کشتی جنگی، ایران ابوموسی را بخشی از قلمرو فارس اعلام می کند (صص ۶۶-۶۷). از سال ۱۹۲۸ مناقشه فعال تر و شدیدتر می شود و شاهد بی میلی شیوخ شارجه و رأس الخیمه در نصب پرچم در ابوموسی و دو تنب و اجبار آن ها از سوی بریتانیا به این کار هستیم (صص ۶۸-۶۷). گفتنی است رأس الخیمه و شارجه یک امارت واحد بودند و در سال ۱۹۲۱ رأس الخیمه از شارجه جدا و ابوموسی به قواسم شارجه واگذار گردید و تنب ها به رأس الخیمه سپرده شد ([اینجا](#)). استاد در ادامه می فرماید که به نظر می رسد اقدامات ایران در دو سال ۱۸۸۷ و ۱۹۲۸ از سوی بریتانیا جدی گرفته شده، به نوعی که این دولت به تکاپوی گردآوری اسناد و مدارکی برای اثبات مالکیت و سبق تصرف شیوخ بر جزایر برآمده است (۷۳-۶۸).

همزمان با مواضع سرسختانه بریتانیا، شاهد افزایش اقدامات نیروی دریایی ایران در قبال جزایر از یک سو و تلاش بریتانیا برای حفظ وضع موجود از سوی دیگر هستیم (صص ۷۴-۷۳). مسئله قابل ذکر دیگر، دستور حاکم رأس الخیمه دائر بر برداشتن پرچم او از جزیره تنب در پایان سال ۱۹۳۴ است که بریتانیا در واکنش به آن، از حاکم شارجه می خواهد پرچم خود را در این جزیره نیز نصب کند؛ امری که در آوریل ۱۹۳۵ به وقوع می

پیوندد. افزون بر این، می توان به اعتراض ایران به واگذاری امتیاز معادن خاک سرخ ابوموسی به شرکتی انگلیسی در مارس ۱۹۳۵ اشاره نمود که گفتگو بر سر آن تا آغاز جنگ دوم جهانی و اشغال ایران نیز ادامه می یابد (صص ۷۶-۷۴). نوبت به دوره زمامداری دکتر مصدق می رسد و سخن از بی میلی شیوخ به ویژه حاکم رأس الخیمه در برافراشتن پرچم خود باز در میان است. تلگرافی هم در ۱۴ دسامبر ۱۹۴۸ از وزارت خارجه بریتانیا به نماینده سیاسی آن دولت در خلیج فارس ارسال شده که در آن از جمله به موقعیت ضعیف بریتانیا در برابر ایران از نظر حقوقی در فقره جزایر سه گانه در صورت ارجاع قضیه به دیوان بین المللی دادگستری اشاره رفته است (صص ۷۸-۷۶). در دوران نخست وزیری مصدق حتی زمانی که به خاطر بحث ملی شدن صنعت نفت و داستان های آن در دیوان بین المللی دادگستری روابط سیاسی دو کشور قطع شده بود نیز باز هم اقدامات ایران در قبال جزایر افزایش می یابد (۸۰-۷۸). پس از کودتا نیز مناقشه و احتجاجات دو طرف ادامه پیدا کرد و طرح آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه وقت بریتانیا در سال ۱۹۵۵ مبنی بر دست برداشتن ایران از بحرین و ابوموسی و انصراف بریتانیا از دو تنب و سیری نیز شکست خورد. پیشنهاد انگلستان دائر بر واگذاری قضیه ابوموسی و دو تنب به داوری بین المللی نیز به خاطر منوط کردن آن به طرح یکپارچه قضیه جزایر سه گانه و بحرین از سوی ایران، راه به جایی نبرد (صص ۸۳-۸۰). استاد موحد این مطالب را بیشتر از کتاب نویسنده عراقی نقل می کند.

و اما گفتار هفتم که «ارزیابی دلایل و مدارک» نام گرفته و اهمیت آن از همین عنوان پیداست. استاد در ملاحظات کلی مطالبی را یادآور می شود که اهم آن ها از نظر می گذرند. ایشان در خصوص ابوموسی به تفاهم نامه سال ۱۹۷۱ ایران و شارجه اشاره دارد و می افزاید در کتاب حمدی، هیچ سندی که تصرف و تملک شیخ شارجه را پیش از سال ۱۸۸۷ م به ثبوت برساند ارائه نشده است. تصرفات پس از این تاریخ نیز همواره مورد اعتراض ایران قرار گرفته است. در یادداشت اول دسامبر ۱۹۰۰ م وزارت خارجه بریتانیا به نماینده سیاسی آن کشور در خلیج فارس نیز صراحتاً آمده که مالکیت جزایر تنب همواره مورد تردید بوده است (صص ۸۶-۸۵). نویسنده پس از اشاره به برخی مواضع دولت بریتانیا در مکاتبات رسمی اش، متذکر می شود که همه سخن بر سر این است که بریتانیا با تأکید بر مالکیت و حاکمیت شارجه و رأس الخیمه، دستاویزی برای جلوگیری از سلطه ایران در خلیج فارس و به تبع آن تضعیف انگلیسی ها داشته باشد. استاد در این زمینه، از جمله بی میلی شیوخ به نصب پرچم خود در جزایر و داستان های آن را مثال می آورد (صص ۹۰-۸۶). نظر مشاور حقوقی بریتانیا در سال ۱۹۳۲ هم قابل توجه است آنجا که می گوید اثبات ادعای بریتانیا مبنی بر اینکه فرمانداران قاسمی لنگه در فاصله سال های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ م اداره امور این جزایر را به نمایندگی از سوی قاسمی های عمان بر

عهده داشته اند و آن جزایر جزو حوزه فرمانداری آنان نبوده، محتاج دلیل و مدرک است و چنین مدرکی در دست نیست (ص ۹۲).

استاد سپس به تحلیل حقوقی موقعیت طرفین دست می یازد. ایشان یادآور می شود که از همان آغاز بروز اختلاف در سال ۱۸۸۷ حین تعویض حاکم لنگه مشخص بود که جزایر به مدت کمابیش یکصد سال جزو فرمانداری لنگه بوده است. ایران و انگلیس هر دو این را قبول داشتند جز اینکه انگلستان مدعی بود (و بار اثبات بر دوش مدعی است) که این جزایر را حاکم لنگه نه به عنوان مأمور دولت ایران بلکه به عنوان ملک خصوصی که به قبیله قواسم تعلق داشته اداره می کرده است. به فرموده استاد، این ادعا به نوبه خود موقوف به اثبات این امر است که قواسم پیش از آمدن به لنگه و پذیرش تابعیت ایران، جزایر مورد بحث را در تملک خود داشته اند و آن گاه باید معلوم گردد که این حق کی و در چه شرایطی از قواسم عمان به قواسم لنگه انتقال یافته و قواسم لنگه چگونه حساب آن جزایر را از حساب اداره حوزه رسمی فرمانداری خود جدا کرده اند. انگلستان هیچ سند قابل قبولی در اثبات ادعای خود ارائه نکرده است (ص ۹۳). استاد سپس گذاری کوتاه به پیشینه قاسمی ها می اندازد و تذکر می دهد که اجاره مناطقی از ایران به قبایل امری مرسوم و شرط اساسی در این گونه واگذاری ها افزون بر پرداخت مال الاجاره، پذیرش تابعیت ایران بوده است (صص ۹۷-۹۳). طرف دعوی می گوید حاکم لنگه که به فرمان رسمی دولت ایران متصدی حکومت لنگه بوده، در عین حال کارگزار دیگران هم بوده و املاکی را هم که دیگران در خارج از قلمرو حکومت لنگه داشته اند اداره می کرده است. بر فرض قبول مسئله به این شکل، باز باید طرف دعوی دست کم در سه مرحله و برای اثبات سه ادعا مدارکی را ارائه بکند: ۱) جزایر مورد بحث نه تنها خارج از قلمرو حکومت لنگه، بلکه خارج از قلمرو حاکمیت دولت ایران بوده است؛ ۲) جزایر پیش از انتصاب قواسم ایران به فرمانداری لنگه به قواسم عمان تعلق داشته اند؛ و ۳) فرمانداران لنگه در واقع کارگزاران قواسم عمان بوده اند و آن جزایر را قواسم عمان در اختیار کارگزاران خود گذاشته بودند (ص ۹۷).

نویسنده سپس به ماجرای نقشه ای می پردازد که بنا به درخواست ناصرالدین شاه از سوی اداره اطلاعات وزارت جنگ انگلستان در شش برگ تهیه و در اوت ۱۸۸۸ میلادی و تنها چند روز پیش از توقف مذاکرات میان طرفین به دولت ایران تسلیم شده و در آن، جزیره های سیری و تنب و ابوموسی با همان رنگ قلمرو اصلی خاک ایران مشخص گردیده بود و نشان از باور ترسیم کنندگان نقشه به عنوان کارگزاران رسمی دولت بریتانیا به تعلق جزایر نامبرده به ایران دارد. این نقشه در صفحه ۲۷ کتاب حمدی مورد اشاره قرار گرفته، ولی مؤلف عراقی از شرح و تفصیل آن خودداری ورزیده است (صص ۱۰۱-۹۸). در ادامه این گفتار، بحث قصد بریتانیا

برای خرید یا اجاره ۹۹ ساله جزایر از ایران با مشورت حکومت هندوستان طبق سندی به سال ۱۹۱۴ (صص ۱۵۸-۱۵۹) مطرح می گردد که به باور استاد موحد پرده از دو واقعیت برمی دارد: ۱) عدم تردید بریتانیا و حکومت هندوستان در تعلق جزایر به ایران؛ ۲) نبود هیچ اشاره ای به شیوخ قاسمی در این سند که معلوم می کند در پشت پرده خیمه شب بازی های بریتانیا در حمایت از مشایخ قاسمی، مقصود اصلی تأمین سلطه بلامنازع بریتانیا بر خلیج فارس است (صص ۱۰۵-۱۰۱). استاد موحد پس از آن به اسنادی که برای اثبات ادعای شیوخ ارائه شده است اشاره می نماید و می فرماید که مدارک مورد استناد حمدی از بایگانی اسناد وزارت خارجه بریتانیا عبارتند از: نامه ای که شیخ رأس الخیمه در سال ۱۸۶۴ به کنسول انگلیسی در بوشهر نوشته و نامه هایی از حکام لنگه به شیخ رأس الخیمه. اصل هیچکدام از این نامه ها در کتاب حمدی نیامده و تنها رونوشت آن ها در کتاب او درج شده است. استاد مفاد این نامه ها را در صفحات بعدی گفتار هفتم از نظر می گذراند (صص ۱۰۵-۱۱۱) و ارزیابی آن ها را به گفتار پسین موکول می کند.

گفتار هشتم کتاب استاد موحد، ارزیابی همان نامه هایی است که در گفتار پیشین به آن ها اشاره شد و شمارشان به ده مورد می رسد. همه این نامه ها قابل اعتنا نیستند و تنها سه مورد از آن ها شایسته توجه می باشند. پیش تر گفته شد که بریتانیا دو بار نسبت به سخنان مقامات ایرانی موضعی جدی از لحاظ حقوقی اتخاذ کرد که یکی در سال ۱۸۸۷ م و به گاه عزل حاکم قاسمی لنگه بود و دیگری در سال ۱۹۲۸ و افزایش اقدامات نیروی دریایی ایران نسبت به جزایر و طرح بحث هایی راجع به ارجاع قضیه به جامعه ملل انجام پذیرفت. در فقره نخست، نمایندگی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس در دسامبر ۱۸۸۷ از مأمور خود در شارجه خواسته بود سخنان مسئولان ایرانی را درباره جزایر به اطلاع شیخ شارجه (صقر بن خالد) برساند و مدارکی در رد دعوی ایران و اثبات سبق تصرفات شیوخ فراهم آورد. شیخ شارجه در این راستا سه نامه از حاکم بندر لنگه را به همراه توضیحاتی در اختیار مأمور بریتانیا قرار می دهد. استاد پس از نگاهی به توضیحات شیخ شارجه می فرماید که در مورد ابوموسی هیچ دلیل و مدرکی که مربوط به دوران پیش از سال ۱۸۸۷ میلادی باشد ارائه نشده و در نامه های سه گانه منتسب به شیوخ لنگه تنها از تنب سخن رفته است. شیخ شارجه راجع به تنب هم می گوید: «نه کسی در آنجا زندگی می کند و نه صیادی هست که مالیات پردازد. زمین در آنجا باز است، هر وقت باران بیاید علف در آن می روید و دوستان شیوخ قاسمی ساحل عمان اجازه می یابند که چارپایان خود را برای چرا به آنجا ببرند». به فرموده استاد موحد، اسناد و مدارکی که ارائه شده نشان می دهد که استفاده موقت از تنب برای چرا، بر خلاف ادعای شیوخ شارجه و رأس الخیمه، مختص به آنان نبوده بلکه مردم دویی و عجمان و ام القیوین و قشم و لنگه و حتی ابوظبی نیز احشام خود را به آنجا می فرستاده اند. شیخ شارجه از دو تنب به «زمین باز» و شیخ

دوبی از آن ها به «مال دریا» تعبیر کرده است (صص ۱۲۱-۱۱۳). امری که نشان از عدم تملک دو تنب از سوی شارجه و رأس الخیمه به عنوان ملکی اختصاصی دارد.

واپسین گفتار کتاب «پایان سخن» است که در آن استاد تکرار می کند که در این کتاب، تنها به بررسی آنچه از سوی طرف مقابل در کتاب حمدی مطرح گردیده پرداخته شده و دلایل و مدارک ایران مطمح نظر قرار نگرفته است. استاد موحد می فرماید که طبق ادعای حمدی در کتاب خود، جزایر مورد مناقشه از سال ۱۷۵۰ میلادی در مالکیت شیوخ قاسمی رأس الخیمه و شارجه بوده و او مدارک مورد استناد شیوخ را در کتاب مبالغه مستعار مورد بررسی قرار داده است. ایشان می افزاید «آن دعوی گزاف را به این مستندات سست واهی چگونه می توان اثبات کرد؟» (صص ۱۲۴-۱۲۳). پایان بخش گفتار واپسین کتاب استاد نیز روایت [دنیس رایت](#)، سفیر انگلیس در ایران از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ در کتاب [انگلیسی ها در میان ایرانیان](#) به عنوان خاطرات اوست که از جمله مالکیت ایران بر جزایر تا پیش از عزل شیخ قاسمی از حکومت لنگه را بلامنازع و به دور از مناقشه خواند و به نقشه های اداره اطلاعات وزارت جنگ انگلستان اشاره کرد که در آن ها جزایر به رنگ خاک اصلی ایران نشان داده شده اند (صص ۱۲۶-۱۲۵). کتاب پیوست هایی نیز دارد و تصویر برخی نامه ها و اسناد مورد اشاره در متن در آن آمده است (صص ۱۷۶-۱۳۱).

سخن پایانی

کتاب مستطاب مبالغه مستعار از استاد محمدعلی موحد، با توجه به شخصیت علمی، دقیق و هیاوگریز نگارنده گران سنگ آن، یکی از منابعی است که در مسیر مطالعه و پژوهش در زمینه حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه گریزی از آن نیست. هرچند بی گمان اگر استاد عنان قلم را بیشتر رها و در این کتاب یا اثری جداگانه، به تفصیل به دلایل و مستندات حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه ورود می کرد و از ارزیابی صرف کتاب نویسنده عراقی فراتر می رفت، ارزش کار او بسیار بیشتر از اکنون بود. البته خود ایشان در پایان کتاب، وظیفه ادامه کار را به تازه نفسان می سپارد و همین فرمایش برای دغدغه داران ایران کافی است که در این راستا ره پیمایند. تمام سرزمین ایران و از جمله جزایر سه گانه خلیج فارس، «خاک مادرزادی و خانه اجدادی و ارثیه پشت در پشت» همه ایرانیان است که هر کس به هر طریقی که می تواند، باید در حفظ و اعتلای آن بکوشد. آنچه که در این میان در ارتباط با جامعه حقوق بین الملل ایران آزردهنده می نماید، کمبود شدید نوشتگان معتبر به زبان های بین المللی و به ویژه انگلیسی در پشتیبانی از حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه در مقابل، به تعبیر حسین فراستخواه، «کوهی از کتاب و مقاله و گزارش» ([جزیره های سه گانه خلیج فارس و وظیفه ما](#)، ص ۱۷) در راستای تبیین و بلکه تحمیل ادعاهای امارات متحده عربی است. زمامداران و دولت مردان ایران نیز باید در

اختلافات خود با همسایگان و از جمله اختلافات سرزمینی مانند مقوله جزیره های سه گانه، افزون بر به کارگیری ابزارهای حقوقی بین المللی برای اثبات حقانیت کشورمان، از اهمیت و بایستگی بهبود روابط متقابل متوازن و کاهش خردمندانه تنش ها با دیگر کشورهای جهان و به ویژه همسایگان بر مبنای منافع مردم و سرزمین کهن ایران غفلت نورزند و بیش و پیش از هر مسئله ای، به ایران و آینده او و مردمانش بیندیشند.

نقش آکادمی بیگدلی در پیشبرد نهضت ترجمه حقوق بین الملل در ایران

دکتر سید قاسم زمانی - استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

۱- حقوق بین الملل به عنوان یک رشته دانشگاهی از سال ۱۳۶۶ در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه شهید بهشتی، و از سال ۱۳۷۳ در مقطع دکترای تخصصی در دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات) در ایران ایجاد گردید و به سرعت توسعه یافت. اکنون شمار قابل توجهی از دانشگاههای دولتی (علامه طباطبائی، شهید بهشتی، تهران و ...) و غیردولتی در مقاطع مختلف تحصیلات تکمیلی دانشجوی حقوق بین الملل پذیرش می کنند. البته ایجاد این رشته دانشگاهی، متعاقباً به ایجاد رشته های مرتبط و تخصصی تر مثل حقوق بشر، حقوق تجارت بین الملل، حقوق تجاری اقتصادی بین المللی، حقوق محیط زیست، حقوق مالکیت فکری، حقوق تجارت الکترونیکی، حقوق کیفری بین المللی و ... در مقطع کارشناسی ارشد، و نیز رشته های «حقوق تجارت و سرمایه گذاری بین المللی»، مدیریت قراردادهای بین المللی نفت و گاز، و «حقوق نفت و گاز» در مقطع دکترای تخصصی نیز منتهی گردید. در سالهای اخیر فرایند گسترش رشته های حقوق در مقاطع تحصیلات تکمیلی به علت طرح تحول در علوم انسانی و بازنگری در سرفصل دروس تا حد زیادی متوقف گشته است.

۲- ناگفته پیداست که زبان اصلی رشته حقوق بین الملل، زبان فارسی نیست. دانش حقوق بین الملل در اساس و عموماً به زبان انگلیسی و تا حدی فرانسوی عرضه می شود. زبان رسمی اغلب سازمانهای بین المللی انگلیسی و فرانسه است و کلیه اسناد و مصوبات این سازمانها به همین زبانها تنظیم و ارائه می گردد. احکام قضایی و آرای داوری بین المللی عموماً به زبان انگلیسی و فرانسه نگارش و اعلام می شوند. دکترین و آموزه های علمی و یا به تعبیر بهتر کتابهای درسی حقوق بین الملل نیز عموماً در آمریکا و اروپا به زبان انگلیسی چاپ و منتشر می شوند. خلاصه، کل ادبیات رشته حقوق بین الملل و رشته های مرتبط عموماً به زبانهای خارجی و غالباً انگلیسی است.

۳- بنابراین، از ترجمه آثار خارجی در رشته حقوق بین الملل گریز و گزیری نیست. راه اندازی دیر هنگام رشته حقوق بین الملل در ایران در مقایسه با رشته های حقوق خصوصی، حقوق جزا و جرم شناسی، و حتی حقوق عمومی، باعث شده بود که اساتید و پژوهشگران حقوق بین الملل کمتر به ترجمه متون حقوقی بین المللی در ایران همت بگمارند. قبل از انقلاب، اولین کتاب ترجمه، «تاریخ مختصر حقوق بین الملل» تألیف آرتور نوس بام بود که توسط مرحوم دکتر احمد متین دفتری از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه گردید و در سال ۱۳۳۷ توسط انتشارات امیر کبیر چاپ و منتشر گردید. کتاب ترجمه شده دیگر در این حوزه که ده سال بعد به زیور چاپ آراسته شد کتاب «حقوق بین الملل عمومی» تألیف پروفیسور فقید فرانسوی شارل روسو بود که در سال ۱۳۴۷

توسط مرحوم دکتر محمدعلی حکمت به فارسی ترجمه گردید و توسط انتشارات دانشگاه تهران به زیور چاپ آراسته شد. وسواس و دقت مرحوم دکتر حکمت در ارائه ترجمه‌ای دقیق و سلیس از این کتاب و اعراب‌گذاری آن واقعاً بی‌نظیر و ستودنی است. ده سال بعد نیز انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید و شروع انقلاب فرهنگی به توقف زنجیره ترجمه کتب حقوق بین‌الملل منجر گردید.

۴- اما بحران گروگانگیری و متعاقباً امضای بیانیه الجزایر و تشکیل دیوان داوری دعاوی ایران- ایالات متحد آمریکا در اوایل دهه ۱۳۶۰، که ایجاد و توسعه دوره‌های تحصیلات تکمیلی حقوق بین‌الملل را در ایران ایجاب نمود، باعث گردید که فرایند ترجمه کتب و مقالات در حوزه حقوق بین‌الملل با سرعتی بیشتر و گستره‌ای وسیع‌تر از سابق از سر گرفته شود. به نظر می‌رسد نقطه شروع این فرایند را باید ترجمه و تحقیق کتاب «[نهادهای روابط بین‌الملل: سیر تحول حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی](#)» نوشته پروفسور کلود آلبر کلییار دانست که به همت استاد مسلم و بلندآوازه حقوق بین‌الملل دکتر هدایت‌الله فلسفی صورت پذیرفت و در سال ۱۳۶۸ توسط نشر نو به زیور طبع آراسته شد. این اثر وزین استاد را باید سرآغاز نهضت ترجمه متون حقوق بین‌الملل در ایران در دوره جدید قلمداد کرد. (استاد دکتر هدایت‌الله فلسفی که به حق سمت استادی نسبت به این حقیر دارند در ترجمه صاحب سبک هستند و در میان آثار ترجمه شده به زبان فارسی در حوزه حقوق بین‌الملل، هنوز متنی به دقت، سلاست و روانی متون ترجمه شده ایشان عرضه نشده و یا حداقل حقیر آن را نیافته است. کتاب دو جلدی ترجمه ایشان تحت عنوان «[نهادهای روابط بین‌الملل](#)» و «[سازمان‌های بین‌المللی](#)»، آثاری بی‌نظیر در این وادی قلمداد می‌شوند. لازم به یادآوری است که کتاب «[نهادهای روابط بین‌الملل](#)» در نهمین دوره انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، در بخش ترجمه به عنوان کتاب سال شناخته شد. متأسفانه این دو کتاب که به ترتیب در سالهای ۱۳۶۸ و ۱۳۷۱ به چاپ رسیده‌اند و به زودی در بازار نایاب شدند، هیچگاه تجدید چاپ نشدند و اصرار به استاد برای تجدید چاپ تاکنون ره به جایی نبرده است.) ترجمه کتب «[حقوق بین‌الملل دریاها](#)» توسط آقای دکتر بهمن آقائی و «[مباحثی از حقوق بین‌الملل اقتصادی](#)» ترجمه آقای دکتر محمد امامی تلامی از آثار برجسته ترجمه در اواخر دهه ۱۳۶۰ در رشته حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شوند.

در این چهار دهه کتب و مقالات زیادی از زبانهای انگلیسی و فرانسوی در زمینه‌های مختلف حقوق بین‌الملل به فارسی ترجمه شده است. این آثار، گنجینه‌ای نسبتاً غنی از ادبیات حقوق بین‌الملل فراهم آورده‌اند و به توسعه دانش حقوق بین‌الملل در ایران کمک شایان توجهی نموده‌اند. برخی از این کتب ترجمه شده به منابع درسی در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری حقوق بین‌الملل تبدیل شده‌اند که از آن جمله می‌توان به ترجمه و تحقیق کتاب [حقوق بین‌الملل اقتصادی اثر پروفسور آیگناتس زایدل هوهنفلدرن](#) توسط راقم این سطور، [ترجمه شرح](#)

و تفسیر طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسؤولیت دولتها ناشی از اعمال متخلفانه توسط آقای دکتر

علیرضا ابراهیم‌گل، و ترجمه آراء و نظریات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری توسط آقای دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی (و همکاران) اشاره نمود. علاوه بر این نهادهایی مثل کمیته ملی حقوق بشردوستانه حمایت‌های مادی و معنوی زیادی جهت چاپ و انتشار ترجمه کتب و مقالات حوزه حقوق بین‌الملل بشردوستانه مبذول داشته است. بنابراین نهضت ترجمه متون حقوقی بین‌المللی در ایران ثمرات مثبت قابل توجهی داشته است.

۵- در مقایسه با سایر گرایشها و شاخه‌های حقوق، حقوق بین‌الملل به مراتب جوان و پویاتر است. پویایی حقوق بین‌الملل که از جمله خصایص و ویژگی‌های ذاتی آن به شمار می‌رود مرهون تکثر و تنوع بازیگران، رشد و توسعه سازمان‌های بین‌المللی، تأثیر شگرف تحولات فنی و سیاسی بر حقوق بین‌الملل، اصل موازنه قدرت و یکجانبه‌گرایی در نظام بین‌المللی، جهانی شدن و ... است. وحدت جامعه بین‌المللی و نظام حقوقی حاکم بر آن، باعث می‌شود که تمام اسناد حقوقی بین‌المللی که در سطح جهانی یا منطقه‌ای تنظیم می‌شوند، کلیه آرای قضایی و داوری بین‌المللی، اعمال حقوقی یکجانبه، وقایع حقوقی بین‌المللی، و حتی قوانین داخلی و احکام احکام قضایی شماری از کشورها، جهت بررسی و تجزیه و تحلیل حائز اهمیت و توجهی ویژه باشند. دقیقاً در همین نقطه است که مقالات و پژوهشهایی که در حوزه حقوق بین‌الملل صورت می‌پذیرند، فارغ از آنکه توسط کدام پژوهشگر و در کدام کشور صورت پذیرفته، برای تمام علاقمندان و شیفندگان حقوق بین‌الملل در سراسر جهان قابل استفاده باشد. انتشار آنلاین و دسترسی آزاد و بدون هزینه به این مقالات کمک قابل توجهی به توسعه مرزهای دانش حقوق بین‌الملل و کاهش فاصله علمی میان دانشجویان و اساتید دانشگاههای کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌شود.

۶- بر اهل فن دانسته است که چاپ و انتشار کتب تألیفی و یا ترجمه‌ای در ایران به لحاظ اداری چه فرایند طولانی، و از نظر مالی و اقتصادی چه هزینه سنگینی به دنبال دارد. همین امر شمارگان کتب منتشره را به شدت کاهش و در مقابل قیمت کتابها را فوق‌العاده افزایش داده، به نحوی که خرید بسیاری از کتب را برای دانشجویان و حتی اساتید حقوق بسیار دشوار ساخته است. به این موانع باید مسأله ممیزی پیش از چاپ کتابها را نیز اضافه نمود، فرایندی که به ویژه بر کتابهایی که در حوزه حقوق بین‌الملل و حقوق بشر رویکردی صرفاً علمی و بیطرفانه دارند اثر منفی گذاشته، و با اطاله فرایند بررسی و ممیزی، نهایتاً مانع انتشار کل کتاب یا بخشهایی از آن شده است.

بر همین اساس ترجمه و انتشار مقالات حقوق بین‌الملل که به مراتب کمتر با موانع فوق مواجه است، جایگزینی مناسب قلمداد می‌گردد. بدیهی است که اگر تألیف و یا ترجمه مقالات حقوقی بین‌المللی که عموماً وقایع روز

حقوق بین‌الملل را انعکاس می‌دهند، در صف طولانی چاپ و انتشار به انتظار بنشینند طراوت و تازگی خود را از دست داده، و به سرعت تاریخ مصرف و استفاده از آنها منقضی می‌گردد. با توسعه دوره‌های تحصیلات تکمیلی حقوق بین‌الملل و گرایشهای وابسته به آن در ایران، و نیز ضعف زبان خارجی اغلب دانشجویان این رشته، انتشار سریع و آنلاین ترجمه این مقالات کمک شایان توجهی به مشتاقان آموزش و پژوهش حقوق بین‌الملل در ایران خواهد بود.

۷- در سالهای اخیر آکادمی بیگدلی ([Bigdeli Academy](http://BigdeliAcademy)) نقش قابل توجهی در ترجمه و انتشار مقالات حقوقی بین‌المللی داشته است. این آکادمی یک نهاد علمی وابسته به بنیاد «حقوق بین‌الملل ضیائی بیگدلی» است که در سال ۲۰۲۰ توسط استاد گرانقدر جناب آقای دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی با همکاری جناب آقای دکتر صادق ضیائی بیگدلی ایجاد گردید و با مساعدت جناب آقای دکتر پوریا عسکری در مقام عضو هیأت مدیره بنیاد به فعالیتهای خود ادامه می‌دهد. هدف اصلی آکادمی بیگدلی و بنیاد، اعتلا و نوآوری آموزش و پژوهش حقوق بین‌الملل با استفاده از فضای مجازی و همگام با توسعه و تحول حقوق بین‌الملل در جهان معاصر است. امروزه برنامه آکادمی بیگدلی عمدتاً محدود به انتشار مقالات کوتاه ترجمه شده به فارسی در زمینه موضوعات جدید و بین رشته‌ای حقوق بین‌الملل است. [این سلسله مقالات](#) به صورت یک روز در میان در دسترس عموم علاقمندان قرار می‌گیرند. لازم به ذکر است که این مقالات با وسواس خاصی از میان آثار مختلف و متعدد مرتبط با موضوعات و دغدغه‌های روز مربوط به حقوق بین‌الملل بررسی و گزینش می‌گردند که شامل سایت‌های معتبر علمی هستند. هر یک از مقالات توسط یکی از اساتید، دانش‌آموختگان، و یا دانشجویان حقوق بین‌الملل ترجمه شده و به وسیله شخصی دیگر از اساتید حقوق بین‌الملل مورد ویرایش علمی قرار گرفته و متعاقباً متن کامل مقاله در فضای مجازی انتشار می‌یابد و در دسترس همگان قرار می‌گیرد. تعداد این مقالات و تنوع آنها حکایت از زحمات زیاد و توانفرسایی دارد که آکادمی بیگدلی و مترجمان و ویراستاران مقالات متحمل شده‌اند و از این جهت شایسته تقدیر و سپاس ویژه هستند. این مقالات منبع روزآمد و معتبری برای آزمون‌های ورودی دوره‌های مختلف تحصیلات تکمیلی به شمار می‌روند.

۸- اما گام مهم دیگری که آکادمی بیگدلی در این زمینه برداشته، آن است که به انتشار الکترونیکی مقالات و عرضه آزاد و رایگان آن به عموم شیفتگان حقوق بین‌الملل بسنده نکرده و به انتشار نسخه کاغذی مقالات در قالب کتاب توسط انتشارات وزین گنج دانش مبادرت ورزیده است. کتاب دو جلدی «حقوق بین‌الملل در [ترازوی ارزش‌ها](#)» مشتمل بر ۱۷۱ مقاله‌ای است که در سالهای ۱۳۹۹-۱۴۰۰ در آکادمی بیگدلی ترجمه و انتشار

یافته و با نظارت علمی آقای دکتر ضیائی بیگدلی در سال ۱۴۰۲ توسط انتشارات گنج دانش به زیور چاپ آراسته شده است. این مهم علاوه بر آنکه امکان مطالعه مقالات توسط علاقمندانی که ترجیح می‌دهند نسخه کاغذی مقالات را در اختیار داشته باشند فراهم ساخته، به ماندگاری آثار و قابل دسترس ساختن آن برای علاقمندان به نسخه کاغذی مقالات در فورمت کتاب کمک شایان توجهی محسوب می‌شود.

۹- با وجود موفقیت‌های حاصله، به نظر می‌رسد نهضت ترجمه متون حقوقی بین‌المللی در ایران عاری از تأملات، پیشنهادها و راهکارهایی جدید نیز نیست:

الف: ضرورت ترجمه کتب در شاخه‌های تخصصی و جدید حقوق بین‌الملل: حقوق بین‌الملل، پیوسته در حال تحول و گسترش است. اگر در گذشته، حقوق بین‌الملل، عمدتاً به قواعد حاکم بر مخاصمات مسلحانه و روابط دیپلماتیک و کنسولی محدود می‌شد، امروز به تبع توسعه شگرف و سریع روابط بین‌المللی و به ویژه گسترش تعاملات در فضای سایبر، هوش مصنوعی و ... شاخه‌هایی متعدد و جدید پیدا کرده، و از این رو ضرورت ترجمه متون حقوقی بین‌المللی در شاخه‌های جدید کاملاً هویدا است. در حقیقت حدود ۳۷ سال از ایجاد دوره کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، و ۳۰ سال از ایجاد دوره دکترای حقوق بین‌الملل در ایران می‌گذرد، و اکنون زمان آن رسیده که برای تغذیه روزآمد این رشته‌ها از حد ترجمه متون صرفاً درسی و با عنوان «حقوق بین‌الملل» و یا «حقوق بین‌الملل عمومی»، پای را فراتر نهاده و بیش از پیش در شاخه‌های تخصصی حقوق بین‌الملل به ترجمه آثار وزین و فاخر مبادرت شود. ماندن در سطح و کلیات، عقب‌ماندگی جامعه علمی کشور در این زمینه را تشدید می‌نماید.

ب: دقت در ترجمه و ممیزی علمی آثار ترجمه شده: ترجمه کاری است بس دشوار. در متون حقوقی این صعوبت و سختی مضاعف می‌گردد. حقوق، زبان خاص خود را دارد و از زبان عام محاوره‌ای بسیار فاصله دارد. در دنیای بی‌انتهای حقوق، واژگان بار معنایی خاص و ویژه خود را دارند. بر این اساس، در ترجمه متون حقوقی بین‌المللی باید دقتی ویژه مبذول داشت. قطعاً صرف تسلط بر دانش حقوق بین‌الملل، و یا صرف تسلط بر زبان و ادبیات خارجی به تنهایی برای ترجمه سلیس و دقیق از یک مقاله و یا کتاب در زمینه حقوق بین‌الملل کافی نیست. فردی که سودای ترجمه در این وادی را دارد باید تسلطی نسبی بر هر دو حوزه داشته باشد تا بتواند پل ارتباطی مناسبی میان مؤلف خارجی و مخاطب فارسی برقرار سازد. به نظر می‌رسد جای ممیزی علمی پیش از چاپ آثار ترجمه شده در ایران و یا نشریه‌ای که آثار ترجمه شده در ایران را علمی و منصفانه نقد کند کاملاً خالی باشد.

ج: نظارت دقیق‌تر بر آثار علمی به ظاهر تألیفی: متأسفانه بازار مکاره علمی شدیدی در ایران وجود دارد. تنزل کیفیت آموزش در مقاطع تحصیلات تکمیلی همه رشته‌ها در یک دهه اخیر کاملاً محسوس است و در رشته حقوق بین‌الملل که عمدتاً بر منابع خارجی تکیه دارد ملموس‌تر. تشدید روحیه مدرک‌گرایی در سطح عمومی و عنوان پرطمطراق رشته حقوق بین‌الملل، بسیاری را به ترجمه پایان‌نامه‌ها، مقالات و کتب خارجی، و تلقی آنها به عنوان آثار اصیل تألیفی سوق داده است. آستانه تقلب آنچنان گسترش یافته که وزارت علوم را به تصویب قوانین مقابله با تقلب در آثار علمی، تهیه سامانه همانندیابی و ... وادار کرده است. بر همین اساس، لازم است بیش از پیش مراقب بود که متون ترجمه شده که حقیقتاً امانتی است در اختیار مترجم، از رهگذر خیانت در امانت به عنوان تألیف عرضه نشود. در اغلب اینگونه موارد با نقض کپی‌رایت، تلفیقی از دو عمل مجرمانه سرقت و خیانت در امانت رخ می‌دهد و مؤلف نگون‌بخت همزمان حقوق مادی و معنوی ناشی از اثر خویش را یکجا از دست می‌دهد!!!

د: امتیاز قلیل ترجمه کتب و مقالات در مراکز علمی کشور: در فرایند پذیرش دانشجویان در مقاطع دکتری، و یا ترفیع و ارتقای اعضای هیأت علمی، آنچنان امتیاز قلیلی برای آثار ترجمه در نظر گرفته شده که اشخاص کمتر به این منظور به ترجمه آثار علمی روی می‌آورند. این امر بر اهل فن پوشیده نیست که ترجمه دقیق و سلیس یک اثر خارجی، زحمتی به مراتب بیش از تألیف دارد. مترجم باید با تسلط بر دو زبان مبدأ و مقصد، ودیعه‌ای که از مؤلف خارجی به امانت نزد وی نهاده شده است (اگر مجوز ترجمه اخذ شده باشد) را برای آنکه خواننده پارسی زبان از این اثر بهره علمی صحیح و مناسب ببرد، در ترجمه نهایت دقت را به کار ببرد. بر این اساس، برای نمونه هنگامی که دانشگاه‌ها بر اساس مصوبات وزارت علوم، برای ترجمه یک کتاب خارجی هزار صفحه‌ای، کمتر از یک مقاله علمی - پژوهشی ده صفحه‌ای امتیاز در نظر گرفته شده است!!! آیا می‌توان به موفقیت نهضت ترجمه خوشبین بود و به حفظ امانت و دقت در آثار ترجمه شده امیدوار ماند؟

ه: ممنوعیت نشریات علمی - پژوهشی از چاپ مقالات ترجمه شده، اعمال ممیزی غیرعلمی در آثار ترجمه شده توسط نهادهای نظارتی، نگاه غالباً اقتصادی به ترجمه، عدم دسترسی به آثار علمی خارجی تراز اول، بحران در صنعت چاپ و نشر در کشور، فقدان واحد درسی فن ترجمه در میان دروس رشته حقوق بین‌الملل در مقطع کارشناسی ارشد، سطحی‌نگری به درس متون حقوقی و زبان تخصصی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری حقوق، و هزار عامل دیگر باعث شده است مانند افرادی که از فرط تشنگی بر لب دریا جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند، در کشور جمهوری اسلامی ایران که هر روز مسأله حقوقی بین‌المللی جدیدی دارد و سخت به اشراف بر دانش روز حقوق بین‌الملل نیاز دارد، از نهضت ترجمه طرف چندان‌نی‌نبندیم.

و: در نهایت تأکید بر اهمیت نهضت ترجمه حقوق بین‌الملل در ایران، نباید ما را از دو واقعیت مهم غافل سازد. از یک سوی اساتید و پژوهشگران حقوق بین‌الملل در ایران باید خود را باور داشته و نسبت به تألیف کتب و مقالات حقوق بین‌الملل به زبان فارسی بیش از پیش اهتمام ورزند. در برخی موارد سطح علمی شماری از کتب و مقالاتی که در حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل توسط نویسندگان ایرانی به زبان فارسی تألیف شده‌اند، از نمونه‌های مشابه خارجی اگر بالاتر نباشد قطعاً پایین‌تر نیست. از سوی دیگر واقعیت آن است که به هر حال زبان اصلی ادبیات حقوق بین‌الملل، زبان انگلیسی و یا فرانسه است و امکان ارتباط حقوقدانان ایرانی با حقوقدانان کشورهای دیگر و حضور مؤثر در مراکز علمی خارجی و مراجع بین‌المللی، و نیز انتقال دانش و تجربه علمی به فراسوی مرزهای کشور، جز با اتکاء به آن زبانها امکان‌پذیر نیست. نهضت ترجمه حقوق بین‌الملل، جنبشی یک‌سویه، مسیری یکطرفه و غیرتعاملی است. اصرار بر اهمیت نهضت ترجمه و ضرورت توسعه آن در ایران، نباید باعث شود که اساتید و پژوهشگران ایرانی از تولید و انتشار اندیشه‌های حقوقی خویش به زبانهای زنده دنیا در قالب کتب و مقالات به زبانهای معتبر بین‌المللی غافل شوند. انتشار [دوفصلنامه ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد توسط انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد](#) (Iranian Review for UN Studies) با مدیریت مسئولی استاد پرآوازه حقوق بین‌الملل دکتر جمشید ممتاز و سردبیری دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی و نیز مجله حقوق بین‌الملل و تطبیقی ([Iranian Journal of International and Comparative Law](#)) به زبان انگلیسی، به صاحب امتیازی دانشگاه قم و با سردبیری آقای دکتر مصطفی فضائی گام‌هایی بس مهم و ارزنده در این زمینه تلقی می‌شود و نیاز است تا وزارت محترم علوم مساعدت‌های بیشتری را در زمینه اعطا و حفظ درجه علمی این تلاش‌های علمی در نظر گیرد. علاوه بر این مشارکت شماری از حقوقدانان ایرانی در نگارش بخش ایران در [دایره‌المعارف حقوق بین‌الملل عمومی در آسیا](#) با نظارت و ویراستاری استاد گرانسنگ حقوق بین‌الملل و قاضی دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحد آمریکا آقای دکتر سیدجمال سیفی با همکاری دوست عزیزم آقای دکتر میرشهبیز شافع را باید مورد تحسین قرار داد.

۱۰- ترجمه نه تنها پل ارتباطی میان دو زبان، بلکه کانال انتقال دانش و توزیع منصفانه آن در سطح جهان است. در عصر جهانی شدن، تأثیر شگرف فضای مجازی بر زندگی روزمره انسانها، توسعه حیرت‌انگیز هوش مصنوعی و تحول مفهوم سواد رسانه‌ای، شیوه‌های گسترش مرزهای دانش حقوق بین‌الملل سخت‌نیازمند بازبینی و تجدیدنظر است. با این حال نهضت و یا جنبش ترجمه در حوزه حقوق بین‌الملل بیش از پیش ضروری جلوه می‌کند. استاد گرانقدر آقای محمدرضا ضیائی بیگدلی که هشتاد و دومین سال زندگی پربرکت خویش را پشت سر می‌گذراند، و پانزده سال پیش در سال ۱۳۸۸ مشمول بازنشستگی اجباری در دانشگاه علامه طباطبائی قرار

گرفت، بر خلاف بسیاری از اساتید حقوق بین‌الملل، هیچگاه آموزش، پژوهش، و مدیریت ترجمه متون حقوق بین‌الملل در ایران را رها نکرد، و از کنایه‌ها نه‌راسید. استاد به فراست دریافته، که در فضای فعلی کشور، ترجمه دقیق و روزآمد مقالات و تحقیقات حقوقی بین‌المللی، سهم به‌سزایی در غنی‌سازی ادبیات و دانش حقوق بین‌الملل در ایران و دیگر کشورهای فارسی‌زبان مثل افغانستان و تاجیکستان دارد. حضور پرانرژی و مستمر ایشان در دانشگاه علامه طباطبائی و دیگر مراکز علمی کشور الگوی بسیار مناسبی برای اساتید و پژوهشگران حقوق بین‌الملل در ایران قلمداد می‌شود. همت والا و نظارت عالیه استاد در پیشبرد نهضت ترجمه حقوق بین‌الملل در ایران بی‌نظیر و ستودنی است.

تداوم و توسعه نهضت ترجمه حقوق بین‌الملل در ایران را باید به فال نیک گرفت و اظهار امیدواری کرد که این مهم با بذل عنایت به حقوق مالکیت فکری پدیدآورندگان کتب و مقالات علمی در عرصه حقوق بین‌الملل صورت گیرد. ابتکار آقای دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی در تأسیس آکادمی بیگدلی و غنی‌سازی ادبیات حقوق بین‌الملل از رهگذر ترجمه و ارائه مقالات حقوقی بین‌المللی را باید مورد تحسین و تقدیر قرار داد. باشد که این راه توسط دیگران و به ویژه نهادها و مراکز علمی برخوردار از امکانات مالی مناسب نیز در پیش گرفته و توسعه یابد.

کتاب حقوق بین الملل عمومی محمد مظاهر؛ گواهی بر بیش از یک قرن ترجمه و تالیف حقوق بین الملل در ایران

صادق بشیره - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی و مسئول کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان
ملل متحد

مطالعه کتاب حقوق بین المللی به زبان فارسی یک قرن پیش و ماجرای حقوق بین الملل در زمانی که هنوز جنگ‌های جهانی وقوع نیافته و شنیدن از دنیای بدون سازمان ملل متحد به ویژه از زبان نگارنده‌ای زنده در محتوا، آشنا به صنایع ادبی و از همه مهم‌تر کسی که خود در آن عصر زیست نموده، برای من همراه با التذاذ ادبی و حقوقی‌ای بود که انتقال آن به دیگر علاقه‌مندان، انگیزه نگارش این یادداشت شد. حفظ این قبیل آثار و انتقال چنین داشته‌هایی به آیندگان که نوعی میراث علمی و فرهنگی محسوب می‌شوند، اما از این انگیزه و التذاذ شخصی به مراتب مهم‌تر بوده و از ضرورتی اجتماعی حکایت دارد.

مطالعه کتاب محمد مظاهر (صدیق حضرت) به خوبی بیانگر اولویت‌های مباحث حقوق بین المللی زمان زیست او و مسائلیست که اینک اهمیت خود را از دست داده‌اند. چرا که سرعت توسعه و رشد مباحث حقوق بین الملل به قدری زیاد است و موضوعات به گونه‌ای دستخوش تغییر و تحول می‌شوند که طی طریق در این رشته دائماً مستلزم مطالعه منابع بروز و نوین است. لذا حین مطالعه این اثر، قیاس مطالب آن با مسائل امروز حقوق بین الملل جلب توجه می‌کند. از این حیث غور در چنین آثاری می‌تواند مفید فواید علمی بخصوص پیرامون تاریخ حقوق و حقوق بین الملل در ایران باشد. به هر حال آنچه امروز به فارسی در دست داریم، کم است یا زیاد، محصول تلاش‌هاییست که طی تاریخ برای ترجمه و تالیف و آموزش و پژوهش حقوق بین الملل انجام شده است. نگاهی به این فرایند تاریخی، نه بازگشت بلکه دورخیز برای حرکت رو به جلوست.

مختصری درباره محمد مظاهر (صدیق حضرت)

محمد مظاهر ملقب به صدیق حضرت (۱۲۵۳ - ۱۳۳۳) از نخستین دانشجویانی بود که در دوره ناصری به اروپا رفت و در پاریس حقوق خواند. پس از بازگشت به ایران به استخدام دربار ناصرالدین شاه قاجار و سپس وزارت امور خارجه درآمد. او از مشروطه‌خواهان بود و پس از انقلاب مشروطه ایران از تهران به مجلس شورای ملی راه یافت و در دوره اول و دوم مجلس شورای ملی نماینده بود. وی از سال ۱۲۷۹ به عنوان استاد وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و با تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ به عنوان استاد حقوق بین الملل به دانشگاه تهران منتقل گردید.

کتاب «حقوق بین الملل عمومی» او در سال ۱۲۹۰ خورشیدی یعنی سال‌های آغازین حکومت احمد شاه قاجار برای نخستین بار به خط نستعلیق مرتضی حسینی برغانی و به شیوه چاپ سنگی در کارخانه آقا میرزا علی اصغر و از سوی کتابخانه و مغازه علمیه مظفریه خیابان ناصریه مقابل تلگرافخانه طهران به چاپ رسید. این اثر منبع تدریس صدیق حضرت و برای چند دهه متن درسی دانشجویان علوم سیاسی و حقوق بود.

مهم‌ترین ویژگی این کتاب که اثری بی‌همتا برای آموزش و پژوهش حقوق بین‌الملل در آن دوران بود، جامعیت مطالب و استفاده از مصادیق بروز و بجا برای تبیین نکات ثقیل حقوقی است. نگاهی اجمالی به فهرست کتاب موید جامعیت اثر در آن عصر و در برگیری مسائل مبنایی حقوق بین‌الملل از تابعان و منابع گرفته تا موضوعات مهمی چون حقوق دیپلماتیک و کنسولی، حقوق دریاها، حقوق مخاصمات مسلحانه و... است.

آشنایی نگارنده به زبان‌های خارجی از جمله تسلط بر زبان فرانسوی و بهره‌گیری بیشتر وی از ترجمه تا تالیف، سبب شده تا این که کتاب در عین متقدم بودن، پیشرفته و کم عیب و نقص باشد. با این همه، متن کتاب روان بوده و از مهارت نگارنده در قلم‌زدن حکایت دارد؛ به طوری که ضمن بهره‌گیری از ادبیات تخصصی، مسائل ساده و روشن بیان شده و حتی امروز با گذشت بیش از صد سال که نثر فارسی و بخصوص نوشتارهای علمی و تخصصی بسیار متحول شده‌اند، کماکان قابل فهم است.

نگاهی اجمالی به مطالب کتاب

به طور کلی می‌توان مباحث مطروحه در کتاب صدیق حضرت را به سه بخش تقسیم نمود. نخست مباحثی که کماکان کاربرد دارند و یا به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل سنتی در آن مباحث نوآوری و تکامل بخصوصی نداشته است. مباحث مربوط به شناسایی دولت‌ها از این دسته است. دوم مباحث متروک‌شده مانند آن‌جا که کتاب بحث از تاثیر حقوق بین‌الملل عمومی بر حقوق بین‌الملل خصوصی از حیث تاثیر جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها بر تابعیت اشخاص می‌کند و سوم مباحث ظاهراً متروک. چنان که فی‌المثل امروزه در کتب حقوق بین‌المللی معمول است که از حقوق بی‌طرفی به سادگی گذر نموده و آن را امری متروک می‌پندارند اما اینک مجدداً با وقوع برخی جنگ‌ها لزوم بازخوانی و بازاندیشی در این قبیل مباحث محسوس گردیده است. ورود به جزئیات مسائل جنگ اعم از زمینی و دریایی مثل آثار حقوقی تصرف و حقوق و تکالیف کشور تصرف‌کننده و کشور مورد تصرف و حتی مردم آن و همچنین بحث از مزدوری برای یک کشور در جنگ‌های دریایی در زمره این قسم سوم قرار دارند.

در زمانه خود اما کتاب گام‌های رو به جلویی نیز برداشته است؛ به طوری که به بهانه بررسی سازمان‌هایی که در حال شکل‌گیری و تاسیس بودند، به برخی مسائل مستحدثه و نو آن زمان از جمله حقوق مالکیت معنوی نیز

ورود پیدا کرده است. نگارنده همچنین علاقه‌مند بوده است که اندکی در تشریح قراردادهای سرمایه‌گذاری توقف نماید که چندان در کتب حقوق بین‌الملل عمومی حتی برای امروز مرسوم نیست.

سیر و نحوه‌چینش مطالب نیز در نوع خود قابل توجه است. به این ترتیب که کتاب با تدقیق و تفصیل در مباحث پیرامون دولت به عنوان مهم‌ترین بازیگر حقوق بین‌الملل، انواع و مسائل حقوقی مرتبط با آن آغاز و به همین مناسبت منازعه قدرت در اروپا و شکل‌گیری دولت‌ها تشریح می‌شود. این بخش حدوداً یک‌سوم کتاب را تشکیل می‌دهد و از جایی که اروپای پس از وستفاليا خاستگاه حقوق بین‌الملل نوین است، گویای تاریخ حقوق بین‌الملل، مبانی و فلسفه آن نیز هست و ماجرای جنگ‌ها و صلح‌ها به عنوان مهم‌ترین مسائل حقوق بین‌الملل و چگونگی شکل‌گیری قواعد آن در میانه این وقایع را روایت می‌کند.

در تداوم مباحث پیرامون دولت، مفصلاً در باب حقوق و تکالیف دولت‌ها سخن می‌گوید و آن را به دو بخش طبیعی یعنی به صرف دولت بودن مثل رعایت بی‌طرفی در جنگ‌ها و عارضی مثلاً از طریق معاهدات تقسیم می‌کند. حقوق طبیعی مد نظر نگارنده اما بیشتر عرفی هستند و لذا کتاب در مباحث حقوق و تعهدات دولتها بر قواعد عرفی تکیه دارد؛ بی‌آنکه فی‌نفسه چندان عرف را تبیین نماید. این در حالی است که در ادامه تمرکز قابل اعتنایی بر تشریح مسائل مربوط به انواع معاهدات و مراحل آن از انعقاد تا اختتام دارد. در همین بخش به عنوان حقوق و تکالیف دول، از حکمرانی داخلی و خارجی و مداخله در امور سایر دول سخن به میان می‌آورد که حاوی مسائل بسیار فنی و در عین حال جذاب است؛ بخصوص که با مثال‌هایی از وقایع آن روزگار همراه شده‌اند.

معاهدات اما به عنوان منابع موجد حقوق و تکالیف دولت‌ها در روابطشان با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته‌اند و چنان که امروزه در کتب حقوق بین‌الملل معمول است، از معاهدات ذیل عنوان مجزای منابع حقوق بین‌الملل یاد نشده است. در واقع ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری است که نویسندگان حقوق بین‌الملل پیرامون مبحث منابع حقوق بین‌الملل آن را مستند قرار می‌دهند که در زمان نگارش کتاب موجود نبوده و اساساً به رغم استنادات متعدد کتاب به معاهدات بین‌المللی پیدا است که در بسیاری از عناوین رویه دولت‌ها مبنای عمل بوده است.

سخن از رویه قضایی به عنوان منبع حقوق بین‌الملل بسیار نادر است؛ بخصوص که هنوز محاکم بین‌المللی رواج چندانی نداشته‌اند و گاه‌گاه استنادات به آرای قضایی نیز بیشتر متوجه نظامات حقوقی داخلی از جمله محاکم فرانسه است. در واقع حل و فصل اختلافات بین‌المللی به شیوه مسالمت‌آمیز به ویژه از طریق ارجاع به محاکم بین‌المللی در زمان نگارش اثر در حالت بدوی قرار داشته و به تازگی سخن از تشکیل دیوان‌های داوری بوده

است. با این حال صدیق حضرت به این موضوع نگاه واقع‌بینانه‌ای داشته و در عین ابراز خوش‌بینی از آتیه چنین رسیدگی‌هایی، برخی ملاحظات وابسته به طبع حقوق بین‌الملل را بیان داشته است. در خور توجه است که اشاره به دکترین نیز مورد توجه نگارنده بوده و از نویسندگان و نظرات مختلفشان به فراخور بحث یاد نموده و گاه نظرات خود را نیز به عنوان جمع‌بندی اضافه نموده است.

تجلی مسائل «ایران» در کتاب

از دیگر نکات آن است که اشاره به ایران و مسائل آن در عالم حقوق بین‌الملل چندان در کتاب چشمگیر نیست و به جز چند مورد خاص، نامی از کشورمان در این اثر برده نمی‌شود. بخش زیادی از کتاب به شرح جزئیات حقوق دیپلماتیک و کنسولی پرداخته است که از جمله مسائل با قدمت حقوق بین‌الملل هستند. این از مواردیست که ذیل موضوع کاپیتولاسیون به ایران نیز اشاره شده است. به طور خاص در جایی از کتاب که مباحث حقوق معاهدات را با جزئیات بررسی می‌نماید، در باب تصویب معاهدات به قوانین داخلی کشورهای مختلف رجوع می‌نماید و اینجاست که به آنچه در حقوق ایران مقرر است، ورود پیدا می‌کند.

حقوق دریاها نیز از مباحث مهم کتاب است. به طوری که حتی جنگ را به دو فصل جنگ زمینی و دریایی تقسیم می‌کند. هر چند طبیعی است که سخنی از جنگ‌های هوایی در میان نباشد اما جلوتر به استفاده از بالن‌ها برای پرتاب مواد منفجره پرداخته است. جالب این که هنگام تدقیق در حقوق دریاها، نگارنده از گروسیوس و اثر او ذیل مباحث مرتبط با آزادی دریاها در قالب یک case یاد می‌کند و برای گروسیوس از عبارت «یکی از نویسندگان» بهره می‌برد و هیچ در مدح او چنان که امروز معمول است که گروسیوس پدر دانش حقوق بین‌الملل است، سخنی به میان نمی‌آورد. در ادامه او پیرامون حقوق و تکالیف دولت‌های ساحلی دریاها، محصور در خشکی، از تأثیری که عهدنامه ترکمنچای بر حقوق ایران در دریای خزر گذاشته است، یاد می‌کند.

حقوق بین‌الملل صدیق حضرت؛ حقوق جنگ و صلح

امروزه بشر آنچنان به قاعده منع توسل به زور تکیه داشته که مخاصمات بالفعل و بالقوه میان روسیه و اوکراین، عربستان و یمن، آذربایجان و ارمنستان و فجایی که در فلسطین در حال وقوع است را تصور نمی‌نمود. در این اثر اگرچه زمزمه‌هایی از تقبیح جنگ و مخاصمات به میان می‌آید اما هنوز موضع ممنوعیت جنگ چندان قوام نیافته و پیداست که نگارنده دورنمای خوش‌بینانه‌ای از جهان بدون جنگ ندارد. او این عقیده را آن‌جا که از خلع سلاح سخن گفته، به صراحت بیان می‌کند.

بر همین اساس در این کتاب بیش از آن که از حق بر جنگ به طور سلبی یاد شود، به موارد ایجابی اشاره شده و گویی کماکان اصل بر جنگ است. به طوری که نگارنده از مخاصمه به عنوان یک ضمانت اجرای حقوق

بین‌الملل یاد نموده است. به این ترتیب او خود را از غور در حق در جنگ، حقوق مخاصمات مسلحانه و حقوق بشردوستانه بین‌المللی بی‌نیاز ندیده و قسمت قابل‌اعتنایی از مباحث کتاب را به این موضوعات اختصاص داده است. در سایر موضوعات مطروحه مانند حقوق دریاها نیز چنان که بیان شد، سایه جنگ و صلح ملموس است. اکنون به رغم همه پیشرفت‌های حقوق بین‌الملل و شاخه‌های مرتبط با آن از جمله حقوق بشر، تورم و توسعه هنجاری آن و پژوهش‌هایی که روز به روز منتشر شده و مدعی گسترش دایره حق‌های بشری در موضوعات و وقایع مختلف است، کماکان دولت‌ها بی‌محابا برای منافع ادعایی خود به زور متوسل می‌شوند. به عکس این توسعه‌یافتگی، آن‌ها هر لحظه قابلیت بازگشت به بدویت را بخصوص در این لباس نو و ظاهر زیبا دارند. این وضعیت بیم و امید، هر آینه افکار عمومی را در مورد بنیان‌های حقوق بین‌الملل با تشکیک و تردید مواجه می‌کند. این بدان معناست که جهان و حقوق بین‌الملل امروز چندان هم از حقوق بین‌الملل صدیق حضرت فاصله نگرفته است؛ حقوق بین‌المللی که ماجرای جنگ‌ها و صلح‌ها دغدغه و مسئله اساسی آن است.

تلاش‌ها برای احیای کتاب

لازم به ذکر است که این اثر یک مرتبه در سال ۱۳۳۵ به کوشش ایرج جهانشاهی قاجار تصحیح و بازنشر شده و از چاپ سنگی به چاپ حروفچین تبدیل گشته است. اثری که جهانشاهی به فاصله ۴۴ سال منتشر نموده، مطالعه محتوای حقوقی را سهولت بخشیده و اقتضای آن موقع بوده است تا منبع بروزی برای مطالعه دانشجویان در دست باشد. اما اینک با گذشت بیش از یک قرن، کار ایرج جهانشاهی نیز از قافله حقوق بین‌الملل عقب مانده و منابع پرشماری در موضوعات مختلف حقوق بین‌الملل در دسترس علاقه‌مندان است. لذا از حیث محتوای حقوق بین‌المللی، دانشجو و پژوهشگر حقوق بین‌الملل بی‌نیاز از این قبیل کتب بوده و بروزرسانی آن نیز چندان مفید فایده نخواهد بود. به همین دلایل، نگارنده این سطور در تلاش اخیر خود، اقدام به ویراستاری و بازنشر این اثر گران‌سنگ از انتشارات دایره‌المعارف ایرانشناسی نموده، بی‌آنکه در محتوای آن دخل و تصرفی داشته باشد. در واقع مقصود آن بوده است که این اثر حفظ و جهت مطالعات تاریخ حقوق در دسترس پژوهشگران قرار گیرد. بر این اساس تلاش شده است که مطالب عینا با نسخه سنگی تطابق داشته باشند؛ حتی به لحاظ نگارشی و مسائل زبان فارسی.

فرجام سخن

بی‌نیاز از توضیح است که حفظ آثار قدما به خودی خود و همچنین از حیث مطالعات تاریخی از چه جایگاه و ضرورتی برخوردار است. صرف دانستن آن که از صد سال گذشته تا به حال در دانش حقوق بین‌الملل چه مسیری طی شده و برای طی نمودن این طریق چه کسانی چه زحماتی را متقبل شده‌اند، ارزشمند است. گاه برای

اثبات هویت‌مان نیاز نیست که تاریخ را از ابتدا آغاز کنیم و فقط کافست که یک گام به عقب گذاشته و گذشته نه چندان دوری که قریب است به فراموشی سپرده شود را یادآوری کنیم. بی‌تردید پژوهش‌ها پیرامون تاریخ حقوق و به طور خاص حقوق بین‌الملل در ایران بدون تدقیق در چنین متونی امکان‌پذیر نیست و بازنشر این اثر مقدمه‌ای برای دیگر پروژه‌های بزرگ است.

تحریم نهادهای علمی ایران توسط کانادا از منظر حقوق بین الملل

آرش ملکی دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه قم

«تحریم بین المللی» در دکترین شامل مجموعه ای از اقدامات یک جانبه یا چند جانبه است که به منظور متابعت از حقوق بین الملل علیه مرتکبان اعمال متخلفانه بین المللی اعمال می شوند. تحریم های بین المللی به لحاظ موضوعی به دو دسته اقتصادی و غیر اقتصادی تقسیم می شوند. تحریم های اقتصادی شامل تحریم های تجاری و مالی هستند، حال آنکه تحریم های غیر اقتصادی طیف گسترده ای از موضوعات را تحت شمول قرار می دهند که تحریم علمی نیز در زمره آنها است. (اینجا) تحریم علمی عبارت است تحاشی مبادله علمی با یک دولت بر مبنای صلاحدید سیاسی. (اینجا) به بیان دیگر، وضع محدودیت در انتشار دستاوردهای پژوهشی، محدودیت در مشارکت پژوهشگران در مجامع علمی، ممنوعیت دسترسی و استفاده از نرم افزارها و سخت افزارهای تخصصی و تحریم نهادهای آموزش عالی به مثابه اقداماتی که هویت علمی یک کشور را هدف قرار می دهند ذیل عنوان تحریم علمی تعریف می شوند. (اینجا)

این در حالی است که بند ۳ از ماده ۱۵ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت های عضو را متعهد ساخته که به آزادی های ضروری برای پژوهش علمی احترام بگذارند. (اینجا) کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در بند آخر از پاراگراف ۵۲ نظریه عمومی شماره ۲۵ خود بر تعهد دولت ها مبنی بر توسعه نامحدود همکاری و ارتباط بین المللی در حوزه علوم، با در نظر گرفتن بایسته های ماده ۴ میثاق تأکید نموده است. (اینجا) در این چارچوب، برخی کارشناسان حقوق بشر بر این باورند که فعالیت های علمی و انتشار دستاوردهای پژوهشی باید خارج از مدار تصمیمات سیاسی باشد و صرفاً ذیل ملاحظات علمی و دانشگاهی صورت پذیرد و از رخدادهای سال های اخیر تأثیر پذیری همکاری های دانشگاهی و فعالیت های پژوهشی از آثار منفی رژیم های تحریمی ابراز نگرانی کرده اند. (اینجا) نمونه های تحریم های علمی در رویه بین المللی اندک هستند و غیر از آفریقای جنوبی، روسیه و ایران نمی توان دولتی را یافت که مشمول چنین تحریم هایی شده باشد. (اینجا) و (اینجا)

ایران از جمله کشورهایی است که در چهار دهه اخیر ذیل عناوینی چون فعالیت های تسلیحاتی، فعالیت های منطقه ای، فعالیت های هسته ای و موضوعات حقوق بشری تجربه سهمگینی از تحریم های یک جانبه و چند جانبه متعدد را از سر گذرانده و می گذرانند. به واسطه اثر پذیری جنبه های گوناگون زندگی روزمره از این تحریم ها است که واژه «تحریم» برای شهروندان ایرانی واژه ای نام آشنا محسوب شود. این اثر پذیری منحصر به قلمرو اقتصاد نیست و تولید علم را هم تحت تأثیر قرار می دهد. گفته می شود که در سال های اخیر، سطح کیفی

تولیدات علمی از رهگذر این تحریم ها به طور ملموسی تقلیل یافته [\(اینجا\)](#) و جایگاه منطقه ای ایران در تولید علم دستخوش تغییر شده است. [\(اینجا\)](#) ایالات متحده مهمترین منشاء تحریم های یک جانبه علیه ایران است و در طول چهار دهه گذشته به وضع تحریم های گوناگونی مبادرت ورزیده [\(اینجا\)](#) که در میان آنها تحریم علمی نیز یافت می شود. [\(اینجا\)](#) و [\(اینجا\)](#) و [\(اینجا\)](#) شایان ذکر است که تحریم علمی ایران تا پیش از این منحصر به ایالات متحده بوده و دولت ها یا سازمان های بین المللی دیگر چنین اقدامی مرتکب نشده بودند.

در ۱۴ نوامبر ۲۰۲۲ میلادی، یک پژوهشگر به اتهام تلاش برای سرقت اسرار تجاری دولت و انتقال آنها به چین از سوی پلیس کانادا بازداشت شد. [\(اینجا\)](#) در ۱۴ فوریه ۲۰۲۳، بیانیه مشترکی با عنوان «حفاظت از پژوهش در کانادا» از سوی وزرای نوآوری، علم و صنعت، بهداشت و امنیت عمومی کانادا صادر شد که در چارچوب آن به منظور حفاظت از اکوسیستم پژوهشی کانادا، دولت فدرال از تأمین مالی پژوهشگرانی که با دانشگاه ها، موسسات تحقیقاتی و آزمایشگاه های وابسته به ارتش، وزارت دفاع و امنیت در کشور هایی که تهدیدی برای امنیت ملی کانادا محسوب می شوند خودداری خواهد نمود. [\(اینجا\)](#) متعاقب آن، کارگروهی با عنوان کارگروه دولت و دانشگاه های کانادا متشکل از پنج شورای تأمین مالی فدرال و جامعه دانشگاهیان کانادا به تدوین سه سند به هم پیوسته شامل سیاست پژوهش های مرتبط با فناوری های حساس و موارد مرتبط [\(اینجا\)](#)، حوزه های پژوهشی فناوری حساس [\(اینجا\)](#) و لیست نهادهای پژوهشی [\(اینجا\)](#) مبادرت ورزید. زمان اجرایی شدن این اسناد نیز آغاز سال ۲۰۲۴ تعیین شد. در ۱۶ ژانویه سال ۲۰۲۴، دوازده نهاد علمی ایرانی به لیست نهادهای پژوهشی وارد شدند و زین پس نمی توانند در حوزه های زیرساخت دیجیتال، انرژی، سنجش و نظارت، هوا و فضا و ماهواره ها، هوش مصنوعی، علوم زیستی، فناوری کوانتومی و ربات ها و سیستم های خودفرمان از منابع مالی دولت فدرال کانادا منتفع شوند. در حالی که پیش از این چنین محدودیتی وجود نداشت.

به منظور بررسی نقض تعهد احتمالی، شایسته است فعل تحریمی دولت فدرال کانادا را با نظریه عمومی شماره ۲۵ تطبیق دهیم. گفتنی است هر چند نظریه های عمومی نهادهای معاهده ای صرفاً جایگاهی تفسیری و غیر الزام آور دارند اما از آنجا که می توانند ایجاد قواعد حقوقی بین المللی، اجرای قواعد حقوقی بین المللی و اصلاح عملکرد دولت ها را سبب شوند از آنها به عنوان یکی از مهم ترین و اثرگذارترین ابزارهای هنجاری در حقوق بین الملل یاد می شود. [\(اینجا\)](#) نظریه عمومی شماره ۲۵ ضمن پیش بینی تعهد بر توسعه نامحدود همکاری و ارتباط بین المللی در حوزه علوم مقرر می دارد اعضای میثاق می توانند مشروط به انطباق با توسعه رفاه عمومی در یک جامعه دموکراتیک به وضع محدودیت در مقابل جریان آزاد علم مبادرت ورزند. با عنایت به نقش مؤثر تحریم های اقتصادی در تأمین امنیت ملی کشورها، [\(اینجا\)](#) و [\(اینجا\)](#) و [\(اینجا\)](#) و فقدان وجود استدلالی در رد

اثر پذیری امنیت ملی از تحریم علمی، می توانیم این دسته از تحریم های غیر اقتصادی را نیز در حفاظت از امنیت ملی مؤثر قلمداد کنیم. در وضعیت فعلی، از آنجا که اقدام دولت کانادا با استناد به امنیت ملی انجام شده و ظاهراً به نظر می رسد با گزاره مندرج در پاراگراف ۵۳ از نظریه عمومی شماره ۲۵ انطباق دارد، نمی توان مدعی شد که این محدودیت عمل متخلفانه بین المللی است. مع الوصف، علیرغم استقلال حاکمیت دولت ها در تنظیم جنبه های مختلف رابطه با سایر دولت ها، از آنجا که تحریم علمی یک مجازات و عمل قهری محسوب می شود با بند ۳ از ماده ۲ منشور ملل متحد ([اینجا](#)) و قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد ([اینجا](#)) همسو نیست و واجد آثار منفی بر نظم حقوقی بین المللی خواهد بود.



بخش دوم:

حقوق محیط زیست و تغییرات آب و هوایی

سایه عدالت سبز بر سر دیوان اروپایی حقوق بشر؛ نگاهی بر رأی تاریخی این دیوان علیه دولت سوئیس پیرامون تغییرات اقلیمی

روژین تقدیسی نژاد - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه تهران و کیان بیگلریگی - دانشجوی دکتری حقوق

بین الملل دانشگاه تهران و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

به دنبال شکایت بیش از دوهزار تن از زنان سوئیسی که تحت عنوان «KlimaSeniorinnen» شناخته می شوند، دیوان اروپایی حقوق بشر در تاریخ ۹ آوریل ۲۰۲۴، [رأی تاریخی](#) خود علیه دولت سوئیس را به دلیل کوتاهی این کشور در ایفای تعهدات اقلیمی صادر کرد (بنگرید به [اینجا](#)). اساس استدلال این گروه از شهروندان که بالای ۶۴ سال سن دارند، بر این امر استوار است که ناکارآمدی دولت سوئیس در مبارزه با تغییرات اقلیمی و عدم اتخاذ اقدام های کافی در این زمینه، سبب شده است تا آسیب پذیری ایشان در برابر تغییرات اقلیمی به اقتضای سن و جنسیت شان بیشتر شود و در معرض خطر مرگ ناشی از طول موج گرما قرار گیرند ([بنگرید به اینجا](#)). بنابر رأی صادره از سوی دیوان اروپایی حقوق بشر که برای نخستین بار دولتی را به دلیل اهمال در رویارویی با پیامدهای تغییرات اقلیمی محکوم می کند دولت سوئیس به جهت عدم انجام اقدام های مقتضی پیرامون گرمایش فزاینده کنونی، مرتکب نقض حقوق بشر شهروندان خود شده است. در نوشتار حاضر برآنیم تا با تحلیل حقوقی این رأی حائز اهمیت، ضمن بررسی و واکاوی در بایسته های قانونی حاکم بر آن از منظر تعهدات حقوق بشری، اقلیمی و نیز در پرتو رژیم مسئولیت بین المللی، به این پرسش پاسخ دهیم که تا چه اندازه صدور چنین احکامی می تواند بستر قضایی مناسبی را جهت احقاق عدالت اقلیمی و حقوق بنیادین بشری برای جامعه جهانی فراهم آورد.

الف) تعهدات حقوق بشری دولت سوئیس

بدیهی است که حق بر حیات و سلامت تمام ابنای بشر از جمله مهم ترین و بنیادی ترین حقوق بشری قلمداد می شود که در اسناد جهانی و منطقه ای متعددی هم چون [ميثاق بين المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶](#)، [منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم ۱۹۸۱](#) و دیگر اسناد جهانی همواره مورد توجه و تکریم جامعه بین المللی قرار گرفته است. بی گمان بدون تحقق این حقوق اساسی، حرکت کاروان بشری به سرمنزل اهداف و آرمان های متعالی حقوق بشر رویایی بیش نخواهد بود. علاوه بر [اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸](#) که اجرای اصول آن به عنوان بازتابی از والاترین ارزش های انسانی برای همه دولت ها الزامی است و در [ماده ۳](#) خود لزوم حفاظت از حق بر حیات را بر همگان متذکر می شود، در پرونده مطروحه شاکیان ادعا کردند که عدم اقدام مؤثر دولت سوئیس برای کاهش انتشار گازهای گلخانه ای به منظور کاهش دما مطابق با محدودیت ۱.۵ درجه سانتیگراد،

به دلیل تهدید جدی و واقعی زندگی شان موجب نقض حق حیات تحت [ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر](#) شده است [\(بنگرید به: ص ۱۳۴، بند ۳۱۲\)](#). دیوان اروپایی حقوق بشر با توجه به وجود تهدیدات جدی علیه سلامتی این دسته از شهروندان بیان کرد: «دولت سوئیس بر اساس ماده ۲ کنوانسیون، موظف است اقدامات مناسب را برای حفظ جان شاکیان انجام دهد و هم چنین بر آن است که این امر به طور خاص به تعهد مثبت دولت برای ایجاد یک چارچوب قانونی و اداری به منظور بازدارندگی موثر در برابر تهدیدات علیه حق حیات مرتبط است [\(بنگرید به: ص ۱۳۴، بند ۳۱۳\)](#). در حقیقت استدلال دیوان پیرامون حق بر حیات بر این پایه بناست که نظر به وجود شواهد علمی کافی دال بر خطر فوری ناشی از رویدادهای نامطلوب تغییرات اقلیمی، حتی با فرض هرگونه عدم قطعیت درمورد اثرات تغییرات اقلیمی، نمی توان کنوانسیون را در خلأ تفسیر کرد، بلکه همواره باید اصل احتیاط اعمال شود تا مفاهیم مستقیم بودن، اجتناب ناپذیری و غیرقابل برگشت بودن را دربرگیرد [\(بنگرید به: ص ۱۳۵، بند ۳۱۴\)](#). دیوان در صدور رأی پیش گفته هم چنین به [قطعنامه ۵۰/۹ شورای حقوق بشر مورخ ۷ ژوئیه ۲۰۲۲](#) درمورد حقوق بشر و تغییرات اقلیمی استناد می کند [\(بنگرید به: ص ۶۸، بند ۱۵۷\)](#). مطابق این قطعنامه که محور اصلی آن بیشتر پیرامون پیامدهای تغییرات اقلیمی بر برخورداری کامل از حق بر غذا متمرکز است، از همه کشورها درخواست شده است تا «رویکردی جامع، یکپارچه، مبتنی بر جنسیت و فراگیر با درنظرگرفتن سن و ناتوانی افراد در سیاست های سازگاری و کاهش تغییرات اقلیمی، مطابق با [کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد در تغییر اقلیم ۱۹۹۲ \(UNFCCC\)](#) در مورد تغییرات اقلیمی و اهداف و اصول آن» اتخاذ کنند [\(بنگرید به: ص ۶، بند ۷\)](#). به علاوه شایان ذکر است که دیوان اروپایی حقوق بشر در صدور این رأی، [قطعنامه ۵۱/۴ شورای حقوق بشر مورخ ۶ اکتبر ۲۰۲۲](#) را نیز مورد توجه قرارداد تا بار دیگر بر لزوم رعایت حقوق اساسی اقشار آسیب پذیر صحنه گذارد [\(بنگرید به: ص ۶۸، بند ۱۵۸\)](#). این قطعنامه که درخصوص حمایت از حقوق بشر افراد مسن تصویب شده است، سهم ضروری افراد مسن در عملکرد جوامع و دست یابی به «[دستور کار توسعه پایدار ۲۰۳۰ \(SDGs\)](#)» را به رسمیت شناخته است [\(بنگرید به\)](#).

این رأی تاریخی از حیث دیگر اصول اساسی حقوق بشر نیز قابل تحلیل است. شاکیان پرونده استدلال کردند که حتی اگر وضعیت سلامتی آن ها به واسطه تهدید جدی و خطرناک تغییرات اقلیمی وخیم نشده یا به طور جدی به خطر نیفتاده باشد، صرف وجود تهدید جدی تغییرات اقلیمی برای سلامتی، رفاه و کیفیت زندگی آن ها، برای ایجاد تعهدات مثبت دولت تحت [ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر](#) کافی است؛ چراکه از نظر شاکیان، ماده ۸ شامل حق استقلال شخصی و حق آن ها برای زندگی با عزت در دوران سالمندی می شود [\(بنگرید به: ص ۱۳۵، بند ۳۱۶\)](#). توجه به این نکته نیز ضروری است که شاکیان معتقد بودند ارتباط علی مستقیم

بین کوتاهی های دولت خوانده در مقابله با تغییرات اقلیمی و تأثیرات مخرب آن بر خود را ثابت کرده اند. دیوان نیز ضمن تأیید استدلال ایشان با استناد به بند ۱۰۷ [پرونده تاتار علیه رومانی در سال ۲۰۰۹](#)، اعلام می دارد که اثبات ارتباط علی مستقیم لزوماً پیش شرطی برای اعمال ماده ۸ نیست [\(بنگريد به: ص ۱۳۶، بند ۳۱۷\)](#).

ب) تعهدات اقلیمی دولت سوئیس پیرامون کاهش انتشار گازهای گلخانه ای درخصوص تعهدات اقلیمی دولت سوئیس، دیوان بر این باور است که بر اساس ادله موجود، مقامات سوئیس به خوبی از خطرات ناشی از تغییرات اقلیمی و ضرورت مقابله با آن ها آگاه بوده اند؛ چراکه آن ها با تأیید یافته های [هیأت بین المللی تغییرات اقلیمی \(IPCC\)](#) و مشارکت در کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد و [توافق نامه اقلیمی پاریس ۲۰۱۵](#)، این خطرات را در ارتباطات عمومی خود به رسمیت شناخته بودند. با این حال، مقامات سوئیس در تعیین اهداف الزام آور اقلیمی برای سال های ۲۰۳۰ و ۲۰۵۰ شکست خورده اند و استراتژی آن ها برای مقابله با تغییرات اقلیمی با محدودیت ۱.۵ درجه سانتیگراد مطابقت نداشته است [\(بنگريد به: ص ۱۳۱، بند ۳۰۱\)](#). این درحالی است که [طبق بند یکم ماده ۲ توافق نامه پاریس](#)، پیش گیری از افزایش میانگین دمای زمین به میزان دو درجه نسبت به دوران صنعتی شدن و تلاش برای کاهش آن به ۱.۵ درجه افزایش مدنظر قرار گرفته است. علاوه بر این، دیوان بیان می دارد: «مقامات سوئیس حتی به اهداف جزئی خود در زمینه اقلیمی هم دست نیافته اند. در صورتی که می توانستند سهم خود را برای کاهش خطر مرگ و میر و بیماری ناشی از گرمای فزاینده انجام دهند [\(بنگريد به: ص ۱۳۱، بند ۳۰۱\)](#). برای مثال طبق شواهد و ادله موجود نزد دیوان، دولت سوئیس با استناد به یک بیانیه سیاستی در سال ۲۰۱۲، عدم وجود بودجه کربن خاص برای این کشور را توجیه کرده است. این بیانیه سیاستی به گفته دولت سوئیس، اذعان می کند که هیچ روش پذیرفته شده جهانی برای تعیین بودجه کربن برای یک کشور وجود ندارد و سوئیس با این استدلال که سیاست های ملی اقلیمی این کشور مشابه ایجاد بودجه کربن است و بر اساس ارزیابی های داخلی انجام شده در سال ۲۰۲۰ که در سهمیه های ملی تعیین شده (NDCs) آن ها منعکس شده است، چنین بودجه ای را تعیین نکرده است. در مقابل، دیوان در مخالفت با استدلال دولت سوئیس خاطرنشان می کند: «به این مسئله که بدون تعیین محدودیت انتشار گازهای گلخانه ای در سطح ملی نمی توان یک سیستم قانونی مؤثر برای مقابله با تغییرات اقلیمی ایجاد کرد، اعتقادی ندارد؛ چراکه این کار می تواند از طریق بودجه کربن یا روش دیگری انجام شود [\(بنگريد به: ص ۲۱۰، بند ۵۷۰\)](#). به علاوه دیوان معتقد است: «بر اساس استراتژی فعلی اقلیمی سوئیس، این کشور قصد دارد انتشار بیشتری نسبت به سهمی که رویکرد تخصیص [«انتشارات سرانه برابر»](#) به آن اختصاص می دهد، داشته باشد. درحالی که برداشت کلی که در توافق نامه پاریس و [اعلامیه ریو ۱۹۹۲](#) تجسم یافته، این است که سطح عادلانه

مشارکت، که منعکس کننده بالاترین سطح تعهد و همکاری در راستای کاهش انتشار گازهای گلخانه ای است، با توجه به مسئولیت های مشترک اما متمایز و قابلیت های مربوط و با در نظر گرفتن شرایط ملی متفاوت باشد (بنگرید به: ص ۱۳۱، بند ۳۰۳). هم چنین شاکیان استدلال کردند که استراتژی فعلی اقلیمی سوئیس برای دست یابی به سهم «منصفانه» در راستای هدف جهانی کاهش ۱.۵ درجه سانتیگراد نیز به شدت ناکافی است. سهم منصفانه ایجاب می کند که دولت سوئیس با تقویت کاهش های داخلی و از طریق تأمین مالی کاهش انتشار در کشورهای دیگر، به سطح انتشار خالص منفی گازهای گلخانه ای در سال ۲۰۳۰ با کاهش هایی معادل ۱۶۰ تا ۲۰۰ درصد پایین تر از سطوح انتشار در سال ۱۹۹۰ جهت داشتن ۵۰ درصد شانس دست یابی به محدودیت ۱.۵ درجه سانتیگراد دست یابد. در مورد تقویت تعهدات داخلی برای کاهش انتشار با توجه به معیار «سهم منصفانه»، دولت سوئیس باید تا سال ۲۰۳۰ کاهش انتشار گازهای گلخانه ای داخلی خود را بیش از ۶۰ درصد، اما کمتر از سطح سال ۱۹۹۰ تضمین کند. به نظر می رسد رسیدن به این هدف با اقدامات فعلی پیش بینی شده در قوانین داخلی این کشور، به طور واقع بینانه امکان پذیر نیست (بنگرید به: ص ۱۳۲، بند ۳۰۴). با این حال، وزارت دادگستری سوئیس که نماینده دولت سوئیس در این پرونده دیوان بود نیز اعلام کرد که «این حکم را مورد توجه قرار خواهد داد و همراه با مقامات مربوط، بررسی خواهند کرد که سوئیس در آینده چه اقداماتی باید انجام دهد» (بنگرید به اینجا).

ج) الزامات ناظر بر رژیم مسئولیت بین المللی

رأی دیوان اروپایی حقوق بشر علیه دولت سوئیس از نگاه مبانی نظام مسئولیت بین المللی نیز قابل توجه است. مطابق ماده ۲ طرح مسئولیت بین المللی دولت ها در برابر اعمال متخلفانه بین المللی ۲۰۰۱، هر رفتار متخلفانه دولت ها اعم از فعل یا ترک فعل، چنان چه نقض تعهد بین المللی آن دولت و به آن قابل انتساب باشد، موجب مسئولیت بین المللی است. بدین ترتیب، دولت ها در قبال نقض تعهدات بین المللی خود در برابر سایر دولت ها یا اشخاص حقیقی و حقوقی تحت صلاحیت خود مسئول می باشند. در این راستا، برای اثبات مسئولیت بین المللی دولت، باید بین رفتار ارتكابی دولت مسئول و تعهد نقض شده، بتوان رابطه علت را احراز کرد. در پرونده مطروحه، علاوه بر این که نقض تعهدات اقلیمی دولت سوئیس به سبب اسناد بین المللی ذی ربط آشکار است؛ هم چنین به زعم شاکیان پرونده، آن ها شواهد کافی برای اثبات ارتباط علت و معلولی بین عدم اقدام مؤثر دولت سوئیس برای مقابله با تغییرات اقلیمی و تأثیرات جسمی و روانی آن بر خود ارائه کرده اند و در رابطه با معیار علت، تأکید کردند که مسئولیت چندین کشور برای انتشار گازهای گلخانه ای، دولت پاسخ گو را از مسئولیت خود معاف نمی کند (بنگرید به: ص ۱۳۵، بند ۳۱۵).

در پایان سخن می توان اذعان داشت، از آن جا که فلسفه وجودی دیوان اروپایی حقوق بشر حول محور پاسداری از حقوق و آزادی های بنیادین مندرج در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر شکل گرفته است، صدور آراء قضایی از سوی این دیوان به عنوان نهاد تضمین کننده الزامات قانونی کنوانسیون پیش گفته [\(بنگرید به:ص ۶۰\)](#)، می تواند نویدبخش پیدایی عرف و رویه قضایی بین المللی نسبتاً یکسانی نه فقط در سطح اروپا، بلکه در سراسر جهان باشد که روح حاکم بر اصول و مبانی حقوق بشری در آن متجلی است. این مهم نه تنها از رهگذر نهادینه شدن ارزش های مشترک جهانی قابل پیش بینی و دست یافتنی است؛ بلکه تلاش دولت ها و مخصوصاً دول اروپایی پیرامون فراهم نمودن سازکاری جهت درونی سازی مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در بطن حقوق داخلی شان بر مبنای رویکرد مونیستی، نشان از اهمیت سرشار این سند و تمایل تعداد زیادی از کشورهای اروپایی به همسان سازی رویه دادگاه های داخلی خود با دیوان اروپایی حقوق بشر دارد [\(بنگرید به: صص ۶۱ و ۷۵\)](#). به علاوه، در خارج از مرزهای اروپا نیز شاهد تأثیر آراء صادره از سوی این دیوان بر محاکم قضایی می باشیم. برای مثال در پرونده [شریا سینگال علیه اتحادیه هند](#) در سال ۲۰۱۵، دیوان عالی هند به رأی دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده [هندی ساید علیه بریتانیا](#) در سال ۱۹۷۶ استناد کرد و بر این مبنا حکم داد که ماده [66A IT Act](#) که مبنای پیگرد قانونی سینگال بود، ناقض آزادی بیان است. در نتیجه با توجه به این مهم که تأثیر دیوان اروپایی حقوق بشر صرفاً محدود به قاره اروپا نبوده و همواره در حمایت از حقوق بشر نقش مهمی در فراسوی اروپا ایفا نموده است، صدور رأی تاریخی این دیوان علیه دولت سوئیس روزنه امید و نقطه عطفی در جهت پاسخ گو نمودن تمامی دولت ها در جامه عمل پوشاندن به تعهدات اقلیمی شان تلقی می شود. بنابراین، چنین رخداد مهمی فارغ از این که در سایه پایبند نمودن دولت ها به اجرای تعهدات ناظر بر حقوق بین الملل تغییر اقلیم، حمایتی همه جانبه در راستای تحقق حقوق بنیادین بشری شهروندان به عمل می آورد، هم چنین فرارسیدن روزهای سبزتری را نیز برای زمین مان نوید می دهد؛ که هم زمان با کاهش تنش های اقلیمی در نتیجه رعایت الزامات حقوق بین الملل محیط زیست از سوی دولت ها، می تواند صلح و امنیتی پایدار را در سایه سار عدالت اقلیمی برای تمامی ابنای بشر به ارمغان آورد.

رای دادگاه اروپایی حقوق بشر علیه دولت سوئیس در خصوص نقض تعهدات اقلیمی

محدثه نخودچی - دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد

افزایش نگرانی‌ها راجع به تغییرات اقلیمی و پیامدهای نامطلوب آن بر حیات و زندگی بشر، تعهدات دولت‌ها در جهت اهداف مطرح در کنوانسیون‌های اقلیمی و سایر منابع مرتبط با آن، موجب صدور آرای متفاوت و در بعضی موارد در تعارض با منافع برخی کشورها از سوی دادگاه‌های قضایی شده است. یکی از آرای که اخیراً در دادگاه اروپایی حقوق بشر صادر شده است، پرونده [انجمن Verein KlimaSeniorinnen علیه دولت سوئیس](#) است که در این پرونده دولت سوئیس به دلیل کوتاهی در اجرای تعهدات اقلیمی خود محکوم به نقض تعهدات حقوق بشری گردید. پس از طی شدن مراحل داخلی و ابلاغ تصمیم نهایی دادگاه عالی سوئیس در ۲۶ نوامبر ۲۰۲۰ شکایتی علیه دولت سوئیس مطرح شد. شکایت دارای ۵ خواهان متشکل از سازمان غیر انتفاعی و افراد است که شاکی اول آن انجمنی است با هدف حفاظت از زنان بالای ۷۰ سال در برابر تغییرات اقلیمی و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و خواهان دوم تا پنجم این قضیه متشکل از زنان عضو این سازمان هستند. دادگاه اروپایی حقوق بشر پرونده را پذیرفت و در ۲۵ مارس ۲۰۲۱ به دولت سوئیس ابلاغ نمود و از او خواست تا پاسخ خود را تا ۱۶ ژانویه ۲۰۲۱، ارائه و ثبت نماید. در این نوشتار با برشمردن تعهدات دولت‌ها در خصوص اقلیم و حقوق بشر به بررسی دلایل خواهان‌ها و خواننده در خصوص اثبات نقض تعهدات و رابطه سببیت بین نقض تعهدات اقلیمی و اقدام دولت سوئیس و در نهایت نظر دادگاه اروپایی حقوق بشر در هر مورد می‌پردازیم. مستندات دادگاه اروپایی حقوق بشر

دادگاه برای تصمیم‌گیری از: الف) مقررات مربوط به [قانون اساسی فدرال سوئیس](#)، مواد ۱۰ (حق حیات)، ۱۳ (حق بر زندگی و حریم خصوصی)، ۲۹ (رفتار برابر و عادلانه) و ۷۴ (حفاظت از محیط زیست) ب) مقررات مربوط به قانون فدرال در خصوص تغییر اقلیم ج) [کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد در خصوص تغییر اقلیم](#) د) [پروتکل کیوتو](#) ه) [مفاد ۱ تا ۴ توافقنامه پاریس](#) ی) [۲۷ and ۲۸ cop](#) در خصوص سازگاری، انطباق و حمایت در مسیر کاهش انتشارات و همچنین علاوه بر مصوبات نام برده از قطعنامه ۴۸/۱۳ مورخ ۱۸ اکتبر ۲۰۲۱ مجمع عمومی سازمان ملل و قطعنامه‌های ۳۷/۸، ۴۶/۷، ۴۵/۱۷، ۴۵/۳۰ و ۷/۴۶ شورای حقوق بشر، [توصیه شماره ۳۷ کمیته رفع تبعیض علیه زنان](#) و [بیانیه‌ها و آرای صادره از کمیته حقوق کودک](#) و [حقوق اقتصادی و اجتماعی حقوق بشر](#) استفاده کرده است. [پروتکل الحاقی کمیسیون آمریکایی حقوق بشر](#) نیز از موارد استناد در این قضیه است.

بررسی پرونده

نکته مهم قبل از ورود به بررسی پرونده این است که شکایت توسط یک سازمان غیر انتفاعی مطرح شده و این سازمان به عنوان شاکی به دنبال احقاق حق است. این موسسه بیان می دارد که اگرچه دارای شخصیت حقوقی بوده اما باید به عنوان یک گروه متشکل از اعضای آن دیده شود. در نتیجه انجمن حاضر به عنوان وسیله ای است تا به شکایت افراد در دادگاه کمک نماید. در مقابل دولت سوئیس، شکایت انجمن به دلیل عدم شناسایی توسط کنوانسیون و به عنوان شخص حقوقی که نمی تواند حالت قربانی پیدا کند و مستقیماً تحت تاثیر اقدامات مورد اعتراض قرار بگیرد را غیر ممکن دانست. در آخر دادگاه اینطور تصمیم گرفت که انجمن متقاضی می تواند حاضر در دادرسی باشد و شکایت آن تنها بر اساس ماده ۸ کنوانسیون مورد بررسی قرار می گیرد نه در خصوص ماده ۲. بنابراین حق حیات که مختص و ذاتی بشر است مورد تایید قرار گرفته و در خصوص ماده ۸ ادعای دولت رد می شود. شکایت با این ادعا مطرح شد که مقامات سوئیس در حفاظت از محیط زیست سالم و پایدار در برابر اثرات نامطلوب تغییرات اقلیمی کوتاهی ورزیده اند. تعهداتی که از سمت دولت سوئیس با ادعای خواهان نقض شده بود؛ مفاد ۲، ۶، ۸ و ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، مربوط به حق حیات و حق زندگی خصوصی و خانوادگی افراد است. خطرات گرما ناشی از تغییرات اقلیمی برای قشر آسیب پذیر نشان از این است که بار اثبات در خصوص عدم ایجاد خطرات بر دولت است. نتیجتاً هم خطرات گرما بر مرگ و میر قابل اثبات است و هم اینکه متقاضیان جزء قشر آسیب پذیر هستند و قابلیت اعمال ماده ۲ و ۶ و ۸ و ۱۳ وجود دارد. چرا که ماده ۲ حفظ سلامت متقاضیان را هدف اصلی می داند. شاکیان نیز با ارائه مدارک دال بر به خطر افتادن حیات شان استدلال کردند که شواهد کافی برای نشان دادن خطر مستقیم، اجتناب ناپذیر و برگشت ناپذیر ارائه کرده اند.

بررسی نقض تعهد و عمل متخلفانه

استدلال های شاکیان این دعوا و ارائه شواهد و مدارک پزشکی آنان بر تشدید بیماری و در خانه محبوس بودن این افراد به دلیل گرمای بیش از حد نشان از عدم اقدامات کافی دولت سوئیس در مقابله با تغییرات اقلیمی است. درخواست های شاکیان از دادگاه با توجه به بند ۲ اصل ۷۴ و اصل ۷۳ قانون اساسی این کشور در جهت حمایت از افراد و همچنین مفاد ۲ و ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر برای مقابله و پیشگیری از تغییرات اقلیمی با توجه به اصول احتیاط و توسعه پایدار است. شواهد علمی و قراردادی از جمله مقدمه کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد در مورد تغییرات اقلیمی که به این نکته اشاره دارد: «فعالیت های انسانی به طور قابل ملاحظه ای باعث افزایش گازهای گلخانه ای شده است و به طور متوسط منجر به گرم شدن سطح زمین و تاثیر منفی بر

اکوسیستم های طبیعی شده است». توافقنامه ۲۰۱۵ پاریس نیز اذعان دارد که «تغییر اقلیم یک نگرانی مشترک بشر در خصوص حق سلامت، جوامع محلی، کودکان، افراد دارای معلولیت و زنان است». همچنین گزارش های IPCC نشان می دهد که رابطه نزدیک بین انتشار گازهای گلخانه ای و گرمایش جهانی وجود دارد و این تغییرات اقلیمی موجب افزایش مرگ و میر و به خطر افتادن سلامتی انسان و افزایش بیماری های قلبی، تنفسی و کلیوی و حتی بیماری های روانی شده است. افراد مسن به خصوص زنان بالای ۷۵ سال (خواهان دوم تا پنجم) در معرض خطر بیشتری قرار دارند. انتشارات دولت سوئیس با توجه به سوخت های حمل و نقل های هوایی و کشتیرانی بین المللی از سال ۲۰۰۴ تقریباً دو برابر شده است و در سال ۲۰۱۹ معادل حدود ۱۳.۲ درصد از کل انتشار گازهای گلخانه ای داخلی بوده است. تقریباً ۱۰۰۰ مرگ و میر ناشی از گرما در ماه ژوئن (تابستان) رخ داده است و در ژوئن و اوت ۲۰۲۲، ۱۷۰۰ نفر بیش تر از حد انتظار جان خود را از دست داده اند. دولت سوئیس متعهد شده بود که تا سال ۲۰۳۰ انتشار گازهای گلخانه ای خود را حداقل ۵۰ درصد کاهش دهد اما در گزارش های ارائه شده ملی هیچ پیشرفت واقعی وجود نداشت. در نتیجه افزایش انتشار گازهای گلخانه ای و همچنین افزایش گرمای جهانی به دنبال آن، تعهدات دولت سوئیس انجام نشده است. همچنین حمایت از سلامت بشر توسط این کشور ترک شده است. در پاسخ به نقض تعهدات، دولت سوئیس پاسخ می دهد، قوانین فراوانی در جهت اقدامات توسط دولت سوئیس از جمله اعمال مالیات بر سوخت های فسیلی، اطمینان از کاهش انتشار توسط تاسیسات کوچک و متوسط انتشار گازهای گلخانه ای، هماهنگی قوانین داخلی با اتحادیه اروپا و ارائه اطلاعات و آموزش در مورد تغییرات اقلیم تدوین گشت که باید باعث کاهش انتشار گازهای گلخانه ای دولت سوئیس می شد. با توجه به برنامه ریزی ها برای دوره بین ۲۰۳۰ و ۲۰۵۰ در ۲۷ فوریه ۲۰۱۵، سوئیس اولین کشوری بود که NDC را ارائه کرد. دولت سوئیس با امضای موافقتنامه پاریس، این توافقنامه را لازم الاجرا نمود و متعهد به کاهش ۳۵ درصد در مقایسه با سال ۱۹۹۰ شد. اقدامات اجرایی دولت سوئیس در جهت حفظ و کاهش انتشار، به تصویب قانون جدیدی منجر شد که اقداماتی مانند کمک های مالی، توسعه سوخت هوانوردی، کاهش مقادیر انتشار و استفاده از فناوری های جدید از آن جمله اند. از آنجایی که گرم شدن کره زمین مهم ترین چالش اخیر برای بشریت است تلاش شده است تا اقداماتی برای مقابله با تغییرات اقلیمی و محدود کردن اثرات آن با تلاش فردی شهروندان صورت پذیرد. ضمن اینکه به این نکته توجه داشته باشیم که سهم دولت سوئیس در سطح جهانی در خصوص انتشار گازهای گلخانه ای فقط حدود ۰.۱٪ بوده است. دولت این خطر را برای افراد سالمند و بیمار و زنان می پذیرد اما علت تمام مرگ و میر ها، امواج گرما نیست. همچنین شکایت مطرح شده مبهم است به این دلیل که وضعیت سلامت متفاوت قربانیان بدون در نظر

گرفتن مسائل بهداشتی دیگر، مورد بیان قرار گرفته است. در نتیجه دولت سوئیس ادعا می کرد که تمام تلاش خود را انجام داده و تعهدی را نقض نکرده است. دادگاه ضمن بیان مقدمه ای در خصوص تغییرات اقلیمی و اثرات نامطلوب آن و مراقبت بیشتر از افشار آسیب پذیر در برابر این پیامدها در محدوده ماده ۱۹ کنوانسیون به این نکته می پردازد که، پیامدهای تغییر اقلیم برای حقوق بشر که توسط دولت ها ایجاد می شود توسط دانش علمی به تایید رسیده است و دیوان نمی تواند به عنوان یک نهاد قضایی که وظیفه اجرای حقوق بشر را برعهده دارد نقش خود را نادیده بگیرد. آلاینده های کربن باعث گرم شدن کره زمین و تغییر اقلیم شدید و ایجاد پدیده های مضر مختلفی مانند گرمای بیش از حد، خشکسالی، بارندگی های سیل آسا، طوفان، آتش سوزی و رانش زمین می گردد. از عواقب تغییر اقلیم در بلندمدت، می توان به از بین رفتن اساس معیشت و بقای انسان اشاره کرد. در برخی موارد منشا انتشار این گازها در زمینه هایی مانند صنعت، انرژی، حمل و نقل، ساخت و ساز، کشاورزی و .. به وجود می آید. بنابراین لازم است اقداماتی برای کاهش موثر از سوی دولت برای مقابله با تغییر اقلیم صورت گیرد. این تعهدات را باید با توجه به شرایط موجود و اثرات نامطلوب تغییرات اقلیمی و همچنین فوری بودن رسیدگی به آسیب های جبران ناپذیر در نظر گرفت. به همین جهت در شرایط فعلی ممکن است فرایندهای تصمیم گیری سیاسی مربوطه و کوتاه مدت به قیمت ایجاد خطر برای نسل های آینده تمام شود.

بررسی قابلیت انتساب و رابطه سببیت

برای مسئول دانستن دولت طبق ماده ۲ پیش نویس طرح مواد مسئولیت بین المللی دولتها، علاوه بر نقض تعهد، برقراری رابطه انتساب بین عمل متخلفانه و دولت متخلف، نیز لازم است. شاکیان رابطه انتساب بین نقض تعهدات انجام گرفته و دولت سوئیس را در آگاهی خطرات واقعی اثرات تغییر اقلیم و یک رابطه علی مستقیم بین قصور دولت خوانده و ایجاد خطرات آن کافی می دانند. البته این نکته را شاکیان بیان می کنند که در هر صورت، اثبات مستقیم رابطه سببی، پیش شرط لازم برای اجرای ماده ۸ نیست. و این سوال و گفته را نیز مطرح کردند که با توجه به شرایط پرونده آیا دولت تمام آنچه را که می توانسته است برای جلوگیری از اثرات نامطلوب بر زندگی آنها انجام داده است؟ با توجه به تمامی گفته ها در خصوص تعهدات دولت ها طبق موافقتنامه ها و کنوانسیون ها و همچنین آسیب های ناشی از تغییرات اقلیمی برای خواهان ها، آیا دولت نباید پاسخگوی عدم انجام اقدامات لازم برای کاهش آسیب ها باشد؟ علاوه بر این، آیا تمام مصوبات اصول پیشگیری و احتیاط به طور کامل انجام گرفته است؟ متقابلاً، دولت اظهار داشت که مدعیان رابطه علی بین عدم اقدامات دولت و نقض مواد ۲ و ۸ کنوانسیون را اثبات نکرده اند. انتشار گازهای گلخانه ای توسط دولت های

مختلف در حال تشدید است و ارتباط کافی بین انتشار آلاینده و دولت خوانده وجود ندارد. در خصوص ماده ۲ دولت استدلال کرد که اگرچه واقعیت خطرات ناشی از تغییرات اقلیمی آشکار است اما وجود یک خطر قریب الوقوع را نشان نمی دهد. در خصوص ماده ۸ نیز بیان شد که آسیب جدی به محیط زیست می تواند بر رفاه و محروم کردن لذت زندگی افراد تاثیر بگذارد، گرم شدن هوا بدون شک باعث این اثرات نامطلوب خواهد شد اما گرمایش جهانی به سطح لازم برای ایجاد تاثیر ملموس بر زندگی خصوصی و خانوادگی نرسیده است. در خصوص بحث رابطه انتساب دادگاه بیان می دارد که با توجه به شواهد علمی بدست آمده در خصوص عدم انجام تعهدات دولت طبق کنوانسیون، اثبات این ادعا کفایت می کند. در خصوص توجیه بین المللی این قضیه نیز دیوان به رای اولوئیچ علیه کرواسی در ۲۰ مه ۲۰۱۰ اشاره می کند که اثرات آلودگی محیطی حقوق افراد را تحت تاثیر قرار می دهد. اهمیت [گزارش های IPCC](#) را نیز نباید نادیده گرفت. مسئله علیت با توجه به ماهیت واقعی نقض ادعایی و دامنه تعهدات مورد بحث سنجیده می شود. در مجموع بر اساس یافته های فوق دادگاه به ارزیابی پرونده حاضر با در نظر گرفتن خطرات جدی برای نسل های کنونی و آینده بر برخورداری از حقوق بشر تضمین شده، می پردازد. بنابراین هر دولت مسئولیت خود را برای اتخاذ سیاست هایی برای مقابله با تغییرات اقلیمی دارد. حال دولت خوانده نباید مسئولیت خود را به بهانه مسئولیت سایر کشورها نادیده بگیرد. هر دولت می تواند در قبال سهم خود در خصوص نقض تعهدات پاسخگو و مسئول باشد. [\(رای بلژیک و یونان\)](#) دولت در محدوده صلاحیت سرزمینی خود مسئولیت های خاص خود را در حمایت از حقوق بشر در برابر تغییرات اقلیمی دارد. در نتیجه صرف اثبات عدم انجام اقدامات معقول برای کاهش آسیب ها در خصوص مسئولیت دولت کافی است. این اصل را در پرتو [بند ۳ ماده ۳ کنوانسیون چارچوب](#) بیان کرده است. دادگاه در مورد اصل کلی برای کاربرد ماده ۲ در مواردی که حق حیات در خطر است این چنین استدلال می کند که اولاً آیا زندگی شخص، در معرض خطر واقعی و قریب الوقوع است و دوم اینکه آیا او آسیب دیده صدمات واقع شده هست یا خیر؟ تعهدی که برای دولت ایجاد شده است، نسبت به مواردی است که باعث تهدید حق حیات گردد. با توجه به اینکه دولت خوانده و کسانی که در ایجاد پیامدهای نامطلوب اقلیمی تاثیر گذارند، این موضوع را زیر سوال بردند، IPCC دریافته است که تغییرات اقلیمی باعث تشدید مرگ و میر ناشی از گرما می شود. همچنین مطالعات علمی نشان دهنده افزایش مرگ زودرس در اروپا بر اثر امواج گرما شده است. درست است که خطر تهدید حیات باید خطری قریب الوقوع باشد با این حال خطر جدی اجتناب ناپذیر و برگشت ناپذیر اثرات نامطلوب وجود دارد که باید این مورد را در نظر گرفت. در خصوص ماده ۸ باید تداخل واقعی و آسیب به صورت مستقیم وجود داشته باشد و سطح معینی از شدید بودن و به اندازه کافی جدی بودن، رخ دهد. مسئله

دخالت واقعی وجود یک پیوند مستقیم و بی واسطه بین آسیب و زندگی شخصی است. دیوان با توجه به ملاحظات که در خصوص اهداف انجمن غیر انتفاعی دارد به این نتیجه رسیده است که به طور قانونی این انجمن با هدف دفاع از حقوق بشر اعضای آن در برابر تهدیدات ناشی از تغییرات اقلیمی تشکیل شده است به همین دلیل شکایات پیگیری شده توسط این انجمن متوجه اعضای آن است و ادعای دولت رد می گردد. نهایتاً دادگاه تصمیم گرفت که اعتراضات اولیه دولت را به اتفاق آرا رد کند و وضعیت قربانی بودن خواهان دوم تا پنجم را در خصوص نقض مواد ۲ و ۸ کنوانسیون تایید کرد. همچنین دولت خوانده به انجمن متقاضی باید تا مدت سه ماه هشتاد هزار یورو پرداخت نماید به اضافه هر مالیاتی که ممکن است از نظر هزینه ها و مخارج قابل پرداخت باشد.

نتیجه گیری

دادگاه اروپایی حقوق بشر، اولین بار است که در مورد نقض تعهدات اقلیمی اثرگذار بر روی حقوق بشر رای می دهد. با توجه به اینکه امروزه مسائل زیست محیطی و عوامل تغییر اقلیم اهمیت فراوانی پیدا کرده است و مسائلی در خصوص به خطر افتادن حیات بشر و جامعه جهانی مطرح گشته است، رای صادره در این قضیه در جامعه جهانی تاثیر فراوانی خواهد گذاشت و توجه به تعهدات حقوق بشری در کنار اثرات نامطلوب تغییرات اقلیمی و استنادات مطرح شده در رای و استدلال هایی که در بالا مطرح گردید، می تواند تعهدات کشورها در خصوص مسئولیت داشتن نسبت به پیامدها را یادآوری نماید و به صورت جدی تر توسط دادگاه های بین المللی از جمله دیوان بین المللی دادگستری و دادگاه بین الملل حقوق دریا که نظر مشورتی از آنها درخواست شده است دنبال گردد.

رویکرد ایتلوس نسبت به حفاظت از محیط زیست دریایی در اقلیم در حال تغییر

دکتر مهناز رشیدی - عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد و دکتر مهشید آجلی لاهیجی - پژوهشگر حقوق بین الملل

اگرچه ورود موضوع تغییرات اقلیمی به عرصه حقوق بین الملل نخستین بار به طور رسمی با انعقاد کنوانسیون چارچوب ملل متحد درباره تغییرات اقلیمی (۱۹۹۲) رقم خورد و پس از آن با شکل گیری پروتکل کیوتو (۱۹۹۷) و توافقنامه پاریس (۲۰۱۵) توسعه یافت، ولی روند رو به افزایش تغییرات اقلیمی، گستردگی آثار و ارتباط تنگاتنگ آن با دیگر ابعاد حقوق بین الملل، تاکنون موجب طرح درخواست سه نظریه مشورتی از سه مرجع مهم قضایی بین المللی یعنی دیوان بین المللی دادگستری، دیوان بین المللی حقوق دریاها (ایتلوس) و دیوان آمریکایی حقوق بشر شده است. در این میان، دیوان بین المللی حقوق دریاها اولین مرجعی است که در ۲۱ می ۲۰۲۴ اقدام به صدور نظریه مشورتی خود در موضوع تغییرات اقلیمی کرد. این نوشتار، در صدد مروری کوتاه بر نظریه مشورتی مزبور است.

سؤالات، صلاحیت و صلاحدید

نظریه مشورتی مورد نظر در پاسخ به درخواست کمیسیون دولت‌های جزیره‌ای کوچک در تغییرات اقلیمی و حقوق بین الملل (از این پس: کمیسیون) که در ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲ در دفتر دیوان به ثبت رسید، صادر شد. این کمیسیون در پی انعقاد توافقنامه ای در ۳۱ اکتبر ۲۰۲۱ ایجاد شد و در زمان ثبت درخواست، کشورهای آنتیگوا و باربودا، تووالو، جمهوری پالائو، نیووی، جمهوری وانواتو و سنت لویس از اعضای این توافقنامه بودند. البته در حال حاضر کشورهای دیگری نیز به این توافقنامه پیوسته اند. گفتنی است صلاحیت دیوان بین المللی حقوق دریاها بر مبنای ماده ۲۱ اساسنامه خود شامل همه اختلافات و درخواست های ارائه شده به آن مطابق کنوانسیون حقوق بین الملل دریاها ۱۹۸۲ (از این پس: کنوانسیون) و همه موضوعاتی است که به طور خاص در هر توافقنامه دیگری مطرح شده و چنین صلاحیتی به آن داده، می شود. از آنجا که ماده ۲(۲) توافقنامه مؤسس کمیسیون مذکور، آن را مجاز به درخواست نظریه مشورتی از ایتلوس در هر پرسش حقوقی داخل در قلمروی کنوانسیون ۱۹۸۲ می کند، دیوان از صلاحیت صدور نظریه مشورتی در این رابطه برخوردار است.

سؤالاتی که از سوی کمیسیون برای کسب نظر مشورتی دیوان ارائه شد، عبارت بودند از:

تعهدات خاص دولت‌های عضو کنوانسیون ملل متحد در حقوق دریاها، از جمله ذیل بخش ۱۲، نسبت به:

الف) پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی محیط زیست دریایی در رابطه با آثار زیان‌بار ناشی یا احتمالاً ناشی از تغییرات اقلیمی بواسطه انتشار گازهای گلخانه ای انسانی به جو از جمله از طریق گرمایش جهانی و بالا آمدن آب دریاها و اسیدی شدن اقیانوس، چگونه است؟

ب) نسبت میان حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی در رابطه با آثار تغییرات اقلیمی، از جمله گرمایش جهانی و بالا آمدن آب دریا و اسیدی شدن اقیانوس چیست؟

نکته مهم قابل توجه آن است که مطابق تفسیر ارائه شده از ماده ۱۳۸ قواعد دادرسی، دیوان از این اختیار برخوردار است که از ارائه نظر مشورتی حتی در مواردی که صلاحیتش را احراز کرده، خودداری نماید. البته نظر دیوان بر این است که جز در موارد وجود «دلایل قانع کننده»، درخواست ارائه نظر مشورتی در اصل نباید رد شود ([ITLOS, 2015, Para. 71](#)). در این رابطه نیز، دیوان علی‌رغم برخی ادعاهای مطروحه مبنی بر کلی و انتزاعی بودن سؤالات، عدم ارتباط سؤالات با وظایف قضایی دیوان و...، تمایل خود مبنی بر صدور نظریه مشورتی را اعلام کرد. (بندهای ۱۱۹-۱۱۲)

دیوان قبل از پرداختن به پاسخ سؤالات، دامنه شمول و ارتباط میان آنها را تبیین کرد. از حیث دامنه شمول، دیوان خود را محدود به بررسی قواعد بخش ۱۲ کنوانسیون حقوق دریاها ندانست. همچنین به اعتقاد آن، موضوع مسئولیت بین المللی و جبران خسارت و همچنین آثار بالا آمدن آب دریاها بر تعیین حدود دریایی از قلمروی سؤالات خارج است. از حیث ارتباط میان سؤالات، دیوان، سؤال دوم که به تعهدات دولت‌ها نسبت به حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی اختصاص دارد را گسترده تر از تعهدات آنها نسبت به پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی دریایی، یعنی موضوع سؤال اول، دانست. به این ترتیب، اذعان کرد که اجرای تعهد به پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی محیط زیست دریایی، برای اجرای تعهد به حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی کافی نیست. ولی در عین حال، دیوان از ترتیب مطرح شده در درخواست در پاسخگویی به سؤالات، پیروی کرد. (بندهای ۱۵۱-۱۵۲)

پاسخ به سؤال اول: انتشار گازهای گلخانه‌ای به عنوان مصداقی از آلودگی محیط زیست دریایی یافته نخست دیوان در پاسخ به سؤال اول آن بود که انتشار گازهای گلخانه‌ای انسانی به جو در تعریف «آلودگی محیط زیست دریایی» ذیل شق ۴ بند ۱ ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۸۲ قرار می‌گیرد. در مسیر رسیدن به این نتیجه، دیوان سه معیار برای ایجاد آلودگی محیط زیست دریایی را در نظر آورد: (۱) باید ماده یا انرژی وجود داشته باشد؛ (۲) این ماده یا انرژی باید توسط انسان‌ها، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به محیط زیست دریایی وارد شود؛ و (۳) چنین ورودی باید منجر یا احتمالاً منجر به آثار زیانبار گردد. این معیارها تجمیعی است و همه آنها باید برآورده شود تا آلودگی محیط زیست دریایی تحقق یابد. (بند ۶۱) دیوان با تحلیل و تطبیق معیارهای مورد اشاره به این نتیجه رسید که «انتشار گازهای گلخانه‌ای انسانی، از طریق ورود کربن دی اکسید و گرما (انرژی) به محیط زیست دریایی، باعث تغییرات اقلیمی و اسیدی شدن اقیانوس می‌شود که به آثار زیانبار مندرج

در تعریف محیط زیست دریایی منتج می‌شود» (بند ۱۷۸) بنابراین، انتشار انسانی گازهای گلخانه ای به جو، آلودگی محیط زیست دریایی داخل در معنی ماده ۱ (۱) (۴) کنوانسیون را ایجاد می‌کند. (بند ۱۷۹)

در مقام بیان تعهدات دولت‌ها در پاسخ به سؤال اول، دیوان بر این نظر است که ماده ۱۹۴ کنوانسیون، مقررہ بنیادینی محسوب می‌شود که دولت‌ها را ملزم به اتخاذ اقدامات ضروری برای پیشگیری، کاهش یا کنترل آلودگی محیط زیست دریایی از «هر منبع» می‌کند و تعهدی مشترک نسبت به همه انواع آلودگی محیط زیست دریایی است. (بند ۱۸۹) از نظر دیوان، این ماده، سه تعهد را برای دولت‌ها مطرح می‌کند: نخست، تعهد به اتخاذ اقدامات ضروری به پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی دریایی؛ دوم، تعهد به اتخاذ اقدامات ضروری برای تضمین اینکه وضعیت‌های معین مربوط به آلودگی اتفاق نیفتد؛ و سوم، تعهد به اتخاذ اقدامات ضروری برای حمایت و حفاظت از اکوسیستم های نادر و شکننده و نیز زیستگاه های فرسوده، گونه های در معرض تهدید یا در خطر انقراض و سایر اشکال حیات دریایی. (بند ۱۹۵)

«تعهد به اتخاذ اقدامات ضروری» که بنیان تعهدات ماده ۱۹۴ را تشکیل می‌دهد، تعهد به مراقبت مقتضی است که تشخیص آن به دولت واگذار شده است. البته صلاحدید دولت در این زمینه با بیان معیارهای عینی محدود شده است که این معیارها از نظر دیوان عبارتند از: بهترین دانش در دسترس، قواعد و استانداردهای بین المللی و روش های موجود و ظرفیت های دولت‌ها. (بندهای ۲۰۶-۲۰۷) در تشریح این سه معیار، دیوان لزوم توجه به گزارش های هیأت بین الدولی تغییرات اقلیمی و نیز اتخاذ رویکرد احتیاطی در فرض نبود قطعیت علمی، توجه به اسناد بین المللی از جمله هدف توافقنامه پاریس و همچنین رعایت اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت را مورد نظر قرار داده است. (بندهای ۲۰۵-۲۲۶)

تعهد به همکاری جهانی و منطقه ای، تعهد به کمک فنی و تعهد به نظارت و ارزیابی زیست محیطی از دیگر تعهداتی بود که دیوان در پاسخ به سؤال اول به منظور پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی محیط زیست دریایی ناشی از انتشار گازهای گلخانه ای انسانی مطرح نمود. (بند ۲۹۲)

پاسخ به سؤال دوم: لزوم حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی در برابر آثار تغییرات اقلیمی دیوان در پاسخ به این سؤال، با اشاره به ماده ۱۹۲ کنوانسیون، بیان کرد که این ماده تعهدی کلی بر دولت‌های متعاقد بار می‌کند که از محیط زیست دریایی حمایت و حفاظت کنند. این قاعده بر همه مناطق دریایی اعمال می‌شود و می‌تواند پیرامون مقابله با همه انواع تخریب محیط زیست دریایی شامل آثار تغییرات اقلیمی مانند گرم شدن اقیانوس‌ها و بالا آمدن آب دریاها و اسیدی شدن اقیانوس‌ها مورد استناد قرار گیرد. این تعهد نیز تعهد به مراقبت مقتضی، با صلاحدید دولت بر مبنای معیارهای عینی و سختگیرانه است. (بندهای ۴۰۰ و ۴۰۵) همچنین

این تعهد، شامل احیای زیستگاه ها و اکوسیستم های دریایی، در جایی که محیط زیست دریایی تخریب شده است، نیز می شود. (بند ۳۸۶) به علاوه، تعهد به اتخاذ اقدامات ضروری برای حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی، دولت ها را مکلف می کند که تضمین نمایند بازیگران غیردولتی تحت صلاحیت یا کنترلشان پایبند به این اقدامات هستند. (بند ۳۹۶)

در نهایت، دیوان به تعهدات دولت ها ذیل کنوانسیون در رابطه با حفاظت از منابع زنده دریایی در معرض تهدید از آثار تغییرات اقلیمی، همکاری در این زمینه و نیز تعهد به پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی ناشی از ورود گونه های غیربومی در نتیجه تغییرات اقلیمی و اسیدی شدن اقیانوس ها اشاره کرد. (بند ۴۰۷-۴۳۶)

نتیجه گیری

یکی از آثار مهم نظریه مشورتی ایتلوس که به اتفاق آرا صادر گردید، تبیین تعهدات دولت های عضو کنوانسیون ۱۹۸۲ نسبت به مقابله با تغییرات اقلیمی و آثار زیانبار آن در محیط زیست دریایی بود. از آنجا که بخش مهمی از قواعد کنوانسیون، امروزه جنبه عرفی یافته است، تفسیر و تشریح آنها می تواند تعهدات سایر دولت های غیرعضو کنوانسیون را نیز در این رابطه تحت تأثیر قرار دهد. اما با وجود اهمیت تفسیری این نظریه، رویکرد احتیاطی دیوان در صدور آن به وضوح قابل درک است و نمی توان آن را نظریه ای متحول کننده در حوزه تغییرات اقلیمی دانست. به نظر می رسد چنین رویکرد احتیاطی که در تأکید ایتلوس بر واگذار کردن انجام اقدامات ضروری به صلاح دید دولت ها و بیان «به وسیله بودن» تعهدات دولت ها در مقابله با تغییرات اقلیمی و آثار آن انعکاس یافته است، اثر قابل توجهی بر نظریه مشورتی آتی دیوان بین المللی دادگستری پیرامون تغییرات اقلیمی خواهد داشت.

نگاهی بر نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی حقوق دریاها درباره تغییرات اقلیمی

معصومه حسینی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه علامه طباطبائی

کمیسیون کشورهای جزیره‌ای کوچک در خصوص تغییرات اقلیمی و حقوق بین‌الملل (COSIS) بموجب بند ۵ ماده ۳ و نیز بند ۲ ماده ۲ [موافقتنامه تأسیس](#) خود، طی نامه ای به تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۲۲ از دیوان بین‌المللی حقوق دریاها درخواست صدور [نظریه مشورتی](#) در خصوص دو پرسش موردنظر خود را طرح کرد. رییس دیوان از دول عضو، کمیسیون مذکور و [سازمانهای بین‌الدولی فهرست شده در ضمیمه دستور](#) خود دعوت کرد تا اظهارات خود را بصورت مکتوب ارائه نمایند و پس از آن، در سپتامبر ۲۰۲۳ جلساتی را برای استماع اظهارات شفاهی آنان ترتیب داد. اتحادیه آفریقا، کمیسیون اروپا، مقام بین‌المللی اعماق دریاها و جامعه اقیانوس آرام بعداً درخواست کردند تا به لیست سازمانهای بین‌الدولی فوق اضافه شوند که دیوان با درخواست آنها موافقت کرد و در نهایت در ۲۱ می ۲۰۲۴ نیز نظر مشورتی خود را صادر نمود. در این مطلب بر آن هستیم تا ضمن بیان پرسشهای مطروحه، به تبیین و تشریح پاسخهای ارائه شده از سوی دیوان پردازیم.

پرسشهای COSIS از دیوان بین‌المللی حقوق دریاها

کمیسیون پرسشهای خود را به شرح زیر مطرح نمود:

تعهدات خاص دولتهای عضو کنوانسیون حقوق دریاها از جمله طبق بخش دوازدهم آن در خصوص:

الف) پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی محیط زیست دریایی در رابطه با آثار زیانبار ناشی از یا احتمالاً ناشی از تغییرات اقلیمی شامل گرم شدن اقیانوسها، بالا آمدن سطح آب دریاها و اسیدی شدن اقیانوسها که ناشی از انتشار گازهای گلخانه‌ای در جو بواسطه انسان است، چیست؟

ب) حمایت و حفاظت از محیط‌زیست دریایی در رابطه با آثار تغییرات اقلیمی، شامل گرم شدن اقیانوسها، بالا آمدن سطح آب دریاها و اسیدی شدن اقیانوسها چیست؟

دیوان در پاسخگویی به پرسشهای فوق ابتدا به مروری کلی بر جنبه علمی موضوع از طریق بررسی گزارشهای هیئت بین‌الدولی تغییرات اقلیمی (IPCC) که مورداستناد اکثر مشارکت‌کنندگان در رسیدگی بوده است و نیز جنبه حقوقی آن، از طریق بررسی اسناد بین‌المللی متعدد از جمله کنوانسیون چارچوب ملل متحد در خصوص تغییرات اقلیمی، پروتکل کیوتو و موافقتنامه پاریس می‌پردازد و در گام بعد، به احراز صلاحیت و نیز بیان صلاحدید خود درباره صدور و یا عدم صدور نظر مشورتی پرداخته و در نهایت، اقدام به صدور آن مینماید.

مسئله صلاحیت و صلاحدید دیوان

دیوان قبل از پاسخ به پرسشهای کمیسیون، ابتدا به بررسی این مسئله میپردازد که آیا صلاحیت ارائه نظر مشورتی درخواست شده از سوی کمیسیون را دارد یا خیر؟ و در صورت احراز صلاحیت، آیا دلیلی وجود دارد که دیوان به دلیل اعمال صلاحدید از پاسخ به این درخواست خودداری کند؟

الف - صلاحیت

بمنظور احراز صلاحیت دیوان برای صدور نظر مشورتی در قضیه حاضر، سه پیش شرط لازم است:

- یک موافقتنامه بین المللی مربوط به اهداف کنوانسیون وجود داشته باشد که به دیوان صلاحیت مشورتی اعطا نماید:

این مسئله در ماده ۲۱ اساسنامه دیوان و ماده ۱۳۸ آیین نامه آن و نیز نظر مشورتی صادره در قضیه کمیسیون منطقه ای شیلالت (SRFC) مورد تأکید قرار گرفته است که در قضیه حاضر، موافقتنامه COSIS این پیش شرط را تأمین مینماید. زیرا یکی از مأموریتهای کمیسیون، مشارکت در تعریف، اجرا و توسعه تدریجی قواعد و اصول حقوق بین الملل مربوط به تغییرات اقلیمی از جمله در حوزه تعهدات دولتها برای حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی است که در جهت یکی از اهداف اصلی کنوانسیون حقوق دریاها بویژه بخش دوازدهم آن - یعنی حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی - است. همچنین بند ۲ ماده ۲ موافقتنامه مزبور نیز به این مسئله میپردازد که کمیسیون میتواند درخصوص هر مسئله حقوقی موجود در چارچوب کنوانسیون حقوق دریاها از دیوان درخواست نظر مشورتی نماید. (پاراگرافهای ۹۶-۱۰۰)

- درخواست مطروحه از سوی یک نهاد مجاز از سوی موافقتنامه و یا مطابق با آن به دیوان ارسال شده باشد:

کمیسیون در نشست سوم خود به اتفاق آرا تصمیم گرفت که براساس موافقتنامه COSIS از دیوان درخواست نظر مشورتی نماید و متعاقب آن، این درخواست از سوی رؤسای مشترک کمیسیون به دیوان ارسال شد. (پاراگراف ۱۰۱)

- درخواست باید به یک مسئله حقوقی مربوط باشد:

پرسشهای مطروحه در درخواست کمیسیون، ماهیت حقوقی دارند. چراکه از دیوان خواسته شده تا برای پاسخگویی به آنها مفاد کنوانسیون حقوق دریاها و موافقتنامه COSIS را تفسیر و سایر قواعد مرتبط حقوق بین الملل را در این زمینه شناسایی نماید. (پاراگرافهای ۱۰۲-۱۰۴)

علاوه بر اینها دیوان میبایست ارزیابی میکرد که آیا پرسشهای طرح شده از سوی کمیسیون با هدف موافقتنامه COSIS «ارتباط کافی» دارد؟ با توجه به هدف موافقتنامه مزبور که در پیش شرط نخست بیان شد، دیوان دریافت که «ارتباط کافی» مورد نظر میان سؤالات مطروحه از سوی کمیسیون و هدف موافقتنامه مزبور وجود

دارد. (پاراگرافهای ۱۰۵-۱۰۹) فلذا به اتفاق آراء تصمیم گرفت که صلاحیت صدور نظریه مشورتی درخواست شده از سوی کمیسیون را داراست.

ب- صلاحدید

مطابق ماده ۱۳۸ آیین نامه دیوان و [نظریه مشورتی SRFC](#) اینکه دیوان میتواند نظریه مشورتی صادر نماید باید به این معنا تفسیر شود که دیوان دارای اختیار و صلاحدید برای اجتناب از صدور نظر مشورتی است حتی اگر صلاحیت خود را احراز کرده باشد. لیکن بهرحال باید توجه داشت که درخواست نظر مشورتی نباید جز به دلایل قانع کننده رد شود. (پاراگراف ۱۱۱) علیرغم ارائه دلایل متضاد از سوی مشارکت کنندگان در رسیدگی بمنظور حمایت از صدور و یا عدم صدور نظر مشورتی، دیوان به اتفاق آراء تصمیم میگیرد که هیچ دلیل قانع کننده ای برای عدم ارائه نظر مشورتی وجود ندارد و به پرسشهای کمیسیون در قالب نظر مشورتی پاسخ خواهد داد. (پاراگرافهای ۱۱۲-۱۲۰)

نکات قابل توجه در پاسخ دیوان

۱- کنوانسیون حقوق دریاها، موافقتنامه COSIS و سایر قواعد مرتبط حقوق بین الملل (قواعد خارجی)، مقررات قابل اعمال در این قضیه را تشکیل میدهند (پاراگراف ۱۲۷) که باید تا حد امکان بطور منسجم و هماهنگ تفسیر شوند تا مجموعه واحدی از تعهدات همسو را ایجاد نمایند. (پاراگراف ۱۳۶) ازجمله قواعد خارجی مرتبط میتوان به کنوانسیون چارچوب ملل متحد درخصوص تغییرات اقلیمی، پروتکل کیوتو و موافقتنامه پاریس اشاره کرد. (پاراگراف ۱۳۷)

۴- از آنجاییکه پرسشهای مطروحه مربوط به تعهدات خاص دولت‌های عضو کنوانسیون حقوق دریاها است، پس کمیسیون بدنبال نظر دیوان براساس [کنوانسیون حقوق دریاها](#) می‌باشد. فلذا دیوان باید بمنظور شناسایی این تعهدات و روشن سازی محتوای آنها، کنوانسیون را تفسیر کند و در انجام این کار درصورت لزوم، قواعد خارجی فوق را نیز در نظر بگیرد. (پاراگراف ۱۴۰)

۵- سؤالات مطروحه محدود به بخش دوازدهم کنوانسیون نیست و سایر مقررات کنوانسیون نیز باید در نظر گرفته شود. (پاراگراف ۱۴۴)

۶- دیوان پاسخ خود را محدود به قواعد اولیه میکند چراکه اگر کمیسیون قصد داشت که دیوان مسائل مربوط به قواعد ثانویه را بررسی نماید، درخواست خود را صریحاً بر این اساس تنظیم میکرد. با اینحال تاحدی که برای روشن شدن محدوده و ماهیت تعهدات اولیه لازم باشد، ممکن است دیوان به قواعد ثانویه اشاره نماید.

(پاراگرافهای ۱۴۵-۱۴۸) همچنین دیوان تأکید کرد که چنانچه یک دولت به تعهدات خود طبق ماده ۱۹۴ عمل نکند، مسئولیت بین المللی متوجه آن خواهد شد. (پاراگراف ۲۲۳)

۷- دامنه تعهدات مندرج در پرسش دوم بسیار گسترده تر و جامع تر از تعهدات مندرج در پرسش اول است و تعهد به حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی، تعهد به پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی دریایی را در دل خود دارد. لیکن دیوان به همان ترتیبی که سؤالات طرح شده اند به آنها پاسخ خواهد داد. (پاراگراف ۱۵۲)

۸- اصطلاح دولتهای عضو مندرج در متن سؤال هم به دولتهای عضو و هم سازمانهای بین المللی عضو کنوانسیون اشاره دارد. (پاراگراف ۱۵۵)

پاسخ دیوان به پرسشهای COSIS

دیوان به هر دو پرسش طرح شده به اتفاق آرا پاسخ میدهد:

- پرسش نخست

فرض پرسش نخست این است که تعهدات مندرج در کنوانسیون حقوق دریاها ضرورتاً درخصوص تغییرات اقلیمی و اسیدی شدن اقیانوسها نیز اعمال میشود لیکن این فرض لزوماً صحیح نیست و لازم بود که دیوان قبل از پاسخ به پرسش اول، ابتدا به مسئله قابلیت اعمال تعهدات مندرج در کنوانسیون حقوق دریاها بر تغییرات اقلیمی و اسیدی شدن اقیانوسها بپردازد. دیوان در بررسی خود به این نتیجه میرسد که انتشار گازهای گلخانه ای بواسطه فعالیتهای انسانی در چارچوب تعریف آلودگی دریایی مندرج در کنوانسیون [قرار میگیرد](#) و سبب آلودگی محیط زیست دریایی میشود. مطابق جزء چهارم بند یک ماده یک کنوانسیون که به تعریف آلودگی میپردازد، سه معیار برای تشخیص آلودگی محیط زیست دریایی بواسطه فعالیتهای انسانی وجود دارد که چنانچه هر سه وجود داشته باشند میتوان دریافت که آلودگی رخ داده است:

یک ماده یا انرژی بصورت مستقیم یا غیرمستقیم توسط انسان وارد محیط زیست دریایی شود که بطور بالفعل و یا بالقوه منجر به آثار زیانبار گردد. گازهای گلخانه ای موادی از جنس هوا هستند که از طریق فعالیتهای انسانی منتشر میشوند و بعنوان ماده یا بصورت مستقیم از سوی انسان وارد محیط زیست دریایی میشوند و یا گرما را در جو به دام میاندازند و اقیانوسها، این گرما را ذخیره میکنند و باتوجه به اینکه گرما نوعی انرژی است، بشر بصورت غیرمستقیم یک نوع انرژی را از این طریق وارد محیط زیست دریایی میکند که درنهایت، میتواند منجر به آثار زیانبار متعددی برای اکوسیستمهای طبیعی و بشریت -ازجمله گرم شدن و اسیدی شدن اقیانوسها و بالا آمدن سطح آب دریاها- گردد. (پاراگرافهای ۱۵۸-۱۷۹)

فلذا مطالبی یافته فوق، دولتها مطابق کنوانسیون متعهد به اتخاذ اقدامات مناسب و لازم برای پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی دریایی ناشی از انتشار گازهای گلخانه ای بواسطه فعالیتهای انسانی هستند که یک نوع مراقبت مقتضی است که بدلیل خسارات جدی و غیرقابل بازگشت آن، سختگیرانه است و در این راستا لازم است دولتها تعهدات ذیل را اجرا نمایند:

الف) تعهدات بین المللی

۱- همکاری بین المللی (مواد ۱۹۴، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲)

- اقدامات مورد نظر را با در نظر گرفتن بهترین علم موجود -از جمله یافته های IPCC و لزوم اتخاذ رویکرد احتیاطی و اکوسیستمی-، قواعد و استانداردهای بین المللی مندرج در معاهدات تغییرات اقلیمی و مطابق ابزارهای عملیاتی و توانمندی های خود -لزوم افزایش تلاش باتوجه به سطح توسعه یافتگی دولتها- تعیین نمایند و بصورت هماهنگ عمل کنند.

- با در نظر گرفتن قواعد، استانداردها و رویه های توصیه شده مورد توافق بین المللی، اقدام به وضع قوانین و مقررات در خصوص انتشار ناشی از منابع مستقر در خشکی، جو و کشتیهای تحت صلاحیت خود نمایند.
- از طریق سازمان بین المللی صلاحیتدار یا کنفرانس دیپلماتیک برای وضع قواعد، استانداردها و رویه های توصیه شده جهانی و منطقه ای اقدام نمایند.

- اقدام به انتشار اطلاعات، انجام تحقیقات علمی و تشویق به تبادل اطلاعات و داده ها در خصوص آلودگی دریایی ناشی از انتشار گازهای گلخانه ای، خطرات و راه حلهای آن از جمله اقدامات کاهشی و سازگارانه نمایند.

- مبادرت به ایجاد معیار علمی مناسب که قواعد، استانداردها و رویه های توصیه شده بر مبنای آن تدوین و تشریح گردد.

- حصول اطمینان از اینکه انتشار گازهای گلخانه ای ناشی از فعالیتهای تحت صلاحیت یا کنترل آنها سبب سرایت آلودگی به سایر دولتها و محیط زیست آنها نمیشود.

- حصول اطمینان از انطباق کشتیهای تحت صلاحیت آنها با قواعد و استانداردهای بین المللی قابل اعمال.

۲- حمایت از دولتهای در حال توسعه بویژه دولتهای آسیب پذیرتر در برابر تغییرات اقلیمی (مواد ۲۰۲ و ۲۰۳)

- در زمینه ظرفیت سازی، تخصص علمی، انتقال فناوری و سایر موضوعات بصورت مستقیم و یا از طریق سازمانهای بین المللی و همچنین از طریق اعطای رفتار ترجیحی به آنها در حوزه تأمین مالی، کمک فنی و خدمات تخصصی مربوطه.

۳- نظارت و گزارش دهی (مواد ۲۰۴ و ۲۰۵)

- مشاهده، اندازه گیری، ارزیابی و تجزیه و تحلیل خطرات یا آثار آلودگی دریایی ناشی از انتشار گازهای گلخانه ای بواسطه فعالیتهای انسانی.
 - پایش مستمر آثار فعالیتهای مجاز یا فعالیتهایی که در حال انجام هستند از حیث آلایندهی محیط زیست دریایی.
 - انتشار نتایج بدست آمده از پایش خطرات یا آثار آلودگی ناشی از انتشار گازهای گلخانه ای بصورت مستقیم یا از طریق سازمان بین المللی صلاحیتدار.
- (ب) تعهدات ملی (مواد ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۲۲ و ۲۰۶)
- اجرا و تصویب قوانین و مقررات ملی و نیز اتخاذ سایر اقدامات لازم در جهت اجرای قواعد و استانداردهای بین المللی قابل اجرای وضع شده از سوی سازمان بین المللی صلاحیتدار یا کنفرانس دیپلماتیک.
 - انجام ارزیابی آثار زیست محیطی هرگونه فعالیت برنامه ریزی شده عمومی و خصوصی که میتواند سبب آلودگی اساسی محیط زیست دریایی یا تغییرات قابل توجه در آن گردد و انتشار نتایج آن.

- پرسش دوم

- دولتها مطابق کنوانسیون متعهد به اتخاذ اقدامات مناسب و لازم برای حمایت و حفاظت از محیط زیست دریایی در برابر تغییرات اقلیمی و اسیدی شدن اقیانوسها هستند - این تعهد نیز نوعی مراقبت مقتضی است - که در این راستا، میبایست تعهدات زیر را اجرا نمایند: (مواد ۱۹۴، ۶۱، ۱۱۹، ۶۳، ۶۴، ۱۱۸، ۱۹۶)
- حمایت و حفاظت از اکوسیستمهای نادر و شکننده و همچنین زیستگاه گونه های در معرض تهدید و یا خطر انقراض و سایر اشکال حیات دریایی.
 - همکاری و اتخاذ اقدامات لازم برای حفاظت از منابع زنده دریایی با در نظر گرفتن بهترین علم موجود و عوامل زیست محیطی و اقتصادی و بکارگیری رویکرد احتیاطی و اکوسیستمی.
 - انجام مشورت با حسن نیت بمنظور اتخاذ اقدامات لازم و حصول اطمینان از حفاظت و توسعه ذخایر مشترک.
 - اتخاذ اقدامات مناسب بمنظور پیشگیری، کاهش و کنترل آلودگی ناشی از ورود گونه های غیربومی که میتواند سبب تغییرات چشمگیر و مضر در محیط زیست دریایی شود.

از وعده تا واقعیت: شرکت شل، دادگستری هلند و آرزوی هوای پاک

معین عارفی فرد - پژوهشگر حقوق بین الملل

سه سال از روزی که دادگاه بخش لاهه رأی خود را در مورد پرونده معروف «میلیوندیفنسی» (Milieudefensie) علیه شرکت نفتی [رویال داچ شل](#) (شل - Shell) صادر کرد ([رأی بدوی](#)) و در آن شل را به کاهش میزان قابل توجهی از انتشار گاز دی اکسید کربن ملزم نمود، میگذرد. در رأی بدوی، دادگاه بخش لاهه با در نظر گرفتن حقوق بشر، دیدگاه‌های علمی اقلیم شناسی و معیارهای حقوق نرم، شل را ملزم به نوعی تعهد به مراقبت جهت کاهش انتشار گاز دی اکسید کربن نمود. دامنه تعهد واقعی شل به کاهش انتشار، که توسط دادگاه تعیین شد، کل پورتفولیوی انرژی گروه شل را شامل شده و سه گروه مشخص از انتشار گازهای گلخانه‌ای را در بر می‌گرفت:

- انتشار مستقیم (گروه ۱): گازهای گلخانه‌ای ناشی از منابعی که شل و شرکت‌های تابعه آن مالک یا بهره‌بردار آن هستند.
- انتشار غیرمستقیم (گروه ۲): گازهای ناشی از منابع شخص ثالث که انرژی (مانند برق، بخار، گرمایش، و سرمایش) برای شل و شرکت‌های تابعه تأمین می‌کنند.
- سایر انتشارهای غیرمستقیم (گروه ۳): شامل انتشار گازهای گلخانه‌ای در زنجیره ارزش شل، از جمله انتشار ناشی از مصرف محصولات فروخته‌شده توسط مصرف‌کنندگان نهایی. تعهد گروه ۳ به صورت «تلاش حداکثری» است و ۹۵٪ انتشار خالص شل را شامل می‌شود.

در رأی بدوی، شل ملزم به کاهش انتشار گاز دی اکسید کربن به میزان ۴۵٪ تا سال ۲۰۳۰ در مقایسه با میزان انتشار در سال ۲۰۱۹ بر اساس بخش ۱۶۲ از فصل ۶ قانون مدنی هلند در مورد تعهد به مراقبت [برای اشخاص حقیقی و حقوقی] شده بود که نقض این تعهد موجب مسئولیت مدنی برای جبران خسارات ناشی از نقض خواهد بود. دادگاه بخش لاهه از منابع متعددی جهت تفسیر و تبیین تعهد شل به مراقبت استعانت جست. اگرچه حداقل برخی از آنها به صورت مستقیم از طریق قوانین هلند قابل اعمال نبود، با این حال دادگاه در بهره‌گیری از آنها هیچگونه تردیدی نکرد. مهمترین این منابع عبارتند از:

- مواد ۲ و ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر که حق بر حیات و حق احترام به زندگی خصوصی و خانواده‌گی را تضمین می‌نماید.
- اهداف اقلیمی موافقتنامه پاریس

- شواهد علمی درباره خطرات تغییرات اقلیمی که در گزارش‌های کارگروه بین‌الدولی برای تغییرات اقلیمی (IPCC) ارائه شده و بر اهمیت کاهش انتشار کربن (در سطح جهانی) تأکید دارند؛ و
- اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه تجارت و حقوق بشر؛ یک ابزار حقوق نرم که به منظور ارائه راهنمایی در ارتباط میان کسب و کارها و مسئولیت آن‌ها برای حفاظت از حقوق بشر تدوین شده است.
- اما رأی بدوی، پایان کار نبود. در تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۲۴، دادگاه تجدیدنظر لاهه، حکم الزام شرکت نفتی شل به کاهش ۴۵ درصدی انتشار گازهای دی اکسید کربن تا سال ۲۰۳۰ را نقض نمود. دادگاه پس از بررسی تقاضای تجدیدنظر شل به طور خلاصه به نتایج زیر رسید:
- طبق قوانین و مقررات کشور هلند، شرکت‌ها موظف به رعایت تعهد به مراقبت در راستای کاهش تغییرات اقلیمی خطرناک از طریق کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای خود هستند که این موضوع حتی از منظرگاه حقوق بشر نیز قابل توجه است. شل به عنوان یک تولیدکننده بزرگ نفت و گاز، دارای «مسئولیت ویژه» در این زمینه است.
- با این حال، شل موظف به کاهش مطلق انتشار دی اکسید کربن به میزان ۴۵ درصد یا هر درصد دیگری نیست و طبق مقررات اتحادیه اروپا نیز در حال حاضر و برای آینده نزدیک چنین تعهدی فرض نشده است. وجود مقررات اتحادیه اروپا در زمینه تغییرات اقلیمی، از جمله سیستم تجارت گازهای گلخانه‌ای اتحادیه اروپا (ETS) و دستورالعمل مراقبت مقتضی پایدار شرکتی، به‌تنهایی مانع وجود تعهد مستقل به کاهش انتشار طبق قوانین هلند نمی‌شود. اما این مقررات در تعیین اقدامات لازم برای رعایت تعهد مراقبت در زمینه تغییرات اقلیمی نقش به‌سزایی دارند.
- بنابراین، در کنار رعایت مقررات الزام‌آور اتحادیه اروپا که بر شرکت‌های بزرگی مانند شل برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای اعمال می‌شود، شرکت‌ها در انتخاب رویکرد خود برای کاهش انتشار، به شرط آنکه با اهداف اقلیمی توافق‌نامه پاریس سازگار باشند، آزادی عمل دارند (بند ۷.۵۶ رأی تجدیدنظر).
- در ارتباط با انتشار گازهای گروه ۱ و ۲، شرکت شل هدف‌گذاری مشخصی برای کاهش این انتشارها تعیین کرده است، به‌گونه‌ای که تا سال ۲۰۳۰ کاهش ۵۰ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۶ محقق شود (بند ۳.۲۹ رأی تجدیدنظر). این هدف، تا حد قابل توجهی از سوی شرکت شل محقق شده است. دادگاه تجدیدنظر بر این باور است که میلیودیفنسی دلایل کافی که نشانگر عدم توانایی شل برای رسیدن به

هدف مذکور باشد را ارائه نکرده است و از این رو، شل هم‌اکنون در مسیر تحقق همان اهدافی است که میلیودیفنسی از آن مطالبه کرده است.

- در خصوص انتشار گازهای گروه ۳ (انتشار ناشی از مصرف کنندگان محصولات شرکت شل)، دادگاه تجدیدنظر چنین اعلام می‌دارد که مبنای کافی برای الزام شرکت شل به کاهش ۴۵ درصدی تا سال ۲۰۳۰ (نسبت به سال ۲۰۱۹) وجود ندارد. این درصد به تفکیک کشورهای ارائه شده و به دلیل کلی بودن، نمی‌توان آن را به‌عنوان یک الزام حقوقی برای کاهش انتشار دی‌اکسید کربن توسط یک شرکت یا بخش خاص در نظر گرفت (بند ۷۱۱ رأی). همچنین، دادگاه تجدیدنظر مبنای کافی برای اعمال مدل دیگری از درصد کاهش نیز نمی‌بیند، زیرا درصدهای ارائه‌شده در گزارش‌هایی که میلیودیفنسی و شل به آن استناد کرده‌اند، تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند که مانع از رسیدن به مبنایی واحد با حداقل شکاف می‌گردد.

دادگاه تجدیدنظر توضیح داده است که تعهدات اصلی شل در حوزه حقوق اقلیمی در چارچوب نظام حقوقی هلند ناشی از قوانین و مقررات اقلیمی اتحادیه اروپا است. این قوانین عبارتند از:

۱. ETS (سیستم تجارت گازهای گلخانه‌ای اتحادیه اروپا) و ETS2 (در ارتباط با ساخت و ساز، حمل و نقل جاده‌ای و دیگر بخش‌ها) که بر اساس آن شل موظف است مجوزهای انتشار گاز را برای فعالیت‌های مرتبط از جمله فروش سوخت حمل و نقل جاده‌ای در چارچوب ETS2 خریداری نماید.
۲. دستورالعمل مراقبت مقتضی پایدار شرکتی (CS3D) که بر ضرورت تدوین یک طرح‌گذار به وضعیت عدم انتشار گازهای گلخانه‌ای (صفر خالص) تا سال ۲۰۵۰ میلادی منطبق بر توافق پاریس تأکید دارد؛ و

۳. گزارش پایداری شرکت که شرکت‌های بزرگ و شرکت‌های بورسی را ملزم به ارائه گزارش‌های منظم درباره ریسک‌های اجتماعی و زیست‌محیطی که با آن‌ها مواجه هستند، و همچنین تأثیر فعالیت‌هایشان بر افراد و محیط زیست، می‌کند.

این موارد چارچوب تعهدات حقوقی اقلیمی شل را در نظام حقوقی اتحادیه اروپا و هلند تعیین می‌کنند. دادگاه تجدیدنظر، همانند دادگاه بخش لاهه، به نقش قابل‌توجه حقوق بشر در تعریف و تکمیل معیار حقوقی نانوشته مراقبت [مقتضی] در قانون مسئولیت مدنی اشاره داشته و همانطور که انتظار می‌رود تصریح می‌کند که هیچ تردیدی وجود ندارد که حفاظت در برابر تغییرات اقلیمی خطرناک یک حق بشری است که از جمله در مواد ۲ و ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (ECHR) مورد حمایت قرار گرفته است. دادگاه تجدیدنظر این

نتیجه گیری را بر مبنای رأی [اورگندا](#) (Urgenda) صادره از سوی دیوان عالی هلند، رأی اخیر دادگاه اروپایی حقوق بشر علیه [سوئیس](#)، رویه های قضایی بین المللی دیگر در حوزه حقوق بشر و تغییرات اقلیمی (بند ۷.۱۲ رأی تجدیدنظر)، و قطعنامه ها و گزارش های نهادهای سازمان ملل متحد (بندهای ۳.۶، ۳.۱۰، ۳.۱۴ رأی تجدیدنظر) پایه ریزی نموده است.

دادگاه تجدیدنظر همچنین اشعار می دارد که حقوق بشر می تواند بر روابط حقوق خصوصی بین میلیودیفنسی و شل تأثیر بگذارد. این دادگاه به [اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه تجارت و حقوق بشر](#)، [دستورالعمل سازمان همکاری و توسعه اقتصادی \(OECD\)](#) برای شرکت های چندملیتی در مورد مسئولیت اجتماعی شرکت ها، و چندین سند دیگر در حوزه حقوق نرم استناد می کند. با وجود مهر تایید دادگاه تجدیدنظر بر نقش مؤثر حقوق بشر در تعیین تعهدات شل، اما آنطور که دادگاه تصریح کرد بر اساس قوانین هلند، حقوق بشر به طور مستقیم بر شرکت ها قابل اعمال نیست. به عبارت دیگر، اثر مستقیم افقی وجود ندارد (بند ۷.۱۸ رأی تجدیدنظر). حقوق بشر مؤثر است اما نه به عنوان منبع مستقل بلکه، از طریق اثر افقی غیرمستقیم؛ قانون مدنی هلند می تواند در پرتو ارزش های حقوق بشر تفسیر شود (بندهای ۷.۱۷ و ۷.۱۸). تعهد قانونی مرتبط در این پرونده در قالب وظیفه اجتماعی مراقبت (Social Duty of Care) از قانون مدنی هلند نشأت می گیرد.

تا جایی که اطلاعات موجود است، این اولین پرونده ای است که در آن دادگاه به صراحت اعلام می دارد که قوانین موضوعه هیچ مبنایی جهت تدوین و به نظم در آوردن تعهدات مشخص شرکت ها به کاهش انتشار به دست نمی دهد و صرفاً منابع محدودی از قوانین و مقررات اتحادیه اروپا را به عنوان منبع مشخص نام می برد. دادگاه تجدیدنظر، از جمله، به دو دستورالعمل مصوب اخیر اشاره می کند:

[دستورالعمل مراقبت مقتضی پایدار شرکتی \(CS3D\)](#) که الزاماتی را برای شرکت ها ایجاد می کند که بر اساس آن موظف به انجام مراقبت مقتضی در حوزه حقوق بشر و محیط زیست در ارتباط با فعالیت های خود، فعالیت های شرکت های تابعه، و فعالیت های شرکای تجاری خود در زنجیره های عملیاتی شرکت هستند؛ و [دستورالعمل گزارش پایداری شرکت \(CSRD\)](#) که هم اکنون لازم الاجرا شده و شرکت های بزرگ را ملزم به گزارش دهی منظم درباره انتشار دی اکسید کربن می نماید. با این حال، حتی بر اساس معیار نانوشته مراقبت نیز دادگاه تجدیدنظر دست کم بر اساس دلایل ارائه شده توسط شل و میلیودیفنسی و وضعیت فعلی علم اقلیم شناسی، هیچ مبنایی برای تعیین درصد مشخصی از کاهش انتشار دی اکسید کربن برای شرکت شل [نمی بیند](#) (بند ۷.۱۱۱ رأی تجدیدنظر).

از نظر دادگاه، هدف کاهش ۴۵ درصدی تا سال ۲۰۳۰ که در گزارش‌های کارگروه بین‌الدولی برای تغییرات اقلیمی (IPCC) و سایر منابع مطرح شده است، نمی‌تواند به‌عنوان یک تعهد کاهش مشخص برای شل به‌عنوان یک شرکت منفرد یا برای یک بخش اقتصادی خاص تفسیر گردد. به بیان دیگر، دادگاه تجدیدنظر اساساً اینگونه اعلام می‌دارد که تعیین اینکه کدام بخش باید کاهش مشخصی در انتشار دی اکسید کربن را در چه بازه زمانی محقق کند، بر عهده قانون‌گذار همان کشور است تا بر اساس تصمیمات سیاسی آن را مشخص نماید. بسیاری از شرکت‌ها به‌صورت داوطلبانه اهداف کاهش انتشار برای خود تعیین می‌کنند. رأی دادگاه تجدیدنظر برای اینگونه شرکت‌ها آسودگی خاطر و عدم قطعیت را توأمان به همراه دارد. از یک سو، به دلیل فقدان درصد کاهش مشخصی که بتواند به‌عنوان معیار ارزیابی مورد استفاده قرار گیرد، کمتر بیم آن را دارند که سازمان‌های محیط زیستی هدف داوطلبانه تعیین‌شده توسط آنان را ناکافی تلقی کنند. از سوی دیگر، فرض دادگاه تجدیدنظر که هیچ‌نظر کارشناسی قطعی و تعیین‌کننده‌ای در مورد مقدار کافی کاهش انتشار وجود ندارد، این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا شرکت در مسیر درست تحقق هدف اعلام‌شده گام نهاده است یا خیر.

با اینکه دادگاه درخواست میلیودیفنسی برای صدور حکم کاهش ۴۵٪ انتشار تا سال ۲۰۳۰ را رد کرده، با این حال در رأی خود اشاره نموده که ممکن است صدور حکم [در آینده] علیه شل در مورد سرمایه‌گذاری‌های جدید آن در میادین نفت و گاز قابل توجیه باشد. دادگاه بیان داشته که چنین سرمایه‌گذاری‌هایی می‌تواند باعث افزایش عرضه سوخت‌های فسیلی شده و اثر «قفل‌شدگی» (Lock-in Effect) به همراه داشته باشند، به این معنا که پس از انجام این سرمایه‌گذاری‌ها، بازگشت از آنها امکان‌پذیر نبوده و هزینه‌های آن تنها از طریق استفاده مستمر در بلندمدت جبران می‌شود. به عقیده دادگاه، این شرایط باعث تشویق شرکت‌ها به ادامه فعالیت‌های خود بدون توجه به اهداف کاهش انتشار می‌شود. با این حال، این استدلال در پرونده حاضر تأثیری ندارد، زیرا نمی‌تواند مبنایی استوار و منسجم برای صدور رأی به نفع میلیودیفنسی مبنی بر کاهش ۴۵ درصدی انتشار دی اکسید کربن توسط شل فراهم نماید (بندهای ۷۶۰ الی ۷۶۲). به بیان ساده‌تر، از منظر دادگاه تجدیدنظر، تعهد به کاهش گازهای گروه ۳ (که توسط مصرف‌کنندگان نهایی محصولات شل تولید می‌شود) غیر مؤثر به نظر می‌آید چراکه شل می‌تواند تعهد به کاهش گازهای گروه ۳ را با توقف داد و ستد سوخت‌های فسیلی رعایت نماید اما در آخر، مصرف‌کننده نهایی همچنان می‌تواند به مصرف محصولات و تولید گاز ادامه دهد، لذا نمی‌توان در تعهد به کاهش انتشار گاز در گروه ۳ منفعت حقوقی [یا حتی عملی] برای میلیودیفنسی متصور بود. البته باید به این موضوع اشاره نمود که دادگاه تجدیدنظر در مورد تعهد به انتشار گازهای گروه ۱ و ۲ هم دیدگاه مشابهی را اتخاذ نموده است چراکه در این مورد نیز استدلال میلیودیفنسی در مورد ضعیف عمل کردن

شل در کاهش انتشار گازهای گروه ۱ و ۲ را نپذیرفته و اعلام داشته است که شل در دوره زمانی سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۳ میلادی میزان قابل توجهی از هدف گذاری خود را با کاهش ۳۱٪ انتشار محقق نموده است (بند ۷.۶۵ رأی دادگاه تجدیدنظر).

عملکرد دادگاه تجدیدنظر در این پرونده قابل انتقاد است. این دادگاه استدلال می کند که قوانین موجود در حوزه تغییرات اقلیمی، چه در سطح ملی (هلند) و چه در سطح اتحادیه اروپا، جامع و کافی نیستند. همچنین احتمال وجود تعهدات گسترده تر برای کاهش انتشار دی اکسید کربن در قانون مدنی یا سایر منابع قانونی را منتفی نمی داند (بند ۷.۲۸ رأی تجدیدنظر). بر همین اساس، دادگاه خود را صالح به رسیدگی به این پرونده دانسته و اقدام به صدور رأی کرده است. با این حال، در ادامه بررسی پرونده، دادگاه با یک مشکل اساسی روبه رو می شود: فقدان یک مبنای علمی مشخص و معتبر در گزارش ها و تحقیقات مرتبط با تغییرات اقلیمی که بتواند دقیقاً تعیین کند یک شرکت نفت و گاز مانند شل باید چه میزان از انتشار دی اکسید کربن خود را کاهش دهد. آنچه مشخص است این است که دادگاه تجدیدنظر تمایلی به مداخله در آزادی عمل شرکت برای تعیین اهداف انتشار گازهای گلخانه ای گروه ۳ و تصمیم گیری در مورد نحوه دستیابی به آن اهداف نداشته و صراحتاً از تعریف اهداف مشخص که به لحاظ قضائی الزام ایجاد نماید، خودداری کرده است.

بر اساس رویکرد حقوق بشری نیز باید پذیرفت که شرکت ها همانند دولت ها باید از حاشیه ای از آزادی عمل برخوردار باشند که به آنان اجازه می دهد در تصمیم گیری هایشان تا حدودی با صلاح دید خود عمل نمایند. با این حال، دادگاه در این پرونده بررسی کافی به عمل نیاورد تا مشخص شود آیا شرکت شل از این اختیار سوء استفاده کرده و تصمیمی به وضوح غیر منطقی اتخاذ کرده است یا خیر. با نگاهی به اهداف گروه ۳ شل، روشن است که این شرکت تحت مدیریت مدیر عامل جدید خود، به وضوح از این اهداف عقب نشینی کرده است. شل هدف قبلی خود برای انتقال مدل تجاری به سمت انرژی های تجدید پذیر را کاهش داده و اهداف فروش گاز طبیعی مایع (LNG) را افزایش داده است. این اقدامات، به جای پیشروی در مسیر انتقال به اقتصاد مبتنی بر کربن کم، عقب گرد محسوب می شود.

هرچند قابل درک است که دادگاه از الزام یک شرکت به اتخاذ هدف مشخصی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه ای گروه ۳ خودداری کند، اما اگر مفهوم «تعهد قانونی» قرار باشد معنای واقعی خود را حفظ کند، تصمیم یک شرکت به افزایش انتشار گازها نمی تواند با تعهد قانونی آن به کاهش این انتشارها سازگار باشد. در این میان، «اصل عدم بازگشت» مندرج در نظام حقوق اقلیمی موافقتنامه پاریس اهمیت ویژه ای دارد. همان طور که طبق مواد ۳ و ۴ این توافق، دولت ها حق ندارند سطح مشارکت های ملی خود در تغییرات اقلیمی را کاهش

دهند، شرکت‌ها نیز نباید مجاز به عقب‌گرد از اهداف گروه ۳ خود باشند، تعهدی که شل دقیقاً عکس آن را انجام داده است. نقش اصل عدم بازگشت در دعاوی حقوقی اقلیمی تاکنون عمدتاً در ارتباط با اهداف اقلیمی دولت‌ها مورد بحث قرار گرفته است، اما این اصل باید به همان اندازه برای اهداف اقلیمی شرکت‌ها نیز اعمال شود. دستورالعمل گزارش پایداری شرکت (CSRD) شرکت‌های بزرگ را ملزم می‌نماید که اطلاعات مرتبط با تأثیرات زیست‌محیطی خود را افشا و اقدامات خود را با اهداف پایداری اتحادیه اروپا هماهنگ سازند. اگرچه این دستورالعمل به‌طور صریح به اصل عدم بازگشت اشاره نمی‌کند، اما الزامات آن برای گزارش‌دهی جامع و شفاف، عملاً با هدف بهبود مداوم عملکرد زیست‌محیطی شرکت‌ها گروه خورده است. برای مثال، شرکت‌ها موظف‌اند تأثیرات فعالیت‌های خود بر جنبه‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و حاکمیتی (ESG) را به‌صورت شفاف گزارش دهند. این گزارش‌دهی شامل ارائه پیشرفت‌های پایدار در دستیابی به اهداف زیست‌محیطی از جمله کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، مدیریت پسماند، و ارتقای بهره‌وری منابع می‌شود (ماده ۱۹a دستورالعمل گزارش پایداری شرکت). همچنین مطابق دستورالعمل مراقبت مقتضی پایدار شرکتی که از سوی اتحادیه اروپا لازم‌الاجرا گردیده و به دولت‌های اتحادیه اروپا برای اجرای ملی ابلاغ شده است، شرکت‌ها موظفند برنامه‌ای انتقالی برای کاهش تغییرات اقلیمی تدوین و اجرا کنند که از طریق اقدامات موثر اطمینان حاصل شود استراتژی کسب و کار آن‌ها با انتقال به یک اقتصاد پایدار، محدود کردن افزایش دمای جهانی به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد مطابق با توافق‌نامه پاریس و دستیابی به هدف کربن صفر در راستای مقرر شماره ۱۱۱۹/۲۰۲۱ (قانون اقلیمی اتحادیه اروپا) سازگار باشد. این برنامه باید اهداف میان‌دوره‌ای و تعهد به تحقق کربن صفر تا سال ۲۰۵۰ را نیز در بر گیرد تا تعهدات قانونی و بین‌المللی شرکت در مقابله با تغییرات اقلیمی و حفاظت از محیط زیست محقق شود. از بند مذکور در دستورالعمل چنان بر می‌آید که اصل عدم بازگشت به صورت ضمنی در مورد شرکت‌ها نیز قابل اعمال است به این صورت که در صورت کاهش مشارکت شرکت‌ها در اهداف تغییرات اقلیمی، تعهدات ذکر شده در دستورالعمل، نقض شده و بلااقدام تلقی می‌گردد.

بر اساس دستورالعمل مراقبت مقتضی پایدار شرکتی، شرکت‌ها موظف به تعیین اهداف اقلیمی منطبق با موافقت‌نامه پاریس به‌عنوان یک تعهد قانونی هستند. این تعهد گسترده‌تر قانونی (خواه مبتنی بر قواعد عمومی حقوق داخلی همانند این پرونده باشد، خواه حقوق بشر، یا قوانین خاص مربوط به مراقبت مقتضی مشابه قوانین کشور فرانسه) موجب می‌شود که شرکت‌ها چه از طریق کاستن سرعت رسیدن به اهداف تعیین شده و چه با اقداماتی که مشخصاً منجر به عدم تحقق این اهداف خواهد شد، از تعدیل تعهدات اقلیمی خود اجتناب نمایند.

رای دادگاه تجدیدنظر لاهه، این تعهد خاص شل را که به قول پروفیسور پایمان بعنوان بخشی از «مجموعه تعهدات» آن است، تحت تأثیر یا تعدیل قرار نداده است.

در نهایت، دادگاه تجدیدنظر وجه تمایز شرکت شل و تأکید بر نقش این شرکت را اینگونه بیان میکند: «بطور خاص شرکت‌هایی که محصولات آن‌ها در تشدید مشکلات مرتبط با تغییرات اقلیمی نقش داشته و توانایی مشارکت در مقابله با این مشکل را دارند، در برابر سایر ساکنان زمین موظف به اقدام سازنده هستند، حتی در صورتی که قواعد حقوق عمومی الزام خاصی برای آن‌ها ایجاد نکرده باشد» (بند ۷۲۶ رای تجدیدنظر). دادگاه در ادامه با در نظر گرفتن سبقه و جایگاه ویژه شل با بکارگیری ادبیاتی تشویقی و دربرگیرنده مسئولیت اجتماعی چنین اعلام نمود که «انتظار می‌رود شرکت شل اقدامات بیشتری نسبت به بسیاری از شرکت‌های دیگر انجام دهد، چراکه این شرکت طی بیش از ۱۰۰ سال، بازیگری اصلی در بازار سوخت‌های فسیلی بوده و همچنان موقعیت برجسته‌ای در این بازار دارد.» (بند ۷۵۵ رای تجدیدنظر)

این موضع دادگاه قابل انتقاد است چرا که تمرکزی گزینشی بر شل دارد. شل به عنوان یک شرکت بزرگ در حوزه سوخت‌های فسیلی مسئولیت بزرگی در قبال تغییرات اقلیمی دارد، اما تمرکز انحصاری بر آن می‌تواند تعهدات سایر شرکت‌ها را نادیده بگیرد. تغییرات اقلیمی یک مسئله سیستمی است که نیازمند همکاری همه بخش‌هاست و تأکید بیش از حد بر شل این تصور را ایجاد می‌کند که شرکت‌های کوچک‌تر یا فعال در بخش‌های دیگر مسئولیت چندانی ندارند. این رویکرد با اصل «مسئولیت مشترک اما متمایز» (CBDR) که تأکید بر مسئولیت همه آلاینده‌ها دارد و دادگاه نیز در همین رأی تجدیدنظر (بند ۷۷۲) مستقیماً به آن استناد نموده، در تضاد است. دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه بدوی را نقض کرده و درخواست میلیودیفسی برای صدور رای علیه شل را رد کرد. با این حال، دادگاه اذعان دارد که ممکن است جلوگیری از سرمایه‌گذاری شل در میدین جدید نفت و گاز امکان‌پذیر باشد. بر مبنای استدلال دادگاه، چنین سرمایه‌گذاری‌هایی می‌تواند عرضه سوخت‌های فسیلی را گسترش داده و اثر «قفل‌شدگی» ایجاد کند به این معنا که پس از انجام سرمایه‌گذاری‌ها، بازگشت از این مسیر دشوار خواهد بود و شرکت‌ها برای جبران هزینه‌ها انگیزه می‌یابند تا به فعالیت در این حوزه ادامه دهند. در عین حال، دادگاه این استدلال را در پرونده حاضر مؤثر ندانسته است، زیرا نمی‌تواند مبنایی مشخص برای پذیرش درخواست میلیودیفسی در خصوص الزام شل به کاهش ۴۵ درصدی انتشار CO₂ باشد. این نکته ما را به پرسشی اساسی می‌رساند: آیا تأکید بر مسئولیت شل در چنین شرایطی به هدف مورد نظر یعنی کاهش واقعی انتشار گازهای گلخانه‌ای منجر خواهد شد؟

ابهامی که اینجا مطرح می شود این است که دولت ها همچنان مجوزهایی برای اکتشاف میادین جدید نفت و گاز صادر می کنند. بنابراین، حتی اگر شل از رقابت بر سر این امتیازات کنار بکشد، شرکت های دیگری جای آن را خواهند گرفت. این امر یک واقعیت بنیادین در صنعت سوخت های فسیلی را برجسته می کند: این صنعت به عنوان یک سیستم خودپایدار عمل می کند، به گونه ای که حتی در صورت خروج یک شرکت خاص، روند این سیستم متوقف نمی شود. در نتیجه، هرگونه راهکار برای مقابله با تغییرات اقلیمی نیازمند توجه به این پویایی سیستمی و تدوین سیاست هایی فراگیرتر است که تمام بازیگران این صنعت را در بر بگیرد. بنابراین، مقابله با این چالش مستلزم رویکردی فراتر از هدف قرار دادن شرکت های منفرد نظیر شل است و به اقداماتی جمعی و سیاست گذاری های جامع در سطوح ملی و بین المللی نیاز دارد. پیشرفت پایدار در مبارزه با تغییرات اقلیمی نه در محدودیت های جزئی بلکه در ارائه راه حل های ساختاری و هماهنگ نهفته است.

رویکرد محاکم داخلی آمریکای لاتین به حق بر محیط زیست سالم؛ نگاهی واقع‌گرا یا ایده‌آلیستی؟

معصومه حسینی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران

در جریان نگارش پژوهشی درباره حق بر محیط زیست سالم به برخی آرای محاکم داخلی دولتها از مناطق مختلف جهان برخوردم. در این میان، نگاه متفاوت محاکم داخلی آمریکای لاتین به حفاظت از محیط زیست در کنار پیوند آن با حقوق بشر نظرم را بسیار جلب کرد و استدلال قضات آنها در توجه به حقوق طبیعت و همچنین سکوت اغلب نوشته‌ها درباره رویکرد این محاکم در برابر استنادات متعددی که به آرای محاکم اروپایی صورت می‌گرفت، مرا بر آن داشت تا چند خطی را درباره محاکم مزبور بنویسم.

در جهان امروز که نگاه منفعت طلبانه بشر بر تمام امور غالب است، محاکمی در آن سوی جهان - آن‌هم نه در کشورهای توسعه یافته - در قضایای زیست محیطی مطروحه از سوی خواهان‌های حقیقی و یا سازمانهای مردم نهاد، نگاهشان به طبیعت صرفاً به مثابه پدیده‌ای تحت تسخیر و در خدمت انسان نیست و استدلال آنها در حفاظت از حقوق طبیعت شایسته توجه و تحلیل است. در واقع به زبان ساده، همانطور که ما در مجموعه حقوق بشر از حقوقی که انسان به صرف انسان بودن از آنها برخوردار است صحبت می‌کنیم، محاکم مزبور از حقوق طبیعت فارغ از اینکه محیط زیست انسانها است و منافع را برای آنها به همراه دارد، می‌گویند و با استناد به آن، اقدام به صدور رأی مینمایند. در این مطلب بر آن هستیم تا ضمن تبیین نگاه محاکم آمریکای لاتین به حفاظت از محیط زیست به این مسئله پردازیم که رویکرد اتخاذ شده از سوی آنها، رویکردی منطبق با واقعیات و حقوق موجود است یا خیر؟

ماجرای صدور یک نظریه مشورتی از دیوان میان آمریکایی حقوق بشر آغاز می‌شود. بدین شرح که دولت کلمبیا در سال ۲۰۱۶ از دیوان میان آمریکایی حقوق بشر درخواست صدور نظریه مشورتی درباره محدوده اعمال بند ۱ ماده ۱ (تعهد به رعایت حقوق مندرج در کنوانسیون)، بند ۱ ماده ۴ (حق حیات) و بند ۱ ماده ۵ (حق برخورداری از رفتار انسانی و کرامت شخصی) کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و همچنین تفسیر بند ۱ ماده ۴ و بند ۱ ماده ۵ را در ارتباط با بند ۱ ماده ۱ و نیز در پرتو حقوق بین الملل محیط زیست، می‌نماید که در ۷ فوریه ۲۰۱۸ منجر به صدور نظریه مشورتی می‌گردد. بموجب نظریه مشورتی مزبور، دیوان میان آمریکایی حقوق بشر به صراحت اعلام کرد که حق برخورداری از محیط زیست سالم از حقوق اساسی بشر است و تخریب محیط زیست بر بهره‌مندی از این حق اساسی بشر و نیز سایر حقوق بشر تأثیر می‌گذارد و دولتها موظفند اطمینان حاصل کنند که اقدامات آنها (و اقدامات کسانی که تحت کنترل مؤثر آنها هستند) بر بهره‌مندی از این حقوق اساسی -

از جمله حقوق کسانی که خارج از مرزهای آن دولت زندگی میکنند - تأثیر نمیگذارد. لیکن بهرحال، فارغ از پاسخی که دیوان در نظریه مشورتی خود به دولت کلمبیا می‌دهد، در [بند ۶۲ رأی مزبور](#)، دیوان تأکید ویژه میکند که:

«برخلاف سایر حقوق بشر، حق بر محیط زیست سالم به عنوان یک حق مستقل از اجزای محیط‌زیست از جمله جنگل‌ها، رودخانه‌ها و دریاها به خودی خود حمایت میکند حتی در مواردی که هیچ قطعیت و یا شواهدی در خصوص وجود خطر برای افراد وجود ندارد. این بدان معناست که [حق بر محیط زیست سالم] از طبیعت و محیط زیست محافظت میکند، نه تنها به دلیل مزایایی که برای بشریت فراهم میکند یا آثاری که ممکن است تخریب آنها بر سایر حقوق بشر مانند حق بر سلامت و حیات داشته باشد بلکه به دلیل اهمیت آنها برای سایر موجودات زنده‌ای که ما با آنها در کره زمین شریک هستیم و آنها نیز به تنهایی شایسته محافظت هستند. در این راستا، دیوان نه تنها در احکام دادگاه، بلکه در قوانین اساسی نیز تمایل به شناسایی شخصیت حقوقی و متعاقب آن، حقوق طبیعت را متذکر میشود.»

در واقع دیوان بموجب این بند حمایت خود از شناسایی شخصیت حقوقی و به تبع آن حقوق جداگانه برای طبیعت را اعلام مینماید و میان حقوق طبیعت و حق بر محیط زیست سالم علیرغم تأکید بر درهم تنیدگی آنها تفاوت قائل می‌شود. دادگاههای داخلی برخی کشورهای آمریکای لاتین از جمله دادگاه‌های کلمبیا، کاستاریکا و مکزیک با الهام از نظریه مشورتی نوآورانه دیوان میان آمریکایی حقوق بشر، تصمیماتی [اتخاذ کردند](#) که بموجب آنها توضیح میدهند که حق بر محیط زیست سالم دارای دو عنصر کلیدی است: نخست ارزش عینی و ذاتی طبیعت بدون توجه به خدماتی که به جامعه و حقوق بشر ارائه میدهد؛ و دوم، ارزش انسان محوری طبیعت و رابطه آن با تحقق سایر حقوق بشر. بطور مثال:

۱) دیوان عالی مکزیک در رأی خود در قضیه «[قطع کردن پوشش گیاهی مانگروها برای احداث پارک اکولوژیکی](#)» به نظریه مشورتی دیوان میان آمریکایی حقوق بشر استناد می‌نماید و بیان می‌کند که حق بر محیط‌زیست سالم به دنبال تنظیم فعالیتهای انسانی به منظور حفاظت از طبیعت است و نه تنها به حق انسانها برای زندگی در محیطی سالم و مناسب می‌پردازد، بلکه از طبیعت نیز به خاطر ارزش خود محافظت میکند (پاراگراف ۴۰) و از دکتترین موردنظر دیوان میان آمریکایی حقوق بشر نتیجه می‌گیرد که حق بشر برای داشتن محیط زیست سالم دارای ابعاد دوگانه است: یک) بعد عینی یا اکولوژیکی که از محیط زیست به عنوان یک دارایی بنیادین حقوقی محافظت میکند و به دفاع و احیای طبیعت و منابع آن بدون توجه به پیامدهای آن بر انسانها می‌پردازد؛ و دو) بعد ذهنی یا انسان محور که بر اساس آن حمایت از این حق، تضمینی برای تحقق و اعتبار سایر حقوق

شناخته شده فرد است. بنابراین، نقض هر یک از این دو بعد، نقض حقوق بشر بر برخورداری از یک محیط زیست سالم است. (پاراگراف ۴۳)

۲) دیوان عالی کلمبیا نیز در قضیه [رودخانه آتراتو](#) بیان داشت که سه رویکرد برای نگاه به طبیعت در نظام حقوقی کلمبیا متصور است:

الف) رویکرد انسان محور که گسترده ترین رویکرد موجود در غرب است و انسان را تنها موجود عقلانی و کامل بر روی کره زمین میداند. از منظر رویکرد مزبور تنها چیزی که اهمیت دارد، بقای انسان است و تنها در این حد باید از محیط زیست حفاظت کرد. (پاراگراف ۷-۵؛ ب) رویکرد زیست محور که در نگاه اول مشابه رویکرد انسان محور می نماید، به این معنا که طبیعت باید فقط برای جلوگیری از تولید فاجعه ای که انسان و کره زمین را نابود میکند، محافظت شود. مطابق این تفسیر نیز طبیعت صرفاً شیئی در اختیار انسان است. با این حال، رویکرد زیست محور با رویکرد انسان محور تفاوت دارد؛ زیرا معتقد است میراث زیست محیطی یک کشور منحصرأ متعلق به مردم ساکن آن نیست، بلکه به نسلهای آینده و بطور کلی به بشریت تعلق دارد. بطوری که آنچه در مورد محیط زیست و منابع طبیعی در چین اتفاق می افتد ممکن است به سایر کشورها مانند ایالات متحده و آمریکای لاتین و همچنین آفریقا و اقیانوسیه تأثیر بگذارد که یک همبستگی جهانی را تشکیل داده که مبتنی بر مفهوم توسعه پایدار است. (پاراگراف ۸-۵؛ ج) رویکرد اکومحور که مبتنی بر یک فرض اساسی است که بر اساس آن، زمین به انسان تعلق ندارد و برعکس، فرض میکند که انسان، مانند هر گونه دیگر، بخشی از زمین است. بر اساس این تفسیر، نوع بشر به هیچ وجه مالک گونه ها، تنوع زیستی، یا منابع دیگر یا سرنوشت کره زمین نیست. در نتیجه، این رویکرد، طبیعت را موضوع واقعی حقوق میداند که باید توسط دولتها به رسمیت شناخته شود. (پاراگراف ۹-۵)

دیوان عالی کلمبیا در ادامه بیان میکند که دیدگاه اکومحور در برخی تصمیمات قبلی این نهاد دیده میشود که در آنها به اهمیت محیط زیست برای حفاظت از خود و رابطه نزدیک آن با موجوداتی که بر روی زمین زندگی میکنند، اشاره میشود و طبیعت را دارای حقوق خاص خود در نظر میگیرند که باید از آن حمایت و حفاظت شود نه به عنوان محیط پیرامون انسانها. درواقع، بر اساس این دیدگاه تنها با نگرش احترام عمیق و تواضع نسبت به طبیعت، میتوان تعاملی منصفانه و عادلانه با آن برقرار نمود و از هر مفهومی که به بهره برداری منفعت طلبانه و اقتصادی، سلطه و استثمار منجر شود، دوری جست (پاراگراف ۱۰-۵) و در نهایت نیز دیوان علاوه بر حق بر تأیید نقض حق بر محیط زیست سالم مردمان بومی ساکن اطراف رودخانه آتراتو که به واسطه عدم کنترل مؤثر

فعالیت‌های معدنی، حقوق قابل اجرا درباره خود رودخانه آتراتو که همان حقوق طبیعت است را نیز به رسمیت شناخت.

۳) در سال ۲۰۲۳ شعبه قانون اساسی دیوان عالی کاستاریکا در قضیه والتر برنس سوتو (Walter Brenes Soto) اعلام داشت که بموجب قوانین این کشور، کوسه سرچکشی بخشی از تنوع زیستی این کشور است که در معرض خطر انقراض قرار دارد و باید به صورت مستقل مورد حمایت قرار گیرد. چراکه احترام به زندگی تمام اشکال موجودات زنده بسیار مهم است و همه آنها، صرف نظر از ارزش اقتصادی واقعی و بالقوه خود، حق حیات دارند. بنابراین دیوان با استناد به نظریه مشورتی دیوان میان امریکایی حقوق بشر که قبلاً درباره آن صحبت کردیم، به مسئله لزوم حفاظت از طبیعت فارغ از منفعتی که برای انسانها به همراه دارد، تأکید نمود و بیان داشت که هدف حفاظت از طبیعت، فراتر از انسانها است و سایر موجودات زنده به طور کلی و وراثی فایده آنها برای بشر باید حمایت و حفاظت شوند. همچنین دیوان عالی کاستاریکا با اشاره به رأی دیوان عالی مکزیک بر این امر که حق بر محیط زیست سالم دارای ابعاد دوگانه -اکولوژیکی و انسان محور- است، تأکید نمود و بیان داشت که به موجب اصول حقوقی زیست محیطی برای توسعه پایدار از نظر زیست محیطی، طبیعت یک حق ذاتی برای وجود، شکوفایی و تکامل دارد (بخش بیستم) و البته محیط زیست نیز میراث مشترک تمام ساکنان زمین است، نه صرفاً انسانها. در نهایت، دیوان عالی کاستاریکا برای لغو مقرراتی که ماهیگیری سه گونه از کوسه‌های سرچکشی را مجاز میکرد، به حق برخورداری از محیط زیست سالم استناد نمود.

در غالب آرای داخلی و بین المللی، هرگاه محاکم می‌خواهند شدت فجایع زیست محیطی را نشان داده و به اثبات برسانند، به آسیبها و چالشهایی که برای انسان (چه نسل حاضر و چه نسل‌های آتی) و دولتها میتواند به همراه داشته باشد، متوسل میشوند بی‌آنکه از حقوق طبیعت صحبتی به میان آید. فلذا میتوان این نوع نگاه محاکم امریکای لاتین به مسئله حفاظت از محیط‌زیست را نگاهی نو و درخور توجه دانست. چراکه انسان را در جایگاه واقعی آن یعنی بخشی از چرخه طبیعت قرار میدهد نه حاکم بر آن و به نوعی بیان میدارند که باید طبیعت را به عنوان یک شخصیت حقوقی که دارای حقوق مشخصی است، به رسمیت بشناسیم.

حال آیا می‌توان این نگاه را نگاهی منطبق با واقعیت موجود دانست یا یک نگاه ایده آلیستی بسیار رو به جلو است که امروز برای صحبت از آن زود است؟ آیا بشر امروز، با ادعای پیشرفت و حرکت رو به جلو در عرصه های مختلف، باید پذیرای این مسئله باشد که زمان آن فرا رسیده تا به طبیعت فارغ از منفعتی که برای او به همراه دارد، احترام بگذارد و حقوق آن را رعایت نماید؟ شاید در نگاه نخست، رویکرد مزبور کمی ایده آلیستی به نظر برسد بویژه با توجه به واقعیت‌های موجود که سبب شد شناسایی حق بر محیط زیست سالم به مثابه یک حق

مستقل بشری نیم قرن به تعویق افتد اما باید توجه داشت که رویکرد مزبور، حفاظت مؤثر از محیط زیست بشر امروز (رویکرد انسان محور) و حفظ آن برای نسلهای آینده (رویکرد زیست محور) را نیز در دل خود دارد و چه بسا مؤثرتر از هر دو رویکرد برای تحقق حقوق بشر به ویژه حق بر محیط زیست سالم عمل نماید و به نظر میرسد که سایر محاکم در عرصه های مختلف ملی، منطقه ای و بین المللی (بویژه محاکم حقوق بشری) میتوانند اقدامات لازم را برای جا انداختن رویکرد ارزشمند مزبور در جهان اتخاذ نمایند. (برای مطالعه بیشتر درباره جنبش حقوق طبیعت به [اینجا](#) مراجعه کنید)

مجمع گذار بیمه ای به کربن خالص صفر سازمان ملل و نقش آن در حقوق نرم

راشد رستمیان - کارشناس ارشد MBA از دانشگاه امیر کبیر

در پی راهاندازی مجمع بیمه گران برای رسیدن به انتشار کربن صفر در ژوئن سال ۲۰۲۳، تلاش‌ها به منظور تسریع و گسترش اقدامات داوطلبانه در عرصه تغییرات اقلیمی توسط صنعت بیمه و سایر ذینفعان کلیدی آغاز شد. این در حالی بود که پیش از آن، یک اتحاد جهانی توسط برخی از شرکت‌های بیمه پیشرو به منظور مقابله با تغییرات اقلیمی تشکیل شده بود، اما این اتحاد پس از مدت کوتاهی به دلیل خروج برخی از اعضا و چالش‌های قانونی به ویژه در آمریکا شکست خورد. آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل، پس از این شکست، از جامعه مالی، از جمله شرکت‌های بیمه، خواست تا به تعهدات خود در راستای کاهش کربن و حفاظت از محیط زیست ادامه دهند. این سخنان پس از آن مطرح شد که برخی از شرکت‌های بزرگ بیمه از جمله Swiss Re، Munich Re و Zurich Insurance Group از «اتحادیه انتشار صفر کربن» (NZIA) خارج شدند. نگرانی‌های موجود درباره قوانین ضد انحصار و مشکلات قانونی در آمریکا منجر به توقف فعالیت این ائتلاف شد و برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP) نیز اعلام کرد که این اتحادیه دیگر از اعضای خود نمی‌خواهد اهداف کاهش انتشار کربن خود را اعلام کنند.

با این حال، در سال ۲۰۲۴ و تحت رهبری سازمان ملل، مجمع «گذار بیمه به کربن صفر خالص» (FIT) با حضور ۴۶ سازمان از سراسر جهان کار خود را آغاز کرد. این مجمع به طور ویژه به عنوان یک مجمع چندذینفعه و با هدف تسریع گذار صنعت بیمه به سمت اقتصادی مقاوم و کربن صفر خالص عمل می‌کند. این مجمع شامل ترکیبی از شرکت‌های بیمه، نهادهای نظارتی و تنظیم‌کننده بیمه، جامعه علمی و آکادمیک، و سایر ذینفعان است که همگی در این فرآیند نقش دارند. سازمان ملل و FIT از نخستین راهنمای‌های برنامه‌های گذار برای شرکت‌های بیمه در کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل (COP29) در باکو، جمهوری آذربایجان رونمایی کرد. این مجمع که در آوریل گذشته تأسیس شد، یک مجمع چندذینفعه تحت رهبری سازمان ملل است که شامل شرکت‌های بیمه، نهادهای نظارتی و تنظیم‌کننده بیمه، جامعه علمی و آکادمیک، جامعه مدنی و سایر ذینفعان کلیدی می‌شود تا استراتژی‌ها و شیوه‌های بیمه‌ای را پیش برد که به تسریع و گسترش یک گذار عادلانه به اقتصادی مقاوم و کربن صفر خالص کمک کند. این مجمع تحت ریاست برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP) فعالیت می‌کند و در حال حاضر شامل نزدیک به ۵۰ سازمان از سراسر جهان است. به این ترتیب، FIT به فضایی امن و معتبر برای همکاری‌های جهانی در راستای تغییرات اقلیمی و

انتقال به کربن صفر تبدیل شده است. در همین راستا، نخستین گزارش این مجمع تحت عنوان «بستن شکاف ها و گپ»: دستور کار جهانی در حال ظهور برنامه های گذار و نیاز به راهنمایی خاص بیمه» منتشر شد که به طور جامع ویژگی های کلیدی پرتفوی های بیمه گری و چالش های مرتبط با توسعه برنامه های گذار به کربن صفر خالص را بررسی می کند. در کنار این تحولات، همکاری های بیشتری در سطح جهانی در حال شکل گیری است. به عنوان نمونه، فدراسیون بیمه برزیل (CNseg) به عنوان نخستین حامی رسمی FIT معرفی شد. این همکاری ها اهمیت ویژه ای دارد چرا که برزیل در سال ۲۰۲۵ میزبان کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل (COP30) خواهد بود. در نهایت، مجمع FIT اگرچه خود قدرت اتخاذ تصمیم های الزام آور ندارد، با اتخاذ یک رویکرد ترکیبی از قوانین نرم و سخت، به دنبال حل چالش ها و شناسایی فرصت ها برای ارتقای راه حل های بیمه ای است که می توانند در تسریع روند انتقال به کربن صفر خالص نقش ایفا کنند. این رویکرد که در آن همکاری با مقامات نظارتی و تنظیم کننده بیمه و تعیین استانداردهای جهانی در زمینه کربن صفر از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زمینه ساز گام های عملی در راستای مقابله با بحران های زیست محیطی و تغییرات اقلیمی خواهد بود. در ادامه به چگونگی شکل گیری حقوق نرم و سخت در این مجمع پرداخته خواهد شد:

مقررات نرم (Soft Regulation) به مقرراتی اطلاق می شود که الزام آور نیستند، اما به طور غیررسمی به عنوان راهنما برای رفتارهای مطلوب یا استانداردهای بین المللی مورد پذیرش قرار می گیرند و این مقررات می توانند از طریق توافقات داوطلبانه، راهنماها، دستورالعمل ها و اعلامیه های بین المللی در سطح جهانی تأثیر گذار باشند. مجمع گذار بیمه ای به کربن خالص صفر سازمان ملل (FIT) با همکاری و هماهنگی میان ذینفعان مختلف در صنعت بیمه و تغییرات اقلیمی، به ویژه از طریق تدوین راهنماها و استانداردهای داوطلبانه، می تواند مقررات نرم را در این زمینه تقویت کند. این مقررات نرم می تواند شامل موارد زیر باشد:

- توسعه استانداردهای داوطلبانه: مجمع گذار بیمه ای به کربن خالص صفر سازمان ملل (FIT) با شناسایی و همکاری با شرکت های بیمه و نهادهای نظارتی می تواند استانداردهایی را برای اهداف کربن صفر و معیارهای بیمه ای توسعه دهد. این استانداردها ممکن است به طور رسمی الزام آور نباشند، اما از آنجایی که توسط ذینفعان کلیدی و نهادهای معتبر پذیرفته می شوند، تأثیر زیادی در رفتار شرکت ها در برخورد با قضیه کربن خواهند داشت.

- راهنماهای داوطلبانه: در مجمع گذار بیمه ای به کربن خالص صفر سازمان ملل (FIT) راهنماهای خاصی برای شرکت های بیمه در راستای تطابق با اهداف کربن صفر و کاهش انتشارات منتشر می شود. این راهنماها

می‌توانند به عنوان معیارهایی برای توسعه استراتژی‌های کسب‌وکار و برنامه‌های انتقال به صفر خالص مورد استفاده قرار گیرند.

- گروه‌های مشورتی و تبادل اطلاعات: FIT با ایجاد گروه‌های مشورتی از نهادهای نظارتی، علمی، تحقیقاتی و جامعه مدنی، فضای مناسبی برای بحث و تبادل نظر در خصوص مسائل مختلف مرتبط با انتقال به صفر خالص فراهم می‌آورد. این جلسات مشورتی می‌توانند به شکل‌دهی به سیاست‌ها و دستورالعمل‌های غیرالزام‌آور کمک کنند که در سطح جهانی تأثیرگذار باشند.

- چالش‌ها و فرصت‌ها: از آنجایی که تغییرات اقلیمی یک موضوع جهانی است، FIT می‌تواند فرصت‌هایی برای شرکت‌ها فراهم آورد تا چالش‌های مربوط به تطابق با تغییرات اقلیمی را شناسایی و به آن‌ها پاسخ دهند. این می‌تواند به شکل تدوین بهترین شیوه‌ها، اشتراک‌گذاری تجربیات و استانداردهای مربوط به بیمه کربن صفر باشد که تأثیراتی غیرمستقیم و نرم بر قوانین و سیاست‌های جهانی خواهد داشت.

در حیطه مقررات سخت (Hard Regulation) نیز FIT می‌تواند موثر باشد. حقوق سخت، به قوانین و مقررات الزام‌آوری گفته می‌شود که توسط دولت‌ها یا نهادهای نظارتی تصویب می‌شوند و در صورت تخطی از آن‌ها، مجازات‌های قانونی در نظر گرفته می‌شود. FIT می‌تواند در شکل‌گیری قوانین سخت با تعامل نزدیک با مقامات نظارتی و تنظیم‌کننده بیمه، نقش موثری ایفا کند برای مثال می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- تدوین سیاست‌های الزام‌آور: FIT با تعامل مستقیم با نهادهای نظارتی و تنظیم‌کننده بیمه در کشورهای مختلف، می‌تواند بر سیاست‌های بیمه‌ای و مقررات زیست‌محیطی تأثیرگذار باشد. این تأثیر می‌تواند به تصویب قوانین الزام‌آور در راستای کاهش انتشار کربن، کاهش ریسک‌های زیست‌محیطی و رعایت معیارهای صفر خالص منجر شود.

- پیشنهاد مقررات جدید: با توجه به تأثیرگذاری روزافزون FIT و دیگر نهادهای مشابه، امکان پیشنهاد مقررات جدید به مقامات دولتی و تنظیم‌کننده‌های بیمه وجود دارد. این مقررات می‌توانند به‌طور خاص به استانداردهای گزارش‌دهی و نظارت بر اقدامات بیمه‌گران در زمینه کربن صفر، حفاظت از تنوع زیستی و مقابله با آلودگی مرتبط باشند.

- الزامات گزارش‌دهی: یکی از ویژگی‌های حقوق سخت، الزام به افشای اطلاعات و گزارش‌دهی شفاف است. FIT می‌تواند به مقامات نظارتی کمک کند تا به‌طور قانونی شرکت‌های بیمه را ملزم به گزارش‌دهی دقیق و شفاف درباره انتشارات کربنی خود، استراتژی‌های پایداری و اهداف مربوط به انتقال به صفر خالص کنند. این

قوانین الزام آور می توانند از طریق نهادهایی مانند اتحادیه اروپا و دستورالعمل های گزارش دهی پایداری شرکت ها (CSRD) ایجاد شوند.

- تنظیم استانداردهای گزارش دهی کربن صفر: در صورت تصویب مقامات نظارتی، فوروم FIT می تواند کمک کند تا استانداردهایی برای گزارش دهی و افشای اطلاعات در خصوص انتقال به کربن صفر در صنعت بیمه ایجاد شود. این استانداردها می تواند به عنوان بخش های قانونی الزام آور در قوانین ملی و بین المللی گنجانده شود.

مجمع FIT به عنوان یک بستر چندذینفعه و تحت رهبری سازمان ملل، می تواند نقش مهمی در شکل دهی به حقوق نرم و حقوق سخت در زمینه انتقال به کربن صفر ایفا کند. از طریق همکاری با ذینفعان مختلف و تدوین راهنماهای داوطلبانه، این مجمع می تواند استانداردهای جهانی ایجاد کند که شرکت های بیمه در راستای اهداف کربن صفر پیش ببرند. در عین حال، از طریق تعامل با مقامات نظارتی و تنظیم کننده ها، مجمع می تواند به شکل دهی به سیاست ها و مقررات الزام آور منجر شود که شرکت های بیمه را به اجرای استراتژی های محیط زیستی و پایدار الزام آور تشویق کند.

به نظر می رسد اگرچه صنعت بیمه در ایران هنوز در ابتدای راه در این خصوص بوده و شاید گام های کاملاً عملی در مواجهه با تغییرات محیط زیستی به دلیل فضای سنتی آن بر نداشته است، با این حال با دید بین المللی و نیز چالش های محیط زیستی جهانی و توجه ویژه به ریسک های این بخش می بایست مطالعات لازم را به کمک نهادهای فعال این بخش صورت دهد و شرکت های بیمه و نهادهای نظارتی بیمه در صورت حمایت دولت موجبات حضور و فعالیت با همتایان بیمه ای خود در دنیا را در این مجمع پیگیری کنند چرا که تاخیر در انجام اقدامات این قسمت موجب زیان دیدن از عدم توجه به رقابت های موثر بین المللی است. تهیه و طراحی پوشش های بیمه ای محیط زیستی که خود باعث ترغیب فعالیت های تجدید پذیر می گردد موجبات رشد و توسعه صنعت بیمه در این بخش را در ایران فراهم می آورد و از طرفی صنعت بیمه ایران با کمک حقوقدانان فعال بخش حقوق محیط زیست و حقوق بین الملل می تواند نقش ویژه ای را در فضای داخلی و بین المللی ایجاد کند و منجر به ایجاد قوانین و مقررات نرم و سخت و مطلوب در راستای کمک به فعالیت های آتی بخش های صنعت و تولید در دنیا نیز گردد.

نقش صندوق‌های جبران خسارت آلودگی نفتی بین‌المللی در تنظیم بیمه و مسئولیت در قراردادهای حمل‌ونقل نفت خام

محمد رضا جودی‌وش - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه شیراز

صندوق‌های جبران خسارت آلودگی نفتی بین‌المللی (IOPC) نقش کلیدی در تنظیم بیمه و مسئولیت در قراردادهای حمل‌ونقل نفت خام ایفا می‌کنند. این صندوق‌ها که به‌منظور رسیدگی به پیامدهای مالی حوادث آلودگی نفتی تأسیس شده‌اند، جبران خسارت ناشی از نشت نفت را فراهم می‌کنند و یک چارچوب منصفانه برای مسئولیت و بیمه در این زمینه ایجاد می‌کنند. این یادداشت، مکانیسم‌های حقوقی مرتبط با صندوق‌های IOPC، تأثیر آن‌ها بر بندهای بیمه و مسئولیت در قراردادهای حمل‌ونقل نفت خام و اهمیت آن‌ها در ترویج انطباق و پایداری در حقوق دریایی را بررسی می‌کند.

صندوق‌های IOPC تحت نظر سازمان بین‌المللی دریانوردی (IMO) و از طریق تصویب کنوانسیون‌های کلیدی، به‌ویژه کنوانسیون صندوق ۱۹۷۱، اصلاحات تکمیلی بعدی در قالب کنوانسیون صندوق ۱۹۹۲ و نهایتاً پروتکل آن تحت عنوان پروتکل تکمیلی صندوق در سال ۲۰۰۳ به تصویب رسید، تأسیس شدند. این کنوانسیون‌ها با کنوانسیون بین‌المللی مسئولیت مدنی برای خسارت‌های ناشی از آلودگی نفتی (CLC)، مصوب ۱۹۶۹ که بعدها در سال ۱۹۹۲ اصلاح شد، هم‌راستا عمل می‌کنند و یک سیستم دو گانه برای جبران خسارت‌های ناشی از آلودگی نفتی به وجود می‌آورند. کنوانسیون CLC مسئولیت دقیق را برای مالکان کشتی در قبال خسارت‌های ناشی از نشت نفت تحمیل می‌کند و آن‌ها را ملزم می‌کند که بیمه‌ای با پوشش‌های خاص داشته باشند. زمانی که جبران خسارت تحت کنوانسیون CLC ناکافی یا در دسترس نباشد، صندوق‌های IOPC وارد عمل می‌شوند تا جبران خسارت اضافی را فراهم کنند و اطمینان حاصل کنند که قربانیان بدون جبران باقی نخواهند ماند. این هم‌افزایی دو گانه باعث افزایش ثبات و پیش‌بینی‌پذیری مکانیسم‌های مسئولیت و بیمه در حمل‌ونقل نفت خام می‌شود.

در زمینه بیمه، تأثیر صندوق‌های IOPC مشهود است. الزام به اخذ بیمه مسئولیت توسط مالکان کشتی تحت کنوانسیون CLC، اطمینان می‌دهد که منابع مالی برای پوشش خسارت‌های ناشی از آلودگی نفتی در دسترس باشند. صندوق‌های IOPC این الزام را با ارائه جبران خسارت اضافی تکمیل می‌کنند و در نتیجه شکاف‌های موجود در پوشش بیمه را پر می‌کنند. این چارچوب، ارائه‌دهندگان بیمه را ترغیب می‌کند که سیاست‌هایی مطابق با استانداردهای بین‌المللی تنظیم کنند و مالکان کشتی را به رعایت بهترین شیوه‌ها در ایمنی عملیاتی

تشویق می‌کند. از جمله مصادیق این امر را میتوان در حادثه تانکر روسی Volgoneft 139 مشاهده کرد. این حادثه در تاریخ ۱۱ نوامبر ۲۰۰۷ در تنگه کرچ رخ داد، جایی که تانکر در طوفان شدید دچار حادثه شد و به دو نیم تقسیم گردید. تانکر، حامل ۴۰۷۷ تن نفت سنگین بود که بخشی از آن در آب‌های اطراف منطقه پخش شد و به حدود ۲۵۰ کیلومتر از ساحل در روسیه و اوکراین آسیب رساند. در نتیجه این حادثه، ۳۰,۰۰۰ پرند تلف شدند و خسارت‌های زیست‌محیطی سنگینی وارد آمد. فدراسیون روسیه طرف توافقنامه کنوانسیون صندوق بود، اما اوکراین عضو آن نبود. صندوق IOPC به مقامات روسیه کمک مالی را پیشنهاد داد. دو روند حقوقی در این حادثه آغاز شد: تحدید مسئولیت و دعوی مدنی. در روند تحدید مسئولیت، به دلیل تفاوت در سقف بیمه‌ای طبق CLC و ورشکستگی صاحب کشتی، دادگاه داوری سن پترزبورگ تصمیم گرفت که فاصله بیمه‌ای ۱.۵۱ میلیون SDR، معادل تقریباً ۲,۰۳۸,۵۰۰ آمریکا، SDR، مخفف عبارت Special Drawing Rights بوده و به معنای «حق برداشت ویژه» است. این واحد پولی بین‌المللی توسط صندوق بین‌المللی پول ایجاد شده و ارزش آن بر اساس سبدی از ارزهای مهم جهانی نظیر دلار آمریکا، یورو، ین ژاپن، پوند بریتانیا و یوان چین، تعیین می‌شود، که باید بین تمامی خواهان‌ها تقسیم شود. در روند دعوی مدنی، Rosprirodnadzor (سرویس نظارت بر منابع طبیعی روسیه) برای خسارات زیست‌محیطی مبلغ قابل توجهی را تقاضا کرد که طبق مدل «متودیکا» (Methodika) «متودیکا به یک روش خاص برای ارزیابی خسارات زیست‌محیطی ناشی از آلودگی نفتی اطلاق می‌شود: مقدار نفت ریخته شده ضربدر تعداد روبل به ازای هر تن، محاسبه شده بود. دادگاه روسیه در سال ۲۰۱۰ این ادعا را رد کرد و محدودیت جبران خسارت زیست‌محیطی را به هزینه‌های معقول برای بازسازی محدود کرد. در دفاعیات بیمه‌گر، ادعای قوه قاهره (پدیده طبیعی استثنائی) مطرح شد که توسط کارشناسان صندوق IOPC رد شد، چرا که طوفان در منطقه مشابه در ۲۰ سال گذشته اتفاق افتاده بود و پیش‌بینی‌های دقیقی برای آن وجود داشت. دادگاه همچنین نتیجه گرفت که حادثه قابل پیشگیری بود. نهایتاً، دادگاه در سال ۲۰۱۰ حکم داد که نشأت نفت ناشی از یک پدیده طبیعی غیرقابل مقاومت نبوده و مسئولیت متوجه صاحب کشتی و بیمه‌گر آن است. در نهایت، مبلغ غرامت به مبلغ ۲۶۵۵۱۲.۳ میلیون روبل رسید که از این مبلغ، ۳۳۷.۲ میلیون روبل توسط صندوق IOPC پرداخت شد. صندوق IOPC در پایان تمامی هزینه‌های مربوطه را بر اساس حکم نهایی دادگاه پرداخت کرد و اعلام کرد که همه مسائل پرونده حل شده است. با توجه به اینکه صندوق IOPC پرداخت‌های لازم را انجام داد و سایر خواهان‌ها هم تسویه شدند، این پرونده در اکتبر ۲۰۱۸ بسته شد و می‌شود گفت که صندوق IOPC در این زمینه موفق عمل کرده است.

تنظیم مسئولیت توسط صندوق‌های IOPC فراتر از تخصیص مسئولیت فوری برای حوادث نشت نفت است. صندوق‌ها با مسئول شناختن مالکان کشتی برای اقدامات خود، فرهنگ پیشگیری را ترویج می‌دهند. تداخل بین صندوق‌های IOPC و قراردادهای حمل‌ونقل نفت خام به‌ویژه در زمینه بندهای جبران خسارت و تخصیص ریسک مشهود است. قراردادهای معمولاً تخصیص مسئولیت میان مالکان کشتی، اجاره‌کنندگان و مالکان محموله را با ارجاع به کنوانسیون‌هایی که اصول پایه‌ای صندوق‌های IOPC را تشکیل می‌دهند، مشخص می‌کنند؛ به‌عنوان مثال، اصل «آلوده‌کننده باید پردازد» که در کنوانسیون‌های مختلفی گنجانده شده است با مفاد قراردادی که مسئولیت اصلی خسارت‌های ناشی از نشت نفت را به طرفی که بیشترین توانایی پیشگیری از این حوادث را دارد اختصاص می‌دهد، هم‌راستا است. این هم‌راستایی فرآیند مذاکره و تنظیم قراردادها را ساده کرده و اطمینان حاصل می‌کند که انطباق با استانداردهای حقوقی بین‌المللی رعایت می‌شود. علاوه بر این، مکانیسم جبران خسارت صندوق‌های IOPC برای طرف‌هایی که ممکن است به دلیل مسئولیت‌های غیرمنتظره با مشکل مالی مواجه شوند، یک شبکه ایمنی فراهم می‌کند و در نتیجه تاب‌آوری بخش دریایی را تقویت می‌کند. در حادثه Hebei Spirit در سال ۲۰۰۷، تصادفی بین تانکر Hebei Spirit با پرچم هنگ کنگ و یک بارج جرثقیل دار در ساحل کره جنوبی رخ داد که باعث نشت حدود ۱۰,۹۰۰ تن نفت شد. مسئولیت مالکان کشتی طبق CLC محدود به مبلغ ۸۹.۷۷ میلیون SDR، معادل ۱۲۱.۱۹ میلیون دلار آمریکا بود. اما مجموع ادعاها از این مقدار بیشتر بود. صندوق‌های IOPC وارد عمل شدند و خسارت اضافی را فراهم کردند، به این ترتیب اطمینان حاصل شد که خواهان‌ها تمام خسارت‌های خود را دریافت کنند. این مداخله از ایجاد مشکل مالی برای کسانی که تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته بودند جلوگیری کرد و تاب‌آوری بخش دریایی را با حفظ اصل «آلوده‌کننده باید پردازد» تقویت کرد.

اهمیت صندوق‌های IOPC در شکل‌دهی به چشم‌انداز حقوقی حمل‌ونقل نفت خام فراتر از تأثیر مستقیم آن‌ها بر مسئولیت و بیمه است. با عنایت به این امر که در حال حاضر ۱۲۲ کشور عضو کنوانسیون CLC و کنوانسیون صندوق مصوب ۱۹۹۲ هستند (همچنین ۲۵ کشور نیز عضو کنوانسیون CLC هستند در حالی که در کنوانسیون صندوق مصوب ۱۹۹۲ عضویت ندارند)؛ این صندوق‌ها با ایجاد هنجارها و رویه‌هایی که رفتار دولت‌ها و مشارکت‌کنندگان صنعت را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به توسعه حقوق بین‌الملل عرفی کمک می‌کنند. این هنجارها با گذشت زمان به بخشی از ساختار حقوق دریایی تبدیل شده‌اند و چارچوب قانونی منسجم و مستحکمی را برای تنظیم حمل‌ونقل نفت ایجاد کرده‌اند. صندوق‌های IOPC همچنین به‌عنوان الگویی برای

طرح‌های جبران خسارت مشابه در سایر بخش‌ها عمل می‌کنند و کارآیی خود مبنی بر همکاری چندجانبه در مواجهه با چالش‌های پیچیده حقوقی و مالی را به رخ میکشند.

شیوه عمل صندوق IOPC در رابطه با دعاوی زیست‌محیطی معمولاً پذیرش «جبران هزینه‌های اقدامات معقول» برای تسریع بازسازی طبیعی خسارات زیست‌محیطی بوده و همچنین هزینه‌های پس از نشت نفت برای ارزیابی خسارت‌های آلودگی را پذیرفته است. صندوق همچنین اجازه داده است که هزینه‌های اقدامات پاکسازی و دیگر تدابیر اتخاذشده برای پیشگیری یا کاهش آسیب‌های آلودگی در یک کشور عضو را جبران کند. در این راستا، راهنمای دعاوی صندوق مشخص می‌کند که هزینه‌های اقدامات پیشگیرانه و اقدامات پاسخگویی حتی اگر هیچ نشت نفتی رخ ندهد، قابل جبران است، مشروط بر اینکه «تهدید جدی و قریب‌الوقوع آلودگی» وجود داشته باشد. تعریف خسارت زیست‌محیطی در پروتکل ۱۹۹۲ الگوی خوبی برای تعاریف مشابه در معاهدات مسئولیت زیست‌محیطی بعدی فراهم کرده است که در خصوص سایر بخش‌های فعالیت‌های خطرناک مذاکره شده‌اند. رویکردی که در پروتکل مسئولیت مدنی ۱۹۹۲ تعیین شده است در واقع در متن بیشتر معاهدات مسئولیت مدنی (هرچند گاهی با تغییرات جزئی) دنبال شده است. از جمله مثال‌های مهم آن، کنوانسیون شورای اروپا در سال ۱۹۹۳ درباره مسئولیت مدنی برای خسارت ناشی از فعالیت‌های خطرناک برای محیط‌زیست است. وفق ماده ۱۸ این کنوانسیون انجمن‌های زیست‌محیطی مختارند دستورهای ارائه دهند که عاملان فعالیت‌ها، ملزم به اتخاذ اقدامات پیشگیرانه، پاسخگویی یا ترمیم شوند و حتی فعالیت‌های خطرناکی که غیرقانونی هستند و تهدید جدی برای محیط‌زیست ایجاد می‌کنند، ممنوع شوند.

همچنین این رویکرد توسط برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد (UNEP) نیز مورد تأیید قرار گرفته است. گزارش UNEP در سال ۲۰۰۲ مبنی بر مسئولیت زیست‌محیطی و رژیم‌های جبران خسارت: یک بررسی، بر اهمیت قوانین مسئولیت نه تنها به عنوان ابزاری برای جبران خسارات قربانیان خصوصی فعالیت‌های خطرناک، بلکه به عنوان ابزارهای مهمی در حمایت از اهداف حفاظت از محیط‌زیست تأکید دارد. این گزارش، مسئولیت را به عنوان روشی برای در نظر گرفتن هزینه‌های زیست‌محیطی و اجتماعی در تولید و فعالیت‌ها، با هدف اجرای اصل آلوده‌کننده باید بپردازد، در نظر می‌گیرد. به همین دلیل، مسئولیت و پاسخگویی برای خسارات زیست‌محیطی باید به عنوان انگیزه‌ای مثبت برای پیشگیری، بازدارندگی، بازسازی یا جبران تلقی شوند. با وجود موفقیت‌ها، صندوق‌های IOPC با چالش‌های مداومی روبه‌رو هستند که نیازمند تطبیق مداوم است. تحول صنعت نفت به همراه نگرانی‌های زیست‌محیطی نوظهور، صندوق‌ها را ملزم می‌کند که به مسائلی همچون

تغییرات اقلیمی، گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر و پیچیدگی روزافزون شبکه‌های حمل‌ونقل نفت پدیدارند. این چالش‌ها اهمیت حفظ ارتباط و اثربخشی صندوق‌ها از طریق به‌روزرسانی‌های منظم در کنوانسیون‌های حاکم و رویه‌های عملیاتی آن‌ها را برجسته می‌کنند. علاوه بر این، مشارکت فزاینده بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های خصوصی بیمه و گروه‌های مدافع محیط زیست، نیاز به تعامل صندوق‌های IOPC با طیف گسترده‌تری از ذی‌نفعان در شکل‌دهی به آینده حقوق حمل‌ونقل نفت را تأکید می‌کند. صندوق‌های IOPC به‌عنوان بازیگران اصلی در تنظیم نظام بیمه و مسئولیت در حمل‌ونقل نفت خام، نقشی کلیدی در تأمین جبران خسارت‌های زیست‌محیطی ناشی از آلودگی نفتی ایفا می‌کنند. این صندوق‌ها از طریق سیستم جبران دولایه خود، نه تنها حمایت مالی از قربانیان حوادث آلودگی را تضمین می‌کنند بلکه باعث تقویت فرهنگ پیشگیری و پاسخگویی در بین مالکان کشتی نیز می‌شوند. با اتکای به کنوانسیون‌های بین‌المللی نظیر CLC و صندوق ۱۹۹۲، چارچوبی ایجاد شده که تعامل بین مسئولیت مالکان کشتی و الزامات بیمه‌ای را به‌طور جامع سامان‌دهی می‌کند. این سیستم، در عمل توانسته است در مواردی چون حوادث Volgoneft 139 و Hebei Spirit، کارآیی خود را به اثبات برساند و نشان دهد که چگونه می‌توان از شکاف‌های بیمه‌ای و چالش‌های مالی جلوگیری کرد. در عین حال، تأثیر IOPC فراتر از مکانیسم‌های قراردادی است و با توسعه هنجارهای عرفی و بین‌المللی، به پیشبرد پایداری حقوق دریایی کمک می‌کند. با این وجود، این صندوق‌ها در مواجهه با چالش‌های نوظهور نظیر تغییرات اقلیمی و تحول در صنعت حمل‌ونقل نفت، نیازمند تطبیق و به‌روزرسانی مستمر هستند. در نهایت، صندوق‌های IOPC نه تنها به‌عنوان نهادهایی در حمایت از اهداف زیست‌محیطی و جبران خسارت فعالیت می‌کنند، بلکه با تقویت شفافیت و تعهد به استانداردهای جهانی، امنیت و تاب‌آوری بخش دریایی را تضمین می‌نمایند. این دستاوردها، IOPC را به الگویی موفق برای مدیریت مسئولیت در فعالیتهای پرخطر بدل کرده است و جایگاه آن را در ارتقای پایداری زیست‌محیطی و حقوق دریایی برجسته می‌سازد.

آثار کنوانسیون بین‌المللی کنترل و مدیریت آب توازن کشتی‌ها بر تنوع زیستی دریایی

محمدرضا جودی‌وش - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه شیراز

کنوانسیون بین‌المللی کنترل و مدیریت آب توازن کشتی‌ها که توسط سازمان بین‌المللی دریانوردی (IMO) تدوین شده است، یکی از ابزارهای مهم در حفاظت از محیط‌زیست دریایی به شمار می‌آید. این کنوانسیون که در سال ۲۰۰۴ به تصویب رسید و از سال ۲۰۱۷ به‌طور رسمی اجرایی شد، با هدف کاهش تأثیرات منفی آب توازن بر محیط‌زیست دریایی و جلوگیری از انتقال گونه‌های مهاجم دریایی تدوین شده است. کشتی‌ها هنگام حمل کالا از نقطه‌ای به نقطه دیگر، برای حفظ پایداری خود از آب توازن استفاده می‌کنند؛ این آب از یک منطقه گرفته و سپس در منطقه دیگری تخلیه می‌شود. این فرایند باعث انتقال موجودات زنده از محیط طبیعی خود به محیط جدید می‌شود که ممکن است این گونه‌ها به‌عنوان گونه‌های مهاجم شناخته شوند و تنوع زیستی محلی را تهدید کنند. این امر تأثیرات بالقوه و بسیار جدی بر اکوسیستم‌های محلی و جهانی داشته و می‌تواند به تخریب زیستگاه‌های بومی و کاهش تنوع زیستی منجر شود. [\(اینجا\)](#)

تنوع زیستی دریایی یکی از مهم‌ترین عناصر در حفظ سلامت اقیانوس‌ها و دریاها است و ارتباط مستقیمی با تعادل اکوسیستم‌های دریایی دارد. تنوع گونه‌های جانوری و گیاهی در اکوسیستم‌های دریایی نه تنها به پایداری آن‌ها کمک می‌کند، بلکه برای تأمین مواد غذایی، گردش مواد مغذی و حفظ تعادل آب و هوا ضروری است. [\(اینجا\)](#) این تنوع زیستی همچنین به اقتصاد جهانی کمک می‌کند؛ به‌ویژه در زمینه‌های ماهیگیری، گردشگری و دیگر صنایع وابسته به منابع دریایی. از طرفی، کاهش تنوع زیستی می‌تواند اثرات غیرقابل پیش‌بینی‌ای بر اقتصاد و زیستگاه‌های انسانی داشته باشد. با این حال، در دهه‌های اخیر، عوامل گوناگونی از جمله تغییرات اقلیمی، آلودگی و افزایش گونه‌های مهاجم، این تنوع زیستی حیاتی را تهدید کرده‌اند. [\(اینجا\)](#)

از مهم‌ترین تهدیداتی که در برابر تنوع زیستی دریایی وجود دارد، گونه‌های مهاجم هستند. این گونه‌ها می‌توانند از طریق آب توازن کشتی‌ها وارد محیط‌های جدید شوند و به دلیل نبود شکارچیان طبیعی یا عوامل کنترلی در آن محیط، به‌سرعت تکثیر شوند. این مسئله می‌تواند باعث رقابت شدید با گونه‌های بومی شده و حتی منجر به انقراض برخی از آن‌ها گردد. [\(اینجا\)](#) گونه‌های مهاجم می‌توانند به‌طور مستقیم بر منابع غذایی گونه‌های بومی تأثیر بگذارند و به تخریب زیستگاه‌های طبیعی منجر شوند. [\(اینجا\)](#) علاوه بر این، این گونه‌ها می‌توانند بیماری‌های جدیدی را به محیط‌های جدید وارد کرده و تأثیرات منفی بیشتری بر اکوسیستم‌های بومی داشته باشند. تأثیرات گونه‌های مهاجم در بسیاری از موارد، نه تنها بر محیط‌زیست دریایی بلکه بر اقتصاد

کشورها نیز تأثیر منفی داشته است. [\(اینجا\)](#) به عنوان مثال، گونه های مهاجم می توانند با تخریب زیستگاه های حساس، صنایع ماهیگیری را به خطر بیندازند و معیشت جوامع ساحلی را مختل کنند. تخریب منابع طبیعی و کاهش تنوع زیستی، نه تنها به کاهش تولیدات ماهیگیری منجر می شود، بلکه افزایش هزینه های ناشی از تلاش برای کنترل گونه های مهاجم نیز فشار اقتصادی بیشتری بر کشورها وارد می کند. به علاوه، انتقال گونه های مهاجم می تواند باعث شیوع بیماری های جدیدی در مناطق ساحلی شود که این امر بر سلامت اکوسیستم ها و جوامع انسانی آثار منفی می گذارد. [\(اینجا\)](#) برخی از گونه های مهاجم، حتی توانایی تغییر شیمی و ترکیب اکوسیستم های دریایی را دارند و ممکن است تغییرات در زنجیره غذایی ایجاد کنند که اثرات مخرب طولانی مدتی بر اکوسیستم ها و اقتصاد مرتبط با منابع طبیعی خواهد داشت. [\(اینجا\)](#) در نهایت، گونه های مهاجم می توانند با تهدید گونه های بومی و تخریب زیستگاه های طبیعی، ارزش های زیست محیطی و اقتصادی مناطق دریایی را به شدت کاهش دهند و به ناپایداری اکوسیستم های جهانی و محلی کمک کنند. این تأثیرات منفی می تواند تلاش های بین المللی برای حفظ تنوع زیستی و مدیریت پایدار محیط های دریایی را به چالش بکشد و نیاز به همکاری گسترده تری میان کشورها و سازمان های بین المللی برای مقابله با تهدیدات ناشی از گونه های مهاجم را بیش از پیش ضروری سازد. [\(اینجا\)](#)

قبل از اجرای کنوانسیون آب توازن، انتقال گونه های مهاجم دریایی از طریق کشتی ها به یکی از نگرانی های اصلی دانشمندان محیط زیست و سازمان های بین المللی تبدیل شده بود. یکی از نمونه های معروف این پدیده، شانه دار دریایی است که از آب های ساحلی آمریکای شمالی به دریای سیاه منتقل شد و باعث کاهش شدید جمعیت ماهی های بومی در این منطقه شد. [\(اینجا\)](#) این گونه با مصرف شدید منابع غذایی موجود در دریا، به ویژه پلانکتون ها، مانع از تکثیر و رشد گونه های بومی شد و به طور کلی باعث برهم خوردن تعادل اکولوژیکی منطقه گردید. در نتیجه، تأثیرات اقتصادی شدیدی بر صنایع ماهیگیری محلی داشت که به شدت به منابع دریایی وابسته بودند و کاهش جمعیت ماهی های بومی منجر به کاهش درآمد و از بین رفتن مشاغل مرتبط با ماهیگیری شد. [\(اینجا\)](#) علاوه بر این، گونه مهاجم به بروز اختلالات گسترده تری در زنجیره غذایی دریایی نیز دامن زد، که نه تنها ماهی ها بلکه دیگر گونه های دریایی مانند پرندگان و پستانداران دریایی نیز از این اختلالات تأثیر پذیرفتند. [\(اینجا\)](#)

یکی دیگر از نمونه های شناخته شده، جلبک دریایی کاهوی سبز است که از طریق آب توازن کشتی ها به مدیترانه منتقل شد و به سرعت گسترش یافت. [\(اینجا\)](#) این جلبک با رشد سریع و بی رویه خود، رقابت شدیدی با گونه های بومی برای منابع زیستی به ویژه نور خورشید و مواد مغذی ایجاد کرد و به تهدیدی جدی برای

اکوسیستم‌های مرجانی تبدیل شد. [\(اینجا\)](#) رشد سریع این جلبک‌ها نه تنها به کاهش تنوع زیستی منطقه منجر شد، بلکه بر سلامت کلی زیستگاه‌های مرجانی نیز تأثیر منفی گذاشت، زیرا این مرجان‌ها برای بقای خود به محیطی با شرایط خاص نوری و غذایی نیاز دارند. [\(اینجا\)](#) افزون بر این، این گونه مهاجم موجب افزایش هزینه‌های اقتصادی قابل توجهی در ارتباط با تخریب زیرساخت‌های ساحلی، مانند انسداد مسیرهای آبی و تأسیسات بندری شد. به دلیل تجمع بیش از حد این جلبک‌ها، مشکلات فنی متعددی برای بنادر و کشتی‌ها به وجود آمد که نیاز به اقدامات کنترلی پرهزینه برای حذف و پاک‌سازی آن‌ها داشت. [\(اینجا\)](#)

با گسترش این تهدیدات، نیاز به یک راه‌حل جهانی برای مقابله با این پدیده احساس شد. قبل از تصویب کنوانسیون آب توازن، کشورهای مختلف هیچ‌گونه هماهنگی بین‌المللی موثری در زمینه مدیریت آب توازن نداشتند و در بسیاری از موارد، کشورها فاقد قوانین یا مقررات مؤثری در این زمینه بودند. [\(اینجا\)](#) حتی کشورهای که مقرراتی داشتند، با چالش‌هایی در زمینه اجرای آن‌ها روبه‌رو بودند. این وضعیت باعث شد که گونه‌های مهاجم به راحتی در بسیاری از نقاط جهان گسترش یابند و تهدیدات آن‌ها بیشتر شود. در نتیجه، ضرورت ایجاد یک چارچوب بین‌المللی که همه کشورها را ملزم به رعایت استانداردهای مدیریت آب توازن کند، بسیار حیاتی بود. [\(اینجا\)](#)

کنوانسیون آب توازن سازمان بین‌المللی دریانوردی با هدف ایجاد استانداردهای جهانی برای مدیریت آب توازن و جلوگیری از انتقال گونه‌های مهاجم تدوین شد. با ایجاد استانداردهای جهانی برای مدیریت آب توازن، کشتی‌ها را ملزم به پیاده‌سازی فرآیندهای دقیق‌تری برای جلوگیری از انتقال گونه‌های مهاجم کرد. اهمیت این کنوانسیون به ویژه در مسیرهای بین‌المللی بسیار محسوس است؛ جایی که انتقال گونه‌های غیر بومی می‌تواند تنوع زیستی و اکوسیستم‌های محلی را به شدت مختل کند. کنوانسیون دو استاندارد اصلی برای مدیریت آب توازن معرفی می‌کند: استاندارد D-1 و استاندارد D-2. بر اساس استاندارد D-1، کشتی‌ها ملزم هستند که آب توازن خود را در آب‌های باز، دور از سواحل تخلیه و مجدداً پر کنند. این اقدام به این دلیل صورت می‌گیرد که گونه‌های مهاجم آب‌های ساحلی در مناطق نزدیک به ساحل خطر بالاتری برای انتقال دارند و تخلیه آب توازن در آب‌های باز به دلیل شرایط سخت زیست‌محیطی برای بسیاری از گونه‌ها، احتمال بقا و تکثیر آن‌ها را کاهش می‌دهد. استاندارد D-2 که به مرور زمان جایگزین استاندارد D-1 می‌شود، کشتی‌ها را ملزم به نصب سیستم‌های تصفیه آب توازن می‌کند. این سیستم‌ها طراحی شده‌اند تا گونه‌های زنده موجود در آب توازن را به حداقل برسانند، از جمله باکتری‌ها، ویروس‌ها، پلانکتون‌ها و سایر موجودات میکروسکوپی. [\(اینجا\)](#) سیستم‌های تصفیه آب توازن از روش‌های مختلفی مانند فیلتر کردن، ضد عفونی با اشعه فرابنفش یا استفاده از مواد شیمیایی

برای از بین بردن گونه‌های مهاجم استفاده می‌کنند. [\(اینجا\)](#) این روش‌ها به طور موثری از انتقال گونه‌های مهاجم به مناطق جدید جلوگیری می‌کند و خطر تهدید تنوع زیستی دریایی و اقتصادی مرتبط با آن را به شدت کاهش می‌دهد. اجرای این استانداردها نه تنها به کاهش آسیب‌های زیست‌محیطی کمک کرده، بلکه به کشورها و شرکت‌های کشتیرانی اطمینان داده است که فعالیت‌های آن‌ها تحت نظارت و کنترل استانداردهای بین‌المللی صورت می‌گیرد و به این ترتیب از تبعات منفی ناشی از جریمه‌ها و محدودیت‌های تجاری جلوگیری می‌شود.

علاوه بر این، اجرای این استانداردها تأثیرات مثبتی در کاهش انتقال گونه‌های مهاجم داشته است، به‌ویژه در مناطقی که قبلاً تحت تأثیر شدید این پدیده قرار داشتند. یکی از مناطق تحت تأثیر، دریای سیاه است که به‌شدت تحت تأثیر شانه‌دار دریایی قرار داشت. پس از اجرای کنوانسیون، بهبود قابل توجهی در جمعیت ماهی‌ها و تنوع زیستی این منطقه مشاهده شد. هرچند برخی از گونه‌های مهاجم به دلیل قدرت تطبیق بالا هنوز در این مناطق باقی‌مانده‌اند، اما کنترل و کاهش انتشار آن‌ها گامی مثبت در جهت حفاظت از تنوع زیستی محسوب می‌شود. در دریای مدیترانه نیز که به‌ویژه تحت تأثیر جلبک‌های مهاجم قرار گرفته بود، پیاده‌سازی کنوانسیون منجر به کاهش این تهدیدها شده و بهبود اکوسیستم‌های مرجانی را تسریع کرده است. همچنین، گزارش‌ها نشان می‌دهد که پس از اجرای این کنوانسیون، تعداد موارد مشاهده شده از گونه‌های مهاجم جدید به‌طور قابل توجهی کاهش یافته است. مناطقی که به‌شدت تحت تأثیر گونه‌های مهاجم قرار داشتند، مانند دریای سیاه و مدیترانه، از این بهبود بهره‌مند شده‌اند. برای مثال، در دریای سیاه، که به‌شدت تحت تأثیر شانه‌دار دریایی قرار داشت، پس از اجرای کنوانسیون، بهبود قابل توجهی در جمعیت ماهی‌ها و تنوع زیستی دیده شد. هرچند که برخی گونه‌های مهاجم به دلیل قدرت تطبیق بالا هنوز در این مناطق باقی‌مانده‌اند، اما کنترل و کاهش انتشار آن‌ها گامی مثبت در جهت حفاظت از تنوع زیستی است.

نقش گروه ۲۰ در راستای سیزدهمین آرمان توسعه پایدار ۲۰۳۰؛ اقدام فوری برای رویارویی با تغییر اقلیم و آثار آن

سارا صلح چی - کارشناس ارشد حقوق مالکیت فکری دانشگاه علامه طباطبائی و کیان بیگلربیگی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

امروزه مسئله تغییرات اقلیمی یکی از بزرگ ترین چالش های جهانی است که همه کشورها را تحت تأثیر قرار داده و خواهد داد. بسیاری از کشورها در برابر رویدادهای شدید اقلیمی، سیل و خشکسالی های مکرر آسیب پذیر هستند. هنگامی که این پدیده ها با فشارهای دیگر مانند فشار اقتصادی ترکیب می شود، می تواند بار سنگینی بر کشورها وارد کند که منجر به آشوب اجتماعی، درگیری و مهاجرت اجباری شود. فقدان دسترسی به انرژی، مانع بزرگی بر سر راه توسعه اقتصادی و انسانی است؛ به طور مثال، در حال حاضر حدود ۱.۲ میلیارد نفر در سراسر جهان به برق دسترسی ندارند. بنابراین، تضمین نتیجه موفقیت آمیز اجلاس پاریس در مورد تغییرات اقلیم در دسامبر ۲۰۱۵ و توافق جهانی صورت گرفته در اکتبر ۲۰۱۵ برای کاهش تدریجی گازهای گلخانه ای هیدروفلوئوروکربن نقش مهمی در توسعه پایدار دارد.

یکی از اقداماتی که از سوی سازمان ملل متحد صورت گرفته است، سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ است. سیزدهمین هدف این سند، به اقدام فوری برای رویارویی با تغییر اقلیم و آثار آن اختصاص داده شده است. البته باید اذعان داشت، امروزه نقش و جایگاه سازمان ملل متحد با چالش های فراوانی روبرو شده است؛ در این راستا، یکی از جایگزین های سازمان ملل متحد که از رهگذر آن ها شاید بتوان برخی از مسائل مهم جامعه بین المللی را حل نمود، ائتلاف های بین الدول از جمله گروه ۲۰ است.

همان طور که در گزارش گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر در مورد ارتقای نظم بین المللی دموکراتیک و عادلانه اشاره شد، در مواردی که تصمیمات اتخاذ شده در مجامع حکمرانی جهانی مستقیماً به جلسات نهادهای سنتی چندجانبه مانند سازمان ملل متحد ارتباط داده می شود، تأثیر بر نظم بین المللی واضح است. گروه هایی مانند گروه ۲۰ می توانند بر نهادهای چندجانبه تأثیر بگذارند، یا به عنوان مثال، تا حد زیادی به عنوان گروهی عمل کنند که در آن کشورها مواضع متقابلی را تدوین کرده تا به طور مشترک به عنوان قطعنامه هایی به شورای حقوق بشر و مجمع عمومی ارائه نمایند.

گروه ۲۰، ائتلافی اقتصادی متشکل از ۱۹ اقتصاد بزرگ جهان و اتحادیه اروپا است. این گروه با هدف مشارکت در برخورد با چالش های اقتصادی جهانی و ترویج همکاری بین المللی در دهه ۱۹۹۰ به عنوان عرصه ای برای گفت و گو و همکاری در زمینه سیاست های اقتصادی بین کشورهای صنعتی در پاسخ به بحران های

مالی اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی و پذیرش این مسئله که قدرت های اقتصادی در حال ظهور به نحو مناسبی در مباحثات مربوط به اقتصاد جهانی مشارکت داده نشده اند، تأسیس شد که به عنوان یک اجتماع از بزرگ ترین اقتصادهای جهان، نقش اساسی در تعیین سیاست های اقتصادی جهانی و استراتژی های توسعه پایدار دارد. البته باید اشاره داشت، گرچه گروه ۲۰ [نماینده اقتصادهایی](#) است که ۶۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهند، بحث ها و تصمیمات آن الزام آور نیست و باعث تعهد حقوقی و قانونی آنان نمی گردد. نتیجه اجلاس گروه ۲۰، بیانیه ای است که تعهدات و چشم اندازهای اعضا برای آینده را در بر می گیرد؛ باید توجه داشت که گاهی نشست ها بدون بیانیه نهایی پایان یافته که نشانگر اختلافات و چالش هاست. لذا از آن جایی که برخی از فعالیت های گروه ۲۰ منجر به توسعه پایدار در راستای مبارزه با تغییرات اقلیمی است، در ادامه به شرح سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ و ارتباط آن با گروه ۲۰ می پردازیم.

مطابق آرمان [سیزدهم سند توسعه پایدار ۲۰۳۰](#)، هدف اصلی، اقدام فوری برای رویارویی با تغییر اقلیم و آثار آن است؛ در جستجوی این هدف، کشورهای گروه ۲۰ متعهد به تلاش های جمعی برای کاهش تغییرات اقلیمی هستند. این تعهدات شامل کاهش گازهای گلخانه ای، حرکت به سوی استفاده از منابع انرژی تجدیدپذیر و ترویج همکاری بین المللی در زمینه اقتصاد سبز است. این تدابیر نه تنها به دستاوردهای هر کشور عضو از نظر محیط زیستی کمک می کنند، بلکه به دستاوردهای کلان و همگانی در راستای آرمان های توسعه ای پایدار ۲۰۳۰ نیز منجر می شود. قابل توجه است که کشورهای گروه ۲۰ [مسئولیت](#) حدود ۸۰ درصد از انتشار گاز دی اکسید کربن مربوط به انرژی را بر عهده دارند. آن ها هم چنین حدود ۸۰ درصد از ظرفیت قدرت تجدیدپذیر جهانی، حدود ۸۵ درصد از [تولید ناخالص داخلی](#) جهانی، ۷۵ درصد از تجارت جهانی و هم چنین ۷۰ درصد از تولید پلاستیک جهانی را نیز در اختیار دارند. براساس [گزارش](#) شکاف سازگاری برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد، حتی اگر ۸۴ درصد از طرفین [کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد](#) در مورد تغییر اقلیم، برنامه های سازگاری و چارچوب های سیاستی را عملی سازند، این برنامه ها ممکن است بدون سرمایه گذاری کافی مؤثر نباشند. این امر نشان دهنده تأثیر و لزوم همکاری گروه ۲۰ به عنوان گروه اقتصادی بزرگ در این زمینه است.

به طور کلی، کشورهای گروه ۲۰ در بستری مناسب جهت کاهش خطرات مرتبط با تغییرات اقلیمی به دلیل تأثیر گسترده آن ها در سایر نقاط جهان از طریق نوآوری، تجارت، سرمایه گذاری و امور مالی قرار دارند. علاوه بر این، همکاری و هماهنگی بین کشورهای گروه ۲۰ برای ایجاد چارچوب های سیاست منسجم، کاهش عدم تقارن مالی جهانی و سرمایه گذاری در جهت نوآوری سبز، مورد نیاز است. گذار سبز، که به معنای تغییر به

سمت رشد اقتصادی پایدار و اقتصادی است که مبتنی بر سوخت های فسیلی و مصرف بیش از حد منابع طبیعی نباشد، منجر به توسعه و ایجاد نوآوری های جدید اقتصادی، اجتماعی و تجاری می گردد. اگر کشورهای گروه ۲۰ اقدامات اقلیمی مرتبط با تغییرات اقلیمی را با اصلاحات مالی و ساختاری به روشی منسجم ترکیب کنند، می توانند خطرات تغییرات اقلیمی را به میزان قابل توجهی کاهش دهند و در عین حال، رشد تولید ناخالص داخلی را به طور متوسط تا سال ۲۰۵۰ به ۲۸ درصد افزایش دهند. اعضای گروه ۲۰، مشارکت های تعیین شده ملی خود را ارائه کرده اند و هم چنین، استراتژی های توسعه انتشار گازهای گلخانه ای کم (GHG) به طور بلند مدت (Long-term low greenhouse gas emission) را ارائه نموده اند. این مشارکت و برنامه ها شامل اجرای دستور کار ۲۰۳۰ در داخل کشورها، با توجه به اولویت ها، نیازها و ظرفیت های ملی است.

طبق گزارش هیأت بین دولتی تغییر اقلیم (IPCC) در مورد تأثیرات گرمایش جهانی، محدود کردن گرمایش به ۱.۵ درجه سانتی گراد مستلزم آن است که انتشار دی اکسید کربن تا سال ۲۰۳۰ در مقایسه با سال ۲۰۱۰ حدود ۴۵ درصد کاهش یابد و در حدود سال ۲۰۵۰ به صفر خالص برسد. لذا با درک اهمیت توسعه پایدار در تمامی ابعاد آن (اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی) به صورت متوازن و یکپارچه، ادغام توسعه پایدار در سیاست ها و برنامه های داخلی و هم چنین تلاش های بین المللی و گروه هایی چون گروه ۲۰ ما را به رسیدن به این هدف نزدیک تر می نماید. در راستای حمایت از اجرای هدف سند توسعه پایدار در هر کشور، گروه ۲۰ می تواند از روش های مبتنی بر شواهد، برنامه ریزی استراتژیک و مشارکت بخش خصوصی استفاده کند. لذا در ادامه تأثیر گروه ۲۰ بر سیاست های اقلیمی در چارچوب سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ بررسی می شود.

- گروه ۲۰ و نقش آن در اقتصاد جهانی: گروه ۲۰ از نظر اقتصادی یک نهاد کلیدی است که تصمیمات آن تأثیر فراوانی بر روی توسعه و تغییرات اقلیمی دارد. برای نمونه، با تعیین سیاست های اقتصادی و تجاری، تأثیر مستقیمی بر آلودگی هوا و تولید گازهای گلخانه ای دارد. از آغاز همه گیری و ویروس کرونا، گروه ۲۰، ۱۴.۲ تریلیون دلار را صرف هزینه امور مربوط به خدمات بهداشتی، کمک به خانوارها و حفظ مشاغل نموده است. لازم به ذکر است، هنگام اجرای برنامه های مربوط به بازایی در دوران همه گیری و پسا کرونا، ۳۰۰ میلیارد دلار از هزینه بازایی آسیب ناشی از کرونا، صرف بهبودی «سبز» و گذار سبز شده است. سوئد، نروژ و فرانسه جزو ۱۰ کشور برتر در زمینه کربن زدایی در جهان شناخته می شوند و براساس مطالعات اخیر، اتحادیه اروپا نیز در زمره پیشتازان قرار می گیرد.

- تأثیرات گروه ۲۰ بر مسائل اقلیمی: گروه ۲۰ با تأثیرگذاری بر سیاست های مرتبط با انرژی، تعهدات به کاهش گازهای گلخانه ای و ترویج انرژی های تجدیدپذیر، در جهت کاهش تغییرات اقلیمی قدم های

مثبتی بر می دارد. هم چنین، تبادل تکنولوژی بین کشورهای گروه ۲۰ می تواند نقش مهمی در مقابله با چالش های محیط زیستی ایفا کند؛ برای مثال می توان به [برنامه ۲۵](#) ساله انگلستان برای مبارزه با تغییرات اقلیمی اشاره نمود. برنامه پیش گفته مبتنی بر اهدافی مانند دستیابی به هوای پاک، تنوع گیاهان و حیات وحش پررونق، کاهش آسیب ناشی از خطرات زیست محیطی مانند سیل و خشکسالی، استفاده از منابع طبیعی به طور پایدار و کارآمد، تعامل با طبیعت و محیط زیست، به حداقل رساندن زباله، مدیریت قرار گرفتن در معرض مواد شیمیایی، کاهش و انطباق با تغییرات اقلیمی و غیره [است](#). نمونه ای دیگر، [آلمان](#) برای اطمینان از دستیابی به اهداف اقلیمی ۲۰۳۰، در اکتبر ۲۰۱۹ اقدام به تصویب برنامه اقدام اقلیمی ۲۰۳۰ با اقدامات گسترده برای کاهش انتشار گازهای گلخانه ای در تمام بخش های مربوط نمود و قانون فدرال تغییر اقلیم، در ماه می ۲۰۲۱ بازنگری شد. علاوه بر این، پیشرفت های صورت گرفته در راستای اقدامات انجام شده در برنامه اقدام اقلیمی ۲۰۳۰، هر ساله در گزارش اقدام اقلیمی دولت آلمان ثبت می شود. این کشور هم چنین در اجرای ابتکارات سیاست اقلیمی و محدود کردن گسترش لجام گسیخته پوشش اراضی تغییر دهنده اقلیم به خوبی عمل کرده است. هم چنین [هند](#) از نظر عملکرد کلی درخصوص مسائل اقلیمی، در میان تمام اعضای گروه ۲۰، به دلیل مشارکت پایین سرانه آن در انتشار کربن و گازهای گلخانه ای، رتبه اول را دارد؛ لذا این کشور در اجرای ابتکارات سیاست اقلیمی به خوبی عمل کرده است.

- همکاری بین المللی و اهداف توسعه پایدار ۲۰۳۰: هماهنگی و همکاری بین گروه ۲۰ و سایر کشورها منجر به دستیابی به اهداف توسعه پایدار ۲۰۳۰ در زمینه تغییرات اقلیمی خواهد شد. این گروه اقتصادی با توجه به مصالح مشترک، به تسهیل اجرای سیاست ها و برنامه های زیست محیطی در سطح جهانی کمک می کند. برای مثال، می توان به برنامه اقدام داوطلبانه برای دو برابر کردن نرخ جهانی بهبود بهره وری انرژی تا سال ۲۰۳۰ اشاره نمود. بهره وری انرژی برای بهبود زندگی همه مردم، ارائه و دسترسی مطمئن و مقرون به صرفه به انرژی، حمایت از رشد اقتصادی، افزایش عرضه و تسریع انتقال انرژی پاک امری مهم است. کشورهای عضو گروه ۲۰ به جهت استفاده از ابتکارات، ابزار، تجربه و افزایش مشارکت برای اقدام و سرمایه گذاری در بهره وری انرژی برتر می باشند. رویکردهای سیاستی مردم محور، فراگیر و مؤثر، منجر به ایجاد شغل، بهبود استانداردهای زندگی، کاهش قیمت انرژی و کاهش انتشار گازهای گلخانه ای می گردد. [برنامه اقدام داوطلبانه](#) برای دستیابی به اهداف مرتبط با محیط زیست و اقلیم سند توسعه پایدار، «دو برابر کردن نرخ جهانی بهبود بهره وری انرژی تا سال ۲۰۳۰»، اقدامات لازم را در ۵ رکن مشخص می کند: ساختمان ها، بخش های صنعت و حمل و نقل، تأمین

مالی بهره وری انرژی و الگوهای مصرف پایدار. در این راستا، بهره وری انرژی باید مطابق با شرایط ملی مورد حمایت و سرمایه گذاری قرار گیرد و به عنوان یک اصل کلی برای ارتقا و پیشرفت کشورها درک شود. بنابراین، گروه ۲۰ با توجه به نقش آن در اقتصاد جهانی و تعهدات به سازگاری با اهداف توسعه پایدار ۲۰۳۰، می تواند به موفقیت سیاست های اقلیمی و کاهش تغییرات اقلیمی کمک به سزایی کند که این همکاری بین المللی، در جهت ایجاد توسعه پایدار و سالم برای نسل های آینده، اهمیت بسیاری دارد. بدین جهت، در ادامه به برخی فعالیت های صورت گرفته گروه ۲۰ در زمینه اقلیمی و اقتصاد سبز اشاره می گردد.

۱. کاهش گازهای گلخانه ای: گروه ۲۰ در فعالیت های اعضای گروه خود، به تعهدات جدی در زمینه کاهش انتشار گازهای گلخانه ای پرداخته است. برای مثال، می توان به تصویب تدابیر کاهش انتشار دی اکسید کربن و تعهد به استفاده از فناوری های پایدار در بخش های صنعتی اشاره نمود. در این راستا، اجلاس و بیانیه رهبران گروه ۲۰ در دهلی نو در سال ۲۰۲۳ قابل ذکر است. [در این بیانیه](#) اشاره شده است: «ما تعهد خود را برای دستیابی به میزان خالص صفر جهانی گازهای گلخانه ای/کربن تا اواسط قرن یا حدوداً با در نظر گرفتن آخرین پیشرفت های علمی و مطابق با شرایط مختلف ملی تکرار می کنیم». با توجه به این که کشورهای گروه ۲۰ حدود ۸۰ درصد از انتشار گازهای گلخانه ای را به خود اختصاص می دهند، [مسیر مالی گروه ۲۰](#) موقعیت خوبی برای پیشبرد گفت و گوی ساختاریافته و سیستماتیک در مورد نقش قیمت گذاری کربن دارد که می تواند همکاری بیشتر بین اعضای گروه ۲۰ را تسهیل کند. گروه ۲۰ با در نظر گرفتن جنبه های مشترک تشویقی، مالی و هماهنگی بین المللی، پتانسیل قیمت گذاری و اقدامات حمایتی جهت اطمینان از هم سویی بهتر بین سیاست های کاهشی قیمت کربن را دارد. در [اجلاس پیتسبورگ در سال ۲۰۰۹](#)، رهبران گروه ۲۰ متعهد شدند که «یارانه های سوخت فسیلی نا کارآمد که منجر به مصرف بی رویه می گردد»، را به تدریج حذف کنند، در حالی که حمایت هدفمند از فقیرترین افراد جامعه را تضمین کنند. این تعهد چندین بار، از جمله [در بیانیه رهبران ریاض در ۲۲ نوامبر ۲۰۲۰](#)، تکرار شد. با این حال، حذف تدریجی این یارانه ها دشوار است؛ زیرا سطوح حمایت اساساً به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی و هم چنین عدم تمایل کشورها نسبت به موضوع پیش گفته در سطح سال ۲۰۱۰ باقی مانده است و به طور قابل توجهی (تا سال ۲۰۱۳) افزایش و سپس کاهش یافته است. در این میان، سازکار بررسی گروه ۲۰ برای حمایت از اصلاح یارانه سوخت های فسیلی هم چنان فعال است و انتظار می رود بررسی های آرژانتین و کانادا که در سال های ۲۰۲۱-۲۰۲۲ آغاز شده ادامه دار باشد و فرانسه و هند نیز متعهد شده اند که از این روش پیروی کنند. [ریاست ایتالیایی گروه ۲۰ در سال ۲۰۲۱](#) نشان داد که قصد وی تمرکز گروه ۲۰ بر اصلاح یارانه ها در سال ۲۰۲۱ است و [چندین دستاورد](#) در طول سال ریاست آن [مشاهده](#)

شده است. برای مثال، کارگروه تأمین مالی پایدار گروه ۲۰ چندین ابتکار مهم را انجام داده است و در گزارش ۲۰۲۱ خود، [توصیه های عملی](#) را در راستای بهبود گزارش دهی و شفافیت، تقویت نقش مؤسسات مالی بین المللی در حمایت از اهداف توافق پاریس و دستور کار ۲۰۳۰ سازمان ملل متحد بیان نموده است.

۲. انرژی تجدیدپذیر و پاک: گروه ۲۰ در فعالیت های اعضای گروه خود، به ترویج انرژی تجدیدپذیر و پاک، با تأکید بر افزایش سهم انرژی تجدیدپذیر در تولید انرژی پرداخته است. در این راستا، [اعلام تعهد](#) به افزایش استفاده از انرژی های تجدیدپذیر در تأمین انرژی قابل ذکر است. [در اجلاس دهلی نو](#) مورخ ۱۰ سپتامبر ۲۰۲۳، که به ریاست نارندرا مودی، نخست وزیر هند برگزار شد، وی، اتحاد جهانی سوخت های زیستی را با ایالات متحد آمریکا به عنوان یک عضو مؤسس، همراه با هند، برزیل، ایتالیا، کانادا، آرژانتین و آفریقای جنوبی [راه اندازی کرد](#). [این اتحاد](#) جدید، کشورها را برای گسترش و ایجاد بازارهای جدید برای سوخت های زیستی پایدار گرد هم می آورد. برای مثال می توان به [برنامه بازیابی و تاب آوری ایتالیا](#) اشاره نمود. برنامه ملی بازیابی و تاب آوری حول سه رکن حیاتی توسعه پیش بینی شده است: دیجیتال سازی و نوآوری؛ انتقال اکولوژیکی؛ و شمول اجتماعی. یکی از اهداف این طرح، هدایت استراتژیک انتقال اکولوژیک و زیست محیطی است. از شش مأموریت زیربنایی این طرح، سه مورد از آنها مربوط به رشد و گذار سبز است: انقلاب سبز و گذار زیست محیطی؛ زیرساخت برای تحرک پایدار؛ و آموزش و پژوهش. البته لازم به ذکر است که این برنامه در چارچوب تدابیر اتحادیه اروپا و به صورت خاص در واکنش به همه گیری ویروس کرونا بوده است.

در ادامه لازم به ذکر است که طبق [گزارش شفافیت اقلیم](#) سال ۲۰۲۱ که جامع ترین بررسی سالانه جهان از اقدامات اقلیمی کشورهای گروه ۲۰ و گذار آن ها به اقتصاد انتشار خالص صفر گازهای گلخانه ای است، ذکر شده که بین سال های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰، سهم گروه ۲۰ در تولید انرژی های تجدیدپذیر ۲۰ درصد افزایش یافته است. هم چنین بخش حمل و نقل مسئول نزدیک به یک پنجم انتشار دی اکسید کربن مربوط به گروه ۲۰ است. البته شایان ذکر است که میزان انتشار، کاهش قابل توجهی را به دلیل همه گیری ویروس کرونا در سال ۲۰۲۰ داشته است. استفاده از انرژی خورشیدی و بادی نیز توسط کشورهای عضو این گروه دیده می شود. به عنوان مثال، در سال ۲۰۲۰، ظرفیت ۱۰۸ گیگاوات برق بادی در مقایسه با تأسیسات ۵۶ گیگاواتی در سال ۲۰۱۹ تقریباً دو برابر شد. این امر عمدتاً توسط استرالیا، برزیل، چین، اتحادیه اروپا و ایالات متحد آمریکا انجام شده است. [فتوولتائیک های خورشیدی \(PV\)](#) نیز در سال ۲۰۲۰ رشد قابل توجهی نشان داده اند. لذا اکنون سهم انرژی های تجدیدپذیر در گروه ۲۰ به سرعت افزایش یافته است. [با افزایش نفوذ منابع تجدیدپذیر](#) در شبکه های الکتریکی نوین، یکی از موضوعات پراهمیت، چالش های الکتریکی مرتبط با [ادغام](#) این منابع با شبکه های برق

است، اما تاکنون چندین کشور اروپایی این محدودیت را رفع نموده اند. سهم انرژی بادی و خورشیدی در تولید برق اخیراً در بریتانیا، اسپانیا و آلمان افزایش یافته و از ۲۰ درصد فراتر رفته است.

۳. مدیریت منابع آب: گروه ۲۰ هم چنین به اهمیت مدیریت منابع آب، با تمرکز بر بهینه سازی استفاده از آب در بخش های مختلف اقتصادی تأکید دارد. برای مثال، همکاری در تبادل تجارب و دانش در زمینه مدیریت آب و کاربردهای مستدام آن قابل اشاره است. در این مورد می توان به کارگروه کاهش خطر بلایا (DRRWG) اشاره نمود. هم چنین سایر گروه های کاری گروه ۲۰، از جمله کارگروه های پایداری اقلیم، که در مورد زیرساخت ها و توسعه فعالیت می نماید، قابل ذکر است. کشورهای گروه ۲۰ از امکانات فنی در میان نهادها و رشته های متعددی برخوردار هستند که می توان از آن ها برای کاهش تلفات ناشی از بلایای طبیعی در کشورهای گروه ۲۰ و هم چنین در سطح جهانی استفاده کرد. در این راستا می توان به بیانیه رهبران گروه ۲۰ بالی اندونزی، ۱۵-۱۶ نوامبر ۲۰۲۲ اشاره نمود. در این اجلاس ذکر شد:

«ما تلاش ها را برای متوقف کردن و معکوس کردن از دست دادن تنوع زیستی، از جمله از طریق راه حل های مبتنی بر طبیعت و رویکردهای مبتنی بر اکوسیستم، سازگاری با تغییرات اقلیمی، افزایش حمایت و حفاظت از محیط زیست، استفاده پایدار و بازسازی محیط زیست، واکنش به بلایای طبیعی، کاهش تخریب اکوسیستم، افزایش خواهیم داد. هم چنین به افزایش فعالیت مثبت در راستای اکوسیستم و رسیدگی به مسائلی که بر محیط زیست دریایی و ساحلی تأثیر می گذارد، خواهیم پرداخت. ما توسعه پایدار و سبک زندگی، بهره وری منابع و اقتصاد را برای افزایش پایداری و همکاری در زمینه اشتراک دانش علمی، افزایش آگاهی و ظرفیت سازی، به ویژه برای پیشبرد اقدامات اقلیمی مبتنی بر اقیانوس، ترویج خواهیم کرد. ما متعهد به پایان دادن به ماهی گیری گزارش نشده و غیرقانونی هستیم. ما از موافقت نامه چندجانبه سازمان تجارت جهانی در مورد یارانه های شیلات استقبال می کنیم و ورود سریع آن را تشویق می کنیم. مطابق با قطعنامه ۱۴/۵ برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد (UNEA)، ما متعهد هستیم که یک سند بین المللی الزام آور قانونی در مورد آلودگی پلاستیک، از جمله در محیط زیست دریایی را تا پایان سال ۲۰۲۴ ایجاد کنیم».

در ادامه می توان به برنامه هامبورگ؛ اقدام اقلیمی و انرژی گروه ۲۰ (G20 Hamburg Climate and Energy Action Plan for Growth)، که یک ابتکار استراتژیک در چارچوب گروه ۲۰ است و به مسائل اقلیمی و انرژی می پردازد، نیز پرداخت. تمرکز کلی این طرح شامل ترویج توسعه پایدار؛ کاهش تغییرات اقلیمی؛ و تقویت رشد اقتصادی از طریق شیوه های استفاده کارآمد از انرژی است. برنامه پیش گفته نشان دهنده تلاش هماهنگ کشورهای عضو برای مقابله با چالش های درهم تنیده تغییرات اقلیمی و توسعه

اقتصادی پایدار است. این ابتکار که برخاسته از بحث ها در چارچوب گروه ۲۰ است، بر این امر تأکید دارد که پرداختن به نگرانی های زیست محیطی برای تقویت رفاه جهانی ضروری است. هدف اصلی این طرح ترسیم مسیری به سوی آینده ای پایدارتر با کاهش تأثیر تغییرات اقلیمی و بهینه سازی شیوه های استفاده از انرژی است. برنامه پیش گفته، با در هم آمیختن پایداری زیست محیطی، رشد اقتصادی و همکاری های بین المللی تلاش می کند تا زمینه ای را برای آینده ای بهتر فراهم کند. از آن جایی که کشورهای گروه ۲۰ به این چشم انداز مشترک نزدیک می شوند، امید این است که اقدامات جمعی آن ها منجر به جهانی پایدارتر و عادلانه تر گردد. نهایتاً باید اذعان نمود که تغییرات اقلیمی یک چالش بین المللی است و همکاری دولت ها در مقابله با این پدیده ضروری است. لذا دولت ها به وسیله هماهنگی سیاست ها، تبادل تجربیات و اشتراک دانش، می توانند با دستیابی به راهکارهای جهانی و پایدار در مواجهه با تغییرات اقلیمی کمک کنند.

مسئولیت دولت ها به عنوان نهادهای کلیدی، جهت تدابیر واکنشی و پیشگیرانه به این پدیده قابل ذکر است. تعیین سیاست های ملی در زمینه تغییرات اقلیمی، اجرای قوانین محیط زیستی، ترویج انرژی پایدار، حمایت از تحقیقات و فناوری، آموزش و اطلاع رسانی جامعه، مشارکت در توافقات بین المللی و ایجاد تدابیر اقتصادی، از جمله مسئولیت های اساسی دولت ها در این زمینه می باشد. تعیین سیاست های ملی جهت کاهش انتشار گازهای گلخانه ای و افزایش سازگاری با تغییرات اقلیمی از اهمیت بالایی برخوردار است. دولت ها موظفند سیاست ها و برنامه هایی را تدوین و اجرا کنند که منجر به استفاده از منابع تجدیدپذیر و توسعه فناوری های محیط زیستی گردد؛ قوانین محیط زیستی باید به گونه ای باشند که انگیزه برای رعایت آن ها از سوی افراد و کسب و کارها افزایش یابد. این امر شامل تعیین استانداردهای انتشار؛ ممنوعیت استفاده از فناوری های آلاینده؛ و سازکارهای تشویقی مالی می شود. حمایت از منابع انرژی تجدیدپذیر و ایجاد شرایط مساعد برای توسعه این صنایع در سطح ملی و بین المللی، مسیری مؤثر در جهت کاهش وابستگی به سوخت های فسیلی ارائه خواهد داد؛ تحقیقات و فناوری نیز می توانند نقش به سزایی در پیشگیری و مدیریت تغییرات اقلیمی ایفا کنند. دولت ها باید تحقیقات را حمایت کرده و افراد را به کارآفرینی و نوآوری در زمینه حفاظت از محیط زیست ترغیب نمایند. آموزش و اطلاع رسانی به جامعه نیز ابزار مهمی است تا افراد از اهمیت حفاظت از محیط زیست و تغییرات اقلیمی آگاه شوند و نقش فعالی در این زمینه ایفا کنند؛ هم چنین مشارکت در توافقات بین المللی نیز جهت توسعه تدابیر گسترده تر و هماهنگ در مقابله با تغییرات اقلیمی بسیار اساسی است. هماهنگی برنامه ها و تلاش ها در ابعاد جهانی می تواند به بهبود تأثیر و توسعه پذیری این تدابیر کمک کند. ایجاد تدابیر اقتصادی، از جمله تعیین مالیات یا تشویق های مالی برای کسب و کارها و صنایع سبز، اقتصاد بهینه تر و دوست دار

محیط زیست را تشویق می کند؛ که تمامی موارد گفته شده، در ائتلاف هایی از قبیل گروه ۲۰ امکان پذیرتر خواهد بود.

پاسداری از طبیعت برای پشتیبانی از زنان در برابر خشونت

موسی کرمی-دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل دانشگاه قم و علی مشهدی-دانشیار گروه حقوق عمومی و بین الملل دانشگاه قم

«...دل های پاک همواره به هوای عالمی دیگر و آدمی دیگر پییده اند و بزرگ ترین رسالت جان های گرامی آن است که مردم را به فرارسیدن دورانی نوید دهند که در پناه کمال نفسانی و رشد عقلانی از گزند و ستیزه در امان باشند» (استاد محمدعلی موحد، حق و سوءاستفاده از آن، چ ۱، ۱۳۹۷: ۱۶۲).

سال پیش، صاحبان این قلم، به مناسبت روز ۵ اسفند که در فرهنگ ایران باستان برابر با سپندارمزان یا روز بزرگداشت زن است، در همین بستر، مطلب کوتاهی در پیوند زن و محیط زیست منتشر کردند و زن را «ایزدبانوی زمین و پاسدار محیط زیست» خواندند (اینجا). سه رویداد و عامل، نگارندگان را به این اندیشه انداخت که دست به قلم ببرند و بار دیگر از زن و زمین بگویند: ایام نزدیک به تاریخ ۲۵ نوامبر که از سال ۲۰۰۰ و با تصمیم مجمع عمومی ملل متحد، عنوان روز بین المللی حذف خشونت علیه زنان را به خود می بیند؛ رویدادهای تلخ منجر به کشته شدن برخی زنان در کشورمان که بار دیگر، از واقعیت آزاردهنده فاجعه خشونت خانگی در ایران پرده برداشت و بایستگی پیکار همه سویه با این پدیده دهشتناک را بیش از پیش روشن ساخت؛ و سرانجام، انتشار نوشته جذاب و تأمل بر انگیز خانم معصومه حسینی در روز ۲۶ آبان ۱۴۰۳ درباره رویکرد محاکم داخلی امریکای لاتین به حق بر محیط زیست سالم و واقع نگرانه یا آرمان گرایانه بودن آن که بر لزوم شناسایی شأن مستقل طبیعت فارغ از منافع آن برای آدمیان تأکید می ورزد و البته بر این باور است که از این طریق، رویکرد انسان محور به محیط زیست نیز پوشش داده می شود. یکی از گونه های پنهان ولی خطرناک خشونت علیه زنان، خشونت اکولوژیک است که به بیان پژوهشگران، در آن، زنان در پیوند با طبیعت و عناصر آن مورد ستم واقع می شوند (حسن پور و هدایتی زاده، زمستان ۱۴۰۲: ۱۰۷). کوشش نگارندگان در این نوشتار آن خواهد بود که با پیوندانیدن تخریب محیط زیست و خشونت علیه زنان و سخن راندن از پیوند دوسویه آن دو، به تحلیل کوتاه چرایی بایستگی حفاظت از محیط زیست در مسیر حمایت از زنان در برابر خشونت اکولوژیک بپردازند.

پیوند مستقیم و بسیار تنگاتنگ زنان و محیط زیست و منابع طبیعی، این نتیجه بدیهی را به دنبال دارد که هر گونه آسیب و نابودی محیط زیست از هر رهگذری، بی گمان پیامدهایی منفی بر زنان خواهد داشت. برای نمونه، طبق پژوهش های انجام شده، تغییرات اقلیمی اگرچه همه جوامع و افراد را از خود متأثر می سازد، ولی در این میان زنان و دختران، به خاطر وابستگی شدید خود به منابع طبیعی به سان برآیند نقش های سنتی خویش، بیشتر از

این پدیده زیان می بیند و رنج می برند. اهمیت این امر به اندازه ای است که گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان و دختران، علل و پیامدهای آن، گزارش ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۲ خود را به پیوند میان بحران اقلیمی، تخریب محیط زیست و آوارگی ناشی از آن ها در یک سو و خشونت علیه زنان و دختران در سوی دیگر اختصاص داده است (UN Special Rapporteur on VAW, 11 July 2022). در بیست و نهمین کنفرانس تغییرات اقلیمی ملل متحد (COP 29) که از ۱۱ تا ۲۲ نوامبر ۲۰۲۴ با شعار «همبستگی برای جهانی سبز» در باکو آذربایجان در حال برگزاری است نیز، مباحث مربوط به برابری جنسیتی و خشونت علیه زنان در دستور کار قرار داشت.

روی هم رفته، زنان به سبب آسیب پذیریِ دیرینه خویش، از قربانیان اصلی رویدادهای منفی هستند. در این زمینه می توان از افزایش خشونت مبتنی بر جنسیت علیه زنان در دوران همه گیری ویروس کورونا یاد کرد (Guerra Lund et al, 2020: 54-69; Sharifi et al, July 2020: 2367-2379). در تالار گفتگو نیز به گاه سخن از پیامدهای آن همه گیریِ خوفناک، گفته شده که از مهم ترین جنبه های آن به خشونت علیه آنان برمی گردد (اینجا و اینجا). جایی که زنان هم به عنوان انسان و هم به خاطر جنسیت خود، در معرض خشونتی مضاعف قرار می گیرند. تغییرات اقلیمی نیز که محیط زیست و منابع طبیعی را از خود متأثر می نماید، از رهگذر ایجاد انقطاع در پیوند ژرف زنان و محیط زیست، تضعیف فزاینده جایگاه بانوان در جامعه را رقم می زند و از این طریق موجب تشدید خشونت علیه زنان و دختران می گردد. امری بسیار مهم که شوربختانه در سه معاهده اختصاصی راجع به تغییرات اقلیمی یعنی کنوانسیون چارچوب ملل متحد راجع به تغییرات اقلیمی (۱۹۹۲)، پروتکل کیوتو (۱۹۹۷) و موافقتنامه پاریس (۲۰۱۵)، به آن توجهی نشده است (H. Desai and Mandal, 2021: 137-151).

خشونت ناشی از بحران اکولوژی یا درگیری های زیست محیطی، می تواند منجر به تخریب بیشتر محیط زیست شود و تخریب بیشتر محیط زیست می تواند خشونت ها را گسترش دهد که همین چرخه به اصطلاح معیوب، می تواند بر سلامت و رفاه افراد تأثیر منفی بگذارد. در این میان، زنان به نسبت مردان بیشتر آسیب خواهند دید. به عنوان مثال، به گفته سازمان بهداشت جهانی، آلودگی هوا اغلب با تضعیف وضعیت سلامت باروری زنان مرتبط است و کمبود منابع آب با توجه به نقش متفاوت زنان، بانوان را بیشتر آزار خواهد داد (WHO, 2014, pp. 6-15). تخریب محیط زیست و گسترش آن در کنار بلایای طبیعی زیست محیطی، تغییرات آب و هوایی منجر به خشکسالی و بیماری و قحطی و کمبود آب و نظایر آن، زنان را در برابر خشونت و بهره کشی آسیب پذیرتر می کند. جابجایی سرزمینی، استرس و ضربه ای که بازماندگان بلایای

طبیعی تجربه می نمایند، عوامل خطر را تشدید می کنند. برای نمونه، طبق گزارش دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر، پس از آن که دو طوفان گرمسیری در سال ۲۰۱۱ *وانواتو* (Vanuata) را درنوردید، مرکز مشاوره زنان *تا نا* (Tanna) افزایش ۳۰۰ درصدی موارد جدید خشونت خانگی علیه زنان را گزارش کرد ([OHCHR](#), 2011).

در جنوب صحرای آفریقا، فقدان پوشش درختی ناشی از جنگل زدایی مداوم، به این معنی است که حتی وقتی باران می آید و در زمین جاری می شود، خاک سطحی حاصلخیز را با خود می برد. در نتیجه، زنان و دخترانی که بیش از ۷۰ درصد از جمع آوری آب را به عهده دارند، مجبورند برای به دست آوردن آن بیشتر و بیشتر سفر کنند. این سفر و مخاطرات آن، می تواند زمینه خشونت علیه زنان را فراهم نماید. سازمان ملل تخمین زده است که زنان در جنوب صحرای آفریقا روزانه ۲۰۰ میلیون ساعت برای جمع آوری آب جهت مصارف غذایی و کشاورزی یا ۴۰ میلیارد ساعت در سال صرف می کنند. جابجایی مردمان بومی در نتیجه تغییرات آب و هوایی و بلایای زیست محیطی نیز می تواند عواقب خشونت آمیزی برای زنان داشته باشد ([UNICEF et al.](#), May 2013, pp. 19-41). نابرابری های جنسیتی در بکارگیری و حقوق مرتبط با زمین و منابع طبیعی، از شرایط موجد خشونت مبتنی بر جنسیت به شمار می روند ([Castaneda Camey et al.](#), 2020, p. 24). بر اساس تحقیقات و گزارش های گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد خشونت علیه زنان، علل و پیامدهای آن ([UN Special Rapporteur on VAW](#), 2009: 13-15)، گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق مردمان بومی ([UNIASGII](#), June 2014: 1) و شورای حقوق بشر ([Human Rights Council](#), 6 August 2015: 6) سلب مالکیت اجباری از سرزمین های اجدادی می تواند منجر به خشونت علیه زنان و دختران بومی به ویژه از جمله خشونت جنسی و حتی قتل و ناپدید شدن گردد.

شاید گفته شود هیچ ارتباط مستقیمی بین محیط زیست و افزایش خشونت علیه زنان وجود ندارد. اما باید توجه داشت که عوامل و درگیری های خشونت آمیز و نابرابری های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم و آسیب پذیری بر اساس عواملی مانند جنسیت و قومیت و ماهیت استثماری و اساساً نابرابر منابع، درگیری ها بر سر این نابرابری ها را بیشتر می کند و بنابراین آسیب پذیری زنان در برابر خشونت را افزایش می دهد. به دیگر سخن، وضعیت ها و ساختارهای نابرابر در بهره برداری از طبیعت، سایر وضعیت های نابرابر را هم تشدید خواهند نمود ([Csevar](#), 2021: 4). درگیری ها بر سر محیط زیست و منابع طبیعی، اغلب منجر به افزایش فضای پرخطر برای زنان می شود. ناتوانی پرسنل امنیتی در حفاظت از منابع و افراد و اشخاص غیرنظامی نیز وضعیت را تشدید می کند. به عنوان مثال، درهفتم آوریل ۲۰۰۸، پلیس سه زن که در جنگل پس از ربوده شدن مورد تجاوز و

شکنجه قرار گرفته بودند را نجات داد. لذا خشونت مرتبط با جنسیت یکی از آثار و عواقب درگیری ها بر سر منابع طبیعی و محیط زیست است (C. Perry et al., 2010: 127). در آفریقا، زنان همچنین از تاجران مهم منابع زیست محیطی در مناطق روستایی هستند. رقابت بر سر منابع و قیمت گذاری گاهی اوقات می تواند تضاد مبتنی بر جنسیت ایجاد کند. برای نمونه، ماهیت جنسیتی درگیری های شیلات گرمسیری، رقابت بر سر قیمت در غنا را نشان می دهد. بر این اساس، در حالی که ماهی گیران ادعا می کنند که تاجران زن قیمت عادلانه ای برای صید ارائه نکرده اند، زنان ادعا دارند که ماهی گیران در مورد ارزش صید غیرواقعی عمل می کنند (C. Perry et al., 2010: 129).

سازماندهی های نهادی زنان برای اعتراض به تخریب محیط زیست در آفریقا در همین راستا شکل گرفته است. جنبش کمربند سبز در کنیا یک سازمان معروف است که به دست وانگاری مائاتی برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۴ تأسیس شد. این سازمان در سال ۱۹۷۷ تحت نظارت شورای ملی زنان در کنیا برپا گردید و زنان فقیر در کنیا را برای مبارزه با جنگل زدایی و تخریب محیط زیست سازماندهی می کند. نمونه دیگر، مورد جنبش های مقاومت تحت رهبری زنان برای درختکاری تجاری در جنوب شرقی کامرون است. این مقاومت به این دلیل به وجود آمد که بیشتر هزینه های اجتماعی و زیست محیطی تجارت بین المللی چوب بر جمعیت روستایی و به ویژه زنان در مناطق روستایی بار می شود که به منابع جنگلی برای تهیه نفت، دارو و سایر محصولات غیرچوبی متکی هستند (C. Perry et al., 2010: 132).

ویژگی های منحصر به فرد زنان و زنانگی ایشان، نقش و توانمندی بالقوه متمایزی به آن ها در پاسداری از محیط زیست بخشیده است و همین امر، رابطه ای مستقیم و دوسویه را میان محیط زیست از یک سو و زن از سوی دیگر، ایجاد می کند. بر این پایه، زن از رهگذر جایگاه محوری خود در راهبری امور تربیتی فرزندان و خانواده و در نتیجه جامعه، هم نگاهبان ویژه محیط زیست و منابع طبیعی به شمار می رود و هم زندگی و بود او با محیط زیست و منابع طبیعی پیوندی بس تنگاتنگ دارد. بر اساس همین تحلیل است که می توان به جرئت مدعی شد که هرگونه آسیب و تخریب محیط زیست و منابع طبیعی، به هر شکل و طریقی، چه از رهگذر بلایای طبیعی و چه در نتیجه بلایای انسانی همچون عفریته جنگ و مخاصمات مسلحانه، جایگاه و موقعیت زن در خانه، خانواده و جامعه را مخدوش می سازد و منزلت و حقوق انسانی او را به گونه ای منفی تحت الشعاع قرار می دهد. از پیامدهای منفی آسیب و تخریب طبیعی یا انسانی محیط زیست و منابع طبیعی برای زنان، بروز انواع خشونت ها علیه او هستند که به طور خلاصه می توان از آن به خشونت اکولوژیک علیه زنان یاد کرد. گونه ای از خشونت

مبتنی بر جنسیت که به واسطه ماهیت به نسبت پنهان خود، کمتر توجهات را به خود جلب می کند و همین سرشت ناپیداست که بر مخاطرات آن می افزاید.

ولی این همه ماجرا و پایان آن نیست. همچنان که آسیب و تخریب محیط زیست می تواند زمینه ساز خشونت علیه زنان گردد، خشونت اکولوژیک علیه زنان نیز می تواند با از میدان به در بردن و از کار انداختن زنان به عنوان بازوان قدرتمند آفرینش در پاسداری از محیط زیست و منابع طبیعی، موجبات آسیب و تخریب جدی تر و بیشتر آن ها را فراهم آورد و موجب پدید آمدن چرخه ای مداوم گردد و زن و محیط زیست را همزمان در ورطه ای خطرناک افکند و آینده جهان را با سیری قهقرایی روبه رو سازد. چرخه ای که از رهگذر ایراد خدشه جدی به دو نیازمندی گریزناپذیر و ناگسستنی نسل های آینده و جهان پیش رو، یعنی محیط زیست به عنوان بستر زیست و زندگی نوع بشر و دامن زن به عنوان نخستین و اصلی ترین جایگاه پرورش و آموزش فرزندان به سان سازندگان آینده جوامع، لطمه ای جبرانناپذیر به بار می آورد. خسروانی مضاعف که پیامدهای آن، دامن گیر نسل های کنونی و آینده جهان است و خواهد بود و در صورت عدم رویارویی سریع، منطقی و همه جانبه با آن، خواب خوش پیشرفت و توسعه پایدار را از دیده چشم به راهان آن ها خواهد ربود.

افزون بر این، نابرابری جنسیتی و تبعیض مبتنی بر جنسیت در ساختار جوامع، همه اجزاء و حوزه های گوناگون آن ها را درگیر کرده است. در این زمینه، از جمله در بهره مندی از محیط زیست و منابع طبیعی نیز شاهد این نابرابری ها و بیدادگری ها هستیم. از آنجایی که خشونت علیه زنان در کل ناشی از نابرابری میان زنان و مردان است و نظر به این که یکی از عوامل مهم بروز خشونت اکولوژیک علیه زنان نیز بی عدالتی زیست محیطی علیه بانوان به شمار می رود که خود ریشه در نابرابری ساختاری علیه زن در جوامع کنونی دارد، بی گمان یکی از راه کارهای گریزناپذیر و بی چون و چرای چیرگی بر این نوع خشونت را، همانا باید رفع و کاهش حداکثری این عامل زیربنایی در بروز خشونت علیه خانم ها دانست. تنها از این رهگذر است که در کنار تلاش همه سویه برای حراست از محیط زیست طبیعی به عنوان بستر زیست و زندگی نوع بشر، می توان به نقش آفرینی جدی زنان و دختران به مثابه پاسداران همیشگی طبیعت امیدوار بود.

فرجام سخن

تغییرات اقلیمی و تخریب محیط زیست، خشونت علیه زمین است که به نوبه خود می تواند موجب افزایش خشونت علیه زنان و دختران گردد. اسطوره ها، بر خلاف افسانه ها که کمتر به واقعیت نزدیک اند، با اندکی بزرگ نمایی ریشه در واقعیات تاریخی جهان دارند و زن به عنوان نماد طبیعت در فلسفه و ایزدبانوی زمین در اسطوره شناسی، اسطوره ای است که می بایست جایگاه شایسته خود را در جامعه به طور کل و در حوزه محیط

زیست و مسائل زیست محیطی به طور خاص، بازیابد. پرورش نسل های مسئولیت پذیر و دوستدار محیط زیست، تنها در دامن مادرانی شدنی است که ارجمندی و منزلت آن ها نخست به عنوان انسان و سپس به سان زن پاس داشته شود. بر پایه آن چه به کوتاهی گفته آمد، منطق نهفته در بایستگی پاسداری از محیط زیست و طبیعت برای پشتیبانی از زنان در برابر خشونت، تا اندازه ای روشن است. به خاطر اهمیت و بایستگی پرداخت ویژه به مقوله دهشتناک و خانمان سوز خشونت اکولوژیک علیه زنان که از یک سو ارجمندی زن و جایگاه والای او را نشانه رفته و از سوی دیگر، آسیب و تخریب فزاینده محیط زیست و منابع طبیعی را از رهگذر حذف پاسداران اصلی و مهم آن یعنی زنان به نظاره نشسته است، به نظر می رسد نهادهای رسمی سازمان ملل متحد و نیز دولت ها می بایست با وضع و توسعه قواعد متقن و نیز ایجاد سازکارهای نظارتی جدی و کارآمد، زمینه توجه بازیگران بین المللی و منطقه ای را به ابعاد گوناگون و پیدا و پنهان این مسئله فراهم نمایند. در این میان، به هیچ روی نباید نقش سازمان های مردم نهاد مرتبط با حقوق زنان از یک سو و پاسداری از محیط زیست از سوی دیگر را از یاد برد. هم افزایی همه سویه هر آن که می تواند در این زمینه نقشی مثبت ایفا کند، در شمار بایسته های حتمی است و ضرورتی بس مبرم دارد. اگرچه جهانی عاری از خشونت علیه زمین و زن، آرزویی دور و دراز می نماید، ولی همان گونه که آن سپیددل سپیدموی فرموده است: «بزرگ ترین رسالت جان های گرامی آن است که مردم را به فرارسیدن دورانی نوید دهند که در پناه کمال نفسانی و رشد عقلانی از گزند و ستیزه در امان باشند» (استاد محمدعلی موحد، حق و سوءاستفاده از آن، چ ۱، ۱۳۹۷: ۱۶۲).



بخش سوم: حقوق بشر

سرنوشت «حمایت» از نسل‌های آینده توسط سازمان ملل متحد

دکتر نسرین مصفا - استاد دانشگاه تهران

مقدمه منشور ملل متحد با وعده «محفوظ نگاه داشتن نسل‌های آینده از بلایای جنگ»، بنیان موفق‌ترین تجربه همکاری بین‌المللی را با تأسیس این نهاد ترسیم کرد. امروزه، این نهاد در پس دود آتش و خون جنایات وصف‌ناپذیر و سبیت‌های اسرائیل در غزه، آسیب‌ها و خرابی‌های جنگ [روسیه در اوکراین](#)، خطرات تغییرات اقلیم، بیم‌های ناشی از [پیشرفت‌های فناوری](#) مانند هوش مصنوعی، عواقب منتج از [نابرابری اقتصادی](#) و عدالت اجتماعی و دیگر، موجب شک و شبه جهانیان برای چگونگی فعالیت آن است. در حالی که فقط این سیمای حال است و عواقب نگرانی‌ها برای نسل‌های آینده بشری و آنچه که امروزه روز با موضوع [عدالت بین نسلی](#) ([intergenerational justice](#)) در دستور کار محققان از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی است، نیز مهم و می‌باید مورد عنایت قرار گیرد. به نظر می‌رسد که می‌توان فراتر از آنچه درباره کاستی‌های سازمانی و فرایندی برای رویارویی با این چالش‌ها مطرح می‌شوند، در بستری وسیع‌تر تأملی درباره سرنوشت کاربست ایده‌های مفهومی در سازمان ملل متحد در بستر سیاست زمان صورت گیرد. این تأمل نیازمند بهره‌مندی از مطالعات تاریخی، پژوهش در سیر تحول فکری ملل متحد است که تلاشی همه‌جانبه و زمان‌بر است. این نوشتار کوتاه برای راقم این سطور فتح بابی برای تأمل آگاهی‌بخش از سرنوشت ایده‌های مفهومی در سازمان ملل متحد است.

ایده‌هایی چند در دوران حیات سازمان ملل، در پاسخ به ضرورت‌ها و فراهم کردن شرایط بهتر برای زندگی مردم حال و آینده، از طرف دولت‌ها، نهادهای علمی، سازمان‌های غیردولتی مطرح شدند. برخی از این ایده‌ها در راستای تدقیق و تبیین واژگان و مفاهیم مندرج در منشور بودند و شماری هم زاده نیاز تجربی و بر مبنای ابتکارات. «حفظ صلح ملل متحد»، «[نظم نوین اقتصادی بین‌المللی](#)»، «[مسئولیت برای حمایت](#)»، «[پایان بی‌کیفری](#)»، «[هشدار زود هنگام](#)»، «[کمک‌های بشردوستانه](#)». این ایده‌ها که هر کدام راه سختی را برای مفهوم‌سازی و تبدیل به یک هنجار بین‌المللی و حتی [دکترین](#) داشته‌اند، می‌توان پیش‌فرض داشت که آنها در نهان خود، هدف حمایت از مردم جهان را برای زندگی بر اساس پایه‌های منشور، صلح و امنیت، توسعه و عدالت و حقوق بشر و رعایت کرامت انسانی داشته‌اند. موارد فوق تنها شماری اندک از مجموعه گفتمان‌های ملل متحد هستند که با گذشت سالیان می‌توان به بررسی وضعیت و ارزش و سرنوشت آنها برای مصون داشتن نسل‌های آینده در عرصه عمل پرداخت.

در قریب به هشتاد سال فعالیت سازمان ملل متحد، رویدادها و بحران‌هایی در عرصه بین‌المللی رخ داده‌اند که موجب پرسش‌های بسیار در مورد نقش و جایگاه سازمان و ارکان آن و به ویژه شورای امنیت برای انجام

وظایف خود بر مبنای منشور ملل متحد برای هدف اصلی خود - حفظ صلح و امنیت بین‌المللی - بوده است. ولیکن جنگی که از هفتم ماه اکتبر سال ۲۰۲۳ در خاورمیانه آغاز شد، انچنان شرایط مصیبت‌بار، دهشتناک و غیرانسانی و غیراخلاقی در مدت زمانی قریب به شش ماه به جا گذاشته که از بسیاری جهات در تاریخ کم‌نظیر است. در زمان تحریر این نوشته بنا بر [آمار](#) حدود ۳۳ هزار نفر کشته، بالای ۷۵ هزار مجروح، مصدوم و دارای معلولیت با اکثریت زنان و کودکان را شاهد هستیم که می‌توان چگونگی و آثار آن را در قالب موازین بین‌المللی مستند تبیین و تحلیل کرد. [ادبیاتی](#) وسیع از اخبار، تحلیل، اسناد، آراء، درباره نقض فاحش حقوق بشر و تمامی ابعاد حقوق بشردوستانه بین‌المللی، حقوق بین‌الملل منتشر شده است. ابعاد و برآوردهای خسارات مادی فراخ و در [گزارش‌ها](#) مستند است.

رویداد جاری غزه، اولین مخاصمه با نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین اسرائیل و فلسطین نبوده است. ولیکن با عنایت به شناعت و کثرت و شدت جنایات بیش از رویدادهای مسبق بیش از پیش سؤالات و شبهه درباره حمایت از مردمی که هدف نسل‌زدایی با ابزاری مانند گرسنگی، حملات کور بی وقفه در تعارض با حقوق بشردوستانه بین‌المللی هستند را پیش آورده است. رقت و تأسف ناشی از وضعیت مردم در خاک و خون و در جستجوی وابستگان خود این سؤال را مکرر در ذهن متبادر می‌کند که چه نهادی مسئول حمایت از آنان است؟ اسرائیل در چندین نوبت از نوامبر ۲۰۲۳ تا ژانویه ۲۰۲۴ مدعی شده که اشغالگر نیست و بنابراین وظایف اشغالگر درباره حمایت از مردم را به عهده ندارد.

جایگاه سازمان ملل متحد و مهمترین رکن سیاسی آن شورای امنیت در حمایت از مردم فلسطین بر مبنای همان قطعنامه‌های حمایت از مردم عادی، زنان، کودکان، افراد دارای معلولیت چیست؟ حمایت از آنان از طریق کمک‌های بشردوستانه بین‌المللی که سرچشمه انسانی و اخلاقی داشته و در پیچ و تاب اغراض سیاسی نباشد کجاست؟ اسلحه قدرتمند برای مواجهه با جنایات با تکرار توسل به موازین بین‌المللی و محکومیت آنهاست یا آنکه بهره‌مندی از سازوکارهای مناسب حمایتی برای پاسخگویی در اضطرابات انسانی کارساز است؟ چگونه می‌توان از مردمی که بیرحمانه سلاخی می‌شوند و سر به آسمان به دنبال هواپیماها می‌دوند تا قوتی روزانه دریافت کنند (و [در پی آن جان می‌بازند](#))، حمایت کرد؟ پی‌گیری [سیاست شرمنده‌سازی](#) برای آن که شرمندگی نمی‌داند، چه کارایی برای حمایت مردم دارد؟

واژه حمایت، تنها یک بار در [بند الف ماده ۷۳ فصل یازده منشور ملل متحد](#)، تحت عنوان اعلامیه سرزمین‌های غیر خودمختار برای حمایت از مردم آنها در برابر آزار آمده است. ولیکن در طول قریب به هشتاد سال فعالیت سازمان به مفهومی مهم در پیشوند و پسوند واژه‌های دیگر، برای تحقق آرمان‌های منشور در گستره‌ای وسیع مورد استفاده، استناد قرار گرفته است. مهمترین کاربرد آن در هدف، حمایت از مردم است. کنوانسیون‌های ژنو

۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ در مقیاس وسیع از این واژه استفاده کرده‌اند. به پیروی از همین اسناد و گسترش حقوق بشر در عرصه جهانی، حمایت از زنان و کودکان و دیگر گروه‌ها مطرح شده است. ایده «مسئولیت برای حمایت» که به دنبال مشروع ساختن مداخلات بشردوستانه بود با تلاش نهادهایی در سطح بین‌المللی و تایید بزرگترین رکن افکار عمومی جهانی توسط دولت‌ها تایید شد. این ایده با هر هدفی که ارایه و مفهوم‌سازی شد، خواستار حمایت جامعه بین‌المللی، دولت‌ها، از مردم در مقابل کشتار جمعی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، و جنایات علیه بشریت است. هر چند که در عمل نه تنها در این بحران انسانی بلکه در بحران‌های دیگر نیز جز در مورد لیبی مورد استناد قرار نگرفت. اگر این ایده برای مخاصمه‌ای با این ابعاد مورد استفاده نباشد، سرنوشت مختومی نداشته و در لابلای مقالات و کتب باقی خواهد ماند.

دیگر مفهومی که از ۱۹۸۸ جایگاه در ادبیات ملل متحد یافت، «هشدار زودهنگام» است. این مفهوم در زمان بحران رواندا در سال ۱۹۹۴ موجب مباحث بسیاری در ارتباط با پیشگیری از فاجعه کشتار آن شد. به طور کلی در سال‌های بعد ترویج فرهنگ پیشگیری از مخاصمات توسط کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد در دستور کار جهانی قرار گرفت. زیرا به گفته کارشناسان اگر در سازمان ملل متحد به این مهم بر مبنای اطلاعات در دست و وجود زمینه‌های خشونت تعارضات قومی سابقه‌دار که در نهایت به کشتار آوریل ۱۹۹۴ منجر شد، توجه شده بود، امکان دوری از این فاجعه بود. فقدان وجود یک سازوکار هشدار زودهنگام در دبیرخانه ملل متحد به سهم خود موجب شکست پاسخ مناسب به کشتار در رواندا بود. بعداً این مفهوم بخشی از وظایف دفتر پیشگیری از کشتار جمعی و مسئولیت برای حمایت ملل متحد شد. در دهه‌های پی در پی همراه با تقویت هنجار حمایت از مردم عادی، ملل متحد ظرفیت خود را برای هشدار زودهنگام به وسیله افراد بیشتر همچنین تجزیه و تحلیل خطر به وسیله چارچوب تحلیل جنایات انجام داده است. هر چند در عین حال هیچ مطالعه منظمی درباره تکامل و اجرای آن درون دبیرخانه ملل متحد برای موارد موجود انجام نشده است. در مورد غزه، بنا به اذعان جمعی از کارشناسان و متخصصان سازمان ملل متحد هشدارها از ۱۶ ماه نوامبر برای خطر نسل‌کشی در مخاصمه وجود داشت. ۱۸ سال محاصره غزه، نقض فاحش حقوق بشر در غزه، ناامیدی از عدم توجه دولت‌ها به وضعیت زمینه برای شرایط منتهی به رویداد ۷ اکتبر را فراهم کرده بود. به گفته همین کارشناسان توجیه دفاع مشروع نمی‌تواند برای جنایات روا شده قابل قبول باشد.

در فقدان انجام وظیفه شورای امنیت از آغاز مخاصمه در هفت دهه گذشته، کارگزاری ملل متحد برای امداد به آوارگان فلسطینی تشکیل شد. اونروا یک کارگزاری ملل متحد با ارائه خدمات شاخص به فلسطینیان در طول سال‌ها بوده است و بارقه‌های تبدیل آن به یک کارگزاری توسعه در دهه‌های پیش گذاشته شد. در پی بی‌عملی شورای امنیت از ۷ اکتبر به دلیل تاریخی سیاست ایالات متحده در قبال مسئله فلسطین و همراهی کم و بیش

بریتانیا و فرانسه از طرفی و روسیه و چین از طرف دیگر، به غیر از قطعنامه‌های مجمع عمومی (اینجا و اینجا)، ستون ملل متحد و سازوکار حمایت از مردم غزه کارگزاری اونروا بود. در ماه ژانویه ادعاهای اسرائیل برای شرکت کارکنان آن در حمله حماس مطرح شد و پیامد آن کشورهای اروپایی و برخی دیگر کشورها کمک به اونروا را قطع کردند. پاسخ دولت‌ها قبل از نتیجه تحقیقات ناعاقلانه بود. زیرا کمک به میلیون‌ها نفر در مقابل احتمال شرکت چند نفر در حمله بی‌تناسب بود و روح اصلی کارگزاری که حمایت از مردم فلسطین بود را رعایت نکرد. علاقه اسرائیل به از بین رفتن اونروا، به علت آنکه در حد مقدورات یک کارگزاری ملل متحد به توانمندی‌های مردم فلسطین از جمله ارائه آموزش همت می‌گمارد، ریشه این اتهامات بود. در حالی که ژنرال فیلیپ لازارینی، کمیسر اونروا [بیان داشت](#) که «حمایت از مردم در زمان مخاصمه یک آرزو یا خواسته نیست؛ یک وظیفه و تعهد به انسانیت مشترک ماست». حمایت از مردم فلسطین در چارچوب این نهاد به عوامل سیاسی مرتبط می‌شود. به طوری که ملاحظه می‌شود، در موارد فوق با عدم اعمال اراده سیاسی برای حمایت از مردم فلسطین، جنایات ادامه یافته است. روز پنجم آوریل ۲۰۲۴ گراسا ماشل، رئیس شورای بزرگان جهان، اولین گزارشگر کودکان و مخاصمات مسلحانه در [یادداشتی](#)، با توجه به کشتار هزاران کودک فلسطینی و قربانی دیگر فجایع علیه آنان در غزه، با یادآوری سال ۱۹۹۶ که اولین گزارش خود را با امید بهبود وضعیت کودکان در مخاصمات و کاهش آلام آنان نوشت، بیان کرد: زمانی که دولت‌ها، کارگزاران سازمان‌های بین‌المللی وظایف خود را انجام نمی‌دهند این وظیفه اخلاقی اعضای خانواده جهانی است که درون حلقه نفوذ خود برای حمایت از کودکان عمل کنند. وی بر شکست اخلاقی جهان در غزه تأکید می‌کند.

ولیکن علی‌رغم شکست سازوکارها و نهادهای بین‌المللی، اعتراضات مردمی و افکار عمومی و اعلام نفرت از اعمال فجیع و غیرانسانی اسرائیل، در بحران غزه در نهایت در تصویب قطعنامه شورای امنیت در ۲۵ مارس ۲۰۲۴ تأثیر گذاشت. هرچند سخنگوی ایالات متحده بر غیرالزامی بودن آن [اشاره داشت](#) که خود موضوع مقاله دیگری است. سرنوشت «حمایت» از نسل‌های آینده بیش از هر وعده مفهومی که شرط و اعمال آندر گرو اراده سیاسی قدرت‌های بزرگ و بوروکراسی بین‌المللی باشد، بر تعهد اخلاقی و انسانی پایدار خواهد بود. کودکان فلسطینی، به شرط حیات، شاهدان و راویان واقعیت تلخ چگونگی حمایت از خود در نبرد غزه خواهند بود.

اعلامیه جهانی حقوق بشر پس از ۷۶ سال

دکتر سیدقاسم زمانی - استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در ده دسامبر سال ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد را باید به میلاد ستاره‌ای تشبیه نمود که پس از ۷۶ سال نه تنها از نورانیت آن کاسته نشده، بلکه بیش از پیش در فضای جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل پرتوافشانی می‌کند. اعلامیه که متن اولیه آن توسط کمیسیون حقوق بشر تهیه شده بود در مجمع عمومی ملل متحد مورد بازبینی نمایندگان ۵۸ دولت قرار گرفت و در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ با ۵۰ رأی مثبت و ۸ رأی ممتنع به تصویب رسید. (شش کشور بلوک شرق به همراه عربستان سعودی و آفریقای جنوبی).

ترجمه اعلامیه به صدها زبان دنیا، آن را به شناخته شده ترین سند حقوق بشری تبدیل کرده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر را باید دروازه ورود جامعه جهانی به تمدن قلمداد کرد، جامعه‌ای که با تصویب آن اعلامیه بر لزوم شناسایی حقوق بشر و آزادیهای اساسی تمام ابنای بشر مَهر تأیید نهاد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در جهان متکثر سمبل وحدت خانواده بشری بوده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر، فرد را در بطن جامعه بین‌المللی قرار داده است و این کارکرد اعلامیه همچنان به صورتی فزاینده ادامه یافته، تا جایی که گویی فرد هم تابع حقوق بین‌الملل است.

اعلامیه به هیچ بنیاد فلسفی یا مذهبی پیوند نخورده است بلکه بر درک مشترکی از حقوق بشر مبتنی است. اعلامیه شامل حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. اعلامیه منبع کلیدی تنظیم کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی (۱۹۵۰) بود. مقدمه این کنوانسیون بارها به اعلامیه جهانی حقوق بشر ارجاع داده است و بسیاری از مواد آن از مواد اعلامیه الهام گرفته و مشتق شده‌اند. امروز اعلامیه نقش مهمی در هدایت و راهبری خط مشی خارجی اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دهد و ابزار مهمی در تفسیر حقوق بنیادین اتحادیه اروپا تلقی می‌گردد.

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مبین شروع سیستم بین‌المللی مدرن برای حمایت از حقوق بشر قلمداد می‌گردد. تصریح در مقدمه اعلامیه که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته، نشان می‌دهد که شقاوتها و اعمال غیرانسانی در طول جنگ جهانی دوم در تنظیم اعلامیه مؤثر بوده است. مقدمه اعلامیه تصریح می‌کند که هر بخش جامعه مسؤول اعتلای احترام به حقه‌های مندرج در اعلامیه است. حمله به برجهای دوقلو در نیویورک در سال ۲۰۰۱ و ایجاد زندان گوانتانامو اعلامیه جهانی حقوق بشر را در شروع قرن بیست و یکم برابر آزمون جدیدی قرار داد.

ارزش هنجاری اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه مبنای تنظیم معاهدات بین‌المللی حقوق بشر بوده است. همان‌گونه که [اعلامیه ۱۹۹۳ وین](#) تصریح نمود اعلامیه جهانی حقوق بشر منشأ الهام و مبنای پیشرفت ملل متحد در استانداردسازی در حوزه حقوق بشر بوده است. بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر بیش از یکصد معاهده بین‌المللی در سطح منطقه‌ای و جهانی در حوزه‌های مختلف حقوق بشر به تصویب رسیده است، واقعیتی که باعث شده تا ادعای تورم هنجاری در حوزه حقوق بشر تا حدی قابل قبول قلمداد گردد. علاوه بر این ادعای استقرار قواعد حقوق بشر در حوزه حقوق بین‌الملل عام از رهگذر تکرار این قواعد در اسناد بین‌المللی مختلف و قوانین داخلی کشورهای گوناگون کاملاً مقرون به صحت قلمداد می‌شود.

اعلامیه جهانی حقوق بشر تمام شاخه‌های حقوق بین‌الملل را کم و بیش تحت تأثیر خود قرار داده و به ویژه در دهه ۱۹۹۰ و پس از پایان جنگ سرد، موتور محرکه حقوق بین‌الملل کیفری بوده است.

عدم جامعیت اعلامیه جهانی حقوق بشر و لزوم شناسایی حق‌های جدید؟

اعلامیه جهانی حقوق بشر تحت تأثیر فضای موجود در جنگ جهانی دوم و جنایات ارتكابی آلمان نازی علیه یهودیان، فقط حمایت از افراد را محور توجه خود قرار داد و اقلیتها و گروههای انسانی تحت ستم حکومت‌های خودکامه را مطمح‌نظر قرار نداد. حق تعیین سرنوشت ملتها که بعدها ماده مشترک میثاقهای ۱۹۶۶ قرار گرفت در اعلامیه جهانی حقوق بشر وارد نشد. با وجود این از تأثیر اعلامیه بر فرایند استعمارزدایی نباید غافل ماند. مضافاً بر اینکه در اعلامیه، بُعد داخلی حق تعیین سرنوشت یعنی ضرورت برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه و حق همه افراد جهت دسترسی به مناصب عمومی به رسمیت شناخته شد.

سوال اساسی آن است که آیا با توجه به توسعه فناوریهای جدید و چالشهای فراروی آینده انرژی، اقتصاد و انسان به بازبینی در اعلامیه جهانی حقوق بشر و صدور اعلامیه جدیدی نیاز نداریم؟ در سال ۱۹۸۴ فیلیپ آلستون [پیشنهاد داد](#) در پرتو عدم امکان عملی تنظیم معیارهایی مشترک، جهانی و قابل قبول که از آن طریق بتوان حقهای جدید بشری را مورد تشخیص و شناسایی قرار داد نوعی آئین کیفی نظارتی باید تمهید شود تا نهادهایی مثل مجمع عمومی سازمان ملل متحد را قادر سازد تا حق‌های جدید را معرفی نماید. اخیراً نیز [برخی](#) اظهار داشته‌اند که ممکن است شناسایی حقهای جدید بشری ضرورت داشته باشد. به زعم اینان چنین حقی باید سه شاخص و ویژگی داشته باشد: شناسایی، تازگی، بدیع بودن.

چنین رویکردی شناسایی تحولاتی که تبیین حقهای جدید را ضروری می‌دارد، مجاز قلمداد می‌کند؛ حقهایی که برخی ریشه در حقهای موجود دارند و از آنها قابل استخراج هستند، و یا حقهایی که لازم است از منظر حقوق بشر بازتعریف شوند (مثل حق بر محیط زیست پاک یا حق بر رهایی از فساد)، یا حتی مفهوم حق به

موجودات غیرانسانی تسری یابد (حقوق حیوانات، حق طبیعت، هوش مصنوعی) تا از طریق آنها بر انسان محوری حقوق بشر تفوق حاصل گردد. در حقیقت با مسأله تغییرات اقلیم و کاهش تنوع زیستی، اعلامیه با این چالش نیز مواجه شده که انسان محوری افراطی حاکم بر اعلامیه و تمرکز انحصاری بر نوع انسان و بشریت به عنوان ارزشی جهانی، باید مورد بازبینی و تجدیدنظر قرار گیرد و روابط ما با محیط زیست مورد ارزیابی مجدد واقع شود.

البته جامعه بین‌المللی شناسایی حقهای جدید را به عنوان حقهای تبعی و اشتقاقی مورد استقبال قرار داده و به فال نیک گرفته، اما نه به عنوان حقهای مستقل. مثلاً مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ با تصویب [قطعنامه ۶۴/۲۹۲](#) حق بر آب را مورد تأیید قرار داد، حتی که کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن را از مواد ۱۱ و ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یعنی حق بر استاندارد کافی و مناسب زندگی و حق بر برخورداری از بالاترین استاندارد قابل حصول سلامت جسمی و روانی استخراج کرده بود. ([نظریه تفسیری شماره ۱۵ کمیته](#) در مورد حق بر آب، ۲۰ ژانویه ۲۰۰۳). مجمع گروهی کاری را در مورد حقوق سالخوردگان ایجاد کرده و شورای حقوق بشر نیز در سال ۲۰۱۶ قطعنامه‌ای را در مورد ترویج، حمایت و بهره‌مندی از حقوق بشر اینترنت (human rights on internet) تصویب نمود ([حق دسترسی به اینترنت](#)). شورای حقوق بشر اسناد دیگری را نیز در مورد حق روستائیان بر کار در مناطق روستایی، حق بر توسعه، و سند قانوناً الزام آوری در مورد کسب و کار و حقوق بشر تهیه کرده است.

با اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر مستقیماً موضوع تغییرات اقلیم و محیط زیست را مورد توجه قرار نداده است، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب [اعلامیه‌ای](#) که حق بر محیط زیست پاک، سالم و پایدار، و اذعان به اینکه تغییر اقلیم و معضلات ناشی از آن (در مقدمه قطعنامه) به منزله یکی از جدی‌ترین مخاطرات و تهدیدها نسبت به توان نسل حاضر و نسلهای آینده در برخورداری مؤثر از تمام حقهای بشری است این مسائل را به اعلامیه پیوند زد. (قطعنامه شماره ۷۶ مجمع عمومی مصوب ۲۲ ژوئیه ۲۰۲۲) به نظر می‌رسد ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد استاندارد مناسب زندگی و ماده ۲۸ در مورد حق هر شخص به نظم اجتماعی و بین‌المللی که در آن حقها و آزادیهای شناسایی شده در اعلامیه بتوانند به صورت کامل محقق گردند نیز مقابله با تغییرات اقلیم و حمایت از محیط زیست را پوشش دهند. مضافاً بر اینکه در قطعنامه مصوب ۲۱ اکتبر مجمع عمومی در مورد آرمانهای توسعه پایدار (آرمان‌های توسعه پایدار ۲۰۳۰) تصریح شده که از جمله مبانی این طرح اعلامیه جهانی حقوق بشر است. (بند ۱۹) نتیجه آنکه مجمع عمومی حق بر محیط زیست پاک، سالم و پایدار را نیز مورد شناسایی قرار داده است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر و نسل‌بندی حقهای بشری؟

از سوی دیگر به رغم آنکه حقهای مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مندرج در اعلامیه در سند بین‌المللی واحدی قرار گرفته و غیرقابل تفکیک، جداناپذیر و وابسته به هم قلمداد شده‌اند اما برخی از حقها در عمل و در عالم واقع در مقوله نسلهای دوم و سوم جای گرفتند. به رغم آنکه اعلامیه ۱۹۹۳ وین بر وابستگی متقابل همه حقهای بشری به یکدیگر تأکید نهاد اما در عالم خارج نسل‌بندی حقها به دو دلیل واقعی انکارناپذیر است: ۱- فرایند تاریخی شناسایی تدریجی حقهای بشری؛ و ۲- بسترهای متفاوت تحقق حقهای بشری و اجرای آنها. با این حال هدف اعلامیه جهانی حقوق بشر صرفاً شناسایی و اعلام رسمی و جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ بوده است و تفصیل حقها، تعیین ماهیت و سرشت تعهدات بین‌المللی ناشی از آن حقها، و نحوه حمایت و تضمین آنها را به آینده سپرده است تا در قالب اسناد و رویه‌های بعدی این مهم صورت پذیرد.

ضرورت تنظیم اعلامیه جهانی تکالیف بشر؟

بند اول ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح می‌نماید که هر کس نسبت به اجتماعی که در آن رشد آزاد و کامل شخصیت او امکان‌پذیر است، تکالیفی بر عهده دارد. علاوه بر این، ماده ۳۰ اعلامیه به عنوان حسن ختام اصل منع سوءاستفاده از حق را با این عبارت مقرر داشته است که هیچ یک از مواد اعلامیه نباید به گونه‌ای تفسیر شود که به دولت، گروه، یا فردی اجازه دهد حقوق و آزادیهای بشر را از بین برده یا آن را محدود نماید. این دو ماده به صورتی دقیق در موضع خود یعنی مواد پایانی اعلامیه مستقر شده‌اند تا پس از برشمردن حقهای مختلف، حاکم بر کل اعلامیه در نظر گرفته شوند. اعلامیه آمریکایی حقوق و تکالیف بشر، کنوانسیون میان‌آمریکایی حقوق بشر و نیز منشور آفریقایی حقوق بشر و خلقها، تکالیف افراد را نیز صراحتاً مورد توجه قرار داده‌اند.

شورای همکاری سران سابق دولتها (سازمانی غیرانتفاعی و غیردولتی) در تهیه اعلامیه جهانی تکالیف بشر پیشگام شد و در سپتامبر ۱۹۹۷ [اعلامیه‌ای](#) در پنج بخش و ۱۹ ماده تهیه نمود تا به مجمع عمومی ملل متحد تقدیم شود ولی به علت مخالفتها ره به جایی نبرد. یکسال بعد یونسکو در پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه تکالیف و مسؤولیتهای بشر ([اعلامیه والنسیا](#)) را با یک مقدمه و ۴۱ ماده تهیه نمود ولی به تصویب نهایی نرسید. مجمع پارلمانی شورای اروپا در سال ۲۰۱۱ [قطعه‌نامه](#) «حقوق و مسؤولیتهای بنیادین» را صادر نمود و در آن تصریح نمود که تکالیف قانونی باید تابع اصل تناسب باشد و تکالیف اخلاقی نباید آنقدر سنگین باشد که اجرای حقوق بنیادین بشر را به مخاطره اندازد. بیم سوءاستفاده دولتها از اعلامیه جهانی تکالیف و مسؤولیتهای بشر آنچنان گستره بوده که به اعتقاد بسیاری «حقوق بین‌الملل کیفری و قوانین ملی کشورها، آنچنان تکالیف مختلفی برای افراد در نظر گرفته‌اند که نیاز چندانی به تنظیم اعلامیه جهانی در این زمینه احساس نمی‌شود».

نتیجه گیری

در ارزیابی هیچ سند بین‌المللی، نباید از شرایط و احوال اجتماعی موجود در زمان تنظیم آن سند غافل بود. اعلامیه جهانی حقوق بشر که ظرف دو سال توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد تهیه گردید و بعد از بحث و بررسی در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید قطعاً متأثر از فضای بین‌المللی موجود در سالهای آغازین تشکیل سازمان ملل متحد بوده است. بر این اساس اعلامیه نه در زمان تنظیم جامع تمام حق‌های بشری بوده است، و نه قرار بود مانع شناسایی حق‌های جدید شود که در اثر تحولات فنی، اقتصادی و اجتماعی جدید پدیدار می‌گردند.

هفتاد و شش سال پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه به هر آنچه تنظیم‌کنندگان آن آرزو داشتند دست یافته است. اعلامیه بنیاد تدوین حقوق بشر در سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی بوده است. گرچه ظاهراً اعلامیه غیرالزام‌آور بوده است، لیکن بسیاری از مواد آن از آنچنان شناسایی قاطعی برخوردار شده‌اند که به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی عام و بر این اساس الزامی در سطح جهان تلقی شده‌اند. اعلامیه خلاء عدم تصویب جهانی معاهدات حقوق بشر را برطرف کرده، و در اعلام نقض‌های حقوق بشر مستند اصلی و محوری قلمداد شده است.

در سال ۱۹۴۸ و به هنگام تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر دو ضعف اساسی و مهم در اعلامیه برجسته می‌نمود. یکی آنکه اعلامیه الزام‌آور نبود و به عنوان قطعنامه مصوب مجمع عمومی توصیه‌نامه‌ای بیش قلمداد نمی‌شد. دیگر آنکه به تبع الزام‌آور نبودن اعلامیه، هیچ سازکار نظارتی برای اجرای آن پیش‌بینی نگردید. اما اعلامیه تحولات زیادی را در نظام بین‌المللی به ارمغان آورد و به ویژه به سکوی پرش نهضت تدوین حقوق بین‌الملل بشر گردید، نهضتی که حتی باعث طرح ادعای تورم نورماتیو حقوق بشر گردید. با این حال پاسداری از ارزشهای اساسی و حیاتی اعلامیه جهانی حقوق بشر نباید ما را از ضعف مکانیسمها و سازکارهای حمایت از حقوق بشر و تلاش برای جبران آن کاستی‌ها غافل نماید. ظرف ۷۶ سال تأثیر نورماتیو و هنجاری اعلامیه جهانی حقوق بشر در سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی مسلم و مایه خرسندی است، با این حال هیچ موازنه‌ای میان تأثیر هنجاری و اجرایی اعلامیه در نظام بین‌المللی وجود ندارد. اینک پس از چارچوب‌بندی و شناسایی جهانی حقوق بشر، زمان تقویت کارائی نظام حمایتی حقوق بشر فرا رسیده است تا ماده ۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد حق جبران نقض‌های حقوق بشر از محاق خارج شده، با نقض حقوق بشر از طریق ضمانت اجراهای مؤثر در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی مقابله شود.

«یک پنجره، چند نگاه»: مسائل اقلیت ها از دیدگاه گزارشگر جدید طبق گزارش سالانه ۲۰۲۴

دکتر ستار عزیزی-استاد حقوق بین الملل دانشگاه بوعلی سینا و موسی کرمی-دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه قم

«مباد که خانه و کاشانه ام بسته باشد و پنجره هایش مسدود! بگذار فرهنگ همه ملت ها به خانه ام میهمان شوند،

با من بمانند؛ اما هیچ یک مرا با خود نبرد». «مهاتما گاندی» (نقل شده در: [بیگ زاده، زمستان ۱۳۸۶: ۷۲۸](#))

مقام گزارشگر ویژه مسائل اقلیت ها که اکنون در چارچوب شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد فعالیت می

کند، نخست در چارچوب کمیسیون حقوق بشر و طی [قطعنامه ۲۰۰۵/۷۹](#) به تاریخ ۲۱ آوریل ۲۰۰۵ با نام

[کارشناس مستقل مسائل اقلیت ها](#) پدیدار گردید. تازه ترین گزارش سالانه این گزارشگر در ۵ فوریه سال ۲۰۲۴

میلادی از سوی متصدی جدید آن، پروفیسور نیکولاس لورات (Nicolas Levrat)، با عنوان «ارتقای تنوع در

مسائل اقلیت ها برای تقویت بُعد جهان شمول حقوق بشر» به شورای حقوق بشر ارائه شد. گفتنی است آقای

لورات، در پی تمدید مأموریت گزارشگر ویژه در ۵ آوریل ۲۰۲۳ به دست شورای حقوق بشر، در ۱۳ اکتبر

۲۰۲۳ به عنوان چهارمین گزارشگر ویژه مسائل اقلیت ها از سوی این شورا منصوب گردید و مأموریتش از ۱

نوامبر ۲۰۲۳ آغاز شد. بخش ماهوی سوم گزارش، به دیدگاه گزارشگر ویژه راجع به مسائل اقلیت ها اختصاص

دارد و مفصل ترین و نیز مهم ترین بخش این گزارش محسوب می شود. آقای لورات در این بخش، برداشت

خود از برخی مسائل نظری اقلیت ها را پیرامون سه محور تبیین می نماید که می توان در قالب سه پرسش آن ها

را از این قرار دانست: (۱) چگونه بایسته رفتار ویژه و متفاوت با اشخاص متعلق به گروه های اقلیت از رهگذر

برخورداري برابر و بدون تبعیض همه افراد از حقوق بشر، به سرشت جهان شمول حمایت از حقوق بشر کمک

می کند؟ (۲) تعامل حمایت از حقوق اقلیت ها با حقوق بشر فردی اشخاص متعلق به اقلیت ها به چه شکل است؟

و (۳) هویت اقلیت ها چه نقشی در شکل دهی هویت ملی دارد؟ (بند ۲۰). در گفتارهای سه گانه زیر، به

کوتاهی، افشرد ای از دیدگاه آقای گزارشگر درباره این سه مسئله بیان خواهد شد.

۱. نقش تنوع در مسائل اقلیت ها در تقویت برخورداري جهان شمول از حقوق بشر

گزارشگر، در آغاز به سرنوشت اقلیت ها و چرایی و چگونگی لحاظ تنوع برای تقویت برخورداري جهانی از

حقوق بشر می پردازد. در این زمینه، نخست به [قطعنامه \(III\) ۲۱۷ مجمع عمومی](#) سازمان ملل متحد در ۱۰

دسامبر ۱۹۴۸ اشاره دارد و یادآور می شود که این قطعنامه [بخش ۴](#) داشت که بخش اول و مهم ترین آن ها،

اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. او تذکر می دهد که بخش سوم این قطعنامه، که نسبت به بخش اول کم تر

شناخته شده است، به سرنوشت اقلیت ها (اینجا: ۷۷-۷۸) می پردازد. او نظر گزارشگر پیشین دائر بر لحاظ مسائل

اقلیت ها در دستکار ملل متحد از زمان پاگیری آن و البته نامناسب بودن جایگاه اقلیت ها در این سازمان در

دهه ۲۰۲۳-۲۰۱۳ را نیز یادآور می شود (بند ۲۱). لورات ضمن بیان تمایل خود برای اشاره به قطعنامه مزبور، از

قصدهش برای تأکید بر دیگر عناصر آن دربارهٔ سرنوشت اقلیت ها خبر می دهد. طبق گفتهٔ گزارشگر، مجمع عمومی در قطعنامه اذعان دارد که نمی تواند در قبال سرنوشت اقلیت ها بی تفاوت بماند؛ با وجود این، اتخاذ راهکاری واحد برای مسئله ای پیچیده و ظریف که در هر کشوری ابعاد ویژه ای دارد، دشوار است. در عین حال، مجمع به خاطر خصلت جهان شمول اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، از قید مقرر ای خاص برای اقلیت ها در آن خودداری می ورزد (بند ۲۲).

به باور گزارشگر ویژه، عنصر محوری قطعنامهٔ پیش گفتهٔ مجمع عمومی، دشواری اتخاذ راهکاری واحد برای مسائل اقلیت هاست که ریشه در دو دلیل دارد: یکی پیچیدگی و ظرافت مسئله و دیگری ابعاد خاص قضیه در هر کشور. وی دلیل نخست را ویژهٔ حقوق اقلیت ها نمی داند و باور دارد که پیچیدگی و ظرافت در اجرا خصیصهٔ همهٔ حق های بشری است؛ ولی ابعاد خاص قضیه در هر کشور را خصلت مسائل اقلیت ها به شمار می آورد. به گفتهٔ او، از نظر مجمع عمومی، حقوق اقلیت ها شکل اجرای واحدی ندارد. ولی لورات دیدگاهی به وارون این نظر ارائه می کند و معتقد است همان گونه که به روشنی در اعلامیهٔ ۱۹۹۲ ملل متحد راجع به حقوق اشخاص متعلق به اقلیت های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی آمده و ساختار قطعنامهٔ (III) ۲۱۷ نیز چنین نشان می دهد، مسائل اقلیت ها، بخشی هرچند خاص از حقوق جهانی بشر هستند (بندهای ۲۳-۲۴). در این زمینه، گزارشگر به طرح پرسشی می پردازد دائر بر اینکه تنوع وضعیت ها و اجرا، چگونه با حمایت از حقوق جهانی بشر ارتباط دارد؟

او برای آغاز پاسخ، یادآوری می کند که در نظام حقوق بشر، تنوع در صورت بندی و اجرای حقوق بشر در دو سطح به رسمیت شناخته شده است (بند ۲۵). سطح نخست در مادهٔ ۱ مشترک میثاقین بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آمده است؛ این ماده، حق همهٔ مردمان بر تعیین آزادانهٔ وضعیت سیاسی و پیشبرد آزادانهٔ توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تضمین می نماید. در این سطح، سخن از دولت هایی است که ترتیبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوتی از یکدیگر دارند. در واقع، این سطح به جامعهٔ بین المللی متشکل از دولت هایی مربوط می شود که دارای ساختارهای متفاوتی از یکدیگر برای اجرای حق تعیین سرنوشت هستند. جناب گزارشگر در اینجا متذکر می گردد که جهان شمولی حقوق بشر در نتیجهٔ تنوع ناشی از اعمال حق تعیین سرنوشت به چالش کشیده نمی شود. اگرچه اجرای حقوق بشر از تنوع انتخاب مردمان تأثیر می پذیرد، ولی صورت بندی آن ها همچنان جهان شمول باقی خواهد ماند. حق تعیین سرنوشت در این سطح، از اهمیت شایانی برخوردار است؛ به همین خاطر، کمیتهٔ حقوق بشر در بند یکم از تفسیر عام شمارهٔ ۱۲ (حق تعیین سرنوشت)، آن را شرط حیاتی تضمین و رعایت مؤثر حقوق فردی بشر و ترویج و تقویت این حقوق می خواند (بند ۲۶).

سطح دومی که در آن، اجرای متنوع و متفاوتِ حقوق بشر برای حفظِ خصیصهٔ جهانِ شمولِ حمایت از این حق ها مطرح است، با سرنوشت اقلیت ها و حقوق آنان درونِ دولت های موجود ارتباط پیدا می کند. لورات این وضعیت را برآیندِ آمیزه ای از دو بایسته در نظام بین المللی حقوق بشر می داند: یکی لزوم رفتار برابر با همهٔ افراد که از خصیصهٔ جهانِ شمولِ حقوق بشر سرچشمه می گیرد و در مادهٔ ۱ [اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر](#) نمود دارد؛ و دیگری ممنوعیتِ تبعیض در اجرای جهانیِ حقوق بشر که در مادهٔ ۲ این سند جای گرفته است. و از همین جاست که پیوند حقوق جهانیِ بشر و حقوق اقلیت ها از رهگذر اصل منع تبعیض مشخص می شود. به تعبیر آقای گزارشگر، اتفاقی نیست که زمینه های ممنوعهٔ تبعیض در برخورداری از حقوق بشر مانند نژاد، رنگ پوست، جنس، زبان، مذهب، عقیدهٔ سیاسی و دیگر عقاید، خاستگاه ملی یا اجتماعی، مکتب، محل تولد و ...، عمدتاً با دسته بندی مطرح [در قطعنامهٔ شمارهٔ ۴۷/۱۳۵ مجمع عمومی](#) از اقلیت ها هم پوشانی دارد. در این ارتباط، در چارچوب نظام کنونی حقوق اقلیت ها، نژاد و رنگ پوست به قومیت باز می گردد و خاستگاه ملی به اقلیت های ملی و نیز مذهب و زبان و اقلیت های مرتبط با آن ها مربوط می شود. در نتیجهٔ همین پیوند است که بهره مندی اشخاص متعلق به اقلیت ها از حقوق خاص در کنار و افزون بر حقوق عام بشر، توجیه می گردد ([بند ۲۷](#)).

در واقع، پیوند میان منع تبعیض و حقوق اشخاص متعلق به گروه های اقلیت در حمایت از این گروه ها اهمیتی محوری دارد و در این زمینه، بایستهٔ رفتار برابر باید به شیوه های خاص در خصوص اشخاص متعلق به اقلیت ها تضمین شود؛ زیرا اصل منع تبعیض، تنها رفتارِ نابرابر و متفاوت در موقعیت یکسان را منع نمی کند، بلکه رفتار برابر و یکسان در موقعیت متفاوت را نیز ممنوع می سازد ([بند ۲۸](#)). در واقع، این یک اصل مسلم اخلاقی و حقوقی است که رفتار برابر با افراد در موقعیت های متفاوت می تواند همان اندازه ناعادلانه باشد که رفتار نابرابر با افراد در موقعیت های یکسان. به همین خاطر است که نویسندگان عرصهٔ حمایت از اقلیت ها، اصل منع تبعیض را پلِ پیوندانندهٔ نظام حقوق اقلیت ها با نظام بین المللی حقوق بشر خوانده اند (ستار عزیزی، [حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل](#)، ۱۳۹۴: ۱۳۹). ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در نظام عام حقوق بشر، حقوق به صورت برابر بر همگان و ازجمله اشخاص وابسته به گروه های اقلیت اعمال می شود، حال آن که در سامانهٔ حقوق اقلیت ها، برابری و منع تبعیض از تفسیری شکلی فراتر می رود و بلکه برای تحقق برابری در این سامانه، گاه به رفتار و حقوقی متفاوت و خاص برای اشخاص متعلق به اقلیت ها نیاز است که آسیب پذیری این گروه ها و بایستگی بهره مندی از حمایت های ویژه جهت پوشش دادن این آسیب پذیری، آن را توجیه می کند؛ امری که موجب مجادلات بسیاری میان حقوقدانان بین المللی شده است (Kempin Reuter, 2009: 203).

در حقیقت، ظرائف و پیچیدگی های اجرای حقوق اقلیت ها تا اندازه ای به همین مباحث و مبانی حمایت از اقلیت ها مربوط می شود که در گزارش آقای لورات نیز مورد اشاره قرار گرفته است (بند ۲۸). آقای گزارشگر برای تبیین دیدگاه خود در خصوص لزوم فراتر رفتن از تفسیر شکلی از اصل منع تبعیض و نابسندگی تعهدات سلبی در قبال آن از سوی دولت ها، به یکی از تازه ترین رأی های دیوان اروپایی حقوق بشر اشاره می کند: قضیه زیبوتی و دیگران علیه لاتویا (۱۶ نوامبر ۲۰۲۳) در بند هفدهم آن رای، دیوان به رغم اذعان به بایستگی لحاظ منع تبعیض از زوایای گوناگون، به خاطر نبود قوانین داخلی معطوف به در نظر گرفتن موقعیت متفاوت اقلیت ها از یک سو و ابتدای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بر برداشتی شکلی و سلبی از اصل منع تبعیض، وضعیت متفاوت و آسیب پذیر اشخاص متعلق به اقلیت روس زبان در لاتویا را در نظر نمی گیرد و وضعیت آن ها را با اکثریت لاتویایی زبان کشور یکی می شمارد. لورات معتقد است که این رأی، برآیند بسنده کردن به وجه سلبی منع تبعیض و از چشم انداز حقوق اقلیت ها، تبعیضی آشکار در بهره مندی برابر از حق بر آموزش است (بندهای ۳۱-۲۹).

لورات تأکید دارد که اشخاص متعلق به اقلیت ها از وضعیتی برابر و مشابه با جمعیت اکثریت یا حاکم جامعه برخوردار نیستند. از همین روست که تحقق بهره مندی برابر از حقوق بشر در قبال آن ها زمانی تحقق می یابد و آن گاه منع تبعیض برای ایشان مصداق دارد که همزمان و بسته با شرایط، رفتاری برابر و متفاوت نسبت به اکثریت جامعه را تجربه کنند. این رفتار متفاوت البته به اذعان و بیان ماده (۳) ۸ اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد راجع به حقوق اشخاص متعلق به اقلیت ها، تخطی از اصل برابری مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیست (بند ۳۱). به سخنی دیگر، تحقق برابر ماهوی و واقعی میان اکثریت و اقلیت است که این رفتار متفاوت به اشخاص متعلق به اقلیت ها را موجه و بلکه ضروری می سازد. گزارشگر، در بند پایانی این زیربخش، بایستگی لحاظ اقدامات متفاوت در مفهوم بهره مندی جهانی از حقوق بشر را برای اجرایی ساختن بایسته رفتار برابر در چارچوب اعمال حقوق اقلیت ها یادآور می گردد. به همین سبب، کمیته ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۲۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۱۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را در تضمین برخورداری غیر تبعیض آمیز اشخاص متعلق به اقلیت ها از حقوق بشر لنگ و ناکام می شمارد (بند ۳۲).

۲. شیوه تعامل حقوق اقلیت ها و حقوق بشر فردی

او سپس به سراغ مسئله دوم می رود و از شیوه تعامل حقوق اقلیت ها و حقوق بشر فردی اشخاص متعلق به این گروه ها سخن می گوید. لورات کلام خود را با اشاره به ماده (۲) ۳ اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد راجع به حقوق اشخاص متعلق به گروه های اقلیت می آغازد و بیان می دارد این مقرر حاکمی از آن است که حقوق اشخاص متعلق به اقلیت ها در خلأ حقوقی پدیدار نمی شوند و تکمله و افزوده ای هستند بر حق های بشری کنونی که

همگان و از جمله اشخاص متعلق به گروه های اقلیت ها از آن ها برخوردارند؛ افزون بر این، اعمال یا عدم اعمال حقوق مندرج در اعلامیه، موجب هیچ تبعات منفی برای اشخاص متصف به عضویت در گروه های اقلیت نخواهد شد. در این زمینه، پروفیسور لورات به دیدگاه مشابه کمیته حقوق بشر در بند ۱ [تفسیر عام شماره ۲۳](#) خود راجع به حقوق اقلیت ها ([ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی](#)) در آوریل ۱۹۹۴ تمسک می جوید ([بند ۳۳](#)). به گفته او، واژه پردازی ماده یادشده از اعلامیه به روشنی نشان از آن دارد که اشخاص متعلق به اقلیت ها در استناد یا عدم استناد به این حقوق افزوده مختار و آزاد هستند؛ امری که با مفهوم بسیار واجد اهمیت خودشناسایی (self-identification) که در [ماده ۳\(۱\) کنوانسیون چارچوب حمایت از اقلیت های ملی شورای اروپا \(FCNM\)](#) به خوبی توصیف شده است، هم خوانی دارد. اشخاص متعلق به اقلیت ها، می توانند و حق دارند خود را بخشی از گروه اقلیت ندانند و در عوض، خواهان آن باشند با آنان همچون جزئی از گروه اکثریت جامعه ای رفتار شود که در آن زندگی می کنند. پروفیسور لورات تأکید دارد که نه دیگر اعضای گروه و نه مقامات دولتی نمی توانند این آزادی انتخاب را نفی نمایند و مانع از برخورداری شخص از حقوق بشر به منزله فردی برابر با دیگر افراد جامعه شوند ([بند ۳۴](#)).

آقای گزارشگر یادآور می شود که حق بر انتخاب، حقی بنیادین است. با توجه به آداب اجتماعی برخی گروه های اقلیت که ناشی از هویت سنتی آن هاست، این مسئله به لحاظ بهره مندی برابر زنان و مردان از حقوق خود در چارچوب ساختارهای اجتماعی شان حساسیت خاصی دارد. لورات بیان می کند که شناسایی حقوق خاص برای اشخاص متعلق به اقلیت ها یا حق این گروه ها برای حفظ، اظهار و ترویج هویت خویش به عنوان یک گروه، به حقوق بشر فردی که اشخاص به عنوان دارندگان حقوق جهان شمول بشری از آن ها برخوردارند، خدشه ای وارد نمی سازد ([بند ۳۴](#)). به باور او، شیوه واژه پردازی مواد یادشده از [اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد](#) و [کنوانسیون چارچوب شورای اروپا](#)، نشان از شناسایی اولویت حق فردی انتخاب بر حقوق خاص متعلق به اقلیت ها دارد. او می افزاید که مسئله در اینجا، بحث بر سر سلسله مراتب نیست و حق عام برخورداری از رفتاری بدون تبعیض از سوی دولت و بهره مندی از رفتاری خاص به عنوان شخصی متعلق به یک گروه اقلیت می توانند به صورت همزمان محقق شوند ([بند ۳۵](#)).

پروفیسور لورات در ادامه، به نکته ای مهم در قاموس حقوق اقلیت ها اشاره می کند و آن اینکه هم طبق [تفسیر عام شماره ۲۳ کمیته حقوق بشر](#) و هم عنوان [اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد](#)، خود اقلیت ها در حقوق بین الملل موضوعه از حقی برخوردار نیستند و صاحبان حقوق خاص در این دایره، اشخاص متعلق به اقلیت ها هستند و نه خود گروه ها. بر همین پایه، اگر میان حقوق فردی شخصی که واجد یکی از مؤلفه های سازنده یک گروه اقلیت است ولی تمایلی به این ندارد که عضوی از آن گروه قلمداد شود و ادعای اجرای متمایز و خاص حقوق

بشر به نفع دیگر اعضای آن گروه کشمکش ایجاد شود، تعارضی میان حقی فردی و حقی جمعی به وجود نیامده است؛ بلکه این وضعیت، تراحم میان حقوق فردی متفاوت و بهره مندی همزمان از آن ها از سوی افراد متفاوت خواهد بود (بند ۳۶).

۳. نقش هویت گروه های اقلیت در شکل گیری هویت ملی

در پایان این بخش، گزارشگر از نقش هویت گروه های اقلیت در شکل گیری هویت ملی داد سخن سر می دهد. به باور لورات، یکی از مسائل کلیدی در شناسایی و حمایت از اقلیت ها، اعطای اجازه حفظ و ترویج هویت خود در مقام گروهی متمایز از اکثریت جمعیت به آن هاست. به همین سبب، [ماده ۱ اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد](#)، در کنار حفاظت از موجودیت اقلیت ها، حراست از هویت این گروه ها و تشویق شرایط برای ترویج هویت آن را در زمره تعهدات دولت ها قرار می دهد (بند ۳۷). او این تعهد را تنها به سود اشخاص متعلق به اقلیت ها نمی داند، بلکه از نفع آن برای کلیت جامعه نیز سخن به میان می آورد (بند ۳۸). او در این مورد نیز، در دو سطح جامعه را مدنظر دارد. در سطح نخست، جامعه بین المللی را مراد می کند. این وجه که در مقدمه اعلامیه ۱۹۹۲ به آن تصریح شده است، به تقویت دوستی و همکاری میان ملت ها و دولت ها کمک می کند که ریشه در شکل گیری معاهدات صلح یا معاهدات اقلیت ها در زمان جامعه ملل دارد. به اعتقاد آقای گزارشگر، حمایت و ارتقای حقوق اشخاص متعلق به اقلیت ها عاملی مهم و قوی برای صلح گرایی (pacification) در جامعه بین المللی است و مناسبات دوستانه میان دولت ها را تضمین می کند. اگرچه او استفاده ابزاری از حقوق اقلیت ها برای توجیه مخاصمه مسلحانه را نیز از نظر دور نمی دارد و از آن به عنوان تهدیدی همیشگی برای صلح در جامعه بین المللی یاد می نماید (بند ۳۹). دستاویز قرار دادن حقوق اقلیت روس تبار ساکن در منطقه دونباس اوکراین و به ویژه مناطق دونتسک و لوهانسک از سوی فدراسیون روسیه به عنوان [یکی از توجیهات آغاز یورش نظامی ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ \(۵ اسفند ۱۴۰۰\)](#) را در این زمینه می توان مثال زد (برای مطالعه بیشتر در این زمینه در این تالار گفتگو، ازجمله بنگرید به: [اینجا](#) و [اینجا](#)).

افزون بر اجتماع بین المللی صلح آمیز، سطح دیگری که آقای لورات در ذهن دارد، به سودمندی حمایت و ترویج حقوق اقلیت ها برای جوامع داخلی مربوط می شود؛ امری که در [بند پنجم مقدمه اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد](#) مورد اشاره قرار گرفته است و بر پایه آن، حمایت و ترویج حقوق اقلیت ها به ثبات سیاسی و اجتماعی در کشورهای میزبان آن ها کمک می کند. نظر مشورتی دیوان دائمی دادگستری در [قضیه مدارس اقلیت در آلبانی \(۶ آوریل ۱۹۳۵\)](#) در حین بیان زیربنای فکری نظام حمایت از اقلیت ها، دقیقاً به همین نکته اشاره می نماید؛ دیوان در این زمینه، در صفحه ۱۷ نظر مشورتی خود، از «زیست مسالمت آمیز» (living peaceably) و «همکاری همدلانه» (co-operating amicably) اکثریت و اقلیت در چارچوب یک کشور به منزله یکی از

جہات حمایت از اقلیت‌ها یاد کرده است. گزارشگر باور دارد کہ شناسایی، حمایت و ارتقای هویت اقلیت‌ها نہ تنها بہ سود اشخاص متعلق بہ گروہ‌های اقلیت قلمداد می‌شود، بلکہ نقش چشمگیری نیز در شکل‌گیری یک هویت ملی متنوع (diverse)، سرزنده (vibrant) و نیز پایدار (stable) ایفا می‌کند. وی با مقایسہٗ تنوع فرهنگی با تنوع شرکت‌ها در مدیریت کسب و کارها کہ بہ خلاقیت بیشتر و تولید مطلوب تر می‌انجامد و تنوع زیستی کہ برای حفظ محیط زیستی سالم و پایدار ضرورت دارد، ترویج و حمایت از تنوع هویت‌ها در جوامع ملی را در ثبات سیاسی و اجتماعی در چارچوب دولت‌ها را نقش آفرین می‌شمارد (بند ۴۰).

لورات البتہ یادآور می‌شود کہ چنین ادعایی در حوزہٗ تنوع فرهنگی اتقان وضعیت مدیریت کسب و کار و تنوع زیستی را ندارد و دیدگاه‌ها در این زمینه با یکدیگر متفاوت است (در این زمینه، ازجمله بنگرید بہ: اینجا). در واقع، او تنوع فرهنگی را سکہ‌ای می‌داند کہ بہ تعبیر برخی نویسندگان، یک روی روشن دارد و یک روی تاریک (گردونی و نیک پی، بہار ۱۳۹۵: ۶۶)؛ شمشیر دو لبہ‌ای است کہ اگر بہ درستی مدیریت نشود، نوای روح بخش فرشتہٗ صلح جای خود را عفریتہٗ جنگ و منازعہ می‌دهد (فضائل و کرمی، پاییز ۱۴۰۱: ۲۰۵). با این حال، وی با اعتقاد بہ تقویت ثبات و امنیت و نیز غنای زندگی اجتماعی در سطح ملی با حمایت از اقلیت‌ها و ارتقای هویت آن‌ها، بہبود سرنوشت و وضعیت اقلیت‌ها از خلال درک بہتر سهم چشمگیری کہ حمایت و ترویج هویت‌های متنوع در چارچوب‌های ملی با افزایش خلاقیت، زاینده‌گی و آشکال پویای ثبات سیاسی و اجتماعی در سطح داخلی ایفا می‌کند را از اولویت‌های خود در رهیافتش نسبت بہ مسائل گروہ‌های اقلیت عنوان می‌نماید (بند ۴۱).

فرجام سخن

ملاحظہ شد کہ گزارشگر ویژہٗ جدید مسائل اقلیت‌ها نیز از ظن خود یار حقوق اقلیت‌ها شدہ و بہ بیان دیدگاه و برداشت خویش در خصوص برخی موضوعات مهم و مبتلا بہ نظری در زمینہٗ حقوق این گروہ پرداختہ است. موضوعاتی نظری کہ البتہ در عرصہٗ عمل و بہ ویژہٗ اجرای حقوق اشخاص متعلق بہ اقلیت‌ها نیز خودنمایی می‌کنند و بہ این سبب نیازمند توجہ ویژہٗ هستند. همان گونه کہ پروفیسور نیکولاس لوارت نیز در گزارش خود بیان داشتہ است، احترام و ارتقای تنوع در مسائل اقلیت‌ها می‌تواند جہان شمولی حقوق بشر را تقویت کند و ہم بہ صلح جہانی و طبیعتاً منطقہ‌ای و ثبات سیاسی و اجتماعی در سطح ملی یاری رساند.

بہ نظر می‌رسد حقوق و مسائل گروہ‌های اقلیت را می‌توان مصداق «یک پنجرہ و چند نگاہ» دانست. عرصہٗ گستردهٗ حقوق اقلیت‌ها کہ خود در دامن چندگونگی فرهنگی بہ منزلہٗ واقعیت انکارناپذیر جہان کنونی پرورش یافتہ و بالیدہ است، نیازمند نگاہی چندوجهی است؛ و این نگاہ چندوجهی و پرهیزیدن و پرهیزاندن از یک بعدی نگری دربارہٗ حقوق اقلیت‌هاست کہ می‌تواند در سنگلاخ حمایت از این گروہ‌ها کارساز و راہگشا

باشد. نگارش این نوشتار در روزی از تقویم میلادی پایان یافت (۲۱ مه ۲۰۲۴) که از سوی یونسکو، روز جهانی چندگونگی فرهنگی برای گفتگو و توسعه نام گرفته است. پاسداشت چندگونگی فرهنگی (البته بی آن که روی تاریخ آن نادیده گرفته شود)، بیش از هر چیزی نیازمند توجه بیش از پیش به مسائل اقلیت هاست. دبیرکل یونسکو در پیام ۲۱ مه ۲۰۲۴ خود به مناسبت روز یادشده، همگان را به «تکریم چندصدایی فرهنگی‌هایی فرا می‌خواند که جوامع ما را غنی کرده است»؛ امری که به گفته او «در زمانه بحران‌ها و تنش‌های رو به افزایش که پیام وحدت در کثرت ما را تضعیف می‌کنند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است».

بهانه نگارندگان نیز برای نگارش این مقاله کوتاه، افزون بر توجه دادن خود و خوانندگان به دیدگاه‌های گزارشگر ویژه به خاطر جایگاه سازمانی و علمی برجسته آن در زمینه اقلیت‌ها در چارچوب سازمان ملل متحد، تأکید بر بایستگی پذیرش تفاوت‌های انسانی در همه سطوح برای نیل به هم زیستی مسالمت آمیز، پویا و شکوفاست. به باور صاحبان این قلم، تکریم تفاوت‌ها، موجب تقویت تفاهم، تحکیم اتحاد و تضمین همبستگی در همه سطوح می‌شود. سخن اصیل و دغدغه اصلی نهفته در گفتمان حقوق اقلیت‌ها، همین است و بس.

نظر تفسیری شماره ۲ کمیته کارگران مهاجر سازمان ملل: حمایت‌های کنوانسیون کارگران مهاجر از حقوق کارگران غیرمجاز

دکتر سید قاسم زمانی - استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی و ساوالان محمدزاده - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی و دبیر کارگروه تخصصی کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

طبق آمار نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، تعداد بسیاری از مهاجران را کارگران مهاجر تشکیل می‌دهند که بخش قابل توجهی از آن‌ها فاقد مدرک بوده یا در وضعیت غیرمجاز قرار دارند. با وجود تورم هنجاری در نظام بین‌الملل حقوق بشر و نیز وجود اسناد بین‌المللی خاصی که در سطح سازمان بین‌المللی کار و سازمان ملل متحد به تصویب رسیده، میزان برخورداری کارگران مهاجر غیرمجاز از حمایت‌های حقوق بشری همچنان مبهم بوده و نیازمند واکاوی‌های بیشتری است. در این میان، کنوانسیون حمایت از حقوق تمامی کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها (از این پس «کنوانسیون کارگران مهاجر») مهم‌ترین سندی است که می‌تواند در این زمینه مورد توجه قرار گیرد. آسیب‌پذیری خاص کارگران مهاجر غیرمجاز موجب شد تا کمیته حمایت از حقوق تمامی کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها (از این پس «کمیته کارگران مهاجر») نیز به عنوان نهاد ناظر بر اجرای کنوانسیون کارگران مهاجر، با صدور نظر تفسیری شماره ۲ در ۲۸ آگوست ۲۰۱۳ به طور ویژه موضوع حمایت از این دسته اشخاص را مورد توجه قرار دهد. از این‌رو، نظر تفسیری مزبور برای تعیین چارچوب حمایتی کنوانسیون کارگران مهاجر از کارگران مهاجر غیرمجاز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این راستا، مقاله پیش‌رو پس از اشاره به مفاهیم مرتبط با کارگران مهاجر غیرمجاز، حمایت‌های موجود از کارگران مهاجر غیرمجاز در کنوانسیون کارگران مهاجر را با عنایت به نظر تفسیری شماره ۲ کمیته کارگران مهاجر مورد بررسی قرار خواهد داد.

مفاهیم مرتبط با کارگران مهاجر غیرمجاز

مفهوم «کارگران مهاجر» که بخش اعظمی از بیگانگان مهاجر را تشکیل می‌دهند، صریحاً در تعدادی از اسناد منطقه‌ای و جهانی مرتبط با حمایت از مهاجران تعریف شده است. در رابطه با دیگر اسناد مربوطه، این تعریف باید به طور تلویحی از متن مرتبط یا از تفسیری که نهادهای نظارتی این اسناد از آن‌ها ارائه می‌کنند، برداشت شود. به طور کلی، کارگران خارجی ممکن است که به عنوان مهاجرانی بلندمدت یا کوتاه مدت در یک کشور باشند. دسته نخست شامل کارگرانی است که به منظور سکونت دائم در کشور مقصد مهاجرت می‌کنند. مهاجران به کشورهای استرالیا، کانادا و ایالات متحده از نمونه‌های چنین اشخاصی هستند. دسته دوم شامل کارگرانی است که به طور قانونی با مجوز کار موقت پذیرفته شده‌اند. این رویکردی است که تقریباً توسط دولت‌های اروپای غربی اتخاذ می‌شود. (Cholewinski, Ryszard, Migrant Workers in International Human Rights Law: Their Protection in Countries of Employment,

3.p (Clarendon Press Oxford, Published 6 November 1997, طبق تعریف ارائه شده توسط کنوانسیون کارگران مهاجر نیز اصطلاح «کارگر مهاجر» به شخصی اطلاق می‌شود که در یک فعالیت دارای دستمزد در دولتی که او تبعه‌اش نیست باید به کار گماشته شود، به کار گماشته می‌شود یا به کار گماشته شده است. (Art.2, para.1)

کارگران مهاجر ممکن است به صورت غیرمجاز و بدون مدرک معتبر نیز در یک کشور اقامت داشته یا مشغول به کار باشند که از این حیث با کارگران مهاجری که به صورت مجاز در کشورها با داشتن مدارک معتبر زندگی و کار می‌کنند، از نظر حقوقی دارای وضعیت متفاوتی بوده و از حقوقی متفاوت برخوردارند. (فریدونی، احمد، بررسی حقوق کارگران مهاجر از دیدگاه سازمان بین‌المللی کار با نگاهی تطبیقی به نظام حقوقی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سمنان، ۱۳۹۳، صفحه ۳۲) در اغلب اسناد بین‌المللی مربوطه به جز کنوانسیون کارگران مهاجر، مهاجران غیرمجاز صریحاً از تعریف «کارگر مهاجر» مستثنی شده‌اند. طبق تعریف ارائه شده توسط کنوانسیون کارگران مهاجر، اصطلاح «کارگران مهاجر در وضعیت غیرمجاز یا کارگران مهاجر فاقد مدرک» به آن دسته از کارگران مهاجری اطلاق می‌شود که طبق قانون کشور محل اشتغال و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی که کشور مزبور عضو آن‌هاست، دارای مجوز ورود، اقامت یا انجام فعالیت‌های دارای دستمزد در آن کشور نمی‌باشند. (Art.5) وضعیت کارگران مهاجر، به این دلیل که مدت زمان مجاز اقامت را رعایت نکرده (و بیش از مدت زمان مزبور اقامت کنند) و یا به نحو دیگری شرایط اقامت مجاز خود را نقض کنند نیز می‌تواند به وضعیت غیرمجاز تبدیل شود. همچنین، مهاجران دارای وضعیت مجاز نیز ممکن است که این وضعیت را بدون تقصیر خودشان به دلیل بیماری یا دیگر اوضاع و احوال پیش‌بینی نشده از دست بدهند. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که به عقیده کمیته کارگران مهاجر، استفاده از اصطلاح «غیرقانونی» به منظور توصیف کارگران مهاجری که در وضعیت غیرمجاز قرار دارند، مناسب نبوده و باید از آن اجتناب نمود؛ زیرا کاربرد این اصطلاح موضوع را به مقوله بزهکاری پیوند زده و می‌تواند موجب برچسب‌زنی به آن‌ها باشد. در این راستا، اصطلاح «در وضعیت غیرمجاز» یا «فاقد مدرک»، ترمینولوژی مناسب‌تری برای اشاره به وضعیت چنین کارگرانی است. (paras 4-5)

حمایت‌های کنوانسیون کارگران مهاجر از حقوق کارگران مهاجر غیرمجاز عمده اسناد حقوق بشری جهانی و منطقه‌ای به طور کلی از حقوق و آزادی‌های بیگانگان همچون اتباع حمایت می‌کنند. با این حال، مشکلات اجرایی در اعمال اسناد حقوق بشری برای حمایت از مهاجران مجاز و به ویژه غیرمجاز، زمینه‌ای را فراهم کرد تا بر اساس آن، جامعه بین‌المللی به تنظیم و تدوین اسناد خاصی در زمینه حمایت از حقوق مهاجران از جمله کنوانسیون کارگران مهاجر مبادرت ورزد. کنوانسیون مذکور هیچ‌گونه

حقوق بشری جدیدی در مقایسه با سایر اسناد حقوق بشری تصریح و پیش‌بینی نکرده است. با این حال، این کنوانسیون به سبب بیان واضح و روشن از تعهدات دولت‌ها برای رعایت تمام حقوق بشر مهاجران غیرمجاز بسیار دارای اهمیت بوده و با تأکید بر حقوق مهاجران، به تبیین و تفسیر حقوق مذکور در سایر اسناد بنیادین حقوق بشری برای مهاجران اشاره کرده است. (صص ۱۱۸-۱۱۹) کنوانسیون کارگران مهاجر که در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰ به تصویب رسیده و در ۱ ژوئیه ۲۰۰۳ نیز لازم‌الاجرا شد (برای اطلاعات بیشتر در خصوص تعداد دولت‌هایی که تاکنون این کنوانسیون را امضا و یا تصویب کرده‌اند، ر.ک اینجا)، دارای ۹۳ ماده در ۹ بخش است. به طور کلی، حقوق مندرج در کنوانسیون را می‌توان تحت دو دسته اصلی بیان کرد: (الف) حقوق بشر کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها قابل اجرا برای تمام کارگران اعم از آن‌هایی که در وضعیت مجاز بوده و دارای مدرک هستند و یا آن‌هایی که در وضعیت غیرمجاز بوده و فاقد مدرک هستند که در بخش دوم [ماده ۷] و به ویژه سوم کنوانسیون [ماده ۸ الی ۳۵] تشریح شده است و (ب) دیگر حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها که تنها قابل اجرا برای کارگران مهاجر در وضعیت مجاز هستند و شامل مواد ۳۶ الی ۶۷ کنوانسیون می‌شوند. (صفحه ۷۲)

در ارتباط با کارگران مهاجری که در وضعیت غیرمجاز قرار دارند، کمیته کارگران مهاجر در نظر تفسیری شماره ۲ خود به یکسری از اصول پایه‌ای موجود در کنوانسیون کارگران مهاجر از جمله اختیار تنظیم ورود و اقامت، وظیفه تبعیت از قوانین و مقررات، قاعده‌مندسازی و همکاری بین‌المللی اشاره می‌کند که پیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرند.

در خصوص اختیار تنظیم ورود و اقامت، ابتدا این موضوع شایان یادآوری است که در نظام بین‌المللی حقوق بشر به طور کلی در خصوص نحوه برخورد با پدیده مهاجرت و حقوق بشر مهاجران دو دیدگاه افراطی وجود دارد؛ دیدگاهی آرمانی و تأکید صرف بر حقوق بشر مهاجران و دیدگاهی واقع‌گرایانه و تأکید بر منافع ملی و سرزمینی دولت و تلقی نمودن بسیاری از مسائل مربوط به مهاجران در حیطه صلاحیت و صلاح‌دید ملی دولت میزبان. این در حالی است که به نظر می‌رسد ایجاد تعادلی منطقی بین حقوق بشر مهاجران و منافع ملی مشروع دول میزبان و شهروندانش بهترین نتیجه را در این زمینه به دنبال خواهد داشت. (سرفراز، فرشید، حقوق بشر مهاجران در نظام حقوق بین‌الملل، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۴، ص ۲۲) در این زمینه، به نظر می‌رسد کنوانسیون کارگران مهاجر نیز در ماده ۷۹ خود از رهیافت اخیر پیروی کرده است. کمیته کارگران مهاجر معتقد است که کنوانسیون بر مبنای این ماده تعادل منطقی را بین اختیارات حاکمیتی دولت‌های عضو برای کنترل مرزهای خود و تنظیم ورود و اقامت کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها از یک سو و حمایت از حقوق

تمامی کارگران مهاجر و اعضای خانواده آنها (از جمله آن‌هایی که در وضعیت غیرمجاز قرار دارند) از سویی دیگر، برقرار ساخته است. (Para.13)

وظیفه تبعیت کارگران مهاجر، از جمله کارگران مهاجر غیرمجاز، از قوانین و مقررات هر یک از کشورهای محل اشتغال یا محل عبور که در ماده ۳۴ کنوانسیون بیان شده است، مقرر دیگری است که در نظر تفسیری شماره ۲ کمیته به آن توجه شده است. همچنین، کمیته به همکاری بین‌المللی دولت‌های عضو اشاره می‌کند که می‌توانند با فراهم کردن مجاری منظم (قانونی) مهاجرت، به جلوگیری و ریشه‌کن کردن اشتغال و جابه‌جایی‌های غیرقانونی و مخفیانه کارگران مهاجر غیرمجاز کمک کنند (ماده ۶۸). (Paras 14 & 17)

اما آنچه که به نظر دارای اهمیت بیشتری در مورد کارگران مهاجر غیرمجاز است، مسئله قاعده‌مندسازی است. طبق ماده ۳۵ کنوانسیون، این واقعیت که بخش سوم کنوانسیون از حقوق تمامی کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها فارغ از وضعیت مهاجرتی‌شان حمایت به عمل می‌آورد، نمی‌تواند به معنای قاعده‌مندسازی وضعیت کارگران مهاجر یا اعضای خانواده آن‌ها که در وضعیت غیرمجاز هستند یا هرگونه حقی برای چنین امری تلقی شود. هرچند که دولت‌های عضو تعهدی مبنی بر قاعده‌مند کردن وضعیت کارگران مهاجر یا اعضای خانواده آن‌ها ندارند، اما هرگاه که کارگران مهاجر (یا اعضای خانواده آن‌ها) داخل در قلمرو سرزمینی آن‌ها دارای وضعیت غیرمجازی باشند، باید اقدامات مناسب را به منظور تضمین تداوم نیافتن چنین وضعیتی اتخاذ نمایند (بند ۱ ماده ۶۹). بر مبنای آنچه که کمیته کارگران مهاجر در نظر تفسیری شماره ۱ خود بیان داشته است، قاعده‌مندسازی موثرترین اقدام برای رسیدگی به آسیب‌پذیری شدید کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها که در وضعیت غیرمجاز قرار دارند، است. (Para.52)

گذشته از اصول پایه‌ای پیش‌گفته و ضمن مدنظر قرار دادن آن‌ها، کمیته کارگران مهاجر در نظر تفسیری شماره ۲ خود به طور خاص به بخش سوم کنوانسیون کارگران مهاجر می‌پردازد. اغلب حقوق تحت حمایت در بخش سوم کنوانسیون، در بسیاری از معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، از جمله میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مشترک هستند. در میان حقوق مدنی و سیاسی مورد حمایت در بخش سوم، حق کارگران مهاجر به آزادی و امنیت شخصی و حق کارگران مهاجری که آزادی آن‌ها سلب شده است به اینکه با انسانیت با آن‌ها رفتار شود، با در نظر داشتن وضعیت این گروه، تدوین و متناسب‌سازی شده‌اند. حقوق خاص کارگران مهاجر که به طور صریح در سایر معاهدات حقوق بشری مورد حمایت واقع نشده‌اند، شامل حمایت از آن‌ها در برابر ضبط و نابودی غیرمجاز اسناد شخصی، تضمین‌های رویه‌ای در فرایند اخراج فردی و حق دسترسی به حمایت و کمک‌های دیپلماتیک یا کنسولی است. در میان حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تمامی کارگران مهاجر، حق احترام به هویت فرهنگی آن‌ها و حق انتقال

درآمد و سرمایه‌هایشان پس از پایان اقامتشان در کشور محل اشتغال، حقوق مختص به کنوانسیون هستند. به علاوه، بخش سوم، حقوق اطلاعاتی را مقرر می‌دارد و تاکید می‌کند که همه کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها موظف به رعایت قوانین کشور محل اشتغال یا کشور ترانزیت هستند. (Arts.16, 17, 21, 22, 23, 31, 32, 33, 34)

همان‌طور که اشاره شد، بخش دوم و به ویژه سوم کنوانسیون کارگران مهاجر از حقوق تمام کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها، از جمله کسانی که در وضعیت غیرمجاز هستند نیز حمایت به عمل می‌آورد. بنابراین، کمیته معتقد است که هرگونه رفتار متفاوت بر مبنای تابعیت یا وضعیت مهاجرتی (مانند وضعیت مهاجرتی غیرمجاز) به منزله تبعیض خواهد بود؛ مگر اینکه دلایل چنین رفتار متفاوتی توسط قانون تجویز شده باشد، هدف مشروعی را وفق کنوانسیون کارگران مهاجر دنبال کند، در اوضاع و احوال خاص ضروری باشد و با هدف مشروع دنبال شده متناسب باشد. (Para.18) سایر نهادهای معاهده‌ای نیز منع تبعیض را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که شامل غیرتابع، مانند کارگران مهاجر فارغ از وضعیت حقوقی و مدارک آن‌ها می‌شود. (Para.30) در این راستا، ماده ۷ کنوانسیون نیز از دولت‌های عضو می‌خواهد که حقوق مقرر شده در کنوانسیون را بدون تبعیض نسبت به تمامی کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها «رعایت کرده و تضمین نمایند». به عقیده کمیته، این ماده هر دو نوع تبعیض مستقیم و غیرمستقیم علیه کارگران مهاجر را ممنوع می‌سازد. بر اساس رویه دیگر سازوکارهای بین‌المللی حقوق بشر، تبعیض غیرمستقیم علیه کارگران مهاجر زمانی رخ می‌دهد که یک قانون، سیاست یا عملکرد در ظاهر بی‌طرفانه به نظر برسد اما تاثیر نامتناسبی بر حقوق آن‌ها داشته باشد. برای مثال، الزام به ارائه شناسنامه برای ثبت نام در مدرسه می‌تواند به طور نامتناسبی بر کارگران مهاجر غیرمجاز که اغلب فاقد چنین اسنادی هستند یا از دریافت آن‌ها محروم شده‌اند، تاثیر بگذارد. (Para.20)

این موضوع که کنوانسیون حقوق خاصی را برای مهاجران غیرمجاز و یا فاقد مدرک مجاز می‌داند، یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسائل است. اگرچه دولت‌ها هنوز این اختیار را دارند که سیاست‌های مهاجرتی خود را کنترل کنند، با این حال در نظر گرفتن این حقوق برای مهاجران غیرمجاز نیز به عنوان یکی از دلایل اصلی عدم موفقیت کنوانسیون در میان کشورهایی که عمدتاً مهاجرپذیرند، ذکر شده است. (صفحه ۲۸) البته دلیل شناسایی برخی از حقوق برای کارگران مهاجر غیرمجاز و فاقد مدرک در مقدمه کنوانسیون کارگران مهاجر مورد تاکید قرار گرفته است که بیان می‌دارد دولت‌های عضو باید در نظر داشته باشند که مهاجران غیرمجاز اغلب مورد بهره‌کشی قرار گرفته و با نقض‌های جدی حقوق بشری مواجه هستند و باید در عین حال که حمایت از حقوق آن‌ها را تضمین می‌کنند، اتخاذ اقدامات مناسب به منظور پیشگیری و ریشه‌کن کردن جابه‌جایی‌های مخفیانه و قاچاق کارگران مهاجر را ترغیب نمایند. (P.4)

به هر حال، باید اذعان نمود که کنوانسیون کارگران مهاجر به دنبال برقراری حداقل استانداردهایی است که دولت‌های عضو باید نسبت به کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها صرف‌نظر از وضعیت مهاجرتی آن‌ها (به لحاظ مجاز یا غیرمجاز بودن) اعمال کنند. در این زمینه، بند ۱ ماده ۸۱ نیز قابل توجه است که بیان می‌دارد که هیچ چیزی نباید مانع دولت‌های عضو از اعطای حقوق یا آزادی‌های مطلوب‌تر از آنچه که در کنوانسیون آمده است به کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها، از جمله کسانی که در وضعیت غیرمجاز قرار دارند، به واسطه قانون یا در عمل و یا هر معاهده دو یا چند جانبه لازم‌الاجرا برای دولت عضو مربوطه شود.

اتحاد علیه نقض حقوق زنان در افغانستان؛ مسئولیت احتمالی طالبان به موجب کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان

فاطمه گذرانی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

قدرت گرفتن دوباره طالبان در سال ۲۰۲۱ را می‌توان سرآغاز نابودی تغییرات مثبت افغانستان دانست که بزرگ‌ترین قربانی این تحول زنان و کودکان این کشور بودند. گویی که طالبان از ابتدای سلطه، رسالت خود را محروم ساختن نیمی از اقصای جامعه از حقوق اولیه خود قرار داده است. مطابق [گزارش بخش زنان سازمان ملل متحد](#) که در ژوئن ۲۰۲۴ منتشر شد (Afghanistan Gender Country Profile 2024)، از آپریل ۲۰۲۳ تا کنون ۸۰ درصد دخترانی که در سن تحصیل قرار دارند و بالغ بر ۲.۵ میلیون دختر از تحصیل بازمانده‌اند که ۱.۱ میلیون نفر اینها دخترانی بوده‌اند که باید در مقطع متوسطه به تحصیل می‌پرداختند. براساس داده‌های جمع‌آوری شده در این گزارش پیش از اینکه طالبان قدرت را مجدد در دست بگیرند، میزان اشتغال زنان در سروس‌های اجتماعی تا ۲۶ درصد افزایش یافته و توانسته بودند تا ۱۲ درصد موقعیت‌های شغلی حاکمیتی در سراسر بخش‌های کشور را از آن خود کنند. اما این درصد هم اکنون به صفر رسیده است. براساس [گزارش گزارشگر ویژه حقوق بشر در افغانستان](#)، زنان از ۲۴ دسامبر سال ۲۰۲۲ از کار با سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی محروم شدند و این موضوع در سال ۲۰۲۳ با ممنوعیت اشتغال در سازمان ملل متحد ادامه یافت. عملکردهای اولیه و اخیر طالبان در زمینه‌های مختلف همگی حاکی از تلاش بر حذف حضور زنان در صحنه اجتماع بوده است که نمود بیرونی آن را می‌توانیم بیش از پیش در قوانین تصویب شده اخیر آنها مشاهده کنیم.

اما جامعه بین‌المللی در این خصوص بیش از این انفعال را جایز ندانسته است. مشاهده کردیم که در [کنفرانس خبری اخیر](#) که در نیویورک برگزار شد، وزرای امور خارجه آلمان، کانادا، استرالیا و هلند اعلام کردند که خواستار پابندی طالبان به تعهدات بین‌المللی‌اش به موجب کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (CEDAW) هستند. این موضوع با حمایت گسترده کشورهای دیگری چون بلژیک، مالزی، ایسلند و ... رو به رو شد. بار دیگر این مسئله چندی پیش در [رویداد مجمع عمومی](#) مورد بحث قرار گرفت و کشورهای اخیر با اخطار خود به طالبان و در صورت استنکاف آنها در اقدامی نوین خواستار طرح موضوع در دیوان بین‌المللی دادگستری شدند. این برای نخستین بار خواهد بود که در دیوان علیه یک دولت بخاطر تبعیض جنسیتی اقامه دعوی می‌شود. مبنای صلاحیتی دیوان در این دعوای احتمالی [کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان](#) مصوب مجمع عمومی در ۱۹۷۹ است. این کنوانسیون که به لایحه بین‌المللی حقوق زنان معروف است حاوی ۳۰ ماده بوده که در ماده نخست، تبعیض علیه زنان را اینگونه تعریف می‌کند: «هرگونه تمایز، حذف یا

محدودیتی است که بر اساس جنسیت اعمال شود. این تبعیض به منظور یا با اثر تضعیف یا از بین بردن به رسمیت شناسی، بهره‌مندی یا اعمال حقوق بشر و آزادی‌های اساسی توسط زنان بدون توجه به وضعیت تأهل آنها انجام شده و بر مبنای برابری زنان و مردان، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی یا هر حوزه دیگر صورت می‌پذیرد».

عبارت پردازی‌های این ماده با دایره شمول گسترده‌ای که دارد طیف وسیعی از اعمال را در خود جای می‌دهد و به نظر می‌رسد هدف تهیه‌کنندگان این کنوانسیون حمایت حداکثری از زنان در تمام زمینه‌های ممکن بوده است. با مشاهده سایر مواد این سند نیز در می‌یابیم که بار تضمین برخورداری زنان از حقوق و آزادی‌های عنوان شده در قالب تعهدات بین‌المللی متنوع بر شانه دولت‌های عضو این معاهده بین‌المللی از جمله افغانستان سنگینی می‌کند. اما باید دید کشورهای مذکور و سایر کشورها چگونه می‌توانند از سازوکار عنوان شده در این کنوانسیون استفاده نمایند و آیا صرفاً به همین اکتفا نموده‌اند یا ترتیبات دیگری نیز اتخاذ کرده‌اند.

عضویت افغانستان در این سند بین‌المللی به پیش از قدرت‌گیری مجدد طالبان در سال ۲۰۲۱ باز می‌گردد. با وجود اینکه این کشور از امضاء کنندگان این سند در سال ۱۹۸۰ بوده است، اما در نهایت در ۵ مارچ ۲۰۰۳ این کنوانسیون را مورد تصویب قرار داده است. در حال حاضر افغانستان از اعضا کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان است در حالی که کشورهای استنادکننده به مسئولیت طالبان هیچکدام این گروه را به عنوان حکومت مشروع افغانستان به رسمیت نمی‌شناسند. با این حال این بهانه نمی‌تواند برای شانه خالی کردن از تعهدات بین‌المللی افغانستان مورد تمسک طالبان قرار گیرد. چرا که براساس اصل دوام دولت‌ها، اگر حکومت یک کشور دچار تغییرات شود و جای خود را به یک حکومت جدید بدهد این بدین معنی نخواهد بود که دولت (state) از بین می‌رود؛ به دیگر سخن، همچنان تعهدات حکومت پیشین برای حکومت جدید لازم‌الاجراء خواهد بود. این را می‌توان از کنوانسیون وین در مورد جانشینی دولت‌ها در معاهدات مصوب ۱۹۷۸ نیز دریافت. سیاست طالبان در خصوص زنان ابتدا با وعده بهبود و موقتی بودن اعمال آنها آغاز شد. اما خلف وعده نمودند. مشارکت اجتماعی زنان در این جامعه هر روز کمتر از دیروز شد و هر روز حق و آزادی دیگری از زن افغانستانی گرفته می‌شود. اما کنشی که با این واکنش بین‌المللی در این سطح رو به رو شد و به عنوان جرقه عمل نمود، مجموعه قوانین تصویب شده تحت عنوان «قانون ترویج فضیلت و نهی از منکر» بود. به موجب این قانون به عنوان مثال زنان باید با حجاب کامل (حتی پوشاندن صورت) در اجتماع حضور پیدا کنند و حق صحبت کردن با صدای بلند در مناظر عمومی را ندارند.

اقدامات کشورها برای چاره جویی در خصوص موضوع حاضر تنها به اقامه دعوی مطروحه ختم نمی شود. از این روی، پیش از اینکه به ساز و کار ارائه شده در کنوانسیون محو تبعیض که مورد اقبال این کشورها قرار گرفته پردازیم، بهتر است نگاه کوتاهی بر سایر اقدامات کشورها در خصوص الزام طالبان به پایبندی به تعهدات خود و بهبود وضعیت زنان در این کشور داشته باشیم. پارلمان اروپا در ۱۹ سپتامبر سال ۲۰۲۴، قطعنامه ای تحت عنوان «[وخامت وضعیت زنان در افغانستان به دلیل تصویب قانون اخیر ترویج امر به معروف و نهی از منکر](#)» تصویب نمود. در این قطعنامه که با ۵۶۵ رای موافق، ۸ رای مخالف و ۴۳ رای ممتنع به تصویب رسید، پارلمان با یادآوری اقدامات اخیر طالبان از جمله محرومیت زنان از زندگی اجتماعی و حقوق بنیادین بشری و اجبار آنها به ازدواج از جمله ازدواج های زود هنگام که منجر به آزار جنسی می شوند، این تفسیر نادرست از شریعت و اسلام را محکوم نموده و جلوه این تفسیر نادرست را [قانون اخیر الذکر](#) می داند. پارلمان اروپا بار دیگر با دوفکتو خطاب نمودن مقامات طالبان، موضع خود را نسبت به عدم شناسایی این گروه به عنوان حکومت مشروع این کشور تکرار می نماید. در این قطعنامه از مقامات مربوطه خواسته می شود که در وهله نخست اقدامات خود را خاتمه دهند و زندگی اجتماعی، برابر و کامل دختران افغانستان را به آنها بازگردانند. اما این موضوع به همین جا ختم نمی شود و ضمن درخواست ایجاد تحریم های جدید علیه طالبان، اقدام هر کشور دیگری مبنی بر برقراری ارتباطات معمول با آنها را نیز محکوم می کند، چرا که آن را تسهیل کننده اعمال طالبان در نظر می گیرد. در بندهای پایانی این قطعنامه، پارلمان از اتحادیه اروپا و کشورهای عضو و حتی کشورهای دیگر درخواست می کند کمک های بشردوستانه خود را به زنان افغانستان افزایش دهند.

با اینکه قطعنامه های پارلمان از اهمیت بسیاری برخوردار هستند اما نمی توانیم آنها را دارای اثر الزام آور برای اعضا بدانیم و بیشتر جنبه توصیه دارند. این قطعنامه ها که هم در مورد مسائل داخلی و هم در مورد مسائل خارجی صادر می شوند ابزاری سیاسی هستند که پارلمان از طریق آنها کشورهای ناقض حقوق بشر را تحت فشار های بین المللی قرار می دهد تا سیاست های ضد حقوق بشری خود را تعدیل کنند و شاهد هستیم که اغلب کشورهای عضو اتحادیه تلاش می کنند در راستای پیشبرد سیاست های پیشنهادی پارلمان عمل می کنند. با بررسی موضع کشورهای اروپایی و حتی کشورهای دیگری چون قطر که برای بهبود وضعیت زنان افغانستان کمک های مالی زیادی نموده اند، می توان دریافت که آنها تمام تخم مرغ های خود را در یک سبد نگذاشته اند و در کنار احتمال استفاده از ابزارهای قضایی موجود سعی نموده اند واقع بینانه به حل مشکل پردازند.

همانطور که در قسمت اول نوشته حاضر مطرح کردیم، اتحاد کشورهای هلند، آلمان، استرالیا و کانادا در پی این هستند که ساز و کار حل و فصل اختلافات کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را فعال کنند. با

تدقیق در گزارش های عنوان شده به نظر می رسد مقامات طالبان بسیاری از مواد کنوانسیون حاضر را نقض نموده باشند. این موجبات اختلاف میان دولت های مذکور و طالب ها را فراهم نموده و برای حل و فصل آن می بایست به راه حل ارائه شده در این سند توسل جست. به موجب ماده ۲۹ این کنوانسیون اگر یک یا چند دولت عضو در تفسیر یا اجرای کنوانسیون حاضر با اختلاف رو به رو شوند ابتدا باید در مورد آن به مذاکره بپردازند و اگر نتوانستند از طریق کانال مذاکره مشکل خود را حل و فصل کنند، آنگاه بنابر تقاضای یکی از طرفین، موضوع موردنظر به داوری ارجاع داده می شود. منظور از داوری در این ماده رجوع به دیوان دائمی داوری (PCA) است. اما این راه حل نهایی نیست. اگر طرفین نتوانند ظرف مدت ۶ ماه از تاریخی که یکی از آنها درخواست داوری را مطرح نموده است، در مورد تشکیلات آن به توافق برسند، دعوا مورد نظر قابلیت مطرح شدن در دیوان بین المللی دادگستری را پیدا می کند. کشورهای مورد نظر خود را نسبت به مذاکره با طالبان متمایل نشان داده و به نظر می رسد در راستای طی مراحل عنوان شده در کنوانسیون برآمده اند. اما اگر طالبان از انجام مذاکره سرباز بزنند و ظرف ۶ ماه توافقی مبنی بر رجوع موضوع به داوری صورت نگیرد سپس کشورهای مذکور می توانند دعوای خود را مطابق ماده ۲۹ کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان در دیوان بین المللی دادگستری مطرح نمایند.

موضوعی دیگری که باید مدنظر قرار دهیم این است که اگر کشورهای مذکور بخواهند صرف نظر از ترتیب مشخص شده در ماده عنوان شده دعوای را مستقیماً در دیوان بین المللی دادگستری مطرح نمایند درخواست آنها به چه سرنوشتی منجر خواهد شد. در [دعوی](#) که گرجستان در سال ۲۰۰۸ علیه کنفدراسیون روسیه در دیوان بین المللی دادگستری بر اساس کنوانسیون امحاء کلیه اشکال تبعیض نژادی مطرح کرد، روسیه با استناد به ماده ۲۲ این کنوانسیون که فقط اختلافات حل نشده از طریق مذاکره را قابل ارجاع به دیوان می دانست به صلاحیت دیوان ایراد نمود و با احرار عدم انجام مذاکره در مورد آن اختلاف مشخص توسط دیوان، این دادگاه ایراد روسیه را پذیرفت. بنابراین مذاکره به عنوان یکی از مراحل حل اختلاف چیزی بیش تر از یک گفتگوی دیپلماتیک ساده است و به میزانی حائز اهمیت خواهد بود که در صورت فقدان احرار آن، طرح دعوی در مراجع قضایی را منتفی می سازد.

اتحاد کشورهای مذکور و طرح موضوع در دیوان بین المللی دادگستری به عنوان اقدامی که مسبوق به سابقه نبوده است می تواند موجب تحولات بیشتری در حقوق زنان در آینده بشود، چرا که این نخستین بار خواهد بود که یک دولت بخاطر تبعیض علیه زنان به پیشگاه دیوان فراخوانده می شود. سرنوشت این دعوا نه فقط نسبت به طالبان بلکه نسبت به سایر دولت هایی که عضو این کنوانسیون هستند اما حقوق نیمی از جامعه خود را رعایت

نمی‌کنند، تاثیرگذار خواهد بود. تمام موارد عنوان شده به واکنش طالبان نسبت به این موضوع بستگی خواهد داشت.

هوانوردی و حقوق بشر: نگاهی بر حقوق مسافران با تاکید بر حق عبور و مرور آزاد

مهشید جمالی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل و کارشناس زبان و ادبیات انگلیسی

حق عبور و مرور از جمله حقوق بنیادین است که در نظام حقوق بین‌الملل بشر به رسمیت شناخته شده است که به افراد این امکان را می‌دهد تا بدون هرگونه مانعی از یک کشور به کشوری دیگر سفر کنند. به حق عبور و مرور آزادانه در ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اشاره شده است. هم‌چنین کنوانسیون حقوق کودک در ماده ۱۰ به ارتباط فرامرزی کودک با والدین خود پرداخته و در بند ۲ ماده مذکور، به حق عبور و مرور کودکانی اشاره کرده است که والدین آن‌ها در کشورهای متفاوتی مقیم هستند و این ماده اشعار داشته که کودک حق دارد تماس و روابط شخصی منظمی با والدین خود برقرار کند و هم کودک و هم والد، حق ترک هر کشوری از جمله کشور خود و هم‌چنین ورود آزادانه به کشور خود را دارند که این حق می‌بایست توسط کشورهای عضو کنوانسیون حقوق کودک به رسمیت شناخته و محترم شمرده شود.

حق عبور و مرور به‌ویژه در حمل و نقل هوایی از اهمیت بسزایی برخوردار است از آن جهت که با توجه به جهانی شدن ارتباط میان افراد، سفر هوایی به یکی از سریع‌ترین و مهم‌ترین روش‌های حمل و نقل بدل شده است. در این میان، مسافران از حقوقی برخوردارند که لازم است به آن‌ها توجه شود و محترم شمرده شوند و روز جهانی هواپیمایی کشوری که هر ساله در ۷ دسامبر برگزار می‌شود، فرصتی است تا اهمیت این مسئله و ضرورت توجه و حمایت از حقوق مسافران، از جمله کودکان و بزرگسالان، در مرکز توجه قرار گیرد. هدف اصلی روز جهانی هواپیمایی کشوری، ایجاد و تقویت آگاهی جهانی درباره اهمیت هوانوردی بین‌المللی کشوری برای توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای مختلف در راستای تحقق منافع و حقوق تمام ابناء بشر است (اینجا).

در نظام حقوق بین‌الملل، کنوانسیون‌های مختلفی وجود دارند که به‌طور خاص به حمل و نقل هوایی و حقوق مسافران پرداخته‌اند که عبارت‌اند از کنوانسیون ورشو (Warsaw Convention) مصوب ۱۹۲۹، پروتکل‌های الحاقی آن (سیستم ورشو) و کنوانسیون مونترال (Montreal Convention) مصوب ۱۹۹۹ که علاوه بر حقوق مسافران، به مسئولیت‌های شرکت‌های هواپیمایی در موارد بروز حوادث و خسارات مرتبط با سفرهای هوایی پرداخته‌اند.

در باب اهمیت حمل و نقل هوایی و به منظور تنظیم و بهبود این صنعت، علاوه بر کنوانسیون‌های مذکور، دو سازمان کلیدی در سطح جهانی تاسیس شده‌اند که به‌طور مستقیم با سازمان ملل متحد در ارتباط هستند و نقش

مهمی در سیاست گذاری‌های بین‌المللی ایفا می‌کنند که سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری به اختصار ایکائو (International Civil Aviation Organization, ICAO) و انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی به اختصار یاتا (International Air Transport Association, IATA) نام دارند. سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری (ایکائو) در سال ۱۹۴۴ در کنفرانس شیکاگو (Chicago Convention on International Civil Aviation) تأسیس شد. این کنفرانس عملاً به منظور ایجاد یک چارچوب قانونی برای حمل و نقل هوایی بین‌المللی برگزار گردید. ایکائو به‌عنوان یک سازمان تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد، وظیفه دارد تا استانداردهای بین‌المللی را در زمینه ایمنی، کارایی، امنیت و توسعه پایدار حمل و نقل هوایی تعیین کند (اینجا). ایکائو از آن جهت که یک نهاد تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد است، تحت نظارت این نهاد قرار دارد و سیاست‌ها و تصمیم‌های خود را در راستای اهداف سازمان ملل متحد اتخاذ می‌کند و در زمینه‌های مختلفی از جمله ایمنی هوایی، تغییرات اقلیمی و امنیت پرواز با دیگر نهادهای بین‌المللی همکاری می‌کند. انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی (یاتا) نیز در سال ۱۹۴۵، دقیقاً یک سال پس از به وجود آمدن ایکائو، تأسیس شد. یاتا به‌عنوان یک انجمن تجاری برای خطوط هوایی عمل می‌کند و هدف آن تسهیل حمل و نقل هوایی و ارتقاء همکاری‌های بین‌المللی میان خطوط هوایی است (اینجا). تأسیس ایکائو و یاتا نشان‌دهنده تلاش‌های جهانی برای تنظیم و بهبود صنعت حمل و نقل هوایی است.

اما در تشریح کنوانسیون ورشو که به‌عنوان اولین چارچوب قانونی برای حمل و نقل هوایی بین‌المللی، مسئولیت‌های شرکت‌های هواپیمایی را در قبال مسافران تعیین کرده است لازم به ذکر است که این کنوانسیون در مورد حقوق مسافران که کلیه ابناء بشر از کودکان تا بزرگسالان را در برمی‌گیرد، تأکید ورزیده است. طبق این کنوانسیون، شرکت‌های هواپیمایی مسئول جبران خسارت‌های وارده به مسافران هستند (اینجا). کنوانسیون مونترال نیز مکمل کنوانسیون ورشو است و مسئولیت‌های بیشتری را برای شرکت‌های هواپیمایی تعیین می‌کند. این کنوانسیون بر اهمیت جبران خسارت به مسافران تأکید دارد و بر تسهیل شرایط برای دریافت غرامت اهتمام ورزیده است. هم‌چنین در این کنوانسیون، حق مسافران از کودک تا بزرگسال در برابر هرگونه آسیب یا خسارت ناشی از تاخیر یا حوادث هوایی مورد حمایت قرار گرفته است (اینجا).

یاتا در ادامه، در اصول اساسی در راستای حمایت از مسافر (مصرف کننده)، موارد مهمی را تبیین کرده است و به حقوق مسافران اشاره کرده و اشعار داشته است که مسافران باید به اطلاعات مربوط به حقوق قانونی و قراردادی خود و راهنمایی‌های واضحی در مورد این که کدام رژیم در وضعیت خاص آن‌ها اعمال می‌شود، دسترسی داشته باشند. هم‌چنین مسافران باید به اطلاعاتی چون نرخ بلیط شامل مالیات‌ها و هزینه‌ها قبل از خرید

بلیط و خطوط هوایی که پرواز مربوطه را انجام می‌دهند به‌طور شفاف و روشن دسترسی داشته باشند. خطوط هوایی نیز باید تمام تلاش خود را برای حفظ اطلاع‌رسانی منظم به مسافران در صورت بروز اختلال در خدمات انجام دهند و همچنین باید رویه‌های موثر رسیدگی به شکایات را ایجاد و حفظ کنند که به‌طور واضح به مسافران اطلاع‌رسانی شود و حقوق مسافران که در مقررات گنجانده شده‌اند باید اصل تناسب را منعکس کنند و نباید بین ایمنی و حقوق مسافر مصالحه‌ای وجود داشته باشد. از طرف دیگر، جبران خسارت و پرداخت غرامت باید به‌طور عادلانه و واضح صورت پذیرد و قانون‌گذاری باید واضح و بدون ابهام باشد (اینجا).

در این میان، روز جهانی هواپیمایی کشوری، تمام موارد مذکور در زمینه حمل و نقل هوایی را در برمی‌گیرد و توجه جامعه جهانی را به صنعت هوانوردی و حقوق مسافران جلب می‌کند و به کاهش ردپای کربن هوانوردی نیز تاکید می‌کند و هدف بلندپروازانه دستیابی به انتشار مقدار صفر کربن را تا سال ۲۰۵۰ دنبال می‌کند (اینجا). ۷ دسامبر به منظور یادآوری اهمیت صنعت هواپیمایی در تسهیل ارتباطات بین‌المللی و توسعه اقتصادی کشورها تعیین شده است و با رشد روزافزون این صنعت، توجه به حقوق مسافران نیز اهمیت بیشتری پیدا کرده است که به‌طور ضمنی، تاکید بر حق عبور و مرور آزادانه نیز از آن استنباط می‌شود.

در نتیجه حقوق مسافران به مجموعه‌ای از قوانین و مقررات اطلاق می‌شود که هدف آن تضمین امنیت، راحتی و انصاف برای مسافران در طول سفرهای هوایی است که به‌طور کلی مسافران:

۱. حق بر داشتن اطلاعات دقیق از پرواز خود دارند، بدان معنا که از زمان و وضعیت پرواز، شرایط لغو یا تاخیر مطلع شوند.

۲. مسافران حق دریافت جبران خسارت در صورت تاخیر، لغو یا تغییر ناگهانی پرواز دارند که این جبران خسارت می‌تواند شامل استرداد هزینه بلیط یا ارائه خدمات جایگزین باشد.

۳. مسافران حق امنیت و ایمنی پرواز دارند و می‌بایست استانداردهای ایمنی در فرودگاه‌ها و هواپیماها رعایت شوند.

مضاف بر موارد مطروحه، مسافران همچنین حق دارند از خدمات مناسب و دسترسی آسان به امکانات فرودگاهی برخوردار باشند و در این زمینه باید به حقوق افراد دارای معلولیت و با نیازهای ویژه نیز توجه شود و تبعیضی وجود نداشته باشد. همچنین لازم است تا با مسافران با احترام و رفتار شایسته برخورد شود و هیچ‌گونه تبعیضی در ارائه خدمات به واسطه نژاد، رنگ، جنسیت، ملیت و موارد دیگر وجود نداشته باشد. همچنین، ضروری است که برای ایمنی کودکان در طول سفر، تجهیزاتی در نظر گرفته شود و سرگرمی‌های متناسب برای آنان پیش‌بینی شده باشد و کارکنان در زمینه رفتار با کودکان، به‌درستی آموزش دیده باشند، زیرا کودکان

به‌عنوان مسافران ویژه نیازهای خاصی دارند که لازم است قوانین و مقررات مربوط به حقوق آنها به دقت رعایت شوند.

درنهایت، توجه به اهمیت حمل و نقل هوایی و حق عبور و مرور آزادانه، علاوه‌بر افزایش آگاهی جهانی درباره ضرورت وجود این صنعت، فرصتی است تا به اهمیت رعایت حقوق مسافران نیز توجه شود و تلاش‌ها برای بهبود کیفیت خدمات در صنعت هواپیمایی ادامه یابد و هر مسافر از حقوق خود آگاهی پیدا کند تا در صورت نیاز و نقض حقوق، از طریق مطالبه‌گری و با آگاهی کامل به استیفای آنها بپردازد.

حمایت از پناهندگان فلسطینی برعهده چه کسی است؟

محمد مهدی محمدی- دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

می توان اذعان داشت که آوارگان و پناهندگان فلسطینی، تنها گروهی هستند که عملاً خارج از رژیم حمایتی تعیین شده توسط اساسنامه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و کنوانسیون ۱۹۵۱ قرار دارند. فلسطین در زمان جامعه ملل تا ۱۵ مه ۱۹۴۸ در اختیار بریتانیا قرار داشت. شهروندان فلسطینی واجد شرایط دریافت گذرنامه بریتانیایی بودند که توسط دولت فلسطین صادر شده بود، که به وضعیت تابعیت دارنده آن به عنوان «شهروند فلسطینی طبق ماده یک یا سه فرمان شهروندی فلسطین، ۱۹۲۵-۱۹۴۱» اشاره می کرد. (ملاحظه شود) در نتیجه درگیری اعراب با اسرائیل که در سال ۱۹۴۸ آغاز شد، آوارگان فلسطینی نه تنها از بازگشت به خانه های خود منع شدند، بلکه به طور مؤثر از حق شهروندی و تابعیت خود نیز محروم شدند. علیرغم اینکه در حقوق بین الملل صلاحیتی برای تداوم برخی قوانین داخلی از جمله در خصوص تابعیت در صورت واگذاری یا ترک سرزمین وجود داشت، تابعیت فلسطین به عنوان محصول اقتدار اجباری، با دستور و با اعلام رژیم اسرائیل خاتمه یافت.

در همین راستا، در تصمیمات اولیه، محاکم و دادگاه های اسرائیل اعلام شد که با پایان یافتن نظام قیمومیت بر فلسطین، شهروندان سابق فلسطینی بدون اخذ تابعیت دیگر، تابعیت خود را از دست داده اند. این دیدگاه تنها در یک مورد رد شد؛ جایی که قواعد بین المللی حاکم بر جانشینی دولت ها مورد استناد قرار گرفت که در جهت اعتلای اهداف حقوق شهروندی اسرائیل، این موضوع توسط دیوان عالی مورد رسیدگی قرار گرفت. در پرونده حسین علیه فرماندار زندان عکا و قانون تابعیت ۱۹۵۲، دیوان عالی اسرائیل موافقت کرد که تابعیت فلسطینی به پایان رسیده است و شهروندان سابق فلسطینی در زمره شهروندان اسرائیل قرار ندارند. قانون تابعیت، لغو احکام شهروندی فلسطین ۱۹۲۵-۱۹۴۲ را به نحو عطف بماسبق تا روز تأسیس دولت اسرائیل تأیید کرد. (ملاحظه شود) در این اوضاع و احوال، بسیاری از فلسطینی ها که به عنوان شهروند یا تبعه هیچ کشوری شناخته نمی شدند، آشکارا بدون تابعیت قلمداد می شدند.

در چنین شرایطی است که تعیین وضعیت مهاجرت، آوارگی، پناهندگی و پناهجویی ساکنان فلسطین اشغالی به همراه نگاه حمایتی از سوی جامعه بین المللی، در آستانه تبلور قرار می گیرد. و به عنوان مهم ترین نهاد بین المللی درگیر با وضعیت پناهندگان، چشم های امیدوار به حمایت های کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، در همان بدو انتظار با یأس مواجه می شوند.

ورود آنروا به عرصه حمایت

در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، [مجمع عمومی سازمان ملل متحد](#) به طرحی برای تقسیم فلسطین به دو کشور مجزا، یکی عربی و دیگری یهودی، رأی مثبت داد. جنگ میان دو جامعه تقریباً یکباره آغاز شد. مأموریت بریتانیا در ۱۴ مه ۱۹۴۸ پایان یافت و روز بعد جامعه یهودی، تأسیس کشور اسرائیل را اعلام کرد. هنگامی که یک سال بعد در نهایت آتش بس رسمی اعلام شد، رژیم نوظهور اسرائیل بر بیشتر اراضی فلسطین تحت قیمومیت سابق به استثنای مناطق موسوم به کرانه باختری و نوار غزه، که به ترتیب تحت کنترل و اداره اردن و مصر بودند، اعمال اقتدار می کرد. در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی، [کمیسیون سازش برای فلسطین](#) را تشکیل داد که وظیفه آن برداشتن گام‌هایی برای دستیابی به توافق نهایی بود. یک سال بعد، در دسامبر ۱۹۴۹، آژانس امداد و کار سازمان ملل متحد برای آوارگان فلسطینی در خاور نزدیک ([آنروا](#)) به عنوان یک ارگان فرعی مجمع عمومی تأسیس شد تا به کسانی که در نتیجه مخاصمه، فلسطین را ترک کرده بودند کمک کند. این کمک‌ها عمدتاً در زمینه‌های امداد، بهداشت و آموزش ظهور و بروز پیدا می کرد.

قوانین ابلاغی در سال ۱۹۹۳، پناهنده فلسطینی را برای اهداف آنروا تعریف می کند: هر فردی که محل زندگی عادی او در طول دوره ۱ ژوئن ۱۹۴۶ تا ۱۵ مه ۱۹۴۸ فلسطین بوده و در نتیجه مخاصمات ۱۹۴۸، خانه و وسایل زندگی خود را از دست داده باشد. این تعریف به فرزندان این دسته از پناهندگان نیز تعمیم داده می شد.

کمک‌های آنروا همیشه به لحاظ منطقه‌ای محدود بوده و به لبنان، سوریه، اردن، نوار غزه و پس از جابجایی‌ها و آوارگی‌های سال ۱۹۶۷، به مصر ختم شده است. پناهندگان فلسطینی از صلاحیت کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و کنوانسیون ۱۹۵۱ مستثنی شدند. ضرورت تعیین حدود رسمی دستورات کمیساریای عالی پناهندگان، آنروا و کمیسیون سازش برای فلسطین و همچنین دلایل سیاسی تا حدی، مسئول این امر بودند. در آن زمان، هم حمایت و هم کمک به پناهندگان فلسطینی در چارچوب ترتیبات سازمانی شامل کمیسیون سازش برای فلسطین و آنروا بود. به کمیسیون سازش برای فلسطین دستور داده شد که «بازگشت، اقامت و توانبخشی اقتصادی و اجتماعی پناهندگان و پرداخت غرامت را تسهیل کند» و با [قطعنامه ۳۹۴ \(V\) 14](#) دسامبر ۱۹۵۰، «به مشورت با طرف‌های ذیربط در مورد اقدامات حمایتی در جهت حقوق، اموال و منافع پناهندگان ادامه دهد».

با این حال، چشم انداز فعالیت‌های کمیسیون سازش کاهش یافت. تا جایی که به نیازهای حمایتی پناهندگان فلسطینی بی‌ارتباط شد و مکانیسم‌های نهادی سازمان ملل قادر به پر کردن شکاف نبودند. نقش آنروا به عنوان ارائه‌دهنده کمک‌های بین‌المللی به آوارگان فلسطینی ادامه یافت، و با آغاز [جنبش انتفاضه](#) در سال ۱۹۸۹، در عمل نقش حمایتی مهمی از طرف فلسطینی‌ها در برابر نیروهای اشغالگر ایفا کرد.

از سوی دیگر، صلاحیت کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل تحت بند ۶ اساسنامه خود، توسط بند ۷ (۱) محدود شده بود. که بر این اساس چنین صلاحیتی شامل فردی که «به دریافت حمایت یا کمک از سایر ارگان‌ها یا آژانس‌های سازمان ملل ادامه می‌دهد»، نخواهد شد. علاوه بر این، در کنفرانس ۱۹۵۱ نیز تصمیم بر آن بود که فلسطینیان را از اجرای کنوانسیون به عنوان افرادی که «در حال حاضر از ارگان‌های سازمان ملل متحد غیر از کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان حمایت یا کمک دریافت می‌کنند» سلب صلاحیت کنند.

(ملاحظه کنید)

با این وجود، فعالیت‌های مقدماتی بند ۷ (c) اساسنامه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و ماده D۱ کنوانسیون ۱۹۵۱ موافقت دولت‌های شرکت کننده مبنی بر اینکه آوارگان فلسطینی نیاز به حمایت بین‌المللی دارند و هیچ قصدی برای محروم کردن ایشان از رژیم حمایت بین‌المللی وجود ندارد را تأیید می‌کند. آنچه مهم بود تداوم حمایت بود. در این بین، عدم اعمال کنوانسیون ۱۹۵۱ موقتی و مشروط بوده و الحاق آوارگان فلسطینی را تا زمانی که پیش‌شرط‌های خاصی برآورده شود از جمله محرومیت از حمایت سایر ارگان‌های سازمان ملل، به تعویق می‌انداخت. در واقع انتظار دولت‌ها بر این اساس بود که مشکل پناهندگان فلسطین بر اساس اصول مقرر در قطعه‌نامه ۱۹۴ (III) سازمان ملل متحد، به ویژه از طریق استرداد و جبران خسارت مطابق بند ۱۱ حل و فصل شود، و در نهایت حمایت تحت کنوانسیون ۱۹۵۱ غیرضروری باشد. ویژگی و شاخصه پناهندگی برای حمایت هرگز مورد مناقشه نبوده است؛ و به همین منظور در صورت عدم نیل به توافق منطبق با قطعه‌نامه‌های مربوطه مجمع عمومی، هیچ تعیین جدیدی در خصوص صلاحیت برای دریافت حمایت از کنوانسیون مورد نیاز نخواهد بود و فلسطینی‌ها خود به خود از رژیم کنوانسیون ۱۹۵۱ بهره خواهند برد.

در شکل‌گیری گام‌های اولیه برای کمک و حمایت به جامعه آوارگان و پناهندگان فلسطینی است که ماده D۱ همچنان به چالش‌های تفسیری خود ادامه می‌دهد: این کنوانسیون در مورد افرادی که در حال حاضر از ارگان‌ها یا آژانس‌های ملل متحد غیر از کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان حمایت یا کمک دریافت می‌کنند، اعمال نخواهد شد. هنگامی که چنین حمایت یا کمکی به هر دلیلی متوقف شود، بدون اینکه موقعیت این افراد به طور قطعی مطابق با قطعه‌نامه‌های مربوطه مجمع عمومی سازمان ملل متحد حل و فصل شود، این افراد به نحو مستقیم از مزایای این کنوانسیون برخوردار خواهند بود. (ملاحظه شود)

ملاحظات اولیه، نشان دهنده تمایل کشورهای عربی، با موافقت سایر دولت‌ها، برای حفظ وضعیت ویژه آوارگان فلسطینی بود که سازمان ملل متحد در قبال آنها مسئولیت خاصی دارد. (ملاحظه شود) با این حال، نمایندگان کشورهای عربی نگران بودند که در صورت توقف فعالیت سایر آژانس‌های مرتبط سازمان ملل،

حمایت کمیساریای عالی در دسترس نباشد. (ملاحظه شود) ضرورت داشت که تداوم حمایت تضمین شود. انعطاف‌پذیری در این زمینه از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چرا که در عمل، ماده D۱ همچنان مشکلاتی را در تفسیر و کاربرد ایجاد می‌کند؛ به‌ویژه زمانی که فلسطینی‌ها به خارج از منطقه عملیاتی آنروا پناه می‌برند. این موارد به خوبی توسط [پرونده العلی](#) در بریتانیا نشان داده شده است. در العلی، دیوان اعلام کرد که «بند اول ماده D۱ فقط در خصوص فلسطینیانی که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ حمایت یا کمک دریافت می‌کردند (تاریخی که کنوانسیون برای امضای مفتوح گردید) اعمال می‌شود» و توقف حمایت یا کمک فقط می‌تواند به معنای پایان خود آنروا باشد.

گستره مأموریت آنروا در واقع برای درک محدوده ماده D۱ موضوعیت دارد. تأیید یا تمدید فعالیت مأموریت این نهاد توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در طول سالیان، لزوماً تمام کشورهای عضو سازمان ملل متحد و به تبع، کشورهای عضو کنوانسیون ۱۹۵۱ را نیز درگیر کرده است. بنابراین، قطعنامه‌های مربوطه مجمع عمومی شاهی بر سیاست و رویه‌ای است که از سوی کشورهای عضو بیانگر آن است که چگونه مفهوم پناهنده فلسطینی و دامنه وظایف آنروا باید درک شود.

ارجاع موجود در ماده D۱ به توقف حمایت یا کمک «به هر دلیل»، می‌تواند معانی زیادی فراتر از «پایان» خود آنروا داشته باشد. همانطور که رویدادهای مختلف نشان داده‌اند. در واقع، اولین رخداد مهم خاتمه دهنده حمایت، پایان نقش کمیسیون سازش برای فلسطین در اوایل دهه ۱۹۵۰ بود که پیامدهای کارکردی خاصی برای آنروا به همراه داشت. رویدادهای بعدی، قطع برنامه‌های آنروا به دلیل اشغال نظامی منطقه محل فعالیت، مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی و درگیری‌های جمعی و فرار عده بیشتر به دلیل ترس موجه از آزار و شکنجه، نقض حقوق بشر یا خشونت را شامل می‌شود. در چنین شرایطی، آن دسته از آوارگان فلسطینی که برای جستجوی پناهگاه از منطقه عملیاتی آنروا فرار می‌کنند، باید از حمایت و مزایای کنوانسیون برخوردار شوند، بدون اینکه نیازی به اثبات ترس موجه از آزار و شکنجه داشته باشند. این امر بدان معنا نیست که فرد پناهجو فلسطینی که به یک کشور متعهد وارد می‌شود، پس از آن حق پناهندگی و اقامت دارد؛ بلکه این بدان معناست که با او باید به عنوان یک غیرنظامی آواره، پناهجو و در صورت تحقق شرایط به عنوان پناهنده رفتار شود، و دولت ملزم به ارائه حمایت و جستجوی راه حل مناسب با توجه به این وضعیت و با همکاری کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و آنروا است.

دستورالعمل ۲۰۱۷ کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در مورد تفسیر و کاربرد ماده D۱ منعکس‌کننده تحولات بعدی و رویه بین‌المللی است که از طریق همکاری با آنروا و در مراودات آن با کشورها ایجاد شده

است. این دستورالعمل تأیید می‌کند که آوارگان فلسطینی شامل موارد زیر هستند: (۱) آنهایی که مطابق با قطعنامه ۱۹۴ (III) مجمع عمومی محل زندگی عادی آنها فلسطین بوده که در نتیجه مخاصمات ۱۹۴۸ آواره شدند، و هم خانه و هم معیشت خود را از دست دادند؛ (۲) کسانی که در چارچوب [قطعنامه ۲۲۵۲ \(ES-V\)](#) مجمع عمومی و قطعنامه‌های بعدی، که در نتیجه درگیری ۱۹۴۷ آواره شدند و قادر به بازگشت نیستند؛ و (۳) فرزندان ایشان.

از بسیاری جهات، وضعیت حقوقی فلسطینیان با توجه به کنوانسیون ۱۹۵۱ همچنان پیچیده‌تر می‌شود. از جمله در نتیجه [اعلامیه اصول مربوط به ترتیبات موقت خودگردان در کرانه باختری و غزه](#) در سال ۱۹۹۳؛ خروج قوای اشغالگر از غزه و ادامه ابهامات در مورد جایگاه بین‌المللی آن منطقه، کرانه باختری و ساکنان آن؛ و عدم پیشرفت آشکار و واقعی به سوی تشکیل دولت و ملیت موثر فلسطینی.

با این حال و با وجود تغییر وضعیت سیاسی حاکم بر منطقه، مجمع عمومی به تأیید مجدد صلاحیت آنرا در مورد افرادی که در نتیجه درگیری ۱۹۴۸ فلسطین را ترک کردند، وابستگان و فرزندان ایشان و همچنین کسانی که به دلیل مخاصمات بعدی آواره شدند، ادامه داده است. [\(ملاحظه کنید\)](#) کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل نیز کماکان به مسئولیت‌های حمایتی از فلسطینی‌ها در خارج از منطقه عملیاتی آنرا ادامه می‌دهد و معضل ماده D۱ و میزان تعهدات دولت تحت کنوانسیون ۱۹۵۱ احتمالاً مشکلات بیشتری را در تفسیر و کارکرد ایجاد خواهد کرد. در این میان، یک شکاف حمایتی بالقوه بین آن دسته از فلسطینیانی که واقعاً از حمایت یا کمک آنرا استفاده می‌کنند و آنهایی که به سادگی «واجد شرایط» هستند ولی فاقد حمایت می‌باشند، باز می‌شود.

علیرغم اینکه به نظر می‌رسد با وجود اوضاع و احوال فعلی، راه حل موثری برای مسئله فلسطین دست یافتنی نباشد، اما اصل حمایت مستمر ممکن است به اندازه کافی در تامین منافع دولت‌ها، و پناهجویان، پناهندگان و آوارگان فلسطینی انعطاف پذیر باشد. در سال ۱۹۵۱، مسئله پناهندگان فلسطینی به عنوان یک پدیده موقت تلقی می‌شد. اما با گذشت زمان، رویای مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت و تشکیل کشور بر ابعاد پناهندگی آن غلبه کرد. موضوعی که بسیاری از مفسران را بر آن داشت تا به جایگزینی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در این زمینه رضایت دهند و ادامه فعالیت‌ها و امور مرتبط با پناهندگان فلسطینی را به این نهاد واگذار کنند.

برای فلسطینی‌ها و برای بسیاری از بازیگران منطقه و فراتر از آن، هر راه حلی که پیشنهاد و اجرا شود، باید الزامات قطعنامه‌های متوالی مجمع عمومی را برآورده کند. ولی کماکان این مهم یک چشم انداز دور باقی مانده است، و علیرغم مشکلات مالی، آنرا احتمالاً یک بازیگر مهم در ارائه حمایت و کمک باقی خواهد ماند.

امنیت ملی در رویارویی با بحران پناهندگی

محمدعارف شمسی – دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی و ملیحه محمدی – کارشناس ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

در طی دهه های گذشته همواره پیامد ها و تبعات ورود پناهندگان و مهاجرین مورد توجه دولتها قرار گرفته است. طبق اظهارات کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، ایران [میزبان](#) یکی از بزرگترین جمعیت های پناهنده در جهان است ([UNHCR 216](#)). بر اساس [داده های](#) آژانس پناهندگان سازمان ملل و سازمان بین المللی مهاجرت تا سال ۲۰۲۳، وجود ۳,۴ تا ۴,۵ میلیون نفر اتباع خارجی در ایران برآورد شده است ([IOM 2023](#)) که تعداد ۱/۳۳ میلیون نفر آنها از مهاجرین (اعم از مجاز و غیرمجاز) و مابقی از پناهندگان هستند (بنگرید به داده های «[World Population Prospect UN 2024](#)» و «[Our world in data](#)»). از میان جمعیت پناهنده، حدود [۹۷ درصد](#) آنها که اکثر قریب به اتفاق آنها افغانستانی هستند در نقاط شهری و روستایی استقرار دارند و تنها سه درصد از آنها در مهمان شهرها (شهرک های ویژه سکونت اتباع خارجی) زندگی می کنند. همچنین مطابق با آخرین طرح [آمایش اتباع](#) در ایران، کمتر از یک میلیون نفر از آنها به صورت رسمی ثبت شده و بخش قابل توجهی از این جمعیت به صورت غیرقانونی به کشور وارد شده اند.

دلایل متعددی از جمله ناامنی های ناشی از جنگ های داخلی، تغییر رژیم های سیاسی و بحران های انسانی، افغان ها را به سوی مهاجرت و پناهندگی واداشته است. رویدادهای مهمی چون روی کار آمدن طالبان، تهاجم شوروی در سال ۱۳۵۸ و آمریکا در سال ۱۳۸۰ (پس از واقعه یازدهم سپتامبر)، به عنوان عوامل کلیدی این مسئله نقش دارند. از طرفی، در سال های پیش گفته، فقدان رویکرد مشخص و جهت گیری سیاستی ناهمگون و ناقص در خصوص پناهندگان در ایران، به این امر دامن زد و به نحوی، امکان کنترل و ساماندهی را از میان برد. در اینجا، لازم به ذکر است که اگرچه اصطلاحات «مهاجر» و «پناهنده» در بسیاری از موارد به جای یکدیگر به کار می روند، با این حال، اهمیت دارد تا میان [مهاجران و پناهندگان](#) قائل به تفکیک شویم؛ مهاجر، به افرادی اطلاق می شود که به صورت داوطلبانه و عموماً برای بهبود کیفیت زندگی، کشور خود را ترک می کنند؛ اما پناهندگان به علت ترس موجه از آزار و اذیت به دلیل نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه اجتماعی خاص یا عقاید سیاسی مجبور به ترک کشور خود می شوند ([اینجا](#)). در حالی که اسناد و قواعد بین المللی خاص، چارچوب حقوقی نسبتاً جامعی برای حفاظت از پناهندگان فراهم می کنند، وضعیت مهاجران به طور قابل توجهی به قوانین کشور مقصد یا پذیرنده وابسته است و به تبع آن، امکان بازگردانی آنها با چالش های

کمتری روبرو است (اینجا) و (اینجا). لذا این مختصر بر ظرفیت های حقوق بین الملل برای بازگرداندن پناهندگان متمرکز خواهد بود و از طرح مباحث مرتبط با مهاجران صرف نظر شده است.

امروزه در بُعد امنیتی، آنگونه که نظریه پردازان [مکتب کپنهاگ](#) اشاره می کنند، امنیت ملی صرفاً به تهدید سنتی و نظامی محدود نمی شود بلکه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی به طور قابل توجهی در این امر لحاظ می گردند. به عنوان مثال در عرصه اقتصاد، وجود منابع، ایجاد اشتغال و توزیع عادلانه ثروت در میان مردم از مؤلفه های اصلی به شمار می روند. این در حالی است که ۲,۴ درصد از شاغلین کل کشور و ۷,۹ از جوانان شاغل کشور از اتباع خارجی هستند ([مرکز آمار ایران](#)). مطالعات مؤسسه "[legatum](#)"، از معتبرترین مؤسساتی که در حوزه تأثیر مهاجرت (اعم از پناهندگی و مهاجرت در معنای اصطلاحی خود) بر ایمنی و امنیت کشورها فعالیت دارد، نشان می دهد که رتبه ایران در جایگاه قابل قبول نبوده و مقارن با افزایش مهاجرین و پناهندگان در سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳، تنزل یافته است. این مسائل به ویژه با در نظر گرفتن چالش های دیگر عرصه ها و با توجه به افزایش جمعیت مستقر در کشور به واسطه زاد و ولد، اهمیتی دو چندان یافته است.

بر این اساس، ابتدا باید دید که بازگرداندن پناهندگان از منظر حقوق بین الملل امکان پذیر است یا خیر؟ مهمترین سندی که در حقوق بین الملل در رابطه با پناهندگان وجود دارد «[کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان ۱۹۵۱](#)» است که سال ۱۳۵۴ به تصویب شورای ملی ایران رسید. بند ۱ ماده ۳۲ اشاره می کند: دول متعاقد پناهنده ای را که به طور منظم در سرزمین آنان به سر می برد اخراج نخواهند کرد مگر به دلائل حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی. بند ۱ ماده ۳۳ کنوانسیون اشعار می دارد: هیچ یک از دول متعاقد به هیچ نحو پناهنده ای را به سرزمین هایی که امکان دارد به علل مربوط به نژاد - مذهب - ملیت - عضویت در دسته اجتماعی خاص یا دارا بودن عقاید سیاسی، زندگی یا آزادی او در معرض تهدید واقع شود تبعید نخواهند کرد یا باز نخواهند گردانید (منع اعاده در خصوص افرادی که در مرزها متقاضی پناهندگی هستند و چنین خطری برای آنها وجود دارد نیز صادق است). در بند ۲ ماده مذکور گفته می شود: پناهنده ای که طبق دلائل کافی، وجودش برای امنیت کشوری که در آن به سر می برد خطرناک بوده یا طبق رأی قطعی دادگاه محکوم به ارتکاب جرم یا جنایت مهمی شده و مضر به حال جامعه کشور تشخیص داده شود نمی تواند دعوی استفاده از مقررات مذکور در این ماده را بنماید. به این معنا که اگر پناهنده ای به صورت بالفعل مرتکب جرم شود یا برای امنیت و نظم کشور مضر شناخته شود، مسترد کردن او امکان پذیر است اما جمعیت پناهنده مستقر که به دلیل افزایش جمعیت، تهدید غیرمستقیم (بر مبنای مفهوم سنتی امنیت ملی) یا تهدید بالفعل (بر اساس مکاتب نوین

امنیت ملی) محسوب می شوند نمی توانند بر اساس کنوانسیون مسترد شوند. به بیان دیگر قاعده یادشده در مواد ۳۲ و ۳۳ معطوف به ارتکاب شخصی جرم و جنایت است و پیامدهای این امر ناظر بر جواز بازگردانی، صرفاً گریبان گیر فرد یا افراد خاطی خواهد بود. کنوانسیون حتی راجع به پناهندگان غیرقانونی نیز اذعان می دارد که تنها در صورتی می توان به استرداد آنها حکم نمود که دلایل قانع کننده ای برای ورود غیرقانونی خود ارائه ندهند.

مسئله قابل تأمل آنکه کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان، در مورد پناهندگان ناشی از جنگ های داخلی و بین المللی سکوت نموده و آن را به عنوان مبنای پذیرش درخواست پناهندگی قرار نداده است. این در حالی است که اکثر پناهندگانی که به ویژه به صورت دسته جمعی گسیل می شوند از آوارگان جنگی هستند (پناهندگان ایران نیز در چنین وضعیتی هستند). با این حال مجمع عمومی سازمان ملل متحد علی رغم اینکه کمیساریای عالی پناهندگان معمولاً آوارگان جنگی را تحت شمول کنوانسیون ۱۹۵۱ و [پروتکل ۱۹۶۷](#) شناسایی نمی کند، بعداً تفسیر موسعی از پناهندگی ارائه کرد که موجب شد این مورد نیز در خصوص پناهندگان مصداق یابد؛ به این معنا که تفسیر موسع از پناهنده باعث می گردد که مخاصمه داخلی و بین المللی باعث محقق شدن یکی از موارد بیان شده در کنوانسیون به عنوان مبنای پذیرش قرار گیرد. کما اینکه از قبل، بعضی از اسناد حقوق بشری و رویه برخی دولتها چنین رویکردی را اتخاذ کرده بودند. در واقع مجمع توصیه می کند در مواردی که جمعیت گسترده پناهندگان ناشی از جنگ، متقاضی پناهندگی می شوند، دولت میزبان موظف است تا دست کم به اعطای [پناهندگی موقت](#) مبادرت نموده و پس از استقرار آنها به بررسی صحت ادعای آنها مبنی بر وجود دلایل لازم برای اخذ پناهندگی رسیدگی کند. اگرچه تحقق این امر نیز بسیار دشوار می نماید ([اینجا](#)). البته شایان ذکر است که وضعیت پناهندگان افغانستانی، پس از پایان وضعیت جنگی و روی کار آمدن حکومت طالبان در افغانستان دچار پیچیدگی های خاصی شده است. از این دیدگاه، شاید وجهی برای لزوم بررسی دوباره پرونده پناهندگان مستقر در کشور به جهت بازگردانی آنها وجود داشته باشد. با این توضیح که با پایان وضعیت جنگی، پناهندگانی که از قبل، صرفاً با ارائه دلایلی مبنی بر نبود امنیت به دریافت پناهندگی مبادرت ورزیده اند، غربال شده و ادامه استقرار آنها در کشور به وجود دلایل موجه و متقن منوط شود ([اینجا](#)). با این حال تداوم ناامنی ها و مسائلی از قبیل نژاد، مذهب و جنسیت در زیر سایه این حکومت، برخورداری از حمایت های بین المللی پناهندگان را ذیل این تفکیک امکان پذیر ساخته است که مستلزم بررسی دقیق دلایل ارائه شده از سوی پناهجویان (متقاضیان پناهندگی) و پناهندگان است.

در راستای رفع چالش های پیش گفته، [راهکارهای ارائه شده آژانس پناهندگان](#) سازمان ملل متحد مبنی بر [اسکان مجدد](#) پناهندگان و ارائه تسهیلات برای ورود به کشور ثالث امن از یک سو و سیاست های تشویقی دولت ایران برای بازگشت داوطلبانه اتباع نیز چندان راه گشا نبوده اند و چالش های این عرصه همچنان پابرجا هستند. بر این اساس و با اشراف بر اینکه در حیطه اسناد بین المللی نمی توان امنیت ملی را به عنوان استثنای قاعده منع اعاده پناهندگان برای اخراج حجم گسترده از آنها شناسایی نمود، باید دید که چنین مجوزی در عرف و رویه بین المللی دولتها شناخته شده است یا خیر؟

حقوق بین الملل همواره در کشمکش میان مصالح جامعه بین المللی و دولتها شکل گرفته و در بسیاری از موارد به دلیل تعیین کنندگی نقش دولت ها در این عرصه، مصالح آنها تفوق یافته است. بدین روی، پس از اینکه قاعده منع بازگردانی پناهندگان در اواسط قرن بیستم تحکیم و به صورت قاعده عرفی پذیرفته شد، رویه بعدی دولتها متعاقب مخاطرات و تهدیدهای امنیتی دستخوش تغییر قرار گرفت. ایالات متحده آمریکا با وجود اینکه قاعده منع اعاده را مهمترین جز حمایت از کلیه پناهندگان تلقی می کرد، از سال ۱۹۸۹، پس از اینکه پناهندگان هائیتی به این کشور روانه شدند، اعمال اصل مذکور را به پناهندگان مستقر در سرزمین و نه مستقر در مرزها محدود نمود. همچنین کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۶ [قانونی](#) را تصویب کرد که به موجب آن آموزش و خدمات رفاهی برای اتباع غیرقانونی لغو گردید و امتیاز استفاده از خدمات رفاهی برای مهاجران قانونی نیز به طور چشمگیری قطع شد. این روند حتی در حال حاضر نیز قطع نشده و دولت فعلی ایالات متحده همچنان در تکاپوی ایجاد [محدودیت های جدید](#) مربوط به پناهندگان است.

پس از پایان جنگ دوم خلیج فارس و آغاز سرکوب کردها و شیعیان توسط دولت عراق، دولت ترکیه نیز رویکردی مشابه را در مواجهه با پناهندگان عراقی در پیش گرفت. در واقع، علاوه بر ناکافی بودن کمک های بین المللی برای پناهندگان، امنیت ملی ترکیه بهانه ای شد که از حضور پناهندگان که بخشی از آنها کرد بودند ممانعت شود. [بسته شدن مرزهای ترکیه](#) به نحوی بود که نزدیک به یک میلیون نفر پناهنده را در معرض سرما و گرسنگی قرار داد. جالب آنکه این اقدامات، در ابتدا با اعتراض جدی و قابل توجه مجامع بین المللی مواجه نشد. به دنبال آن اما، [قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت](#) این سکوت را شکست و اهمیت حیاتی امنیت ملی در مقابل قاعده منع اعاده پناهندگان را به روشنی آشکار ساخت. مطابق با این قطعنامه که بر اساس فصل هفت منشور صادر شد، ضمن ابراز نگرانی از تعداد زیاد کردهای عراقی در جمعیت پناهنده، هجوم گسترده پناهندگان به سوی مرزهای بین المللی تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی در منطقه شناخته شد.

در حقیقت، رویکردهایی از این دست در رابطه با پناهندگان تاکید می کنند که ضمن پذیرش عام اصل منع اعاده پناهندگان، الزامی در رابطه با پذیرش اتباع خارجی توسط دولتها به گونه ای تخطی ناپذیر وجود ندارد. همچنین امکان فراهم سازی شرایط تبعید به دولت ثالث امن از سوی دولت میزبان، مؤید استثنایذیری قاعده یادشده است.

به طور کل می توان گفت که استثنای امنیت ملی نسبت به قاعده منع اعاده پناهندگان، به قرینه اینکه بیشتر با تمایلات و منافع دولتها همسو است به نوعی مورد پذیرش جامعه بین المللی قرار گرفته است. در واقع این استثنا نوعی مقاومت از سوی دولتها برای رجحان بخشیدن به منافع خود در مقابل قواعد بین المللی است. اگرچه «حق اخراج» نیز با شرایطی شناسایی شده است، با این حال، این اقدام می بایست بدون خدشه به سایر قواعد قابل اعمال حقوق بین الملل و تعهدات حقوق بشری صورت پذیرد (بنگرید به طرح کمیسیون حقوق بین الملل در مورد اخراج بیگانگان [\(اینجا\)](#)). از طرفی، از آنجایی که این رویه عمدتاً به پناهندگان مستقر در مرزها (مقتضیان پناهندگی) معطوف است، لذا ادعای اینکه امکان بازگردانی پناهندگانی که سابقاً، به دلیل ضعف سیاستهای داخلی و عدم سازوکار روشن برای سامان دهی آنها و نه به صورت غیرمجاز به کشور وارد شده و استقرار یافته اند امری بعید می نماید. با این حال ممکن به نظر می رسد که تا حدی که اقدامات و سیاستهای جدید در مخالفت آشکار با قواعد حقوق بین الملل نباشند، تسهیلات و سیاستهای [بازگشت داوطلبانه](#)، بدون آنکه به سواستفاده و دور زدن قاعده مورد بحث منجر شوند تعبیه شده و امکان اعاده اتباع فراهم شود.

به بیان دیگر، اصولاً امنیت ملی و قاعده منع اعاده، متناقض می نمایند با این حال تعدیل سیاستها و طرح راهکارهای مؤثر، اغلب در حیطه رویکردها و سیاستهای داخلی مطرح می شوند و شاید بتوان گفت که راهکار قطعی و مؤثر از سوی حقوق بین الملل برای جمع میان امنیت ملی و قاعده منع اعاده پناهندگان وجود ندارد. در آخر، اشاره به حکم اخیر [دیوان عالی اداری آلمان](#) در رد درخواست پناهنده سوریه ای جالب توجه است. در این قضیه، دادگاه اذعان داشته که خطر جنگ عمومی نداشته و نمی توان گفت که وضعیت امنیتی در سراسر سوریه یکسان و مخاطره آمیز است. همچنین مخاصمات جاری در محل زندگی پناهجوی سوریه ای به حدی نیست که غیرنظامیان را در معرض مرگ یا جراحت قرار دهد. حکم اخیر را می توان تلاشی از سوی دولت ها برای تعدیل اصل منع اعاده پناهندگان در راستای اولویت بندی امنیت ملی بر تعهدات بین المللی تلقی نمود. در چنین شرایطی، ضرورت بازنگری عمیق در قواعد حقوق بین الملل در این عرصه، به گونه ای که پاسخگوی چالش های یادشده باشند، بیش از پیش احساس می گردد.

قانون غذا: چالش‌ها و تحولات اخیر در سطح ملی و بین‌المللی

امیر رحیمی ریک - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

دسترسی به غذای ایمن و سالم به عنوان یک حق بشری در ماده ۲۵ (۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر شده است. علاوه بر این، در ماده ۱۱ (۲) میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) به‌طور مستقیم‌تر به حق دسترسی به غذا اشاره شده و حق هر فرد به سطح کافی از غذا برای زندگی سالم به رسمیت شناخته شده است. این اسناد حقوقی بین‌المللی، علاوه بر الزام آور بودن خود، نقش بسیار مهمی در تنظیم قوانین غذایی در سطوح ملی و بین‌المللی دارند. ماده ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی فرهنگی نیز به‌طور خاص به حق سلامت اشاره می‌کند که شامل ایمنی غذایی به‌عنوان یکی از مولفه‌های اصلی آن است. ایمنی غذایی همواره یکی از دغدغه‌های مهم سازمان‌ها، دولت‌ها و شرکای تجاری بین‌المللی است، چنانکه سازمان بهداشت جهانی (WHO) اخیراً اولویت‌های فعالیت‌های مربوط به ایمنی غذایی را در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای افزایش داده است. (اینجا)

تعریف قانون غذا

قانون غذا (Food code) به مجموعه‌ای از مقررات و استانداردها اطلاق می‌شود که هدف اصلی آن‌ها تضمین ایمنی، کیفیت و شفافیت در تمامی مراحل زنجیره تأمین مواد غذایی است. کمیسیون [Codex Alimentarius](#) در چارچوب سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد [FAO](#) و سازمان بهداشت جهانی تأسیس شده و مسئول تدوین استانداردهای بین‌المللی در زمینه ایمنی مواد غذایی، کیفیت غذا و تغذیه است. هدف اصلی این کمیسیون، حفاظت از سلامت مصرف‌کنندگان و تسهیل تجارت بین‌المللی مواد غذایی از طریق تدوین استانداردهای یکپارچه و مبتنی بر اصول علمی است؛ این نهاد مجموعه‌ای از استانداردهای غذایی بین‌المللی برای ایمنی و کیفیت مواد غذایی تدوین کرده است. ماده ۳ موافقت‌نامه اقدامات بهداشتی و بهداشت گیاهی (SPS) سازمان تجارت جهانی (WTO) نیز تأکید می‌کند که کشورها باید قوانین غذایی خود را بر مبنای استانداردهای Codex تنظیم کنند تا از سلامت مصرف‌کنندگان محافظت شود.

قوانین غذا در سه سطح تنظیم می‌شوند:

۱. سطح بین‌المللی: سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان بهداشت جهانی و سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد با تدوین استانداردهای جهانی و همکاری در اجرای آن‌ها، نقش مهمی در تعیین چارچوب‌های کلی قانون غذا دارند. Codex Alimentarius به‌عنوان مجموعه‌ای از استانداردهای بین‌المللی، نه تنها در تنظیم قوانین

ملی کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه برای تسهیل تجارت بین‌المللی نیز اهمیت دارد. ماده ۶ موافقت‌نامه اقدامات بهداشتی و بهداشت گیاهی (SPS) تاکید می‌کند که اقدامات بهداشتی و گیاهی باید مبتنی بر داده‌های علمی باشد و کشورها باید اقدامات قانونی خود را بر اساس این استانداردها هماهنگ کنند.

۲. سطح ملی: در بسیاری از کشورها، قوانین ملی مبتنی بر استانداردهای بین‌المللی هستند. برای مثال، قانون عمومی غذا ([Regulation \(EC\) No 178/2002](#)) اتحادیه اروپا به عنوان ستون فقرات مقررات غذایی این اتحادیه عمل می‌کند و تمامی مراحل زنجیره تأمین مواد غذایی، از تولید تا مصرف، تحت پوشش قرار می‌گیرد. ماده ۱۸ این قانون به مسئولیت تولیدکنندگان برای ردیابی مواد غذایی و توانایی بازگرداندن محصولات ناسالم به بازار اشاره دارد.

۳. سطح قضایی: رویه‌های قضایی نیز نقش مهمی در تفسیر و اجرای قوانین غذا دارند. در ایالات متحده، [قانون ایمنی مواد غذایی \(FSMA\)](#) به [سازمان غذا و داروی آمریکا \(FDA\)](#) قدرت وسیع‌تری برای نظارت بر تولید، توزیع و فروش مواد غذایی داده است. بخش ۴۱۹ FSMA به‌ویژه به مسائل تقلب غذایی و مقررات برچسب‌گذاری اشاره می‌کند که نقشی کلیدی در محافظت از مصرف‌کنندگان ایفا می‌کند.

چالش‌های قانون غذا در سطوح ملی و بین‌المللی

۱. ایمنی غذا: ایمنی غذا به معنای تضمین تولید و عرضه مواد غذایی در محیط‌های بهداشتی است. سازمان بهداشت جهانی و سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد استانداردهای مربوط به تولید و فرآوری مواد غذایی ایمن را از طریق [Codex Alimentarius](#) منتشر کرده‌اند. ماده ۴ موافقت‌نامه اقدامات بهداشتی و بهداشت گیاهی (SPS) کشورها را ملزم می‌کند که برای اطمینان از ایمنی مواد غذایی، سیستم‌های ملی خود را با استانداردهای جهانی منطبق کنند.

یکی از پرونده‌های مهم اخیر در ایالات متحده، پرونده [Monsanto](#) است که به مسائل مربوط به استفاده از محصولات ["Genetically Modified Organisms" \(GMO\)](#) و تقلب غذایی پرداخت. در این پرونده، دادگاه حکم داد که شفافیت بیشتر در مورد استفاده از GMO در محصولات غذایی ضروری است و برچسب‌گذاری صحیح باید الزامی باشد.

۲. کنترل غذا: کنترل غذا شامل نظارت بر تمامی مراحل تولید و توزیع مواد غذایی است تا ایمنی آن‌ها تضمین شود. سازمان غذا و داروی ایالات متحده (FDA) و مرجع ایمنی غذایی اروپا (EFSA) نقش نظارتی در زمینه کنترل غذا دارند. ماده ۱۰ [Regulation \(EC\) No 178/2002](#) به مسئولیت مقامات ملی و اروپایی در جلوگیری از ورود مواد غذایی ناسالم به بازارهای مصرف اشاره می‌کند. همچنین بخش ۳۶۳ قانون ایمنی

مواد غذایی ایالات متحده به کنترل دقیق برچسب گذاری مواد غذایی و جلوگیری از تقلب های مربوط به اطلاعات برچسب گذاری تاکید دارد.

۳. تقلب غذایی: تقلب غذایی شامل فعالیت هایی مانند برچسب گذاری نادرست، استفاده از مواد بی کیفیت و فروش مواد غذایی با کیفیت پایین تر از استانداردهای قانونی است. ماده هفت Codex Alimentarius استانداردهای دقیقی را برای جلوگیری از تقلب های غذایی و تضمین شفافیت اطلاعات محصولات وضع کرده است. همچنین بخش ۱۰۵ FSMA به طور خاص به مبارزه با تقلب غذایی از طریق ایجاد استانداردهای قوی تر و سیستم های بازرسی متمرکز می پردازد.

دیوان دادگستری اروپا در پرونده [\(Confédération paysanne\). C-528/16](#) حکم داد که محصولات GMO باید تحت مقررات سختگیرانه تری قرار بگیرند و به طور شفاف تری برچسب گذاری شوند. این تصمیم نشان دهنده تعهد اتحادیه اروپا به حفاظت از مصرف کنندگان در برابر خطرات احتمالی است.

۴. تغییرات فناوری: ظهور فناوری های جدید مانند محصولات تغییر یافته ژنتیکی (GMO) و نانو تکنولوژی چالش های جدیدی برای قانون غذا ایجاد کرده است. قانون عمومی غذا در اتحادیه اروپا [\(Regulation \(EC\) No 1829/2003\)](#) به طور خاص به برچسب گذاری و نظارت بر محصولات GMO اشاره دارد. همچنین ماده دوازده Codex Alimentarius استانداردهایی برای ایمنی و نظارت بر فناوری های نوین در تولید مواد غذایی تدوین کرده است.

بر اساس مقاله ای از [مجله بین المللی حقوق غذا \(۲۰۲۲\)](#)، نانو تکنولوژی می تواند در فرآیند بسته بندی و نگهداری مواد غذایی مؤثر باشد اما نیازمند نظارت و تنظیمات قانونی بیشتری برای اطمینان از ایمنی است. نانو تکنولوژی در بسته بندی مواد غذایی می تواند به طرق مختلفی به ایمنی و کیفیت غذا کمک کند. برخی از کاربردهای آن شامل موارد زیر است: بسته بندی های نانویی می توانند به گونه ای طراحی شوند که تغییرات فیزیکی و شیمیایی درون بسته بندی را تشخیص دهند. برای مثال، نانوحسگرها می توانند شروع به فساد مواد غذایی را شناسایی کرده و به مصرف کننده هشدار دهند؛ استفاده از نانوذرات در بسته بندی ها می تواند آن ها را در برابر نفوذ هوا، رطوبت، و اشعه های مضر مقاوم تر کند که به افزایش ماندگاری مواد غذایی منجر می شود؛ و بسته بندی های نانویی می توانند به طور مستقیم باکتری ها و میکروب های مضر را از بین ببرند و به عنوان یک عامل نگهدارنده طبیعی عمل کنند.

با این حال، این فناوری نوظهور نگرانی هایی را درباره ایمنی نانوذرات و تأثیرات بالقوه آن ها بر سلامت انسان و محیط زیست به وجود آورده است. در نتیجه، قوانین و مقررات سخت گیرانه تری برای استفاده از نانو تکنولوژی

در صنایع غذایی لازم است. اتحادیه اروپا و برخی از کشورهای دیگر مقرراتی برای کنترل و نظارت بر استفاده از نانوذرات در مواد غذایی دارند، اما نیاز به گسترش و بهروزرسانی این مقررات همچنان احساس می‌شود. در همین راستا در اتحادیه اروپا قوانینی مانند [Regulation \(EC\) No 450/2009](#) در زمینه مواد و محصولات بسته‌بندی نانویی وجود دارد که نیازمند ارزیابی‌های ایمنی قبل از ورود به بازار هستند. در FDA هنوز چارچوب قانونی جامعی برای نانوتکنولوژی در مواد غذایی وجود ندارد و استفاده از نانوذرات بر اساس ارزیابی‌های موردی انجام می‌شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به پیچیدگی‌های موجود در حوزه قانون غذا و اهمیت فزاینده آن در سطح جهانی، هماهنگی و همکاری بین‌المللی در اجرای قوانین و استانداردهای غذایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. Codex Alimentarius و موافقت‌نامه SPS به‌عنوان دو سند بین‌المللی کلیدی، استانداردهایی را برای تضمین ایمنی غذا تدوین کرده‌اند که کشورها باید به آن‌ها پایبند باشند. با این حال، هماهنگی میان قوانین ملی و بین‌المللی هنوز یک چالش اساسی است، به‌ویژه در زمینه تفاوت‌های موجود در مقررات ایمنی غذا و برچسب‌گذاری بین کشورها. تحولات اخیر در زمینه GMO، نانوتکنولوژی و تغییرات فناورانه در تولید و بسته‌بندی مواد غذایی نیز نشان می‌دهد که قانون غذا باید به‌طور مداوم با این تحولات همگام شود. قوانین نوظهور مانند قانون حفاظت از مصرف‌کنندگان مواد غذایی اتحادیه اروپا ۲۰۲۱ و قانون ایمنی مواد غذایی آمریکا (FSMA) نمونه‌هایی از تلاش‌های کشورهای برای تنظیم دقیق‌تر مقررات غذایی هستند که هم مصرف‌کنندگان را محافظت می‌کنند و هم اعتماد عمومی را افزایش می‌دهند. علاوه بر این، تحلیل‌های قضایی اخیر مانند پرونده Monsanto و تصمیمات دیوان دادگستری اروپا در مورد GMO، نشان می‌دهد که نظام‌های قضایی نیز نقش مهمی در اجرای قوانین غذایی دارند. این آرای قضایی بر اهمیت شفافیت اطلاعات برای مصرف‌کنندگان و مسئولیت تولیدکنندگان تأکید دارند.

در نهایت، موفقیت در تضمین ایمنی غذایی به همکاری گسترده میان دولت‌ها، صنایع غذایی، سازمان‌های بین‌المللی و مصرف‌کنندگان بستگی دارد. تنها از طریق هم‌افزایی میان این گروه‌ها می‌توان به یک سیستم غذایی ایمن و پایدار دست یافت.

سند پیش نویس و گزارش تحلیلی گزارشگر ویژه «حق بر همبستگی بین المللی» سال ۲۰۲۴

دکتر علی پاشا غفاری - پژوهشگر علوم سیاسی و روابط بین الملل و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی

در جریان نگارش پژوهشی پیرامون نقش قواعد حقوق بین الملل در روابط بین الملل توجه اینجانب به مفهوم همبستگی در متون حقوق بین الملل و نحوه برداشت و رویکرد به آن به ویژه در ارتباط با مفهوم همکاری - که در رشته روابط بین الملل نیز مورد بحث قرار می گیرد - جلب شد. در طی سال های اخیر از آغاز بحران همه گیری ویروس کووید-۱۹ تا بروز درگیری های مسلحانه در غرب آسیا و سایر مناطق جهان، حقوق بشر و حقوق جمعی انسان ها بار ها نقض و مورد تعرض قرار گرفته است. یکی از تلاش های حقوقی برای به رسمیت شناختن دردهای بشری و شناسایی راه حلی برای کمک به تسکین آن ابتکار حق شمردن مفهوم همبستگی بوده است که در قالب پیشنویس هایی از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۴ میلادی در سیر تکوین قرار دارد. «حق بر همبستگی بین المللی» به عنوان یک حق بشری، پیشنهادی جدید و دارای ویژگی هایی خاص و نوین است که علاوه بر پیامد های سیاسی در محافل حقوقی بین المللی نیز مجادله برانگیز شده است.

مفهوم همبستگی بین المللی دارای ریشه در ادبیات، فلسفه و مذاهب است. در ساحت حقوقی، طرح بحث مجموعه حقوق همبستگی در سال های دهه های ۱۹۷۰ و ۸۰ میلادی توسط گروهی از حقوقدانان بین المللی دنبال شد و دارای ارتباط وثیق با مفاد اعلامیه حق بر توسعه (۱۹۸۶) است. [\(اینجا\)](#) طرفه آنکه در آن دوران به مقصود پرکردن خلاءهای حقوق بشر در زمینه هایی مانند اختلاف درجه توسعه و نابرابری در آمد میان کشور های گروه برخوردار و نا برخوردار مجموعه تکالیف و تعهداتی برای دولت ها بر مبنای همبستگی میان ابناء بشری مورد توجه واقع شد. درون مفهوم همبستگی عناصری مانند توجه به مسئولیت های دولت ها و تکالیف حقوق بشری، توجه به حق های جمعی، سرنوشت مشترک انسانی، همکاری متقابل و سود مشترک و لزوم روبرو شدن با فجایع انسانی به نحو دسته جمعی مستتر است. در دوره اخیر تلاش های متعددی برای قاعده سازی و حرکت به سمت الزام آور نمودن «حق بر همبستگی» بین المللی صورت گرفته است که آخرین آن ها در قالب تنظیم سند پیشنویس اعلامیه ای جهت طرح در شورای حقوق بشر ملل متحد صورت پذیرفت. در این سند مهم (HRC/53/32) [\(اینجا\)](#) ضمن درج نسخه تجدید نظر شده اعلامیه پیشنهادی، ضمیمه ای نیز به بررسی تحلیلی انتقادات به «حق دانستن» این مفهوم و پاسخ های احتمالی به این نقدها اختصاص یافته است. گزارشگر ویژه وقت که در زمان تنظیم سند آقای اوبیائو اُکافور بوده است، [\(اینجا\)](#) ضمن اخذ دیدگاه های حقوقدانان برجسته ای مانند هانوم و ولفروم و کاروزا نتیجه گیری و ارزیابی های شخصی خود را نیز منعکس نموده است. در این یادداشت کوتاه سعی بر آن است تا به پاره ای از این نکات پرداخته شود.

اگر متن سند مورد اشاره را به دقت واکاوی نماییم نکات مهمی قابل درک و استخراج هستند. در وهله نخست باید به مواردی پرداخت که تعریف همبستگی را در بر می گیرد. در مفاد بند اول و دوم سند پیش نویس اعلامیه پیشنهادی این گونه ذکر شده است: «همبستگی بین المللی بیان وحدتی است که افراد و مردمان به وسیله آن: از مزایای یک نظم بین المللی مسالمت آمیز، عادلانه و برابر بهره مند شوند، انسان ها می باید از حقوق و تضمین توسعه پایدار برخوردار شوند. مطابق با منشور ملل متحد، سازمان ها و بازیگران غیردولتی نیز می توانند از طریق همکاری با حسن نیت به اهداف مشترک دست یابند. نیل به اهداف مشترک و حل چالش های جهانی از طریق اشاعه همبستگی میسر خواهند بود و همبستگی بین المللی یک اصل محوری در حقوق بین الملل معاصر است که حول محور: الف) عدالت، صلح، توسعه پایدار و مشارکت عادلانه میان کشورها به عنوان مبنایی برای همکاری بین المللی؛ ب) احترام، حمایت و تحقق حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه افراد، بدون تمایز از نظر نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا عقاید دیگر، منشأ ملی یا اجتماعی، میزان دارایی، محل تولد، معلولیت یا وضعیت دیگر؛ ج) پاسخگویی دولت ها در مورد اجرای سیاست خارجی خود مورد انتظار است.» و در ادامه در بند دوم: «همبستگی بین المللی شامل دو گونه همبستگی پیشگیرانه، همبستگی واکنشی است. افراد، سازمان های غیردولتی دولت ها و نهاد های خصوصی همگی تکلیف رعایت همبستگی را برعهده دارند.»

به بیان بهتر می توان اینگونه درک کرد که حق همبستگی بین المللی حقی بشری است که به موجب آن هر انسان و تمامی مردمان از این حق برخوردارند که از نعمت زیست در یک جامعه بین المللی عادلانه و نظم سیاسی اقتصادی، منصفانه برخوردار گردند، جامعه ای که در آن در بستر همکاری و همبستگی بین المللی تمامی حق های بشری و آزادی های بنیادین برای همگان محقق گردد به عبارت بهتر حق همبستگی تلاشی است جهت بین المللی نمودن تعهدات دولت ها به سود حقوق بشر بین الملل. درحالی که در حقوق بشر به نحو جا افتاده آن تعهد به احترام، حمایت و تضمین حق های بشری متوجه هر دولت صرفاً نسبت به اتباع و شهروندان همان دولت است.

در ادامه متن اعلامیه پیشنهادی انتقادات اصلی حقوقدانان و برخی پاسخ ها و چاره جویی های گزارشگر ویژه درج شده است. گزارشگر ویژه اشاره دارد که درک و دریافت از همبستگی به منزله یک اصل حقوقی در میان حقوقدانان تا حد زیادی جا افتاده است و همچنین در معنای کلی ارزش مدار و راهنمای عمل اخلاقی نیز مورد قبول حوزه آکادمیک است و کمتر در این زمینه ها مورد پرسش و نکوهش قرار می گیرد. [\(اینجا\)](#) آنچه که ابهام و ایراد به موضوع وارد می کند در نظر گرفتن همبستگی بین المللی در مقام یک «حق» است که دارای پیامد

های سیاسی در ساحت روابط بین الملل و پسماند حقوقی در ساحت حقوق بین الملل کنونی می گردد. از جمله نقد ها و اشکالات نظری وارد که توسط حقوقدان هانوم وارد گردیده، وجود نقیصه «عدم شفافیت و درجه بالای ابهام» در تعریف همبستگی به منزله یک حق است. او این گونه استدلال می کند که حق پیشنهادی در چهار چوب مفهوم همبستگی اگر چه درون گفتمان حقوق بشر قرار می گیرد اما به شفافیت و وضوح حقوق جافتاده بشری موجود نبوده و آنها را بازتاب نمی دهد. صاحب نظرانی از جمله کروما، کاروزا و هانوم طرفدار این استدلال هستند. [\(اینجا\)](#)

این مفهوم اغلب در اسنادی با ماهیت سیاسی به کار گرفته می شود که به سختی می توان منظور تنظیم کنندگان این اسناد را از کاربرد مفهوم همبستگی به طور دقیق دریافت. حقوق همبستگی در نظر دولت ها نیز مبهم توصیف شده است. از دیدگاه اجرایی نظم بین المللی اقتصادی بر اساس مشارکت برابر در فرایند تصمیم سازی، توزیع عادلانه هزینه ها و مسئولیت ها، نهادهای بین المللی دموکراتیک، انتقال فناوری، برابری در ترکیب سازمان ملل و غیره هنوز به درستی محقق نیست و ساخت اقتصاد بین الملل نیز که بر مبنای سرمایه داری و حداکثرسازی سود بنا شده است خود مانعی جدی به شمار می رود.

همچنین یکی از چالش های بزرگ مقابل این حق برآورد گستره و محتوای آن و همچنین بیان دقیق ذینفعان و متعهدان آن است. مواردی مانند کمک های بشردوستانه در بلایای طبیعی، ریشه کنی فقر، کمک به تحقق توسعه اقتصادی و، نیازمند یک چارچوب حقوقی و تدوین معاهدات بین المللی است. [\(اینجا\)](#) زیرا زمانی که از حق بر همبستگی بین المللی سخن گفته می شود به سختی می توان تکالیف دولت ها و سایر کنشگران جامعه ی بین الملل در قبال این حق ها را احصا نمود. این حق مشخصاً بیان نمی کند که عهده دار این حق چه وظایفی را بر عهده دارند. این موضوع نیز مورد توجه گزارشگر ویژه قرار دارد. افزون بر موارد فوق، این نکته نیز مطرح شده است که اسناد مرتبط با همبستگی رعایت و حفاظت از آن را به مثابه یک حق پیشنهادی هم بر عهده دولت ها و هم بر عهده بازیگران غیر دولتی قرار داده اند. در پیش نویس اعلامیه پیشنهادی به وضوح دولت ها، نهادهای غیر دولتی، سازمان های مردم نهاد و حتی افراد مورد خطاب قرار می گیرند. این امر بار وظیفه ای سنگین بر دوش این نهاد ها می گذارد و از طرف دیگر مشخص نیست در صورت اقدام یک دولت به طور مثال برای مداخله برای نجات جان پناهجویان که در دریا سرگردان شدند و اقدام یک سازمان غیر دولتی بین المللی جهت باز گرداندن آنان به محلی امن با فرض این که هر دو با نیت انسان دوستانه دست به عمل زده باشند، کدام اقدام توجیه پذیر خواهد بود. مساله رعایت قوانین دولت و رعایت

حاکمیت سرزمینی کشورها نیز در این میان مطرح می‌گردد که در ادبیات موجود کم و بیش بی پاسخ باقی می‌ماند. این امر نیز از موارد تاکید حقوقدانان بین‌المللی در ضمیمه سند پیش نویس اعلامیه بوده است.

مسئله دیگر که می‌تواند مشکلات نظری تولید نماید عدم وجود اسناد الزام آور است. حق بر همبستگی بین‌المللی در تعدادی از اسناد بین‌المللی در قالب یک مفهوم کلی مورد شناسایی قرار گرفته است. [\(اینجا\)](#) اما نباید از نظر دور داشت که حق مزبور در قالب اسناد و معاهدات بین‌المللی شکلی الزام آور به خود نگرفته است. در قلمرو حقوق بشر، نسل سوم حقوق بشر و حق بر همبستگی در قرن بیستم در قالب یک مفهوم کلی رخ نمود و دارای پیشینه کمتری نسبت به حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

چالش مورد اشاره دیگر «عدم یا کمبود وجود پشتیبانی سیاسی بین‌المللی» است. به باور بسیاری از مهم‌ترین موانع در مسیر قاعده سازی از همبستگی عدم وجود آمادگی سیاسی برای پذیرش آن است. در توضیح این امر باید به نظریات هانوم و شماری دیگر از حقوقدانان بین‌المللی اشاره شود که شرط تصور همبستگی به عنوان حق شناخته شده را «پذیرش وسیع» در ساحت بین‌الملل و همچنین در ساحت سیاست داخلی کشورها می‌دانند که پذیرش عام در شرایط فعلی اگر چه در حال پیشرفت است اما دور از ذهن می‌نماید. [\(اینجا\)](#) ایجاد قبول عام همبستگی به مثابه حق، نیاز به ایجاد یک زمینه فکری و گفتمانی دارد که ابتدا باید گفتمان حقوق بشری در نسل سوم و چهارم و سپس گفتمان کرامت انسانی دارای پذیرش عام شود. در بخش فرصت‌های تحقق به این امر پرداخته شده است اما در این مجال به نظر می‌رسد این چالش و ایراد نظری حقوقدانان مذکور معتبر و قابل درک است.

در بخش پایانی ضمیمه سند گزارشگر ویژه بیان می‌کند که چالش‌های مذکور اگرچه واقعی و منطقی اند اما ابدی و لاینحل نخواهند بود چراکه حقوق اجتماعی و اقتصادی مندرج در میثاقین و حتی حقوق بنیادین فردی در ابتدای امر با مخالفت و عدم پذیرش بسیاری از کشورها و فرهنگ‌ها روبرو شدند اما به تدریج با گفتمان سازی و بلوغ جامعه بشری زمینه تثبیت الزام آور شدن آنها فراهم آمد. از این رو می‌توان در جهت رفع موانع فرهنگی و گفتمانی اقدام نمود و در طول زمان دولت‌ها و نهادهای غیر دولتی نسبت به اهمیت و ضرورت این حق پیشنهادی واقف و سود همکاری را بر هزینه مخالفت ترجیح خواهند داد. همچنین در نظر گزارشگر ویژه و همکاران وی ابتکار «واکسن برای همه» یا «کوواکس» سازمان بهداشت جهانی نیز قدمی مهم و تاثیرگذار در راستای تثبیت حق همبستگی ارزیابی شده است.

در مقام نتیجه گیری می توان گفت مفهوم همبستگی بین المللی با داشتن پیشینه ای کهن در ادبیات و مذاهب و سیاست سیر تحوّل خود را از چارچوب خیر اخلاقی و توصیه مذهبی آغاز و به لطف تلاش های حقوقدانانی نظیر واسک در دهه ۷۰ میلادی در بستر ادبیات حق بر توسعه وارد قلمرو حقوقی بین الملل شد. همبستگی بین المللی در سه جنبه ارزش اخلاقی اجتماعی، اصل حقوقی و یک حق بشری تا کنون مجال طرح یافته و در این مسیر پیشرفت هایی نیز حاصل شده است. تحوّل همبستگی به سوی یک حق بشری که در شمار حقوق بشر دیگر محل تکلیف و تعهد شمرده شود غایت خواست و تلاش عده ای از فعالان و حقوقدانان را تشکیل داده است.

به نظر می رسد با توجه به تلاش های مکرر چهار گزارشگر ویژه حق بر همبستگی (تدوین گزارش های دوره ای، نظرخواهی حقوقی و تشکیل جلسات) و پیشبرد گفتمان آن در سطح شورای حقوق بشر و هم چنین زمینه مساعدی که بحران همه گیری کووید ۱۹ پدید آورد (اضطرار و ضرورت همکاری همه دولت ها و بازیگران غیر دولتی در کاهش تعداد قربانیان کرونا) و نقش سازمان های غیر دولتی و انجمن های جامعه مدنی که گفتمان تکلیف خواهی و مسئولیت پذیری را ترویج می کنند، چشم انداز روشنی در جهت حق شمردن همبستگی قابل تصوّر است.

حقوق بشر در عصر دیجیتال: فرصت‌ها و چالش‌ها در بازتعریف مفاهیم انسانی به مناسبت روز جهانی حقوق بشر

فرید فتحی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران، دانشکده‌گان فارابی

روز جهانی حقوق بشر، فرصتی است برای تأمل در اصول و ارزش‌های بنیادینی که حقوق بشر بر آن استوار است؛ اصولی که ریشه در اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸ دارد و مبنای ایجاد چارچوب‌های حقوقی بین‌المللی برای حفاظت از کرامت انسانی شده است. اما در عصری که فناوری‌های دیجیتال به سرعت زندگی انسان‌ها را متحول کرده‌اند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا مفاهیم کلاسیک حقوق بشر می‌توانند پاسخگوی چالش‌های نوظهور عصر دیجیتال باشند؟ ظهور اینترنت، هوش مصنوعی، و کلان‌داده‌ها نه تنها فرصت‌های بی‌ظیری برای تحقق حقوق بشر فراهم کرده‌اند، بلکه تهدیدهایی جدی برای اصول بنیادین این حقوق نیز به همراه داشته‌اند.

حقوق بشر در عصر دیجیتال دیگر به مفاهیمی همچون حق حیات، آزادی بیان، و برابری محدود نمی‌شود؛ بلکه مفاهیمی نوین مانند حق دسترسی به اینترنت، حق حریم خصوصی در فضای دیجیتال، و حتی حق فراموش شدن مطرح شده‌اند. در این زمینه، شکاف میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه در دسترسی به فناوری‌های دیجیتال، نگرانی‌هایی را درباره عدالت و برابری دیجیتال ایجاد کرده است. برای مثال، دسترسی به اینترنت که توسط بسیاری از کارشناسان به عنوان یک حق بشری جدید مطرح می‌شود، در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته هنوز به طور گسترده فراهم نشده است. در حالی که کشورهایی مانند ایسلند و کره جنوبی از پوشش اینترنتی تقریباً کامل برخوردارند، بسیاری از مناطق آفریقا و جنوب آسیا از دسترسی به این ابزار حیاتی محروم هستند. ([UNESCO](#))

در کنار فرصت‌هایی که فناوری برای تحقق حقوق بشر ایجاد کرده است، تهدیدهای آن نیز نباید نادیده گرفته شود. برای مثال، نظارت گسترده دولتی، که با کمک فناوری‌های پیشرفته امکان‌پذیر شده است، می‌تواند به نقض گسترده حریم خصوصی شهروندان منجر شود. این نظارت‌ها که گاهی تحت عنوان حفاظت از امنیت ملی توجیه می‌شوند، در بسیاری از موارد به ابزاری برای سرکوب مخالفان سیاسی و محدود کردن آزادی بیان تبدیل شده‌اند. ([Privacy International](#))

هوش مصنوعی یکی دیگر از فناوری‌های نوظهوری است که تأثیرات متناقضی بر حقوق بشر دارد. از یک سو، هوش مصنوعی می‌تواند دسترسی به خدمات عمومی مانند آموزش، سلامت، و عدالت را تسهیل کند. برای مثال، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، ابزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی برای تشخیص بیماری‌ها یا ارائه

محتوای آموزشی به زبان‌های محلی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، این فناوری خطرات جدی نیز به همراه دارد، از جمله تبعیض‌های الگوریتمی که می‌تواند به نابرابری‌های موجود دامن بزند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که بسیاری از الگوریتم‌های یادگیری ماشینی به دلیل داده‌های مغرضانه‌ای که برای آموزش آن‌ها استفاده شده است، ممکن است تبعیض‌های نژادی، جنسیتی یا اقتصادی را بازتولید کنند. [【UNESCO】](#)

فضای دیجیتال همچنین بستری برای نقض گسترده آزادی بیان شده است. در حالی که اینترنت به‌عنوان یک ابزار قدرتمند برای بیان نظرات و اشتراک‌گذاری اطلاعات شناخته می‌شود، بسیاری از دولت‌ها از این فضا برای سرکوب مخالفان و محدود کردن آزادی‌ها استفاده کرده‌اند. مسدود کردن رسانه‌های اجتماعی، سانسور محتوا، و حتی قطع کامل اینترنت در برخی کشورها نمونه‌هایی از این اقدامات هستند که با اصول بنیادین ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر مغایرت دارند. [【UN】](#) و [Freedom House](#)

با این حال، فناوری‌های نوظهور نه تنها تهدیداتی را به همراه دارند، بلکه می‌توانند ابزاری قدرتمند برای تحقق حقوق بشر باشند. بلاکچین، به‌عنوان یکی از فناوری‌های پیشرفته، امکان ایجاد شفافیت در نهادهای دولتی و کاهش فساد را فراهم کرده است. این فناوری در بسیاری از کشورها برای ثبت شفاف مالکیت زمین، نظارت بر کمک‌های مالی بین‌المللی، و حتی برگزاری انتخابات شفاف مورد استفاده قرار گرفته است. [Internet](#)

[Transparency: Applying UNESCO Principles](#) .

حق فراموش‌شدن نیز یکی از مفاهیمی است که در عصر دیجیتال اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. این حق به افراد امکان می‌دهد اطلاعات نادرست یا مضر درباره خود را از فضای آنلاین حذف کنند. با این حال، اجرای این حق در تضاد با اصول آزادی اطلاعات قرار دارد و نیازمند ایجاد توازن میان حقوق فردی و عمومی است. [UNESCO](#)

تمام این چالش‌ها و فرصت‌ها نشان می‌دهد که جامعه بین‌المللی نیازمند تدوین چارچوب‌های جدیدی برای حقوق بشر در عصر دیجیتال است. اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ تدوین شد، به‌خوبی توانست چارچوبی برای حفاظت از حقوق بشر در دوره پس از جنگ جهانی دوم ارائه دهد، اما بسیاری از مفاهیم آن نیاز به به‌روزرسانی دارند تا با واقعیت‌های دنیای دیجیتال سازگار شوند. برای مثال، ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر که به حریم خصوصی اختصاص دارد، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند با پیچیدگی‌های مربوط به داده‌های کلان، نظارت دولتی، و تجارت اطلاعات شخصی هماهنگ باشد.

در ادامه، می‌توان به این نکته کلیدی اشاره کرد که تحقق حقوق بشر در عصر دیجیتال نیازمند ایجاد توازن میان استفاده از فناوری و حفاظت از ارزش‌های انسانی است. از یک سو، اینترنت و ابزارهای دیجیتال امکان

مشارکت گسترده‌تر شهروندان در امور اجتماعی و سیاسی را فراهم کرده‌اند؛ از سوی دیگر، خطراتی مانند نقض حریم خصوصی، تبعیض‌های الگوریتمی، و سوءاستفاده از داده‌های شخصی نشان می‌دهند که بدون نظارت دقیق، این فناوری‌ها می‌توانند به ابزاری برای تضییع حقوق اساسی افراد تبدیل شوند.

در این میان، مسئولیت شرکت‌های فناوری بیش از پیش برجسته شده است. غول‌های دیجیتال مانند گوگل، متا (فیسبوک)، و آمازون نه تنها کنترل قابل توجهی بر داده‌های کاربران دارند، بلکه سیاست‌ها و تصمیمات آن‌ها تأثیر مستقیمی بر حقوق بشر دارد. برای مثال، طراحی الگوریتم‌هایی که محتوای خبری را اولویت‌بندی می‌کنند یا حذف نظرات کاربران، می‌تواند به‌طور ضمنی بر آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات تأثیر بگذارد. بنابراین، ضروری است که شرکت‌های فناوری به اصول اخلاقی پایبند باشند و شفافیت بیشتری در فرایندهای خود ارائه دهند. [【Privacy International】](#)

از سوی دیگر، نقش دولت‌ها در تنظیم این حوزه بسیار مهم است. اما تنظیم مقررات نباید به ابزاری برای کنترل و محدودیت تبدیل شود. چالش اصلی این است که چارچوب‌های قانونی جدید باید به گونه‌ای تدوین شوند که در عین حفاظت از حقوق کاربران، مانع از نوآوری‌های فناورانه نشوند.

روز جهانی حقوق بشر فرصتی است برای تأکید بر این واقعیت که فناوری نه تنها باید در خدمت عدالت و کرامت انسانی باشد، بلکه باید به‌عنوان پلی برای تحقق برابری و آزادی در دنیای دیجیتال عمل کند. تطبیق حقوق بشر با عصر دیجیتال، نیازمند تلاش جهانی، همکاری مستمر، و بازنگری در اصول حاکم بر فناوری‌های نوین است.

در نهایت، بازتعریف حقوق بشر در عصر دیجیتال نه به معنای جایگزین کردن اصول سنتی، بلکه به معنای گسترش و تطبیق آن‌ها با نیازهای جهان مدرن است. این فرآیند نیازمند همکاری میان دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های فناوری، و جامعه مدنی است. اگرچه فناوری چالش‌هایی جدی برای حقوق بشر ایجاد کرده است، اما اگر به‌درستی مدیریت شود، می‌تواند به ابزاری قدرتمند برای تحقق عدالت، برابری، و کرامت انسانی تبدیل شود. روز جهانی حقوق بشر در عصر دیجیتال نه تنها فرصتی برای تأمل در دستاوردهای گذشته، بلکه بستری برای برنامه‌ریزی برای آینده‌ای است که در آن فناوری به خدمت انسان درآید، نه به ابزاری برای سرکوب او.

حقوق بین الملل به سوی کنوانسیون برای مقابله با جنایت علیه بشریت

سجاد قدمیاری - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

جنایت علیه بشریت به مثابه اعمالی که وجدان جمعی انسان‌ها را در عمق درد و شرمساری فرو می‌برد، شامل برخی از جنایات فاحش بین المللی است که به صورت گسترده یا سازمان یافته علیه جمعیت غیرنظامی رخ می‌دهد. این جنایات مطابق ماده ۷ اساسنامه رم شامل قتل، قلع و قمع کردن، به بردگی گرفتن، جابه جاسازی اجباری جمعیت، حبس و ایجاد هر شکل دیگر از محرومیت شدید آزادی جسمی خلاف قواعد بنیادین حقوق بین الملل، شکنجه، هر نوع خشونت جنسی شامل تجاوز جنسی، بردگی جنسی و... ناپدیدسازی اجباری، آپارتاید و سایر اعمال ضد انسانی مشابه به قصد رنج زیاد یا صدمه شدید به سلامت جسمی یا روحی می‌شود. این دسته از جنایات که امکان تحقق آن‌ها هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ وجود دارد، به همراه نسل زدایی، جنایات جنگی و جنگ تجاوزکارانه جنایات اصلی بین المللی را تشکیل می‌دهند.

توجه به این مفهوم از زمان تاسیس دادگاه نورمبرگ مورد عنایت قرار گرفت و در ارتباط نزدیک با دو جرم دیگر دادگاه (جنایت علیه صلح و جنایات جنگی) علیه رهبران رژیم نازی در آلمان اعمال شد. جنایات مذکور به عنوان بخشی از اصول نورمبرگ نیز توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۶ مورد تایید قرار گرفت. سپس در اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق، اساسنامه دادگاه بین المللی برای رواندا و پیش نویس ۱۹۹۶ کمیسیون حقوق بین الملل درباره «قواعد مربوط به جنایات علیه صلح و امنیت بشر» نیز مفهوم جنایت علیه بشریت منعکس شد. امروز به دنبال تصویب اساسنامه رم، به گفته گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین الملل درباره جنایت علیه بشریت، جرم انگاری جنایت مذکور در قوانین داخلی دولت‌های مختلفی از جمله فنلاند، اتریش، فرانسه، هلند، سوئیس و... ملاحظه می‌شود.

اما با این حال، برخلاف بسیاری از جنایات فاحش بین المللی دیگر مانند نسل‌زدایی و همچنین شکنجه، ناپدید سازی اجباری و آپارتاید که خود با رعایت شروطی از مصادیق جنایت علیه بشریت محسوب می‌شوند، همچنان هیچ معاهده مستقلی وجود ندارد که به‌طور مشخص تعهدات دولت‌ها برای پیشگیری و مجازات جنایات علیه بشریت و نقش آنها در همکاری با سایر دولت‌های عضو معاهده را برشمرد. این مسئله، حس مصونیت از مجازات را برای مجرمان این دسته از جرایم تقویت کرده است.

کمیسیون حقوق بین الملل در سال ۲۰۱۳ موضوع جنایت علیه بشریت را در دستور برنامه‌های بلند مدت خود قرار داد. کمیسیون آقای شان مورفی، حقوقدان برجسته آمریکایی را به عنوان گزارشگر ویژه برای کار بر روی این موضوع تعیین نمود. گزارشگر ویژه تا سال ۲۰۱۹ چهار گزارش به کمیسیون ارائه داد و در همین سال

کمیسیون، پیش نویس مواد مربوط به منع و مجازات جنایات علیه بشریت را همراه با شرح خود به تصویب رساند. پیشگفتار پیش نویس مواد، منع جنایت علیه بشریت را به عنوان یک قاعده آمره حقوق بین الملل برمی شمارد که این مسئله در کار کمیسیون بر قواعد آمره نیز مورد تایید قرار گرفته است. تعریفی که در طرح کمیسیون از جنایت علیه بشریت ارائه می شود همان تعریف اساسنامه رم با تغییرات خیلی جزئی است. کمیسیون در طرح خود اعمال صلاحیت جهانی را در صورت ارتکاب جنایت علیه بشریت نیز پیش بینی می کند. با اینحال طرح کمیسیون درباره مسئله چالش برانگیز مصونیت مقامات دولتی ساکت است؛ اما نباید فراموش نمود که در طرح کمیسیون درباره مصونیت مقامات دولتی در قبال صلاحیت کیفری، در پیش نویس ماده ۷، ارتکاب جنایت علیه بشریت از جمله مواردی دانسته شده که مصونیت کارکردی نسبت به آن قابل استناد نیست که این مسئله با اعتراض دولت های بسیاری از جمله جمهوری اسلامی ایران مواجه شده است.

کمیسیون در سال ۲۰۱۹ مطابق ماده ۲۳ اساسنامه خود، پیش نویس مواد مربوط به پیشگیری و مجازات جنایات علیه بشریت را به مجمع عمومی به ویژه برای تدوین یک کنوانسیون توسط مجمع یا تشکیل یک کنفرانس بین المللی نمایندگان تام الاختیار دولت ها بر اساس این پیش نویس مواد توصیه ارائه کرد. با اینحال متأسفانه توصیه کمیسیون به جدیت در مجمع عمومی دنبال نشد تا اینکه بالاخره خلأ یک کنوانسیون لازم الاتباع در مورد منع و مجازات جنایت علیه بشریت منجر شد اخیراً در ۲۲ نوامبر ۲۰۲۴ در لحظات آخر اجلاس سالانه کمیته ششم مجمع عمومی در لحظه ای تاریخی توافق لازم برای پیش نویس یک معاهده بین المللی در این باره حاصل شود. نکته جالب توجه درباره این قطعنامه این است که علی رغم مخالفت شدید روسیه با این طرح که از جانب مکزیک و گامبیا پیشنهاد شده بود، در نهایت این طرح با حمایت ۹۸ دولت که از تعداد و تنوع منطقه ای قابل توجهی برخوردار بودند و نقش بسیار فعال و تأثیرگذار فلسطین در نهایت با کنسانسوس به تصویب رسید. کسب نهایی موافقت روسیه از آن جهت حائز اهمیت است که تصویب طرح ها در کمیته ششم مجمع عمومی بر اساس یک سنت، تنها با کنسانسوس و بدون رای گیری صورت می گیرد. با اینحال روس ها در ازای اعلام موافقت خود با قطعنامه پیشنهادی در آخرین لحظات موفق به کسب چند امتیاز شدند. این موارد شامل تأخیر یک ساله تشکیل کنفرانس و تنزل دادن جایگاه پیش نویس مواد کمیسیون به عنوان محور اصلی مذاکرات برای رسیدن به یک متن نهایی است.

قطعنامه کمیته ششم در ۴ دسامبر توسط مجمع عمومی به عنوان قطعنامه 79/122 تصویب شد. قطعنامه مذکور، کنفرانسی از نمایندگان تام الاختیار را موظف می کند تا برای یک جلسه مذاکره سه هفته ای در سال ۲۰۲۸ و پس از آن نشست سه هفته ای دیگر در سال ۲۰۲۹ به منظور تدوین و انعقاد یک سند الزام آور حقوقی در زمینه

پیشگیری و مجازات جنایات علیه بشریت با تلاش برای جذب حمایت حداکثری دولت‌ها تشکیل شود. البته قطعنامه، کمیته آماده سازی کنفرانس را موظف می‌کند تا پیش از آن در ژانویه ۲۰۲۶ کار خود را آغاز کند. این کمیته در آن سال دو بار تشکیل جلسه خواهد داد که تنظیم اصلاحات پیشنهادی بر روی پیش نویس مواد کمیسیون را برای دولت‌ها تسهیل خواهد نمود. طبق مفاد قطعنامه، پیشنهادهای نهایی قرار است تا ۳۰ آوریل ۲۰۲۶ به دبیرخانه سازمان ملل ارائه شود. اصلاحات پیشنهادی، ارائه‌های کتبی دولت‌ها به دبیرخانه سازمان ملل متحد در دسامبر ۲۰۲۳، خلاصه جلسات از سر گرفته شده توسط رئیس کمیته ششم و از همه مهم تر پیش نویس مواد کمیسیون، به عنوان پایه‌ای برای مذاکرات بر روی مفاد کنوانسیون به کنفرانس ارائه خواهد شد. این اقدام مجمع عمومی را باید در عصری که با جنایات هولناک در غزه، اوکراین، میانمار، سودان و...، مواجهیم و حاکمیت قانون به طور جدی زیر سوال رفته به فال نیک گرفت. این قطعنامه نشان می‌دهد که دولت‌ها به نیاز واقعی برای گسترش دامنه قوانین کیفری در قبال ارتکاب جرایم سنگین بین المللی پی برده اند. اگرچه می‌توان این قطعنامه را دستاورد بزرگی تلقی نمود، اما همچنان تا تدوین کنوانسیون و متعاقباً لازم الاجرا شدن آن راه زیادی پیش روست و سزاوار است در این فاصله دولت‌ها برای مقابله با بی کیفرمانی مرتکبین این جنایات اهتمام ویژه‌ای به همکاری با دیوان بین المللی کیفری داشته باشند.

اختلاف نظر کشورهای در حال توسعه در خصوص بسط مفهوم «جنایت علیه بشریت»

دکتر محسن قدیر - عضو هیئت علمی دانشگاه قم و عماد عبودیت - پژوهشگر دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه قم

بر خلاف جنایاتی همانند نسل‌زدایی یا جنایات جنگی، هیچ کنوانسیون مشخصی به جنایت علیه بشریت اختصاص نداشته و عموماً منظومه تعاریف مربوط به آن حاصل تکامل حقوق بین الملل عرفی است. تمایز دیگر جنایت علیه بشریت با جنایات جنگی این است که در زمان فقدان مخاصمه مسلحانه نیز قابل وقوع است. به نظر می‌رسد وجه تسمیه جنایات علیه بشریت ناظر بر اقداماتی هست که وجدان بشری را به درد آورده؛ لیکن با توجه به مشخص شدن حیطه های نسل‌زدایی و جنایات جنگی، در زمره دو گروه یادشده قرار نمی‌گیرد. این تفکیک در قطعنامه ها و اسناد بین المللی نیز شناسایی شده است. به عنوان نمونه قطعنامه وضعیت حقوق بشر در فلسطین اشغالی مصوب شورای حقوق بشر در آوریل ۲۰۲۴ به صورت جداگانه پیرامون احتمال وقوع نسل‌زدایی، جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت اعلام نگرانی می‌نماید.

مطابق اساسنامه رم، جنایت علیه بشریت به اقدامات شنیعی اطلاق می‌شود که «با آگاهی» و به صورت «گسترده» و «نظام‌مند» علیه غیرنظامیان اعمال شده و شامل ۱۱ عنوان همچون کشتار، شکنجه، برده‌داری، آپارتاید و «سایر اقدامات غیرانسانی به منظور ایجاد رنج و آسیب جسمی و ذهنی» است. دایره اقدامات ذیل بند آخر به گونه ای هست که امکان بسط مفهوم جنایات علیه بشریت را فراهم می‌سازد اما به نظر می‌رسد تا کنون اختلاف نظر میان کشورها در خصوص تبیین این مفهوم بسیار قابل توجه بوده است. تفاوت آراء حتی در کشورهای جهان سوم که عموماً همفکر تلقی می‌شوند نیز به وضوح مشاهده می‌شود که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

در سال ۲۰۱۳ کمیسیون حقوق بین الملل پرداختن به دستور کار «جنایت علیه بشریت» را در برنامه بلندمدت کاری این نهاد تصویب کرد. تصمیم فوق بر اساس توصیه کارگروه بین‌الدولی «مسئولیت تعقیب و استرداد مجرمین» اتخاذ گردید که اظهار داشته بود: «تنها در صورت وجود مبانی مشترک برای مقابله با بی‌کیفرمانی، می‌توان مسئولیت تعقیب و استرداد مجرمین میان دولت‌ها را احصاء نمود». کمیسیون همچنین اشعار داشت: «یکی از مهمترین خلاءها در حقوق بین الملل، جرم‌هایی هستند که ذیل عنوان «جنایت علیه بشریت» تعریف می‌شوند». متعاقب این تصمیم، کمیسیون حقوق بین الملل در سال ۲۰۱۴، شان مورفی، استاد دانشگاه جورج واشنگتن را به عنوان گزارشگر ویژه موضوع جنایت علیه بشریت انتخاب کرد.

گزارشگر ویژه در اولین گزارش خود ضمن اشاره به این موضوع که در جلسات رایزنی با نمایندگان دولت‌ها، بخش قابل توجهی از شرکت‌کنندگان خواستار ایجاد کنوانسیونی مبنی بر «پیشگیری و مجازات جنایت علیه

بشریت» هستند، خاطرنشان کرد که سند مذکور مکمل کنوانسیون‌های ژنو، اساسنامه رم و سایر معاهدات مربوط به نظام حقوق بین‌الملل خواهد بود. کمیسیون حقوق بین‌الملل برای تثبیت این مدعا، در سال ۲۰۱۵ از دبیرخانه ملل متحد درخواست کرد یک بررسی جامع در خصوص سازوکارهای پایش و گزارش دهی معاهدات بین‌المللی مرتبط با طرح پیشنهادی ارائه نماید.

فارغ از موضوع پیشنهادی کنوانسیون که به طور پیش فرض حاوی سازوکارهای نظارت، استرداد و همکاری است، به نظر می‌رسد کماکان اختلافات عمده میان کشورها در خصوص دایره تعاریف و مصادیق جنایت علیه بشریت وجود داشته و مطابق قطعنامه ۷۷/۲۴۹ مجمع عمومی ملل متحد، ادامه مذاکرات به سال ۲۰۲۵ موکول شده است.

با دقت در صورت جلسه مذاکرات نمایندگان دولت‌ها، به نظر می‌رسد بیشتر کشورهای غیرمسلمان در گروه ۷۷ به همراه اکثر اعضای گروه غرب (منهای موارد استثنایی همانند رژیم اسرائیل) با کلیت تعریف پیشنهادی کمیسیون حقوق بین‌الملل موافق هستند. از طرف دیگر کشورهای اسلامی و گروه آفریقا از کمیسیون حقوق بین‌الملل به دلیل محدود کردن و حذف بخش‌های مهمی از تعاریف ارائه شده توسط گزارشگر ویژه انتقاد دارند. انتقادهای کشورهای مذکور حول محور حذف تعریف «جنسیت» مندرج در پیشنویس گزارشگر ویژه است که با جرح و تعدیل‌های کمیسیون، در جدیدترین نسخه حذف شده است. همچنین این کشورها معتقدند درج تعریف «استثمار» و تبعات آن لازم است در کنوانسیون لحاظ گردد.

به طور خلاصه، مسئله استثمار، علاوه بر این که ناظر بر جنایت‌های دوره استعمار هست، می‌تواند به مسائلی چون بهره‌کشی از انسان‌ها در جهان مدرن و استخراج‌گرایی (Extractivism) منابع طبیعی دالت نماید. این در حالی است که کشورهای گروه غرب عموماً خواهان تضعیف ادبیات موسوم به «استعمارزدایی» در اسناد بین‌المللی بوده و در سایه ضرورت جبران خسارت‌هایی که تبعات بین‌نسلی دارند، با درج این ادبیات و بسط مفاهیم مشابه مخالفت می‌نمایند. بر خلاف رهیافت تقلیل‌گرایی غرب در خصوص مسئله استثمار، رویکرد این گروه به موضوع جنسیت، تلاش برای بسط مصادیق آن می‌باشد. علی‌رغم ملیت آمریکایی گزارشگر ویژه جنایت علیه بشریت، وی در طرح پیشنهادی کنوانسیون جنایت علیه بشریت ضمن استناد به اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری و بند ۳ از ماده ۷ که اشعار می‌دارد: «جنسیت منحصرأ شامل زن و مرد است»، این عبارت را عیناً در بند ۳ از ماده ۳ پیشنهادی قرار داده بود که چنانچه اشاره شد توسط کمیسیون بین‌الملل حذف گردید.

علاوه بر موضوعاتی چون استثمار و جنسیت که عموماً نقاط افتراق کشورهای شمال و جنوب هستند، به نظر می‌رسد در رابطه با مسئله «تحریم‌ها» نیز میان نمایندگان دولت‌های جنوب اتفاق نظر وجود ندارد. تحریم‌های فلج

کننده اقتصادی که با عناوینی چون محاصره تجاری و اقدامات قهری یکجانبه شناخته می شوند، به تلاش های یکجانبه ای اطلاق می شود که برای ایجاد فشار غیرقابل تحمل به مردم یک کشور در جهت نیل به اهداف و اغراض سیاسی دنبال می گردد. از نظر گزارشگر ویژه سازمان ملل در خصوص اقدامات قهری یکجانبه، محاصره اقتصادی در صورت شدت وقوع، شرایط نقض قواعد آمره حقوق بین الملل همانند حق تعیین سرنوشت و اصل تفکیک را به وجود آورده و اجرای آن دربردارنده اعمال تبعیض گسترده بر اساس ملیت و زادگاه مردم یک کشور خواهد بود.

علی رغم مبانی حقوقی قابل توجه در اسناد بین المللی، به نظر می رسد یکی از مهمترین دلایل اختلاف نظر میان کشورها اطلاق عبارت اقدامات قهری یکجانبه در قطعنامه مجمع عمومی باشد که با وجود دلالت بر محاصره اقتصادی، می تواند به سایر فشارهای نظامی و غیرنظامی نیز اشاره نماید. به طور مشخص سیاستی که قهری و یکجانبه باشد، ممکن است طیف گسترده ای از اقدامات ناقض حقوق بین الملل را در بر بگیرد و از همین رو این اصطلاح با دقت مناسب نمی تواند در رابطه با جنایت تحریم های ظالمانه به کار گرفته شده و محاصره اقتصادی تنها یکی از مصادیق آن به شمار می رود. به عنوان نمونه عبارت های قهری و یکجانبه در توصیف مانورهای نظامی چین در راستای حفظ سیاست چین واحد توسط ایالات متحده به کار می رود. این اختلاط معانی عملاً به دو نتیجه نامناسب زیر منجر شده است:

۱. کشورهای گروه غرب موفقیت قطعنامه اقدامات قهری یکجانبه در مجمع عمومی را ناظر بر کلیه اقداماتی که با این وصف تعریف می شوند دانسته و آن را به معنای رد قاطعانه محاصره اقتصادی قلمداد نمی کنند. از طرف دیگر این کشورها محاصره اقتصادی را یک اقدام «کمتر قهری» تلقی می نمایند.
۲. چین، هند، روسیه و ترکیه به همراه برخی از کشورهای متعلق به گروه ۷۷ در موارد متعدد با تثبیت هنجاری محکومیت اقدامات قهری یکجانبه در راستای مردود دانستن تحریم های اقتصادی موافقت نکرده و به دنبال «تعدیل» آن هستند؛ زیرا این اسناد را ناظر بر محکومیت برخی سیاست های خود می دانند.

بنا بر دلایل فوق و همچنین وضعیت التقاطی مفهوم اقدامات قهری یکجانبه، اختلاف نظر در رابطه با درج این موضوع در پیش نویس کنوانسیون جنایت علیه بشریت در مواردی منجر به تغییر مواضع هیئت های نمایندگان کشورها شده است. به عنوان نمونه نماینده جمهوری اسلامی ایران در نطق خود طی سی و نهمین نشست کمیته ششم مجمع عمومی در سال ۲۰۲۳، بر ضرورت ثبت این مفهوم به عنوان یکی از مصادیق جنایت علیه بشریت تاکید کرد و افزود تحریم های ظالمانه به آسیب و حتی مرگ شهروندان منجر می شود و با هدف قرار دادن پایه

های اجتماعی، پیش زمینه وقوع ارتکاب جنایات گسترده علیه شهروندان یک کشور را به وجود می آورند. علی رغم اعلام این موضع، نهایتاً در ملاحظات جامع کتبی کشورمان در سال ۲۰۲۴، موضوع اقدامات قهری یکجانبه به دلیل اختلاف نظرهای فوق‌الشاره مطرح نشد؛ اما در عین حال بیش از ۱۰ انتقاد اصولی به پیش نویس کنوانسیون عنوان گردید.

فارغ از نتیجه مذاکرات ۲۰۲۵ در خصوص آینده طرح پیش نویس کنوانسیون جنایت علیه بشریت، به نظر می رسد کشورهای همفکر و به خصوص دولت هایی که هدف محاصره اقتصادی قرار دارند، لازم است تلاش های خود در راستای ایجاد انسجام در گروه کشورهای همفکر را افزایش دهند. از طرف دیگر در خصوص مفاهیم قبلی همچون اقدامات قهری یکجانبه که حاصل بده بستان های سیاسی بوده اما فاقد ظرفیت معنایی مناسب هستند، نیز دیر یا زود نیازمند یک تجدید نظر اساسی خواهیم بود که لازمه آن ارائه زنجیره مفاهیم قابل قبول است. به عنوان نمونه می توان به جنایت «نابود سازی» (Extermination) اشاره نمود که ذیل ماده ۷ اساسنامه رم و ماده ۱ طرح کنوانسیون جنایت علیه بشریت به صورت مشترک با عبارت «محروم سازی عمدی یک گروه مشخص مردم از دسترسی به غذا و دارو به قصد نابودی بخشی از جمعیت» تعریف شده و دال بر قصد و نیت تحریم کنندگانی است که اقدامات خود را با تعبیری مانند «فلج کننده» و «فشار حداکثری» توصیف می نمایند. طرح این مسئله و موارد مشابه همگی گویای ظرفیت های کمتر پرداخته شده در حقوق بین الملل است که تنها در صورت نقش آفرینی مناسب حقوق دانان بین المللی از کشورهای در حال توسعه محقق می شوند.

نقش عدالت انتخاباتی در تحقق دموکراسی از منظر حقوق بشر

نوید فاخته قلعه جوق - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی و سیدمحمد مهدی یاسینی- دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

انتخابات به عنوان یکی از ارکان اساسی دموکراسی، نه تنها ابزار تعیین نمایندگان مردم، بلکه نماد تحقق اراده عمومی در نظام های سیاسی است. در این میان، عدالت انتخاباتی از جایگاهی ویژه برخوردار است، چراکه تضمین می کند فرایندهای انتخاباتی با رعایت برابری، شفافیت و بی طرفی، شرایط لازم برای مشارکت همگانی و بیان اراده واقعی مردم را فراهم آورند. اهمیت عدالت انتخاباتی تنها محدود به ابعاد داخلی نیست، بلکه این مفهوم در اسناد بین المللی نیز به عنوان معیاری برای سنجش مشروعیت نظام های دموکراتیک به رسمیت شناخته شده است. اسنادی مانند [اعلامیه جهانی حقوق بشر](#) و [میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی](#)، بر حقوقی نظیر مشارکت سیاسی برابر، حق رأی عمومی و آزاد و برگزاری انتخابات شفاف تأکید دارند.

این اسناد نشان می دهند که انتخابات، تنها یک ابزار سیاسی نیست، بلکه به عنوان یکی از حقوق بنیادین بشر، باید با رعایت عدالت و شفافیت انجام گیرد. تحقق این حقوق، مستلزم وجود ساختارهای قانونی مناسب، نظارت مؤثر و رفع موانع اجتماعی و فرهنگی است که ممکن است گروه هایی از جامعه را از مشارکت کامل محروم کند. در عین حال، عدالت انتخاباتی تنها یک مفهوم حقوقی نیست، بلکه ابزاری برای تقویت مشروعیت نظام های سیاسی و کاهش نابرابری ها در جامعه است. بدون عدالت در فرایندهای انتخاباتی، اعتماد عمومی به نهادهای حاکم تضعیف می شود و نظام های سیاسی از کارآمدی لازم برخوردار نخواهند بود. از این رو، بررسی عدالت انتخاباتی از منظر حقوق بین الملل و حقوق بشر، نه تنها ضرورتی علمی بلکه اقدامی عملی برای تضمین تحقق دموکراسی است. نوشته حاضر با تحلیل مبانی، اصول و چالش های عدالت انتخاباتی، به نقش این مفهوم در ایجاد حاکمیت قانون و تقویت حقوق بشر خواهد پرداخت.

عدالت انتخاباتی به عنوان یکی از اصول بنیادین دموکراسی، مفهومی چندبعدی است که با مفاهیمی نظیر برابری، مشارکت سیاسی و حاکمیت مردم ارتباط تنگاتنگ دارد. این مفهوم در بطن خود، تضمین می کند که تمامی شهروندان، فارغ از جنسیت، نژاد یا جایگاه اجتماعی، در تعیین سرنوشت سیاسی خود نقش مؤثر داشته باشند. عدالت انتخاباتی علاوه بر جنبه های اجرایی، ریشه در اصول فلسفی و حقوقی دارد که به برابری فرصت ها و رعایت حقوق بنیادین انسان ها تأکید دارند. از دیدگاه نظری، عدالت انتخاباتی ارتباط نزدیکی با مفهوم حاکمیت مردم دارد که در [نظریات دموکراسی از جان لاک و ژان ژاک روسو](#) تا نظریه های مدرن مشارکت سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. این دیدگاه ها بر این باورند که مشروعیت هر حکومتی باید از اراده آزاد مردم سرچشمه

بگیرد و ابزار تحقق این اراده، انتخاباتی آزاد و منصفانه است. از منظر حقوقی، اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، عدالت انتخاباتی را به‌عنوان یک تعهد بین‌المللی بر دولت‌ها تحمیل کرده‌اند. این اسناد بر لزوم تضمین دسترسی برابر و بی‌طرفانه به فرایندهای انتخاباتی تأکید دارند. چارچوب مفهومی عدالت انتخاباتی همچنین شامل معیارهایی است که در اسناد و رویه‌های بین‌المللی تعریف شده‌اند. برگزاری انتخابات شفاف، تأمین امنیت رأی‌دهندگان، دسترسی برابر به رسانه‌ها و رفع موانع مشارکت گروه‌های آسیب‌پذیر، از جمله شاخص‌هایی هستند که عدالت انتخاباتی را از یک ایده آل نظری به یک واقعیت اجرایی تبدیل می‌کنند. این چارچوب، پایه‌ای برای ارزیابی عملکرد نظام‌های سیاسی و سنجش میزان پایبندی آن‌ها به اصول دموکراسی است.

عدالت انتخاباتی و اسناد حقوق بشری

عدالت انتخاباتی در نظام‌های دموکراتیک نه تنها یک اصل داخلی، بلکه تعهدی بین‌المللی است که در اسناد مختلف حقوق بشری به آن تصریح شده است. این مفهوم بر لزوم برگزاری انتخابات آزاد، منصفانه و شفاف تأکید دارد که در آن تمامی افراد بدون تبعیض امکان مشارکت برابر در فرایندهای سیاسی را داشته باشند. اسناد بین‌المللی از جمله [اعلامیه جهانی حقوق بشر](#) و [میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی](#)، به‌طور خاص بر اهمیت عدالت در انتخابات برای تحقق دموکراسی و حاکمیت مردم تأکید کرده‌اند. [ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر](#)، حق مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم در حکومت را به‌عنوان یکی از حقوق بنیادین انسان‌ها معرفی می‌کند. این ماده تأکید دارد که مشروعیت هر حکومتی باید از اراده آزاد مردم نشأت بگیرد و این اراده از طریق انتخابات دوره‌ای، عمومی و سراسری ابراز شود. بر اساس این ماده، برابری در حق رأی و تضمین آزادی انتخاب، یکی از ارکان اساسی برای تحقق عدالت انتخاباتی است. [میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۲۵](#) نیز بر لزوم برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه تأکید می‌کند. این ماده حقوق شهروندان را در سه بخش تشریح می‌کند: مشارکت مستقیم و غیرمستقیم در اداره امور عمومی، حق رأی دادن و انتخاب شدن در انتخابات عمومی و دسترسی برابر به مناصب عمومی. این ماده بر رفع هرگونه تبعیض نژادی، جنسی یا اجتماعی در فرایندهای انتخاباتی تأکید دارد و برگزاری انتخابات شفاف و بدون محدودیت غیرمعقول را از الزامات تحقق عدالت می‌داند. علاوه بر این، [کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان در ماده ۷](#) خود بر مشارکت برابر زنان در عرصه‌های سیاسی تأکید می‌کند. این ماده دولت‌ها را ملزم می‌کند که حقوق زنان را در رأی دادن، انتخاب شدن و تصدی مناصب عمومی تضمین کنند. از این منظر، عدالت انتخاباتی نه تنها مفهومی مرتبط با برابری سیاسی، بلکه ابزاری برای تحقق برابری جنسیتی و ارتقای حقوق بشر در سطح جامعه است. در کنار اسناد

جهانی، تلاش‌های منطقه‌ای نیز در جهت تقویت عدالت انتخاباتی انجام شده است. به‌عنوان مثال، [منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها](#) و [کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر](#) بر لزوم مشارکت برابر تمامی گروه‌ها در انتخابات تأکید دارند و انتخابات آزاد و منصفانه را به‌عنوان یک حق غیرقابل انکار برای همه افراد مطرح می‌کنند.

با توجه به تحلیل اسناد مذکور، عدالت انتخاباتی نه تنها شرطی برای تحقق دموکراسی، بلکه یکی از حقوق بنیادین بشر است که بدون آن، مشارکت سیاسی واقعی امکان‌پذیر نخواهد بود. این اسناد نشان می‌دهند که دولت‌ها موظف به ایجاد زیرساخت‌های قانونی و اجرایی برای تضمین عدالت انتخاباتی هستند تا حقوق بشر به‌طور کامل محقق شود.

نقش عدالت انتخاباتی در دموکراسی

عدالت انتخاباتی نقشی اساسی در تضمین پایداری و مشروعیت نظام‌های دموکراتیک ایفا می‌کند. دموکراسی به‌عنوان نظامی که بر پایه حاکمیت مردم بنا شده است، نیازمند فرایندهایی شفاف، عادلانه و شمول‌گرا در انتخابات است. عدالت انتخاباتی نه تنها زمینه مشارکت برابر همه اقشار جامعه را فراهم می‌کند، بلکه به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از تبعیض و تقویت اعتماد عمومی به نهادهای حکومتی عمل می‌کند.

یکی از مهم‌ترین نقش‌های عدالت انتخاباتی، تضمین مشارکت برابر سیاسی است. در جوامع دموکراتیک، همه شهروندان، فارغ از جنسیت، نژاد، دین یا وضعیت اجتماعی-اقتصادی، باید از حق مساوی برای رأی دادن و انتخاب شدن برخوردار باشند. این برابری تضمین می‌کند که همه صداها شنیده شده و تصمیم‌گیری‌ها بر پایه

نماینندگی واقعی مردم انجام شود. اسناد بین‌المللی نظیر [اعلامیه جهانی حقوق بشر](#) و [میثاق بین‌المللی حقوق](#)

[مدنی و سیاسی](#)، این برابری را به‌عنوان یکی از اصول بنیادین دموکراسی تأیید کرده‌اند. نقش دیگر عدالت انتخاباتی، تقویت مشروعیت حکومت‌ها است. انتخاباتی که عادلانه برگزار شود، به مشروعیت نظام سیاسی کمک می‌کند و این مشروعیت زمینه‌ساز حمایت عمومی و پایداری سیاسی می‌شود. در مقابل، انتخابات غیرعادلانه و تبعیض‌آمیز می‌تواند به کاهش اعتماد عمومی، نارضایتی اجتماعی و حتی بحران‌های سیاسی منجر شود. از این رو، عدالت انتخاباتی نه تنها یک مفهوم نظری، بلکه ضرورتی عملی برای حفظ ثبات و کارآمدی

نظام‌های دموکراتیک است. ([Goodwin-Gill, 2006](#))

شفافیت فرایندهای انتخاباتی یکی دیگر از ابعاد مهم عدالت انتخاباتی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در دموکراسی دارد. شفافیت در تمام مراحل انتخابات، از ثبت‌نام رأی‌دهندگان و نامزدها تا اعلام نتایج، تضمین می‌کند که انتخابات بدون دخالت و تخلف انجام شود. همچنین، نظارت مؤثر توسط نهادهای مستقل داخلی و

بین‌المللی از دیگر عوامل تقویت عدالت در انتخابات و اعتمادسازی در نظام‌های دموکراتیک است؛ علاوه بر این، عدالت انتخاباتی نقش مهمی در تقویت نهادهای دموکراتیک دارد. نهادهایی مانند کمیسیون‌های انتخاباتی مستقل، دستگاه قضایی بی‌طرف و رسانه‌های آزاد، ابزارهایی برای اطمینان از رعایت عدالت در انتخابات هستند. این نهادها باید تضمین کنند که فرایندهای انتخاباتی نه تنها عادلانه، بلکه فراگیر و شفاف باشند. بدون وجود چنین نهادهایی، تحقق عدالت انتخاباتی دشوار خواهد بود و نظام دموکراتیک با چالش‌های جدی مواجه می‌شود (دیرینا، مجبی، و جلیلی، ۱۴۰۲). در نهایت، عدالت انتخاباتی زمینه‌ساز تقویت مشارکت عمومی است. انتخاباتی که بر پایه عدالت بنا شده باشد، انگیزه بیشتری برای مشارکت افراد در فرایندهای سیاسی ایجاد می‌کند. این مشارکت گسترده، نمایندگی بهتری از جامعه ارائه می‌دهد و موجب تقویت ارتباط میان شهروندان و نهادهای حکومتی می‌شود. بنابراین، عدالت انتخاباتی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی دموکراسی، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی، برای حفظ حاکمیت مردم و ارتقای حقوق بشر ضروری است.

چالش‌ها و موانع تحقق عدالت انتخاباتی

تحقق عدالت انتخاباتی در بسیاری از جوامع با چالش‌ها و موانع متعددی مواجه است که ریشه در عوامل حقوقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارند. این موانع نه تنها بر کیفیت انتخابات تأثیر می‌گذارند، بلکه می‌توانند مشروعیت نهادهای دموکراتیک را نیز زیر سؤال ببرند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، تبعیض ساختاری در نظام‌های انتخاباتی است. این تبعیض می‌تواند در قالب محدودیت‌های ناعادلانه علیه گروه‌های خاص مانند زنان، اقلیت‌های قومی یا دینی و افراد کم‌توان بروز کند. به‌عنوان مثال، در بسیاری از کشورها، موانع فرهنگی و اجتماعی همچنان مشارکت برابر زنان در انتخابات را محدود می‌کنند. ماده ۷ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان بر ضرورت ایجاد شرایط برابر برای مشارکت زنان تأکید دارد، اما اجرای این ماده مستلزم رفع موانع فرهنگی و اصلاح ساختارهای تبعیض‌آمیز است. فساد انتخاباتی یکی دیگر از موانع عمده تحقق عدالت است. این فساد می‌تواند شامل خرید آراء، دستکاری در نتایج انتخابات و سوءاستفاده از منابع عمومی برای حمایت از یک نامزد خاص باشد. فساد انتخاباتی نه تنها اعتماد عمومی به فرایندهای دموکراتیک را تضعیف می‌کند، بلکه مانع از شکل‌گیری اراده واقعی مردم می‌شود. (Goodwin-Gill, 2006).

نظارت مستقل داخلی و بین‌المللی بر انتخابات می‌تواند به کاهش این چالش کمک کند. ضعف نهادهای نظارتی و اجرایی از دیگر موانع کلیدی است. نهادهایی مانند کمیسیون‌های انتخاباتی و دستگاه قضایی، اگر فاقد استقلال و بی‌طرفی باشند، نمی‌توانند به درستی به تضمین عدالت انتخاباتی کمک کنند. در بسیاری از کشورها، این نهادها تحت تأثیر فشارهای سیاسی قرار می‌گیرند و قادر به نظارت مؤثر بر فرایندهای انتخاباتی نیستند. علاوه

بر این، نبود شفافیت در فرایندهای انتخاباتی مانعی جدی در راه تحقق عدالت است. عدم دسترسی به اطلاعات شفاف در مورد حوزه‌بندی، ثبت‌نام رأی‌دهندگان و شیوه شمارش آرا می‌تواند به ایجاد بی‌اعتمادی عمومی و تضعیف نظام دموکراتیک منجر شود. شفافیت در تمامی مراحل انتخابات برای ایجاد اعتماد عمومی ضروری است. در مجموع، برای غلبه بر این چالش‌ها، اصلاحات ساختاری، آموزش شهروندی و تقویت نهادهای مستقل نظارتی و اجرایی ضروری است. این اقدامات می‌توانند مسیر را برای تحقق عدالت انتخاباتی هموار کرده و نقش آن را در تقویت دموکراسی و حقوق بشر ارتقا دهند. (قاسمی و مؤیدیان، ۱۳۹۸).

نتیجه‌گیری

عدالت انتخاباتی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی دموکراسی و حقوق بشر، نقشی کلیدی در تضمین مشروعیت نظام‌های سیاسی و حفظ حاکمیت مردم ایفا می‌کند. انتخابات آزاد، عادلانه و شفاف، نه تنها ابزاری برای تعیین نمایندگان و رهبران سیاسی است، بلکه راهی برای تقویت اعتماد عمومی و مشارکت گسترده شهروندان در اداره امور عمومی محسوب می‌شود. با این حال، تحقق عدالت انتخاباتی همچنان با چالش‌ها و موانع متعددی روبه‌رو است که باید با تدابیر قانونی، نظارتی و آموزشی رفع شوند. اسناد بین‌المللی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بر لزوم رعایت عدالت در انتخابات تأکید دارند. این اسناد بر حق مشارکت برابر تمام افراد، بدون توجه به جنسیت، نژاد، مذهب یا وضعیت اقتصادی، تأکید می‌کنند و برگزاری انتخابات دوره‌ای، آزاد و شفاف را به‌عنوان یکی از شروط اساسی تحقق دموکراسی معرفی می‌کنند. علاوه بر این، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، مشارکت برابر زنان در فرایندهای انتخاباتی را مورد تأکید قرار داده و خواستار رفع موانع فرهنگی و ساختاری شده است. این اسناد نشان می‌دهند که عدالت انتخاباتی تنها یک مفهوم سیاسی نیست، بلکه بخشی از حقوق بنیادین بشر است که دولت‌ها موظف به اجرای آن هستند. با این حال، موانعی نظیر تبعیض ساختاری، فساد انتخاباتی، ضعف نهادهای نظارتی و عدم شفافیت در فرایندهای انتخاباتی، همچنان مانع تحقق عدالت انتخاباتی در بسیاری از کشورهاست. این چالش‌ها نه تنها کیفیت انتخابات را تحت تأثیر قرار می‌دهند، بلکه موجب کاهش اعتماد عمومی به نهادهای دموکراتیک می‌شوند. برای رفع این موانع، تقویت نهادهای نظارتی مستقل، ایجاد شفافیت در تمامی مراحل انتخابات و آموزش عمومی برای ارتقای آگاهی شهروندان ضروری به نظر می‌رسد. عدالت انتخاباتی همچنین می‌تواند ابزاری مؤثر برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی و تقویت نهادهای دموکراتیک باشد. مشارکت برابر اقلیت‌ها و گروه‌های آسیب‌پذیر در انتخابات، راهی برای تضمین نمایندگی واقعی جامعه و ایجاد سیاست‌هایی است که منعکس‌کننده اراده تمام اقشار باشند. این مشارکت نه تنها به تقویت حقوق بشر کمک می‌کند، بلکه موجب انسجام اجتماعی و افزایش

کارآمدی نظام سیاسی می‌شود. در نهایت، عدالت انتخاباتی برای تضمین پایداری دموکراسی و تحقق حاکمیت قانون ضروری است. انتخاباتی که بر اساس عدالت برگزار شود، می‌تواند اعتماد عمومی را به نظام سیاسی تقویت کرده و زمینه‌ای برای توسعه اجتماعی و سیاسی فراهم آورد. دولت‌ها باید با اجرای تعهدات بین‌المللی، اصلاح قوانین داخلی و تقویت نظارت‌های انتخاباتی، عدالت را در تمامی جنبه‌های فرایندهای انتخاباتی تضمین کنند. این اقدامات، علاوه بر تقویت مشروعیت نظام‌های سیاسی، به تحقق اصول بنیادین حقوق بشر و عدالت اجتماعی نیز کمک خواهد کرد.

الگوی انتخابات شایسته در حقوق بین الملل با نگاهی به انتخابات اخیر ونزوئلا

آرش ملکی پژوهشگر دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه قم

انتخابات فرآیندی است که در چارچوب آن مردم رای خود را به صندوق انداخته و مقامات عمومی را بر می‌گزینند. [\(اینجا\)](#) به بیان دیگر، انتخابات فرصتی است به منظور ایفای نقش مستقیم شهروندان در تعیین رهبران سیاسی و تنظیم سرمشق حکمرانی بر اساس خواست و اراده آنها. [\(اینجا\)](#) به تعبیر جوزف شومپتر، انتخابات قلب دموکراسی است. [\(اینجا\)](#) سالانه ده ها انتخابات در سراسر جهان برگزار و رای مردم به مقامات اجرایی در سطوح مختلف مدیریتی فرصت خدمت می‌دهد. به عنوان مثال، گفته شده که در سال ۲۰۲۴، در ۶۴ کشور - که ۴۹٪ از جمعیت جهان در آنها ساکن هستند - انتخابات برگزار می‌شود. [\(اینجا\)](#) اگرچه انتظار می‌رود که این تمرین دموکراسی در طول سالها به مرتبه کمال رسیده باشد اما هنوز در بعضی کشورها برگزاری انتخابات با الگوی مطلوب فاصله داشته و رای مردم از سوی اقتدارگرایان نادیده گرفته می‌شود.

یکی از کشورهای اقتدارگرای مواجه با چالش های انتخاباتی ونزوئلا است. [\(اینجا\)](#) موطن بیست و هشت میلیون انسان که در منطقه آمریکای لاتین واقع شده و به واسطه ذخایر غنی انرژی های فسیلی بسیار ثروتمند محسوب می‌شود. [\(اینجا\)](#) [\(اینجا\)](#) با وجود این ثروت بالقوه، فساد و سوء مدیریت، تورم در ونزوئلا را به ۱۸۶٪ رسانده و اقتصاد این کشور در آستانه نابودی کامل است. [\(اینجا\)](#) [\(اینجا\)](#) مورخ ۲۸ جولای سال جاری میلادی، در این کشور انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. چهار ساعت پس از پایان رای گیری، رئیس جمهور مستقر - نیکلاس مادورو - اعلام نمود که ۵۱٪ از آراء مشارکت کنندگان را کسب نموده و پیروز انتخابات است. [\(اینجا\)](#) نتیجه ای که بر خلاف تمام نظرسنجی ها بود و ونزوئلا را در شوک فرو برد. [\(اینجا\)](#) در واکنش به این پیروزی مشکوک، جمعی از رای دهندگان به کاندیدای رقیب - ادموندو گونزالز - به جمع آوری برگه های رای مبادرت ورزیده و با شمارش آنها، مشخص شد آراء مادورو تنها ۳۰٪ است و گونزالز با کسب ۶۷٪ از آراء در انتخابات به پیروزی رسیده است. [\(اینجا\)](#) این رویداد بی سابقه افزون بر آشوب در شهرهای ونزوئلا، واکنش تند سایر دولتها را نیز در پی داشت. بسیاری از کشورها با اعلام به رسمیت نشناختن نتیجه انتخابات، شفاف سازی در فرآیند آن را خواستار شدند. [\(اینجا\)](#) حتی بعضی دولتها رابطه دیپلماتیک خود را با ونزوئلا قطع کردند. [\(اینجا\)](#) در عین حال، وضع تحریم های سنگین تر از سوی ایالات متحده و فشار مضاعف به اقتصاد درهم شکسته ونزوئلا بسیار محتمل به نظر می‌رسد؛ [\(اینجا\)](#) آن هم در شرایطی که این کشور نیاز دارد با استفاده از سرمایه گذاری خارجی اقتصاد خود را احیا نماید. [\(اینجا\)](#) لذا با توجه به جدیت موضوع، به نظر نمی‌رسد مادورو بتواند با سیاست بی توجهی فشارهای بین المللی را مهار و بدون چالش به دوره سوم ریاست جمهوری برسد. این

بحران در شرایطی حادث شده که در حقوق بین الملل، الگوی انتخابات شایسته پیش بینی شده و پیروی تقنینی و رویه ای دولتها از این الگوی پیشنهادی، سبب می شود هیچ دولتی پس از برگزاری انتخابات با بحران مشروعیت مواجه نشود. اما انتخابات شایسته در حقوق بین الملل حائز چه ویژگی هایی است؟

«اعلامیه معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه» عنوان سندی است که اتحادیه بین المجالس مورخ ۲۶ مارس ۱۹۹۶ آن را تصویب نمود. در ماده ۱ از این اعلامیه قید شده که دولت صرفاً می بایست محصول اراده حقیقی، آزادانه و منصفانه مردم باشد. ماده ۲ حق رای دادن بدون تبعیض، حق تجدید نظر خواهی در صورت محرومیت از رای دادن و حق مخفی بودن رای برای همه شهروندان را به رسمیت شناخته است. ماده ۳ نیز بیان می کند همه شهروندان باید در انطباق با شرایط مقرر در قانون اساسی و تعهدات بین المللی بتوانند در انتخابات نامزد شوند. در عین حال، تأسیس حزب سیاسی، بیان آزادانه مواضع سیاسی، برگزاری تجمعات انتخاباتی، دسترسی یکسان به رسانه ها و برخورداری از امنیت جانی و مالی احزاب و نامزدها در جریان رقابت انتخاباتی از جمله حقوق دیگری است که در این ماده مطمح نظر قرار گرفته است. در بند ۷ از همین ماده، امنیت ملی به عنوان تنها استثنای مشروع به منظور تحدید این حقوق معرفی می شود. علاوه بر این موارد، مسئولیت در قبال جامعه، احترام به حقوق و آزادی های دیگران، پرهیز از خشونت و پذیرش نتیجه یک انتخابات آزاد و منصفانه به عنوان الزامات رفتاری نامزدهای انتخابات مورد اشاره قرار می گیرد. این اعلامیه در عین حال از تعهدات دولتها غافل نیست و ذیل ماده ۴ به ضرورت وضع قوانین تضمین کننده حقوق انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان، پیش بینی اهداف دموکراتیک، احترام به حقوق بنیادین شهروندان و تضمین شفافیت ساختار انتخابات اشاره می کند. چنانچه پیشتر اشاره شد، این اعلامیه ماهیت توصیه ای دارد. لیکن مفاد آن در اسناد بین المللی لازم الاجرا در قالب «حق تعیین سرنوشت» مورد حمایت است. حق تعیین سرنوشت، یک بُعد خارجی و یک بُعد داخلی دارد. در یک نگاه، حق مردم به منظور تعیین جایگاه خود در جامعه بین المللی حق تعیین سرنوشت خارجی است و حق مردم در برخورداری از یک حکومت دموکراتیک، رابطه قاعده مند با نهاد قدرت و مشارکت مؤثر در آینده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود حق تعیین سرنوشت داخلی نام دارد. کمیته امحای تبعیض نژادی نیز در توصیه عمومی شماره ۲۱ حق تعیین سرنوشت داخلی را «برخورداری همه مردم از امکان توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون مداخله و ایفای نقش در همه سطوح از مدیریت امور عمومی» تعریف می کند. (اینجا) (اینجا) (اینجا) مهمترین اسناد بین المللی از حیث پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی - ذیل مواد ۱ و ۲۵ - و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - ذیل ماده ۱

- هستند که به واسطه دو پروتکل اختیاری امکان دادخواهی فردی در کمیته های بی طرف را پیش بینی نموده اند. (اینجا) (اینجا) (اینجا) (اینجا)

از آنجا که دولت ونزوئلا نسبت به همه این اسناد چهار گانه متعهد است، امکان شکایت اتباع ونزوئلایی - پس از طی کردن مراحل داخلی - به این نهادهای شبه قضایی وجود دارد. (اینجا) در عین حال، این دولت به عنوان عضو کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر در قبال ماده ۲۵ آن که حق مشارکت شهروندان در حکومت را پیش بینی نموده نیز متعهد است. در نتیجه، سایر دولتهای عضو می توانند علیه ونزوئلا نزد دیوان آمریکایی حقوق بشر اقامه دعوا کنند که با توجه به اعتراض تند این دولتها به انتخابات اخیر ونزوئلا، وقوع این اتفاق به هیچ وجه دور از ذهن نیست. همچنین، بر اساس ماده ۴۴ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، اشخاص نیز می توانند از طریق کمیسیون آمریکایی نزد دیوان دادخواهی کنند. (اینجا) (اینجا) (اینجا)

در یک نگاه کلی، استمرار وضعیت کنونی در ونزوئلا به نفع هیچ گروهی نیست. مردم، همسایگان و بخش اعظم جامعه بین المللی از وقایع روزهای اخیر به شدت ناراضی هستند. دولت اقتدارگرای ونزوئلا بر حقایق آشکار چشم بسته و هیچ اعتراضی را بر نمی تابد. شکافی این چنین میان شهروندان و نهاد حاکم، از حیث سوابق تاریخی همواره به افزایش تنش - و در نهایت - هرج و مرج می انجامد. هیچ دولتی قادر نیست با نادیده گرفتن حقوق بنیادین شهروندان و بی توجهی به خواسته های آنها در مسیر توسعه حرکت کند. رعایت این حقوق بنیادین به دولتها مشروعیت می بخشد و نقض آنها مشروعیت هر دولتی را از بین می برد. تصمیم مادورو الگوی مشروعیت دولت فعلی و آینده او را تعیین خواهد کرد.

شناسایی حق بر بازی به عنوان حقوق کودک و تعهدی بین‌المللی (با تاکید بر گرامیداشت

اولین روز جهانی بازی توسط سازمان ملل متحد)

دکتر محمدمهدی سیدناصری - پژوهشگر حقوق کودک

حق کودک بر بازی را می‌توان حقی فراموش شده قلمداد کرد. علی‌رغم آن‌که از مهم‌ترین مصادیق حقوق اساسی کودکان می‌باشد، اما کمتر به ماهیت بنیادین آن پرداخته شده است. فلسفه‌ی روحیه‌ی تمایل به بازی از ابتدای آفرینش در وجود کودکان بنا نهاده شده و حق بر بازی یک حق انتخابی و مازاد نیست، بلکه در زمره‌ی حقوق اساسی و غیر قابل سلب قرار دارد و می‌بایست توجه ویژه‌ای به آن شود، زیرا سبب رشد و شکوفایی کودکان می‌شود. در مقابل نادیده گرفتن آن منجر به آسیب‌هایی بس جبران ناپذیر و سلب آن از مصادیق نقض حقوق کودک می‌باشد. در [ماده‌ی ۳۱ کنوانسیون حقوق کودک](#) به ابعاد فرهنگی، هنری از جمله کلیه زمینه‌هایی که موجبات تفریح و آرامش و در نتیجه، پرورش خلاقیت‌های مناسب کودک را فراهم می‌آورد، اشاره شده و کشورهای عضو موظف به محترم شمردن و فراهم نمودن و توسعه بخشیدن چنین حقی شده‌اند. [یازدهم ژوئن ۲۰۲۴ میلادی](#) برای اولین بار در تقویم مناسبت‌های بین‌المللی، ملل متحد روز بازی را گرامی داشت که در این مناسبت تاکید شد که کلیه‌ی انبای بشر اعم از کودکان به عنوان آسیب پذیرترین اقشار جامعه یا بزرگسالان حق بر بازی دارند و در همین راستا تاکید می‌نماید که بازی می‌تواند فرصت مناسبی برای تامین سلامتی و توسعه‌ی تاب آوری در مقابل مشکلات و تقویت دوستی و صلح باشد. لازم به یادآوریست که منظور از کودک در این نوشتار به استناد اکثر اسناد حقوق بشری، شخصی است که به سن ۱۸ سالگی نرسیده است.

یازدهم ژوئن ۲۰۲۴ به عنوان اولین گرامیداشت روز جهانی بازی را می‌توان لحظه‌ای مهم برای نظام حقوق بین‌الملل کودک در نظر گرفت. در یازدهم ژوئن، جهان گرد هم آمد تا اولین روز جهانی بازی را جشن بگیرد که توسط مجمع عمومی ملل متحد جهت دفاع از نقش بنیادین بازی برگزار شد. این رویداد در نیویورک توسط یک گروه اصلی از کشورهای عضو (بلغارستان، السالوادور، جامائیکا، کنیا، لوکزامبورگ و ویتنام) در کنار صندوق حمایت از کودکان ملل متحد ([یونیسف](#))، [یونسکو](#) و بنیاد لگو برگزار گردید. در این نشست [خانم کاترین راسل](#)، مدیر اجرایی یونیسف اشاره نمود که از نیازهای بنیادین کودکان ۳ تا ۶ سال، بازی است که نقش حائز اهمیتی در تقویت قوای جسمانی و عقلانی کودک دارد چرا که کودک ضمن بازی می‌بایست نقشی برای خود انتخاب کند (به طور مثال دکتر، خلبان و...). پس باید برای اجرای نقش در ذهن خود رفتار و حرکات و گفتار را تصور نماید، ابزار و وسایلی را به کار گیرد، ضمن بازی ملزم است تا مقرراتی که بازی را شکل می‌دهد به کار بندد و درباره‌ی قوانین بازی با همبازی‌ها توافق نماید، بنابراین از طریق تقلید الگوهای رفتاری دیگران رفتار و شخصیت خودش را شکل می‌دهد. او همچنین افزود: کودک به‌ویژه با بازی‌های دسته‌جمعی مبتنی بر

همکاری، تعامل با دیگران را می‌آموزد و به ارزش کودکان دیگر که بی‌آنها بازی مقدور نیست، پی می‌برد. این امر سبب ایجاد روحیه‌ی مسامحه و بردباری (tolerance) در کودک می‌شود و طبعاً هر بازی برای کودک نمی‌تواند واجد این آثار مثبت باشد؛ بازی‌های منفی (یعنی بازی‌هایی که خشونت، قانون‌گریزی، هنجارشکنی و...) را به کودک آموزش می‌دهد می‌بایست منع و آسیب‌شناسی شود. همچنین در این نشست [خانم خانم لیلی‌گری](#) نماینده [یونسکو](#) در نیویورک با اشاره به شناسایی حق بر بازی کودک افزود: بازی‌هایی که برای کودکان طرح می‌شوند باید واجد کارکردهای مثبت باشد و این گونه بازی‌ها را می‌توان «بازی مطلوب» نامید و ادامه داد که در حمایت از حقوق کودک، هنر به عنوان یک حق برای کودک شناخته شده، یکی از بهترین بازی‌ها برای کودک، بازی با رویکرد هنری و یا در قالب‌های هنری (مانند مجسمه‌سازی، نقاشی، تاتر) است. دهه‌ها تحقیق و پژوهش نشان داده است که بازی برای رشد و سلامت کودکان بسیار مهم است. ([لینک](#)) در پژوهشی که توسط خانم «[نوامی لات](#)» که یکی از پژوهشگران شناخته شده در این حوزه در دانشگاه آکسفورد است انجام شده، ۴ مولفه مهم در باب حق بر بازی کودکان مطرح شده است مانند: ۱- محیط بازی؛ شرط داشتن محیط بازی برای کودکان دارای دو مولفه است: کودکان هم به فضای فیزیکی و هم به فضای ذهنی و روانی نیاز دارند تا از حق بازی خود برخوردار شوند، ۲- زمان بازی؛ بدون زمان بازی، کودکان نمی‌توانند از حق بازی خود برخوردار شوند، ۳- پذیرش بازی؛ این عنصر شامل نیاز به تضمین پذیرش گسترده حق بازی کودک می‌باشد، ۴- حق بر آگاهی از حقوق مرتبط با بازی؛ اصول موجود در کنوانسیون حقوق کودک به یکدیگر وابسته، غیرقابل تقسیم و مرتبط هستند (برابر تاکید ماده ۵ اعلامیه و برنامه اقدام وین) ([لینک](#)). بنابراین، اجرای حق بازی مستلزم اعمال و شراکت با سایر حقوق کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل متحد است. معهدا، در عمل، کماکان کودکان با موانع مهمی برای برخورداری از حق خود برای بازی مواجه هستند. کودکان در فضاهای عمومی ناخوشایندی قرار دارند، چرا که مناطق اطراف منازل و مدارس آنها به گونه‌ای طراحی شده که خودروها در اولویت قرار داده می‌شوند. تصوراتی چون کودکان به عنوان قشری آسیب‌پذیر در صورت بازی کردن در فضای بیرون یا افرادی بیش از حد مزاحم، موجب شده که اغلب آنها را در داخل خانه و دور از محیط‌های بازی در فضای باز، نگه دارند، یک باور اشتباه وجود دارد که بازی فقط برای کودکان کوچکتر صدق می‌کند. زمان بازی آنها به دلیل رقابت فزاینده برای جلب توجه و اوقات فراغت از بین می‌رود و جدی بهره‌برداری نمی‌شود. در مواردی، بازی به عنوان یک فعالیت بیهوده و اتلاف وقت کودکان در نظر گرفته می‌شود. فضای مجازی برای آنها در حد ضعیفی ساماندهی شده و پرسش‌های زیادی را پیرامون محیط بازی امن کودکان شکل داده است. فشارهای فزاینده والدین و سرپرستان نیز مانعی برای بازی کودکان می‌باشد. در همین راستا [کمیته‌ی حقوق کودک ملل متحد](#) در [نظریه‌ی تفسیری شماره‌ی ۲۵](#) مصوب ۲۰۲۱ میلادی خود با

موضوع حقوق کودک در محیط دیجیتال درباره‌ی حق بر بازی کودک در محیط دیجیتال اشاره می‌کند و دولت‌ها را مکلف به رعایت این حق بنیادین کودک می‌نماید و همچنین اشاره می‌کند که محیط دیجیتال باعث افزایش حق کودکان در فرهنگ و اوقات فراغت و بازی می‌شود که برای رفاه و رشد آنان ضروری است. کودکان در هر سنی از طریق درگیر شدن با طیف گسترده‌ای از محصولات و خدمات دیجیتال، به انتخاب خود، لذت و علاقه و آرامش را تجربه کرده‌اند، اما نگرانند که ممکن است بزرگسالان اهمیت بازی دیجیتال و نحوه‌ی اشتراک آن را درک نکنند. کشورهای متعهد باید اطمینان یابند که ارتقای فرصت‌های فرهنگی، اوقات فراغت و بازی در محیط دیجیتال با ارائه گزینه‌های جذاب در مکان‌های فیزیکی محل زندگی کودکان تعادل دارد. به‌ویژه در سال‌های اولیه، کودکان عمدتاً از طریق بازی، شامل حرکت بدنی و تعامل مستقیم رودررو با سایر افراد، به زبان، هماهنگی، مهارت‌های اجتماعی و هوش هیجانی دست می‌یابند. برای کودکان بزرگتر، بازی و تفریحاتی که شامل فعالیت‌های بدنی، ورزش‌های گروهی و سایر فعالیت‌های تفریحی در فضای باز است، سلامتی و همچنین مهارت‌های عملکردی و اجتماعی را فراهم می‌کند. ([لینک](#))

ماده‌ی ۳۱ کنوانسیون حقوق کودک به یکی از بنیادی‌ترین جنبه‌های کودک‌محوری یعنی بازی و تفریح اشاره می‌نماید که هر کدام از این مولفه‌های مندرج در این ماده در ارتقای کیفیت زندگی کودکان و سلامت روان آنها بسیار حائز اهمیت هستند. مولفه اول؛ «حق کودک به استراحت» است که شامل داشتن فرجه کافی از کار، آموزش و یا هرگونه فعالیتی است که مستلزم تلاش ذهنی یا فیزیکی کودک است. مولفه دوم به «حق داشتن اوقات فراغت» می‌پردازد؛ که به معنی حق داشتن زمانی برای تفریح، بازی یا آسودگی است. مولفه سوم «حق کودک بر بازی» است؛ که به هر فعالیتی اطلاق می‌شود که توسط خود کودکان آغاز می‌شود، جهت می‌گیرد و سازماندهی می‌شود. در آخر، ماده به «حق کودکان برای تفریح و سرگرمی» اشاره می‌کند که مواردی مانند شرکت در گروه‌های ورزشی، هنری و غیره را در برمی‌گیرد. لازمه تحقق ماده ۳۱، عامل بودن کودک در تمامی موارد فوق است، بدین معنی که کودک می‌بایست در شروع و ادامه هر کدام از مولفه‌های ذکر شده حق انتخاب آزادانه داشته باشد. همچنین، در تفسیر این ماده به این تاکید شده است که کلیه‌ی کودکان، فارغ از جنسیت، مذهب، قومیت، محل زندگی، توانمندی و غیره حق دارند از حقوق ذکر شده در زندگی بهره ببرند. در باب اهمیت ماده ۳۱ باید دانست که کودکی که فرصت استراحت، تفریح، سرگرمی، بازی و شرکت در فعالیت‌های فرهنگی و هنری را داشته باشد، کودکی خلاق، لایق، پرانگیزه و دارای سلامت روان خواهد بود. □ بازی و سرگرمی جزو ضروری و لاینفک زندگی کودکان بوده و عامل حیاتی برای سلامت و بهزیستی کودکان، رشد خلاقیت، تصویرسازی ذهنی، خودباوری، عزت نفس، مهارت‌های شناختی، فیزیکی، هیجانی و اجتماعی آنها به شمار می‌رود. با وجود تمام آثار مثبت بازی در رشد و سلامت کودک، نباید فراموش کنیم که

اهمیت بازی در وهله اول به ارزش ذاتی آن است، به این معنی که اهمیت بازی برای کودکان از جهت لذتی است که به کودک می‌دهد و نباید صرفاً به عنوان ابزاری برای آموزش یا سلامت کودک در نظر گرفته شود. در بیشتر مواقع با اندکی توجه و تلاش می‌توان شرایط لازم برای بهره‌مندی کودکان از حقوق اشاره شده در ماده ۳۱ را به راحتی فراهم نمود.

کودکان ما «امروز» نیاز دارند که خوب زندگی کنند و به حقوقشان احترام گذاشته شود. حمایت از مصالح عالی‌هی کودکان، مهمترین مبنای حقوق کودک و ابدیت‌بخشیدن به حقِ دارا بودن از حق برای کودکان از مهمترین اهدافِ خاص نظام حقوق بین‌الملل کودکان در عصر پدیده‌های تکنولوژیک است. امید است که با به رسمیت شناخته شدن بیشتر حق بر بازی کودکان، نهاد خانواده، مدارس و جوامع محلی از این که کودکان دوران کودکی لذت‌بخشی داشته باشند دفاع کنند و محیطی را ایجاد نمایند که هم پذیرنده و هم مشوق بازی کودکان باشد. با توجه به فلسفه‌ی مفهوم و ماهیت بنیادین حق بر بازی کودکان و آثار و تبعاتی که عدم رعایت آن در پیش دارد، توجه به این حق را به ضرورتی انکارناپذیر بدل نموده است و دولت‌ها می‌بایست با توجه به کنوانسیون حقوق کودک و با به رسمیت شناختن و احترام به آن در جهت ارتقا و پیشبرد این حق بکوشند و با فراهم آوردن امکانات مناسب در فضاهای متعدد، اجرای آن را تحقق بخشند. و آگاهی‌رسانی و آموزش در جهت بازی‌های اصولی و هدفمند و جلوگیری از ترویج بازی‌های خشونت آمیز را در دستور کار قرار دهند و بر روند آن نظارت داشته باشند.

بزرگداشت روز بین المللی بازی با نگاهی کلی بر اهمیت فوق العاده بازی کردن

مریم هراتی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

نام گذاری روزهای مختلف سال به عنوان «روزهای بین المللی»، رویه ای ایست که سالیان طولانی توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در قطعنامه های متعدد در پیش گرفته شده است. در حقیقت، سازمان ملل روزهای بین المللی را به عنوان یک ابزار قدرتمند حمایتی پذیرفته است و با ایجاد مقررات ویژه، آگاهی و اقدام بین المللی این موضوعات را ارتقا می دهد. در این رابطه، اکثریت موارد نام گذاری روزهای بین المللی با قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل متحد تعیین شده است؛ اگرچه برخی از آنها توسط آژانس های تخصصی نیز نام گذاری شده اند. به عنوان مثال از نخستین رویکردها در این خصوص می توان نامگذاری ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن را در سال ۱۹۷۵ نام برد.

به همین ترتیب، در آخرین اقدام خود، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۵ مارس ۲۰۲۴ در ۷۸ امین جلسه اش قطعنامه ای مبنی بر اعلام ۱۱ ژوئن به عنوان «روز بین المللی بازی» تصویب نمود و از تمامی کشورهای عضو سازمان ملل متحد، اعضای آژانس های تخصصی و همچنین سایر سازمان های بین المللی و... دعوت نمود تا روز جهانی بازی را به نحو مناسب از طریق فعالیت هایی با هدف آموزش و افزایش آگاهی در مورد اهمیت بازی، گرمی بدارند. از کشورهایی که در تهیه این پیش نویس نقش داشتند می توان به آنتیگوا و باربودا، برزیل، بلغارستان، السالوادور، اندونزی، جامائیکا، کنیا، لوکزامبورگ، مالزی، مغولستان، ترکمنستان، ازبکستان و ویتنام اشاره نمود.

مجمع عمومی سازمان ملل در متن این قطعنامه و جهت تصویب آن به اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون افراد دارای معلولیت و تمامی اسناد حقوق بشری مربوطه و همچنین قطعنامه های شماره 70/1 مورخ ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۵ با عنوان «تغییر جهان ما: دستور کار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار» و 75/131 مورخ ۱۴ دسامبر ۲۰۲۰، تحت عنوان «دهه سالمندی سالم سازمان ملل» استناد نمود.

در این قطعنامه، نقش بازی در ایجاد مهارت های ضروری و قابل انتقال فیزیکی، اجتماعی، شناختی، ارتباطی و عاطفی زندگی در تمام سنین و تأثیر مثبت آن بر ارتقای بردباری و تاب آوری و تسهیل در شمول اجتماعی، پیشگیری از تعارض و ایجاد صلح مورد شناسایی قرار گرفته است. همچنین دسترسی به بازی و فعالیت های تفریحی جهت توسعه فردی و سلامت روحی و فیزیکی کودکان و جوانان، صرف نظر از نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و... و از طرف دیگر تقویت اعتماد بنفس و مسئولیت پذیری نیز مورد توجه این قطعنامه است.

بدین سان، آن چه تصویب این قطعنامه در ذهن متبادر می سازد، اهمیت و نقش غیرقابل انکار «بازی» در دستیابی به اهداف و مقاصد سازمان ملل نظیر آنچه که در منشور تصریح شده و همچنین آرمان های ۱۷ گانه توسعه ی پایدار است.

اهمیت بازی

به بیان یونیسف، ۱۶۰ میلیون کودک در جهان، به جای بازی کردن، یادگیری و آموزش، کار می کنند. پیش از آن که فراتر رویم، ذکر این نکته حائز اهمیت است که بازی به عنوان یک حق برای کودکان موردشناسایی قرار گرفته. ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ این حق را بدین شکل، به طور واضح مورد توجه قرار داده است: «هر کودکی حق استراحت، بازی و شرکت در فعالیت های فرهنگی و خلاق را دارد.» جامعه بین المللی همواره بر نقش بازی، در زندگی کودکان تاکید می ورزد. در قطعنامه شماره 70/1 که در زمینه ی آرمان های توسعه پایدار تصویب شد، کودکان و نقش حیاتی آن ها چندین بار مورد توجه مجمع عمومی قرار گرفت. در این قطعنامه، مجمع به جهانی اشاره می نماید که بر روی کودکان خود سرمایه گذاری نموده، سلامت آن ها را بر اهمیت می شمارد، بر برابری آن ها در تمامی مراحل تاکید می ورزد و همچنین آن ها را عواملی حیاتی برای تغییر می شمارد که در اهداف توسعه پایدار بستری خواهند یافت تا ظرفیت های بی پایان خود را برای کنش گری به سمت ایجاد فضایی بهتر هدایت کنند. با نگاهی ریزبینانه به اهداف توسعه پایدار، همچون سلامتی، رشد اقتصادی، صنعت و نوآوری و... به راحتی می توان دریافت که در نقش حیاتی کودکان و سلامت آن ها در قطعنامه فوق الذکر به هیچ عنوان زیاده گویی و اغراق نشده است. بنابراین در این زمینه نقش بازی بر سلامت و زندگی کودکان، اهمیتی دو چندان خواهد یافت تا آن جا که مجمع عمومی نامگذاری روزی بین المللی را برای آن در نظر گرفته است.

برخی مطالعات بازی را به عنوان تولید مشترک بدن ها، اشیاء، فضا و تاریخچه های درهم تنیده به شیوه هایی که زندگی را برای زمان بازی بهتر می کند و همچنین مفهومی برای ارتقای سلامت در نظر می گیرند. به بیانی دیگر، «بازی اساساً برای یادگیری مهارت های قرن بیست و یکم، مانند حل مسئله، همکاری و خلاقیت، که به مهارت های اجرایی حیاتی برای موفقیت بزرگسالان منجر می شود، بسیار مهم است.» (اینجا) از نقطه نظر دیگر، گفته می شود که «بازی برای قرن بیست و یکم همان چیزی است که کار برای صنعتی شدن بود و در حقیقت روشی برای دانستن، انجام دادن و خلق ارزش را نشان می دهد.» (اینجا)

در رابطه با نقش و اهمیت بازی بر روند رشد کودکان نوشته های فراوانی یافت می شود اما در نهایت مسئله اصلی و دغدغه حیاتی جامعه بین المللی جهت پررنگ تر کردن واژه بازی، این است که در حقیقت توسعه

دنیای امروزی در گرو توسعه فردی و توسعه فردی وابسته به آموخته های زندگیست و یکی از راه های رسیدن به این توسعه برای فرد، از طریق بازی های کودکانه است.

جمع بندی

نام گذاری روز ۱۱ ژوئن در جلسه ۲۵ مارس ۲۰۲۴ نمایانگر نقش پر اهمیت بازی در کودکان و توسعه فردی آن هاست. با توجه به قطعنامه تصویب شده میتوان چنین پنداشت که موضوع مورد بحث از نقطه نظرات متفاوتی قابل بحث و بررسی است؛ چه از جهت مسائل مربوط به حقوق بشر و حقوق کودک و حتی حقوق افراد دارای معلولیت و چه از جهت فعالیت های مربوط به آرمان های توسعه پایدار. پس آن چه در این وهله ضروری می نماید اختصاص توجه بیش از پیش به مسئله و همراهی کردن با رویکرد های سازمان ملل توسط جامعه بین المللی جهت دستیابی به اهداف مدنظر است.

ارتقاء حقوق کودکان با تمرکز بر روز جهانی کودک

مهشید جمالی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل

کودکان به عنوان قشری آسیب پذیر در تمام جوامع نیازمند نگاهی ویژه نسبت به بقیه افراد جامعه هستند تا به جهت استیفای حقوق خود مورد حمایت قرار بگیرند. طبق [ماده ۱ کنوانسیون حقوق کودک](#)، هر فرد انسانی زیر ۱۸ سال کودک تلقی می شود. در اکثریت جوامع، حقوق کودکان عمدتاً به حاشیه رانده شده و از یاد رفته اند. از این رو [سازمان ملل متحد](#) به جهت جلب توجه جامعه جهانی نسبت به حقوق کودکان و تلاش برای به رسمیت شناختن و تحقق آن، گامی مهم برداشته است. در این راستا [مجمع عمومی](#) سازمان ملل متحد بر طبق [قطعنامه 836\(IX\)](#) در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۵۴، پیشنهاد کرد تا تمام کشورها در سراسر دنیا روز جهانی کودک را به عنوان روزی به جهت برقراری عدالت اجتماعی و فراهم آوردن تفاهم بین کودکان، گرامی دانسته و در جهت آگاه سازی افراد و جوامع نسبت به حقوق کودکان بکوشند ([اینجا](#)). هم چنین از سوی دیگر پیشنهاد شد تا این روز به عنوان روزی به جهت اقداماتی که مروج آرمانها و اهداف [منشور ملل متحد](#) و رفاه کودکان در جهان می باشد اختصاص یافته و جشن گرفته شود ([اینجا](#)). لازم به ذکر است که ۲۰ نوامبر روزی است که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۹ [اعلامیه حقوق کودک](#) را تصویب کرد و هم چنین ۳۰ سال پس از آن در همین روز [کنوانسیون حقوق کودک](#) را در سال ۱۹۸۹ تصویب نمود. کنوانسیون حقوق کودک که در زمره اسناد حقوق بشری خاص قرار دارد و گروه خاصی از افراد یعنی کودکان را مورد توجه قرار داده است، در نظام حقوق بین الملل بشر از اهمیت ویژه ای برخوردار است. کنوانسیون مذکور بخشی مهم از حقوق بنیادین کودکان هم چون حق زندگی، حق بر بازی، حق بر عدم تبعیض، حق بر محافظت در برابر هر گونه خشونت، حق بر سلامت، حق شنیده شدن نظرات ایشان و حق داشتن زندگی خانوادگی را به رسمیت شناخته است. سازمان ملل متحد با اشاره به این موارد خواستار آن است تا با تلاش، همکاری و همدلی کشورها حقوق کودکان در روز جهانی کودک ترویج شود و این روز به شکلی هدفمند و اصولی جشن گرفته شود و در پی آن محیطی متناسب و جهانی دوستدار کودکان از طریق گفت و گو و اتخاذ تدابیر و اقدامات لازم، پدید آید ([اینجا](#)).

در حقیقت با گوش سپردن به کودکان می توان به حق ابراز وجود ایشان احترام گذاشت و در جهت تحقق آن کوشید. بنابراین لازم است تا به کودکان حق اظهار نظر داد تا در ابتدا بتوانیم دنیا را از دید آنها بنگریم و درک کنیم و سپس اولویت های کودکان را در اقدامات مربوط به تحقق حقوقشان وارد کرده تا در نهایت به منصفه ظهور برسند. در راستای همین اهداف است که سازمان ملل متحد هر ساله بیستم نوامبر را جشن گرفته تا از این

طریق همبستگی بین‌المللی، آگاهی از حقوق کودکان و هم چنین بهبود وضعیت حقوقی و رفاه کودکان را در سرتاسر دنیا ترویج کند و بر اهمیت آن تاکید کند. در زمینه ترویج حقوق کودکان و آگاهی بخشی و فرهنگ سازی در جوامع، تمام افرادی که به هر شکل با کودکان در ارتباط اند اعم از مادران و پدران، معلمان، مربی‌های کودک، پزشکان، رهبران دولتی، پرستاران، فعالان حوزه کودک، سرمایه داران، فعالان حوزه رسانه، هم چنین جوانان و از همه مهم تر خود کودکان می‌توانند نقشی مهم ایفا کنند تا روز جهانی کودک از طریق هر یک از افراد، حمایت، ترویج و جشن گرفته شود تا حقوق کودکان برای همه شناخته شود و از این حیث دنیای بهتری برای کودکان رقم بخورد.

هم چنین [یونیسف](#) در رابطه با روز جهانی کودک اظهار داشته است که می‌بایست برای آینده‌ای روشن، به کودکان گوش سپرد تا به حق ابراز وجود آن‌ها تحقق بخشیده شود و حقوق کودکان به اشتباه درک نشود یا نادیده گرفته نشود و یا حتی انکار و مورد حمله و نقض قرار نگیرد و از این طریق بتوان آینده را رهبری کرد. کودکان و نوجوانان، عاملان قدرتمندی برای تغییر هستند و نمی‌توان آن را انکار کرد و با ایده‌های جدید و دیدگاه‌های به‌روز می‌توانند به شکل‌گیری و ساخت آینده‌ای بهتر کمک کنند. بنابراین می‌بایست سیگنال‌ها و واکنش‌های کودکان در سراسر جهان را شنید و نسبت به آن بی‌توجه نبود ([اینجا](#)). روز جهانی کودک خواستار همین امر است که لزوم توجه جامعه جهانی را به خود می‌طلبد.

روز جهانی کودک از طریق مجموعه‌ای از فعالیت‌ها، گردهمایی‌ها و رویدادها که در رابطه با ارتقای صدای کودکان، تحقق حقوق و اولویت‌های ایشان متمرکز است گرامی داشته می‌شود. بنابراین لازم است تا در تاریخ ۲۰ نوامبر، صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف)، شرکا، دولت‌ها، معلمان، والدین و نیز خود کودکان در سرتاسر دنیا بر حقوق کودکان و اهمیت آن تاکید کنند و از آن غافل نشوند و دولت‌ها نیز تکالیف و تعهدات خود به جهت حفاظت و تحقق حقوق هر کودک را بدون اعمال هرگونه تبعیضی به منصفه ظهور رسانده و روند آن را تسریع بخشند، زیرا حقوق کودکان از جمله حقوق بشر است و روز جهانی کودک فرصتی را فراهم می‌آورد تا بر مهم‌ترین مسائل کودکان تمرکز شود ([اینجا](#)).

سازمان ملل متحد از طریق تصویب [روزهای بین‌المللی](#) فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند تا در رابطه با مسائل مهم به عموم مردم آموزش داده شود و آگاهی سازی و فرهنگ سازی به بهترین نحو خود صورت پذیرد و اراده سیاسی و بین‌المللی به کار گرفته شود و سیاست گذاری و تصویب قوانین هم جهت با تحقق حقوق کودکان شکل بگیرد و برای رسیدگی به مشکلات جهانی کودکان منابعی در نظر گرفته شود و دستاوردهای جامعه جهانی در زمینه حقوق کودکان تقویت شود. وجود روزهای بین‌المللی پیش از تاسیس سازمان ملل متحد نیز

بوده است، اما این سازمان، تصویب روزهای بین‌المللی را به عنوان یک ابزار قوی برای دفاع از تمام ابناء بشر و حفظ کرامت انسانی تلقی می‌کند (اینجا).

در حقیقت سرمایه‌گذاری برای جوامع یعنی همان سرمایه‌گذاری بر روی کودکان. این بدان معناست که کودکان از اهمیت بالایی برخوردارند و نقشی مهم در آینده‌ی جوامع ایفا خواهند کرد. پس لازم است تا در محیطی متناسب و با رعایت حقوق ایشان به دور از هرگونه تبعیضی رشد کنند و تربیت شوند و نسبت به حقوق خود آگاه باشند و با نقض ابتدایی‌ترین حقوقشان مواجه نشوند و برای تحقق آن مدام در جنگ روانی نباشند تا کودکی خود را در جامعه‌ای سالم و آگاه همراه با سلامت روان بگذرانند. به همین دلیل سازمان ملل هر ساله ۲۰ نوامبر را به این قشر حساس اختصاص داده و برای تحقق حقوقشان تلاش می‌کند. این روز صرفاً برای جشن گرفتن، کادو دادن و تبریک گفتن به کودکان نیست، بلکه فرصتی است برای افزایش آگاهی در رابطه با کودکانی که در سرتاسر جهان با هر رنگ، نژاد، زبان، مذهب و هر مسئله دیگری مورد خشونت، سوءاستفاده، تبعیض، بهره‌کشی، و تجربه کار در عنوان کودکی و نقض حقوقشان را داشته‌اند و در بسیاری از کشورها کودکان مورد استفاده در درگیری‌های مسلحانه قرار گرفته‌اند، در خیابان‌ها زندگی می‌کنند، از تفاوت‌هایی مانند مذهب، مسائل اقلیت‌ها و یا ناتوانی رنج می‌برند یا توسط والدین در فضای مجازی مورد استثمار قرار گرفته و وسیله درآمدزایی و شهرت والدین گشته و تحت عنوان کودک کار مدرن که در شبکه‌های اجتماعی فعال‌اند شناخته می‌شوند. بنابراین هدف روز جهانی کودک آن است که به مسائل و مشکلاتی که گریبان‌گیر کودکان شده پرداخته شود و تحقق حقوقشان اتفاق بیفتد. آموزش و آگاه‌سازی در این زمینه جایگاهی ویژه دارد و دولت‌ها در این زمینه مسئول هستند. به امید روزی که با همکاری جامعه جهانی، کودکان از حقوق ابتدایی خود محروم نباشند.

تلاقی حقوق بین الملل و حقوق جنایی در آوردگاه حق کودکان در دسترسی به عدالت

دکتر مهدی خاقانی اصفهانی - استادیار حقوق جزا و جرم شناسی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت» و دکتر

محمد مهدی سیدناصری - مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوق بین الملل کودک

دسترسی به عدالت و جبران خسارت برای کودکان، یکی از حقوق اساسی بشر است که در سطح حقوق داخلی بسیاری از کشورها و در سطح بین المللی مورد تأکید قرار گرفته است. اگرچه اصل دسترسی به دادگستری دارای سه شاخص بنیادین (دسترسی آسان، شامل دسترسی به قواعد دادرسی و دسترسی عینی به سیستم قضایی؛ دسترسی سریع که مبتنی بر اقتصاد دیجیتال و فناوری اطلاعات و ارتباطات و معطوف به عدالت الکترونیکی است؛ و دسترسی ارزان، ناظر بر موازنه کلان در هزینه های تمام شده دعاوی) است، اما حق کودکان بر دسترسی به عدالت نویدبخش حمایت های افتراقی ویژه ای نسبت به شاخص های عمومی پیش گفته درباره دسترسی به عدالت [رسمی - قضایی] است. ره آورد عدالت قضایی برای کودکان معارض با قوانین کیفری هرآینه بر خوانش سیاست جنایی رسمی از مصالح عالیه کودک استوار است که حفظ و حمایت از حق محاکمه عادلانه و حق مشارکت مؤثر در دادرسی را در سطح سیاست جنایی قضایی پی می جوید و نیازمند همسویی با همین خوانش حقوق بشری در سطوح سیاست جنایی تقنینی و اجرایی و مشارکتی نیز هست. دستاورد اتکای عدالت جنایی رسمی بر حقوق بشر افتراقی - حمایتی کودکان، روی آوری فزاینده نظام های حقوقی داخلی اغلب کشورها به «فردی سازی پاسخ های عدالت قضایی» به مثابه یک اصل فراگیر/ عمومی در چارچوب گذار از سزاگرایی به بازپروری و جبران و عدالت ترمیمی است. چه، تداوم سیاست جنایی ناافتراقی بر ساختار و بافتار مراجع قضایی، به تشدید وخامت بزه دیدگی کودکان ظاهر شده در قامت بزهکار می انجامد و میوه تلخ بزه دیدگی ثانویه بر کودکان بزه دیده از درخت دادرسی کیفری به بار می نشیند.

پس از این مقدمه نظری، نوبت پرداختن به یک رویداد مهم در عرصه حقوق بین الملل کودک است که [پیش نویس نظریه عمومی شماره ۲۷ کمیته حقوق کودک سازمان ملل](#)، به طور خاص به این موضوع پرداخته و بر اهمیت ایجاد سازوکارهای قانونی و اجتماعی برای حمایت از کودکان در فرآیندهای قضایی تأکید می کند. این پیش نویس به طور خاص به موضوعات زیر پرداخته است: ۱- تعریف عدالت و جبران خسارت در زمینه حقوق کودکان؛ ۲- تأکید بر نقش نهادهای دولتی و غیر دولتی در حمایت از کودکان؛ و ۳- ضرورت ایجاد مکانیسم های قضایی مناسب برای پاسخگویی به نیازهای کودکان.

در جامعه امروز، کودکان به عنوان گروهی آسیب پذیر، نیازمند حمایت های ویژه ای در برابر نقض حقوق خود هستند. این نیاز به ویژه در مواقعی که حقوق کودکان به شکل قابل توجهی نقض می شود، نمود بیشتری پیدا می کند. کمیته حقوق کودک سازمان ملل با انتشار پیش نویس نظریه عمومی شماره ۲۷، به دنبال تبیین و ارتقای

حق کودکان در دسترسی به عدالت و جبران خسارت است. این مقاله بر آن است تا با تحلیل دقیق ابعاد مختلف این حق، چالش‌های موجود و راهکارهای علمی و عملی برای بهبود وضعیت کودکان ارائه کند.

کنوانسیون حقوق کودک، که در سال ۱۹۸۹ به تصویب رسید، به عنوان مهم‌ترین سند بین‌المللی در زمینه حقوق کودک، بر حق کودکان در دسترسی به عدالت تأکید دارد. این کنوانسیون در ماده‌ی ۱۲ به کودکان این حق را می‌دهد که در کلیه مسائل مربوط به خود نظر دهند و در فرآیندهای قضایی مشارکت داشته باشند. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) که در سال ۱۹۶۶ به تصویب رسید، نیز بر حق دسترسی به عدالت تأکید دارد. ماده ۱۴ این میثاق به هر فرد حق می‌دهد که به یک دادگاه مستقل و بی‌طرف دسترسی داشته باشد، که شامل کودکان نیز می‌شود. علاوه بر CRC و ICCPR، اسنادی همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون محو اشکال تبعیض علیه زنان (CEDAW) نیز بر حق دسترسی به عدالت تأکید دارند. این اسناد به عنوان اصول راهنما، درک جامع‌تری از حقوق کودکان و لزوم حفاظت از آن‌ها در برابر نقض حقوق فراهم می‌کنند. سیستم‌های قضایی می‌بایست به گونه‌ای طراحی شوند که نیازهای خاص کودکان را در نظر بگیرند. این نیازها شامل این موارد است:

- فراهم‌سازی محیطی امن و خصوصی: کودکان باید بتوانند در محیطی راحت و امن شهادت دهند. این محیط باید به گونه‌ای طراحی شود که احساس امنیت و آرامش را برای آن‌ها به ارمغان آورد.
- استفاده از زبان ساده و قابل فهم: کارکنان قضایی می‌بایست بتوانند با کودکان به زبانی ساده و قابل فهم صحبت کنند تا آن‌ها بتوانند نظرات و احساسات خود را بیان کنند.
- حضور مشاوران کودک: حضور مشاوران و روانشناسان کودک در مراحل قضایی می‌تواند به کاهش استرس و فشار روانی کودکان کمک کند و آن‌ها را در فرایند قضایی حمایت کند.
- جبران خسارت به معنای ترمیم آسیب‌های وارده به کودکان است. کمیته حقوق کودک بر لزوم جبران خسارت‌های مالی، درمانی و اجتماعی برای کودکان تأکید می‌کند. جبران خسارت باید به گونه‌ای طراحی شود که نه تنها آسیب‌ها را جبران کند بلکه به بازسازی هویت و سلامت روانی کودک کمک کند. این امر مستلزم ایجاد برنامه‌های درمانی، آموزشی و اجتماعی برای کودکان آسیب‌دیده است.
- چالش‌های موجود در دسترسی به عدالت برای کودکان عبارتند از:
 - نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی می‌تواند به طور مستقیم بر دسترسی کودکان به عدالت تأثیر بگذارد. در بسیاری از کشورها، کودکان از خانواده‌های کم‌درآمد به دلیل نداشتن منابع مالی کافی قادر به دسترسی به خدمات حقوقی و قضایی نیستند. این مشکل نیازمند توجه ویژه سیاست‌گذاران و تأسیس سیستم‌های حمایتی برای اقشار آسیب‌پذیر است.

- فقدان آموزش و آگاهی: عدم آگاهی والدین و کودکان از حقوق خود و نیز فقدان آموزش‌های لازم برای کارکنان قضایی درباره نیازهای کودکان، از دیگر چالش‌های موجود در این زمینه است. ایجاد برنامه‌های آموزشی برای خانواده‌ها و کارکنان قضایی می‌تواند به ارتقای آگاهی و توانمندی در این زمینه کمک کند.
- عدم هماهنگی بین نهادهای مرتبط: عدم هماهنگی بین نهادهای قضایی، اجتماعی و درمانی می‌تواند به ایجاد مشکلاتی در ارائه خدمات مؤثر به کودکان منجر شود. این عدم هماهنگی می‌تواند باعث عدم شفافیت و کارآمدی در روندهای قضایی شود.

پس از مرور کلیات فوق، حال می‌توانیم به تجربه موفق برخی از کشورها اشاره کنیم:

- سوئد به‌عنوان یکی از کشورهای پیشرو در زمینه حمایت از حقوق کودک، سیستم قضایی مخصوص کودکان را ایجاد کرده است. این سیستم با حضور مشاوران کودک و روانشناسان در کنار قضات، دسترسی کودکان به عدالت را تسهیل می‌کند. سوئد همچنین برنامه‌های جبرانی برای کودکان آسیب‌دیده ارائه می‌دهد که شامل خدمات درمانی و آموزشی است ([لینک](#)).
 - نیوزلند نیز با پیاده‌سازی برنامه‌های جامع برای جبران خسارت به کودکان، به‌ویژه در موارد نقض حقوق، نمونه‌ای موفق در این زمینه به شمار می‌رود. این کشور به کودکان آسیب‌دیده خدمات درمانی، آموزشی و روانی ارائه می‌دهد و فرآیندهای قضایی را برای آنان تسهیل کرده است ([لینک](#)).
 - کانادا با تأسیس سیستم‌های قضایی مختص کودکان، تلاش نموده تا نیازهای خاص آنان را در نظر بگیرد. این کشور برنامه‌هایی برای آموزش کارکنان قضایی و مشاوران کودک اجرا کرده و به‌طور مستمر بر اساس نظرات و پیشنهادات کودکان، فرآیندهای قضایی خود را بهبود بخشیده است.
- در پیش‌نویس نظریه عمومی شماره ۲۷ کمیته حقوق کودک جهت تحقق حق دسترسی به عدالت و جبران خسارت برای کودکان، پیشنهادهای زیر مطرح گردیده است ([لینک](#)):
۱. طراحی سیستم‌های قضایی حساس به کودکان: کشورهای مختلف می‌بایست سیستم‌های قضایی خود را به گونه‌ای طراحی کنند که نیازهای خاص کودکان را در نظر بگیرند. این شامل ایجاد فرآیندهای جداگانه برای رسیدگی به پرونده‌های کودکان و استفاده از مشاوران کودک در این فرآیندها است.
 ۲. آموزش و آگاهی: برنامه‌های آموزشی برای والدین، کودکان و کارکنان قضایی باید به‌صورت مستمر اجرا شود تا آگاهی درباره حقوق کودکان افزایش یابد و مهارت‌های لازم برای تعامل با سیستم قضایی تقویت شود.
 ۳. حمایت‌های مالی و اجتماعی: دولت‌ها باید از طریق برنامه‌های حمایتی، به کودکان و خانواده‌های کم‌درآمد کمک کنند تا دسترسی به خدمات حقوقی و درمانی را تسهیل کنند.

۴. گزارش‌دهی و نظارت: ایجاد سیستم‌های گزارش‌دهی مستقل و نظارت بر عملکرد سیستم‌های قضایی و جبرانی می‌تواند به شفافیت و مسئولیت‌پذیری کمک کند.

۵. توسعه مشارکت‌های میان نهادهای مرتبط: همکاری میان نهادهای قضایی، اجتماعی و درمانی برای ارائه خدمات مؤثر و هماهنگ به کودکان ضرورت دارد. این امر می‌تواند با ایجاد کمیته‌های مشترک و شبکه‌های حمایتی تحقق یابد.

دسترسی به عدالت و جبران خسارت برای کودکان، نه تنها یک حق انسانی بلکه یک ضرورت اجتماعی است. پیش‌نویس نظریه عمومی شماره ۲۷ کمیته حقوق کودک سازمان ملل با تأکید بر این ضرورت، به دنبال ایجاد یک چارچوب جامع برای حمایت از کودکان در برابر نقض حقوقشان است. برای تحقق این هدف، لازم است کشورها به ایجاد سیستم‌های قضایی حساس به نیازهای کودکان، افزایش آگاهی عمومی و آموزشی و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی بپردازند. دسترسی به عدالت و جبران خسارت برای کودکان یک موضوع حیاتی و اساسی در حقوق بشر است. پیش‌نویس نظریه عمومی شماره ۲۷ کمیته حقوق کودک می‌تواند به عنوان یک ابزار مهم در تحقق این هدف عمل کند. با توجه به چالش‌های موجود، دولت‌ها باید اقدامات مؤثری را برای افزایش آگاهی حقوقی کودکان و خانواده‌های آنان، ایجاد ساختارهای قضایی مناسب و اجرای برنامه‌های آموزشی در این زمینه انجام دهند. از این رو، نه تنها دولت‌های عضو کنوانسیون حقوق کودک، بلکه تمامی دولت‌ها - با توجه به آمره و عام‌الشمول بودن تعهدات حقوق بشری ناظر به حقوق کودکان - متعهد به نظارت مستقل، ترویج اطلاعات، آگاهی‌بخشی و آموزش، مشورت با جامعه مدنی و ارائه بالاترین سطح دسترسی ممکن به عدالت قضایی برای کودکان هستند. در درک اهمیت این تعهد، همین بس که یادآور شویم فضای مجازی، بستر ارتکاب بسیاری از جرائم سازمان‌یافته همچون قاچاق انسان و اعضای بدن انسان، اشکال خشونت سخت و نرم جنسی، آدم‌ربایی و گردشگری جنسی سایبری است. به رغم تلاش نهادهای ملی و بین‌المللی در تدوین و اجرای قوانین ضدقاچاق انسان، عواملی نظیر مشارکت برخی دولت‌های محلی و نیروهای پلیس در شبکه‌های قاچاق جنسی، مراحل پیچیده و غیرقابل ردیابی، انجام معاملات رمزنگاری شده در بازارهای دارک-وب، پیگیری و مبارزه در این حوزه را بسیار دشوار ساخته است. طعمه‌گذارهای اینترنتی (ترول‌ها) نمودی از یک خرده فرهنگ آنلاین هستند که در ارسال مطالب ناراحت‌کننده یا تکان‌دهنده، آزار و اذیت کاربران و انتشار اطلاعات نادرست شرکت می‌کنند و نرخ سیاه بزه دیدگی و بزهکاری کودکان در این ورطه، ناباورانه و کم‌پژوهیده است. اینها نموده‌های کوچکی از گونه‌های هزاررنگ جرایم سایبری علیه کودکان است و بعضاً در حقوق کیفری ایران و کشورهای زیاد دیگری، جرم‌انگاری نشده و برخی حتی در اسناد بین‌المللی نیز مورد مورد هشدار و توصیه به جرم‌انگاری واقع نشده است.

در ایران، دستورالعمل کلینیک های حقوق کودک به استناد تبصره ۲ ماده ۵۰ آیین نامه اجرایی ماده ۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان (مصوب سی‌امین جلسه شورای هماهنگی مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک در سال ۱۴۰۰)، ظرفیت چشمگیری در ارتقای سیاست جنایی مشارکتی ایران در حق کودکان بر دسترسی به عدالت و جبران خسارت موثر از طریق سمن ها و این کلینیک ها دارد. نیز طرح پارلمانی صیانت از فضای مجازی (۱۴۰۰)، سند صیانت از کودکان و نوجوانان در فضای مجازی (۱۴۰۰)، طرح قانون حمایت از حقوق کاربران و خدمات پایه کاربردی فضای مجازی (۱۴۰۰)، بخش‌های اول و دوم سند راهبردی جمهوری اسلامی ایران در فضای مجازی (شورای عالی فضای مجازی-۱۴۰۰)، طرح کلان و معماری شبکه ملی اطلاعات (شورای عالی فضای مجازی-۱۳۹۹)، الزامات پیشگیری و مقابله با نشر اطلاعات، اخبار و محتوای خبری خلاف واقع در فضای مجازی (شورای عالی فضای مجازی-۱۳۹۹)، دستورالعمل ساماندهی باتها/رباتها در فضای مجازی (شورای عالی فضای مجازی-۱۳۹۸)، سند تحول حوزه های فرهنگ و آموزش با توجه به تحولات فضای مجازی (شورای عالی فضای مجازی-۱۳۹۸)، لایحه صیانت، کرامت و تأمین امنیت بانوان در برابر خشونت (۱۳۹۸)، قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت (۱۴۰۰)، سند ملی حقوق کودک و نوجوان (۱۴۰۰)، مصوبه شورای عالی فضای مجازی درخصوص صیانت از کودکان و نوجوانان در فضای مجازی (۱۴۰۰)، اساسنامه سازمان ملی تعلیم و تربیت کودک (۱۴۰۰)، قانون حمایت از اطفال و نوجوانان (۱۳۹۹)، سند تدوین تحول حوزه‌های فرهنگ و آموزش با توجه به تحولات فضای مجازی (۱۳۹۸)، مصوبه شورای عالی فضای مجازی با عنوان «سند تبیین الزامات شبکه ملی اطلاعات» (۱۳۹۶)، مصوبه شورای عالی فضای مجازی با عنوان «سیاست‌ها و اقدامات ساماندهی پیام رسان های اجتماعی» (مصوب ۱۳۹۶)، مصوبه شورای عالی فضای مجازی با عنوان «سیاست های حاکم بر برنامه ملی بازی های رایانه ای» (۱۳۹۴)، همگی ظرفیت مستقیم و غیرمستقیم ارزنده‌ای در ارتقای سطح دسترسی کودکان در ایران به عدالت قضایی و جبران خسارت دارند و اهداف پیش‌نویس نظریه عمومی شماره ۲۷ کمیته حقوق کودک سازمان ملل را تا حد قابل توجهی تأمین می‌کنند؛ به شرط طراحی و اجرا و پایش سامانه حقوقی منسجمی برای ارتقای حقوق کودکان در ایران.

بخش چهارم: حقوق مخصصات مسلحانه

گزارش کمیسیون بین المللی تحقیق در مورد فلسطین و جنگ غزه

سیدمحمدعلی علوی - دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه تهران (پردیس فارابی)

کمیسیون مستقل بین المللی تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین به دنبال جنگ غزه و تصویب قطعنامه «تضمین احترام به حقوق بشر بین المللی و حقوق بشردوستانه بین المللی در سرزمین های اشغالی فلسطین شامل قدس شرقی و اسرائیل» (A/HRC/RES/S-30/1, 28 May 2021) «توسط شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد تشکیل شده است تا تمامی موارد ادعایی نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین المللی را بررسی و گزارش کند. در مارس ۲۰۲۴ و به دنبال گسترده شدن آتش درگیری در فلسطین اشغالی، شورای حقوق بشر دو قطعنامه را به تصویب رساند و به دنبال آن از کمیسیون مزبور خواست تا گزارشی را در مورد هویت شهرک‌نشینان و همچنین گروه‌های شهرک‌نشین درگیر در اقدامات تروریستی تهیه نموده و خشونت یا ارباب علیه غیرنظامیان فلسطینی که توسط رژیم صهیونیستی و کشورهای ثالث صورت گرفته است را ارائه نماید. (A/HRC/RES/55/32) در قطعنامه دیگر نیز بررسی استفاده دوگانه رژیم صهیونیستی از تسلیحات و مهمات در جریان عملیات نظامی اسرائیل از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ میلادی و احصاء موارد مربوط به مسئولیت دولتی از کمیسیون خواسته شد. [A/HRC/RES/55/28](#)

در همین راستا، این کمیسیون که اعضای اصلی آن خانم ناوانیم پیلای ([Ms. Navanethem Pillay](#)), آقای کوریس سیدوتی ([Mr. Chris Sidoti \(Australia\)](#)) هستند، در دهم اکتبر ۲۰۲۴ میلادی (۱۹ مهرماه ۱۴۰۳) گزارش جدیدی از وقایع جاری در سرزمین‌های اشغالی فلسطین و بحران غزه منتشر کرد و در آن با اشاره به یافته‌های واقعی از حملات به مراکز درمانی و پرسنل آن، رفتار با بازداشت‌شدگان از سوی هر دو طرف مخاصمه و تطابق آن با قواعد و مقررات حقوق بین الملل تلاش نموده تا نتایج مشخصی از وضعیت بحران جاری در غزه جهت ارائه به مجمع عمومی سازمان ملل متحد آماده سازد که در ادامه شرح آن خواهد رفت.

گزارش کمیسیون مستقل بین المللی تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین، مطابق با [قطعنامه S-۳۰/۱ شورای حقوق بشر](#) (۲۷ آوریل ۲۰۲۱) ارائه شده است که به دنبال خیزش باب العامود (هبه باب العامود) در ۱۳ آوریل ۲۰۲۱ میلادی، تشکیل فوری یک کمیسیون تحقیق مستقل و بین المللی توسط رئیس شورای حقوق بشر در نظر گرفته شد تا موارد ادعایی نقض حقوق بشردوستانه بین المللی و حقوق بشری را بررسی کند. این گزارش که سومین گزارش کمیسیون به مجمع عمومی محسوب می‌شود، در مورد حملاتی است که از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ میلادی و پس از آن رخ داده است. در این گزارش تصریح شده است که علیرغم درخواست جهت دسترسی به

اطلاعات برای اسرائیل، فلسطین و وزارت بهداشت غزه، هیچ پاسخی از سوی اسرائیل دریافت نشد حال آنکه طرف فلسطینی و وزارت بهداشت غزه اطلاعاتی را ارائه کردند.

آنچه به صراحت در گزارش تصریح شده، تأکید بر این موضوع است که سرزمین‌های فلسطین اشغالی شامل قدس شرقی، غزه و جولان اشغالی سوریه تحت اشغال جنگ طلبانه اسرائیل قرار داشته (A/HRC/RES/S-30/1, para 4.)، و به عنوان قدرت اشغالگر بدان توصیه شده که به اشغال غیرقانونی سرزمین فلسطین پایان داده و شهرک سازی‌های جدید از جمله در نوار غزه را متوقف کند. (para. 113(a) همچنین به طرف فلسطینی نیز توصیه شده تا آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی گروگان‌ها را در دستور کار قرار دهد. (para 114(a) کمیسیون در بخش جداگانه ای که بیشترین حجم گزارش را به خود اختصاص داده است، براساس اطلاعات محرمانه ای که از قربانیان، شاهدان و دیگر منابع موثق جمع آوری و مستند شده است، ابعاد مختلف حمله به مراکز درمانی و پرسنل مربوطه توسط طرفین درگیری و ادعاهای مربوط به استفاده از بیمارستان‌ها برای مقاصد نظامی، برخورد با بازداشت شدگان و گروگان‌ها توسط طرف اسرائیلی و فلسطینی را به صورت جزء به جزء مورد بررسی قرار داده و در ادامه با ارائه نتایج نهایی از یافته‌های مزبور، یکسری توصیه‌ها خطاب به طرفین درگیری و سایر دولت‌ها با عنوان اشخاص ثالث ارائه نموده است که موارد مزبور بطور خلاصه در ادامه طرح خواهند شد.

الف) بازداشت شدگان و گروگان‌ها

بنا به گزارش کمیسیون، در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ میلادی، در مجموع ۲۵۱ نفر شامل ۲۲۶ غیرنظامی و ۲۵ نیروی نظامی اسرائیلی توسط گروه‌های مسلح فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی ربوده شده و به عنوان گروگان به غزه برده شده اند که در جمعیت غیرنظامی ۹۰ زن و ۳۶ کودک و همچنین افراد مسن و اتباع غیراسرائیلی بوده اند. تاکنون اکثر زنان و کودکان اسرائیلی آزاد شده اند و البته ۱۰۱ نفر کماکان در اسارت به سر می‌برند. (para. 73) در میان اینها ۳۶ کودک هستند و نیز ۹ کودک زیر ۵ سال سن داشتند و ۱۰ کودک بدون اعضای خانواده در اختیار حماس بودند. (para. 78)

در نتیجه واکنش نیروهای نظامی اسرائیل به عملیات طوفان الأقصى، بین ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا ژوئیه ۲۰۲۴ میلادی، بیش از ۱۴۰۰۰ فلسطینی توسط نیروی نظامی اسرائیل در غزه و کرانه باختری دستگیر شده اند که این افراد شامل اعضای گروه‌های مسلح فلسطینی، کارگران فلسطینی که در جریان مخاصمه در سرزمین‌های اشغالی به کار روزمره فعالیت داشته و دارای مجوز بوده اند و همچنین روزنامه نگار، کادر پزشکی، بیماران، کارکنان سازمان ملل متحد و... می‌باشند. (Para. 41-44) در این میان آنچه جلب توجه می‌کند آنکه کمیسیون گزارش

می‌دهد بسیاری از بازداشت شدگان، دلیل دستگیری خودشان را نمی‌دانند و این نشان از عدم رسیدگی نسبت به آنها دارد، حال آنکه مطابق با ماده ۱۷ کنوانسیون سوم ژنو راجع به اسیران جنگی و همچنین ماده ۷۵ کنوانسیون چهارم ژنو، مربوط به حمایت از غیرنظامیان در زمان جنگ، اسیران جنگی و افراد بازداشت شده غیرنظامی بایستی بلافاصله از دلایل بازداشت خود مطلع شوند تا از این طریق از بازداشت‌های خودسرانه ممانعت به عمل آمده و حقوق اساسی بازداشت شدگان مورد تضمین قرار گیرد. همچنین ماده ۳۴ کنوانسیون چهارم ژنو گروگان‌گیری را ممنوع اعلام کرده. نیز کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگان‌گیری (۱۹۷۹) که تاکنون ۱۷۱ کشور بدان پیوسته‌اند و از میان آنها جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، عربستان، سوریه، لبنان، آمریکا و یمن و نیز رژیم صهیونیستی اسرائیل عضو این کنوانسیون هستند، کشورهای عضو را موظف نموده تا صلاحیت قضایی خود را برای محاکمه مرتکبین گروگان‌گیری اعمال نموده و همکاری‌های بین‌المللی در زمینه پیشگیری و تعقیب قضایی گروگان‌گیری مشتمل بر تبادل اطلاعات و معاضدت قضایی را در نظر بگیرند.

کمیسیون اشاره داشته که نیروهای نظامی اسرائیل اسیرایی که در مناطق شمالی بازداشت شده‌اند را هنگام آزادی در مناطق جنوبی غزه رها کرده‌اند و مانع از بازگشت آنها به سرزمین‌های شمال غزه و محل اصلی خود که خانواده‌شان در آنجا مستقر هستند شده‌اند. (Para 47) این نوع رفتار احتمال انتقال اجباری افراد غیرنظامی را تقویت می‌کند که منطبق بر ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو منع شده است. این موضوع در ماده ۱۷ پروتکل الحاقی ۱۹۷۷ ژنو در خصوص حمایت از قربانیان مخاصمات مسحانه غیربین‌المللی نیز تأکید شده است.

بدرفتاری در حین دستگیری، در حین انتقال به بازداشتگاه و در داخل بازداشتگاه‌ها، شرایط نامناسب بهداشتی (paras 48-55)، استفاده نامتعارف از بازداشت شدگان از جمله هدایت آنها به تونل‌ها و ساختمان‌های غزه در حین درگیری و برای محافظت از خود (para 50) در برابر حملات طرف فلسطینی از جمله دیگر مواردی است که کمیسیون در گزارش خود بدان اشاره داشته است. همچنین محرومیت زندانیان از ملاقات با خانواده و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و نیز تماس تلفنی با وکیل (para 56) و نیز آزار و اذیت جنسی (paras 62-69) نیز مورد توجه کمیسیون قرار داشته است.

ب) حمله به مراکز درمانی و پرسنل

در این گزارش قید شده است که طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، در بازه زمانی ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ الی ۲۰ ژوئیه ۲۰۲۴ میلادی، ۴۹۸ حمله به مراکز درمانی در نواز غزه (توسط اسرائیل) صورت گرفته که در نتیجه ۷۴۷ نفر بطور مستقیم در این حملات کشته شدند و ۹۶۹ نفر مجروح شده‌اند. لازم به ذکر است که در جدیدترین آمار منتشر شده توسط سازمان بهداشت جهانی در بازه زمانی ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ الی ۶ نوامبر ۲۰۲۴ میلادی، آمار مذکور

به این صورت افزایش داشته که در مجموع ۵۵۷ حمله به مراکز درمانی در نوار غزه ثبت شده و از بین آنها تعداد ۸۳۳ نفر در این حملات مستقیماً کشته شده و ۱۲۰۶ نفر نیز مجروح شده اند.

در گزارش مزبور به این نکته اشاره شده است که توجیه نیروی نظامی اسرائیل در خصوص حملات مزبور این است که حماس از بیمارستان‌ها برای مقاصد نظامی از جمله به عنوان مرکز فرماندهی و کنترل استفاده می‌کند. (A/HRC/RES/S-30/1, para.6) اما در این خصوص مدرکی ارائه ننموده است؛ تنها فیلمی توسط نیروی نظامی اسرائیل منتشر شده است که مدعی است از تونل‌های مستقر در زیر بیمارستان شفا، توسط حماس برای مقاصد نظامی استفاده شده است. همچنین ادعا شده که مقادیر زیادی اسلحه در بیمارستان‌های شفا و نصر پیدا شده است. (Ibid, para.27& 28) این در حالی است که نیروی نظامی اسرائیل در جریان حمله به تأسیسات درمانی و بیمارستان‌ها اقدام به محاصره نموده و از ورود تجهیزات پزشکی و تردد غیرنظامیان ممانعت به عمل آورده و علیرغم دستگیری کارکنان بیمارستان و بیماران آن، مانع از دسترسی آژانس‌های بشردوستانه به این مناطق شده اند. (para.7) ناگفته پیداست که منطبق با ماده ۳۶ کنوانسیون اول ژنو و همچنین مواد ۱۹ و ۲۴ کنوانسیون چهارم ژنو، کارکنان بیمارستان‌ها و مراکز درمانی، بیمارستان‌های غیرنظامی و پرسنل پزشکی مورد حمایت هستند و تأکید شده که نبایستی مورد حمله قرار گرفته و باید مورد احترام قرار گیرند. این اتفاقات در شرایطی در حال وقوع است که به گزارش کمیسیون، حملات مستقیم نیروی نظامی اسرائیل به مراکز مراقبت بهداشتی حدود ۵۴۰.۰۰۰ زن و دختر را در سنین باروری تحت تأثیر قرار داده و منجر به نابودی حدود ۳۰۰۰ جنین موجود در کلینیک باروری غزه شده است. (para.30) نیز حدود ۵۰۰.۰۰۰ زن در سنین باروری از دسترسی های ضروری برای مراقبت‌های قبل از زایمان و... محروم هستند. علاوه بر این حدود ۳۰۰ درصد افزایش سقط جنین پس از ۱۷ اکتبر گزارش شده است. (para.34)

کمیسیون همچنین اشاره دارد که تا ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۴ میلادی ۱۱۳ آمبولانس در نوار غزه مورد حمله عوامل نظامی اسرائیلی قرار گرفته که از این میان حداقل ۶۱ دستگاه آمبولانس آسیب دیده است. (para.10) این آمار در جدیدترین گزارش موجود (نوامبر ۲۰۲۴) به ۱۳۹ آمبولانس مورد حمله افزایش داشته که ۶۸ دستگاه آسیب دیده است. (WHO, "oPt Emergency Situation Update, Issue 49, p.2) در این موضوع نیز ماده ۳۵ کنوانسیون اول ژنو، ماده ۲۱ پروتکل الحاقی اول و ماده ۱۲ پروتکل الحاقی دوم به کنوانسیون های ژنو، صراحتاً از ممنوعیت حمله به وسایل نقلیه پزشکی در جریان مخاصمات نام برده و تأکید داشته است که این قبیل وسایل نبایستی مورد حمله قرار گیرند. از طرفی دیگر گزارش کمیسیون به این موضوع نیز اشاره دارد که در جریان حمله گروه های مسلح فلسطینی در بازه زمانی ۷ اکتبر الی ۱۱ اکتبر ۲۰۲۳ میلادی، چند مرکز درمانی و

پرسنل مربوطه در اسرائیل نیز مورد حمله قرار گرفته اند که این آمار شامل یک امدادگر در حین معالجه مجروحان در کلینیک دندانپزشکی به نام آمیت من، دو حمله راکتی به مرکز درمانی برزیلای (Barzilai Medical Center) واقع در اشکلون و آسیب دیدن ۱۷ آمبولانس مربوط به اسرائیل در مناطق مختلف بوده است. (para.16)

گزارش به این نکته نیز اشاره داشته که در ژوئیه ۲۰۲۴ نیز اسرائیل تخلیه ۱۵۰ کودک بیمار در نوار غزه که نیاز به درمان تخصصی پزشکی داشتند را به تعویق انداخته است. (para 17) این اقدام در تعارض با ماده ۷۸ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون های ژنو است که در آن تصریح می کند طرفین مخاصمه بایستی اقدامات لازم در خصوص تسهیل جابجایی کودکان از مناطق درگیری با مناطق امن را انجام دهند. همچنین در گزارش تصریح شده است که شواهدی از هدف قرار دادن مستقیم کودکان توسط نیروهای نظامی اسرائیلی وجود دارد. (para.36) ضمن آنکه بنا بر تخمین صندوق کودکان سازمان ملل متحد، تقریباً ۳۰۰۰ کودک در جنوب غزه به دلیل سوء تغذیه در معرض خطر مرگ قرار دارند. در جدیدترین گزارشی که به صورت هشدار، توسط کمیته بررسی قحطی (IPC) به تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۲۴ میلادی (۱۸ آبان ۱۴۰۳) منتشر شده است، با توجه به وخامت اوضاع نوار غزه احتمال داده شده که اگر تا کنون اوضاع غزه از آستانه قحطی عبور نکرده باشد، در آینده نزدیک چنین اتفاقی روی خواهد داد که نیازمند واکنش بسیار فوری نه در چند هفته که در چند روز بعد از انتشار گزارش مزبور است. پیش بینی تیم تجزیه و تحلیل کمیته مزبور خطر قحطی برای کل نوار غزه بین نوامبر ۲۰۲۴ و آوریل ۲۰۲۵ (آبان ۱۴۰۳ الی فروردین ۱۴۰۴) است. با این حال در گزارش کمیسیون به این نکته نیز اشاره شده است که دو طرف اسرائیلی و فلسطینی برای تسهیل کمپین واکسیناسیون فلج اطفال در نوار غزه به توافق رسیده اند. (para. 38) و در نتیجه، در مجموع ۵۵۶۷۷۴ کودک زیر ۱۰ سال با دریافت دوز دوم واکسن فلج اطفال واکسینه شده اند که نشان دهنده پیشرفت ۹۴ درصدی جمعیت هدف است. (WHO, “oPt (Emergency Situation Update, Issue 49, P.3&4

کمیسیون اشاره دارد که طی بررسی حملات نیروهای نظامی اسرائیلی به چهار بیمارستان موجود در مناطق مختلف غزه به این نتیجه رسیده اند که نیروهای نظامی اسرائیلی از روش مشابهی در حمله به تأسیسات و مراکز بهداشتی- درمانی استفاده می کنند. (para.18) و در حالی که مختصات بیمارستان های فعال در نوار غزه به نیروهای نظامی اسرائیلی داده شده است، مورد حمله نیروهای اسرائیلی قرار گرفته و در نتیجه آن تعدادی از پزشکان و پرسنل بیمارستانی کشته شده اند. (para. 23&25) این موضوع در شرایطی اتفاق می افتد که بیمارستان های غیرنظامی نبایستی مورد حمله قرار گیرند؛ ضمن آنکه در قطعنامه ۲۲۸۶ شورای امنیت سازمان

ملل متحد در سال ۲۰۱۶ میلادی، حملات و تهدید علیه مجروحان و بیماران، پرسنل پزشکی و بیمارستان‌ها به شدت محکوم شده است.

ج) نتیجه گیری

کمیسیون در بخش نتیجه گیری با جمع‌بندی مباحث سعی نموده تا با ارائه پیشنهادهایی اهداف و وظایف مورد نظر خود را در اختیار کشورهای جهان قرار داده و متوجه طرفین مخاصمه نماید. بر همین اساس، گزارش کمیسیون نیز تصریح کرده که اقدامات رژیم صهیونیستی در مناطق اشغالی ناقض قوانین بشردوستانه بین المللی و حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت بوده و با نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در ژوئیه ۲۰۲۴ مغایرت دارد. این موضع اخیراً نیز به تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۲۴ میلادی (۲۵ آبان) در قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد و با حمایت ۱۷۰ کشور در مقابل ۶ مخالف به تصویب رسیده است. کما اینکه به تازگی (۲۰ نوامبر ۲۰۲۴ میلادی - ۳۰ آبان ۱۴۰۳) نیز تقریباً تمامی اعضای شورای امنیت، آتش بس فوری، بی قید و شرط و دائمی در غزه را خواستار شدند که با وتوی ایالات متحده آمریکا از قابلیت اجرایی افتاد. به نظر می‌رسد که ایالات متحده آمریکا معتقد است علیرغم اشاره به آزادی گروگان‌های در دست گروه‌های مسلح فلسطینی در متن قطعنامه، این موضوع بایستی با قید آزادی «فوری» گروگان‌ها عجین باشد. چرا که متن فعلی قطعنامه می‌تواند این پیام را به گروه‌های مسلح فلسطینی بدهد که نیازی به بازگشت به میز مذاکره وجود ندارد. (برای اطلاعات بیشتر به این لینک مراجعه کنید)

کمیسیون همچنین نتیجه گیری کرد که رژیم صهیونیستی اسرائیل، «در جریان حمله به غزه، سیاست هماهنگی را برای از بین بردن سیستم مراقبت‌های بهداشتی، ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در کشتار با حملات بی امان و عمدی به پرسنل پزشکی و تأسیسات آن انجام داده است» (Para.89) که این موضوع می‌تواند به عنوان نقض حقوق بشر از جمله حق بر سلامت، منطبق بر ماده ۱۲ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از یکسو و ماده ۲۴ کنوانسیون حقوق کودک از سویی دیگر تلقی شود. همچنین مطابق با ماده ۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، اعمال غیرانسانی گسترده و سیستماتیک علیه جمعیت غیرنظامی مصداق جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود.

از طرفی دیگر کمیسیون به صراحت نقض اصل تمایز در مخاصمات مسلحانه را متوجه رژیم صهیونیستی نموده و اشاره داشته است که «نیروهای نظامی اسرائیل در رعایت اصول احتیاط، تمایز و تناسب که جنایت جنگی قتل عمدی و حمله به اشیاء حفاظت شده را شامل می‌شود کوتاهی کرده اند.» (para 91) و از این منظر باعث کشته شدن غیرنظامیان از جمله کودکان و زنان باردار شدند که نقض حق حیات برای فلسطینیان و در نتیجه جنایت

علیه بشریت محسوب می‌شود. (para. 98) کمیسیون به این موضوع نیز تصریح داشته است که حملات گروه-های مسلح فلسطینی به کادر پزشکی، تجهیزات پزشکی و آمبولانس‌ها در روز ۷ اکتبر ۲۰۲۳ میلادی و پس از آن به عنوان جنایت جنگی تلقی می‌شود. (para. 100)

از سویی دیگر کمیسیون با استناد به مفاد کنوانسیون منع شکنجه و ممنوعیت جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت، تأکید داشته درد و رنجی که به عنوان شکنجه و سایر رفتارهای تحقیرآمیز و غیرانسانی علیه زندانیان فلسطینی و غیرنظامیان صورت گرفته است، به جهت تکرار بدون وقفه تبدیل به رفتاری سیستماتیک توسط نیروهای نظامی اسرائیل شده که نقض قواعد بنیادین حقوق بین المللی محسوب شده و مسئولیت بین المللی دولت را به همراه دارد. (paras 102& 103)

وضعیت نگهداری بازداشت شدگان به عنوان جنایت علیه بشریت (para. 105)، بازداشت غیرقانونی و خودسرانه کودکان فلسطینی و محروم ساختن آنها از حقوق اساسی خود (para. 106)، استفاده از بازداشت شدگان به عنوان سپر انسانی به منزله جنایت جنگی (para. 107)، اعمال خشونت‌های جنسی و شکنجه و جابجایی اجباری بازداشت شدگان به منزله جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت (para. 108-110)، از مواردی است که به تفکیک توسط کمیسیون متوجه طرف اسرائیلی شده است. در عین حال کمیسیون اقدام گروه‌های مسلح فلسطینی در گروگانگیری و بدرفتاری علیه آنها را جنایت جنگی دانسته (para. 111) و نیز اقدامات حماس و دیگر گروه‌های فلسطینی علیه گروگان‌ها را مصداق جنایت علیه بشریت دانسته است. (para. 112)

در پایان کمیسیون:

الف) به اسرائیل توصیه نموده که به اشغال غیرقانونی سرزمین فلسطین فوراً پایان دهد و تضمین کند خدمات پزشکی در دسترس همگان باشد، ضمن آنکه با عنایت به نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در ژوئیه ۲۰۲۴ از ارتکاب اعمال منجر به جنایت نسل زدایی جلوگیری به عمل آورده و هدف قرار دادن تأسیسات پزشکی و تجهیزات و کارکنان آن را متوقف کند؛ نقض شدید حقوق کودک، بازداشت خودسرانه و شکنجه را متوقف کند و با صلیب سرخ و کمیسیون در خصوص بازداشت شدگان و رسیدگی به موارد نقض قوانین بین المللی مطابق با دستور دیوان بین المللی دادگستری همکاری به عمل آورد.

ب) به دولت فلسطین و مقامات آن توصیه کرده آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی گروگان‌ها و حمایت از حقوق آنها را تضمین نموده با دیوان کیفری بین المللی در خصوص نقض قوانین بین المللی همکاری به عمل آورد.

ج) به همه کشورهای عضو کمیسیون توصیه نموده که مطابق با نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری به عدم شناسایی اشغال غیرقانونی اسرائیل مبادرت نموده و هیچ مساعدتی برای استمرار این موضوع انجام ندهند و از هرگونه کمک به طرفین در جهت استمرار تخلفات مربوطه، ارتکاب جنایات بین المللی و نقض حقوق بشر ممانعت به عمل آورند.

مروری بر گزارش کمیسیون مستقل بین المللی تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین

محمد مهدی محمدی - دانشجوی ارشد حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تربیت مدرس

کمیسیون مستقل بین المللی تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین در گزارشی ([A/HRC/56/26](#)) که بر اساس [قطعنامه S-30/1 شورای حقوق بشر](#) سازمان ملل در جلسه پنجاه و ششم ۱۸ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه ۲۰۲۴ ارائه داد، پس از ارزیابی چارچوب حقوقی حاکم بر مناطق درگیری و احراز وضعیت [اشغال نظامی](#) توسط اسرائیل، به بررسی نقض قواعد بین المللی حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و جنایات بین المللی احتمالی توسط همه طرف های درگیری بین ۱۷ اکتبر تا ۳۱ دسامبر ۲۰۲۳ می پردازد.

گزارش مزبور بر سه محور احراز وقایع، تحلیل حقوقی آن ها و ارائه توصیه های لازم به ذی نفعان این وضعیت طرح ریزی شده است. با این حال، برای بررسی و ارزیابی حوادث رخ داده، پیش از هر چیز باید زمینه و چارچوب شکل گیری این وقایع از جمله چندین دهه خشونت، اشغال نامشروع و انکار حق تعیین سرنوشت فلسطینیان توسط اسرائیل، آوارگی اجباری مستمر، مصادره اموال و دارایی، استثمار منابع طبیعی، محاصره، شهرک سازی و گسترش شهرک ها، و تبعیض و ظلم سیستماتیک بر مردم فلسطین مورد مطالعه قرار گیرد. با حل مسائل پیشینی بسیاری از مشکلات پسینی و خلاء های موجود برطرف می شوند. این امر در گزارش کمیسیون علیرغم نیاز گسترده به آن، با کمترین توجه مورد اشاره قرار گرفته است. شاید بتوان علت اصلی آن را مضیق دانستن کارکرد هیئت های تحقیق دانست که به نوعی با اهداف ایجاد این ساختارها در تضاد است.

با ارزیابی گزارش می توان به این نتیجه رسید که در رسیدن به یافته های عینی و حقوقی، کمیسیون با همان روش و استاندارد اثباتی که پیشتر برای تحقیقات خود اتخاذ کرده بود، از جمله مصاحبه با قربانیان درگیری ها، در مورد حملات صورت گرفته از سوی حماس و دیگر گروه های مسلح فلسطینی در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به اهداف غیرنظامی و پایگاه های نظامی در اسرائیل از جمله حملات راکتی و خمپاره ای، و همچنین یافته های واقعی و حقوقی در مورد عملیات و حملات نظامی اسرائیل در سرزمین های اشغالی، به ویژه نوار غزه، با تمرکز بر دوره زمانی ۱۷ اکتبر تا ۳۱ دسامبر ۲۰۲۳، با بررسی تحمیل محاصره کامل، تخلیه و جابجایی غیرنظامیان و حملات به ساختمان های مسکونی و کمپ های پناهندگان، استفاده کرده است. در این راستا کمیسیون در تحقیقات خود با چالش های متعددی مواجه گردید؛ در رابطه با غزه، قابلیت کمیسیون برای ارتباط با قربانیان و شاهدان، به دلیل ادامه درگیری و اختلال گسترده در ارتباطات، محدود بوده و در نهایت موجب عدم دسترسی به حجم قابل توجهی از داده ها در این خصوص شده است. از سوی دیگر در رابطه با اسرائیل، علیرغم ارسال درخواست های متعدد از سوی کمیسیون به منظور گردآوری اطلاعات و دسترسی به منابع موجود به اسرائیل، هیچ واکنشی از

سوی اسرائیل در پاسخ به درخواست‌های به عمل آمده صادر نگردید؛ مقامات اسرائیلی مکرراً و علناً امتناع اسرائیل از همکاری با تحقیقات کمیسیون را اعلام کرده بودند. بنابراین به نظر می‌رسد کیفیت داده‌های اکتسابی توسط کمیسیون و صحت و اعتبار آن‌ها به منظور استناد، با مشکلاتی جدی همراه باشد؛ و در نگاه موسع، تنها می‌توان آن‌ها را به مثابه شواهد و اماراتی ظنی در جهت تحلیل حقوقی وضعیت موجود به کار گرفت.

در اولین هفته‌های شروع درگیری به اذعان کمیسیون، نیروهای امنیتی اسرائیل عمدتاً از حملات هوایی در مقیاس وسیع، بدون در نظر گرفتن اصول حاکم حقوق بشردوستانه از جمله اصول تفکیک، احتیاط و تناسب، برای هدف قرار دادن ساختمان‌های مرتفع و دیگر اماکن غیرنظامی، در محله الریمال، خان یونس و در شهر غزه، اردوگاه‌های آوارگان جبلیه و الشاطی و ... استفاده کردند، که منجر به حجم قابل توجهی از تلفات غیرنظامیان - از جمله تا می ۲۰۲۴، تلفات در نوار غزه بیش از ۳۴۸۰۰ تخمین زده شد که از این تعداد ۲۴۶۸۲ نفر شامل ۷۳۵۶ کودک و ۵۴۱۹ زن تا ۳۰ آوریل شناسایی شدند - و آوارگی جمعیت ساکن در مناطق مذکور گردید. (آخرین آمار منتشر شده در اواخر مرداد ۱۴۰۳ نشان می‌دهد که بالغ بر ۴۰ هزار نفر در غزه کشته شده اند) در این میان نیروهای اسرائیلی به طور سیستماتیک، فلسطینیان و جامعه فلسطینی در کل را از جمله از طریق برهنگی اجباری در ملاء عام، شکنجه و آزار جنسی، با هدف تحقیر و تخریب، و به منظور ایجاد حس شرم و انقیاد، در معرض خشونت جنسی و جنسیتی قرار داده‌اند. (ص ۹ بند ۳۹- ص ۱۰ بند ۴۲)

بر اساس یافته‌های عینی موجود در گزارش، در ۹ اکتبر، اسرائیل همراه با اعلام محاصره کامل نوار غزه، مسیرهای انتقال کالا و منابع ضروری را با مشکل مواجه کرد، دسترسی مردم به غذا، آب، سوخت و برق به شدت محدود گردید. تمام گذرگاه‌های بین اسرائیل و نوار غزه بسته شده و ارسال کمک‌های عادی و بشردوستانه با مشکلات جدی همراه شد. در حالی که اظهارات مقامات اسرائیلی نشان می‌دهد که قصد داشتند تامین مایحتاج اولیه از جمله غذا و آب را برای گروگان نگه داشتن مردم نوار غزه در جهت اهداف سیاسی و نظامی، بکار گیرند، بین بازه زمانی ۷ تا ۲۰ اکتبر، هیچ کامیون کمکی وارد نوار غزه نشد، که مستقیماً بر دو سوم جمعیت نوار غزه تاثیر گذار بود. (ص ۱۱ بند ۴۸) در همین راستا در ۲۶ ژانویه، دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده آفریقای جنوبی علیه اسرائیل تحت کنوانسیون نسل زدایی، دستور داد که اسرائیل ارائه خدمات اساسی و کمک‌های بشردوستانه ضروری فوری را به مردم غزه امکان پذیر کند. در ۲۸ مارس ۲۰۲۴، دیوان دستور دومی را صادر کرد (اینجا ملاحظه شود) که بر اساس آن اسرائیل باید بدون تأخیر... از ارائه بدون مانع در مقیاس... خدمات اساسی و کمک‌های بشردوستانه مورد نیاز فوری را تضمین کند.

در کنار محاصره کامل نوار غزه، بیش از ۸۰ دستور تخلیه صادر شده توسط نیروهای اسرائیلی بین ۱۷ اکتبر تا ۳۰ دسامبر ۲۰۲۳، بدون در نظر گرفتن شرایط ایمنی و سلامت غیر نظامیان، کمبود وسایل حمل و نقل، و توجه ناکافی به افراد آسیب پذیر در بازه زمانی نامتناسب با مقیاس تخلیه، در حالی صورت گرفت که در جریان تخلیه، این نیروها به حملات خود به مناطق امن تعیین شده از جمله رفح و خان یونس ادامه دادند. این حملات منجر به تلفات جانی از جمله کشته شدن غیرنظامیانی شد که مستقیماً در جنگ شرکت نداشتند. (ص ۱۳ بندهای ۵۶ تا ۶۰)

علیرغم امکان بروز مشکلات جدی فنی (که پیشتر به آن اشاره شد) برای یافته‌های گزارش، با این حال در راستای همکاری و حمایت با تحقیقات [دفتر دادستانی دیوان بین‌المللی کیفری](#)، کمیسیون در جهت تحلیل حقوقی وقایع گام برداشته و فضا را برای ارزیابی وضعیت از سوی دادستانی دیوان تسهیل کرده است. در تحلیل حقوقی یافته‌ها، کمیسیون گروه‌های مسلح فلسطینی و [غیرنظامیان فلسطینی که مشارکت مستقیم در درگیری داشته‌اند](#) را متهم به ارتکاب [جنایت جنگی](#) برای هدایت عمدی حملات علیه غیرنظامیان، قتل یا کشتار عمدی، گروگانگیری، شکنجه، رفتار غیرانسانی یا ظالمانه، تخریب یا مصادره اموال، هتک حرمت و کرامت افراد، و نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشر و بشردوستانه بویژه اصل تفکیک دانست. (ص ۱۶ بندهای ۷۳ تا ۷۸)

از سوی دیگر کمیسیون، مقامات و نیروهای امنیتی اسرائیلی را متهم به ارتکاب جنایت جنگی تحمیل گرسنگی به عنوان روش جنگی، هدایت عمدی و گسترده حملات علیه غیرنظامیان، اشیاء و اماکن غیرنظامی، قتل یا کشتار عمدی، انتقال اجباری و آوارگی، خشونت جنسی، رفتار غیرانسانی و ظالمانه، هتک حرمت و کرامت افراد، [جنایت علیه بشریت](#) در قالب حمله گسترده یا سیستماتیک علیه جمعیت غیرنظامی، کشتار، آزار و اذیت جنسیتی، شکنجه و رفتار ظالمانه، انتقال اجباری جمعیت، و نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بشردوستانه در حمایت‌های ویژه از کودکان و زنان، بویژه [اصول تفکیک، احتیاط و تناسب](#) دانست. (ص ۱۶ بندهای ۷۹ تا ۸۵)

از طرف دیگر [در گفت و گوی تعاملی با کمیسیون تحقیق در مورد اراضی اشغالی فلسطین](#)، نمایندگان کشورهای حاضر در جلسه ضمن اشعار بر اینکه گزارش منعکس کننده وضعیت وخیم در سرزمین‌های اشغالی فلسطین است و به وقایع منجر به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت می‌پردازد، در مجموع و با بیان حداکثری، نظرات کارشناسی شده کمیسیون در گزارش حاضر را تایید و تاکید کردند؛ و در جهت حمایت از اعتلای حقوق بین‌الملل بویژه قواعد ناشی از حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بشردوستانه، تخلفات صورت گرفته

از سوی طرف‌های درگیری علی‌الخصوص جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت را محکوم کردند. اقدامی که حاکی از رویه عملی دولت‌ها در جهت اعتلای ساختارهای عام‌الشمول و هنجارهای آمره است.

در نهایت و پس از جمع‌آوری نهایی گزارش و تحلیل حقوقی آن، کمیسیون با در نظر گرفتن شرایط و ویژگی‌های خاص حاکم بر وضعیت منطقه و ابعاد جهان شمول آن که فارغ از طرف‌های درگیری، جامعه بین‌المللی در کل را نیز در ساحت‌های مختلف مورد هدف و تاثیر خود قرار می‌دهد، به ارائه توصیه و پیشنهادهایی نسبت به مخاطبین و طرف‌های مستقیم یا با واسطه این وضعیت می‌پردازد.

نکته حائز اهمیت در رویکرد کمیسیون، شریک کردن کشورهای طرف [اساسنامه رم](#) می‌باشد؛ که با حمایت و همکاری کامل خود با تحقیقات دفتر دادستانی دیوان بین‌المللی کیفری در مورد وضعیت کشور فلسطین، نقش موثری در توسعه و اجرای عدالت در سطح جهانی، جلوگیری از بی‌کیفرمانی مجرمان، کاهش وقوع جرائم بین‌المللی و مجازات عاملان آن‌ها خواهند داشت. (ص ۲۱ بند ۱۱۳)

براساس توصیه‌های کمیسیون، تنها راه برای توقف چرخه‌های مکرر خشونت، از جمله تجاوز و درگیری هر دو طرف، اطمینان از پایبندی دقیق به قواعد حاکم حقوق بین‌الملل است که شامل پایان دادن به اشغال نامشروع اسرائیل در سرزمین فلسطین، تبعیض، ظلم و انکار حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و تضمین صلح و امنیت برای یهودیان و فلسطینیان می‌باشد؛ در واقع آنچه کمیسیون به دنبال آن می‌باشد، پذیرش رژیم اشغال از سوی اسرائیل و پایبندی جدی به تعهدات ناشی از این ساختار حقوقی است. امری که به تبع آن فضای مناسب برای برطرف کردن اختلافات و مشکلات ریشه‌ای میان فلسطین و اسرائیل از جمله مقوله حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را فراهم می‌کند. در همین راستا، بنا به نظر کمیسیون، اسرائیل باید فوراً به حملاتی که منجر به کشتار و معلولیت غیرنظامیان، آوارگی یا تخلیه اجباری و سایر فعالیت‌های ناقض اصول حقوق بین‌الملل بشر و بشردوستانه در سرزمین‌های اشغالی، از جمله محاصره غزه، پایان دهد. همچنین اسرائیل باید به وظایفش در چارچوب حقوق بین‌الملل اشغال و به طور کامل و فوری به دستورات دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص اقدامات موقت صادر شده در [۲۶ ژانویه](#) و [۲۸ مارس](#) عمل کند؛ تا علاوه بر رعایت تعهدات بر اساس کنوانسیون نسل زدایی، از ارائه بدون مانع کلیه خدمات اساسی و کمک‌های بشردوستانه به غزه اطمینان حاصل کند. مضافاً باید به کمیسیون اجازه دهد به سرزمین‌های اشغالی و اسرائیل دسترسی داشته باشد تا تحقیقات کامل، بی‌طرفانه و مستقل، به‌ویژه در مورد نوار غزه مطابق با دستور دیوان درباره اقدامات موقت صادر شده در [۲۴ مه ۲۰۲۴](#) انجام شود. (ص ۲۰ بند ۱۰۸)

از طرف دیگر کمیسیون اعلام می دارد که حماس و دیگر گروه‌های مسلح فلسطینی که کنترل عملی بر مناطق درگیری دارند، باید علاوه بر رعایت اصول حقوق بین‌الملل بشر و بشردوستانه، از آزادی فوری و بدون قید و شرط همه گروگان‌هایی که در غزه نگهداری می‌شوند و حفاظت از آنها، تحقیق، تعقیب و محاکمه افراد مسئول هر گونه جنایت جنگی، و خودداری از استفاده از اشیاء یا اماکن غیرنظامی برای مقاصد نظامی، در راستای تمامی تعهدات حقوق بین‌الملل بشردوستانه اطمینان حاصل کنند. (ص ۲۰ بند ۱۰۹)

حرکت رو به جلوی کمیسیون و درگیر کردن نهادهای بین‌المللی ذی صلاح، گام بزرگی در تقویت ارکان نظام بین‌المللی بوده است. به همین منظور، علاوه بر طرف‌های درگیری، شورای امنیت نیز که به عنوان مرجع اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در مواجهه با وضعیت موجود با رویکرد انفعالی و نا کارآمد وارد میدان شد، به نظر کمیسیون وظیفه دارد با توجه به تداوم تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی و شدت جنایات، طبق فصل هفتم منشور سازمان ملل، از اسرائیل بخواهد که فوراً به [قطعنامه \(2024\) S/RES/2735](#) که در آن توافق آتش‌بس سه مرحله‌ای جامع برای پایان دادن به جنگ در غزه پیشنهاد شده و از اسرائیل و حماس خواسته تا آن را به طور کامل و بدون تاخیر و شرط اجرا کنند، عمل کند؛ به محاصره غزه پایان دهد و بار دیگر بر حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت خود تاکید کند. (ص ۲۱ بند ۱۱۰)

در کنار شورای امنیت، کمیسیون از دبیر کل سازمان ملل نیز می‌خواهد که نام اسرائیل را در پیوست‌های گزارش سالانه بعدی دبیر کل درباره کودکان و درگیری‌های مسلحانه، مطابق با [قطعنامه ۱۳۷۹ شورای امنیت \(۲۰۰۱\)](#) و [قطعنامه‌های بعدی فهرست کند، و کارگروه کشوری برای نظارت و گزارش دهی](#) در سرزمین‌های اشغالی فلسطین را نهادینه کند؛ پیشنهادهایی که نقش موثری در احیای صلح در منطقه ایفا می‌کند. (ص ۲۱ بند ۱۱۱)

در مجموع و با عنایت به موضوعات مطرح شده در گزارش، می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه در مواردی ضعف‌های رویکردی مانع از تحقق صد در صدی هدف کمیسیون تحقیق شده است، ولی نباید نادیده انگاشت که کمیسیون در بسیاری از جهات گام‌های محکم و جسورانه‌ای در جهت تعالی آرمان‌های نظام بین‌المللی بویژه با نگاه واقع‌گرایانه برداشته است.

حقوق کارگران در مناطق اشغالی: تحلیل حقوقی تعهدات اسرائیل

معصومه نوربخش باغبادرانی - وکیل دادگستری و دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی؛ و فاطمه

سیدی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه علامه طباطبائی

نوار غزه به دلیل درگیری‌های مداوم و تحریم‌های شدید، با بحران اقتصادی عمیقی دست و پنجه نرم می‌کند و تا سال ۲۰۲۴ نرخ بیکاری در آن به حدود ۸۰ درصد رسیده که نشان‌دهنده فروپاشی اقتصادی است. تخریب زیر ساخت‌ها، محدودیت‌های شدید بر دسترسی به منابع و کالاها، و کمبود فرصت‌های شغلی این وضعیت را تشدید کرده‌اند. در کرانه باختری، با وجود بیکاری کمتر (حدود ۳۲ درصد)، محدودیت‌های ناشی از اشغال، وابستگی به فرصت‌های شغلی در اسرائیل و شهرک‌های اسرائیلی، و محدودیت‌های تجاری، مانع از رشد پایدار اقتصادی شده‌اند. به طور کلی، نرخ بیکاری در سرزمین‌های اشغالی فلسطین به ۵۰.۸ درصد رسیده که نشان‌دهنده بحران عمیق در بازار کار است، به‌طوری‌که نیمی از نیروی کار قادر به یافتن شغل نیستند. این یادداشت با تمرکز بر حقوق کارگران فلسطینی به این پرسش می‌پردازد که تعهدات رژیم اسرائیل چیست و آیا رژیم اسرائیل به تعهدات بین‌المللی خود در زمینه حقوق کارگران فلسطینی در مناطق اشغالی پایبند است؟

تاریخچه حقوق کارگران فلسطینی به طور قابل توجهی تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی این منطقه قرار گرفته است. سازمان‌های کارگری فلسطینی از دهه ۱۹۲۰ شکل گرفتند و در طول زمان با چالش‌های زیادی مواجه شدند. پس از تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸، بسیاری از رهبران اتحادیه‌ها به کشورهای همسایه تبعید شدند و این امر باعث تضعیف شدید حرکت کارگری شد. با این حال، در پی پیمان اسلو در سال ۱۹۹۳ و تأسیس تشکیلات خودگردان فلسطینی، امید‌هایی برای بهبود حقوق کارگران ایجاد شد. قانون کار در سال ۲۰۰۰ تصویب شد، اما اجرای آن به شدت ناکافی بود و تنها در ۵۰ درصد موارد به درستی اجرا می‌شود. (+)

کارگران فلسطینی با چالش‌های متعددی در زمینه کار، رو به رو هستند. یکی از موانعی که کارگران فلسطینی با آن مواجه هستند بحث ایست‌های بازرسی و تأثیری است که بر حق دسترسی آن‌ها به فرصت‌های شغلی با کیفیت و مناسب‌تر دارد. محدودیت‌های حرکتی و وجود ایست‌های بازرسی (چک‌پوینت‌ها) تأثیرات عمیقی بر فرصت‌های شغلی و شرایط کاری کارگران فلسطینی دارند. این چک‌پوینت‌ها به عنوان نقاط کنترل نظامی، زمان رفت و آمد کارگران را به شدت افزایش می‌دهند و آن‌ها را در صف‌های طولانی معطل می‌کنند. «اسرائیل ایستگاه‌های بازرسی دائمی و موقتی، موانع فیزیکی، دیوار حائل، جاده‌های ممنوعه، و جاده‌هایی با محدودیت‌های استفاده برای فلسطینی‌ها را تحمیل کرده است. این محدودیت‌ها، که از نظر دامنه، مدت و شدت بی‌سابقه هستند، به طور جدی منابع معیشتی فلسطینی‌ها را تضعیف کرده و منجر به افزایش چشمگیر نرخ بیکاری

و فقر شده است. در نتیجه، این شرایط تأثیر قابل توجهی بر توانایی فلسطینی ها در حفظ موقعیت چانه زنی مؤثر در برابر کارفرمایان بالقوه یا فعلی داشته است. بسیاری از فلسطینی ها قادر به حفظ کسب و کار های خود نیستند، زیرا مبادله کالاها به شدت پر هزینه و تقریباً غیرممکن شده است. همچنین، رفت و آمد به حالت غیر ممکن درآمده و کارگران نمی توانند به محل کار خود رفت و آمد کنند و ناچار به جستجوی شغل هایی در نزدیکی محل سکونت خود هستند. این وضعیت به وضوح نشان دهنده چالش های جدی است که فلسطینی ها با آن مواجه هستند و تأثیرات منفی آن بر زندگی روزمره و معیشت آن ها غیرقابل انکار است.» (Amir Paz - Fuchs & Yael Ronen, Occupational Hazards: Labor Law in the Occupied Territories, 2011, p632)

یکی دیگر از موارد مهم و در عین حال مناقشه برانگیز در خصوص حق کارگران فلسطینی، شرایط اشتغال آنها در شهرک های اسرائیلی است. کارگران فلسطینی که در شهرک های اسرائیلی مشغول به کار هستند، در یک وضعیت پیچیده و تضادآمیز از نظر حقوقی و اجتماعی قرار دارند. این موضوع به دلیل همپوشانی قوانین اسرائیلی و فلسطینی و شرایط سیاسی موجود بین این دو جامعه، دارای ابعاد گوناگونی است. شرایط اشتغال فلسطینی ها در شهرک های اسرائیلی و به ویژه قوانین حاکم بر آنها در اواخر دهه ۱۹۹۰ در دادگاه های کار منطقه ای به چالش کشیده شد. «این چالش زمانی آغاز شد که کارگران فلسطینی شاغل در چندین شرکت عمومی و خصوصی اسرائیلی دعاوی حقوقی علیه کارفرمایان خود مطرح کردند و خواستار حقوق و مزایای خاصی طبق قوانین اسرائیل شدند. پرسش اصلی که دادگاه های کار منطقه ای بررسی کردند این بود که آیا روابط کاری مورد بحث تحت قوانین اسرائیل قرار دارد یا قانون سرزمینی کرانه باختری که بر اساس قانون اردن است. دادگاه های کار منطقه ای حکم دادند که این روابط کاری مشمول قوانین اسرائیل است. کارفرمایان به دادگاه ملی کار (NLC) اعتراض کردند و این دادگاه احکام دادگاه های منطقه ای را نقض کرد.» (همان، ص ۵۸۱)

دادگاه ملی کار (NLC) حکم داد که روابط کاری بین فلسطینی ها و کارفرمایان اسرائیلی در شهرک ها تحت قوانین اردن قرار دارد، اما اذعان کرد که ملاحظات سیاست عمومی و عدم تبعیض ممکن است در برخی موارد نیازمند اعمال حقوق خاصی باشد که تحت قوانین اسرائیل برای کارگران فلسطینی تضمین شده است. دادگاه ملی کار پرونده ها را برای بررسی مجدد بر اساس جزئیات به دادگاه های منطقه ای بازگرداند. یک سازمان غیر دولتی اسرائیلی به نام [خط داغ کارگران](#) (Kav La'Oved – (Workers' Hotline) دادخواستی به دیوان عالی عدالت (HCJ) علیه حکم دادگاه ملی کار ارائه داد. دیوان عالی عدالت حکم دادگاه ملی کار را لغو کرد

و حکم داد که قراردادهای استخدام کارگران فلسطینی در واقع تحت قوانین اسرائیل قرار دارند. (همان، ص ۵۸۲)

تحلیل های مختلفی که توسط دادگاه ملی کار (NLC) و دیوان عالی عدالت (HCJ) در اسرائیل، آن زمان ارائه شد، تلاقی حوزه های مختلف حقوقی را برجسته می کند: یکی انتخاب قانون، دیگری حقوق بین الملل عمومی (به ویژه قواعد اشغال)، و در نهایت قانون کار. این تلاقی به دو دلیل اصلی تنش های جالب و قابل تاملی ایجاد می کند. اولاً، حقوق بین الملل عمومی حاکمیت و سرزمین را به عنوان اصول محوری خود حفظ می کند، اما این محوری بودن، تا حدی که به قانون کار مربوط می شود، با رشد تحرک نیروی کار و سرمایه که مرزهای ملی را کم تر مرتبط می کند، تضعیف شده است. ثانیاً، در حالی که حقوق بین الملل عمومی اشغال سرزمین را تنظیم می کند، مدت مدید استثنایی اشغال کرانه باختری و نوار غزه توسط اسرائیل منجر به درهم تنیدگی اقتصادی بین اسرائیل و سرزمین های اشغالی به شکلی شده است که تنظیم کنندگان ساختار حقوقی بین المللی آن را پیش بینی نکرده اند و قواعد مربوط به اشغال نیز به طور کافی به آن نپرداخته است. (همان، ص ۵۸۲)

لذا می توان گفت که تحلیل دادگاه ها در مورد انتخاب قانون، اگرچه ظاهراً تحت تأثیر این واقعیت بوده که این مسئله در چارچوب یک مناقشه کاری مطرح شده، اهمیت قانون کار را به طور کامل در نظر نگرفته اند. علاوه بر این، پیامد های حقوق بین الملل عمومی این احکام را نیز نمی توان از نظر دور داشت و این امر نیز بنظر مغفول مانده است.

اعمال قوانین داخلی قدرت اشغالگر به قلمرو اشغالی، چه به طور صریح و چه از طریق تفسیر، از نظر حقوق بین الملل بدون اشکال نیست. به طور کلی، نهاد های غیرنظامی اشغالگر مشمول همان محدودیت هایی هستند که فرمانده نظامی مشمول آن است، یعنی [ماده ۴۳ کنوانسیون ۱۹۰۷](#) لاهه. این شامل قوه مقننه نیز می شود که به طور کلی از قانون گذاری برای قلمرو اشغالی منع شده است، زیرا چنین قانونی به عنوان الحاق یک جانبه قلمرو اشغالی تلقی می شود. با این حال، دادگاه های اسرائیل حکم داده اند که قدرت Knesset (پارلمان اسرائیل) برای قانون گذاری برای قلمرو اشغالی، حداقل برای اتباع اسرائیلی، لزوماً توسط قواعد اشغال محدود نمی شود، مانند مواردی که به مالیات مربوط می شوند. این رویه در نگاه اول به نظر می رسد که از رویه قضایی پس از جنگ جهانی دوم پیروی می کند، که اعمال قانون ملی یک اشغالگر به اتباع خود در قلمرو اشغالی را معتبر شناخته است. این رویه قضایی پس از جنگ جهانی دوم درباره اتباعی که عضو نیروهای نظامی اشغالگر بودند یا با این نیروها ارتباط داشتند، توسعه یافت. وضعیت سایر اتباع - مانند شهرک نشینان غیر نظامی - به این وضوح نیست.

[بن وستی در مقاله با عنوان «قوانین اشغال و اصلاح قانون تجارت در سرزمین های اشغالی: پاسخی به خوزه](#)

آلخاندرو کاربالو لیدا استدلال می کند که از دیدگاه حقوق اشغال، باید بررسی شود که آیا اعمال قانون ملی،

مستقیم یا غیرمستقیم، تأثیرات منفی بر نظم عمومی محلی و منافع کوتاه مدت و بلندمدت محلی دارد یا خیر. به عنوان مثال، تا جایی که اعمال فراسرزمینی قوانین اشغالگر باعث تشویق اتباعش به مهاجرت به قلمرو اشغالی شود، ممکن است این موضوع نظم عمومی و زندگی مدنی محلی را تحت تأثیر قرار دهد و از این رو توسط حقوق بین الملل ممنوع باشد. (Amir Paz-Fuchs & Alon Cohen-Lifshitz, The Changing Character of Israel's Occupation: Planning and Civilian Control, 2010, p 585) همچنین این امر با ممنوعیت صریح ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ درباره انتقال بخشی از جمعیت غیرنظامی اشغالگر به قلمرو اشغالی مغایرت دارد.

با وجود قواعد کلی در مورد انتخاب قانون، دیوان عالی اسرائیل به این نکته اشاره کرد که اصول منحصر به فرد قانون کار، که ناشی از نابرابری قدرت بین کارفرما و کارگر است، نیاز به اعمال حقوق و اصول الزامی دارد، حتی اگر این حقوق تحت نظام حقوقی که طرفین به طور ظاهری توافق کرده اند، تضمین نشده باشد. در واقع، با وجود اشاره های سطحی NLC و دیوان عالی اسرائیل به برابری شرایط و ضوابط، هر دو دادگاه در واقع بر این سوال متمرکز بودند که آیا کارگران فلسطینی تحت قانون اسرائیل حق حداقل حقوق اساسی را دارند یا خیر. این حداقل حقوق، می توانند برای کارگران فلسطینی تضمین شود بدون این که نیاز باشد قانون اسرائیل بر روابط آنها با کارفرمایان اسرائیلی به طور فراگیر اعمال شود و بنابراین بدون ورود به میدان مین حقوقی و سیاسی، کارگران بتوانند از حداقل های استحقاقی خود بهره مند گردند.

با نگاهی در اتمسفر حقوق بین الملل بشر به مقوله برابری، در خواهیم یافت که مفهوم کاربرد فراسرزمینی حقوق در جایی که دولت کنترل دارد، در حقوق بین الملل بشر ریشه دوانده است. در حالی که قانون اساسی ممکن است تنها به طور سرزمینی گسترش یابد، اما تعهدات حقوق بشری دولت ها هر جا که کنترل مؤثر دارند، گسترش می یابد. این دامنه شامل، به ویژه، مناطق تحت اشغال است.

«در مورد اسرائیل و کرانه باختری، این تعهد به طور صریح توسط دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشورتی درباره عواقب قانونی ساخت دیوار حائل در سرزمین های اشغالی فلسطینی بیان شده است. بنابراین، به میزانی که برابری در کار، یک هنجار حقوق بین الملل بشر است، اسرائیل ملزم به تضمین این هنجار در کرانه باختری و غزه است.» (Amir Paz-Fuchs & Yael Ronen, Occupational Hazards: Labor Law in

(the Occupied Territories, 2011, p619

از سوی دیگر ماده ۷ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، که اسرائیل نیز عضو آن است، حق دستمزد را به رسمیت می‌شناسد. حق دستمزد به همه کارگران دستمزدهای منصفانه و جبران برابر برای کار با ارزش برابر بدون هیچ گونه تمایزی را ارائه می‌دهد. طبق کنوانسیون حذف تمام اشکال تبعیض نژادی (که اسرائیل از سال ۱۹۶۶ عضو آن است)، دولت‌ها متعهد می‌شوند که حق هر فرد، بدون هیچ گونه قید و شرطی در مورد ملیت یا منشا قومی، به برابری در برابر قانون را تضمین کنند، به‌ویژه در برخورداری از حقوق خاصی از جمله: حق حمایت در برابر بیکاری، حق پرداخت برابر برای کار برابر و حق دستمزد عادلانه و مطلوب.

دولت همچنین ملزم به ارائه حمایت و درمان‌های مؤثر در برابر هرگونه عمل تبعیض نژادی و همچنین یک مرجع برای جبران خسارت یا جبران هرگونه آسیب ناشی از چنین تبعیضی است. این به نهاد‌های دولتی این امکان را می‌دهد که تبعیض را توسط کارفرمایان خصوصی پیگیری کنند. (کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی، ماده ۶). در عین حال، ممکن است تمایزی بین تعهد دولت‌ها به احترام به حقوق، که به‌طور فزاینده‌تری گسترش می‌یابد، و تعهد آن‌ها به تضمین همان حقوق قائل شویم. این تعهد دوم نیاز به مداخله بیشتری در روابط خصوصی دارد که بار بیشتری بر دوش دولت می‌گذارد و ممکن است برای گسترش فزاینده‌تری مناسب‌تر نباشد. (Amir Paz-Fuchs & Yael Ronen, Occupational Hazards: Labor Law in the Occupied Territories, 2011, p626)

رسیدن به پاسخ به این پرسش که به راستی تعهدات بین‌المللی اسرائیل در خصوص کارگران فلسطینی چیست و آیا بدان‌ها پایبند است یا خیر، ما را لاجرم به سمت سازمان‌های بین‌المللی سوق خواهد داد. سازمان بین‌المللی کار به عنوان یکی از قدیمی‌ترین نهادهای سازمان ملل به شکل ویژه در خصوص حقوق کار، و از سوی دیگر خود سازمان ملل متحد، دو سازمانی هستند که رصد اقدامات آنها [هرچند با موانع و چالش‌های فراوانی رو به رو هستند] با این حال به نوعی حاکی از توجه آن‌ها به وضعیت نگران‌کننده کارگران فلسطینی است. به گونه‌ای که مدیر کل ILO، گیلبرت هونگبو، از تضعیف حقوق کارگران فلسطینی به دلیل محدودیت‌های جدید اسرائیل انتقاد کرده و خواستار پایان این محدودیت‌ها شده است. او تأکید کرده که حقوق کار «ناپود» شده و اسرائیل باید بازار کار خود را دوباره به روی کارگران فلسطینی باز کند. از طرفی سازمان ملل نیز در این زمینه فعال بوده و تلاش می‌کند تا با فشار بر اسرائیل، شرایط بهتری را برای کارگران فلسطینی فراهم کند. نمایندگان کشورهای مختلف در نشست‌های سازمان ملل، از جمله نماینده ایران، خواستار توجه ویژه به وضعیت وخیم کارگران فلسطینی شده‌اند و تأکید کرده‌اند که جامعه جهانی باید به وظایف خود در این زمینه عمل کند.

با این حال شاید بتوان نقطه عطف این فعالیت ها و ابراز نگرانی ها را در عمل و در طرح دعوی ده اتحادیه کارگری از اسرائیل به سازمان بین المللی کار، به دلیل نقض قواعد بین المللی کار از سوی اسرائیل و جلوگیری از پرداخت دستمزد حدود ۲۰۰ هزار کارگر فلسطینی از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ دانست. که باید دید در ادامه این روند چگونه پیش خواهد رفت. (+)

در نتیجه، می توان گفت که شرایط کاری کارگران فلسطینی در شهرک های اسرائیلی نشانگر نقض فاحش حقوق بنیادین کارگران بر اساس کنوانسیون ها و معاهدات بین المللی است. این کارگران از حقوق و مزایای برابر با کارگران اسرائیلی، از جمله دستمزد منصفانه، شرایط کاری ایمن، بیمه و حمایت های اجتماعی محروم هستند. (+) بسیاری از آنها در محیط های خطرناک و بدون حمایت بیمه ای کار می کنند. از سوی دیگر همان طور که ولید حباس نیز در [مقاله](#) خود اشاره می کند، نقش واسطه های غیر قانونی و فروش مجوز کار در بازار سیاه در بهره کشی از کارگران فلسطینی را نمیتوان در تشدید این مسئله نادیده گرفت. این وضعیت برخلاف ماده ۲۵ کنوانسیون حقوق کارگران مهاجر، ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر، مواد ۷ و ۲۴ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و کنوانسیون ضد تبعیض و نقض کنوانسیون مربوط به ایمنی و بهداشت شغلی ILO است. آردی ایمسیس در [مقاله](#) خود با عنوان «کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین فلسطین اشغالی» اشاره دارد که محدودیت های حرکتی و بازرسی های نظامی اسرائیل موجب بیکاری و فقر میان کارگران فلسطینی شده که با مواد ۲۷، ۳۲ و ۳۹ کنوانسیون چهارم ژنو، و ماده ۲۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مغایرت دارد. این موارد نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی فلسطینی ها محسوب می شود و در تضاد با تعهدات اسرائیل به اسناد حقوق بشری و حقوق بشردوستانه ای است که به عنوان عضو سازمان های بین المللی پذیرفته است.

باری طبق آنچه گذشت، باید گفت در حالی که اسرائیل تعهدات بین المللی در خصوص حقوق کارگران فلسطینی دارد، واقعیت های موجود نشان می دهد که بسیاری از این تعهدات به طور کامل برآورده نمی شوند. مسائلی مانند محدودیت های حرکتی، شرایط کاری نامناسب و عدم حمایت های قانونی به محیطی چالش برانگیز برای کارگران فلسطینی منجر شده است. تلاش های مداوم و نظارت از سوی سازمان های بین المللی به هدف رسیدگی به این مسائل در حال انجام است، اما چالش های قابل توجهی همچنان باقی مانده است.

مروری بر گزارش آگوست ۲۰۲۴ کمیسیون سازش کمیته رفع تبعیض نژادی در مورد سرزمین های اشغالی

عرفان دولت - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

کمیسیون موقت سازش کمیته رفع تبعیض نژادی سازمان ملل متحد در ۲۲ آگوست ۲۰۲۴ گزارش نهایی خود در رابطه با وضعیت تبعیض نژادی در سرزمین های اشغالی فلسطین را ارائه نمود. این گزارش آخرین مرحله از ارتباطات بین دولتی پیش بینی شده در نظام حل اختلاف کنوانسیون رفع تبعیض نژادی (ICERD) است و در مقابل، اولین پرونده بین دولتی که نزد نهاد معاهده ای حقوق بشری سازمان ملل تکمیل می گردد. نظام ارتباطات بین دولتی تحت کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض، بستری مناسب جهت رسیدگی و اثبات اقدامات تبعیض آمیز اسرائیل و حمایت حقوقی از قربانیان فلسطینی تبعیض نژادی بود که می تواند قاطع تر و باصراحت بیشتری تنظیم شود. طبق کنوانسیون فوق الذکر، کمیته راساً و مستقلاً نمی تواند اقدام به رسیدگی ماهوی نماید و صلاحیت اساسنامه ای آن رسیدگی شکلی همچون بررسی صلاحیت قضایی کمیته و قابلیت پذیرش دعوی است؛ درحالیکه برای رسیدگی ماهوی مطابق اساسنامه، باید اقدام به تشکیل کمیسیون موقت نماید. مقاله حاضر مروری بر ابعاد برجسته گزارش نهایی کمیسیون مزبور است.

کمیسیون طبق **بند ۱ ماده ۱۲ کنوانسیون** رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵) متشکل از پنج کارشناس حقوق بشری مستقل و غیر از اتباع طرفین اختلاف است که توسط اعضای هجده گانه کمیته رفع تبعیض در ۳۰ نوامبر ۲۰۲۱ پس از عدم مصالحه اسرائیل و فلسطین تشکیل شد تا گزارش نهایی و کارشناسی خود را تقدیم رئیس کمیته نماید.

مفاد کنوانسیون تبعیض نژادی، دول عضو را مجاز می دارد تا عدم پایبندی و نقض اجرای تعهدات دول دیگر را به **کمیته** گزارش دهند و کمیته مطابق بند یکم ماده ۱۱ مراتب را به دولت خاطی اطلاع داده تا طی مهلتی ۳ ماهه گزارش کتبی اش، شامل توضیحات و دفاعیات را به کمیته ارسال نماید. چنانچه طی شش ماه طرفین اختلاف از طریق مذاکره و سایر روش های مرضی الطرفینی نتوانند به مصالحه برسند، کمیته پس از دریافت گزارش ها و اطلاعات کافی، اقدام به تشکیل کمیسیون سازش می نماید.

گزارش نهایی ۲۲ آگوست به **ادعاهای مطروحه** فلسطین در اطلاعیه ۲۳ آوریل ۲۰۱۸ مبنی بر تبعیض سیستماتیک اسرائیل در سرزمین های اشغالی بطور خاص نقض مواد ۲، ۳ و ۵ کنوانسیون و دفاعیات اسرائیل و سپس ارزیابی های کارشناسان کمیسیون پرداخته و متعاقباً پس از نتیجه گیری از روند تحقیق و رسیدگی به ارائه توصیه هایی با هدف کمک به راه حل مسالمت آمیز طرفین اختلاف اقدام نموده است.

در ابتدای امر این شکایت توسط اسرائیل غیرقابل پذیرش اعلام شد. اعتراض اسرائیل به قابل پذیرش بودن شکایت دولت فلسطین بر دو دلیل متمرکز بود؛ اول اینکه اسرائیل، فلسطین را به عنوان کشور عضو کنوانسیون به رسمیت نمی شناسد بااین استدلال که فلسطین حائز شرایط دولت-کشور مطابق حقوق بین الملل نشده است. دوم، فلسطین از رویه های ثبت شکایت بین دولتی، به ویژه، این الزام که فلسطین تمام ظرفیت های قضایی بالقوه داخلی از جمله استفاده از دادگاه های داخلی (که اسرائیل استدلال می کند محل های قانونی و کافی برای رسیدگی به شکایات اتباع فلسطینی علیه مقامات اسرائیلی به دلیل نقض حقوق هستند) را طبق بند سوم ماده ۱۱ کنوانسیون رعایت نکرده است (CERD/C/103/R.6, para. 8, 27)

فلسطین در چند جبهه با این ادعاها مقابله کرد؛ ابتدا استدلال نمود که دادگاه های اسرائیل محل مناسبی برای طرح دعوی و دادخواهی علیه اسرائیل و مقامات اسرائیلی برای نقض حقوق نیستند. همچنین فلسطین مدعی شد که نقض های اسرائیل نتیجه یک رویه اداری است، بنابراین نقض های ادعایی نه فردی بلکه سیستماتیک هستند. این نقض های سیستماتیک نتیجه ماهیت مغرضانه قوانین داخلی اسرائیل، عدم دسترسی فلسطینیان به دادگاه های ملی اسرائیل و عدم استقلال دستگاه قضایی آن هستند.

کمیته در ۲۱ مه ۲۰۲۱، به نفع فلسطین تصمیم گرفت و این شکایت را قابل پذیرش دانست. به طور خاص، کمیته دریافت که فلسطین [آستانه ای از شواهد](#) و اسناد را برآورده کرده است تا ثابت نماید نقض های رخ داده بخشی از رویه و سیاست عمومی هستند و به این ترتیب، کمیته در پایان گزارش خود خواستار تشکیل کمیسیون سازش شد (CERD/C/103/R.6, para. 66).

لذا کمیسیون مبنای صلاحیتی اش را دستور رئیس کمیته مطابق ماده ۱۱ کنوانسیون قرار داد و با کارشناسانی از جامائیکا، لهستان، ترکیه، کره جنوبی و آفریقای جنوبی کارش را آغاز نمود. علیرغم عدم همکاری اسرائیل و با توجه به ماهیت الزام آور این روند، کمیسیون بر اساس مواد ۱۲ و ۱۳ به وظایف خود ادامه داد تا توصیه هایش جهت حل و فصل اختلاف فی مابین ارائه کند. لازم به ذکر است کمیسیون تلاش های قابل ستایشی در راستای ترغیب اسرائیل به مشارکت در روند رسیدگی از خود نشان داد، هرچند که این تلاش ها نافرجام باقی ماند. محدوده ماموریت کمیسیون، به عبارتی محدوده سرزمینی که کنوانسیون قابل اعمال است یکی دیگر از نقاط محل اختلاف با اسرائیل بوده است (CERD/C/113/3/para.5). قابل توجه است که کمیسیون آن بخش از اراضی اشغالی که اسرائیل بر آنها اعمال کنترل موثر دارد شامل نوار غزه، قدس شرقی و کرانه باختری رود اردن را مشمول بررسی اتهامات تبعیض نژادی شناسایی می نماید.

اسرائیل در مراحل اولیه مکاتبه با کمیته (۳ آگوست و ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۸) جهت رد شکایت اولیه فلسطین و پیش از تاسیس کمیسیون ویژه و قطع همکاری اش با آن، به کارایی و کفایت مقررات حقوق داخلی اش به ویژه دیوان عالی در رفع تبعیض نژادی علیه فلسطینیان اشاره کرده بود (CERD/C/ISR/17-19, para. 13) که می توان ادعا کرد تنها نقطه هم گرایی در گزارش کمیسیون با اسرائیل است. کمیسیون [تلاش های](#) دیوان عالی اسرائیل در تصمیم گیری در [چندین](#) اقدام تبعیض نژادی انجام شده توسط شهرک نشینان اسرائیلی یا نیروهای امنیتی اسرائیلی را تأیید می کند. بندهای ۴۶ و ۴۷ گزارش نهایی به تاثیر نسبی احکام دیوان عالی اسرائیل در رفع تبعیض نژادی اختصاص یافته است. اما کمیسیون استدلال می کند بعلت عدم همراهی و همکاری اسرائیل در فرایند تحقیقات، کمیسیون نتوانسته است به اطلاعات کافی در رابطه با تاثیرگذاری احکام دیوان عالی و اینکه اساساً تا چه حدی این احکام ضمانت اجرا دارند، دست یابد.

در فرایند رسیدگی، کمیسیون از اطلاعات گردآوری شده توسط کمیته در فاز اول مکاتبات بین دولتی و سایر اطلاعات مرتبط ارائه شده کشورهای ذیربط، از جمله پاسخ های ارائه شده توسط اسرائیل استفاده کرد. کمیسیون همچنین اطلاعات سایر منابع مرتبط، به ویژه استنتاجات نهایی کمیته و سایر اسناد سازمان ملل، دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر و کمیسیون های تحقیق و حقیقت یاب حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، سازمان های غیردولتی و مؤسسات دانشگاهی (مشارکت دانشگاه لیدن) را مورد بررسی قرار داد. کمیسیون در گزارش نهایی خود به رئیس کمیته (بخش (conclusions نتیجه می گیرد تضمین حق تعیین سرنوشت فلسطینیان برای صلح پایدار و برخورداری کامل از حقوق مندرج در کنوانسیون توسط هر دو جامعه حیاتی است. بعلاوه اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر موظف است تضمین نماید که تبعیض نژادی، بی ثباتی و موانعی جهت اعمال حق تعیین سرنوشت در اراضی تحت اشغال وجود ندارد (CERD/C/113/3/para.41). همچنین در هدایت عملیات نظامی، قدرت اشغالگر دارای مسئولیت حداکثری در حفاظت از شهروندان غیرنظامی است. لذا توجه به اصول تفکیک، احتیاط و تناسب تحت حقوق مخاصمات مسلحانه (Jus in bello) برای تحقق این مهم ضروری هستند. در این راستا [اظهارت یوآف گالانت](#) وزیر دفاع وقت اسرائیل و فرمانده عملیات ها در اراضی اشغالی علیه شهروندان غیرنظامی غزه (اظهاراتی شامل «عملیات علیه حیوانات انسان نما» و «دستور به محاصره کامل غزه و قطع جریان آب، سوخت، برق، غذا و دارو») باعث نگرانی جدی کمیسیون و بیانگر عنصر معنوی ارتکاب تبعیض نژادی علیه فلسطینیان است. بعلاوه انهدام شمار زیادی از ساختمان ها و اماکن غیرنظامی غزه به همراه حجم بالای چند ده هزار نفری [تلفات غیرنظامی](#) متعاقب عملیات ها و [آوارگی](#) بیش از ۹۰٪ کل جمعیت غزه از دیدگاه کمیسیون [بی سابقه](#) و در مغایرت با حقوق بشردوستانه است.

به زعم کمیسیون اقداماتی چون صدور مجوز ساخت و سازهای غیرقانونی شهرک نشینان یهودی در سرزمین های فلسطینی از یک سو و محدود سازی این قبیل مجوزها برای فلسطینیان از سوی دیگر و ادامه روند تخریب منازل به وضعیت تبعیض سیستماتیک علیه فلسطینیان ساکن در اراضی اشغالی کمک کرده است. افزون براین، محدودیت های رفت و آمد بر فلسطینیان از طریق پست های بازرسی و دسترسی محدود به جاده ها، منابع طبیعی، زمین و امکانات اولیه اجتماعی، وضعیتی از تفکیک نژادی است.

پس از نتایجی که کمیسیون در فرایند رسیدگی و تحقیقات بدست آورده، اقدام به صدور توصیه هایی خطاب به دولت اسرائیل می کند؛ اسرائیل در جریان هدایت عملیات های نظامی اش ضمن رعایت اصول تفکیک، تناسب و احتیاط می بایست فوراً کلیه حملات به شهروندان غیرنظامی که در مخاصمات مشارکت مستقیم و فعال ندارند را خاتمه دهد. همچنین مطابق قطعنامه های مصوب شورای امنیت، از جمله قطعنامه ۲۳۳۴، فوراً به کلیه فعالیت های شهرک سازی در اراضی اشغالی فلسطین از جمله قدس شرقی پایان دهد. کمیسیون از اسرائیل می خواهد به منظور رسیدگی به شکایات با ماهیت تبعیض نژادی توسط شهروندان فلسطینی اقدام به تاسیس یک نهاد ملی مستقل نماید.

با هدف خاتمه بخشیدن به بحران سیاسی چندین ساله بین طرفین اختلاف که منجر به بحران های حقوق بشری گردیده، کمیسیون از شورای امنیت ملل متحد می خواهد تا اقدام به موضع گیری صریح در رسیدگی به ادعای های تبعیض نژادی فلسطینیان علیه اسرائیل نماید (CERD/C/ISR/17-19, para. 54(a)).

جمع بندی

گزارش کمیسیون تقریباً یک ماه پس از نظریه مشورتی ۱۹ جولای ۲۰۲۴ دیوان بین المللی دادگستری در رابطه با اراضی اشغالی فلسطین منتشر شد؛ از طرفی مطابق بندهای دوم و سوم ماده ۱۳ کنوانسیون مقابله با تبعیض نژادی، رئیس کمیته صرفاً پس از اتمام انقضای مهلت سه ماهه دول ذینفع در اعلام موافقت یا مخالفت خود با گزارش، مجاز است نتیجه کار کمیسیون را علناً منتشر نماید. لذا کمیسیون در بازه نگارش گزارش می توانست به اطلاعات، یافته ها و استدلال های دیوان بین المللی دادگستری و مکاتبات ارسالی سایر دولت ها به دیوان بویژه ادعای آفریقای جنوبی که خود زمانی مستقیماً با وضعیت تبعیض نژادی مواجه بوده، نظر کند. کمیسیون صراحتاً به ارتکاب تبعیض نژادی توسط اسرائیل در گزارش خود اشاره نمی کند و برخی این رویکرد محافظه کارانه را در راستای اعمال ماهیت دوستانه و سازش کارانه کمیسیون تعبیر می کنند که نتیجه باید مورد پذیرش طرفین اختلاف واقع شود و نه یک مرجع قضایی با رأی لازم الاجرا.

در نهایت می توان گفت مطابق بند دوم ماده ۱۳ کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی، پس از آنکه رئیس کمیته گزارش نهایی کمیسیون را به طرفین اختلاف ابلاغ نمود، اسرائیل و فلسطین مهلتی ۳ ماهه در اختیار دارند تا موافقت یا مخالفت خود را با توصیه های صادر شده اعلام نمایند. سپس به استناد ماده ۲۲ کنوانسیون، چنانچه اختلافات مربوط به حوزه اجرا یا تفسیر معاهده از طریق مذاکره و سایر روش های پیش بینی شده در کنوانسیون، حل و فصل نگردد بنا به درخواست هر یک از طرفین، این اختلاف به دیوان بین المللی دادگستری جهت رسیدگی و صدور رأی ارجاع خواهد شد. البته، از آنجایی که اسرائیل هنگام پذیرش کنوانسیون به ماده ۲۲ آن حق شرط اعمال کرده و خود را متعهد به این ماده نمی داند، لذا کمیته نمی تواند شکایت فلسطین را به دیوان بین المللی دادگستری ارجاع دهد. در نتیجه ضمانت اجرای مستقیم و موثری اسرائیل را تهدید نمی نماید و گزارش کمیسیون صرفاً می توانست رویه و بستری برای استنادات آتی مراجع دیگر مهیا سازد.

عقابِ بلایان: بررسی تعهدات اسرائیل در خصوص قانونگذاری در سرزمین‌های اشغالی

دکتر سید محسن حکمتی مقدم - عضو هیات علمی دانشگاه یزد

دیوان بین‌المللی دادگستری در روز ۲۹ تیر ۱۴۰۳ نظریه مشورتی خود درخصوص آثار حقوقی ناشی از سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی (از این به بعد [نظریه مشورتی](#)) را صادر کرد. (برای مطالعه بیشتر به [اینجا](#) مراجعه شود) در این نظریه، به تخلفات متعددی که رژیم اسرائیل مرتکب شده است به تفصیل پرداخته شده است. دیوان به بررسی تعهدات این رژیم در زمینه حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، قواعد آمره و... مبادرت نموده است و در نهایت اسرائیل را به اعاده وضع به حال سابق و جبران تمامی خسارت‌هایی که از سال ۱۹۶۷ به این سو به سرزمین‌های اشغالی وارد نموده است مکلف کرده است. از جمله نکاتی که در این نظریه دیده می‌شود بحث مبنا و حدود صلاحیت اسرائیل، به عنوان قدرت اشغالگر، برای قانونگذاری در سرزمین‌های اشغالی است.

این نوشتار قصد دارد بر یکی از مسائلی که دیوان به صورت مختصر به آن پرداخته است تمرکز کند. توضیح آنکه براساس حقوق بین‌الملل دولت اشغالگر از میزانی از صلاحیت قانونگذاری در سرزمین اشغالی برخوردار است. اما این صلاحیت محدود به ضوابطی شده است تا با «موقتی بودن» اشغال سازگار باشد. به این مساله در قسمت اول پرداخته می‌شود. اما در موارد استثنایی، دولت اشغالگر حق دارد قانونگذاری کند. در قسمت دوم به حق مردم تحت اشغال به «آگاهی» از قوانین مصوب برای آن سرزمین توسط دولت اشغالگر پرداخته می‌شود. برای پاسخ به این سوالات، علاوه بر نظریه مشورتی فوق‌الذکر، به معاهدات بین‌المللی، اعم از دوجانبه یا چندجانبه، گزارش نهادهای حقوق بشری، اصول کلی حقوق و دکتترین مراجعه می‌شود.

۱. صلاحیت قانونگذاری دولت اشغالگر در سرزمین اشغالی

برای پاسخ به این مساله، ابتدا به [ماده ۶۴ از کنوانسیون چهارم ژنو مصوب ۱۹۴۹](#) مراجعه می‌کنیم که اسرائیل در سال ۱۹۴۹ آن را امضا کرده و در سال ۱۹۵۱ آن را به تصویب رسانده است. براساس این ماده، قوانین جزایی اراضی اشغال شده به قوت خود باقی خواهند ماند مگر در حدودی که قوانین مزبور به علت اینکه ایجاد خطر برای امنیت دولت اشغال‌کننده می‌نماید و یا مانع اجرای این کنوانسیون است توسط دولت مذکور لغو و یا موقوف‌الاجرا گردد. معهذا دولت اشغال‌کننده می‌تواند اهالی اراضی اشغال شده را تابع مقرراتی نماید که برای انجام «تعهدات دولت مزبور ناشیه از این قرارداد» و برای «تأمین اداره منظم اراضی مزبور و برای امنیت دولت اشغال‌کننده»، خواه امنیت اعضاء و خواه امنیت اموال نیروهای اداره اشغال‌کننده و همچنین برای امنیت مؤسسات و خطوط ارتباطی دولت مزبور ضرورت دارد.

تدوین کنندگان این کنوانسیون به دقت می‌دانستند که نظام حقوقی هر کشور بازتابی از فرهنگ و مذهب و سیاست همان جامعه است، پس کاربردی نخواهد بود اگر تلاش کنیم تا یک نظم بیگانه، ولو مترقی، را بر کشوری دیگر تحمیل کنیم، هرچند حکومت این قوانین به دلیل طبع اشغال، موقت باشد. به همین دلیل است که جز در دو مورد مذکور که باید به صورت مضیق هم تفسیر شوند، دولت اشغالگر حق ندارد قوانین خود را بر مردم سرزمین‌های اشغالی حاکم کند.

لازم به ذکر است که این مقررہ قبلاً نیز در ماده ۴۳ مقررات لاهه در مورد قوانین و عرف‌های جنگ زمینی مصوب ۱۹۰۷ درج شده بود. بر این اساس، قدرت اشغالگر موظف بود به قوانین لازم‌الاجرا در سرزمین اشغالی احترام بگذارد مگر آنکه به صورت قطعی و مشخص از آن منع شده باشد.

اما اسرائیل نه تنها قوانین خود، اعم از مدنی و جزایی را برای مدت طولانی بر مردم سرزمین‌های اشغالی حاکم کرده است، بلکه از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، اسرائیل نتوانسته است ثابت کند که این قوانین و مقررات با استثنائات مندرج در ماده ۶۴ فوق‌الذکر مطابقت دارند. (بندهای ۱۳۵-۱۴۰ نظریه مشورتی) به علاوه، حتی در ماده ۱۹ از توافق اُسلو ۲ (۱۹۹۵) طرفین تعهد کرده‌اند اختیارات خود را مطابق با آن قرارداد و در راستای هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی، حقوق بشر و حاکمیت قانون اجرا کنند. (بند ۱۰۲ نظریه مشورتی). بنابراین اقدام اسرائیل در گسترش طولانی مدت صلاحیت‌های قانونی خود بر سرزمین‌های اشغالی مغایر با تعهدات بین‌المللی این کشور ولذا متخلفانه و موجب مسئولیت است. (بند ۱۴۰ نظریه مشورتی)

۲. حق مردم تحت اشغال به «آگاهی» از قوانین مصوب برای آن سرزمین توسط دولت اشغالگر حتی اگر چنین قوانینی، با رعایت شروط بالا، تصویب و اجرا شده بودند باز به شرط دیگری نیاز است. براساس ماده ۶۵ کنوانسیون چهارم ژنو مصوب ۱۹۴۹، مقررات جزایی که توسط دولت اشغال کننده وضع می‌شود معتبر نخواهد بود مگر پس از آن که به «زبان اهل محل» آگاهی و به اطلاع آنان برسد.

باید یادآوری شود که به موجب یکی از اصول قانونگذاری، یک جامعه را نمی‌توان براساس قوانینی مجازات کرد که از قبل برای آنها منتشر و اطلاع‌رسانی نشده است. این اصل که تحت عنوان «قیح عقاب بلایان» در ابتدای تحصیل در دوره کارشناسی حقوق به دانشجویان آموخته می‌شود از مبانی عقلی و اخلاقی محکمی برخوردار است، تا جایی که بسیاری از مکاتب فلسفی، به ویژه مکتب حقوق طبیعی جدید، معتقدند نگارش قانون به زبان عموم مردم و انتشار آن برای عامه یکی از ملاک‌های سنجش مشروعیت آن قانون است.

علاوه بر نظام‌های داخلی، فلسفه و غایت این اصل کلی حقوق، به حقوق بین‌الملل هم راه یافته است. توضیح آنکه یکی از ملزومات دادرسی منصفانه که در ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی درج شده است،

آشنایی با زبان دادگاه برای فهم رسیدگی است. اسرائیل در سال ۱۹۶۶ این میثاق را امضاء نموده و در سال ۱۹۹۱ نیز به تصویب رسانده است. براساس قسمت «الف» از بند سوم این ماده هر متهمی حق دارد در اسرع وقت به «زبانی» که او بفهمد از نوع و علل اتهام خود آگاه شود. همچنین براساس قسمت «و» از بند ۳ همین ماده، اگر متهم به زبان دادگاه آشنایی ندارد باید برای او به رایگان یک مترجم استخدام شود. از این مقرر می‌توان استنتاج کرد که هر فرد در وهله نخست، باید از محتوای قوانین و مقررات آگاهی پیدا کند تا در مرحله بعد بتواند از خود در برابر اتهامات دفاع کند. از این گذشته، وقتی قوانین و مقررات به زبان مردمی ترجمه نشوند که قرار است آن قانون نسبت به آنها اجرا شود چگونه می‌توان از آنها انتظار داشت که مطابق با آن رفتار کنند.

لیکن بسیاری از مقرراتی که اسرائیل نسبت به مردم عرب‌زبان در سرزمین‌های اشغالی اجرا می‌کند به زبان عربی ترجمه نشده‌اند. به عنوان نمونه، براساس [گزارش سال ۲۰۱۶ دبیرکل سازمان ملل به شورای حقوق بشر](#) فرایندها و مقررات سخت‌گیرانه‌ای که برای دریافت مجوز تردد در این سرزمین طراحی شده‌اند تا حدود یک دهه پیش برای عموم حتی منتشر نمی‌شدند. از حدود یک دهه پیش نیز که اسرائیل تارنمایی برای انتشار این اطلاعات طراحی کرده است محتوای بسیاری از بخش‌ها را به زبان عربی ترجمه نکرده است، حال آنکه غالب متقاضیان عرب هستند. (بند ۲۰۰ نظریه مشورتی) این در حالیتیست که طبق نظر حقوقدانان و مستفاد از اصل کلی «قبح عقابِ بلا بیان» این مقررات باید به زبان(های) رسمی سرزمین اشغال شده منتشر شوند.

نتیجه

آگاهی فرد از قانون یکی از ابتدایی‌ترین حقوق او محسوب می‌شود، در غیر این صورت حاکمیت قانون و دادرسی منصفانه معنای حقیقی ندارد و امنیت حقوقی محو می‌شود. نیز باید تاکید شود که انتشار قوانین کافی نیست و «بیان» زمانی محقق می‌شود که قانون به شکلی قابل فهم به مخاطب آن رسیده باشد. اسرائیل نه تنها قوانین تبعیض آمیزی نسبت به مردم سرزمین‌های اشغالی وضع و اجرا می‌کند (بندهای ۲۲۳-۲۲۹ نظریه مشورتی)، بلکه حتی همین قوانین را نیز به آنها اعلان نمی‌کند. بنابراین اسرائیل در این زمینه نیز تعهدات خود در قبال حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و اصول کلی حقوق را نقض کرده است.

تداوم اعتبار توافقتنامه ۱۹۷۴ جداسازی نیروهای اسرائیل و سوریه پس از تحولات اخیر

سحر خوشدل - پژوهشگر حقوق بین الملل

این نوشته به بررسی تداوم اعتبار حقوقی توافقتنامه جداسازی نیروها میان اسرائیل و سوریه در سال ۱۹۷۴ پرداخته و شرایط تعلیق یا خاتمه آن را طبق کنوانسیون حقوق معاهدات وین (۱۹۶۹) و کنوانسیون جانشینی دولت‌ها در خصوص معاهدات (۱۹۷۸) تحلیل می‌کند. همچنین بررسی خواهد کرد که آیا خروج اسرائیل از آن قانونی است یا خیر.

توافقتنامه جداسازی نیروهای اسرائیل و سوریه در سال ۱۹۷۴، که در پی جنگ یوم کیپور شکل گرفت، به‌عنوان آتش‌بسی حیاتی و اقدامی برای ایجاد اعتماد عمل می‌کند. این توافق که تحت نظارت سازمان ملل متحد و در ارتباط با قطعنامه ۳۳۸ شورای امنیت برقرار شد، منطقه‌ای غیرنظامی در بلندی‌های جولان ایجاد کرده و تحت نظارت نیروهای سازمان ملل قرار دارد. با وجود اهمیت این توافقتنامه در حفظ صلح، تحولات اخیر از جمله درگیری‌های داخلی سوریه و نفوذ بازیگران غیردولتی به منطقه حائل، پرسش‌هایی در خصوص قابلیت اجرای معاهده و زمینه‌های بالقوه برای تعلیق یا خاتمه آن مطرح کرده است. این مقاله با استفاده از چارچوب حقوقی معاهدات بین‌المللی که در کنوانسیون‌های وین ۱۹۶۹ و ۱۹۷۸ تصریح شده است، این مسائل را بررسی می‌کند و بر کاربرد اصول حقوق معاهدات تمرکز دارد.

اعمال کنوانسیون حقوق معاهدات وین (۱۹۶۹)

کنوانسیون حقوق معاهدات وین (VCLT) چارچوب اصلی حقوقی برای معاهدات را فراهم می‌آورد. توافقتنامه جداسازی نیروها میان اسرائیل و سوریه به‌عنوان یک معاهده بین دو دولت حاکم، به‌طور کامل تحت این کنوانسیون قرار می‌گیرد. در ادامه به ترتیب مواد مرتبط کنوانسیون در رابطه با وضعیت موافقتنامه ۱۹۷۴ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اصل *pacta sunt servanda* وفق ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق معاهدات: اصل *pacta sunt servanda* (ماده ۲۶) پایه حقوق معاهدات است که معاهدات را الزام‌آور دانسته و متضمن اجرا همراه با حسن نیت معاهدات می‌داند. با این حال، اجرای عملی آن شامل ملاحظات پیچیده‌ای است. حسن نیت مستلزم آن است که هیچ یک از طرفین اقداماتی انجام ندهند که هدف و منظور معاهده را نقض کند. اسرائیل و سوریه متعهد به حفظ آتش‌بس و منطقه حائل به عنوان رکن اساسی معاهده هستند. ناتوانی سوریه در کنترل برخی مناطق قلمرو خود، از جمله منطقه حائل، این سوال را مطرح می‌کند که آیا می‌تواند به تعهدات خود با حسن نیت عمل کند یا خیر.

با این حال، حقوق بین‌الملل دولت‌ها را به دلیل بی‌ثباتی داخلی از تعهدات معاهده‌ای معاف نمی‌کند، همان‌طور که در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری از جمله در قضیه نسل‌کشی بوسنی (۲۰۰۷) مشاهده می‌شود.

تفسیر متنی و غایی معاهدات وفق ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات: عبارات توافقنامه سال ۱۹۷۴، مانند «منطقه غیرنظامی» و «آتش‌بس»، واضح و بدون ابهام بوده و نیت طرفین را برای جلوگیری از خصومت‌ها منعکس می‌کند. هدف این معاهده حفظ صلح و ثبات در منطقه‌ای ناپایدار است. هرگونه تفسیر یا اقدام که این هدف را تضعیف کند، مانند اقدام نظامی یکجانبه، نقض معاهده محسوب می‌شود. پایبندی مستمر به توافقنامه از سال ۱۹۷۴، حتی در دوران تنش‌های شدید، نشان‌دهنده به رسمیت شناختن ماهیت الزام‌آور آن توسط طرفین است. بنابراین هرگونه اقدام نظامی اسرائیل در نادیده گرفتن این توافق نقض آن محسوب می‌شود.

شرایط انعقاد، اجرا و خاتمه معاهدات: کنوانسیون وین (VCLT) شرایط انعقاد، اجرا و خاتمه معاهدات را تنظیم می‌کند. بخش سوم، فصل سوم این کنوانسیون شرایط خاتمه یا تعلیق معاهدات را تعیین می‌کند که از قرار ذیل است:

شروط خاتمه صریح یا ضمنی: خاتمه صریح به موقعیت‌هایی اشاره دارد که معاهده مطابق مفاد خود یا با توافق متقابل طرفین خاتمه می‌یابد. این مفهوم در ماده ۵۴ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات تدوین شده است که دو مسیر برای خاتمه صریح پیش‌بینی می‌کند: خاتمه با توافق متقابل: ماده ۵۴ مقرر می‌کند که یک معاهده ممکن است «در هر زمانی با رضایت همه طرفین و پس از مشورت با سایر کشورهای متعاقد خاتمه یابد.»؛ رضایت متقابل مستلزم آن است که هر دو طرف معاهده صریحاً با خاتمه آن موافقت کنند، از طریق روش‌هایی نظیر مذاکرات دیپلماتیک، توافق‌نامه‌های کتبی یا تبادل یادداشت‌های دیپلماتیک. در زمینه معاهدات دوجانبه، مانند توافقنامه جداسازی نیروهای ۱۹۷۴، رضایت هر دو طرف (اسرائیل و سوریه) برای خاتمه ضروری است. هرگونه اعلامیه یکجانبه خاتمه از سوی یکی از طرفین، بدون موافقت طرف دیگر، با الزامات بند الف ماده ۵۴ مطابقت ندارد.

خاتمه با توافق متقابل معمولاً شامل مستندات واضحی است، مانند یک توافق‌نامه خاتمه یا پروتکل. در عمل، سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی اغلب به عنوان شاهد عمل می‌کنند تا اطمینان حاصل شود که خاتمه به‌درستی ثبت و به رسمیت شناخته می‌شود.

توافقنامه جداسازی نیروهای سال ۱۹۷۴ نشان نمی‌دهد که اسرائیل و سوریه به توافق متقابل برای خاتمه آن رسیده‌اند یا احتمال دارد به چنین توافقی برسند.

تصریح در بندهای معاهده: بند ب ماده ۵۴ کنوانسیون وین اجازه خاتمه معاهده را می‌دهد در صورتی که خود معاهده شامل مقرراتی باشد که به صراحت خاتمه را مجاز می‌داند. این مسیر به طرفین اجازه می‌دهد سازوکارهایی برای پایان دادن به تعهدات خود تحت معاهده پیش‌بینی و درج کنند. برخی معاهدات شامل «بندهای خاتمه» هستند که شرایط خاتمه معاهده یا انقضای خودکار آن را پس از مدت زمان معین مشخص می‌کنند. معاهدات ممکن است شامل بندهایی برای خروج باشند که به طرف‌های معاهده اجازه می‌دهد پس از ارائه اعلامیه‌ای، از معاهده خارج شوند. به عنوان مثال، ماده ۵۶ کنوانسیون وین ناظر بر معاهداتی است که بندهای خروج صریح ندارند، اما حتی در این موارد اثبات ضمنی بودن چنین حقی الزامی است. مفاد معاهده ممکن است رویدادها یا تخلفات خاصی را به عنوان مبنای خاتمه مشخص کنند، مانند نقض تمامیت ارضی، تغییرات در حکومت دولتی، یا انقضای سازوکارهای نظارتی.

توافقنامه جداسازی نیروهای سال ۱۹۷۴ بین اسرائیل و سوریه شامل مفاد صریح برای خاتمه یا خروج نیست. به عبارتی برخلاف معاهداتی که برای ترتیبات موقتی طراحی شده‌اند، شرایط این توافقنامه پیش‌بینی یا اجازه خاتمه یک‌جانبه یا خودکار را نمی‌دهد. این توافقنامه ذاتاً به عنوان یک سازوکار آتش‌بس بلندمدت تنظیم شده است، بدون تاریخ انقضا یا امکان خروج اختیاری می‌باشد.

نقض اساسی معاهده (ماده ۶۰): نقض اساسی به معنای تخلفاتی است که الزامات اصلی یک معاهده را به شدت تضعیف می‌کنند. توافقنامه سال ۱۹۷۴ به ویژه در برابر دو سناریو آسیب‌پذیر است:

نقض توسط اقدامات دولتی: اگر سوریه یا اسرائیل منطقه حائل را نظامی کنند یا حملاتی را آغاز نمایند، این اقدامات نقض اساسی تلقی می‌شود. با این حال، وضعیت کنونی که شامل تجاوز شورشیان است، در این دسته قرار نمی‌گیرد، زیرا اقدامات بازیگران غیردولتی به طور خودکار به دولت‌ها نسبت داده نمی‌شود.

انتساب اقدامات بازیگران غیردولتی: طبق حقوق بین‌الملل، برای اینکه سوریه به دلیل تجاوزات شورشیان پاسخگو شناخته شود، باید کنترل مؤثر آن بر این بازیگران اثبات شود. در پرونده فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوئه (۱۹۸۶)، دیوان بین‌المللی دادگستری معیار سخت‌گیرانه‌ای برای اثبات کنترل دولتی تعیین کرد. با توجه به نبود شواهدی مبنی بر اینکه سوریه مستقیماً فعالیت‌های شورشیان را هدایت یا حمایت کرده است، اسرائیل نمی‌تواند نقض اساسی را به عنوان مبنایی برای تعلیق یا خاتمه معاهده مطرح کند.

اصل غیرممکن شدن اجرای معاهده (ماده ۶۱): ماده ۶۱ تصریح می‌کند که یک معاهده در صورتی می‌تواند خاتمه یابد یا تعلیق شود که «اجرای معاهده به دلیل نابودی یا ناپدید شدن دائمی یک عنصر ضروری برای اجرای آن، غیرممکن شود». غیرممکن شدن باید ناشی از عوامل خارجی و فراتر از کنترل طرفین باشد، نه ناتوانی

یا عدم تمایل یک طرف. همچنین غیرممکن شدن باید بر یک عنصر یا شرایط اساسی که برای اجرای تعهدات معاهده ضروری است، تأثیر مستقیم بگذارد. اجرای ماده ۶۱ تابع شرایط سخت گیرانه‌ای است که در ادامه مورد اشاره قرار می‌گیرد:

دائمی بودن غیرممکن شدن: غیرممکن شدن باید دائمی باشد. موانع موقتی (مانند جنگ‌ها یا بحران‌های داخلی) معمولاً واجد این شرایط نیستند. مثال: یک جنگ داخلی ممکن است اجرای معاهده را به طور موقت مختل کند، اما تا زمانی که عناصر اساسی معاهده به طور دائمی نابود نشده باشند، غیرممکن شدن دائمی تلقی نمی‌شود.

پیوند مادی با تعهدات معاهده: غیرممکن شدن باید به طور مستقیم اجرای تعهدات را غیرممکن کند. اگر روش‌های جایگزین برای انجام تعهدات وجود داشته باشد، معاهده همچنان لازم‌الاجرا باقی می‌ماند. عدم استناد عمل به فعل طرفین: هیچ طرفی نمی‌تواند به ماده ۶۱ استناد کند اگر اعمال یا کوتاهی خود او باعث غیرممکن شدن شده باشد. به عنوان مثال، تخریب عمدی منابع ضروری توسط یک طرف، او را از استناد به این اصل محروم می‌کند.

کاربرد ماده ۶۱ در مورد معاهدات سرزمینی به شدت محدود است. معاهدات سرزمینی معمولاً از خاتمه به دلیل غیرممکن شدن اجرا مصون هستند، مگر اینکه خود سرزمین به طور دائمی تغییر یا نابود شود. کاربرد این اصل در مورد توافقنامه جداسازی نیروهای اسرائیل و سوریه نیز محدود است. منطقه غیرنظامی شده و سازوکارهای نظارتی سازمان ملل همچنان عملیاتی هستند بنابراین غیرممکن شدن دائمی وجود ندارد. اختلالات موقتی، مانند حملات بازیگران غیردولتی، آستانه دائمی بودن را برآورده نمی‌کنند و تعهدات معاهده‌ای را به طور مستقیم مختل نمی‌سازند. حتی فروپاشی دولت مرکزی در سوریه نیز اجرای تعهدات را غیرممکن نمی‌کند، زیرا این تعهدات ماهیتی سرزمینی دارند و وابسته به حاکمیت سیاسی خاصی نیستند.

تغییر اساسی اوضاع (ماده ۶۲): ماده ۶۲ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات اصل *rebus sic stantibus* را تعریف می‌کند که به دولت‌ها اجازه می‌دهد در صورت تغییر اساسی اوضاع، یک معاهده را فسخ یا اجرای آن را معلق کنند. این اصل تعادلی میان ثبات معاهدات و شناسایی تغییرات ریشه‌ای و پیش‌بینی‌ناپذیر که ممکن است معاهده را غیرقابل اجرا کنند، برقرار می‌سازد. ماده ۶۲ دو شرط اصلی را برای فسخ یا تعلیق معاهده به دلیل تغییر اساسی اوضاع مشخص می‌کند: الف) اوضاع باید اساس رضایت طرفین برای الزام به معاهده را تشکیل داده باشد. این تغییر باید به تغییری بنیادین در ماهیت تعهدات معاهده منجر شود که همچنان باید اجرا شوند. اما بند ۲ ماده ۶۲ صراحتاً در دو مورد اعمال این اصل را منع می‌کند: الف) اگر معاهده،

مرزهای سرزمینی را تعیین کرده باشد. ب) اگر تغییر اساسی ناشی از نقض تعهدات توسط طرف استنادکننده باشد.

اوضاع مورد نظر باید در زمان انعقاد معاهده وجود داشته و برای طرفین شناخته شده باشد. این اوضاع معمولاً عواملی خارجی هستند که تصمیم طرفین برای انعقاد معاهده را به طور اساسی تحت تأثیر قرار داده‌اند. در زمان انعقاد توافقنامه در سال ۱۹۷۴، سوریه تحت حکومت حافظ اسد بود و با چالش‌های داخلی مهمی روبه‌رو بود، اما درگیر جنگ داخلی فعال نبود.

همچنین، اوضاع باید اساسی باشد؛ به این معنا که وجود آنها مستقیماً زیربنای تعهدات توافق‌شده باشد. به عنوان مثال: یک معاهده مربوط به دسترسی به منبعی خاص به استمرار وجود آن منبع بستگی دارد. برای آنکه تغییری اساسی تلقی شود، باید بنیان معاهده را تحت تأثیر قرار دهد. درگیری داخلی سوریه، اگرچه بی‌ثبات‌کننده است، اما چارچوب سرزمینی یا عملیاتی منطقه حائل را تغییر نمی‌دهد.

تغییر در اوضاع و احوال، همچنین باید پیش‌بینی‌ناپذیر در زمان انعقاد معاهده باشد. تغییرات عادی یا تحولات قابل پیش‌بینی نمی‌توانند مبنایی برای استناد به ماده ۶۲ باشند. درحالی‌که درگیری داخلی سوریه یک تحول قابل توجه است، اما این بی‌ثباتی با توجه به سابقه کودتاها و ناآرامی‌های تاریخی این کشور کاملاً غیرقابل پیش‌بینی نبود.

همچنین، اوضاع و احوال باید اساس رضایت طرفین برای الزام به معاهده را تشکیل داده باشد. منطقه حائل به منظور جلوگیری از درگیری نظامی مستقیم ایجاد شد و وابسته به نظام داخلی حکومت نبود. بنابراین، فروپاشی اقتدار مرکزی در سوریه پایه رضایت اسرائیل را تضعیف نمی‌کند.

تغییر در اوضاع باید تعهدات تحت معاهده را به گونه‌ای تغییر دهد که اجرای آنها دیگر معقول یا مرتبط با هدف اصلی معاهده نباشد. برای مثال، فروپاشی نظام حکومتی یک دولت ممکن است تعهدات مربوط به دفاع متقابل را اساساً تغییر دهد. تعهدات مطرح‌شده در توافقنامه همچنان ثابت است: حفظ آتش‌بس و تضمین بی‌طرفی منطقه حائل. این تعهدات با ناآرامی‌های داخلی سوریه دچار تغییر اساسی نمی‌شوند.

دولت‌ها ممکن است تلاش کنند ماده ۶۲ را برای توجیه خروج یک‌جانبه از معاهداتی که برایشان ناخوشایند است، سوءاستفاده کنند و اصل پابندی به تعهدات (pacta sunt servanda) را تضعیف نمایند. با محدود کردن دامنه اصل ربوس، کنوانسیون وین تضمین می‌کند که دولت‌ها نمی‌توانند به راحتی از تعهدات خود سر باز زنند و به این ترتیب اعتماد به معاهدات بین‌المللی حفظ می‌شود. در موارد جنگ‌های داخلی یا فروپاشی دولت‌ها، ممکن است سوالاتی درباره قابلیت اجرای معاهدات موجود مطرح شود که ماده ۶۲ چارچوبی برای

رسیدگی به این مسائل ارائه می‌دهد. دیوان بین‌المللی دادگستری و سایر مراجع حقوقی به طور مداوم آستانه بالایی برای استناد به ماده ۶۲ اعمال کرده‌اند. دولت‌ها نمی‌توانند صرفاً به دلیل نامطلوب شدن شرایط، به صورت یک‌جانبه از معاهدات خارج شوند. تغییر باید عمیق، پیش‌بینی‌ناپذیر، و مستقیماً مرتبط با هدف اصلی معاهده باشد. در قضیه مرز زمینی و دریایی (کامبوج علیه نیجریه، ۲۰۰۲)، دیوان مجدداً ممنوعیت اعمال ماده ۶۲ بر معاهدات مرزی را تأیید کرد و بر غیرقابل نقض بودن آنها تأکید نمود. اصل ربوس (تغییر اساسی شرایط) در زمینه معاهدات مرزی به صراحت محدود شده است. بند ۲ (الف) ماده ۶۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ خاتمه معاهداتی که مرزها را تعیین می‌کنند، منع می‌کند و بر ثبات آن‌ها تأکید دارد. منطقه حائل و خط آتش‌بس که در توافقنامه تعیین شده‌اند را در عمل شاید با اغماض بتوان ترتیبات مرزی در نظر گرفت. بنابراین، این توافقنامه نمی‌تواند به دلیل تغییر شرایط (مانند درگیری داخلی سوریه یا تغییرات رژیم) خاتمه یا تعلیق شود. بدین ترتیب با لحاظ مواد عهدنامه وین در حقوق معاهدات، خروج اسرائیل از موافقتنامه ۱۹۷۴ فاقد وجهت قانونی است.

کنوانسیون وین در مورد جانشینی دولت‌ها در رابطه با معاهدات (۱۹۷۸)

کنوانسیون وین ۱۹۷۸، اگرچه عمدتاً بر جانشینی دولت‌ها متمرکز است، اصول مرتبطی را برای پرداختن به شرایطی که در آن بی‌ثباتی داخلی تعهدات معاهده‌ای را به چالش می‌کشد، ارائه می‌دهد. در ادامه به مواد مرتبط این کنوانسیون در خصوص وضعیت موافقتنامه ۱۹۷۴ اشاره خواهد شد.

معاهدات سرزمینی و ثبات آن‌ها: معاهدات سرزمینی توافقی‌هایی هستند که میان دولت‌ها برای ایجاد، اصلاح، یا تأیید حقوق و تعهدات مربوط به مناطق جغرافیایی خاص منعقد می‌شوند. این معاهدات اغلب شامل موضوعاتی مانند مرزها، حقوق دسترسی به برخی منابع، حاکمیت سرزمینی و مناطق بی‌طرف یا غیرنظامی هستند. توافقنامه جداسازی نیروهای ۱۹۷۴ میان اسرائیل و سوریه نمونه بارزی از یک معاهده سرزمینی است که بر ماهیت سرزمینی و تمرکز بر تثبیت ارتفاعات جولان تأکید دارد. این معاهدات به گونه‌ای طراحی شده‌اند که علیرغم تغییرات داخلی یا شرایط سیاسی بین‌المللی، معتبر باقی بمانند. معاهدات سرزمینی توسط قواعد عرفی حقوق بین‌الملل، به‌ویژه حرمت مرزها و عدم تجاوز، نیز حمایت می‌شوند. معمولاً این معاهدات شامل سازوکارهای نظارتی از سوی اشخاص ثالث، مانند سازمان ملل متحد هستند تا از پایبندی به تعهدات اطمینان حاصل شود و از اقدامات یک‌جانبه که ممکن است منطقه را بی‌ثبات کند، جلوگیری شود. در زمینه موافقتنامه ۱۹۷۴ این توافقنامه یک منطقه حائل (منطقه غیرنظامی) در ارتفاعات جولان ایجاد می‌کند که توسط نیروی ناظر سازمان ملل (UNDOF) نظارت می‌شود. این تنظیم سرزمینی، پایه و اساس هدف معاهده برای جلوگیری از درگیری مسلحانه میان اسرائیل و سوریه است.

ماده ۱۲ کنوانسیون وین ۱۹۷۸ بر ماهیت پایدار معاهدات سرزمینی تأکید دارد و تضمین می‌کند که این معاهدات صرف‌نظر از تغییرات در حکومت یا جانشینی دولت‌ها همچنان لازم‌الاجرا باقی می‌مانند. این اصل ثبات و دائمی بودن توافقاتی را که به مرزها، حاکمیت سرزمینی یا مناطق غیرنظامی شده مربوط می‌شوند، حفظ می‌کند. ماده ۱۲ به‌طور خاص به معاهداتی می‌پردازد که ترتیبات سرزمینی را ایجاد یا تحت تأثیر قرار می‌دهند، از جمله: مرزهای میان کشورها، مناطق بی‌طرف یا غیرنظامی شده (مانند منطقه حائل ارتفاعات جولان در توافق ۱۹۷۴) و دسترسی یا کنترل بر مناطق جغرافیایی خاص. این ماده تأکید دارد که معاهدات سرزمینی با هویت سیاسی یک رژیم پیوند نخورده‌اند بلکه به تداوم خود دولت مرتبط هستند. حتی در زمان تغییرات عمده در حکومت، مانند انقلاب‌ها، سقوط رژیم‌ها یا جنگ‌های داخلی، این معاهدات همچنان لازم‌الاجرا باقی می‌مانند. معاهدات سرزمینی به‌عنوان پایه‌ای برای ثبات نظم بین‌المللی عمل می‌کنند. با حفظ ترتیبات سرزمینی موجود، این ماده احتمال وقوع درگیری بر سر مرزها را پس از تحولات سیاسی کاهش می‌دهد. همچنین تضمین می‌کند که معاهدات مربوط به حاکمیت سرزمینی از تغییرات داخلی در سیاست یا حکومت مصون بمانند. علاوه بر این، ماده ۱۲ با قواعد عرفی، مانند مصونیت مرزها (که در منشور سازمان ملل ذکر شده) و منع ادعاهای سرزمینی یک‌جانبه، همسو است.

بند ۲ (الف) ماده ۶۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ مکمل ماده ۱۲ فوق‌الاشاره است و تصریح می‌کند که معاهدات مرزی به دلیل تغییرات اساسی در شرایط قابل فسخ نیستند. این امر بیشتر بر وضعیت منحصربه‌فرد و پایداری آن‌ها تأکید می‌کند. برخلاف سایر معاهدات، معاهدات سرزمینی به‌عنوان غیرقابل فسخ تلقی می‌شوند، زیرا حقوق و تعهداتی را ایجاد می‌کنند که از محیط سیاسی زمان انعقاد خود فراتر می‌روند. این اصل برای صلح و ثبات، به‌ویژه در مناطق حساس مانند خاورمیانه، بسیار حیاتی است. بنابراین ماهیت سرزمینی این توافقنامه‌ها بر دوام آنها تأکید دارد و از فسخ یا تعلیق یک‌جانبه آنها طبق حقوق بین‌المللی جلوگیری می‌کند.

نتیجه‌گیری

توافقنامه جداسازی ۱۹۷۴ میان اسرائیل و سوریه به‌طور محکم در حقوق بین‌الملل، با پشتیبانی کنوانسیون‌های وین ۱۹۶۹ و ۱۹۷۸، همچنان پابرجا است. علیرغم بی‌ثباتی داخلی سوریه و چالش‌های ناشی از بازیگران غیردولتی، نه اسرائیل و نه سوریه دلایل معتبری برای فسخ یا تعلیق یک‌جانبه این توافقنامه ندارند.

ماهیت سرزمینی این معاهده، ارتباط آن با قطعنامه‌های شورای امنیت، و نقش تثبیت‌کننده آن بر اهمیت تداوم آن تأکید می‌کند. معاهدات سرزمینی مانند توافقنامه جداسازی نیروهای ۱۹۷۴ میان اسرائیل و سوریه، پایه‌ای برای ثبات بین‌المللی هستند. دوام حقوقی آن‌ها، همان‌طور که توسط کنوانسیون‌های پیش‌گفته تقویت شده،

حتی در مواجهه با چالش‌های سیاسی و نظامی تضمین می‌شود. با ایجاد مناطق بی‌طرف و جلوگیری از رویارویی مستقیم، این معاهدات چارچوبی برای صلح فراهم می‌کنند که فراتر از منافع فوری طرف‌های دخیل است. با این حال، اثربخشی این معاهدات به عواملی چون اجرای مداوم، نظارت چندجانبه و توانایی دولت‌ها برای مقابله با چالش‌های نوظهور، مانند بازیگران غیردولتی و بی‌ثباتی داخلی بستگی دارد. ضرورت حفظ معاهدات سرزمینی برای ایجاد ثبات در مناطق بحرانی از اهمیت حیاتی برخوردار است.

حملات سایبری در ترازوی حقوق جنگ

محمدعارف شمس و سیروان سلیمانی - دانشجویان کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

هفدهم سپتامبر سال ۲۰۲۴ میلادی، اسرائیل در خلال مخاصمه فعال خود با حزب الله لبنان، اقدام به یک عملیات سایبری بی سابقه نمود که از نظر ماهیت و پیچیدگی، ابعاد جدیدی از جنگ سایبری را نمایان کرد. به نقل از منابع خبری معتبر، این حمله با بهره‌گیری از مکانیسمی مبنی بر انفجار دستگاه‌های ارتباطی بی‌سیم (پیجر) پس از دریافت یک پیام رمزگذاری شده خاص، اجرا شد (اینجا). موج دوم حمله که یک روز بعد، در هجدهم سپتامبر به وقوع پیوست، فراتر ظاهر شد و غیر از دستگاه‌های پیجر، دیگر تجهیزات بی‌سیم نیز دچار انفجار شدند که مجموعاً به جراحات بیش از سه هزار نفر و کشته شدن ده‌ها نفر غیرنظامی منجر گردید (اینجا) و (اینجا). در حالی که اسرائیل تاکنون دخالت خود در این عملیات را تأیید نکرده، گزارش شده است که یگان «۸۲۰۰» ارتش اسرائیل که سابقاً عملیات استاکس نت علیه تأسیسات هسته ایران را پیش برده بود، در قضیه اخیر دست داشته است (اینجا). به این مناسبت، در این مختصر به بررسی تأثیر این واقعه در هم تراز شدن مفهوم حملات سایبری و حمله مسلحانه و نیز بررسی قواعد حقوق بشردوستانه در این رویداد پرداخته شده است.

با آغاز سده کنونی، ابعاد مخاصمات مسلحانه گسترش یافته است؛ به نوعی که پس از زمین، دریا، هوا و ماورای جو، فضای سایبری به عنوان میدان نبرد جدید و پراهمیت مطرح شده است (اینجا) و (اینجا). مطالعاتی که تا به حال در زمینه فضای سایبر به پژوهش پرداخته اند، اغلب اشاره می‌کنند که حملات سایبری، به سطح آنچه که از نظر تاریخی و کلاسیک جنگ نامیده می‌شود نمی‌رسند (اینجا). به عبارت دیگر، آنچه که تصور می‌شد ویژگی جنگ است، استفاده متقابل از سلاح‌هایی بود که در رویارویی نظامی مستقیم رخ می‌داد و متوجه جان سربازان دشمن و نه اموال و اشیا می‌شد (اینجا). لذا از این منظر، حملات سایبری ذیل مفهوم جنگ جای نمی‌گیرند. با این حال طبق تعاریف موسّعی که بعدها از سلاح و جنگ به مثابه وضعیت تخاصم ارائه شد، حمله سایبری در هر دو مفهوم مصداق یافته است (اینجا). به این معنا که تقریباً هر شیئی که قصد دارنده آن خصمانه باشد می‌تواند به عنوان سلاح به کار گرفته شود (اینجا).

بر این اساس، حملات سایبری به عنوان یکی از شیوه‌های نوین جنگ، تا زمانی که قواعد حقوق جنگ را نقض نکنند، قابلیت توجیه‌پذیری به عنوان توسل به زور قانونی را دارند (اینجا). دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود در رابطه با مشروعیت توسل به سلاح‌های هسته‌ای به صراحت بیان می‌کند که مواد «۲» (بند ۴)، «۴۲» و «۵۱» منشور ملل متحد، به تسلیحات خاص اشاره ندارند. بنابراین این مواد، تمامی مصادیق توسل به زور

از جمله آنهایی که لزوماً آثار انفجاری ندارند را در بر می گیرد (اینجا). حال، سوال اینجاست که در نبود قواعد بین المللی خاص و مشخص در رابطه با فضای سایبری، حمله مسلحانه در مفهوم سنتی خود و به عنوان توسل به زور غیرمجاز می تواند بر حملات سایبری بار شود؟ به بیان دیگر، حملات سایبری می توانند به آنچنان حادثه ای منجر شوند که آثار یا خسارت ناشی از آن برابر با اثرات حمله مسلحانه تلقی گردد؟

سه دیدگاه کلی در این زمینه به چشم می خورد. بر اساس دیدگاه نخست بیان می شود که حمله سایبری فاقد ویژگی فیزیکی و زور نظامی است. در واقع، ابتدای این دیدگاه بر ماده «۴۱» منشور ملل متحد است که مواردی نظیر قطع ابزارهای ارتباطی را توسل به زور محسوب نمی کند (اینجا). رویکرد دوم که به نوعی، هدف محور تلقی می گردد، زمانی حمله سایبری را حمله مسلحانه قلمداد می کند که به ساختارهای حیاتی ملی نفوذ یابد (اینجا) و (اینجا). و بالاخره طبق دیدگاه سوم، ملاک، آثار و پیامدهای ناشی از حمله سایبری است؛ به طریقی که نظیر آثار حمله مسلحانه را ایجاد کند (اینجا) و (اینجا). رویکرد اخیر که از جامعیت فزون تری برخوردار بوده و دارای چالش کمتری در ارزیابی شدت حمله سایبری است، امکان تلقی حمله سایبری به عنوان اقدامی معادل با حمله مسلحانه را فراهم می آورد.

مطابق با آنچه که «دستور العمل تالین» به عنوان انعکاسی از حقوق بین الملل عرفی ناظر بر قواعد قابل اعمال بر نبردهای سایبری به دست می دهد، امکان اینکه حملات سایبری به آستانه حمله مسلحانه نائل شوند وجود دارد (اینجا). قطع نظر از اختلافات موجود در این زمینه و تلاش هایی که در جهت شبیه سازی و تطبیق شدت آثار ناشی از حمله سایبری با حمله مسلحانه صورت گرفته است، مشخصاً حملات سایبری که منجر به آسیب های عینی و آثار مخرب فیزیکی شوند، در زمره حملات با آستانه حمله مسلحانه قرار خواهند گرفت (اینجا)، (اینجا) و (اینجا). به علاوه، مطابق بند «ب» ماده «۳» قطعنامه تعریف تجاوز که لزوماً تهاجم فیزیکی یا حمله واقعی به سرزمین را لازم نمی شمارد، می توان حمله سایبری را در زمره تجاوز تعریف نمود (اینجا).

با این همه، واقعه اخیر در لبنان، پارادایم حاکم بر این حوزه را به کلی دگرگون ساخته و تفاوت خاصی را رقم زده است. در حالی که مطالعات و تحلیل های پیشین، صرفاً مواردی از قبیل آثار فیزیکی ناظر بر تخریب اشیا و اموال را در زمره آسیب های احتمالی ناشی از حمله سایبری قلمداد می کنند، حمله اخیر نشان داد که مفهوم حمله سایبری می تواند فراتر ظاهر شود. به نوعی می توان گفت که هدف قرار دادن جان انسان ها به وسیله حملات سایبری، نقطه تلاقی حمله مسلحانه و حمله سایبری است. گو اینکه «حمله مسلحانه سایبری» به عنوان مفهومی واحد تحقق یافته است.

در ادامه باید خاطرنشان کرد که علی رغم اختلاف نظرها، سویه برجسته ای از دکترین (برای مثال بنگرید به اینجا و اینجا)، راهنمای تالین (Tallinn Manual 2.0, 2017: 375) و گزارش اخیر کمیته بین المللی صلیب سرخ با عنوان «حقوق بشر دوستانه بین المللی و چالش های حقوق مخاصمات معاصر ۲۰۲۴»، اذعان دارند زمانی که حملات سایبری به آستانه حمله مسلحانه نائل شوند، قواعد حقوق بشردوستانه (*jus in bello*) نسبت به آنها قابلیت اعمال خواهند داشت. توضیح اینکه، از آنجا که ماده «۲» مشترک کنوانسیون های چهارگانه ژنو و بند «۳» ماده «۱» پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون های اخیرالذکر تنها شرط اعمال حقوق بشردوستانه به حمله را رسیدن آن به آستانه حمله مسلحانه عنوان می دارند، حمله سایبری نیز متعاقبا با رسیدن بدان آستانه، از این قاعده مستثنی نخواهد بود (بنگرید به: اسمعیل زاده ملاباشی، عبدالحی و زمانی. ۱۳۹۵). در تقویت نظریه اخیر باید گفت انعطاف و ضرورت های موجود در ماده مزبور در خصوص حملات سایبری، اعمال حقوق بشردوستانه در چنین نوعی از حملات را توجیه می کنند. نظر به حصول نتیجه اعمال حقوق بشردوستانه در خصوص حمله اخیر سایبری اسرائیل به حزب الله لبنان، به بررسی نقض های صورت گرفته حقوق بشردوستانه در حمله اخیر که همگی در زمره قواعد عرفی هستند، می پردازیم.

در خصوص اصل تفکیک (ماده «۴۷» پروتکل اول) که به معنای لزوم تمایز میان اهداف و اشیاء نظامی با غیر نظامی و ممنوعیت هدف قرار دادن غیرنظامی ها توسط طرفین مخاصمه است (زهره صادقی، محمدجواد عربیان، ۱۴۰۱: ۸۰)، باید گفت که اسرائیل در حمله سایبری اخیر، آشکارا این قاعده آمره (*jus cogens*) را نقض نموده است (بنگرید به: نتیجه گیری شماره ۲۳ کار کمیسیون حقوق بین الملل درمورد قواعد آمره)؛ چرا که حمله، به دستگاه هایی صورت گرفت که به نظامیان و اعضای حزب الله به عنوان نیروی های طرف متخاصم اختصاص نداشته و با ماهیت کاربردی دوگانه، مورد استفاده غیرنظامیان و شهروندان نیز بوده است. بنا به گزارش های متقن، بسیاری از غیرنظامیان با بی توجهی به این اصل حیاتی از سوی اسرائیل، کشته یا مجروح شده اند. به طوری که حتی سفير ایران در لبنان نیز از آسیب های این اقدام مصون نماند. همچنین شایان ذکر است که این حمله که هیچ نشانه ای مبنی بر تمایل به اعمال اصل تفکیک را در خود نمی بیند، مشمول نقض قاعده ممنوعیت انجام «حملات کورکورانه» (بندهای «۴» و «۵» ماده «۵۱» پروتکل اول الحاقی (Indiscriminate Attacks)) نیز می گردد. چنانکه تلفات جانی یادشده گواه بر آن است.

دومین اصل نقض شده، متوجه اصل تناسب (ماده «۵۱» پروتکل اول) است که لزوم وجود نسبتی منطقی و معقول میان نتایج نظامی حمله با آسیب های اتفاقی به غیرنظامیان را تجویز می نماید (علی فقیه حبیبی. ۱۳۹۵: ۱۲۹). در واقع، چنین آسیب گسترده و مهیبی به غیرنظامیان، یقینا نمی تواند به طور اتفاقی و در لوای مزیت

نظامی قلمداد شود و در نتیجه، اقدامی متناسب ارزیابی شود. لذا فرضیه رعایت اصل تناسب نیز قابل طرح و دفاع نبوده و اصل مذکور شده است.

همچنین، اصل ضرورت که بیانگر آن است که عملیات های نظامی باید برای حصول امتیاز نظامی مورد نظر، کمترین تخریب و خسارت را به اموال و افراد غیرنظامی در پی داشته باشد (نواده توپچی. ۱۳۹۳: ۷۸)، در معرض نقض قرار گرفته است. از آنجا که حمله اسرائیل با توجیه هدف گیری نظامیان حزب الله منجر به چندین کشته و هزاران مجروح - شامل غیرنظامیان- شده است، مجددا این حقیقت را برملا می سازد که هیچ گونه ضرورت نظامی، چنین گستره ای از خشونت و صدمه به افراد و اموال غیرنظامی را توجیه نکرده و بر نمی تابد.

در آخر باید یادآور شد حملات سایبری، امروزه به عنوان یکی از شیوه های نوین جنگ، به تدریج جایگاه خود را در چارچوب حقوق بین الملل تثبیت کرده اند. با توجه به تحلیل های ارائه شده، این حملات با شرایطی می توانند به سطح حمله مسلحانه برسند و در نتیجه، مشمول قواعد حقوق بشردوستانه قرار گیرند. حمله سایبری اخیر اسرائیل به لبنان که منجر به خسارات جانی و مالی گسترده ای شد و محکومیت هایبی را نیز بدنبال داشت، مثالی روشن از نقض اصول تفکیک، تناسب و ضرورت در حقوق بشردوستانه است. از این رو، این حملات نه تنها نیازمند ارزیابی دقیق حقوقی هستند، بلکه بازتعریفی از مفهوم جنگ و حملات مسلحانه در فضای سایبری را می طلبند.

تعهدات حقوقی دولت پاکستان در مبارزه با جیش العدل

عرفان دولت - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

با توجه به موجودیت، فعالیت و [اثرگذاری](#) گروهک تروریستی [جیش العدل](#) در جدار مرزی و اخیراً در نقاطی از عمق قلمرو جمهوری اسلامی ایران و باتوجه به آنکه منشأ پیدایش و محل استقرار گروهک مزبور در بخش هایی از ایالت بلوچستان-پاکستان می باشد، بررسی تعهدات حقوقی این کشور در پیشگیری و ممانعت از عملیات های تروریستی و اقدام جهت سرکوب و پاکسازی خاک خود از وجود عناصر جیش العدل حائز اهمیت است. تشدید طرح ریزی ها و اجرای عملیات های اخیر گروهک علیه اشخاص و امکان نظامی-دولتی که منجر به شهادت اتباع ایرانی گردیده و فرار عناصر این گروهک به خاک پاکستان، مطالعه تعهدات حقوقی و مسئولیت بین المللی دولت اخیر را ضرورت بخشیده است.

• حقوق داخلی و سازوکارهای قانونی ضد تروریسم پاکستان

دولت پاکستان همواره از قربانیان تروریسم و افراطی گرایی بخصوص پس از سال ۲۰۰۱ می باشد و پس از تاسیس و استقرار به موجب قانون اساسی ۱۹۷۳ با چالش هایی همچون فعالیت گروه های غیردولتی تجزیه طلب در ایالت های خود مواجه بوده است. این دولت برای مقابله با تهدیدات حاضر اقدام به جرم انگاری فعالیت های تروریستی در حقوق داخلی نموده و سازوکارهای اداری و اجرایی را در همین راستا تاسیس کرده است.

قانون ضد تروریسم (ATA, 1997) بعنوان جامع ترین [سند حقوقی](#) دولت پاکستان در این حوزه، مطابق ماده ۱۲ به دادگاه های ویژه ضدتروریسم که بنا به مورد در یک یا چند ایالت تاسیس شده، صلاحیت می دهد تا به جرایم یا اتهامات افراد و سازمان های مرتبط با تروریسم رسیدگی نماید. [سازمان ملی مبارزه با تروریسم](#) پاکستان با تصویب قانون (NACTA Act) در سال ۲۰۱۳ مأموریت پیدا کرد تا با ملاحظه قانون ضد تروریسم (ATA, 1997) به دریافت، جمع آوری اطلاعات و پژوهش در خصوص گروه های تحت تعقیب یا تروریستی، تدوین ارزیابی تهدیدات و ارائه راهکارها به دولت فدرال اقدام نماید. صلاحیت تصمیم گیری در شناسایی و اعلان گروه های تروریستی در پاکستان مطابق شق (۱) بند B ماده ۱۱ قانون ضدتروریسم ۱۹۹۷ در اختیار وزارت کشور دولت فدرال است؛ اما معمولاً سازمان ملی مبارزه با تروریسم (NACTA) اقدام به انتشار لیست گروه های نامبرده می نماید. تا تاریخ ۲۵ ژوئیه ۲۰۲۴ وزارت کشور پاکستان بیش از ۸۲ سازمان و گروه مرتبط با فعالیت های تروریستی، افراطی گرا و تجزیه طلب، را شناسایی و در [لیست مندرج](#) کرده است.

گروهک تروریستی جندالله در ۳۱ ژانویه ۲۰۱۸، به استناد بند (B) ماده ۱۱ قانون ضدتروریسم (ATA) به عنوان سازمان ممنوعه اعلام شده است.

لازم به ذکر است پس از دستگیری و محاکمه عبدالملک ریگی رهبر جندالله در سال ۲۰۱۰ توسط جمهوری اسلامی ایران، این گروهک دچار [انشعاب](#) گردید و جیش العدل به عنوان موثرترین شاخه آن به فعالیت خود ادامه می دهد. لذا مقصود سازمان ملی مبارزه با تروریسم پاکستان از درج عنوان جندالله در لیست منتشر شده در سال ۲۰۱۸ شاخه فعال آن یعنی جیش العدل می باشد. به عبارتی دولت فدرال در اولین گام مبارزه با تروریسم، متعهد به قوانین داخلی مصوب خویش است.

• تعهدات دو جانبه فی ما بین

اولین منبع تعهد دوجانبه، قانون راجع به قرارداد بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری پاکستان مربوط به انتظامات مرزی مصوب سال ۱۳۴۳ است که با بررسی مفاد قرارداد (به ویژه [بند الف ماده ۱۵](#) قرارداد) مسئولیت دولت پاکستان جلوگیری از عملیاتی که به منظور ارتکاب جنایت در خاک طرف مقابل صورت می گیرد و دادن اطلاع قبلی به طرف دیگر در این مورد و یا در مورد عبور جنایتکاران از مرز می باشد. همچنین دولت پاکستان به واسطه ماده ۱۶ متعهد شده است در صورتی که اشخاصی در یک طرف مرز مرتکب جرمی بشوند و به خاک طرف دیگر فرار نمایند به طرف دیگر مراتب اطلاع داده شود تا از وجود چنین اشخاصی در خاک خود مطلع گردد. اشخاص مزبور توقیف و مطابق قرارداد استرداد مجرمین منعقد بین دو کشور با آنها رفتار خواهد شد.

[موافقتنامه همکاری های امنیتی](#) مصوب ۱۳۹۳، دومین منبع تعهد فی ما بین دولت جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان می باشد که دولت پاکستان متعهد است به شناسایی گروه ها و افرادی که در ارتکاب جرائم سازمان یافته فراملی مشارکت دارند و به خاطر آن جرائم تحت تعقیب قرار می گیرند. ماده ۳ موافقت نامه امنیتی مذکور در مقابله با جرایم تروریستی در صورتی که این جرائم نسبت به اتباع یا امنیت هر یک از طرف های متعاقد واقع شود در موارد زیر طرفین را متعهد به همکاری می کند: الف - مبادله اطلاعات درخصوص استفاده از وسایل و شیوه های عملکرد گروه های تروریستی و جرائم ارتكابی از سوی آنها؛ و ب - توسعه همکاری ها در چارچوب پلیس بین الملل (اینترپل) و سازمان های ذی ربط دو کشور و شناسایی، تعقیب و سرکوب مرتکبان جرائم و اعمال تروریستی که از سوی قوانین ملی دو کشور جرم شناخته شده است. همچنین دستگاه های اطلاعاتی پاکستان جهت خنثی سازی اهداف تروریستی سازمان های فعال در جدار مرز، متعهد به تقویت همکاری های دوجانبه بوده و می بایست تبادل پیوسته اطلاعات با دولت ایران در حوزه

فعالیت ها و جرائم ارتكابی توسط گروههای تروریستی، رهبران، عوامل و ستاد آنها، آموزش، منابع تأمین بودجه و تسلیحات را ادامه دهند.

• سازمان کنفرانس اسلامی و مبارزه با تروریسم

منبع بعدی موجد تعهد برای دولت پاکستان، [کنوانسیون سازمان کنفرانس اسلامی](#) جهت مبارزه با تروریسم بین المللی است که با هدف احترام و حفاظت از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و امنیت کشورهای اسلامی تاسیس شده است. تدابیر بازدارنده کنوانسیون [در بند الف ماده ۳](#)، دولت های عضو را به جلوگیری از استفاده از قلمرو خود جهت استفاده از آن برای طراحی، سازماندهی، اجراء جرائم تروریستی یا شروع یا مشارکت در این جرائم به هر نحو، از جمله ممانعت از نفوذ عوامل تروریستی، کسب پناهندگی یا اقامت در قلمروی دولت های عضو به صورت فردی یا گروهی یا پذیرفتن، پناه دادن، آموزش، مسلح نمودن، تأمین مالی یا ارائه هرگونه تسهیلات به آنها، فرا می خواند. مطابق این کنوانسیون، تبادل و انتقال اطلاعات فوریت دارد به شکلی که کشورهای متعاقد اطلاعات به دست آمده را در مورد هر نوع جرم تروریستی که در قلمرو آنها واقع شده و هدف آن آسیب رساندن به منافع یا اتباع کشور متعاقد دیگر بوده است، فوراً در اختیار کشور ذینفع قرار خواهند داد و حقایق مربوط به جرم را بر حسب شرایط آن، جنایتکاران، قربانیان، خسارتها و وسایل و روشهای مورد استفاده به منظور ارتكاب جرم، بدون خدشه به مراحل تحقیق و تعقیب، بیان خواهند کرد.

• قطعنامه های الزام آور شورای امنیت در مبارزه با تروریسم

منبع تعهد دیگری که در حقوق بین الملل می توان مسئولیت دولت پاکستان در این زمینه را احراز نمود مربوط به قطعنامه های شورای امنیت ملل متحد است. منشور ملل متحد تصریح می نماید به منظور تأمین اقدام سریع و مؤثر از طرف ملل متحد، اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین المللی را به شورای امنیت واگذار نموده و موافقت می کنند که شورای امنیت در اجرای وظایفی که به موجب این مسئولیت بر عهده دارد از طرف آنها اقدام کرده و متعاقباً در ماده بعد تاکید می نماید که تمامی اعضا ملل متحد تعهد دارند که تصمیمات الزام آور این رکن را به موقع اجرا گذارند ([مواد ۲۴ و ۲۵](#) منشور) و در نهایت ماده ۱۰۳ تاکید می کند که تعهدات برخاسته از این منشور (از جمله قطعنامه های شورای امنیت) در راس سلسله مراتب تعهدات دولت های عضو قرار می گیرد و حتی در صورت تعارض و مغایرت با سایر تعهدات دولت ها، مفاد منشور ارجحیت دارد.

رژیم تحریمی سازمان ملل علیه افراد و سازمان های مرتبط با تروریسم برای اولین بار توسط شورای امنیت و بر اساس [قطعنامه ۱۲۶۷](#) (۱۹۹۹) آن ایجاد شد. این قطعنامه تحریم هوایی، محدود و بلوکه شدن دارایی ها را بر

طالبان اعمال کرد. [قطعنامه ۱۳۳۳](#) (۲۰۰۰) القاعده را تحت رژیم تحریم قرار داد و اقدامات تحریمی به مسدودسازی هدفمند دارایی ها، ممنوعیت سفر و تحریم تسلیحاتی علیه افراد و نهادهای تعیین شده تبدیل شد. در ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱، شورای امنیت به اتفاق آرا قطعنامه های [۱۹۸۸](#) (۲۰۱۱) و [۱۹۸۹](#) (۲۰۱۱) را تصویب کرد و تصمیم گرفت کمیته تحریم ها و همچنین لیست افراد و نهادها را بدین نحو تقسیم نماید: طالبان تحت پوشش کمیته ۱۹۸۸ و القاعده توسط کمیته ۱۹۸۹. در دسامبر ۲۰۱۵ شورای امنیت از طریق قطعنامه [۲۲۵۳](#) تصمیم گرفت معیارهای فهرست بندی را گسترش دهد تا افراد و نهادهای حامی دولت اسلامی در عراق و شام (داعش) را تحت صلاحیت کمیته ۱۹۸۹ تحریم های القاعده قرار دهد. لازم به ذکر است که محتوای قطعنامه های ۱۲۶۷، ۱۳۳۳، ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ مستقیماً مرتبط با تاسیس کمیته های تحریم شورای امنیت و متوجه گروه های القاعده، داعش و دولت سابق طالبان بوده است و نمی تواند مرتبط با جیش العدل تفسیر شود. در ادامه به اسنادی که به موجب آنها تعهدات دولت ها کلی و جامع تر می شوند و قابل تسری به جیش العدل می باشند پرداخته می شود.

در ماه اکتبر ۱۹۹۹ شورای امنیت ملل متحد به منظور تشدید مبارزه علیه تروریسم، اقدام به صدور [قطعنامه](#) شماره ۱۲۶۹ می نماید که شامل مجموعه از دستورات الزام آور سلبی و ایجابی است. شورا در این قطعنامه صراحتاً کلیه روش ها و اقدامات تروریستی را جنایتکارانه و غیرقابل توجیه اعلام و محکوم می کند؛ از همه دولتها می خواهد که کنوانسیون های بین المللی با ماهیت ضد تروریستی را به طور کامل اجرا کنند؛ بر نقش حیاتی سازمان ملل در تقویت همکاری های بین المللی در مبارزه با تروریسم و بر اهمیت افزایش هماهنگی بین الدولی، سازمان های منطقه ای و بین المللی تاکید می کند؛ از همه دولتها می خواهد که از جمله در چارچوب چنین همکاری و هماهنگی هایی، گام های مناسب برای جلوگیری و سرکوب در سرزمین های خود با توسل به تمام ابزارهای قانونی ترتیب دهند و از تامین مالی هر گونه اقدام تروریستی اجتناب نمایند.

۱۲ در تاریخ سپتامبر ۲۰۰۱، قطعنامه [۱۳۶۸](#) یک روز پس از حمله تروریستی سازمان القاعده به برج های دوقلوی مرکز تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون تصویب گردید. به [گزارش وزارت خارجه](#) ایالات متحده در پی این عملیات که بعنوان شدیدترین حمله تروریستی در تاریخ این کشور عنوان گردید، قریب به ۳۰۰۰ شهروند آمریکایی کشته و بیش از ۶۰۰۰ نفر مجروح شدند. این قطعنامه که به مناسبت محکومیت حمله تروریستی یازده سپتامبر و ابراز همدردی با دولت ایالات متحده و قربانیان و خانواده های قربانیان حمله مذکور صادر شد، در بند (۳) بر مبارزه با عاملان و لزوم پاسخگو نمودن تسهیل کنندگان و دولت های حامی و پناه دهنده عاملان حمله تاکید دارد؛ بند (۴) قطعنامه به درخواست از جامعه بین المللی در دوچندان نمودن تلاش

ها برای جلوگیری و سرکوب تمامی اشکال تروریسم بویژه از طریق اعمال و اجرای قطعنامه ۱۲۶۹، اختصاص دارد.

تعهدات دولت ها ذیل [قطعنامه ۱۳۷۳](#) شورای امنیت شامل جنبه های بیشتری می گردد و ادبیات قطعنامه شدیدتر است. می توان مدعی شد قطعنامه ۱۳۷۳ مهمترین و جامع ترین نمونه در طول تاریخ مبارزه شورا امنیت با تروریسم بین المللی است؛ این قطعنامه درحالیکه به ابعاد مبارزه با حمایت مالی تروریسم که از جرم انگاری در حقوق داخلی تا بلوکه سازی دارایی ها و ممنوعیت فعالیت های مالی و اقتصادی افراد مرتبط با تروریسم متنوع است (شق b,c,d بند ۱ قطعنامه) به سایر تدابیر سلبی و ایجابی با ماهیت سیاسی و امنیتی نیز می پردازد. این قطعنامه چند مرتبه مفاد قطعنامه ۱۲۶۹ و ۱۳۶۸ را مورد تصدیق و تاکید قرار می دهد. (در مقدمه و شق (e) بند ۳)

نکته جالب توجه آنکه علاوه بر قطعنامه ۱۳۶۸ در مقدمه قطعنامه مورد بحث نیز ابتدا تروریسم از نوع حمله یازده سپتامبر را حائز وصف بین المللی می خواند و آنرا تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی معرفی می کند و با این استدلال، حق ذاتی انفرادی و اجتماعی دولتها در اعمال دفاع مشروع مطابق منشور را مجدداً تصدیق می نماید. لازم به ذکر است اگرچه در عبارت پردازی دو قطعنامه مذکور صراحتاً به اعمال ماده ۵۱ منشور علیه حمله تروریستی (گروه غیر دولتی) اشاره نشده، اما از آنجایی که دو قطعنامه پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر و در چارچوب تعهدات دولت ها در حوزه ضدتروریسم صادر شده اند، نظر موافق شورای امنیت در امکان اعمال ماده ۵۱ علیه بازیگرانی غیر از دولت ها را به تصویر کشیده است.

پس از تصویب قطعنامه ضد تروریستی شماره ۱۳۷۳ شورای امنیت ملل متحد، دولت پاکستان با تدوین و تصویب و انتشار [دستورالعمل](#) راهنما مرتبط با این قطعنامه، خود را تحت شمول مفاد و دستورات شورای امنیت اعلام نمود. دستور العمل توسط سازمان ملی مبارزه با تروریسم (NACTA) برای مقامات مربوطه در بخش های مختلف وزارتخانه ها، آژانس ها، نهادهای گزارش دهنده، سازمان ها، مؤسسات مالی و در سراسر پاکستان در مورد اجرای قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت صادر شده است. هدف این دستورالعمل اطمینان از درك بهتر مفاد قطعنامه و چارچوب حقوق داخلی مربوط به اجرای آن است.

قطعنامه ۱۳۷۳ مقرر می دارد که همه دولت ها در حوزه تدابیر و تعهدات مالی ملزم هستند به: الف- جلوگیری و سرکوب تامین مالی اقدامات تروریستی؛ ب. بدون تأخیر وجوه و سایر دارایی های مالی یا منابع اقتصادی افرادی را که مرتکب یا اقدام به ارتکاب اقدامات تروریستی می کنند یا در ارتکاب اقدامات تروریستی مشارکت یا معاونت دارند، مسدود نماید. نهادهای تحت مالکیت یا کنترل مستقیم یا غیرمستقیم توسط چنین

اشخاصی را و اشخاص و مؤسساتی را که به نمایندگی یا به دستور چنین اشخاصی فعالیت می کنند، مسدود کنند. و ج. اتباع خود یا هر شخص و نهادی در قلمرو خود را از در دسترس قرار دادن هرگونه وجوه، دارایی های مالی و منابع اقتصادی یا سایر خدمات مرتبط، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به نفع افرادی که مرتکب یا در تلاش جهت ارتکاب یا معاونت یا مشارکت هستند، منع کنند.

دولت فدرال پاکستان به منظور مبارزه با تامین مالی تروریسم و ایفای تعهدات خود مطابق قطعنامه ۱۳۷۳ به تعدادی از مقررات قانونی مندرج در قانون ضد تروریسم (ATA, 1997) متکی است. این مقررات مجموعه متنوعی از اقدامات را از جمله ممنوعیت سازمان ها و افراد و توقیف دارایی ها تا جرم انگاری اشکال مختلف تامین مالی تروریسم در بر می گیرد. قانون ضد تروریسم ۱۹۹۷ پاکستان تحت مواد 11F (5), 11H, 6(7), 11N, 11I, 11J, 11K, 11L, فعل تامین مالی تروریسم را جرم انگاری می کند. همچنین مواد خاص 11B, 11C, 11CC, 11D, 11E, 11EE, 11(O), 11P, 11 O(O) در مورد تدابیر و رویه های اجرایی قطعنامه ۱۳۷۳ است. قانون ضد تروریسم ۱۹۹۷ پاکستان تحت مواد 11 B, 11E, 11EE, 11O, 11EEEEEE, 11p, 11 OO به آژانس های اجرایی دولت صلاحیت می دهد تا علیه اموال تروریستی، اقدامات موقت و مصادره را که مطابق قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت مورد نیاز است اعمال نمایند.

جمع بندی

پرواضح است که باتوجه به تنوع و تکثر منابع موجد تعهدات حقوقی الزام آور برای دولت پاکستان (از قوانین داخلی گرفته تا حقوق بین الملل) و تداوم طولانی مدت حضور گروهک جیش العدل در قلمرو این کشور و طرح ریزی و هدایت از این مبدأ و اجرای عملیات هایی در خاک ایران که منجر به شهادت اشخاص نظامی و غیرنظامی ایرانی گردیده، می توان نتیجه گرفت که دولت محل استقرار این عناصر از ایفای تعهدات داخلی و بین المللی اش ناتوان (اگر نگوییم نامتمایل) است. لذا جهت رفع ظنّ ناتوانی یا تقصیر، دولت پاکستان ضمن توسل به تمامی ابزارهای قانونی داخلی و بین المللی، می بایست اقتدارش را بر تمام قلمرو سرزمینی خود تثبیت نموده و مانع سوءاستفاده گروه های تروریستی از خلاء های قدرت به ویژه در مناطق مرزی شود و بدین سبب امکانی برای وارد ساختن خسارات عدیده به دولت و ملت ایران فراهم ننماید.

سلاح های ضد ماهواره؛ تهدیدی علیه اصل استفاده صلح آمیز از فضای ماورای جو

محمدرضا خلج - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و کیان بیگریگی - دانشجوی دکتری حقوق

بین الملل دانشگاه تهران و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

در بحبوحه بحران غزه و ادامه جنگ بین روسیه و اوکراین، در روز ۲۴ آوریل ۲۰۲۴ (۵ اردیبهشت ۱۴۰۳) [پیش نویس قطعنامه ای \(S/2024/302\)](#) با موضوع سلاح های کشتار جمعی (WMD) در فضای ماورای جو پس از ۵ هفته گفتگو و مشورت با سایر کشورها، با پشتیبانی ۶۵ کشور به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارائه گردید. مقدمات تهیه این پیش نویس دقیقاً چند روز پس از انتشار [گزارش سالانه](#) ارزیابی اطلاعاتی ایالات متحد آمریکا مبنی بر این که سلاح های ضد ماهواره (ASAT) مسکو تهدیدی علیه توانایی های فضایی ایالات متحد آمریکا است، فراهم شد. این گزارش از آن جایی حائز اهمیت است که بدانیم اخیراً شرکت SpaceX طی قراردادی با آژانس اطلاعاتی ایالات متحد آمریکا، مبادرت به ساخت شبکه ای متشکل از صد-ها ماهواره جاسوسی نموده [است](#) که این امر، اعتراض مسکو را در پی داشته و به گفته سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه: «این اقدام، این ماهواره ها را به اهداف مشروعی برای اقدامات تلافی جویانه تبدیل کرده است» [\(اینجا\)](#). این تحولات، بار دیگر بحث تسلیحاتی سازی فضا و مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو را مطرح نموده است. بدین منظور در نوشتار حاضر، ضمن مروری بر تلاش های صورت گرفته توسط جامعه بین المللی به منظور پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو، بررسی اجمالی نسبت به پیش نویس قطعنامه اخیر صورت می پذیرد.

یکی از ویژگی های حقوق بین الملل فضایی، جنبه قراردادی بودن آن است؛ زیرا اکثر مقررات این حوزه، در معاهدات درج شده اند. ویژگی متمایز دیگر، غلبه معاهدات چندجانبه به ویژه درجایی است که مربوط به قواعد و اصول پایه ای است. از این رو، سازمان ملل متحد در صورت بندی حقوق بین الملل فضایی نقش تعیین کننده ای را ایفاء می کند (محمودی، سیدهادی، حقوق بین الملل فضایی، تهران: سمت، ۱۳۹۷: ۷۱-۷۲). در این راستا، از دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی با انعقاد موافقت نامه های چندجانبه و در سطح ارکان سازمان ملل متحد، صدور قطعنامه هایی در مجمع عمومی و یا در کنفرانس خلع سلاح (Conference on Disarmament)، تلاش هایی در راستای جلوگیری از تسلیحاتی سازی (Weaponization) و شکل گیری رقابت هسته ای در فضای ماورای جو، صورت پذیرفته است.

از میان ۵ معاهده اصلی که کوپوس (COPUS) تنظیم کرده است و شاکله اصلی حقوق بین الملل فضایی را تشکیل می دهد [\(معاهده فضای ماورای جو ۱۹۶۷، موافقت نامه نجات فضاوردان ۱۹۶۸، کنوانسیون مسئولیت](#)

برای صدمات ناشی از اشیاء فضایی ۱۹۷۲، کنوانسیون ثبت ۱۹۷۵، موافقت نامه ماه ۱۹۷۹؛ ۲ مورد از آن ها و هم چنین پیمان منع جزئی آزمایش های هسته ای ۱۹۶۳ در این حوزه حائز اهمیت بسزایی هستند که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

۱. پیمان منع جزئی آزمایش های هسته ای (۱۹۶۳): طبق بند الف ماده ۱، طرفین معاهده متعهد می شوند که از آزمایش هرگونه سلاح هسته ای در فضای جو، ماورای جو و زیر آب (آب های سرزمینی یا آب های آزاد) اجتناب نمایند.

۲. معاهده فضای ماورای جو (۱۹۶۷): طبق ماده ۳، طرفین متعهد می شوند که به منظور اکتشاف و استفاده از فضای ماورای جو در ماه و هرگونه اجرام آسمانی، در راستای حفظ صلح و امنیت و ارتقای همکاری و تفاهم بین المللی که هدف اصلی منشور سازمان ملل متحد می باشد، حرکت کنند و در ماده ۴ نیز بیان می شود که طرفین معاهده متعهدند که در مدار حول زمین، هیچ گونه شیئی را که حامل سلاح های هسته ای یا هر نوع سلاح کشتار جمعی است، قرار ندهند؛ چنین سلاح هایی را در اجرام سماوی نصب نکنند یا در فضای ماورای جو، به هر شیوه دیگری مستقر نکنند.

۳. موافقت نامه ماه (۱۹۷۹): طبق بند ۲ ماده ۳ این موافقت نامه، کشورهای عضو متعهد می شوند که از تهدید، توسل به زور یا هرگونه اقدام خصمانه بر سطح ماه اجتناب نمایند. هم چنین از ماه به منظور عملیاتی ساختن موارد اخیر علیه زمین، فضاپیماها و پرسنل آن ها یا هرگونه شیئی فضایی ساخته بشر خودداری کنند. در ادامه، طبق بند ۳ همین ماده، کشورهای عضو متعهدند از قرار دادن هرگونه شیئی حامل سلاح هسته ای یا هرگونه سلاح کشتار جمعی در مدار ماه یا مسیرهای اطراف ماه اجتناب کنند؛ این گونه سلاح ها را بر سطح ماه مستقر نکنند و مورد استفاده قرار ندهند. اما باید اشاره داشت، به طور کلی در تحلیل ماده ۳ موافقت نامه، به صراحت هیچ ممنوعیت روشنی در خصوص فعالیت هایی از قبیل استقرار یا آزمایش سلاح هایی به جز سلاح های هسته ای و کشتار جمعی، تهدید یا استفاده از زور یا اقدامات خصمانه ذکر نشده است که همین امر، این موافقت نامه را با چالش هایی رو به رو ساخته است (محمودی، سیدهادی، حقوق بین الملل فضایی، تهران: سمت، ۱۳۹۷: ۱۳۱).

از سوی دیگر، گرچه حقوق معاهده ای، حقوق عرفی و اصول کلی ۵ گانه حقوق فضا (آزادی کاوش و استفاده از فضای ماورای جو، اصل عدم تصاحب، استفاده صلح آمیز از فضای ماورای جو، میراث مشترک بشریت و همکاری بین المللی در فضای ماورای جو) از منابع اصلی حقوق بین الملل فضا به شمار می روند؛ قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل متحد بسته به درجه الزام آور بودنشان، در شکل گیری حقوق بین الملل فضایی در

برخی سطوح مؤثر بوده اند؛ گاهی این قطعنامه ها، به عنوان گامی مؤثر و یا حتی قدم نهایی در تحول حقوق بین الملل عرفی نقش ایفاء می کنند.

بنابراین، با عنایت به ماده ۱۱ منشور سازمان ملل متحد، مجمع عمومی به عنوان یکی از ارکان اصلی سازمان ملل متحد «می تواند اصول کلی همکاری برای حفظ صلح و امنیت بین المللی من جمله اصول حاکم بر خلع سلاح و تنظیم تسلیحات را مورد رسیدگی قرار دهد» و بر اساس این اصول، توصیه هایی را ارائه دهد و از آن جایی که هرگونه خطری در راستای مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو می تواند صلح و امنیت بین المللی را با تهدید مواجه سازد، در سال ۱۹۷۸، مجمع عمومی سازمان ملل متحد سندی را منتشر کرد که در آن از کشورها درخواست می نمود که از طریق مذاکره و با توجه به روح معاهده فضای ماورای جو ۱۹۶۷، از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو اجتناب کنند. در سال ۱۹۸۱، با شتاب گیری سرعت پیشرفت علم و تکنولوژی و گسترش خطر مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو، دو قطعنامه (A/RES/36/97 و A/RES/36/99) در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد که به بحث در مورد پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو (PAROS) می پرداخت. قطعنامه A/RES/36/97 که از جانب کشورهای اروپای غربی پشتیبانی می شد، از کنفرانس خلع سلاح (به عنوان صحن واحد مذاکره چندجانبه درباره خلع سلاح) درخواست می کرد تا مذاکراتی را به منظور دستیابی به یک موافقت نامه مؤثر و قابل اعتماد در راستای ممنوعیت سیستم های ضد ماهواره در دستور کار خود قرار دهد. از سوی دیگر، قطعنامه A/RES/36/99 به پشوانه کشورهای اروپای شرقی، از کنفرانس خلع سلاح درخواست می نمود تا مذاکراتی را در خصوص پیش نویس معاهده ای که از سوی اتحاد جماهیر شوروی به منظور پیشگیری از استقرار هرگونه سلاح در فضای ماورای جو ارائه شده بود، آغاز کند.

سرانجام در سال ۱۹۸۲ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه A/RES/37/83 از کنفرانس خلع سلاح درخواست نمود که گروه تخصصی را به منظور پیشبرد مذاکرات برای انعقاد موافقت نامه (ها) در راستای پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو تأسیس نماید که اختلاف نظرها بر سر تعیین مأموریت این گروه، تشکیل آن را به تعویق انداخت. در حالی که کشورهای اروپای شرقی و کشورهای جنبش عدم تعهد، مأموریت پیشبرد مذاکرات را برای گروه قائل بودند، کشورهای اروپای غربی مسائل مربوط به پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو (PAROS) را مقدم بر مذاکرات می دانستند. در سال ۱۹۸۵ میلادی، در نهایت کنفرانس خلع سلاح با ایجاد کمیته ای با اولویت بررسی مسائل مرتبط با PAROS موافقت کرد که این کمیته تا سال ۱۹۹۴ به فعالیت خود ادامه دهد، ولی اختلاف نظرهای مداوم بین اعضای آن،

پیشرفت آن را با کندی مواجه ساخته بود؛ چراکه مطابق گزارش کمیته در سال ۱۹۹۴ میلادی، درحالی که چین و کشورهای عضو جنبش عدم تعهد، موافقت نامه های موجود را به منظور پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضا ناکافی می دانستند، کشورهای اروپای غربی، منشور سازمان ملل متحد و معاهدات چندجانبه موجود را منصفانه و نظام حقوقی حاکم بر فضای ماورای جو را در آن زمان، برای اطمینان استفاده از فضا به منظور اهداف صلح آمیز کافی می دانستند. گروهی دیگر از کشورها نیز، موضوعیت مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو را رد می کردند و لذا طرح نیاز به توافق نامه های جدید الزام آور در خصوص PAROS را زیر سؤال می بردند.

در سال ۲۰۰۸، چین و روسیه در قالب پیشنهاد مشترکی، پیش نویس معاهده ای را به منظور پیشگیری از استقرار سلاح در فضا و تهدید یا استفاده از زور علیه اشیاء فضایی (PPWT) به کنفرانس خلع سلاح ارائه کردند. این پیش نویس که کشورهای عضو را به «عدم قرار دادن اشیاء حامل هر نوع سلاح در مدار زمین و عدم توسل به تهدید یا استفاده از زور علیه اجرام فضای بیرونی» متعهد می ساخت، بدو در قالب ۱۴ ماده تهیه شده بود و در تلاش بود تا مفاهیمی چون «فضای ماورای جو»، «شیء فضایی»، «سلاح»، «توسل یا تهدید به زور» را به منظور رفع ابهام تعریف کند. در همین پیش نویس بود که بر مبنای معیار علمی و فنی، فضای ماورای ۱۰۰ کیلومتر از سطح دریا، به عنوان فضای ماورای جو پذیرفته شد که مورد موافقت بسیاری از نمایندگان کمیته استفاده های صلح آمیز از فضای ماورای جو (COPUS) قرار گرفت.

در همان سال، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه A/RES/69/32 را با ۱۲۶ رأی موافق، ۴ رأی مخالف و ۴۶ رأی ممتنع تصویب کرد که کشورها را توصیه می نمود نخستین کشوری نباشند که مبادرت به استقرار سلاح در فضای ماورای جو می کنند. این نخستین مرتبه ای بود که مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه ای را در مورد موضوع «پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو» یعنی (ممنوعیت) قرار دادن سلاح در فضا تصویب می کرد. هم چنین تصویب این قطعنامه، نشان دهنده نقش سازنده ای است که اقدامات در راستای ایجاد شفافیت و اعتماد سازی می تواند در پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضا ایفاء کند (اینجا).

در سال ۲۰۱۸، ایالات متحد آمریکا طی یادداشتی خطاب به دبیر کل کنفرانس خلع سلاح، نسبت به مفاهیم تعریف شده در پیش نویس معاهده PPWT نگرانی های خود را ابراز کرد؛ از جمله: «با توجه به ماهیت دوگانه برخی از سیستم های فضایی، این امکان وجود ندارد تا تعریف جامعی از سلاح در فضای ماورای جو که مورد رضایت تمامی طرفین باشد و مضافاً فعالیت های غیرنظامی و تجاری اشیای فضایی را تحت الشعاع قرار ندهند، ارائه شود». از این رو ایالات متحد آمریکا معتقد بود که هیچ گونه معاهده ای در راستای کنترل تسلیحاتی در فضا نمی تواند معتبر باشد. در نهایت ایالات متحد آمریکا اعلام می کند که تعهدات حقوق بین المللی موجود

در منشور سازمان ملل متحد، تهدید یا استفاده از زور علیه اشیاء فضایی کشور دیگر را جز در موارد دفاع از خود (ماده ۵۱ منشور) و یا طبق مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد، ممنوع می‌کند.

در سال‌های اخیر، هم‌چنان بحث ضرورت تصویب اسناد حقوق بین‌المللی به منظور پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو به مرکز نزاع در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تبدیل شده است. در سال ۲۰۲۰ میلادی در قطعنامه (A/RES/75/35) با عنوان «پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو» (PAROS)، مجمع عمومی سازمان ملل متحد عنوان می‌کند که «رژیم حقوقی کنونی قابل اعمال در فضا، به خودی خود جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضا را تضمین نمی‌کند» و نیاز به تثبیت و تقویت این نظام حقوقی و افزایش اثر بخشی آن احساس می‌شود. حتی در سال ۲۰۲۳، تصویب قطعنامه A/RES/78/20 با حمایت بریتانیا و قطعنامه A/RES/78/238 با حمایت روسیه و فعالیت‌های موازی این دو قطعنامه، نگرانی‌هایی در زمینه افزایش قطبی‌سازی و گسست تلاش‌ها به منظور حفظ امنیت در فضا را ایجاد کرده است.

از موارد پیش گفته باید نتیجه گرفت، به طور کلی در عرصه حقوق بین‌الملل فضایی گرچه ماده ۴ معاهده فضای ماورای جو ۱۹۶۷ صراحتاً قرار دادن سلاح‌های هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی در مدار زمین و آزمایش و استقرار این نوع سلاح‌ها در ماه یا سایر اجرام آسمانی را منع می‌کند، هیچ محدودیت به خصوصی برای قرار دادن تسلیحات متعارف در مدار و ترانزیت موشک‌های بالستیک حامل کلاهک از طریق فضا تعیین نکرده است (اینجا). آزمایش‌های ضد ماهواره هند در سال ۲۰۱۹ یا حتی پیشتر چین و ایالات متحد آمریکا در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ میلادی به منظور انهدام ماهواره‌های قدیمی خود در مدار زمین با استفاده از موشک‌های بالستیک، خود مؤید این موضوع است.

از این رو پس از انتشار گزارش سالانه ارزیابی اطلاعاتی ایالات متحد آمریکا و هم‌چنین تهدید به اقدامات تلافی‌جویانه علیه ماهواره‌های نظامی ایالات متحد آمریکا از سوی سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه در فضای ماورای جو، بیم آن می‌رفت که آزمایش‌های ضد ماهواره یک دولت خارجی (روسیه)، منافع دولت دیگر (ایالات متحد آمریکا) را در راستای استفاده صلح‌آمیز از فضای ماورای جو به خطر اندازد و متعاقباً با شکل‌گیری احتمالی یک مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو، صلح و امنیت جهانی با تهدید رو به رو شود. در نتیجه برای نخستین بار در سطح شورای امنیت سازمان ملل متحد، پیش‌نویس قطعنامه ای (S/2024/302) از سوی ایالات متحد آمریکا و ژاپن در خصوص مسابقه تسلیحاتی در فضای ماورای جو ارائه شد. در این پیش‌نویس بر حق استفاده صلح‌آمیز تمامی ابنای بشر از فضای ماورای جو و لزوم مطابقت فعالیت کشورها با مفاد منشور سازمان ملل متحد و موافقت نامه‌های دوجانبه و چندجانبه علی‌الخصوص معاهده فضای ماورای جو

۱۹۶۷ (اکنون ۱۱۴ عضو دارد) - به عنوان سنگ بنای رژیم حاکم بر فعالیت های مایورای جو - تأکید شده است. هم چنین ارتباطات ماهواره ای، سیستم های پایش زمین و فعالیت های ناوبری ماهواره ای را در راستای قطعنامه [A/RES/76/3](#) مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سند ۲۰۳۰ فضایی (فضا، محرک توسعه پایدار) از ملزومات توسعه پایدار برشمرده است و تقویت و گسترش همکاری دولت ها را طبق ماده ۹ معاهده فضای مایورای جو ۱۹۶۷ در نیل به اهداف این سند، اجتناب ناپذیر می داند.

با این حال در پیش نویس قطعنامه، اراده ای به منظور ممنوعیت هرگونه سلاح در فضای مایورای جو احساس نمی شد و تنها بر ممنوعیت سلاح های کشتار جمعی (WMD) و سلاح های هسته ای تأکید شده بود که همین امر، توجه روسیه را به خود جلب نمود و منجر به پیشنهاد اصلاحیه ای از جانب روسیه نسبت به متن پیش نویس گردید. در اصلاحیه، علاوه بر تکرار درخواست از کشورها مبنی بر اجتناب از استقرار سلاح و تهدید و استفاده از زور در فضای مایورای جو (چه از فضا نسبت به زمین؛ چه از زمین نسبت به اشیاء در فضای مایورای جو)، بر لزوم درج «تدوین زودهنگام موافقت نامه(ها)ی چندجانبه الزام آور قانونی مناسب و قابل اطمینان از طریق مذاکره بین کشورها» در متن پیش نویس تأکید می شود. لازم به ذکر است که مطابق ماده ۳۳ آیین نامه داخلی شورای امنیت، رسیدگی به اصلاحیه ها نسبت به کلیه طرح های اصلی و پیش نویس قطعنامه ها از اولویت برخوردارند. در نتیجه پس از رسیدگی به اصلاحیه پیشنهادی روسیه که با ۷ رأی موافق در مقابل ۷ رأی مخالف و ۱ رأی ممتنع سوئیس موفق به کسب تعداد آرای لازم نشد، متعاقباً پیش نویس قطعنامه اولیه نیز با ۱۳ رأی موافق و ۱ رأی مخالف (روسیه) و ۱ رأی ممتنع چین تو شد.

در پایان باید اشاره داشت که به نظر می رسد در عرصه حقوق بین الملل فضا، گروهی از کشورها به رهبری روسیه و چین، تفسیر مضیقی از «تسلیماتی سازی فضا» ارائه می دهند. این تفسیر ناظر بر وقایعی است که منحصرراً در فضا، از جمله قراردادن سلاح در فضا، رخ می دهند. هم چنین با عنایت به اصلاحیه ارائه شده از جانب روسیه نسبت به پیش نویس قطعنامه [S/2024/302](#)، این کشورها از انعقاد یک معاهده یا موافقت نامه بین المللی در این حوزه حمایت می کنند و تلاش دارند هر چه بیشتر به سمت حقوق سخت (Hard law) حرکت کنند. از سوی دیگر، گروهی دیگر از کشورها به رهبری کشورهای اروپایی از رویکردی گسترده تر حمایت می کنند؛ رویکردی که شامل رویدادهایی از جمله توسعه و آزمایش فناوری های ضد ماهواره (ASAT) از زمین هم می شود و سیستمی غیرالزام آور و حقوق نرم (Soft law) را مناسب ترین ابزار تلقی می کنند (اینجا).

بنابراین، با توجه به پیشرفت پر سرعت علم و تکنولوژی در عرصه فضای ماورای جو، کشورها تمایل دارند تا از خلاءهای موجود در موافقت نامه های چندجانبه و عرف های شکل گرفته در این حوزه، در راستای تأمین منافع خود بهره ببرند. امروزه سلاح های ضد ماهواره (ASAT) از جمله تهدیدهای نوظهور علیه اصل استفاده صلح آمیز از فضای ماورای جو به شمار می آیند که به صراحت در موافقت نامه های پیشین مورد ممنوعیت قرار نگرفته اند. از طرفی دیگر، علی رغم صدور قطعنامه های متعدد توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در این حوزه، به دلیل جنبه توصیه ای و ماهیت غیرالزام آوری این قطعنامه ها (با وجود وزن سیاسی که این نوع قطعنامه ها می توانند داشته باشند)، این بار تلاشی در سطح شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت پذیرفت که با وتوی پیش نویس قطعنامه از سوی روسیه رو به رو شد تا دغدغه کشورها درخصوص این مسئله هم چنان پابرجا بماند. از این رو با استمرار این گونه تهدیدها، مسلماً ضرورت تدوین مقررات و یا تقویت قواعد مرتبط با عدم تسلیحاتی سازی فضای ماورای جو در راستای دفاع از آرمان استفاده صلح آمیز از فضای ماورای جو و پیشگیری از تسلیحاتی سازی آن احساس می شود.

فناوری نامرئی شدن و تاثیر آن بر حقوق بین الملل بشردوستانه

دکتر احمدرضا آذرپندار - دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

با پیشرفت فناوری های نانو، تمرکز قابل توجهی بر توسعه فرامواد انجام شده است به طوری که امکان تولید به اصطلاح «شنل های نامرئی» (invisibility cloaks) را فراهم آورده است. شنل های نامرئی موجب می شوند تا با دقت بسیار بالایی اشخاص هدف، از دید سایرین پنهان بمانند. پس از موفقیت آمیز بودن چنین تحقیقاتی در آزمایشگاه، در سال های اخیر ارتش های جهان هزینه های هنگفتی را روی این فناوری سرمایه گذاری کرده اند. با این حال سوالی که اینجا مطرح می شود این است که آیا فناوری نامرئی شدن با قواعد حقوق بشردوستانه مطابقت دارد یا خیر؟ از آنجا که نه در کنوانسیون های چهارگانه و نه در سایر قواعد حقوق بین الملل بشردوستانه به طور خاص به این فناوری اشاره نشده است، به منظور انطباق این فناوری با حقوق بین الملل بشردوستانه باید به قواعد اساسی و اصول حقوق بین الملل بشردوستانه متوسل شد و از آن طریق قانونی بودن چنین فناوری را مشخص کرد. بر همین مبنا و با توجه به ماهیت فناوری، باید متذکر شد که اصول منع رنج بیهوده، ضرورت، تناسب و قواعد مربوط به حملات بدون تفکیک و قواعد حفاظت از محیط زیست، در رابطه با این فناوری چندان مرتبط نیستند و فناوری فراماده موضوع هیچ کدام از اصول پیش گفته تحت حقوق مخاصمات مسلحانه نخواهد بود. صرفاً اصل تفکیک و قاعده عدم استفاده از خدعه پیرامون این فناوری موضوعیت می یابد که در این نوشتار به آنها پرداخته شده است. فرضیه این نوشتار آن است که فناوری نامرئی شدن به خودی خود ناقض حقوق بین الملل بشردوستانه نیست، با این حال، ممکن است استفاده از این فناوری به روشی غیرقانونی صورت پذیرد. این نوشتار در ابتدا به معرفی و کاربرد فناوری اشاره می کند و سپس قانونی بودن این فناوری در حقوق بین الملل بشردوستانه را به بوته آزمایش می گذارد.

معرفی فناوری

توانایی نامرئی شدن تا مدت ها جزء اصلی داستان های علمی-تخیلی و فانتزی بوده، با اینحال امروزه با خم کردن نور تمام طول موج ها در اطراف یک جسم، صرف نظر از شکل آنها، این پتانسیل به وجود آمده است که به طور موثر هر جسمی از دید مخفی شود. تحقیقات اخیر نشان می دهد که ترکیب متالزها و فرامواد در مقیاس نانو می تواند در واقع راه را برای پوشش های نامرئی هموار سازد. اولین بار در سال ۲۰۱۸ ماده جدیدی به نام آکروماتیک پهن باند متالز (broadband achromatic meta lens) یک شی را در سراسر طیف نور مرئی غیرقابل شناسایی کرد.

در شرایط عادی، هنگامی که مواد با نور با هر طول موج بمباران شوند، رفتار معمولی مواد جذب نور یا بازتاب نور است. چنانچه نور جذب شود، هرگونه نور پس زمینه و سیگنال ها پنهان می شوند و ناظر را از حضور ماده آگاه می کنند. چنانچه نور منعکس شود، هر سیگنالی که ارسال می شود، به سمت ارسال کننده برگشته و جسم روشن می شود و این امکان فراهم می آید که مستقیماً آن جسم با چشم مشاهده شود. بنابراین تنها راه دستیابی به شفافیت واقعی (نامرئی شدن جسم) آن است که نوری که از پشت جسم می آید، بتواند با همان مسیر، به جلوی جسم برسد؛ گویی نور مستقیماً از طریق جسم منتقل شود. از این رو، روشی که یک «دستگاه پنهان کننده» استفاده می کند، منحرف کردن نور اطراف یک جسم از کلیه جهات است. به این ترتیب هر ناظری که از هر مکان و جهتی به آن نگاه می کند، به سادگی سیگنال های پس زمینه را می بیند، گویی جسم مخفی شده اصلاً آنجا نیست.

از سوی دیگر یک پوشش چندلایه ویژه از فراماده نیز در دو دهه گذشته ایجاد شده است که تابش الکترومغناطیس با طول موج های خاص را قادر می سازد آزادانه از اطراف یک جسم عبور کنند. بر همین مبنا، فراماده می تواند هم جسم را از طول موج های عادی برای چشم و هم طول موج های الکترومغناطیسی پنهان کند. «پنهان سازی کوانتومی» (Quantum stealth) و گونه های آن همچون اینویزیب (INVISIB) و سامانه های بائه (BAe Systems) موادی هستند که با خم کردن امواج نور به اطراف، یک هدف را نامرئی می کنند. این مواد تأثیر خوبی در محافظت از امواج تشخیص نوری، امواج تشخیص مادون قرمز و امواج تشخیص الکترومغناطیسی دارند؛ تحت تأثیر محیط های جغرافیایی، شرایط اقلیمی و سایر عوامل عینی قرار نمی گیرند و به سختی توسط یک موج تشخیص نوری معمولی، موج تشخیص مادون قرمز و دستگاه های تشخیص امواج الکترومغناطیس پدیدار می شوند.

فناوری آداپتیو (Adaptiv) نیز از دوربین های روی هدف، همچون خودروهای زرهی، استفاده می کند تا با خوانش مادون قرمز مناظر پس زمینه را نمایش دهد. سپس همان امضای حرارتی الگوی پس زمینه را بر روی یک سری «پیکسل های» شش ضلعی نصب می کند تا دما را به سرعت تغییر داده و با محیط اطراف سازگار شوند؛ در نتیجه یک شی را می توان طوری ساخت که برای ناظر با استفاده از حسگر فروسرخ در پس زمینه ناپدید شود. همچنین می تواند از آن برای تقلید خوانش مادون قرمز یک وسیله نقلیه دیگر استفاده کرد و یک تانک را همچون یک خودروی غیرنظامی معرفی کرد.

فناوری ناپدیدشدن در مخاصمات مسلحانه

در رابطه با هرگونه سلاح، روش یا ابزاری نوینی که در مخاصمات مسلحانه استفاده می‌شود، لازم است که یک ارزیابی حقوقی صورت پذیرد و مشخص شود، آیا فناوری خاصی که در حال بازبینی است می‌تواند مطابق با قواعد گسترده تر حقوق مخاصمات مسلحانه مورد استفاده قرار گیرد یا خیر.

۱. خدعه یا حيله؟

«استتار» به‌طور خاص متعاقب [ماده ۳۷ \(۲\) پروتکل الحاقی اول](#) به‌عنوان نمونه ای از «حيله قانونی جنگ» ذکر شده است و بنابراین به‌طور کلی قانونی تلقی می‌شود. بااین‌حال اگر قرار باشد «استتار» به‌گونه‌ای ساخته یا استفاده شود که به‌منزله اعلام وضعیت حمایت شده تحت قانون به‌منظور فریب دشمن و در نتیجه موجب مرگ، جراحت یا اسارت کارکنان دشمن باشد، [ماده ۳۷ \(۱\) پروتکل الحاقی اول](#) نقض شده و موجب می‌شود، «خدعه» رخ دهد. ماده ۳۷ (۱) پروتکل الحاقی اول بیان می‌دارد: «قتل، مجروح یا اسیر کردن یکی از افراد دشمن با توسل به خدعه ممنوع است. اعمالی که باعث برانگیختن حس اعتماد یکی از افراد دشمن گردیده و وی را متقاعد سازد که مطابق قواعد حقوق بین الملل بشردوستانه حق دارد از حمایت برخوردار شود یا موظف است حمایت خود را اعطا نماید و منظور آن باشد که به این حس اعتماد خیانت شود، خدعه محسوب می‌گردد. اعمال مشروح در زیر از مصادیق خدعه می‌باشند:

الف- تظاهر به قصد مذاکره تحت پرچم متارکه جنگ یا تسلیم؛ ب- تظاهر به عجز و ناتوانی به دلیل جراحت یا بیماری؛ ج- تظاهر به غیرنظامی بودن و برخورداری از وضعیت غیرنظامی؛ و د- تظاهر به داشتن وضعیت حمایتی از طریق استفاده از علائم و نشانه‌ها یا لباس‌های متحدالشکل مربوط به سازمان ملل، و یا مربوط به دولت‌های بی‌طرف و یا سایر دولت‌هایی که طرف مخاصمه نیستند.»

به‌طور مشابه چنانچه استتار شامل سوءاستفاده از علائم، پرچم‌ها، نشان‌ها یا نشانه‌های دشمن، نشان‌های سازمان ملل متحد، نشانه‌های حمایتی یا نشانه‌های خنثی باشد، [مطابق مواد ۳۸ و ۳۹ پروتکل الحاقی اول](#)، حسب مورد، چنین اقدامی ممنوع خواهد بود. بااین‌حال استتار متعارف با هدف درآمیختن دشمن یا وسایل دشمن با محیط پس زمینه، قانونی است و خم کردن نور را می‌توان صرفاً به‌عنوان روشی پیچیده از نظر فناوری برای دستیابی به آن نتیجه در نظر گرفت.

۲. اصل تفکیک

از سوی دیگر در اینجا مسئله تفکیک نیز بروز می‌یابد. اهمیت تفکیک میان رزمندگان و غیررزمندگان در [ماده ۴۳ \(۲\) پروتکل الحاقی اول](#) منعکس شده است؛ در این ماده مقرر شده است: «اعضای نیروهای مسلح یک طرف

مخاصمه (...). رزمنده محسوب می‌شوند؛ به این معنا که صرفاً آن‌ها حق دارند مستقیماً در خصومت‌ها مشارکت داشته باشند». این تصریح باعث می‌شود که حقوق بین الملل بشردوستانه، صرفاً رزمندگان را به عنوان کارگزاران اصلی جنگ بشناسد.

تعریف کلاسیک از وضعیت رزمنده (combatant)، تحت حقوق بین الملل بشردوستانه را می‌توان در [ماده ۴ کنوانسیون سوم ژنو](#) یافت. این مقررده دسته‌بندی افرادی که حق برخورداری از وضعیت اسیر را دارند، تعیین می‌کند. دسته اول شامل اعضای نیروهای مسلح منظم یک طرف درگیری است. دسته دوم اعضای سایر گروه‌های مسلح، همچون شبه نظامیان و افراد داوطلب را شامل می‌شود که دارای شرایط زیر باشند: تحت امر شخصی باشند که مسئول زیردستان خود است؛ نشان مشخص و ثابتی را که از دور قابل تشخیص باشد، حمل نمایند؛ آشکارا اسلحه حمل کنند؛ و به الزامات حقوق بین الملل بشردوستانه احترام بگذارند.

تعریفی مشابهی -هرچند با برخی اختلافات- در [مواد ۴۳ و ۴۴ پروتکل الحاقی اول](#) یافت می‌شود. این تعریف شامل کلیه نیروهای مسلح یا گروه‌های تحت امر یک طرف مخاصمه می‌شود که مشمول نظام انضباطی داخلی است و خود را از جمعیت غیرنظامی متمایز می‌نماید و در صورت عدم امکان تمایز، در هنگام آمادگی برای حمله یا مشارکت در یک حمله، آشکارا سلاح حمل می‌کند. تفاوت اصلی میان این تعاریف در آن است که به نظر می‌رسد، در [کنوانسیون سوم ژنو](#) رزمندگان همواره نیازمند آن هستند تا خود را به‌طور نظام مند از غیرنظامیان متمایز کنند، در حالی که [پروتکل الحاقی اول](#) تصدیق می‌کند، در برخی موارد رزمندگان می‌توانند صرفاً هنگام اقدام به حمله دست به چنین اقدامی بزنند.

با اینحال پوشیدن یونیفرم نامرئی ممکن است ناقض تعهد رزمنده برای داشتن یک علامت متمایز ثابت و قابل تشخیص از راه دور و حمل آشکار اسلحه در نظر گرفته شود و در نتیجه مسائلی را در مورد وضعیت حقوقی او ایجاد کند. در مورد انطباق برخی کاربردهای چنین فناوری با اصل تفکیک ابراز نگرانی می‌شود. رزمنده‌ای که اسلحه اش با پوشش آن نامرئی می‌شود، مسلماً با حداقل الزامات [ماده ۴ کنوانسیون سوم ژنو](#) و [ماده ۴۴\(۳\) پروتکل الحاقی اول](#) مطابقت ندارد.

نتیجه گیری

متعاقب [ماده ۳۶ پروتکل الحاقی اول](#)، فراماده به عنوان یک فناوری نوین نیاز به بررسی این امر دارد که آیا از لحاظ حقوق بین الملل بشردوستانه، این سلاح قانونی است یا خیر؟ با توجه به این نکته که این فناوری صرفاً اصل تفکیک و قاعده منع خدعه را متاثر می‌سازد، در این مقاله این فناوری با دو تعهد پیش گفته مطابقت داده شد. از آنجا که خدعه صرفاً هنگامی رخ می‌دهد که اشخاص با نشان دادن خود تحت وضعیت حمایت شده،

دشمن را فریب داده و موجب مرگ، جراحت یا اسارت کارکنان دشمن می‌شوند، چنانچه از این فناوری به این صورت استفاده شود، موجبات استفاده غیرقانونی از فناوری را ایجاد می‌کند. همچنین در رابطه با اصل تفکیک، از آنجا که باید میان رزمندگان و غیررزمندگان همواره تمایزی وجود داشته باشد، چنانچه استفاده نادرست موجب شود، اشخاص نظامی به عنوان غیرنظامی معرفی شوند، استفاده از این فناوری غیرقانونی خواهد بود. در مجموع، این فناوری در صورت استفاده درست، تضادی با قواعد و اصول حقوق بین الملل بشردوستانه نخواهد داشت.

برای مطالعه بیشتر در رابطه با این فناوری و سایر فناوری های نوین، [مراجعه کنید](#) به کتاب «حقوق بین الملل بشردوستانه و فناوری‌های نوین» نوشته شده توسط دکتر رضا موسی زاده و دکتر احمد رضا آذرپندار، چاپ ۱۴۰۳ انتشارات میزان.

بخش پنجم: محاکم بین المللی

«رستاخیز کلمات»: همنوایی به ستوه آمدن مجمع عمومی و دیوان بین المللی دادگستری از اقدامات اسرائیل در نظر مشورتی فلسطین ۲۰۲۴

دکتر عبدالله عابدینی - عضو هیأت علمی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)

دیوان بین المللی دادگستری (دیوان) در تاریخ ۱۹ جولای ۲۰۲۴ (۲۹ تیرماه ۱۴۰۳) نظر مشورتی خود در قضیه «پیامدهای حقوقی ناشی از سیاست‌ها و عملکرد اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین از جمله بیت المقدس شرقی» (نظر ۲۰۲۴) را صادر نمود. مرجع پرسش از دیوان، مجمع عمومی سازمان ملل متحد است که بر اساس مواد ۹۶ منشور و ۶۵ اساسنامه دیوان چنین درخواستی از دیوان داشته است. نحوه صورت‌بندی پرسش‌های مجمع به گونه‌ای است که تقریباً ارزیابی قضایی تمامی اقدامات و رویکردهای اسرائیل در طول دهه‌ها اشغال‌گری از دیوان خواسته شده است. حدود ۲۰ سال پیش نیز در ۹ جولای ۲۰۰۴، دیوان نظر مشورتی مرتبط دیگر با موضوع فلسطین با موضوع «پیامدهای حقوقی ساخت دیوار حائل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین» (نظر ۲۰۰۴) را صادر نموده بود. بنابراین، در قیاس با نظر ۲۰۰۴، نظر مشورتی اخیر دامنه شمول بیشتری دارد. با این حال، تا حدود بسیاری متکی به حقایق (factual) و یافته‌های حقوقی نظر ۲۰۰۴ می‌باشد. ضمن این که نظر ۲۰۲۴ در فضایی صادر شده که اقدامات تمام عیار ناقض حقوق بین الملل از سوی اسرائیل در غزه موجب شده تا صدای اعتراض حامیان سنتی اسرائیل نیز بلند شود و در برخی مواقع، شاهد تحریم شهرک‌نشین‌های اسرائیلی از سوی ایالات متحده هستیم. به نظر می‌رسد بخش مهم دیگر از زوایای حقوقی بحران غزه در دو پرونده ترافعی افریقای جنوبی علیه اسرائیل با ورود ثالث ۶ کشور از جمله فلسطین با موضوع نقض کنوانسیون ژنوسید و پرونده نیکاراگوئه علیه آلمان با موضوع نقض ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و کنوانسیون ژنوسید نمایان شده و خواهد شد. نظر مشورتی ۲۰۲۴ حاوی فرازهایی است که در تسهیل اثبات ادعای طرف‌های اختلاف در دو پرونده فوق می‌تواند مؤثر باشد.

یافته‌های نظر مشورتی ۲۰۲۴

اگر نظر ۲۰۰۴ دارای ۷ بند پایانی در مورد پیامدهای حقوقی ساخت دیوار حائل بود، نظر ۲۰۲۴ حاوی ۹ بند است که تا حدود بسیاری میان محتوای آنها اشتراک وجود دارد. از آنجایی که یافته‌های دیوان در بند اجرایی نظر ۲۰۲۴ (بند ۲۸۵) بسیار حائز اهمیت هستند، در ادامه با نصاب قضات آورده می‌شوند: ۱- به اتفاق آراء، پذیرش وجود صلاحیت دیوان برای صدور نظر مشورتی؛ ۲- ۱۴ به ۱، تأیید صلاحیت لازم دیوان برای صدور نظر مشورتی؛ ۳- ۱۱ به ۴، حضور اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی غیرقانونی است؛ ۴- ۱۱ به ۴، اسرائیل متعهد است در اسرع وقت ممکن، به حضور غیرقانونی اش در سرزمین‌های اشغالی خاتمه دهد؛ ۵- ۱۴ به ۱، اسرائیل

متعهد به تعلیق ساخت شهرک‌ها و تخلیه شهرک‌نشینان از سرزمین‌های اشغالی فلسطین است؛ ۶-۱۴ به ۱، اسرائیل متعهد به جبران خسارت از تمام اشخاص حقیقی و حقوقی مرتبط با سرزمین‌های اشغالی فلسطین است؛ ۷-۱۲ به ۳، دولت‌ها متعهد به عدم شناسایی وضعیت ایجاد شده ناشی از اشغال فلسطین هستند و نباید به حفظ این وضعیت، کمک نمایند؛ ۸-۱۲ به ۳، سازمان‌های بین‌المللی از جمله ملل متحد متعهدند وضعیت موجود در سرزمین‌های اشغالی ناشی از حضور غیرقانونی اسرائیل را به عنوان وضعیتی قانونی شناسایی نکنند؛ ۹-۱۲ به ۳، شایسته است سازمان ملل متحد و به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت شیوه‌های دقیق و اقدامات لازم بعدی را برای پایان دادن سریع به حضور غیرقانونی اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی مدنظر قرار دهند.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، نظر مشورتی ۲۰۲۴ همانند نظر ۲۰۰۴ با نصاب اکثریت مطلق صادر شده است. بنابراین، در خصوص آورده‌های پایانی نظر مشورتی، اختلاف چندانی میان اکثریت قضات مشاهده نمی‌شود. تنها فردی که جز بند پذیرش صلاحیت دیوان برای صدور تصمیم، با تمامی ۸ بند دیگر مخالف بود، قاضی سبوتینده اوگاندایی است که مطالعه نظر مفصل ۳۶ صفحه‌ای وی استدلال‌های قانع‌کننده چندانی برای دلایل مخالفتش به دست نمی‌دهد. تومکا (اسلواکی)، آبراهام (فرانسه) و اورسکیو (رومانی) نیز قائل به مشروعیت اشغال در برخی حالات هستند که تجزیه و تحلیل نظر ایشان مجال دیگری می‌طلبد. برخلاف نظر ۲۰۰۴ که قاضی امریکایی، برگنتال، با تمامی بندهای دیوان مخالف بود، در نظر ۲۰۲۴، قاضی کلیولند امریکایی، با تمامی بندهای پایانی دیوان موافق است.

صلاحیت بر تعیین صلاحیت (به عنوان یک اصل کلی برای هر مرجع رسیدگی) و عدم وجود مانع در صدور نظر مشورتی (مفهومی معادل با قابلیت پذیرش در دعاوی ترافعی)، دو اصل اولیه دیوان در رسیدگی به درخواست صدور نظر مشورتی است. دیوان در نظر ۲۰۲۴ از موضوع صلاحیت سریع عبور می‌کند (بندهای ۲۳-۲۹) اما در بحث وجود دلایل قانع‌کننده برای عدم صدور نظر مشورتی ناچار به اندکی مکث می‌شود. (بندهای ۳۰-۴۹) دلیل آن نیز ۶ ایرادی است که برخی دولت‌های شرکت‌کننده در این نظر مطرح کرده‌اند شامل نقض اصل عدم رضایت اسرائیل به حل و فصل اختلاف نزد دیوان، عدم کمک نظر مشورتی دیوان به مجمع عمومی در انجام کارکردهایش، مخدوش کردن فرایند مذاکرات حل و فصل موضوع میان فلسطین و اسرائیل، مخدوش ساختن کارکرد شورای امنیت به واسطه صدور نظر مشورتی از سوی دیوان، عدم وجود اطلاعات کافی نزد دیوان برای بررسی پرسش‌های مطرح شده در نظر مشورتی و طرح جانبدارانه پرسش‌ها از سوی مجمع عمومی. ۵ مورد از ۶ مورد مزبور عیناً در نظر ۲۰۰۴ نیز از سوی برخی دولت‌های شرکت‌کننده مطرح و از سوی دیوان به عنوان دلیل قانع‌کننده برای عدول از صدور نظر مشورتی شناسایی نشد. در پاسخ به

مورد ششم، دیوان اظهار داشت مجمع عمومی قصد محدود ساختن دیوان را در این خصوص نداشته و خود دیوان نیز پیش از پرداختن به پیامدهای سیاست‌ها و عملکرد اسرائیل، موارد مورد نظر مجمع را از نظر نقض اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، یک به یک بررسی خواهد کرد.

نظر ۲۰۰۴ دارای [۷۱ صفحه](#) و نظر ۲۰۲۴ دارای [۸۰ صفحه](#) است. این حجم نشان می‌دهد دیوان سنگ‌بنای اصلی خود را در سال ۲۰۰۴ بنیان نهاده و در سال ۲۰۲۴ از آورده‌های آن استفاده کرده است. در حالی که به لحاظ موضوعی نظر ۲۰۰۴ تنها محدود به ساخت دیوار حائل بود؛ اما نظر ۲۰۲۴ تمامی حوزه‌های مهم اقدامات اسرائیل شامل اشغال طولانی مدت، شهرک‌سازی، انضمام سرزمین، قوانین و اقدامات تبعیض آمیز و پیامدهای این اقدامات برای اسرائیل، دولت‌های ثالث و سازمان‌های بین‌المللی را در برمی‌گیرد. بنابراین، دیوان می‌توانست تفصیل بیشتری به لحاظ بیان حقایق و تفصیل حقوقی موضوعات مندرج در پرسش مجمع عمومی داشته باشد. همین امر در نظرات جداگانه برخی قضات دیده می‌شود و به همین دلیل، [۱۴ قاضی دیوان](#) (گاه ۲ یا سه قاضی به صورت مشترک) به جز قاضی باننداری هندی، به طرح دیدگاه‌های تفصیلی خود در مقام تفصیل استدلال‌های دیوان پرداخته‌اند. این در حالی است که در نظر ۲۰۰۴ تنها ۷ قاضی نظرات جداگانه خود را مطرح کرده بودند. مطالعه نظرات جداگانه قضات در نظر ۲۰۲۴ نشان از اختلاف دیدگاه آنها در جلسات شور منتهی به نگارش نظر مزبور است که ضرورت مطالعه آنها را دو چندان و به واسطه برخی استدلال‌های مطرح شده در برخی از آنها، خواندنی می‌کند. حتی [برخی قضات](#) به رویکرد دیوان در عدم تفکیک میان قاعده آمره و تعهدات ارگامنس نقد وارد می‌کنند و معتقدند دیوان هنوز تفاوت این دو مفهوم و ثمره تفکیک آنها را به خوبی مدنظر قرار نداده است. ضمن این که مطالعه [نظر برخی قضات](#) نشان از جانبداری از یک طرف موضوع بحث نظر ۲۰۲۴ دارد و به همین دلیل، استدلال‌هایشان دچار مشکل جانبداری از یک طرف شده است.

اختلاف نظر میان برخی قضات

دامنه اختلاف میان قضات در تفسیر قواعد مورد بحث و استدلال‌های منتهی به نتیجه‌گیری دیوان موجب شده همان‌گونه که گفته شد، جز قاضی باننداری، تمامی قضات نظرات جداگانه خود را به رأی منضم نمایند به نحوی که [حجم مجموع نظرات جداگانه](#) به ۱۴۲ صفحه رسیده است. این اقدام نشان از اهمیت این نظر مشورتی برای قضات دیوان در تعیین تکلیف بسیاری از امور حقیقی و حقوقی در باب فلسطین و قواعد مرتبط با آن دارد. در واقع، این نظر نیز همانند نظر ۲۰۰۴ برای همیشه از جمله آورده‌های دیوان خواهد بود که مرجع علمی حقوقدانان و استناد عملی دولت‌ها در روابط بین‌المللی است. عمده این اختلاف نظرها مربوط به موارد زیر هستند که هریک در جای خود شایسته تأمل می‌باشند زیرا این قضات، با توجه به عقبه رژیم حقوقی که از آن برآمده‌اند،

پیشینه مطالعاتی، تحصیلی، کاری قضات، به نوعی چکیده وضعیت حقوق بین الملل در وضعیت فعلی هستند: ۱- این که اسرائیل مرتکب آپارتاید در سرزمین‌های اشغالی شده است؛ ۲- این که قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی و قطعنامه‌های شورای امنیت و نه توافق‌های بعدی طرفین اسرائیلی و فلسطینی، باید سنگ بنای موضوع فلسطین باشند؛ ۳- استفاده از این نظر برای راه‌اندازی سازوکار تعقیب کیفری مقامات اسرائیل در قالب دیوان بین‌المللی کیفری و صلاحیت جهانی محاکم داخلی کشورها؛ ۴- توجه به نگرانی‌های امنیتی اسرائیل و حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در قالب یک بسته؛ ۵- نگرانی امنیتی و دفاع مشروع می‌تواند توجیه گیر تداوم اشغال باشد و آن را مشروع جلوه دهد؛ ۶- نقض اصل ثبات مرزها در اثر شناسایی مرزهای پس از ۱۹۴۷ نسبت به اسرائیل؛ ۷- مردم اسرائیل نیز در قالب حق بر تعیین سرنوشت حق دارند از امنیت لازم برخوردار باشند؛ ۸- نگرانی امنیتی اسرائیل نمی‌تواند بر نگرانی امنیتی مردم فلسطین تفوق یابد؛ ۹- دیوان باید تکلیف خود را با استناد به قواعد آمره روشن نماید و تفکیک میان قواعد آمره با تعهدات ارگامنس و پیامدهای ناشی از آنها باید به درستی تبیین شود. هر یک از این موضوعات می‌تواند موضوع نوشتاری جداگانه قرار گیرد.

پیامدهای نظر مشورتی ۲۰۲۴

موضوع حل نشده فلسطین در طول بیش از ۷۶ سال (تقریباً هم زمان با تأسیس ملل متحد) و به روایتی ۵۷ سال (پس از جنگ‌های ۶ روزه در ۱۹۴۷)، موجب شده تا از سوی برخی به عنوان یکی از نقاط ضعف نظام حقوقی بین‌المللی به شمار آید. در حالی که حل موضوع فلسطین متکی به اراده سیاسی است که تاکنون در جامعه جهانی وجود نداشته است و نه خواست و اراده قواعد حقوقی بین‌المللی؛ و شاید به همین دلیل باشد که دیوان در نظر ۲۰۲۴ به در پیش گرفتن شیوه‌های دقیق و مؤثر خاتمه اشغال فلسطین توسط ملل متحد به خصوص مجمع عمومی و شورای امنیت تأکید بسیار دارد. به نحوی که برخی قضات در نظرات جداگانه‌شان، این فراز دیوان را نوعی تعهد برای ملل متحد تفسیر می‌کنند.

شناسایی عمده تعهدات نقض شده به عنوان تعهدات ارگامنس و گاه قاعده آمره از سوی دیوان، تعهد به عدم همکاری در حفظ وضعیت، تعهد به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی و تعهد به خاتمه دادن به وضعیت مزبور را به همراه داشته است. این موضوع به خودی خود می‌تواند بر وضعیت بسیاری از معاهدات منعقد شده میان اسرائیل و سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی در زمینه‌های تجاری و نظامی اثرگذار باشد. همچنین، می‌تواند بر دو پرونده فعلی جاری در دیوان در خصوص اسرائیل یکی ادعای نقض ژنوسید در دعوای افریقای جنوبی علیه اسرائیل و دیگری ادعای نقض ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ در دعوای نیکاراگوئه علیه آلمان اثرگذار باشد. موضوعی که موجب انتقاد برخی قضات دیوان در همین نظر مشورتی شد زیرا معتقد بودند

دیوان نباید در این نظر مشورتی به موضوعاتی می‌پرداخت که بر نحوه رسیدگی به پرونده‌های جاری در دیوان اثرگذار باشند.

بررسی تفصیلی دیوان در ازای پرسش‌های مطرح شده مجمع عمومی موجب شد تا بار دیگر توجه به برخی موضوعات حقوق بین‌الملل جلب شود که شاید در وضعیت تثبیت شده‌ای قرار ندارند و محل اختلاف می‌باشند مثل این که آثار نظرات مشورتی به لحاظ حقوقی چیست و تا کجاست؟ آیا اشغال سرزمین می‌تواند تحت شرایطی مشروع قلمداد گردد؟ آیا توافق بعدی طرفین یک اختلاف می‌تواند بر ماهیت قاعده آمره قواعدی چون حق تعیین سرنوشت اثرگذار باشد؟ آیا توافق بعدی طرفین می‌تواند تصمیمات ناشی از قطعنامه‌های مجمع عمومی یا شورای امنیت را جرح و تعدیل نماید؟ تحت چه شرایطی اشغال طولانی مدت می‌تواند قانونی محسوب شود؟ وضعیت ساکنان منتسب به قدرت اشغالگر در سرزمین‌های اشغالی پس از خاتمه اشغال چگونه خواهد بود؟ آیا ممنوعیت انضمام سرزمین در حقوق بین‌الملل مرتبط با قاعده منع توسل به زور است یا خود قاعده‌ای مجزا است؟ آیا صرف وضع قانون داخلی مغایر با تعهد بین‌المللی، می‌تواند منجر به مسوولیت دولت شود؟ آیا نگرانی‌های امنیتی یک دولت می‌تواند در برابر ماهیت قاعده‌ای چون حق تعیین سرنوشت تاب مقاومت داشته باشد و آیا اصولاً لزومی دارد یا می‌توان میان این دو تعادلی ایجاد کرد؟ آیا می‌توان برای خاتمه وضعیت اشغال سرزمین‌های فلسطینی از راهکارهایی چون توسل به مفهوم مسوولیت حمایت یا ابزارهایی چون قطعنامه اتحاد برای صلح استفاده کرد؟ هر یک از این موضوعات می‌تواند موضوع نوشتاری جداگانه قرار گیرد.

مشارکت ایران در نظر ۲۰۲۴

در حالی که ایران همواره از حامیان حق بر تعیین سرنوشت فلسطینیان بوده و هست، برخلاف رویکردی که در عدم مشارکت در نظر ۲۰۰۴ در پیش گرفته شد، ایران دست کم در بخش جلسات استماع نظر ۲۰۲۴ شرکت نمود. جدای از این که چرایی و چگونگی این رویکرد از منظر حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل نیز محل تأمل است، نگاهی به متن ۱۰ صفحه‌ای (صفحات ۲۸-۱۸) ارائه شده ایران در جلسات استماع نشان از حداقل مشارکت ممکن ایران در حمایت حقوقی از مردم فلسطین در قیاس با سایر کشورهای مشارکت کننده در بخش ارائه بیانیه کتبی (۵۵ کشور و ۳ سازمان بین‌المللی بیانیه کتبی ثبت کردند) و ارائه شفاهی (۵۰ کشور و ۳ سازمان بین‌المللی) در جلسات استماع دارد. تأکید ایران بر عدم شناسایی اسرائیل در اثر مشارکت در نظر ۲۰۲۴ (صفحه ۲۸) نشان از مشارکت لرزان و بیمناکی نه چندان موجه حقوقی ایران در این خصوص دارد. شاید همین امر یکی از دلایل عدم مشارکت ایران در نظر ۲۰۰۴ و عدم ثبت بیانیه کتبی در نظر ۲۰۲۴ باشد. ضمن این که شاید اگر وقایع ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ در میان نبود، شاهد همین مقدار مشارکت ایران در نظر ۲۰۲۴ نیز نبودیم. در هر صورت، در

روز ۲۲ فوریه ۲۰۲۴، نماینده ایران در جلسه استماع به نکات زیر اشاره کرده است: حق ذاتی تعیین سرنوشت به عنوان یک حق غیرقابل سلب در حقوق بین الملل برای مردم فلسطین که تاکنون هرگز آن را تجربه نکرده‌اند؛ دیوان صلاحیت صدور نظر مشورتی را دارد؛ پیامدهای اشغال طولانی مدت و همچنین، پیامدهای حقوقی برای همه دولت‌ها و ملل متحد؛ و در نهایت، طرح برگزاری همه‌پرسی در فلسطین. نکته مهم آن است که ایران تمامی اقدامات پرسش شده در صورت‌بندی پرسش مجمع عمومی شامل اشغال طولانی مدت، تغییر وضعیت بیت‌المقدس، قوانین و اقدامات تبعیض آمیز، شهرک‌سازی و حق بر بهره‌برداری از منابع طبیعی را به عنوان جلوه‌هایی از نقض حق تعیین سرنوشت تلقی می‌کند. همچنین، ایران به نقض کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض نژادی در قالب آپارتاید اشاره دارد. ایران هم‌نوا با نظر ۲۰۰۴، تعهدات دولت‌ها را شامل عدم شناسایی، عدم حفظ وضعیت و تعهد به اختتام وضعیت ناشی از اشغال در قالب نقض حق تعیین سرنوشت به عنوان یک تعهد ارگامنس می‌داند. همچنین، شورای امنیت را موظف به اتخاذ اقدامات جدی برای تأمین حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین از جمله ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد می‌داند. شایان ذکر این که بسیاری از این نکات در نظر ۲۰۲۴ مورد توجه دیوان قرار گرفته است.

نکته پایانی

شاید بتوان نظر ۲۰۲۴ را برآیند درجه به ستوه آمدن مجمع عمومی ملل متحد در درخواست نظر مشورتی مفصل از دیوان و پاسخ دیوان به عنوان رکن اصلی قضایی ملل متحد را تأیید بر این به ستوه آمدگی دانست. به ستوه آمدن از طولانی شدن اشغالی که معلوم نیست تا چند سال دیگر قرار است به سر نیاید و یکی از دغدغه‌های همیشگی جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را به پایان رساند. نوع رسیدگی دیوان و نحوه پردازش توصیف‌های حقوقی دیوان نیز به یک تعبیر، «رستاخیز کلمات» (این تعبیر وام‌دار عنوان [این کتاب](#) است) و واژگانی است که توصیف حقوقی بین‌المللی به ستوه آمدن مجمع عمومی به طور غیرمستقیم و دیوان را به طور مستقیم از وضعیت اشغال فلسطین نشان می‌دهد.

گذاری بر تقاضای دادستان دیوان کیفری بین المللی برای صدور قرار جلب در قضیه فلسطین

دکتر محمدهادی ذاکر حسین - استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه تهران

سرانجام انتظاریها به سرآمد و دادستان دیوان کیفری بین المللی، کریم خان، در بیستم می ۲۰۲۴ در [پیامی](#) شفاهی اعلام داشت که از دادرسان شعبه اول پیش دادرسی درخواست کرده است تا علیه برخی متهمان به ارتکاب جرایم بین المللی داخل در صلاحیت دیوان در قضیه فلسطین قرار جلب صادر شود. این اقدام دادستان دیوان پس از سالها تاخیر در آغاز و شروع فرایند و مرحله تعقیب در قضیه فلسطین رقم خورد. از سال ۲۰۱۵ میلادی که دولت فلسطین به عضویت دیوان درآمد و صلاحیت این مهمترین بازیگر بین المللی نظام عدالت کیفری جهانی را با صدور اعلامیه پذیرش موردی تا تابستان ۲۰۱۴ میلادی عطف کرد و تعمیم داد این انتظار ایجاد شد که دادستانی دیوان عطف توجه به گستره گسترده جنایات واقع شده در سرزمین فلسطین و با وجود پیشینه دور و دراز سالها اشغال و جنایت، گامی زود هنگام در مسیر مقابله با فرهنگ بی کیفرمانی در منطقه بردارد. این انتظاریها در سال ۲۰۱۸ میلادی و با ارجاع قضیه فلسطین از سوی دولت این کشور به دادستانی دیوان افزایش یافت چراکه دادستانی را از پیمودن مسیر طولانی و زمانبر اخذ مجوز قضائی برای آغاز تحقیقات بی نیاز می ساخت. با این حال، عدم ورود به فاز تعقیب و تداوم یافتن تحقیقات نسبت به جنایات ددمنشانه ای که در برابر دید همگان و بی نیاز از اثبات و احراز رقم می خورد به حیات خود ادامه داد. شروع دور جدید حملات علیه غزه و مردم بی دفاع آن از اکتبر ۲۰۲۳ میلادی نیز که تا آستانه وقوع جنایت نسل کشی علیه ملت فلسطین ساکن در نوار غزه نیز رسید و پای دیوان بین المللی دادگستری به موضوع را متعاقب شکایت دولت آفریقای جنوبی علیه رژیم اسرائیل باز کرد، پایانی بر بی عملی دادستان دیوان قرار نداد، تا آنکه درست در شش سالگی ارجاع قضیه فلسطین، دادستان دیوان از درخواست خود از دادرسان دیوان برای صدور قرار جلب علیه برخی متهمان در قضیه فلسطین پرده برداشت؛ درخواستی که البته برخلاف رویه های پیشین هنوز در دسترس قرار نگرفته و تنها گزارشی کلی از درون مایه درخواست دادستان ارائه شده است.

در همین آغاز توجه به این مهم ضروری است که آنچه که اکنون واقع شده نه صدور قرار جلب از سوی دیوان کیفری بین المللی بلکه ثبت تقاضای صدور قرار جلب از سوی دادستان بوده است. بنابر آئین دادرسی دیوان، متعاقب انجام تحقیقات، دادستان با شناسائی متهم و اتهامات منتسب به او از شعبه پیش دادرسی و سه دادرس آن باید تقاضای صدور قرار جلب کند که امری ماهیتا قضائی و در حیطه اختیارات انحصاری دادرسان است. دادرسان شعبه پیش دادرسی نیز پیرو این درخواست، تقاضای دادستان و ادله ارائه شده از سوی او را مورد ارزیابی قرار می دهند تا در صورت احراز تحقق شرایط لازم برای صدور قرار جلب که در اساسنامه رم آمده

(مانند ضرورت صدور قرار جلب برای حفظ کنترل دادگاه بر متهم و یا جلوگیری از اخلاف در فرایند تحقیقات و یا منع تداوم ارتکاب جنایت) اقدام به صدور قرار جلب کنند. برای این ارزیابی البته مهلت و سقف زمانی مشخص نشده است و می تواند از چند هفته تا چند ماه نیز به طول انجامد. لذا باید به نظاره نشست تا تصمیم دادرسان درباره تقاضای دادستان اتخاذ شود.

در هر صورت بر اساس اظهارات آقای کریم خان، دادستانی دیوان بر اساس «موجبات معقول» به این باور رسیده که برخی از جرایم بین المللی در چارچوب قضیه فلسطین واقع شده است و نفراتی که علیه آن ها تقاضای قرار جلب شده بر اساس همان آستانه اثباتی در قبال ارتکاب این جرایم دارای مسئولیت کیفری فردی هستند. باوری که البته مشترک میان کارشناسان سرشناسی بود که در اقدامی بی سابقه نظر آن ها را در این باب خواسته بود. آستانه اثباتی «موجبات و دلایل معقول» که درگاه ورود از مرحله تحقیق به مرحله تعقیب است بنابر رویه قضائی دیوان در پرونده عمر البشیر به معنای تساوی احتمالات است؛ یعنی دادستان دیوان در جایی می تواند تقاضای صدور قرار جلب کند که احتمال وقوع یک جنایت بین المللی و انتساب آن به یک شخص احتمالی معقول باشد و ادله ای هم بر آن دلالت کند هرچند که احتمال عدم وقوع و عدم انتساب نیز معقول و همراه با ادله ای باشد. در واقع صدور قرار جلب به معنای تأیید اتهامات وارده و یا محکومیت متهمان و رای یک شک معقول نیست که آن رسالت و مأموریت مرحله پیش دادرسی و دادرسی در دیوان است بلکه صرفاً به معنای معقول و قابل پذیرش بودن احتمال وقوع و انتساب یک جنایت است و بر اساس همین احتمال معقول و البته معقول بودن احتمال رقیب است که دادستان تعقیب علیه متهم را آغاز می کند تا بر اساس ادله محکمه پسند واقعیت را از پشت ابر احتمالات و به نحو یقینی خارج سازد. پس با وجود سال ها تحقیق و گردآوری و ارزیابی ادله و اسناد متعدد و گوناگون بر اساس آئین دادرسی دیوان در مرحله تعقیب تنها علیه یک «مظنون»، البته مظنونی که نسبت به آن ظن معقولی وجود دارد، قرار جلب صادر می شود و بعد از آن در مرحله تأیید اتهامات در صورت ابرام سند حاوی اتهامات یا همان کیفرخواست صادره از سوی دادستانی است که مظنون تبدیل به متهم می شود.

بر اساس همین مبنای اثباتی دادستان دیوان به این باور و باورمندی رسیده که نخست وزیر رژیم اسرائیل، نتانیاهو، و وزیر جنگ و دفاع آن، یوآف گالانت، در قلمروی سرزمینی فلسطین مرتکب جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت شده اند. رژیم اسرائیل عضو دیوان نیست، لیکن دولت فلسطین عضو دیوان است و همین امر مبنای صلاحیت سرزمینی دیوان نسبت به جرایمی خواهد بود که در قلمروی سرزمینی دولت فلسطین واقع شده باشد. فعال سازی صلاحیت دیوان بر اساس صلاحیت سرزمینی به آن معنا است که تابعیت مرتکب مانع از اعمال صلاحیت دیوان نخواهد بود چنانکه غیر عضو بودن اسرائیل مانع از آن نیست که جنایات ارتكابی از سوی اسرائیلی ها در قلمروی سرزمینی فلسطین مشمول صلاحیت دیوان قرار نگیرد چنانکه پیش از این نیز

جرایم جنگی ارتش آمریکا (دولت غیر عضو) در سرزمین افغانستان (دولت عضو) مشمول صلاحیت دیوان قرار گرفته بود و البته اسباب مخالفت جدی آمریکا و تحریم دادستان وقت دیوان از سوی آن را رقم زد. با توجه به اختلافی بودن مساله مرزهای سرزمین فلسطین، در سال ۲۰۲۱ میلادی متعاقب استفساریه دادستان وقت دیوان، شعبه پیش دادرسی با صدور رایی مرزهای قلمروی سرزمینی فلسطین را برای اعمال صلاحیت دیوان مشخص کرد. بر اساس این رای باریکه غزه و کرانه باختری و سرزمین های اشغالی بر اساس مرزهای سال ۱۹۴۸ میلادی بخشی از قلمروی سرزمینی فلسطین و مشمول صلاحیت دیوان تعیین شدند. بنابراین رفتارهای مجرمانه اسرائیل در نوار غزه و کرانه باختری آشکارا داخل در صلاحیت سرزمینی دیوان است. در شناخت صلاحیت سرزمینی نیز این را باید توجه داشت که دیوان صلاحیت سرزمینی حکمی را نیز به رسمیت می شناسد، یعنی حتی اگر تنها بخشی از جرم یا نتیجه مجرمانه در قلمروی سرزمینی دولت عضو واقع شود مشمول صلاحیت دیوان است حتی اگر آغاز و مقدمات جرم در سرزمین دولت غیر عضو باشد. لذا اعمالی مانند بمباران مناطق غیرنظامی در نوار غزه حتی اگر شلیک ها خارج از سرزمین فلسطین باشد مشمول صلاحیت دیوان خواهد بود، چنانکه اشغال کردن سرزمین فلسطین از سوی اسرائیل آن سرزمین ها را از شمول صلاحیت دیوان خارج نمی سازد.

نکته قابل توجه آنکه توجه دادستان در این مقطع از حیث سرزمینی محدود به جرایم ارتكابی در نوار غزه بوده است. این در حالی است که یکی از صحنه های اصلی جرم و جنایت در فلسطین کرانه باختری است که رفتارهای مجرمانه مرتبط با اشغال در آن یعنی انتقال اجباری جمعیت و انتقال جمعیت خود به مناطق اشغالی و شهرک سازی و ایجاد شهرک نشینی در قلمروی آن به صورت مستمر در جریان است. لیکن این عناوین و رفتارهای مجرمانه در تقاضانامه دادستانی دیوان مورد توجه واقع نشده است. دلیل این از قلم افتادگی و فروگذاردن که به معنای ندیدن کامل بزه دیدگی و بزه دیدگان فلسطینی است آن است که از حیث زمانی نیز دادستان نگاهی محدود و گزینشی داشته است. آنگونه که دادستان توضیح می دهد تمرکز دادستانی دیوان در این مقطع وقایع و حوادث بعد از اکتبر ۲۰۲۳ است که قاعدتا در غزه واقع شده است. این در حالی است که دادستانی دیوان نسبت به جرایم ارتكابی در فلسطین از سال ۲۰۱۴ تاکنون صلاحیت دارد و این حصر زمانی و مکانی مغایر با تکلیف دادستان به جامع نگری در تعقیب جرایم است تا صدای قربانیان همه جرایم مهم شنیده شود. آشکار است که جنایات غزه خود محصول و معلول جنایت اشغال است که توجه نکردن به آن ریشه ها مانع از بازدارندگی اقدامات دیوان خواهد بود. لازم به یادآوری است بر اساس آیین دادرسی دیوان، دادرسان در مرحله صدور قرار جلب و ارزیابی تقاضای دادستان به این منظور می توانند بر شمار اتهامات وارده بیافزایند و تقاضای ناقص دادستان را کامل کنند چنانکه در مورد عمر البشیر نیز دو قرار جلب صادر شد، یکبار در سال

۲۰۰۹ به اتهام جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت و دیگری در سال ۲۰۱۰ و متعاقب ایراد دادستان شعبه پیش دادرسی با افزوده شدن اتهام نسل کشی.

در چارچوب این زمان و مکان مشخص و محدود (غزه بعد از اکتبر ۲۰۲۳) دادستان دیوان نخست وزیر و وزیر جنگ اسرائیل را متهم به ارتکاب جرایم جنگی و جرایم علیه بشریت کرده است. هریک از این جرایم عنصر زمینه ای خاصی هستند که در بستر آن ها رفتارهای سازنده جرایم بین المللی شکل می گیرد. بنابر نظر دادستان، میان دولت فلسطین و رژیم اسرائیل یک مخاصمه بین المللی در جریان است که آبهستن ارتکاب جرایم بین المللی از سوی اسرائیل شده است. بر این اساس دادستان دیوان اسرائیل را متهم به ارتکاب چهار رفتار سازنده جرایم جنگی کرده است: گرسنگی دادن (محروم سازی غیرنظامیان از مایحتاج زندگی به عنوان یک شیوه و ابزار جنگی)، قتل یا کشتن عمدی، هدایت حملات علیه غیرنظامیان (یا همان نقض اصل تفکیک در نظام حقوق بشردوستانه)، رفتارهای بی رحمانه یا تحمیل رنج شدید و آسیب جدی به سلامت غیر نظامیان. دادستان دیوان در اظهارات خود آشکار می سازد که این رفتارهای مجرمانه جنگی بخشی از یک طرح و برنامه مشترک علیه غیرنظامیان فلسطین و ابزاری برای دست یابی به سه هدف بوده است: نابودسازی حماس، بازگرداندن گروگان ها و مجازات جمعی ساکنان غزه که به عنوان تهدید علیه اسرائیل تلقی می شدند.

در میان جرایم جنگی، گرسنگی دادن بیش از هر رفتار مجرمانه ای مورد توجه دادستان قرار گرفته و تاکید می کند که اسرائیل به صورت سازمان یافته و آگاهانه غیرنظامیان ساکن در غزه را از مایحتاج زندگی محروم می سازد. از منظر دادستان دیوان، این محروم سازی و گرسنگی دادن فرایندی است که از طریق محاصره کامل غزه، بستن گذرگاه های این باریکه و تحمیل محدودیت های خودسرانه نسبت به ورود مایحتاج زندگی به این منطقه و همچنین هدف قرار دادن امدادسازان و کاروان های امدادی و شهروندانی که در صف های دریافت آذوقه بوده اند و رفتارهای دیگری که موجب شده مراجع و نهادهای امدادی مجبور به توقف عملیات های بشردوستانه خود در غزه بشوند ارتکاب یافته است. محروم سازی از مایحتاج زندگی یک رفتار مادی و فرایندی و تدریجی است که هم می تواند سازنده جرایم جنگی باشد (جنایت گرسنگی دادن) هم جنایت علیه بشریت (کشتار جمعی) و هم حتی می تواند در صورت همراه شدن با قصد خاص نابودسازی به آستانه نسل کشی برسد. محور شدن مساله محروم سازی غیرنظامیان از مایحتاج زندگی در نظر دادستان می تواند زمینه ساز طرح اتهام نسل کشی در آینده و صدور قرار جلب بر اساس آن نیز باشد و غفلت تقاضانامه امروز دادستان از این مهم در آینده جبران شود. دادستان در اظهارات خود گریزی هم به تفکیک حقوق توسل به زور و حقوق بشردوستانه می زند و تاکید می کند که حق دفاع مشروع مجوزی برای ارتکاب رفتارهای مجرمانه ای در مسیر این دفاع مانند گرسنگی دادن و تحمیل رنج شدید به جمعیت غیر نظامی نیست.

در کنار رفتارهای مجرمانه ناقض حقوق بشردوستانه، اسرائیل متهم به ارتکاب جنایت علیه بشریت از رهگذر قتل یا کشتار جمعی، تعقیب و آزار فلسطینیان و سایر رفتارهای غیر انسانی شده است. جنایت علیه بشریت رفتارهای مجرمانه‌ای است که به صورت گسترده یا سازمان یافته در راستای یک سیاست دولتی یا سازمانی علیه جمعیت غیرنظامی ارتکاب می‌یابد. بر اساس رای دادستان، حملات اسرائیل علیه مردم فلسطین بخشی از سیاست اسرائیل برای اقدام علیه جمعیت غیرنظامی غزه بوده است. البته دادستان در اظهارات خود در ارتباط با جرایم علیه بشریت تنها به ذکر عناوین مجرمانه اتهامات اکتفا کرده و مشخص نمی‌سازد که تعقیب و آزار و سایر رفتارهای غیر انسانی که عناوین کلی هستند که مصادیق غیرقابل احصائی می‌پذیرند دقیقاً بر اساس چه رفتارها و اقداماتی ایجاد شده است. در اینجا نیز غیبت برخی از عناوین مجرمانه سازنده جرایم علیه بشریت بسیار محسوس و قابل نقد است که در راس آن‌ها می‌توان به جنایت آپارتاید (سرکوب و تبعیض ساختاری اعراب به عنوان یک نژاد در فلسطین نسبت به عبری‌ها) اشاره کرد که رژیم اسرائیل احیاگر آن در دوران معاصر و هزاره سوم بوده است و پیش از این از سوی مراجع حقوق بشری بین المللی مستند سازی شده لیکن مورد توجه دادستان در این مقطع قرار نگرفته است.

با وجود همه ناگفته‌ها در تقاضای دادستان و چشم بستن بر جنایات پر شمار اسرائیل و محدودسازی ناموجه اتهامات به زمان و مکانی خاص، در صورتی که دادرسان شعبه اول پیش دادرسی که به تازگی در این جایگاه جای گرفته اند در تقاضای دادستان با دیده ابرام بنگرند و نخستین قرارهای جلب در تاریخ را علیه سران رژیم اسرائیل صادر کنند و رایی دوران ساز رقم بزنند آنگاه مساله قابلیت اجرای این قرارها مطرح خواهد بود. سران دولت‌ها حتی در صورت ارتکاب جرایم بین المللی دارای مصونیت هستند. البته این مصونیت نزد دیوان کیفری بین المللی بلا اعتبار است و دیوان می‌تواند در صورت داشتن صلاحیت علیه سران دولت‌ها و حتی دولت‌های غیر عضو قرار جلب صادر کند. اما اینکه آیا می‌تواند اجرای این قرارها را از دولت‌ها بخواهد محل تامل جدی است چراکه مساله مصونیت‌ها نزد دولت‌ها کماکان به عنوان یک قاعده عرفی باقی است. بنابر رویه قضائی تثبیت شده در پرونده عمرالبشیر دولتی که به عضویت دیوان در می‌آید مصونیت سران خود را لغو می‌کند و از این حیث مصونیت سران دولت‌های عضو مانع از همکاری با دیوان نخواهد بود. اما چالش و مساله در مورد دول غیر عضو است. در مورد کشورهای غیر عضو دادرسان شعبه تجدید نظر دیوان در پرونده نافرمانی و عدم تبعیت اردن از جلب عمرالبشیر و تحویل او به دیوان چنین اظهار داشتند که از آنجا که دولت‌های عضو به نمایندگی از دیوان و نه از طرف خودشان اقدام به جلب مظنون می‌کنند و با توجه به عدم اعتبار مصونیت نزد دیوان، مساله مصونیت مانعی در مسیر همکاری دولت‌ها نخواهد بود. رای و دیدگاهی که با وجود انتقاداتی که

به آن شده می‌تواند مسیر اجرای قرار جلب علیه سران اسرائیل را هموار کند و مسیر انزوای سیاسی اسرائیل را تشدید کند.

تقاضای صدور قرار جلب از سوی دادستانی دیوان در قضیه فلسطین محدود به اسرائیل نبوده است. تعقیب و تحقیق جرایم در دیوان قضیه محور است. بدان معنا که دادستان در ارزیابی یک مخاصمه مسلحانه و یک وضعیت و بحران به رفتارهای طرفین منازعه و مخاصمه توجه می‌کند. بر همین اساس دادستان دیوان در رای خود اقدام به صدور قرار جلب علیه سه تن از سران گروه حماس نیز کرده است؛ یحیی سنوار، محمد ضیف و اسماعیل هنیه. دادستان دیوان معتقد است که حماس یک گروه سازمان یافته مسلح است که با اسرائیل در حال یک مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی بوده که در بستر آن مرتکب رفتارهای سازنده جرایم جنگی و جرایم علیه بشریت است. کانون اصلی اتهامات وارده علیه حماس البته اعمال ارتكابی در حمله هفتم اکتبر ۲۰۲۳ میلادی است تا آن حد که اگر آن حادثه رخ نمی‌داد اتهامی برای وارد ساختن به حماس در میان نبود. دادستان دیوان معتقد است که نیروهای حماس در هفتم اکتبر مرتکب جرایم جنگی قتل، گروگان‌گیری و تجاوز و خشونت جنسی و بعد از آن نیز نسبت به گروگان‌ها و اسیران مرتکب شکنجه و بدرفتاری و نقض کرامت انسانی شده‌اند. در همین ارتباط دادستان معتقد است که قتل و کشتار غیرنظامیان و بدرفتاری و سایر رفتارهای غیرانسانی نسبت به اسیران بخشی از سیاست سازمانی حماس بوده که به دلیل ارتکاب گسترده و سازمان یافته آن علیه جمعیت غیرنظامی اسرائیل به آستانه جنایت علیه بشریت نیز رسیده است. دادستان دیوان معتقد است که سران حماس که جلب آن‌ها را ضروری دانسته هم از باب طراحی و ترغیب به ارتکاب این جرایم (شرکت در ارتکاب موضوع ماده ۲۵ اساسنامه رم) و هم از جنبه مسئولیت سران و مقامات (موضوع ماده ۲۸ اساسنامه که مبتنی بر ترک فعل و عدم پیشگیری و عدم برخورد پسینی است) مسؤول می‌باشند. هرچند محتوای کامل استدلال‌های دادستانی هنوز در دسترس و روشن نیست اما از اظهارات اجمالی دادستان می‌توان حدس زد که دلیل متهم شدن اسماعیل هنیه که رهبر شاخه سیاسی حماس است گفتارها و کردارهای تائیدی او نسبت به اقدامات نظامی است که می‌تواند رهبران سیاسی و دور از میدان نبرد را نیز در قبال آن اعمال نظامی مسئول سازد.

رویکرد دادستان دیوان در مواجهه با اتهامات حماس در قیاس با اتهامات وارده به اسرائیل حکایتگر یک سوگیری آشکار و قابل نقد است. هرکس جنایت کند نزد دیوان مسئول خواهد بود اما دیوان را از گزینشگری گریزی و گزیری نیست و در این گزینش و اولویت دهی شدت مندی جرایم ملاک عمل دیوان خواهد بود. خود دادستانی دیوان نیز در دوران زعامت خانم بن سودا معیارهای شدت مندی را برای اولویت بخشی به پرونده‌ها بیان کرده است. گستره و قلمروی آسیب‌ها و خسارات از معیارهای حتمی در اولویت بخشی به پرونده‌ها

است. شمار کشته شدگان فلسطینی و اسرائیلی و میزان خسارات مادی وارده به طرفین دعوا به وضوح گسترده تر بودن جنایات اسرائیل با اختلاف زیاد را نشان می دهد. از سوی دیگر متهم شدن اسرائیل به نسل کشی حکایتگر شدت غیرقابل قیاس جنایات اسرائیل است. با این همه دادستانی دیوان بعد از سال ها بی عملی نظام عدالت کیفری جهانی در قبال رژیم آپارتایدی اسرائیل سکوت خود را با یک سوگیری شکسته است؛ متهم کردن سه تن از سران حماس در برابر تنها دو مقام ارشد اسرائیلی و متهم شدن حماس به ارتکاب هشت عنوان مجرمانه در برابر هفت عنوان مجرمانه اسرائیل و فهرست بلندبالای اتهامات بیان نشده اسرائیل همگی حکایتگر برخورد دوگانه و غیرعادلانه دادستان دارد. بی شک هرکس باید پاسخ گوی رفتار مجرمانه خود باشد و دفاع در برابر اشغال و دفاع از سرزمین هم مجوز ارتکاب جنایت جنگی نیست لیکن وزن اتهام گروهی غیر دولتی با رژیمی که برای تثبیت اشغال ده ها هزار زن و کودک را به خاک و خون کشیده یکسان نیست. کارکرد بیانی عدالت کیفری جهانی مقتضی آن بوده این عدم تناسب در نحوه اتهام زنی ها مشخص باشد چنانکه رویه دادستان های پیشین دیوان نیز چنین بوده است.

اما سخن پایانی آنکه مهمترین کارکرد جنگ حقوقی کارکرد بیانی و مشروعیت زدائی از رفتارهای جنایتکار و منزوی ساختن آن و پرهزینه کردن حمایت از او خواهد بود که در نهایت بازدارندگی ایجاد می کند. صدور قرار جلب علیه سران اسرائیل اگر اتفاق بیفتد مسیر دوران ساز رسیدن به این اهداف و کارکردها آغاز خواهد شد. تفسیر دیوان از مساله مصونیت ها موجب می شود که اروپا که اکثر اعضایش عضو دیوان و در عین حال از هم پیمانان اسرائیل هستند به منطقه قرمزی برای تردد سران اسرائیل تبدیل شود و عکس یادگاری گرفتن با سران اسرائیل دیگر به عنوان عکس با جنایتکاران بین المللی تعبیر شود و حتی اسباب مسئولیت خواهی کیفری نسبت به مقامات اروپایی همکار با اسرائیل را نیز فراهم آورد. اسرائیل همواره و در همه سال ها خود را به عنوان مهد دموکراسی منطقه معرفی کرده است. قرار جلب دیوان اگر هیچ فایده ای نداشته باشد یک فایده عمده دارد و آن در هم شکستن این تصویر پوشالین و دروغین از اسرائیل آپارتایدی و اهل جنایت است.

همکاری دو دیوان؟ بررسی عملکرد دادستان دیوان بین المللی کیفری در انتخاب عناوین

مجرمانه در درخواست صدور قرار جلب علیه نخست وزیر و وزیر دفاع اسرائیل

متین امیری و حنا جعفری بیدختی - دانشجویان کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

در تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳، آفریقای جنوبی علیه اسرائیل نزد دیوان بین المللی دادگستری طرح دعوا و درخواست صدور قرار دستور موقت نمود ([اینجا](#)). ادعاهای دولت آفریقای جنوبی حول محور جنایت ژنوساید ارتکاب یافته توسط اسرائیل بود ([اینجا در پاراگراف ۱۱۱](#)). دیوان در تاریخ ۲۶ ژانویه ۲۰۲۴ اقدام به صدور [قرار دستور موقت](#) نمود و در آن صرفاً تعهدات خوانده را ذیل [کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت ژنوساید ۱۹۴۸](#) ([CPPCG](#)) یا [کنوانسیون منع ژنوساید](#) یادآوری کرد (برای مطالعه بیشتر [اینجا](#)). نهایتاً، دیوان در تاریخ ۲۴ می

۲۰۲۴ دستور موقتی که همگان انتظارش را می کشیدند را صادر نمود و در آن خوانده را ملزم نمود که: اولاً، فوراً تهاجم نظامی خود و هرگونه اقدام دیگری در منطقه رفح را که ممکن است شرایط زندگی گروه فلسطینی در غزه را به طور کامل یا جزئی تخریب فیزیکی کند، متوقف کند؛ دوماً، گذرگاه رفح را برای ارائه بدون مانع در مقیاس خدمات اولیه ضروری و کمک های بشردوستانه باز نگه دارد؛ سوماً، اتخاذ تدابیر موثر برای اطمینان از دسترسی بدون مانع به نوار غزه برای هر کمیسیون تحقیق، هیأت حقیقت یاب یا سایر نهادهای تحقیقی که از طرف ارگان های ذیصلاح سازمان ملل برای تحقیق در مورد ادعاهای ژنوساید الزام شده است؛ و نهایتاً، [دیوان] تصمیم می گیرد که اسرائیل گزارشی را در مورد کلیه اقدامات اتخاذ شده برای اجرای این دستور، ظرف یک ماه از تاریخ این فرمان به دادگاه ارائه کند ([اینجا در بند ۵۷](#)).

از سوی دیگر، دادستان دیوان بین المللی کیفری، آقای کریم ای. ای. خان، در تاریخ ۲۰ می ۲۰۲۴ با تفکیک دوگانه مخاصمات در غزه درخواست صدور حکم بازداشت سه تن از رهبران حماس در مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی بین حماس و اسرائیل، و دو تن از رهبران اسرائیل در مخاصمه مسلحانه بین المللی بین اسرائیل و فلسطین را در وضعیت کشور فلسطین، به شعبه یک دادرسی اولیه دیوان بین المللی کیفری تسلیم نمود ([اینجا](#) و برای مطالعه بیشتر [اینجا](#)).

تجزیه و تحلیل کریم خان و هیئت، با آنچه از سال ۱۹۶۷ توسط همه نهادهای بین المللی مربوطه شناخته شده است، در تضاد است. یک مخاصمه معین، مطمئناً، می تواند جنبه بین المللی و غیر بین المللی داشته باشد؛ به عنوان مثال، مداخله یک دولت خارجی در جنگ داخلی برای کمک به گروهی که علیه دولت می جنگد. در چنین شرایطی، همانطور که دیوان بین المللی کیفری در بند ۷۲۶ [پرونده دادستان علیه بوسکو نتاگاندا در وضعیت کنگو](#) ذکر کرده است، مخاصمه غیر بین المللی بین دو طرف داخلی یعنی دولت و گروه، و یک

مخاصمه بین المللی بین دو دولت رخ می دهد. اما در غزه چنین وضعیتی وجود ندارد و تنها دو طرف درگیر
مخاصمه مسلحانه هستند (اینجا).

درباره اتهامات، کریم خان در درخواست خود بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر و یوآف گالانت، وزیر دفاع
اسرائیل را بر مبنای دلایل عقلایی (reasonable grounds) دارای مسئولیت کیفری جرایم جنگی و جنایات
علیه بشریت می داند؛ فهرست این جرایم به ترتیب زیر است:

گرسنگی دادن به غیرنظامیان به عنوان یک روش جنگی به عنوان جنایت جنگی بر خلاف ماده ۸(۲)(ب)(۲۵)
اساسنامه؛ ایجاد عمدی رنج یا آسیب جدی به بدن یا سلامتی برخلاف ماده ۸(۲)(الف)(۳) یا رفتار ظالمانه به
عنوان جنایت جنگی برخلاف ماده ۸(۲)(پ)(۱)؛ قتل عمدی برخلاف ماده ۸(۲)(الف)(۱)، یا قتل به عنوان
جنایت جنگی برخلاف ماده ۸(۲)(پ)(۱)، هدایت عمدی حملات علیه جمعیت غیرنظامی به عنوان جنایت
جنگی برخلاف مواد ۸(۲)(ب)(۱) یا ۸(۲)(ث)(۱)، نابودی و/یا قتل بر خلاف مواد ۷(ب) و ۷(الف)، از
جمله در زمینه مرگ ناشی از گرسنگی، به عنوان جنایت علیه بشریت؛ آزار و شکنجه به عنوان جنایت علیه
بشریت بر خلاف ماده ۷(۱)(ح)؛ سایر اعمال غیرانسانی به عنوان جنایت علیه بشریت بر خلاف ماده
۷(۱)(ذ)(اینجا).

در این نوشتار به این موضوع می پردازیم که چرا علیرغم رسیدگی دیوان بین المللی دادگستری به جنایت
ژنوساید، در درخواست صدور قرار جلب دادستان دیوان بین المللی کیفری عنوان مجرمانه ژنوساید در کنار
اتهامات جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت به چشم نمی خورد؟ همچنین، دادستان دیوان در انتخاب عناوین
مجرمانه در درخواستش چه سیاستی اتخاذ نموده است؟ آیا دو دیوان علیه اسرائیل هم صدا شده اند؟

جرم ژنوساید - ابعاد و مشخصه ها

ماده ششم اساسنامه رم ۱۹۹۸ به تعریف جنایت ژنوساید به عنوان یکی از جرایم داخل در صلاحیت موضوعی
دیوان بین المللی کیفری می پردازد؛ این تعریف اساسنامه در واقع تکرار همان تعریف کنوانسیون ۱۹۴۸ منع و
مجازات جنایت ژنوساید در ماده دوم آن است. طبق این تعریف، ژنوساید به هر یک از اقدامات ذیل همراه با
قصد از میان بردن کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی اطلاق می شود: (الف) کشتار اعضای
گروه؛ (ب) ایجاد آسیب جدی جسمی یا روحی به اعضای گروه؛ (ج) تحمیل عمدی شرایط زندگی بر گروه به
منظور نابودی فیزیکی کامل یا جزئی از آن؛ (د) اعمال تدابیری برای جلوگیری از زاد و ولد در داخل گروه؛ (ه)
انتقال اجباری کودکان گروه به گروهی دیگر.

در ماده ۳۰ اساسنامه، سوءنیت عمومی قصد مداخله در عملیات مجرمانه جرم و قصد رسیدن به نتیجه مجرمانه یا
آگاهی از اینکه در توالی عادی اتفاقات آن نتیجه حاصل می گردد، تلقی شده است. به نقل از گزارش کمیسیون

حقوق بین الملل در مورد کار چهل و هشتمین جلسه آن در سال ۱۹۹۶ و در آنچه در تعریف جرم ژنوساید یک مشخصه بارز ایجاد می‌کند، قصد خاص (specific intent) برای از میان بردن یک گروه مشخص است و همان‌طور که از سند عناصر جرایم در ماده ۶ بند (ج) نیز فهم می‌شود، این قصد خاص در کنار سوءنیت عمومی در سایر جرایم قرار گرفته و نهایتاً نیاز به بررسی موردی دیوان دارد. وجود «قصد ویژه» یا «قصد اضافی» در آراء دیوان بین المللی دادگستری در پرونده بوسنی و هرزگوین علیه صربستان و مونته‌نگرو، پاراگراف ۱۸۷ و دادگاه کیفری بین المللی برای یوگسلاوی در مرحله تجدیدنظرخواهی پرونده کرسیتیچ، پاراگراف ۳۴ به عنوان یکی از ستون‌های اصلی جرم شناسایی شده‌است. اثبات وجود چنین قصدی ممکن است از چند راه و توجه به چند مورد به عنوان اماره انجام شود؛ از جمله این قصد ممکن است از گفتار، اعمال و جهت گیری‌های مرتکب فهمیده شود (پرونده کایشما و روزیندانا نزد دادگاه کیفری بین المللی برای رواندا پاراگراف ۹۳) (برای مطالعه مفصل‌تر، به جلسه استماع درخواست قرار موقت در پرونده آفریقای جنوبی علیه اسرائیل در اینجا بنگرید)، وجود یک برنامه و سیاست در جهت نابود سازی گروه (پرونده جلیسیچ نزد دادگاه کیفری بین المللی برای یوگسلاوی پاراگراف ۴۸) و یا این قصد از گستردگی و نظام مند بودن اعمال حائز نسل زدایی قابل برداشت باشد (پرونده آکایسو نزد دیوان بین المللی کیفری برای رواندا پاراگراف ۵۲۳).

با وجود آنکه ژنوساید، به عنوان جنایتی که بر یک گروه با تعداد افراد روا داشته می‌شود، دارای آستانه شدت بالاست، اما اثبات وجود قصد آن آسان نیست. در اینجا دادستانی باید بار اثباتی سنگین‌تر از باقی جرایم را به دوش بکشد و همان‌طور که در پاراگراف ۱۳۹ رای شعبه دادرسی اولیه در خصوص درخواست دادستانی برای صدور قرار تعقیب در پرونده عمرالبشیر نزد دیوان بین المللی کیفری نیز تاکید شد، اثبات قصد خاصی که نشانگر اقدام به هر نوع از اعمال با طبیعت نسل‌زدایی، و با هدف نابودی کامل یا جزئی یک گروه مورد هدف باشد، ضرورت دارد. این به این معناست که بسته به نوع مسئولیتی که افراد ذیل آن مورد اتهام‌زنی قرار می‌گیرند، دادستان ممکن است دست به اثبات چندین لایه قصد خاص بزند، اختصاصاً جایی که نوع مسئولیت کیفری از نوع مشارکت است. (برای مثال در پرونده کارازیچ نزد دادگاه کیفری بین المللی برای یوگسلاوی) در دکترین هم موضوع قصد خاص و اثبات آن مورد بحث و کنکاش فراوان است. کای آمبوس در مقاله‌ای با عنوان «قصد نابود سازی در ژنوساید به چه معناست؟» اشاره می‌کند دو عنصر ذهنی قصد عام نسبت به اقدامات زمینه‌ای و قصد پنهان در رابطه با هدف نهایی نابودی گروه بخش اساسی این جنایت است. به نظر وی با اینکه رویه غالب در رویه قضایی الزام «قصد نابودی» را به عنوان یک قصد خاص یا ویژه (dolus specialis) تفسیر می‌کند که بر تمایل یا هدف فرد است اما به نظر او، این دیدگاه باید با رویکرد ترکیبی مبتنی بر ساختار و دانش جایگزین شود؛ رویکردی که بر اساس جایگاه و نقش عاملان (سطح پایین، متوسط و بالا) تمایز قائل است.

بنابراین، قصد مبتنی بر هدف تنها در مورد عاملان سطح بالا و میانی باید ثابت شود، در حالی که برای عاملان سطح پایین، آگاهی از زمینه ژنوساید کافی است.

در [شرح اساسنامه رم نوشته تریفتر و آمبوس \(صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳\)](#) نیز نگارندگان با یادآوری رویه قضایی دادگاه‌های بین‌المللی کیفری یوگسلاوی و رواندا، بیان می‌دارند که نسل‌زدایی مستلزم قصد خاص است، به این معنا که مرتکب باید هدف آشکاری برای نابودی کامل یا بخشی از یک گروه خاص بر اساس ملیت، قومیت، نژاد یا مذهب (گروه تحت حمایت) داشته باشد. دادگاه‌ها بر این «قصد خاص» به عنوان عنصری کلیدی از جرم تأکید کرده‌اند، حتی اگر اقدامات و برنامه‌ریزی‌های خاص به سرعت انجام شود. این الزام در مورد کسانی که صرفاً به ژنوساید کمک یا معاونت کرده‌اند، اعمال نمی‌شود و این افراد را می‌توان به عنوان بخشی از یک توطئه بزرگ‌تر برای جنایت، مرتکب نسل‌زدایی شناخت.

تحلیل عملکرد دادستان دیوان بین‌المللی کیفری

میدانیم که دادستان در درخواست صدور قرار جلب خود باید مطابق [ماده ۵۸ اساسنامه رم](#) عمل نماید. مطابق این ماده او باید در درخواستش بطور مشخص به جنایاتی که در صلاحیت دیوان است و ادعا می‌شود شخص مرتکب آنها شده، اشاره نماید. با توجه به آنچه در بالا گفته شد، اهمیت انتخاب عناوین مجرمانه در درخواست صدور قرار جلب از سوی دادستانی کاملاً مبرهن است. در درخواست دادستان، دو عنوان مجرمانه جرایم جنگی و جنایات علیه بشریت موضوع [مواد ۷ و ۸ اساسنامه رم](#) که هر دو داخل در صلاحیت دیوان هستند به چشم می‌خورد؛ اما آنچه که پیداست این است که از ژنوساید اسمی به میان نیامده است. دادستان دیوان برای اطمینان خاطر از محتوای درخواستش، [یک هیئت متشکل از کارشناسان حقوق بین الملل تشکیل داده](#) و پس از مشورت با ایشان، درخواست خود را تقدیم شعبه دادرسی اولیه دیوان بین‌المللی کیفری کرده است. در گزارش هیئت کارشناسان، که مبنای عمل کریم خان بوده، به مسئله جرائم ارتكابی رهبران اسرائیلی پرداخته شده است. طبق این گزارش، دلایل عقلایی برای ارتكاب جرایم جنگی و جنایات علیه بشریت از سوی رهبران اسرائیلی وجود دارد، اما در این گزارش هم عنوان مجرمانه ژنوساید به چشم نمی‌خورد. (برای مطالعه متن کامل گزارش کارشناسان [اینجا](#) را مطالعه نمایید).

در شرایط و وضعیت‌هایی که وقوع ژنوساید به نظر کاملاً واضح و مبرهن می‌رسد، دو راه را برای دادستان دیوان می‌توانیم پیش بینی کنیم؛ او ممکن است که خود را در تاب اثبات این سوءنیت خاص برای فرد یا افرادی که علیه آنان قرار جلب درخواست دارد بیندازد و با بیم اثبات یا رد آن توسط شعبه پیش دادرسی دیوان به کار خود ادامه دهد؛ یا اینکه از سوی دیگر ممکن است از سایر عناوین مجرمانه از قبیل جنایت علیه بشریت یا جرایم جنگی که دارای مصادیق مجرمانه مشابه در ذیل خود هستند استفاده کرده و با این عمل خود را از ریسک اثبات

سوء نیت خاص رهانده و از بی کیفرمانی مرتکبان نیز جلوگیری کند. در نامه مورخ ۲۹ می ۲۰۲۴ نماینده دائم آفریقای جنوبی در سازمان ملل خطاب به رئیس شورای امنیت که در آن دولت آفریقای جنوبی شواهد و مدارک مربوط به قصد و تحریک اسرائیل برای ژنوساید علیه فلسطینیان در غزه ارائه نموده نیز به این موضوع اشاره کرده است که «این اظهارات همچنین شواهدی از جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت نیز است چرا که همانطور که رافائل لمکین که خود اصطلاح ژنوساید را ابداع نموده گفته است، ژنوساید ناگزیر تشکیل دهنده بخشی از یک زنجیره ای از اعمال است.» (اینجا در بند ۷)

بنظر میرسد دادستان دیوان بین المللی کیفری مسیر دوم را پیش گرفته باشد و خود را درگیر ورود به عنوان مجرمانه ژنوساید نکرده و دردرس اثبات سوء نیت خاص آن را دور زده باشد. چنین نظری با توجه به اینکه در هیئت کارشناسان هم اصلاً اشاره ای به ژنوساید نشده قوت بیشتری می یابد. اما در عین حال و از سوی دیگر، برخی از نویسندگان مسلمان معتقدند عدم پرداختن به عنوان اتهامی ژنوساید از سوی دادستانی، یک حرکت آمیخته با ترس بوده و نشانی از سوگیری وی به سمت اسرائیل دارد؛ با این وصف که ملاقات وی با طرف های آسیب دیده اسرائیلی بعد از حمله هفتم اکتبر، که به درخواست آنان نیز صورت گرفت (اینجا)، و امتناع وی از ملاقات با قربانیان فلسطینی، نشان از سعی وی بر سرپوش نهادن بر اتهام ژنوساید ارتكابی و حاکی از ناتوانی وی در اجرای عدالت است؛ گویی که او هم در گرداب سیاست گرفتار شده باشد. (اینجا، اینجا و اینجا) این نظر را وجود ناکامی همتای پیشین خان در تحقیقاتش در ۲۰۱۹ و در قضیه افغانستان، که یک سر آن به جنایات جنگی احتمالی نیروهای آمریکایی و متحدان آنها در این کشور می رسید، تقویت می کند؛ جایی که در نهایت به واسطه عزم به ادامه تحقیقات، دولت ایالات متحده ویزای خود را از خانم بنسودا سلب نمود (اینجا) و در نهایت نیز دیوان از ادامه تحقیقات در وضعیت افغانستان به علت آنچه شعبه دادرسی اولیه دوم «عدم وجود منفعت در جهت عدالت» نامید، بازماند (اینجا) و شاید همین عامل، خان را نیز از اقداماتی که ممکن است دولت های شریک اسرائیل ضد او انجام دهند، بیمناک کرده باشد. در غرب اما، این درخواست قرار بازداشت واکنش های متفاوت اما تندی را به همراه داشت؛ رییس جمهور آمریکا آن را «ظالمانه» نامید و فارغ از عناوینی که در این درخواست توسط کریم خان قید شده است، حماس و اسرائیل را غیر قابل مقایسه دانسته و تلویحا قرار بازداشتی را که انتظار می رود در آینده نزدیک توسط شعبه اول دادرسی اولیه صادر شود، «تهدید علیه امنیت» آن خواند. (اینجا و اینجا) آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا، موضع ایالات متحده در رد این اتهامات و رد مقایسه حماس و اسرائیل را بیان نمود. (اینجا) نخست وزیر اسرائیل، دیوان را مانعی بر سر «حق ذاتی دفاع از خود» ندانسته و اقدام دادستان را، «بنا نهادن یک رویه خطرناک که سربازان و سران دموکراسی ها را در مبارزه شان علیه تروریسم و حملات ناخواسته تهدید می کند» خطاب کرد. در ادامه این اظهار نظر تند، نتانیا هو، اسرائیل را

کشوری نمی‌داند که پذیرای اقدامات این چنین بیدادگرانه علیه «تنها دموکراسی خاورمیانه و تنها کشور یهودی جهان» باشد. (اینجا و اینجا) او همچنین این اعلام کریم خان را «بی شرمانه» و حمله علیه کلیت اسرائیل دانسته و قول ادامه فشار بر حماس در جنگ غزه را داد. (اینجا) وزیر امور خارجه اسرائیل نیز در بیانی مشابه، انتظار این کشور از دیوان را عدم صدور قرار بازداشت علیه سران اسرائیل دانست اما در عین حال صادر شدن آن علیه سران حماس را «تقویت اخلاقیات» تلقی کرد. (اینجا) گالانت نیز مقایسه اسرائیل و حماس را «نفرت‌انگیز» و نافی حق دفاع مشروع دانست. (اینجا) سخنگوی نخست وزیری انگلیس نیز این تصمیم دادستانی را مفید به حال وضعیت جنگی ندانسته و تاکید کرد که انگلیس فلسطین را به رسمیت نشناخته و اسرائیل نیز عضو متعهد اساسنامه رم نیست. (اینجا) جمهوری چک و اتریش نیز مواضع مشابهی داشته و این درخواست را غیرقابل فهم و غیرقابل قبول دانستند. (اینجا) البته باید اشاره کرد که کشور های غربی حامی این درخواست نیز در کنار گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در خصوص وضعیت حقوق بشر در فلسطین اشغالی، به حمایت از آن پرداختند؛ وزیر امور خارجه فرانسه از تعداد بالای کشته‌شدگان و عدم وجود دسترسی های بشردوستانه در غزه صحبت کرده و به حمایت از دیوان بین المللی کیفری، استقلال و تلاش آن برای خاتمه بی‌کیفرمانی پرداخت. وزیر امور خارجه بلژیک نیز این اقدام کریم خان را گام مهمی در تحقیقات در مورد جنایات رخ داده در غزه دانست. (اینجا)

البته باید توجه داشت که مطابق ماده ۶۰ اساسنامه رم و قاعده شماره ۱۱۸ قواعد آیین دیوان بین المللی کیفری، دیوان موظف است به طور دوره ای احکام خود را در مورد آزادی یا بازداشت اشخاص مورد بررسی قرار دهد و پس از بررسی، می تواند حکم خود را در مورد بازداشت، آزادی یا شرایط آزادی تغییر یا اصلاح کند. بنابراین عدم اشاره دادستان به ژنوساید بدین معنی نیست که نمیتوان پیش بینی کرد که در آینده این عنوان مجرمانه نیز در شمار سایر عناوین مجرمانه دیده نخواهد شد؛ بلکه دیوان همانطور که در پرونده عمرالبشیر در قرار جلب دوم صادره در سال ۲۰۱۰، ژنوساید را، با تاکید بر اینکه به هیچ وجه جایگزین یا لغو کننده اولین حکم بازداشت صادر شده علیه آقای البشیر در ۴ مارس ۲۰۰۹ نمی شود، به عناوین مجرمانه قبلی اضافه نمود. بنابراین، در صورت محرز بودن شرایط و عناصر تشکیل دهنده ژنوساید، دیوان این امکان را دارد تا قرار خود را اصلاح نماید و آن را نیز در زمره جرایم ارتكابی بشناسد. چنین فرضی درباره نحوه توصیف و تفکیک مخاصمات به بین المللی و غیر بین المللی از سوی دادستان نیز امکان پذیر است؛ چرا که بنظر برخی، با توجه به حقایق و وقایع، دادستان در اثبات اتهامات جرایم جنگی چالش زیادی ندارد، اما او با توصیف مشکوک از نوع درگیری مسلحانه «آب‌ها را گل آلود کرده است.»

فراتر از آن، با توجه به جریان داشتن همزمان دعوای آفریقایی جنوبی علیه اسرائیل نزد دیوان بین‌المللی دادگستری و نقض ادعایی کنوانسیون منع ژنوساید از سوی خواهان، و صدور دو قرار دستور موقت از سوی دیوان دادگستری و النهایه ورود قریب الوقوع آن به بخش صلاحیت و ماهوی دعوا و بررسی دقیق‌تر موارد ادعایی نقض بر پایه اسناد و مدارک گردآوری شده توسط خواهان و تلاش برای اثبات قصد خاص دولت خوانده برای از میان بردن فلسطینیان متمرکز در غزه و گذرگاه رفح از یک سو و دفاعیات خوانده از سوی دیگر، این تحلیل که میان دو دیوان یک هم‌راستایی وجود دارد قوی‌تر می‌گردد. به نوعی، دادستان با مدیریت کردن اتهامات، رسیدگی اتهام ارتکاب و نقض ادعایی کنوانسیون منع ژنوساید نزد دیوان بین‌المللی دادگستری را میانبری برای اقناع دیوان بین‌المللی کیفری دانسته و آن را وسیله‌ای برای اصلاح قرار صادره بداند. در چنین صورتی، به نظر می‌توان شاهد یک همکاری غیررسمی از سوی دو دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان بین‌المللی کیفری باشیم. به بیان بهتر، دو دیوان در شهر لاهه بصورت مکمل هم در حال کندوکاو حقوق بین‌الملل در یک قضیه مشابه اند؛ دیوان بین‌المللی دادگستری مسأله نقض کنوانسیون منع ژنوساید را بررسی میکند و در چند مایلی آن، دیوان بین‌المللی کیفری با هوشمندی دادستان آن به درخواست قرار جلبی راجع به جنایات علیه بشریت و جرایم جنگی به‌عنوان زمینه مسئولیت فردی می‌پردازد که میتواند در آینده، بسته به رسیدگی دیوان بین‌المللی دادگستری، توسط خود شعبه دادرسی اولیه یا دادستان مورد اصلاح قرار گرفته و ژنوساید را هم دربرگیرد.

قرار بازداشت نتانیاهاو؛ دیوان بین المللی کیفری در مسیر رویه سازی یا چاره سازی؟

امیر رحیمی ریک - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات و متین امیری - پژوهشگر

حقوق بین الملل

دیوان بین المللی کیفری در پی درخواست دادستان در تاریخ ۲۰ می ۲۰۲۴ (اینجا) و برای مطالعه بیشتر اینجا، اینجا و اینجا)، در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۲۴، در رسیدگی خود برای وضعیت فلسطین، به اتفاق آرا دو تصمیم در رد چالش های صلاحیتی وارده از سوی اسرائیل اتخاذ نمود و نتیجتاً حکم بازداشت بنیامین نتانیاهاو و یوآو گالانت را صادر کرد. (اینجا) همچنین، کریم خان، دادستان دیوان بین المللی کیفری در مارس ۲۰۲۳ قرار بازداشتی علیه ولادیمیر پوتین به اتهام جنایات جنگی در اوکراین صادر کرد. این حکم به شواهدی مبنی بر انتقال غیرقانونی کودکان اوکراینی به روسیه و نقض گسترده حقوق بشر در دوستانه بین المللی اشاره دارد. مطابق اساسنامه رم، این قبیل جنایات شامل جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی محسوب می شوند. پوتین به عنوان عالی ترین مقام روسیه در سلسله مراتب فرماندهی، به دلیل هدایت این اقدامات متهم شناخته شده است.

صدور احکام جلب برای ولادیمیر پوتین و بنیامین نتانیاهاو، نقطه عطفی جدی در تلاش دیوان برای تحمیل اصول حقوقی بین المللی بر رهبران عالی رتبه است. این احکام، در عین حال، پیامدهای سیاسی، دیپلماتیک و حقوقی مهمی دارند که بررسی آن ها از جنبه های مختلف ضروری است.

امتناع دولت ها نسبت به تعهد به همکاری

مطابق ماده (۸۷(۱) اساسنامه رم دیوان میتواند از دولت های عضو درخواست همکاری نماید. و همچنین طبق ماده (۸۷(۷) این اساسنامه چنانچه یک دولت عضو از همکاری در یک پرونده امتناع کند و مانع عملکرد دیوان بشود مسئله برای رسیدگی صرفاً به مجمع دولت های عضو ارجاع داده خواهد شد؛ که به عقیده برخی، عواقب هولناکی برای دولت ممتنع محسوب نمی شود، که اساساً هدف دیوان بعنوان یک نهاد برای دستیابی به صلح و برقراری عدالت برای قربانیان را ناکام می گذارد. (اینجا) بعنوان مثال، عدم همکاری دولت مغولستان در اجرای قرار بازداشت ولادیمیر پوتین در پی سفر او در سپتامبر ۲۰۲۴ بود، که شعبه دو پیش دادرسی دیوان بین المللی کیفری عدم همکاری مغولستان را احراز نمود و موضوع را به مجمع دولت های عضو ارجاع داد. (اینجا در پاراگراف ۳۸) واکنش های بسیاری در رابطه با قرار صادره علیه بنیامین نتانیاهاو و یوآو گالانت وجود دارد. دولتهای هلند، بلژیک، اتحادیه اروپا، کانادا، ایرلند، ایتالیا، نروژ، اردن، آفریقای جنوبی، سوئد، سوئیس، ترکیه پشتیبانی خود را با قرار صادره اعلام نمودند و برخی هم اعلام کرده اند که با این تصمیم همکاری خواهند نمود، در مقابل هم دولتهایی مثل ایالات متحده، بریتانیا، آرژانتین، اتریش و مجارستان مخالف این قرار بودند. (اینجا)

علاوه بر عدم همکاری، عملکرد دیوان در نتیجه کارشکنی های دولت ها نیز مختل می شود. ایالات متحده که یکی از دولتهای غیرعضو اساسنامه رم است، به دلایل سیاسی و امنیتی بارها با احکام دیوان مخالفت کرده است. (اینجا و اینجا) برای مثال، در جریان تلاش دیوان برای تحقیق و تعقیب جنایات جنگی احتمالی در افغانستان، دولت ایالات متحده فشارهای دیپلماتیک و تحریم علیه فاتو بنسودا دادستان وقت دیوان و همچنین فاکیسو موجوچوکو، رئیس بخش صلاحیت قضایی، تکمیل و همکاری دفتر دادستانی را اعمال کرد که نهایتاً در نتیجه عقب نشینی دیوان، در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۲۱ تحریم ها را لغو نمود. این موضوع، عملکرد دیوان را مختل کرده و نمونه ای از پیچیدگی روابط میان دیوان و کشورهای غیر عضو است. همچنین، دولتهایی مانند روسیه و چین نیز که عضو اساسنامه رم نیستند، با دیوان همکاری نمی کنند و بعضاً تلاش های آن را تضعیف می کنند (اینجا). این حمایت های سیاسی و دیپلماتیک از رهبران یا کشورهایی که مورد اتهام دیوان قرار دارند، مانع از اجرای مؤثر احکام دیوان می شود و اعتبار دیوان را در سطح بین المللی تحت الشعاع قرار می دهد. این مسئله در اساسنامه رم به وضوح پوشش داده نشده و دیوان نیز فاقد سازوکارهای الزام آوری است که کشورها را مجبور به همکاری کند.

رویه سازی و پیامدهای بلندمدت احکام دیوان

صدور احکام جلب برای رهبران عالی رتبه نظیر ولادیمیر پوتین و بنیامین نتانیاهو از سوی دیوان بین المللی کیفری، به عنوان یکی از نقاط عطف در تاریخ عدالت بین المللی کیفری تلقی می شود. این احکام نه تنها از لحاظ حقوقی، بلکه از منظر سیاسی و اجتماعی نیز پیامدهای گسترده ای دارند. از جنبه حقوقی، این اقدامات به تثبیت مسئولیت فردی رهبران سیاسی برای ارتکاب جنایات بین المللی کمک کرده و به جامعه جهانی پیام روشنی می دهند که هیچ فرد یا مقامی فراتر از قانون نیست. حتی رهبران در بالاترین سطوح سیاسی و نظامی نیز در برابر جنایات جدی بین المللی پاسخگو خواهند بود. این احکام بیانگر اصل بنیادین حقوق بین الملل کیفری هستند: برابری همه افراد در برابر قانون، صرف نظر از جایگاه سیاسی یا اجتماعی. برخلاف گذشته که تعقیب کیفری معمولاً بر نیروهای رده پایین یا فرماندهان نظامی متمرکز بود، اکنون رهبران عالی رتبه هدف اصلی دیوان هستند. این تحول تغییری بنیادین در ماهیت حقوق بین الملل کیفری به شمار می آید و نشان می دهد که جایگاه سیاسی یا قدرت دولتی دیگر سپری برای مصونیت از پاسخگویی نخواهد بود. سپری که روزگاری مانع از محاکمه ویلهلم دوم پس از جنگ جهانی اول شد، اکنون بیش از هر زمان دیگری شکننده به نظر می رسد. اگرچه ویلهلم دوم هرگز محاکمه نشد، اما تلاش برای محاکمه او سرآغازی در تاریخ حقوق بین الملل کیفری بود. این تلاش، هرچند در آن زمان به نتیجه نرسید، اما زمینه ساز ایجاد نهادهای برجسته ای چون دادگاه نورنبرگ پس از جنگ جهانی دوم و در نهایت، دیوان بین المللی کیفری شد. امروز، ثمره آن تلاش های پیشگامانه را

می‌توان در احکام صادره دیوان علیه دو تن از رهبران بزرگ‌ترین منازعات کنونی جهان مشاهده کرد. احکامی که گواه پیشرفت تدریجی عدالت بین‌المللی در مسیر پاسخگو کردن قدرتمندان است.

احکام دیوان بین‌المللی کیفری به‌عنوان رویه‌ای پیشرو در نظام عدالت بین‌المللی عمل می‌کنند. اما نباید از خاطر ببریم که در جهانی پوزیتیو در حال زیستیم و نه دیوان و نه حقوق بین‌الملل کیفری، چوب دستی جادویی‌ای در جیب ندارند که انتظار داشته باشیم در مواقعی که جنایات چهارگانه در وقوع است آن را درآورند و با خواندن وردی همه چیز را سامان دهند. بلکه آنچه دیوان قادر به انجام آن است، رویه‌سازی در جهت دستیابی به هدف غایی خود، یعنی عدالت کیفری است. این رویه‌ها، استانداردهای حقوقی جدیدی را برای تعقیب رهبران سیاسی و نظامی تعریف کرده و به تدریج هنجارهای بین‌المللی مسئولیت‌پذیری را تقویت می‌کنند. دیوان با این‌گونه احکام، ابزار مؤثری برای ایجاد پیش‌زمینه‌ای حقوقی برای ارتقای نظام عدالت کیفری بین‌المللی فراهم می‌آورد. این احکام به عنوان الگویی برای تعقیب دیگر رهبران و افراد متهم به جنایات مشابه عمل می‌کنند و می‌توانند به تدریج فشارهای بین‌المللی را بر کشورها برای همکاری با دیوان افزایش دهند. با استناد به احکامی که در پرونده‌هایی مانند [اسلوبودان میلوشویچ](#) و [چارلز تیلور](#) صادر شد، می‌توان مشاهده کرد که رویه‌سازی و احکام نمادین، به مرور زمان به‌عنوان ابزارهایی برای تقویت نظام حقوق بین‌الملل کیفری عمل کرده‌اند. احکام دیوان، به‌ویژه علیه رهبرانی مانند پوتین و نتانیا‌هو، در راستای تضعیف فرهنگ مصونیت عمل می‌کنند. این احکام پیامدهای فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای دارند و به جامعه جهانی نشان می‌دهند که جنایات جدی بین‌المللی، حتی توسط قدرتمندترین افراد، قابل پیگیری و مجازات هستند.

رویه‌ساز یا چاره‌ساز؟

هنگام بررسی فعالیت‌های دیوان در مواجهه با رهبرانی مانند پوتین و نتانیا‌هو، پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا این فعالیت‌ها می‌توانند به‌عنوان چاره‌ای فوری برای جلوگیری از جنایات عمل کنند؟ یا این که صرفاً به‌عنوان پایه‌ای برای توسعه آینده نظام حقوق بین‌الملل کیفری و استانداردسازی مسئولیت‌پذیری رهبران عمل می‌کنند؟ برای پاسخ به این سوالات باید به سابقه دیوان نگاه کرد؛ چراکه احکام دیوان، در کوتاه‌مدت قادر به متوقف کردن جنایات در حال وقوع نیستند. این مسئله در [پرونده عمر البشیر](#)، رئیس‌جمهور سابق سودان، که در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ به اتهام نسل‌زدایی و جنایات علیه بشریت تحت پیگرد قرار گرفت، به‌وضوح مشاهده شد. با این حال، این حکم‌ها به تدریج فشارهای بین‌المللی را بر سودان افزایش داد و به مرور، شرایطی را فراهم کرد که در نهایت به سقوط عمر البشیر انجامید.

دیوان در این موارد، تلاش می‌کند با ایجاد رویه‌های حقوقی و تثبیت اصول عدالت بین‌المللی، حتی در غیاب اجرایی شدن فوری احکام، پیامدهای بلندمدت و بنیادینی را به جامعه بین‌المللی منتقل کند. از سوی دیگر، در

بحران‌های فوری مانند جنگ اوکراین و درگیری‌های فلسطین، جامعه بین‌المللی انتظار دارد که اقدامات حقوقی بتوانند تأثیر آنی و ملموس داشته باشند. این تعارض باعث می‌شود دیوان در برخی موارد با نقدهایی روبرو شود که آن را نهادی بیشتر نمادین و فاقد کارآمدی فوری توصیف می‌کنند. اگر با دید وسیع‌تری به روند فعالیت‌های دیوان بین‌المللی کیفری از ابتدای تأسیس آن نگاه کنیم، متوجه دلیل به‌ظاهر ناکارآمدی‌های آن در کارکرد فوری می‌شویم. در نگاهی کلی‌تر، حقوق بین‌الملل کیفری همواره به تدریج مسیر عملکرد خود را هموار کرده است؛ کما اینکه در بسیاری از موارد، دولت‌ها و بخش‌های مختلف جامعه بین‌المللی با نهادهای این حوزه همکاری کاملی نداشته‌اند. این بدان معناست که حقوق بین‌الملل کیفری، خود با ایجاد رویه‌ها و نهادهای جدید، گام به گام مسیر دستیابی به عدالت کیفری بین‌المللی را می‌سازد و بر پایه همین پیشرفت‌ها حرکت می‌کند. با چنین دیدگاهی، می‌توان بسیاری از کاستی‌های کنونی دیوان را از منطقی‌تر و به‌عنوان بخشی از فرآیند تکاملی آن در راستای ایجاد عدالت کیفری پایدار در سطح بین‌المللی پذیرفت.

البته که برخی از منتقدان بر این باورند که دیوان در نبود ابزارهای اجرایی قوی، تنها به نهادی نمادین تبدیل شده است. در مقابل، موافقان معتقدند که رویه‌سازی، هرچند در کوتاه‌مدت تأثیرات فوری ندارد، در طولانی‌مدت می‌تواند ساختاری را ایجاد کند که از فرهنگ مصونیت رهبران در برابر جنایات جلوگیری کند و عدالت بین‌المللی را تقویت نماید. در نهایت، دیوان با این احکام، اعتبار خود را به‌عنوان یک نهاد حقوقی پایدار در عرصه بین‌المللی تقویت می‌کند.

بنابراین، رویه‌سازی به‌عنوان یک استراتژی کلیدی در دیوان بین‌المللی کیفری، نه تنها مبنای ایجاد یک فرهنگ جدید حقوقی در سطح بین‌المللی است بلکه به پژوهشگران، فعالان و دولتمردان، چشم‌اندازی روشن‌تر از مسیر آینده عدالت بین‌المللی ارائه می‌کند. از این رو، این احکام علاوه بر ابعاد حقوقی و اجرایی، در تحلیل‌ها و مطالعات آتی پیرامون عدالت بین‌المللی و حقوق کیفری بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای خواهند داشت.

احتمال صدور قرار بازداشت برای اعضای حماس و مقامات اسرائیلی توسط دیوان بین المللی کیفری در پرتو گزارش کمیسیون تحقیق مستقل بین المللی

مهری چالاک - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

حوادث ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ و عملیات نظامی متعاقب آن در نوار غزه، تحولی ژرف در مناقشه دیرینه اسرائیل و فلسطین پدید آورد. [گزارش اخیر کمیسیون تحقیق بین المللی مستقل](#)، شواهد قابل تأملی از ارتکاب جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت توسط طرفین درگیری ارائه نموده است. این گزارش، همراه با اقدامات اخیر دیوان بین المللی کیفری در راستای بررسی درخواست صدور حکم بازداشت برای رهبران حماس و اسرائیل ابعاد نوینی به این بحران بخشیده است.

در بیستم ماه مه ۲۰۲۴، کریم خان، دادستان دیوان بین المللی کیفری، عزم خود را برای درخواست صدور قرار بازداشت برای جرائم ادعایی در این جنگ اعلام نمود ([اینجا](#)). این اقدام در سال گذشته علیه ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، صورت پذیرفت و تایید گسترده کشورهای غربی را در پی داشت، ([اینجا](#)) اما برای نخستین بار است که علیه رهبر یکی از کشورهای مورد حمایت غرب اعمال می گردد ([اینجا](#)). این یادداشت به بررسی یافته های کلیدی گزارش کمیسیون و ارتباط آن با تحولات حقوقی اخیر، با تمرکز ویژه بر احتمال صدور قرار بازداشت برای طرفین درگیری می پردازد:

بررسی یافته های کمیسیون تحقیق

۱. حملات هفتم اکتبر

[کمیسیون تحقیق](#)، تصویری دقیق از حملات هماهنگ شده توسط بیش از هزار عضو شاخه نظامی حماس و سایر گروه های مسلح فلسطینی ارائه کرده است. وجود دو شاخه مجزا نظامی و سیاسی حماس نشانگر شناسایی این گروه تحت عنوان گروه مسلح سازمان یافته می باشد ([اینجا](#)، پاراگراف ۳۸۲). این حملات منجر به کشته شدن بیش از ۱۲۰۰ نفر در اسرائیل شد که حداقل ۸۰۹ نفر غیرنظامی بودند.

علاوه بر این، ۲۵۲ نفر به عنوان گروگان به غزه منتقل شدند که ۹۰ نفر زن و ۳۶ کودک در میان آن ها بوده است. تا کنون ۱۲۸ نفر از گروگانان چه به صورت جان باخته یا زنده نجات یافته یا آزاد گشته اند. لازم به ذکر است که گروگانگیری در [ماده سه مشترک](#) کنواسیون های ژنو که بر درگیری مسلحانه غیر بین المللی اعمال می شود، ممنوع اعلام شده است. علاوه بر این، [قاعده ۹۶](#) حقوق بین الملل بشردوستانه عرفی نیز گروگان گیری را مردود شمرده است.

موارد متعددی از قتل عمد غیرنظامیان، از جمله زنان، کودکان و سالخوردگان به ثبت رسیده است. به عنوان نمونه، در کمیوتص بثری، ۱۰۵ غیرنظامی کشته و ۳۱ تن ربوده شدند. گزارش به موارد متعددی از شکنجه، رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز با قربانیان اشاره می‌کند. از جمله این موارد می‌توان به مثله کردن اجساد، سر بریدن و سوزاندن اشاره نمود. همچنین شواهدی از خشونت جنسی و جنسیتی علیه زنان اسرائیلی در چندین مکان یافته است. این خشونت‌های جنسیتی، نقض آشکار استقلال و یکپارچگی شناخته شده در حقوق بین الملل برای زنان است (اینجا). در حوادث این روز، کودکان قربانی سوء استفاده از آنان با هدف دستیابی به اهداف خاص سیاسی یا استراتژیک بودند. به عنوان مثال، از یک پسر ۱۷ ساله برای فریب همسایگان جهت گشودن درب منازلشان استفاده شد. این رفتار غیر انسانی و تحقیرآمیز، نقض صریح ماده ۳۹ کنوانسیون کودک می باشد که بسیاری از مفاد آن به صورت حقوق بین الملل عرفی درآمده است.

۲. عملیات نظامی اسرائیل در غزه

کمیسیون تحقیق، جزئیاتی از عملیات نظامی اسرائیل در غزه ارائه نموده است. بر اساس این گزارش، تا ماه مه ۲۰۲۴، شمار جان باختگان در نوار غزه از مرز ۳۴,۸۰۰ نفر فراتر رفته است. از این تعداد، ۲۴,۶۸۲ نفر شناسایی شده‌اند که شامل ۷,۳۵۶ کودک و ۵,۴۱۹ زن می‌باشند.

گزارش به بکارگیری گسترده سلاح‌های انفجاری با تأثیر وسیع در مناطق پرجمعیت توسط اسرائیل اشاره می‌کند که منجر به تخریب گسترده زیرساخت‌های غیرنظامی، از جمله بیمارستان‌ها، مدارس و مناطق مسکونی گردیده است. چنین تخریب‌هایی در اساسنامه رم جرم انگاری شده است (ماده ۸، اینجا). همچنین به اعمال محاصره کامل نوار غزه توسط اسرائیل اشاره می‌کند که منجر به ایجاد بحران انسانی شده است. این محاصره به عنوان روش جنگی صرفاً می‌تواند بر نظامیان دشمن اعمال شود، هرچند غالباً غیر نظامیان نیز در این میان گرفتار می‌شوند (اینجا). قطع دسترسی به نیازهای اولیه تأثیری عمیق بر جمعیت غیرنظامی بر جای نهاده است. طبق گزارش بیش از ۹۰ درصد جمعیت غزه با ناامنی غذایی حاد مواجه هستند. این نوع محاصره که منجر به ایجاد گرسنگی برای غیر نظامیان می‌شود، مصداق استفاده از گرسنگی به عنوان روش جنگی است که ممنوع بوده و طرف محاصره کننده موظف به اجازه دادن برای عبور مواد غذایی و حتی خروج غیر نظامیان است (اینجا). طبق قاعده ۵۵ حقوق بین الملل بشردوستانه عرفی، هر یک از طرفین موظف به تسهیل دسترسی غیر نظامیان به کمک‌های بشردوستانه می‌باشند.

همچنین مواردی از خشونت جنسی و جنسیتی علیه فلسطینیان را که شامل برهنه کردن اجباری در اماکن عمومی، تفتیش بدنی تحقیرآمیز و آزار و اذیت جنسی می باشد را مستند کرده است.

انطباق یافته های کمیسیون با اقدام دادستان دیوان

به درخواست دادستان، هیئتی از کارشناسان برای شناسایی ماهیت مخاصمات مسلحانه تشکیل گردید ([اینجا](#)). مطابق نظرات این هیئت، درگیری میان حماس و اسرائیل یک مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی قلمداد می شود، و در حالیکه درگیری میان اسرائیل و فلسطین یک مخاصمه مسلحانه بین المللی محسوب می گردد، چرا که فلسطین بر اساس معیارهای تعریف شده در حقوق بین الملل، یک دولت به شمار می آید ([اینجا](#)). در ادامه با استناد به [مواد هفتم و هشتم](#) اساسنامه رم و یافته های کمیسیون، به بررسی جنایات منتسب به حماس و اسرائیل می پردازیم:

۱. جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت ادعایی رخ داده توسط حماس

الف) قتل عمد: کشتار هدفمند غیرنظامیان، از جمله زنان، کودکان و سالمندان، مصداق بارز جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت قتل عمد است (7(1)(a)، 8(2)(c)(i)؛
ب) شکنجه و رفتار غیرانسانی: موارد متعدد شکنجه، مثله کردن اجساد و رفتار تحقیرآمیز با قربانیان، نقض ماده ۳ مشترک کنوانسیون های ژنو است (7(1)(f)، 8(2)(c)(i)، 8(2)(c)(ii)، 7(1)(b)؛
ج) گروگان گیری: ربودن ۲۵۲ نفر و بهره برداری از آنان به عنوان اهرم فشار سیاسی، مصداق جنایت جنگی گروگان گیری است (8(2)(c)(iii)؛
د) تجاوز و سایر اشکال خشونت جنسی: شواهد ارائه شده از خشونت جنسی علیه زنان و مردان اسرائیلی می تواند مصداق جنایات جنگی مرتبط با خشونت جنسی باشد (7(1)(g)، 8(2)(e)(vi)؛
ه) سایر اعمال غیرانسانی در زمینه اسارت 7(1)(k).

۲. جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت ادعایی رخ داده توسط نیروهای اسرائیلی

الف) حمله عمدی به غیرنظامیان و اهداف غیرنظامی: استفاده گسترده از سلاح های انفجاری در مناطق پرجمعیت و حمله به زیرساخت های غیرنظامی، نقض اصول تفکیک و تناسب در حقوق بین الملل بشردوستانه است (8(2)(b)(i)، 8(2)(e)(i)؛
ب) قتل عمد و نابودسازی: کشتار هدفمند غیرنظامیان، از جمله زنان، کودکان و سالمندان، مصداق بارز جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت قتل عمد است (7(1)(a)، 8(2)(c)(i)، 8(2)(a)(i)؛
ب) استفاده از گرسنگی به عنوان روش جنگی: اعمال محاصره کامل و ممانعت از ورود مواد غذایی و آب به غزه می تواند مصداق جنایت جنگی استفاده از گرسنگی به عنوان روش جنگی باشد (8(2)(b)(xxv)؛

ج) انتقال اجباری جمعیت: صدور دستور تخلیه گسترده و اجبار غیرنظامیان به ترک خانه هایشان می تواند مصداق جنایت علیه بشریت انتقال اجباری جمعیت باشد. این مورد هر چند توسط دادستان اشاره نشده اما می تواند ذیل ماده (d) 7(1) مورد بررسی قرار گیرد؛

د) رفتار غیرانسانی: موارد مستند شده از برهنه کردن اجباری و آزار و اذیت مردان و پسران فلسطینی، تفتیش بدنی تحقیرآمیز و سایر اشکال بدرفتاری و ایجاد رنج عمدی بر جسم و روان افراد می تواند مصداق شکنجه و رفتار غیرانسانی باشد ((8(2)(a)(iii)، 8(2)(c)(i)، 7(1)(h)؛

ه) سایر اعمال غیرانسانی (k) 7(1) .

صلاحیت دیوان بین المللی کیفری

بر اساس اساسنامه رم، در مورد وضعیت فلسطین، صلاحیت دیوان به شرح زیر قابل بررسی و تأمل است:

۱. صلاحیت موضوعی

دیوان صلاحیت رسیدگی به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت را داراست، مشروط بر آن که باید جرائم ارتكابی در چارچوب [ماده ۵ اساسنامه](#) قرار گیرند. با عنایت به یافته های کمیسیون تحقیق، شواهد قابل توجهی از ارتكاب این جنایات توسط طرفین درگیری موجود است.

۲. صلاحیت سرزمینی

فلسطین از سال ۲۰۱۵ [عضو](#) اساسنامه رم است و صلاحیت دیوان را برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در سرزمین خود، مطابق با ماده (a) 12(2) پذیرفته است. این صلاحیت شامل کرانه باختری، شرق اورشلیم و نوار غزه می شود. بنابراین، دیوان صلاحیت رسیدگی به جنایات ارتكابی در این مناطق را، صرف نظر از تابعیت مرتکبین، داراست.

۳. صلاحیت شخصی

دیوان می تواند به جنایات ارتكابی توسط اتباع کشورهای عضو اساسنامه رم، طبق ماده (b) 12(2) رسیدگی نماید. در مورد اسرائیل، که عضو اساسنامه رم نیست، دیوان می تواند به جنایات ارتكابی در سرزمین فلسطین رسیدگی کند، حتی اگر مرتکبین آن اتباع اسرائیل باشند. از این رو زمانی که صلاحیت سرزمینی برای رسیدگی به جرائم احراز شده باشد، دیوان نیاز به بررسی صلاحیت شخصی ندارد ([اینجا](#)، پاراگراف ۱۸۸).

۴. صلاحیت زمانی

طبق ماده یازدهم اساسنامه رم، پس از لازم الاجرا شدن اساسنامه برای دولت مد نظر، دیوان صلاحیت رسیدگی به جنایات ارتكابی را داراست. بنابراین پس از ۱۳ ژوئن ۲۰۱۴، که تاریخ پذیرش صلاحیت دیوان توسط

فلسطین است، دیوان از صلاحیت زمانی برخوردار است ([اینجا](#)). بنابراین، حوادث ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ و پس از آن در حیطه صلاحیت زمانی دیوان قرار می گیرند.

۵. صلاحیت تکمیلی دیوان با دادگاه های ملی

دادستان برای عمل در ظرفیت خود بر اساس ماده ۱۵، می بایست قبل از درخواست از شعبه مقدماتی طبق ماده ۵۳، قابل پذیرش بودن این پرونده را در مقابل شعب دیوان، مطابق با مقدمه اساسنامه، مورد بررسی قرار دهد. این امر مستلزم ارزیابی مکمل بودن صلاحیت دیوان در کنار دادگاه های ملی است. با توجه به ماده ۱۷، دادستان باید بررسی نماید که آیا به پرونده رسیدگی شده است یا خیر و آیا کشور مد نظر در مورد این پرونده ناتوان یا بی میل است.

در پرونده جنایات منتسب به حماس و اسرائیل، با عنایت به اینکه یک طرف یک گروه مسلح سازمان یافته است، امکان تشکیل دادگاه را ندارد، همچنین کشور فلسطین نیز تمایل یا توانایی لازم برای پیگیری افراد حماس نشان نداده است. علاوه بر این، اسرائیل نیز نه تنها عضو اساسنامه نمی باشد، بلکه اقدامات دادستان را نیز به منزله [حمله به اسرائیل](#) تلقی نموده است. بنابراین، اسرائیل نیز تمایلی به انجام رسیدگی در خصوص جرائم مرتکب شده در سرزمین فلسطین نیست.

بررسی دقیق یافته های کمیسیون تحقیق مستقل بین المللی و تحلیل حقوقی صورت گرفته ([برای مطالعه بیشتر](#))، حاکی از آن است که شواهد قابل توجهی از ارتکاب جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت توسط هر دو طرف درگیری وجود دارد. دیوان بین المللی کیفری، با توجه به صلاحیت های خود، از جمله صلاحیت سرزمینی و زمانی، قادر به رسیدگی به این جنایات است.

با این حال، چالش های متعددی در مسیر صدور و اجرای احتمالی قرار بازداشت برای مقامات ارشد طرفین وجود دارد:

پیچیدگی های سیاسی: اقدام علیه مقامات اسرائیلی با واکنش های شدید سیاسی از سوی این کشور و متحدانش مواجه شده است.

چالش های اجرایی: اجرای قرار بازداشت، به ویژه در مورد مقامات ارشد دولتی، با دشواری های عملی روبرو خواهد بود.

تأثیر بر روند صلح: صدور قرار بازداشت ممکن است بر تلاش های دیپلماتیک برای حل و فصل مناقشه تأثیر منفی بگذارد.

مسئله مصونیت: در مورد مقامات دولتی، مسئله مصونیت می تواند چالش برانگیز باشد؛ هر چند باید خاطر نشان کرد که اساسنامه رم این مصونیت را به رسمیت نمی شناسد.

در نهایت، باید اشاره کرد که اقدام دیوان بین المللی کیفری در این زمینه، صرف نظر از نتیجه نهایی، می تواند نقطه عطفی در تاریخ حقوق بین الملل کیفری باشد. این امر می تواند به تقویت اصل مسئولیت پذیری در قبال جنایات بین المللی، حتی در مناقشات پیچیده و حساس سیاسی، کمک کند.

با این حال، موفقیت این فرآیند مستلزم حمایت گسترده جامعه بین المللی و تعهد به اجرای عدالت، فارغ از ملاحظات سیاسی است. این رویداد همچنین می تواند آزمونی برای استقلال و بی طرفی دیوان بین المللی کیفری در مواجهه با پرونده های حساس سیاسی باشد. در پایان، باید تأکید کرد که هدف نهایی باید تحقق عدالت، جبران خسارت قربانیان و پیشگیری از وقوع چنین جنایاتی در آینده باشد. این امر مستلزم تلاش های مستمر جامعه بین المللی در راستای تقویت نظام عدالت کیفری بین المللی و ترویج احترام به حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در مناقشات مسلحانه است.

دستور اقدامات موقتی که صادر نشد: دعوی نیکاراگوئه علیه آلمان

دکتر مهشید آجلی لاهیجی - پژوهشگر حقوق بین الملل

بی تردید تصمیم دیوان در امتناع از صدور دستور موقت درخواستی نیکاراگوئه تا حدی خلاف رویه و شاید انتظارات بخشی از جامعه جهانی بود. با این حال، لحاظ جزئیات پرونده و نوع اظهارات طرفین پرونده می تواند تا اندازه ای نشان دهنده مبنا و ماهیت نحوه عملکرد دیوان در این خصوص باشد.

دیوان بین المللی دادگستری در تاریخ ۱ مارس ۲۰۲۴ اعلام کرد که نیکاراگوئه به دلیل کمک مالی و نظامی به اسرائیل و قطع بودجه آژانس پناهندگان فلسطینی (آنروا) علیه آلمان شکایت کرده است. بر اساس ادعای نیکاراگوئه، آلمان کنوانسیون ژنوسید ۱۹۴۸ و کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹ در مورد قواعد حقوق بشردوستانه را در سرزمین های اشغالی فلسطین نقض می کند. خواهان این پرونده اظهار داشته که «هر یک از طرف های متعاقد کنوانسیون ژنوسید طبق کنوانسیون متعهدند به هر نحو ممکن، از ارتکاب ژنوسید جلوگیری کنند» و از اکتبر ۲۰۲۳، خطر ژنوسید علیه مردم فلسطین، بویژه علیه جمعیت نوار غزه وجود دارد. با این حال، آلمان با ارسال تجهیزات نظامی و کم کردن بودجه آنروا که از مردم غیرنظامی حمایت اساسی بعمل می آورد، ارتکاب ژنوسید را تسهیل می کند. به منظور احراز صلاحیت دیوان، خواهان به اعلامیه های هر دو دولت برای پذیرش صلاحیت اجباری دیوان و شرط حل و فصل اختلاف مندرج در ماده ۹ کنوانسیون ژنوسید استناد می کند. این دادخواست همچنین حاوی درخواستی برای اصدار دستور موقت بر اساس ماده ۴۱ اساسنامه دیوان و مواد ۷۳، ۷۴ و ۷۵ قواعد دیوان بوده است.

درخواست های مورد نظر نیکاراگوئه در رابطه با دستور موقت به شرح ذیل مطرح شد:

(۱) آلمان باید فوراً کمک خود به اسرائیل به خصوص کمک نظامی که شامل تجهیزات نظامی می شود را تا حدی که این کمک می تواند در نقض کنوانسیون ژنوسید، حقوق بین الملل بشردوستانه و دیگر قواعد آمره حقوق بین الملل عام مانند حق مردم فلسطین به تعیین سرنوشت و عدم سیطره رژیم آپارتاید، استفاده شود، تعلیق نماید؛

(۲) آلمان باید فوراً هر اقدامی را به منظور تضمین عدم استفاده از سلاح های تحویل داده شده به اسرائیل در ارتکاب ژنوسید، مشارکت در اقدامات نسل زدایانه یا نقض حقوق بین الملل بشردوستانه اتخاذ نماید؛

(۳) آلمان باید فوراً هر اقدام ممکن را برای پایبندی به تعهداتش طبق حقوق بشردوستانه انجام دهد؛

(۴) آلمان باید در تصمیمش برای تعلیق تأمین مالی آنروا به عنوان اجرای بخشی از تعهداتش به منظور پیشگیری از ژنوسید و اقدامات نسل زدایانه و نقض حقوق بین الملل بشردوستانه مردم فلسطین که همچنین شامل تعهد به تضمین رسیدن کمک بشردوستانه به مردم فلسطین، به ویژه در غزه می شود، تجدیدنظر نماید؛

۵) آلمان باید برای خاتمه نقض های جدی قواعد آمره حقوق بین الملل از طریق توقف حمایت خود، از جمله تأمین تجهیزات نظامی برای اسرائیل که می تواند در ارتکاب جرایم جدی حقوقی بین المللی استفاده شود، همکاری کند و به حمایت از آنرو ادامه دهد.

به طور کلی، نیکاراگوئه معتقد است تعهدات کنوانسیون ژنوسید تعهدات عام الشمول معاهداتی هستند و دولت های نیکاراگوئه و آلمان هر دو عضو این سند هستند و منافع مشترکی در تضمین پیشگیری از ژنوسید دارند. همچنین به موجب کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹ همه دولت ها موظف به تضمین رعایت قواعد حقوق بشردوستانه می باشند. بر این اساس، نیکاراگوئه به عنوان عضوی از جامعه بین المللی از دیوان می خواهد که نقض جدی تعهدات ناشی از قواعد آمره بین المللی را در همه زمینه ها مورد توجه قرار دهد.

در پاسخ به این اظهارات، آلمان همه اتهامات وارده را با جدیت رد کرد؛ به زعم این دولت، ادعاهای نیکاراگوئه فاقد مبانی حقوقی و موضوعی بوده و صرفاً بر ارزیابی اقدامات اسرائیل که طرف این دادرسی نیست مبتنی می باشد؛ و همچنین، هدف و مقدار حمایت آلمان از اسرائیل از جمله در بحث ارسال سلاح تا حد زیادی توسط نیکاراگوئه تحریف شده است. طبق مستندات ارائه شده توسط این دولت به دیوان، آلمان ذیل قوانین داخلی بسیار سختگیرانه خود، تنها پس از انجام بررسی های دقیقی که فراتر از الزامات حقوق بین الملل است، تسلیحات صادر می کند و تأمین تسلیحات و تجهیزات نظامی برای اسرائیل هم موضوع ارزیابی مستمر شرایط موجود قرار دارد. آلمان اعلام می کند از اکتبر ۲۰۲۳، ما شاهد ارسال هیچ گلوله توپخانه و مهماتی نیستیم و آنچه ارسال شده در زمره سایر تجهیزات و دارای ماهیتی فرعی و دفاعی است. نود و هشت درصد از مجوزهای صادر شده از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ مربوط به «سلاح های جنگی» نبود. در مجموع، آلمان معتقد است در بهترین حالت، نیکاراگوئه از اطلاعات لازم برای طرح دعوا علیه آلمان برخوردار نیست و در غیراین صورت، مرتکب تدلیس شده است. همچنین، آلمان کمک به آنرو را قطع نکرده، صرفاً به جهت ادعاهای جدی مطرح شده علیه این نهاد در خصوص دست داشتن کارکنان آن در حمله ۷ اکتبر تصمیمی موقتی در مورد عدم تأیید کمک مالی بیشتر به عملیات آنرو در غزه اتخاذ نمود. بعلاوه، فارغ از آنرو، آلمان حمایت از غزه را افزایش داده است، به گونه ای که طبق مستندات این دولت، آلمان بزرگترین اهداکننده کمک به فلسطین در ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ بوده است.

به باور آلمان برای اینکه دیوان اقدام به صدور دستورموقت نماید، نیکاراگوئه باید با ارائه شواهد معتبری نشان می داد خطری فوری وجود دارد که آلمان، عمداً، آگاهانه یا بدون مراقبت مقتضی، کمک می کند تا اسرائیل مرتکب نقض جدی قواعد بین المللی شود. نیکاراگوئه به یک دلیل اساسی نتوانسته چنین ادله ای فراهم کند: اینکه قانون و رویه اجرایی آلمان شرایطی سختگیرانه تر از قواعد بین المللی را لازم می داند.

در نهایت، در ۳۰ آوریل ۲۰۲۴ دیوان بین المللی دادگستری درخواست نیکاراگوئه مبنی بر صدور دستور موقت علیه آلمان برای توقف کمک‌های نظامی و دیگر کمک‌ها به اسرائیل و تمدید کمک‌های مالی به آژانس امدادرسانی سازمان ملل به آوارگان فلسطینی را رد کرد. دیوان در تصمیم خود اعلام کرد شرایط به گونه ای نیست که الزامات ذیل ماده ۴۱ اساسنامه برای اعمال صلاحیت دیوان جهت صدور دستور موقت فراهم باشد. بعلاوه، دیوان اظهار داشت که نظر به فقدان دلیل روشنی ناظر بر عدم صلاحیت خود، نمی‌تواند با درخواست آلمان برای حذف این پرونده از فهرست دعاوی دیوان موافقت نماید.

دیوان در بخش نسبتاً استدلالی تصمیم خود، عمدتاً به تأیید اظهارات آلمان پرداخته و به نظر می‌رسد در خصوص ارسال سلاح دو نکته توانسته دیوان را کاملاً قانع کند که بواسطه اقدامات دولت آلمان خطری فوری و غیرقابل جبران فلسطینیان را تهدید نمی‌کند: (۱) وجود چارچوب‌های قانونی سختگیرانه در قالب قواعد اتحادیه اروپا و نیز قوانین داخلی آلمان که به شدت بر موضوع ارسال سلاح نظارت دارد؛ و (۲) کاهش قابل توجه مبلغ مجوز صادرات تجهیزات نظامی آلمان به اسرائیل از حدود ۲۰۰ میلیون یورو در اکتبر ۲۰۲۳ تا حدود ۲۴ میلیون یورو در نوامبر ۲۰۲۳ و حدود ۱ میلیون یورو در مارس ۲۰۲۴. همچنین در مورد کمک به آنروا، دیوان بر این باور است که: (۱) این کمک‌ها در ماهیت، داوطلبانه هستند، و (۲) آلمان از طریق اتحادیه اروپا در تاریخ ۱ مارس ۲۰۲۴ به آنروا کمک مالی کرده و حمایت از سایر نهادهای فعال در غزه را هم در دستور کار دارد.

بر این اساس، دیوان تصمیم گرفت که شرایط صدور دستور موقت در این مورد فراهم نیست. با این حال، دیوان نظر به وخامت بحران غزه، نتایج مرگبار اقدامات نظامی اسرائیل علیه مردم غزه و لزوم پایبندی کلیه دولت‌ها به تعهدات ذیل ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و تعهد به پیشگیری به موجب کنوانسیون ژنوسید را متذکر شد و به همه دولت‌ها از جمله، آلمان یادآوری کرد ارسال تسلیحات به طرف‌های درگیر یک مخاصمه نظامی با خطر استفاده از آن سلاح‌ها برخلاف قواعد کنوانسیون‌های پیش گفته همراه است.

در مجموع، اساساً شبهات و انتقادات مطرح شده نسبت به تصمیم دیوان بی دلیل نیست. تصمیم دیوان شامل برخی اقدامات بدیع و بی سابقه یا به بیان قاضی الخساونه، قاضی اختصاصی نیکاراگوئه، غیرمعمول است، از جمله اینکه دیوان اعلام نکرد که آیا صلاحیت ظاهری لازم برای اصدار دستور موقت را احراز کرده یا خیر؛ در صورتی که صلاحیت را احراز کرده، نه تنها شرحی در مورد آن نمی‌دهد، بلکه حتی از تصریح به آن هم خودداری می‌کند. از سوی دیگر، اگر این صلاحیت احراز نشده، چطور دیوان راجع به فقدان شرایط لازم که منظور از آن شرایط موضوعی قضیه بوده، تصمیم گرفته است. همچنین، بخش استدلالی تصمیم دیوان بسیار قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ زیرا نه تنها بسیار مختصر بیان شده، بلکه تقریباً تمام و کمال مبتنی است بر هرآنچه آلمان در جلسه استماع مطرح کرد و بطور کلی، استدلال مشخصی در مورد فقدان شرایط لازم برای صدور

دستور موقت بیان نشده که این امر به روشنی می‌تواند مشروعیت آن را به چالش بکشد. در واقع، ظاهراً آلمان بخوبی توانسته دیوان را قانع کند. اما به هرروی فقدان مبانی استدلالی قدرتمند در اظهارنظر دیوان، شائبه نفوذ و تفوق قدرت سیاسی در سیاق عملکرد دیوان را شدت می‌بخشد، آن هم در وضعیتی که بحران انسانی غزه وجدان جهان را متأثر ساخته و صلح و امنیت بین المللی را مخدوش کرده است.

اما از سوی دیگر، نباید از نظر دور داشت که مبانی حقوقی، استدلالی و نیز موضوعی که نیکاراگوئه در طرح دعوا و نیز اظهاراتی که برای دفاع از درخواست دستورموقت به کار برده بود نیز از انسجام و دقت کافی برخوردار نبوده و این مسئله چندین بار با قاطعیت توسط آلمان در جلسه استماع تذکر داده شد. برای مثال، غالب منابع استنادی نیکاراگوئه برخلاف آلمان، دست اول محسوب نمی‌شود. در عین حال، در حد بررسی مقدماتی لازم برای اصدار دستور موقت احتمالاً بتوان وجود الزامات قانونی را برای تصمیم‌گیری در مورد عدم احراز خطر فوری از سوی آلمان کافی قلمداد کرد.

اما علاوه بر همه این موارد، دیوان در اقدام بی سابقه دیگری، علی‌رغم اینکه تصمیم به عدم صدور دستور موقت می‌گیرد، احتمالاً برای اقناع وجدان خود یا جامعه جهانی، تکمله‌ای به تصمیم اصلی خود و بخش استدلالی ناظر بر آن اضافه می‌کند و ذیل آن از دولت‌ها می‌خواهد از ارسال سلاح به طرف‌های درگیر در مخاصمه خودداری کنند. فارغ از اعلام نظر جالب توجه [قاضی الخساونه](#) در این مورد مبنی بر اینکه دیوان یک وضعیت احتمالی ژنوسید را به شرایط وجود یک مخاصمه مسلحانه فروکاسته، ماهیت این بخش از تصمیم دیوان نیز چندان روشن نیست. البته این بند بازگویی برخی تعهدات موجود دولت‌ها بوده و از این حیث، فی‌نفسه لازم الاتباع به شمار می‌رود. در نهایت، مزیت این ادای دین دیوان به وضعیت غزه می‌تواند این باشد که دولت‌ها برای مبرا شدن از اتهام سنگین مشارکت در ژنوسید، در حمایت از اسرائیل تجدیدنظر کنند.

تصمیم دیوان بین المللی دادگستری در دعوی نیکاراگوئه علیه آلمان و ابهاماتی که بدون پاسخ ماند

سید محمد امین حسینی نسب - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

نیکاراگوئه تاکنون به واسطه قضایای متعددی نزد دیوان بین المللی دادگستری حضور پیدا کرده است. آخرین مورد آن دعوایی است که این کشور در اول مارس ۲۰۲۴ علیه آلمان مطرح نموده و در آن مدعی شد که آلمان به دلیل مساعدت به اسرائیل و نیز عدم جلوگیری از نقض ارتکاب ژنوسید، تعهدات بین المللی خود را نقض کرده است. این قضیه از آن جهت که اسرائیل، عامل اصلی جنایات ارتكابی در غزه را مستقیماً به عنوان طرف دعوی قرار نداده، می تواند با چالش های حقوقی در خور توجهی مواجه گردد، که نیاز است بدان پرداخته شود.

هم چنین نکته جالب توجه دیگر اینجاست که از زمان لازم الاجرا گشتن کنوانسیون ژنوسید تا این چند سال اخیر تنها با سه قضیه یعنی [نظر مشورتی ۱۹۵۱](#) در مورد قانونی بودن حق شرط بر کنوانسیون و نیز قضایای ناشی از جنگ بوسنی و زدایی در سربرنیتسا مواجه بوده ایم؛ حال آنکه در پنج سال گذشته، چهار دعوی به استناد نقض این کنوانسیون نزد دیوان مطرح شده است. ابتدا، [گامبیا در نوامبر ۲۰۱۹ علیه میانمار](#) به دلیل اتهامات نسل زدایی علیه مردم روهینگیا اقدام کرد. دوم، [اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ علیه روسیه](#) به اتهام نقض کنوانسیون ژنوسید طرح دعوی نمود. سوم، [آفریقای جنوبی در دسامبر ۲۰۲۳ شکایتی علیه اسرائیل](#) را آغاز کرد و مدعی شد که اسرائیل هم مرتکب نسل زدایی شده و هم در جلوگیری و مجازات این اقدامات در غزه قصور ورزیده است. اخیراً، نیز همانگونه که اشاره شد، [نیکاراگوئه دعوایی را علیه آلمان](#) و در چارچوب [قضایای «منافع عمومی»](#)، با این ادعا که به سبب حمایت سیاسی، مالی و نظامی آلمان از اسرائیل، این کشور نیز در ارتکاب نسل زدایی در غزه نقش داشته است، مطرح نمود. در این مجال به دنبال آن هستیم ضمن اشاره به مسائل حقوقی قابل طرح در این قضیه، دستور دیوان در این خصوص را بررسی نماییم.

چرا نیکاراگوئه علیه آلمان؟

یکی از مسائلی که در مورد این قضیه جلب توجه می کند، این است که چرا نیکاراگوئه به سبب اقداماتی که اسرائیل در غزه مرتکب می شود، علیه این کشور یا حتی شریک استراتژیک وی یعنی ایالات متحده آمریکا طرح دعوی ننمود. در ابتدای امر لازم است اشاره نماییم که نیکاراگوئه صلاحیت دیوان را بر دو مبنا استوار می نماید. نخست، ماده ۳۶ (۲) [اساسنامه دیوان](#) است که نیکاراگوئه و آلمان هر دو اعلامیه ای مبنی بر پذیرش

صلاحیت اجباری دیوان در چارچوب آن ماده صادر نموده اند. (بند ۲۰، [اینجا](#)) مبنای دومی که نیکاراگوئه بدان استناد می کند، ماده ۹ کنوانسیون ژنوسید است که هر دو کشور به عضویت آن در آمده و هیچ کدام برخلاف ایالات متحده، بر ماده مذکور رزروی نیز قائل نشده اند. (بند ۲۴ و ۲۵، [اینجا](#))

با اینحال این احتمال هم چنان وجود دارد که آلمان با استناد به اختلافات مرتبط با استقرار نیروهای مسلح در خارج از کشور، به [حق شرط](#) خود تکیه کند که در آن صورت نیکاراگوئه با چالش صلاحیتی در این قضیه مواجه خواهد شد و نیاز دارد با توسیع مبنای صلاحیتی دیوان به حقوق بین الملل عرفی و حقوق بشردوستانه بر آن فائق آید. ([اینجا](#)) همچنین برخی صاحب نظران بر این عقیده اند که نظر به اینکه نیکاراگوئه بر پذیرش صلاحیت اجباری دیوان تاکید کرده، حتی ممکن است برخی دولت های دیگر را تشویق کند که شکایتی جدید علیه خود نیکاراگوئه نزد دیوان در رابطه با [سوء سابقه وی در حقوق بشر](#) مطرح کنند.

حال می توان تا حدودی پی برد، چه دلایلی مانع از آن شد که نیکاراگوئه دعوی خود را علیه اسرائیل یا ایالات متحده طرح نماید، چرا که این کشورها اعلامیه های شرط اختیاری خود را نیز در سال ۱۹۸۵ پس گرفته اند. ([اینجا](#)) با اینحال علی رغم استدلالات مطرح شده، باز هم نمی توان دلیل روشنی برای طرح دعوی علیه آلمان یافت، چرا که روابط این دو کشور تا پیش از این مسئله، به طور سنتی کاملاً دوستانه بوده، تا بدانجا که [وزارت امور خارجه آلمان](#) نیز یک هفته قبل از طرح دعوی علیه وی بر آن صحنه می گذارد. از سوی دیگر نیکاراگوئه پیام های مشابهی به دولت های کانادا، هلند و بریتانیا نیز ارسال داشته و بر نقش آنان در مساعدت به اسرائیل و جنایات ارتكابی تاکید می ورزد. ([اینجا](#)) لذا به اعتقاد برخی، منشا اصلی انتخاب آلمان به عنوان خوانده دعوی را باید در خارج از عالم حقوق جستجو نمود و احتمال وجود انگیزه های سیاسی و نقش سایر دولت ها در این رابطه را نمی توان نادیده گرفت. ([اینجا](#))

چالش های پیش روی نیکاراگوئه

در نهایت، مبنای و اساس ادعاهایی که علیه آلمان مطرح گردیده به سبب اقداماتی است که اسرائیل در غزه مرتکب شده است. بنابراین این قضیه به نوعی به اسرائیل مربوط می شود. این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که چون اسرائیل یکی از طرفین پرونده به حساب نمی آید، این احتمال دور از واقع نیست که رسیدگی به این شکایت را با چالش های جدی مواجه نماید. چرا که اسرائیل را می توان به عنوان ثالثی در نظر گرفت که ورود وی به دعوی اجتناب ناپذیر است و همین می تواند دیوان را از اعمال صلاحیت خود بر برخی یا همه ادعاهای نیکاراگوئه منع نماید. ریشه این مسئله به [قضیه مانتری گلد](#) بر می گردد، بدان جهت که دیوان بین المللی دادگستری در آن قضیه بیان داشت، نمی تواند به شکایتی، بدون رضایت شخص ثالث در صورتی که

موضوع اصلی پرونده بر منافع حقوقی آن شخص تأثیر بگذارد، رسیدگی نماید. این اصل در قضایای دیگری از جمله [اراضی فسفات در نائورو](#) و [تیمور شرقی](#) نیز توسط دیوان مورد اشاره قرار گرفته است. از همین رو برای اعمال این اصل، باید دو عنصر کلیدی را مدنظر قرار داد: نخست، اینکه منافع حقوقی دولت ثالث، باید «موضوع اصلی تصمیم دیوان» باشد و دوم، اتخاذ تصمیم در مورد رفتار دولت ثالث، پیش شرطی برای تصمیم گیری در مورد ادعاهای مطرح شده در دیوان باشد. (بند ۱۳، [اینجا](#)) ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که اصل مانتری گلد مرتبط با مرحله قابلیت استماع دعوی است. در این قضایا دیوان به این نکته اشاره می کند که حتی در صورت داشتن صلاحیت نسبت به این گونه دعاوی مطروحه، به دلیل عدم وجود رضایت شخص ثالث، امکان رسیدگی نخواهد داشت. ([اینجا](#))

بر همین اساس بود که آلمان در دفاعیات خود بسیار بر این اصل تأکید داشت ([اینجا](#)، صص ۲۴-۳۰)، چرا که به اعتقاد این کشور، شاکله اصلی درخواست نیکاراگوئه برای دستور اقدامات موقتی را ادعاهای مرتبط با نقض حقوق بین الملل توسط اسرائیل تشکیل می دهد. لذا لازم است با تفکیک میان ادعاهای مختلف نیکاراگوئه مشخص نماییم، آیا وضعیت اسرائیل به گونه ای است که ورود وی به این قضیه غیر قابل اجتناب باشد.

همانطور که در ابتدای بحث اشاره کردیم، نیکاراگوئه مبنای خواسته های خود را بر نقض کنوانسیون ژنوسید، تعهد به تضمین احترام به حقوق بین الملل بشردوستانه به موجب ماده ۱ مشترک کنوانسیون های چهارگانه ژنو، حقوق بین الملل عرفی و نیز نقض تعهد به تعقیب و مجازات جنایات ارتكابی استوار کرده است. در همین خصوص باید توجه داشت برای الزام به جلوگیری از ژنوسید به محض وجود خطر یا نشانه ای مبنی بر وقوع آن و هم چنین مسئولیت دولت ها در پیشگیری و مجازات اقدامات نسل زدایی، دیوان نخست باید به این نتیجه برسد که اسرائیل واقعا دست به ارتكاب چنین جنایاتی زده است و تنها در آن صورت است که می تواند به بررسی این ادعا بپردازد که آلمان با تهیه سلاح، عدم مساعدت به اسرائیل در ارتكاب نسل زدایی را نقض کرده است. (بند ۱۵، [اینجا](#))

هم چنین به اعتقاد قاضی سبوتینده در خصوص نقض تعهدات به موجب قواعد آمره حقوق بین الملل از جمله حق تعیین سرنوشت نیز در وهله اول می بایست ارتكاب جنایات توسط اسرائیل برای دیوان روشن گردد. (بند ۲۰، [اینجا](#)) البته با توجه به ماهیت تعهدات مطرح شده، این بحث نافی وظیفه آلمان برای مبادرت به اقدامات مثبتی در جهت جلوگیری از ارتكاب ژنوسید و سایر جنایات بین المللی نیست. همین امر در خصوص تعهدات آلمان به موجب حقوق بین الملل بشردوستانه نیز جاری است، فلذا تعهد به اینکه باید گام های مثبتی برای

اطمینان از رعایت حقوق بین‌المللی بشردوستانه برداشته شود، نیازی به این ندارد که اسرائیل واقعاً اصول و قواعد حقوق بشردوستانه را نقض کرده باشد. (اینجا)

اما به نظر می‌رسد یکی دیگر از چالش‌های این قضیه، راهکار نیکاراگوئه برای تفوق بر چالش ناشی از اصل مانتری گلد یعنی درخواست ورود به دعوای آفریقای جنوبی علیه اسرائیل در چارچوب ماده ۶۲ اساسنامه دیوان باشد. (اینجا) چرا که این اقدام نشان دهنده آن است که نیکاراگوئه به دنبال آن نیست، بدون آنکه مسئولیت اسرائیل در قبال اقدامات وی مشخص گردد، مسئولیت و نقض تعهدی برای آلمان در نظر گرفته شود. درخواست‌های نیکاراگوئه و استدالات طرفین

نیکاراگوئه در اظهارات خود بیان می‌دارد: «به عنوان یک موضوع بسیار فوری در رابطه با مشارکت آلمان در نسل‌زدایی محتمل جاری و نقض جدی حقوق بین‌الملل بشردوستانه و سایر قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام که در نوار غزه و همچنین در سایر بخش‌های فلسطین رخ می‌دهد، از دیوان درخواست دارد جهت اتخاذ اقدامات موقتی در خصوص موارد زیر تصمیم‌گیری نماید:

۱. آلمان باید فوراً کمک‌های خود به اسرائیل، به ویژه مساعدت نظامی، صادرات و نیز مجوز صادرات تجهیزات نظامی و تسلیحات جنگی را تا جایی که از این کمک‌ها برای ارتکاب یا تسهیل نقض جدی کنوانسیون ژنوسید، حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا سایر قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام استفاده می‌شود، متوقف کند.

۲. آلمان باید فوراً تضمین کند که تجهیزات نظامی، سلاح‌های جنگی و سایر تجهیزات مورد استفاده برای اهداف نظامی که قبلاً توسط آلمان به اسرائیل تحویل داده شده است، برای ارتکاب یا تسهیل نقض جدی کنوانسیون ژنوسید، حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا سایر قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام استفاده نمی‌شوند.

۳. آلمان باید حمایت و تامین مالی خود از آژانس امدادرسانی و کارایی ملل متحد برای پناهندگان فلسطینی (UNRWA) را در رابطه با عملیات در غزه از سر بگیرد.

نیکاراگوئه معتقد است آلمان با ارائه تسلیحات به اسرائیل و با تعلیق کمک‌های مالی به UNRWA به تعهدات خود به موجب کنوانسیون ژنوسید و حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ و اصول تخطی‌ناپذیر آن عمل نکرده است. نیکاراگوئه ادعا می‌کند که برای سال ۲۰۲۳، دولت آلمان مجوز صادرات تجهیزات نظامی و تسلیحات جنگی را به ارزش بیش از ده برابر سال ۲۰۲۲ صادر نموده که غالب آنها به پس از آغاز عملیات نظامی توسط اسرائیل در نوار غزه تعلق دارد. طبق ادعای نیکاراگوئه، آلمان نمی‌تواند از وضعیت غزه غافل باشد یا این احتمال را نادیده بگیرد که تجهیزات نظامی و

سلاح‌های جنگی داده شده به اسرائیل ممکن است توسط این کشور برای بمباران و کشتن هزاران کودک، زن و مرد فلسطینی استفاده شود. (اینجا، ص ۲) همچنین ادعا می‌کند که آلمان نه تنها تعهدات خود را برای جلوگیری و مجازات نقض کنوانسیون ژنوسید و حقوق بین‌الملل بشردوستانه نقض کرده است، بلکه با مساعدت‌های خود و کمک به ارتکاب [آن] نقض‌ها، در آنها مشارکت داشته است.

در پاسخ، آلمان ابتدا اعلام می‌کند برای عمل به تعهداتی که کشورهای عضو کنوانسیون ژنوسید مبنی بر جلوگیری از وقوع آن دارند، از تمام ابزارهای معقولی که برای اعمال نفوذ بر اسرائیل به منظور بهبود شرایط وضعیت غزه و ارائه کمک‌های بشردوستانه به مردم این سرزمین در اختیار داشته، استفاده نموده است. از سوی دیگر تعهدی که از ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های ژنونا می‌شود، دولت‌هایی که طرف مخاصمه نیستند را به خودداری از ارائه حمایت نظامی به کشور درگیر در آن مخاصمه مسلحانه، ملزم نمی‌کند. (اینجا، صص ۳۸-۴۱) آلمان همچنین مدعی است که با اعمال استانداردهای سختگیرانه برای صدور مجوز، خطر نقض جدی کنوانسیون ژنوسید، حقوق بین‌الملل بشردوستانه و سایر قواعد آمره حقوق بین‌الملل توسط کشور دریافت‌کننده تجهیزات را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. طبق اظهارات آلمان، هیچ مدرکی مبنی بر اینکه ارائه تجهیزات نظامی به اسرائیل توسط این کشور، نسل‌زدایی ادعایی یا نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه را تسهیل کرده باشد، وجود ندارد. (اینجا، ص ۲) از سوی دیگر چارچوب قانونی آلمان در مورد ساخت، بازاریابی و صادرات تسلیحات و سایر تجهیزات نظامی نیازمندی‌های یک فرآیند بین‌سازمانی با مشارکت حداقل دو وزارتخانه و بسته به الزامات سایر وزارتخانه‌هاست. (اینجا، صص ۱۷-۱۸) بر اساس این چارچوب، دو دسته از فناوری‌ها و تجهیزات نظامی مشمول مجوز، وجود دارد: «سلاح‌های جنگی» که صادرات آن نیازمند دو مجوز است و «سایر تجهیزات نظامی» که صادراتشان تنها به یک مجوز نیاز دارد. با اینحال دولت آلمان برای صدور مجوزها، میزان احتمال استفاده از این تجهیزات در ارتکاب نسل‌زدایی، جنایات علیه بشریت یا نقض فاحش کنوانسیون‌های چهارگانه ژنوا را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. (اینجا، ص ۲)

تصمیم دیوان و انتقادات نسبت به آن

دیوان در نهایت پس از بررسی ملاحظات طرفین در ۳۰ آوریل ۲۰۲۴ به این نتیجه رسید که با توجه به شرایط فعلی نیازی به اتخاذ اقدامات موقتی نیست و نکته قابل توجه این است که برای این تصمیم خود، هیچ استدلالی را بیان نمی‌کند. با اینحال حتی همین تصمیم نیز مورد انتقاد قاضی سبوتینده قرار گرفت، چراکه به اعتقاد وی دیوان رویکردی عجیب را در پیش گرفته که با استدلالی اندک این وضعیت را مورد تبیین قرار داده و باید درخواست نیکاراگوئه را صراحتاً رد می‌کرد. (بند ۳) به هر حال دیوان در پنج پاراگراف کوتاه (بند های ۱۶-

۲۰)، استدلال های آلمان در مورد چارچوب قانونی این کشور برای نظارت بر اعطای کمک های نظامی، از جمله ارزیابی های انجام شده برای بررسی احتمال استفاده از این تجهیزات در ارتکاب نسل کشی، جنایات علیه بشریت یا نقض فاحش کنوانسیون های چهارگانه ژنو را بازگو کرد. دیوان همچنین خاطرنشان می کند که علی رغم مراجعه اسرائیل در سال ۲۰۲۳ برای دریافت مهمات تانک به آلمان، تاکنون هیچ تصمیمی در مورد این درخواست توسط دولت این کشور اتخاذ نشده است. در نهایت، دیوان به بیانیه آلمان توجه می کند که ۹۸ درصد از مجوزهای صادر شده از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به «سایر تجهیزات نظامی» و نه «سلاح های جنگی» مربوط می شود. (اینجا، ص ۳)

هم چنین دیوان اشاره می کند که طبق ادعای آلمان از نوامبر ۲۰۲۳ کاهش قابل توجهی در ارزش موادی که برای آنها مجوز صادر شده است، از حدود ۲۰۰ میلیون یورو در اکتبر ۲۰۲۳ به حدود ۲۴ میلیون یورو در نوامبر ۲۰۲۳ و نیز به حدود ۱ میلیون یورو در مارس ۲۰۲۴ وجود داشته است. از همین رو از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، تنها چهار مجوز برای سلاح های جنگی صادر شده است؛ دو مجوز برای مهمات آموزشی، یکی برای بارهای پیشران در راستای اهداف آزمایشی و دیگری در مورد صادرات ۳۰۰۰ سلاح ضد تانک قابل حمل. (اینجا، صص ۱۸-۲۲)

با این حال، قاضی الخساونه (قاضی اختصاصی نیکاراگوئه، که قبلاً به عنوان یکی از اعضای دیوان از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱ فعالیت می کرد) در همین خصوص در نظریه مخالف خود به دو موضوع مهم اشاره می کند؛ مسئله نخست، فوریت قضیه است که در رابطه با آن، انتقال ۳۰۰۰ سلاح ضد تانک به اسرائیل برای استفاده علیه دشمنی که تانک ندارد و تنها باعث آسیب و تخریب خانه های غیرنظامی در غزه می شود را مورد توجه قرار داد. وی همچنین به ادامه صدور مجوزها برای صادرات تسلیحات و سایر تجهیزات نظامی تا سال ۲۰۲۴ آن هم نه برای اهداف آموزشی یا آزمایشی اشاره می کند و اینکه تصمیم آلمان برای حمایت از اسرائیل در بحبوحه اظهارات رهبر اسرائیل که نشان از یک نسل زدایی وحشتناک دارد، صورت گرفته است. (بند ۶)

مسئله دوم قضیه ماتتری گلد است. در این رابطه، قاضی الخساونه استنادات ناموفق گذشته به این اصل را در مرحله اقدامات موقتی با توجه به هدف چنین اقداماتی یادآوری می کند. علاوه بر این، وی این سوال را مطرح می نماید که چگونه می توان این اصل را به طور منطقی در رابطه با تعهد جلوگیری از نسل زدایی به کار برد. او همچنین به ارتباط رضایت دولت در توسل به شرط فیصله اختلافات در غیرقابل اجرا کردن این اصل و نیز سیاست حقوقی که علیه گسترش دامنه این اصل حکم می کند، اشاره می نماید. (اینجا، ص ۶)

در رابطه با تصمیم آلمان مبنی بر تعلیق کمک به آژانس امدادسانی و کاربایی ملل متحد برای پناهندگان فلسطینی در ۲۷ ژانویه ۲۰۲۴، دیوان نخست یادآوری می کند که کمک به این نهاد داوطلبانه است. ثانیاً، هیچ

پرداختی از سوی آلمان به این کارگزاری از زمان اتخاذ این تصمیم، صورت نگرفته است. (اینجا، صص ۱۴-۱۶) با اینحال، دیوان بیان می دارد که آلمان اعلام نموده، از ابتکارات با هدف تأمین مالی کار آژانس، به ویژه از طریق پرداخت ۵۰ میلیون یورو توسط اتحادیه اروپا در ۱ مارس ۲۰۲۴، و همچنین ارائه حمایت مالی و مادی به سایر سازمان های فعال در نوار غزه حمایت کرده است. (اینجا، ص ۳)

درمجموع ادعاهای مطرح شده، دیوان را به این نتیجه رساند که این وضعیت، خطر فوری آسیب جبرانناپذیر به حقوق مورد ادعا در قضیه را به عنوان یک الزام برای اتخاذ اقدامات موقتی ایجاد نمی کند. هرچند که هرگز به صراحت اعلام نکرد که نیکاراگوئه نتوانسته مسئله خطر فوری غیرقابل جبران را به اثبات رساند. همانطور که قاضی ایواساوا در بند ۴ نظر جداگانه خود اشاره کرد، در صورت عدم تحقق هر یک از الزامات، دیوان نیازی به بررسی سایر الزامات جهت صدور قرار اقدامات موقتی ندارد. با این حال، قاضی الخسانه از نظر غیرمعمول دیوان انتقاد کرد و آن را تاسف بار خواند، چراکه به اعتقاد ایشان، دیوان رویکرد جدیدی را در پیش گرفته که باعث انحراف از رویه تثبیت شده وی در رسیدگی به درخواست های اقدامات موقتی می شود.

به نظر می رسد این تصمیم از آن جهت از رویکرد معمول دیوان خارج است که آنگونه که شرایط می طلبد، به طور ملموسی ماهیت یا دامنه تعهدات مورد استناد نیکاراگوئه را مورد بررسی قرار نداد. هم چنین به این مهم پرداخته نشد که اصل مانتری گلد، علیرغم جلب توجه گسترده در جلسه استماع شفاهی، از چه جایگاهی در این قضیه برخوردار است، که به نظر می رسد در صورت ادامه پرونده نزد دیوان در مرحله اعتراضات اولیه بدان اشاره خواهد شود. از سوی دیگر با اینکه درخواست نیکاراگوئه جهت اتخاذ اقدامات موقتی رد شد، با اینحال دیوان درخواست آلمان برای حذف پرونده از فهرست عمومی را نیز مردود دانست.

در نهایت، دیوان با سه بند (پیش از رسیدن به بند اجرایی رأی) به تصمیم خود پایان داد؛ نخست، نگرانی عمیق خود را در مورد شرایط زندگی فاجعه بار فلسطینیان در نوار غزه (بند ۲۲) ابراز نمود، هم چنین بر اهمیت تعهدات مندرج در حقوق بین الملل بشردوستانه و کنوانسیون ژنوسید مورد استناد نیکاراگوئه، تاکید کرد و نیز به همه دولت ها تعهدات بین المللی مربوط به انتقال تسلیحات به طرف های درگیری مسلحانه را یادآوری نمود. (بندهای ۲۳-۲۴) به اعتقاد برخی، دیوان به جای توضیح تصمیم خود در قضیه مذکور، بیشتر مطالب را به یادآوری تعهدات عمومی دولت ها به موجب حقوق بین الملل اختصاص داد.

نتیجه گیری

شاید در ابتدای امر به این نتیجه رسیده باشیم که تلاش های نیکاراگوئه هم در کسب نظر دیوان جهت صدور قرار اقدامات موقتی و هم در مسئول قلمداد نمودن آلمان به سبب مساعدت هایی که به اسرائیل داشته، به سر

منزل مقصود نرسیده است. [\(اینجا\)](#) حال آنکه در صورت ادامه قضیه این احتمال وجود دارد، نیکاراگوئه بتواند چالش جدیدی را در برابر کفایت چارچوب نظارتی آلمان برای صادرات تسلیحات ایجاد کند. دستور دیوان به این معنا نیست که تصمیم نیکاراگوئه برای پیگیری اقدامات موقتی، امری عبث بوده است. درواقع آلمان با تاکید بر کاهش قابل توجه کمک های نظامی به اسرائیل و همزمان با اذعان به وخامت اوضاع، دیوان را متقاعد کرد که ضرورتی بر اتخاذ اقدامات موقتی نیست. اما نباید از این نکته غافل شد که آلمان اکنون ممکن است برای از سرگیری هرگونه کمک نظامی قابل توجه به اسرائیل در بحبوحه تداوم درگیری ها در غزه، چه از نظر سیاسی و چه به دلیل امکان پیگیری های قضایی، با مشکل مواجه شود. [\(اینجا\)](#)

بنابراین، علی رغم عدم موفقیت اولیه نیکاراگوئه باید توجه داشت دیوان در صورت ادامه یافتن این دعوی، فرصت مهمی برای بررسی نحوه تلاقی قاعده اجتناب ناپذیر بودن ورود ثالث به دعوی با نقض تعهداتی که به موجب حقوق بین الملل بشردوستانه الزامی هستند و نیز روشن ساختن ماهیت و دامنه تعهدات در زمینه انتقال تسلیحات و سایر اشکال مساعدت به طرف های درگیر در مخاصمات مسلحانه، خواهد داشت و تا بدین جا صرفا یک پیش نمایش از مسائل حقوقی اساسی مطروحه در این قضیه مورد اشاره قرار گرفته است.

اصلاح قرار اقدامات موقت دیوان بین المللی دادگستری در قضیه آفریقای جنوبی علیه

اسرائیل و دستور توقف عملیات نظامی

صادق بشیره – مسئول کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد و دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

سابقاً در یادداشتی با عنوان «درخواست صدور قرار موقت توسط دیوان بین المللی دادگستری مبنی بر توقف عملیات نظامی در دعوی آفریقای جنوبی علیه اسرائیل (۲۰۲۴) در مقایسه با دعوی اوکراین علیه روسیه (۲۰۲۲)» در همین [پایگاه](#)، به این موضوع پرداختم که چرا دیوان بین المللی دادگستری درخواست آفریقای جنوبی پیرامون توقف عملیات نظامی علیه اسرائیل را رد نمود و در این خصوص دعوی اوکراین علیه روسیه را نیز به عنوان یک استناد مهم آفریقای جنوبی، مورد تدقیق و مقایسه قرار دادم تا دلیل رد درخواست آفریقای جنوبی از سوی دیوان در قرار موقت ۲۶ ژانویه ۲۰۲۴ تبیین شود. اینک اما با گذشت چند ماه، در نتیجه اصرار اسرائیل بر تهاجم های نظامی اش در غزه و حتی توسعه آن به رفح و همچنین با پیگیری مصرانه آفریقای جنوبی بر اساس تشدید وخامت اوضاع در غزه و ایجاد شرایطی اضطراری و فوری که خطر قریب الوقوع آسیب شدید به حقوق مورد ادعای آفریقای جنوبی طبق [کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت ژنوساید \(نسل زدایی\) سال ۱۹۴۸](#) (به اختصار کنوانسیون نسل زدایی) را به همراه دارد و این به معنای وقوع یک فاجعه انسانی است، دیوان بین المللی دادگستری نهایتاً تصمیم گرفت قرارهای موقت پیشین خود را بر اساس تغییر وضعیت در غزه و مطابق با قواعد رسیدگی خود اصلاح نماید. توضیح آن که در این بین آفریقای جنوبی یک مرتبه دیگر نیز درخواست مشابهی را از دیوان داشت که رد شد (۲۸ مارس ۲۰۲۴). این یادداشت شرح می دهد که دیوان چگونه و بر چه اساسی دیدگاه خود در این خصوص را تغییر داده و نهایتاً تصمیم می گیرد که اسرائیل باید عملیات نظامی خود در رفح را متوقف کند.

ادعاهای آفریقای جنوبی

آفریقای جنوبی این درخواست را مبتنی بر تهاجم زمینی ای می داند که اسرائیل از ۷ مه ۲۰۲۴ در رفح به عنوان آخرین پناهگاه در غزه برای یک و نیم میلیون فلسطینی که اکثر آنها اجباراً از شمال و مرکز غزه آواره شده اند، آغاز کرده است. به باور آفریقای جنوبی این منطقه آخرین مرکز قابل سکونت در غزه است که با کنترل گذرگاه های رفح و کرم شالو توسط اسرائیل، عملاً کلیه مبادی ورود و خروج افراد و کالاها به دست اسرائیل افتاده و کنترل کامل و مستقیمش را بر این منطقه در پی داشته است.

آفریقا جنوبی مدعی است که اسرائیل به فلسطینیان در بخش شرقی دستور داده که به منطقه بشردوستانه المواسی نقل مکان کنند که پرتراکم و فاقد امنیت است و این در حالیکه اجرای ایمن تخلیه دسته‌جمعی در این مقیاس غیرممکن است. همه این‌ها در شرایطی است که جای دیگری برای زندگی فلسطینیان رفح وجود ندارد؛ چرا که حدوداً ۷۶ درصد از خاک غزه اکنون مشمول دستور تخلیه بوده و تخمین زده می‌شود که دوسوم منازل آسیب‌دیده یا ویران شده‌اند. بر این اساس با توجه به ایجاد شرایط جدیدی که تشدید وخامت اوضاع را به همراه داشته و صدمات جبران‌ناپذیری را به حقوق فلسطینیان از جمله بقای آن‌ها وارد می‌سازد، آفریقای جنوبی استدلال می‌کند تغییر در وضعیت غزه از زمان قرار موقت ۲۸ مارس به معنای آنچه در مواد ۷۵(۳) و ۷۶(۲) مقرر گشته، حادث شده است (بندهای ۲۳ و ۲۴).

آفریقای جنوبی مدعی است که نظر به وضعیتی که شرح داده، شیوه‌ای که اسرائیل در عملیات‌های نظامی‌اش در رفح و در سراسر غزه دنبال می‌کند، به خودی خود نسل‌زدایی است و بر این اساس آفریقای جنوبی خواستار دستور صریح توقف عملیات نظامی است که برای بقای آنچه از زندگی فلسطینیان باقی مانده، ضرورت دارد. آفریقای جنوبی تأکید می‌کند که هیچ منطقه‌ای برای نقل مکان در غزه وجود ندارد که در آن کمک‌های بشردوستانه ارائه شود. آفریقای جنوبی معتقد است که اسرائیل هیچ برنامه‌ای در مورد تخلیه‌های سابق نداشته و در مورد تخلیه رفح نیز ندارد که در نهایت منجر به آوارگی و ایجاد شرایطی فاجعه‌بار شده و تداومش بر این اساس چیزی از حیات مردم فلسطین باقی نخواهد گذاشت (بندهای ۳۵، ۳۶ و ۳۷).

این جایی است که آفریقای جنوبی وضعیت جدیدی را ترسیم نموده و ادعایی از یک جنس متفاوت نسبت به ادعاهایش برای درخواست قرار موقت نخست و حتی قرار موقت ۲۸ مارس مطرح می‌کند؛ وضعیتی که با اصرار اسرائیل بر تداوم عملیات‌های نظامی‌اش به شیوه پیشین و حتی تشدید آن‌ها و عدم اهتمام به قرارهای موقت پیشین دیوان بین‌المللی دادگستری، اصرار آفریقای جنوبی در مورد درخواست توقف عملیات نظامی را به همراه دارد. گویی که دیگر اجرای تعهدات اسرائیل مطابق با کنوانسیون بدون توقف چنین عملیات‌هایی امکان‌پذیر نیست.

پاسخ‌های اسرائیل

اسرائیل با اشاره به انجام تخلیه اکثر غیرنظامیان از رفح در چند ماه گذشته و با انگاره رفح به عنوان یک دژ نظامی و به عنوان تهدیدی قابل توجه علیه اسرائیل و شهروندان، ادعای آفریقای جنوبی را رد می‌کند. اسرائیل همچنین انسداد گذرگاه‌های ادعایی آفریقای جنوبی را تکذیب نموده و مجدداً بر مواضع خود پیرامون تلاش‌های مستمرش جهت تسکین وضعیت انسانی در غزه تأکید و در این راستا برخی از اقداماتش را

برمی‌شمارد (بندهای ۲۵ و ۲۶). به این ترتیب اسرائیل معتقد است که دستور موقت ابتدایی دیوان برای تضمین حقوق مندرج در کنوانسیون و رعایت تعهدات اسرائیل بر آن مبنا، کافی بوده و شرایطی که مستلزم اقدامات جدیدی باشد، ایجاد نشده است.

اسرائیل حملات خود به رفح را مصداق حملاتی با مقیاس گسترده قلمداد نمی‌کند و معتقد است که صرفاً عملیات‌هایی محدود و محدود انجام شده است. اسرائیل از تلاش‌هایش پیرامون تخلیه غیرنظامیان از مناطقی که درگیری‌های شدید پیش‌بینی می‌شده، یاد می‌کند و منطقه المواسی را به عنوان یک منطقه بشردوستانه ذکر می‌نماید که خارج از صحنه درگیری‌ها بوده و از آغاز حمله نظامی به شکل قابل توجهی برای تخلیه تدریجی غیرنظامیان گسترش یافته است. اسرائیل ایجاد نواحی محدودیت آتش و استفاده از توقف‌های تاکتیکی در مسیرهای تخلیه حین درگیری‌ها را به عنوان راهکارهایی برای حفظ امنیت فلسطینیان در حال انتقال عنوان می‌کند و ایجاد مسیرهای اصلی برای وصول کمک‌های بشردوستانه از جمله از طریق یک اسکله شناور در سواحل غزه که از ۱۷ مه ۲۰۲۴ احداث می‌شود را خاطرنشان می‌سازد. اسرائیل از روند رو به تسهیل و فعالانه تامین آب و غذا و افتتاح بیمارستان‌های صحرایی پرده‌برداری نموده و خریداری چهل هزار چادر که قادر به پناه دادن سه هزار و دویست نفر در منطقه به اصطلاح بشردوستانه است را به عنوان اقدامات مثبت خود در این راستا برمی‌شمارد. طبق ارزیابی اسرائیل تا کنون هشتصد هزار غیرنظامی، رفح را در نتیجه هشدارهای اسرائیل یا به ابتکار خودشان ترک کرده‌اند (بندهای ۳۹، ۴۰ و ۴۱).

دیوان نیز آمارها پیرامون تخلیه را تایید می‌کند (بند ۴۳) اما نتیجه چنین انتقالی به زعم اسرائیل ایجاد یک منطقه بشردوستانه برای غیرنظامیان است در حالی که گزارش‌های بسیاری از ارگان‌های سازمان ملل متحد موید آن نیستند و از آوارگی این تعداد انسان سخن می‌گویند (بندهای ۴۴، ۴۵ و ۴۶). آفریقای جنوبی نیز به عنوان خواهان مدعی آن است که این انتقالات منجر به وقوع فجایع انسانی در غزه شده است. با این همه، اسرائیل معتقد است که تصمیم دیوان مبنی بر توقف عملیات نظامی به معنای رها شدن گروگان‌های در دست حماس به حال خود است و این که حماس آزادی دارد که بدون مانع به حملات خود علیه اسرائیل و شهروندان غیرنظامی‌اش ادامه دهد. اسرائیل هدف خود از حمله به رفح را حفاظت از غیرنظامیان و نجات گروگان‌ها می‌داند و معتقد است که سازکارهای لازم را برای بررسی تخلفات احتمالی نیروهای نظامی‌اش و اطمینان از پاسخگویی آن‌ها در اختیار دارد (بند ۴۲). هرچند که به نظر پاسخ‌های اسرائیل از اتقان کافی برخوردار نباشد. آنچه اسرائیل می‌گوید، فرآیندی است که نتایجی خلاف ادعای آن را به همراه داشته است و نکته مهم‌تر آن‌جاست که اسرائیل راه‌ها برای راستی‌آزمایی و حقیقت‌یابی همین فرآیندها را نیز بسته است.

بخشی از پاسخ‌های اسرائیل آشکارا وعده و وعیدهایست که بر اساس آنچه تا کنون تجربه شده، بسیار بعید به نظر می‌رسد. کارنامه‌ای که اسرائیل به آن مفتخر است، برگ سیاهی در تاریخ بشریت بوده و وضعیتی که اسرائیل ترسیم می‌کند، اصلاً به فاجعه‌ای که در حال رخ دادن است، شباهت ندارد. در عمل نیز اسرائیل برای نیل به هدف خود، استفاده از وسایل مختلفی را توجیه می‌کند که به خودی خود خلاف بوده و نتایج متخلفانه‌ای را نیز رقم می‌زنند. به این ترتیب اسرائیل در استدلال خود، از آنچه مورد ادعای خواهان یعنی آفریقای جنوبی است و آنچه که دیوان قصد ارزیابی‌اش را دارد، بسیار انحراف دارد که حول محور کنوانسیون منع نسل‌زدایی به عنوان تعهد اسرائیل و همچنین قرارهای سابق می‌چرخد و از ایجاد یک وضعیت جدید در نتیجه اقدامات اسرائیل برای امکان تغییر در آن‌ها صحبت می‌کند.

با این همه و با وجود آن که نگارنده پاسخ‌های اسرائیل در برابر ادعاهای آفریقای جنوبی را موجه قلمداد نمی‌کند اما باید اعتراف نماید که بنابر رویکرد سابق دیوان در این باره، در بدو امر هرگز تصور نمی‌شد که دیوان حتی به فرض اثبات ایجاد وضعیتی جدید و لزوم تغییر قرار موقت، به توقف عملیات نظامی اسرائیل دستور دهد و درخواست آفریقای جنوبی را اجابت کند. در ادامه مسیری که دیوان برای رسیدن به این نتیجه طی نموده است را مورد تدقیق و بررسی قرار خواهم داد.

استدلالات و استنتاجات دیوان بین‌المللی دادگستری

دیوان بین‌المللی دادگستری در تاریخ ۲۶ ژانویه ۲۰۲۴ پیرو درخواست آفریقای جنوبی علیه اسرائیل، به صدور نخستین قرار موقت خود در این دعوی مبادرت ورزید که اگرچه اقدامات اسرائیل در فلسطین اشغالی را تخطئه می‌نمود و به خودی خود با توجه به احراز معیار *prima facie* دورنمایی از امکان وجود صلاحیت دیوان برای بررسی ادعاهای آفریقای جنوبی مبنی بر نقض کنوانسیون نسل‌زدایی توسط اسرائیل را ارائه می‌داد، اما در نهایت مهم‌ترین خواسته آفریقای جنوبی یعنی توقف عملیات نظامی اسرائیل را رد نمود.

در واقع دیوان بر این اعتقاد بود که صلاحیت اظهار نظر در این باره را ندارد و تعهدات مندرج در کنوانسیون مذکور، جدای از موضوع توقف عملیات نظامی برقرار بوده و می‌بایست تحت هر شرایطی رعایت شود. لذا دیوان به جای صدور تصمیم توقف عملیات نظامی، بر اقداماتی که اجرای مفاد کنوانسیون را تضمین کند، تاکید نمود. بسیاری این تصمیم را به عنوان شکست آفریقای جنوبی و پیروزی حقوقی اسرائیل قلمداد نمودند.

اما به زودی آفریقای جنوبی برای نخستین بار با توجه به تشدید وخامت اوضاع در غزه و بروز نشانه‌های عدم اهتمام اسرائیل به قرار موقت صادره و تعهدات خود بر اساس کنوانسیون نسل‌زدایی، در تاریخ ۶ مارس ۲۰۲۴ درخواست اصلاح قرار موقت ۲۶ ژانویه را تقدیم دیوان کرد که دیوان دلیلی برای تجدید نظر در اقدامات

اتخاذی خود نمی‌یابد (قرار موقت ۲۸ مارس) و گویی دگر باره آفریقای جنوبی راه به جایی نمی‌برد. با این حال مطابق همان قرار موقت، در تاریخ ۲۹ آوریل ۲۰۲۴ اسرائیل گزارشی را در مورد اقدامات اتخاذشده اش ارائه نمود که متعاقب آن آفریقای جنوبی ملاحظات خود را پیرامون آن گزارش ارسال و در تاریخ ۱۰ مه ۲۰۲۴ درخواست فوری خود جهت اصلاح اقدامات موقت صادره از سوی دیوان را در تطابق با ماده ۴۱ اساسنامه و همچنین مواد ۷۵ و ۷۶ قواعد رسیدگی به دیوان تقدیم نمود که در راس آن توقف عملیات نظامی در رفح تقاضا شده بود. ۱۶ و ۱۷ مه جلسات رسیدگی شفاهی برگزار شد و آفریقای جنوبی از دیوان درخواست نمود که در کنار تعهدات مطابق با قرارهای ۲۶ ژانویه و ۲۸ مارس ۲۰۲۴، به توقف عملیات نظامی در غزه از جمله در منطقه رفح و همچنین رفع انسداد گذرگاه‌های آن منطقه به طور فوری، کامل و بدون قید و شرط رای دهد. (بندهای ۱۲ تا ۱۷)

دیوان در خصوص این درخواست معتقد است که بخشی از خواسته‌ها مربوط به حقوقی است که سابقا از سوی دیوان به آن‌ها تصریح شده و برای خواهان محتمل است. لذا دیوان باید به این مهم پردازد که آیا وضعیت ادعایی فعلی خطر آسیب جبران‌ناپذیری را در مورد آن حقوق محتمل به همراه دارد و آیا یک وضعیت اضطراری ایجاد نموده است یا خیر. دیوان همچنین یادآوری می‌کند که سابقا تصریح داشته است که با توجه به جایگاه بنیادین ارزش‌های مقرر در کنوانسیون نسل‌زدایی، حقوق محتمل مورد بحث به گونه‌ای هستند که لطمه به آن‌ها غیرقابل جبران است (بند ۳۴ و ۳۵). به این ترتیب دیوان خود را از اثبات مجدد این موضوع بی‌نیاز دانسته و صرفا باید به پرسش‌های فوق پردازد.

دیوان تایید می‌کند که درخواست آفریقای جنوبی در حقیقت درخواستی برای جرح و تعدیل و اصلاح قرار موقت ۲۸ مارس ۲۰۲۴ است و بنابراین دیوان باید بر اساس شرایط مندرج در بند نخست ماده ۷۸ قواعد رسیدگی دیوان، این موضوع را مورد ارزیابی قرار دهد که چنین مقرر می‌دارد: «بنا به درخواست یکی از طرفین یا *proprio motu* دیوان می‌تواند در هر زمانی پیش از صدور رای نهایی، هر تصمیمی پیرامون قرار موقت را ابطال یا اصلاح نماید، در صورتی که به نظر دیوان تغییراتی در وضعیت، توجیه‌کننده این ابطال یا اصلاح باشد» (بند ۲۰). به این ترتیب دیوان ابتدا می‌بایست بر اساس اطلاعاتی که طرفین ارائه نموده‌اند، به این نتیجه نائل آید که وضعیتی که طی آن قرار ۲۸ مارس ۲۰۲۴ صادر شده، دچار تغییر شده است. با فرض تغییر شرایط و وضعیت، دیوان باید بررسی نماید که آیا آن تغییر موجبات اصلاح قرار قبلی را فراهم آورده است یا خیر. در نهایت صدور اقدامات موقت جدید یا اصلاحی مستلزم رعایت مفاد ماده ۴۱ اساسنامه دیوان است.

دیوان با اشاره به وخامت اوضاع در غزه در پی عملیات نظامی اسرائیل که در قرار ۲۶ ژانویه ۲۰۲۴ خاطرنشان ساخته بود، به نامه خود در تاریخ ۱۶ فوریه ۲۰۲۴ خطاب به طرفین اشاره دارد که به نقل از دبیر کل سازمان ملل متحد تشدید تصاعدی وضعیت وخیم نوار غزه به ویژه رفح را یادآور می‌شود؛ چنان که دیوان در قرار موقت ۲۸ مارس نیز تصریح داشت که وضعیت فاجعه‌بار فلسطینی‌ها از ژانویه ۲۰۲۴ با توجه به محرومیت‌های طولانی از غذا و سایر امکانات، بسیار بدتر شده است. دیوان تایید می‌کند که وضعیت فلسطین از زمان صدور قرار ۲۸ مارس بدتر شده و نگرانی‌های اعلامی به طرفین در ۱۶ فوریه ۲۰۲۴ محقق شده است؛ به طوری که وضعیت بشردوستانه در غزه اسفناک است و با توجه به تشدید حملات به رفح و دستورهای مکرر تخلیه و نقل مکان از بخش شرقی رفح به مناطق المواسی و خان یونس، بالغ بر هشتصد هزار نفر از فلسطینیان تا ۱۸ مه ۲۰۲۴ آواره شده‌اند.

با این همه، دیوان باید در ادامه به این موضوع بپردازد که تشدید حملات به ویژه در رفح که در عین آسیب‌پذیری بیشتر فلسطینیان در نتیجه جابه‌جایی‌های مکرر به وقوع پیوسته است، آیا در معنای ماده ۷۶ قواعد رسیدگی دیوان، تغییر در وضعیت است؟ (بندهای ۲۹ و ۳۰) بنابراین در این مقدمه و بر اساس گزارش‌ها و داده‌ها، دیوان با آفریقای جنوبی همراستا است که حملات تشدید و جبهه‌های نبرد افزایش یافته و همچنین فلسطینیان وضعیت وخیم‌تری را تجربه می‌کنند؛ اما مسئله این‌جاست که آیا این مسائل مطابق با ماده فوق به آستانه‌ای رسیده است که در نتیجه آن لازم باشد دیوان در قرار موقت پیشین خود تجدید نظر نماید و بخصوص این‌بار به توقف عملیات نظامی اسرائیل رای دهد؟

دیوان بر اساس گزارش‌های بروز شده OCHA، UNICEF، WFP و UNRWA آنچه آفریقای جنوبی در مورد فجایع جاری در غزه ادعا می‌کند را تصدیق می‌نماید و با در نظر گرفتن اقدامات موقتی اتخاذ شده در تاریخ‌های ۲۶ ژانویه و ۲۸ مارس ۲۰۲۴، به این نتیجه نائل می‌آید که وضعیت ناشی از حمله نظامی اسرائیل به رفح، موجب یک خطر بیشتر و غیرقابل جبران در مورد حقوق ادعایی آفریقای جنوبی است که با توجه به شرایط اضطراری و فوریت آن مستلزم تجدید نظر دیوان در اقداماتش پیش از اخذ تصمیم نهایی است (بند ۴۷). بر این اساس دیوان تصمیم خود در تاریخ ۲۸ مارس ۲۰۲۴ را نیازمند اصلاح می‌داند.

اگرچه دیوان مستند به بند ۲ ماده ۷۵ قواعد دادرسی، خود را در این خصوص مخیر می‌داند که اقداماتی را جدای از آنچه از سوی آفریقای جنوبی درخواست شده، در نظر بگیرد (بند ۴۹) اما نهایتاً در بند پنجاهم تصریح می‌دارد که اسرائیل می‌بایست فوراً مطابق با تعهداتش بر اساس کنوانسیون نسل‌زدایی، تهاجم نظامی خود علیه رفح و کلیه اقداماتش در آن منطقه که ممکن است منجر به نابودی فیزیکی کلی یا جزئی فلسطینیان در غزه شود

را متوقف کند(بند ۵۰). در واقع دیوان عنصر مادی وقوع نسل‌زدایی را مطابق با مقررات آن کنوانسیون محرز دانسته و آن را برای اصلاح قرار موقت خود کافی می‌داند؛ بدون آن که در این مرحله لازم باشد به عنصر معنوی ارتکاب نسل‌زدایی ورود نماید.

بر این اساس دیوان خواستار توقف عملیات نظامی به صورت کلی نیست و صرفاً به توقف عملیات نظامی در رفح تأکید دارد. این بدان معناست که محتمل است چنین عملیاتی مشمول مواد دو و سه کنوانسیون منع نسل‌زدایی باشد. به همین دلیل دیوان اسرائیل را مکلف به اتخاذ تدابیر موثر جهت حفظ شواهد مربوطه و دسترسی بدون مانع کمیسیون تحقیق، هیئت حقیقت‌یاب و سایر نهادهای تحقیقی ذی‌صلاح و موظف سازمان ملل متحد در این باره می‌داند(بند ۵۱). همه این‌ها در حالی است که دیوان تأکید دارد که اتخاذ این تصمیمات هیچ لطمه‌ای به اقدامات موقتی‌ای که سابقاً صادر شده، وارد نمی‌کند و طرفین می‌بایست مزید بر آنچه در قرار فعلی مقرر شده، آن موارد را نیز مورد متابعت قرار دهند (بند ۵۵).

بنابراین دیوان بر اساس تعهدات اسرائیل طبق کنوانسیون نسل‌زدایی و با توجه به تشدید وضعیت مخرب زندگی شهروندان در منطقه رفح در نتیجه حملات اسرائیل و اتخاذ سیاست‌های تخلیه ساکنان، با سیزده رای در برابر دو رای مخالف قاضی Sebutinde و قاضی اختصاصی اسرائیل، تصمیم می‌گیرد که اسرائیل می‌بایست فوراً تهاجم نظامی خود به رفح و سایر اقدامات در این منطقه که شرایط زندگی فلسطینیان در غزه را به طور کامل یا جزئی با نابودی فیزیکی روبه‌رو می‌کند، متوقف نماید و گذرگاه رفح را بدون مانع جهت ارسال خدمات اولیه ضروری و کمک‌های بشردوستانه باز نگه دارد و در این رابطه پس از یک ماه از صدور این قرار به دیوان گزارش دهد (بند ۵۷).

نتیجه

در نهایت دیوان بدون ورود به مباحث دفاع مشروع که حتماً می‌توانست در این رابطه بسیار بحث برانگیز باشد، تصمیم می‌گیرد که اسرائیل باید عملیات نظامی خود در رفح را متوقف سازد. این تصمیم از جایی که بر اساس ماده ۷۶ قواعد رسیدگی دیوان اتخاذ شده، یک اصلاح بر اساس تغییر وضعیت و مستند به اعمال اسرائیل بوده و نمی‌توان آن را به عنوان یک انحراف قضایی در نظر گرفت. این برای آفریقای جنوبی یک پیروزی حقوقی است تا دیگر کسی نتواند مدعی شود که اقامه دعوی از سوی آفریقای جنوبی علیه اسرائیل بی‌فایده بوده است؛ اما نباید از خاطر برد که دیوان مجدداً مواضع خود در رابطه با گروه‌گان‌ها و تکالیف حماس را یادآور می‌شود و این تازه آغاز یک ماجرای طول و دراز است که قطعاً در ادامه بسیار پر پیچ و خم خواهد بود.

ژنوساید یا جنایات علیه بشریت؛ عنصر تعیین کننده کدام است؟

دکتر امینه مؤیدیان - عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

آفریقای جنوبی در ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳ با طرح دعوی علیه اسرائیل در دیوان بین المللی دادگستری به دلیل نقض [کنوانسیون جلوگیری و مجازات نسل زدایی ۱۹۴۸](#) در غزه، موجبات رسیدگی قضایی به این مسئله را فراهم آورد. آفریقای جنوبی در این دعوی به ناتوانی و شکست اسرائیل در انجام تعهداتش به موجب کنوانسیون فوق الذکر برای جلوگیری از نسل زدایی توسط ارتش و مقامات ارشدش و در نتیجه درگیر شدن خود اسرائیل در نسل زدایی علیه مردم غزه اشاره نموده است و اقداماتی چون اخراج، پاکسازی قومی، اشغال و انکار مستمر حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، هدایت حملات علیه جمعیت غیرنظامی، اشیاء غیرنظامی و همچنین موارد متعدد نقض های حقوق بشردوستانه و در نتیجه ماهیت، دامنه و گستردگی این اقدامات را نشان از وجود قصد نسل زدایی دانسته است. آفریقای جنوبی در درخواست خود، نسل زدایی در غزه را بخشی از رفتار اسرائیل در طول ۵۶ سال اشغال و ۱۶ سال محاصره این بخش از سرزمین فلسطین دانسته و فلسطینیان غزه را به عنوان بخشی از گروه ملی، مذهبی و قومی گسترده تر در سرزمین فلسطین توصیف نموده است. این کشور در ادامه بیان داشته که با توجه به ماهیت Jus Cogens ممنوعیت نسل زدایی و خصوصیت Erga Omnes تعهدات دولت ها در کنوانسیون ۱۹۴۸ درخواست حاضر را برای احراز مسئولیت اسرائیل در قبال نقض قوانین و مقررات بین المللی ارائه می کند.

بر همین اساس آفریقای جنوبی در [دادخواست ۸۴ صفحه ای](#) خود، رفتار مقامات اسرائیلی، عوامل وابسته و نهادهای تحت کنترل این رژیم را به مثابه اقدامات اسرائیل علیه فلسطینیان غزه و بر خلاف مقررات معاهده نسل زدایی برشمرده است. کما اینکه در جریان نخستین جلسه دیوان بین المللی دادگستری به تاریخ ۱۱ ژانویه ۲۰۲۴ رونالد لامولا نماینده آفریقای جنوبی نیز با اشاره به تشدید جنایات و اقدامات کشتار جمعی در غزه، محاصره هوایی، دریایی و زمینی آن و حمله گسترده به این سرزمین را نقض کنوانسیون توسط اسرائیل دانسته و اظهار داشت که حمله هفتم اکتبر هرگز جنایات ضد بشری رژیم اسرائیل را توجیه نمی نماید. وی در ادامه با اشاره به وجود یک الگوی رفتاری نظام مند در کشتار فلسطینی ها و هدفمند و عامدانه بودن آن، ایجاد صدمات روحی و جسمی، گرسنگی دادن به غیرنظامیان و محرومیت از دسترسی به غذا و آب کافی، محرومیت از دسترسی به سرپناه، بهداشت و امکانات بهداشتی و همچنین کمک ها و رسیدگی های پزشکی و تحمیل تدابیر به منظور جلوگیری از تولد نوزادان فلسطینی را به عنوان برخی ادله ی اثبات دعوی دولت متبوع خود برشمرد. وی ویرانی مناطق وسیعی از غزه، از جمله مدارس، دانشگاه ها، گورستان ها و زیرساخت های حیاتی از جمله تأسیسات آب و فاضلاب و برق را ایجاد شرایط نامناسب زندگی برای نابودی فیزیکی ساکنان غزه توصیف کرد. دیگر اعضای

تیم حقوقی آفریقای جنوبی نیز در جهت اثبات دعوای مطرح شده به اظهارات رئیس کنست اسرائیل مبنی بر محو غزه از روی زمین اشاره و از قصد نابودی جمعیت غزه در سطح بالای سیاسی و تصمیم سران و فرماندهان نظامی اسرائیل سخن راندند. آن‌ها همچنین به برخی تلاش‌ها و جریان‌های سیاسی از جمله به رهبری نخست وزیر اسرائیل برای ترغیب به نسل زدایی اشاره کردند و در جهت استواری بیشتر ادعاهای خود به گزارش‌های مربوط به گزارشگران سازمان ملل از جمله گزارش [۱۹ اکتبر ۲۰۲۳ اولین گزارشگران ویژه](#) (این گزارشگران هشدار دادند که با توجه به اظهارات رهبران سیاسی اسرائیل و متحدان آن‌ها و تشدید کشتارها و دستگیری‌ها، خطر نسل زدایی علیه مردم فلسطین وجود دارد)، گزارش [۲ نوامبر ۲۰۲۳ هشت گزارشگر ویژه](#) دیگر ملل متحد (که هشدار دادند که مردم فلسطین در معرض جدی نسل زدایی هستند) و گزارش [۱۶ نوامبر ۲۰۲۳ پانزده گزارشگر ویژه](#) و بیست و یک عضو گروه‌های کاری ملل متحد (هشدار دادند که شواهدی از افزایش تحریک نسل زدایی با هدف نابودی مردم تحت اشغال آشکار است) استناد نمودند.

به دنبال این تلاش‌ها، کشورهای [مکزیک](#)، [لیبی](#)، [کلمبیا](#)، [نیکاراگوئه](#) و [اسپانیا](#) با صدور اعلامیه مطابق با ماده ۶۳ اساسنامه، درخواست پیوستن به دعوی آفریقای جنوبی در دیوان را مطرح کردند و تاکنون کشورهای نظیر مالزی، ترکیه، اردن و مصر و بسیاری فعالان سیاسی و تشکل‌های مدنی در سراسر جهان نیز از اقدام آفریقای جنوبی برای پاسخگو کردن اسرائیل حمایت کرده‌اند.

به موازات این اقدامات و تحرکات و البته پیش از آن و در پی رسمیت یافتن عضویت دولت فلسطین در دیوان کیفری بین المللی و صدور بیانیه پذیرش صلاحیت دیوان برای جرائم ارتکاب یافته در سرزمین‌های اشغالی، دادستان دیوان در ۱۶ ژانویه ۲۰۱۵ فرایند ارزیابی مقدماتی نسبت به قضیه فلسطین را آغاز نمود. در ژانویه ۲۰۲۰ دادستان دیوان اعلام نمود که با احراز وقوع جنایات داخل در صلاحیت دیوان در نوار غزه و کرانه باختری مبنای معقولی برای ادامه تحقیقات نسبت به قضیه فلسطین با هدف تحت تعقیب قرار دادن عاملان وجود دارد و بر همین اساس از شعبه پیش دادرسی تقاضا نمود تا بر اساس ماده ۱۹ اساسنامه نظر خود را در ارتباط با قلمرو سرزمینی فلسطین اعلام دارد. یکسال بعد در [پنجم فوریه ۲۰۲۱](#) شعبه پیش دادرسی تصمیم خود را با اکثریت آراء، مبنی بر شناسایی قلمرو سرزمینی فلسطین منطبق با مرزها و خطوط سبز تعیین شده پیش از اشغال در سال ۱۹۴۷ علنی نمود. سرانجام با گذشت حدود یک دهه اطاله و انتظار فرسایشی، دادستان دیوان بین المللی کیفری به تاریخ [بیستم ماه می ۲۰۲۴](#) طی بیانیه‌ای اعلام کرد که از شعبه اول پیش دادرسی دیوان، درخواست صدور قرار جلب برخی مقامات اسرائیل و حماس را نموده است. دادستان در این بیانیه ابتدا به برشمردن اتهامات برخی رهبران حماس علیه جمعیت غیرنظامی اسرائیل در چارچوب جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی پرداخت. نابودی، قتل، تجاوز جنسی و سایر اعمال خشونت جنسی، شکنجه و دیگر اعمال غیر انسانی به عنوان جنایات

علیه بشریت، رفتار ظالمانه و توهین به حیثیت شخصی به عنوان جنایات جنگی در یک درگیری مسلحانه بین المللی میان اسرائیل و فلسطین و به موازات آن یک درگیری مسلحانه غیر بین المللی میان اسرائیل و حماس از جمله این اتهامات بود. وی جنایات علیه بشریت را بخشی از یک حمله گسترده و سیستماتیک بر اساس سیاست های سازمانی حماس و سایر گروه های مسلح علیه جمعیت غیرنظامی اسرائیل برشمرد و اظهار داشت دلائل معقولی وجود دارد که حملات ۷ اکتبر و جنایات ارتكابی آن برنامه ریزی شده بوده است. در ادامه دادستان دیوان در همین بیانیه (بیانیه ۲۰ می ۲۰۲۴) با اشاره به وجود دلائل معقول به عنوان مبنای اعتقادی خود، به مسئولیت کیفری بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل و یوآگالانت وزیر دفاع وی درباره جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت در قلمرو کشور فلسطین (نوار غزه) حداقل از ۸ اکتبر ۲۰۲۳ تصریح نمود و در ادامه افزود: «ما ادعا می کنیم جنایات علیه بشریت به عنوان بخشی از یک حمله گسترده و سیستماتیک علیه جمعیت غیرنظامی فلسطین بر اساس سیاست دولت انجام شده است. دفتر من گزارش می دهد که شواهدی وجود دارد از جمله مصاحبه با بازماندگان و شاهدان عینی که بیانگر محروم نمودن عمدی و سیستماتیک جمعیت غیرنظامی فلسطین توسط اسرائیل در تمام نقاط غزه است. از جمله محرومیت از اشیاء و وسایل ضروری برای بقای انسان از طریق تحمیل محاصره کامل غزه با مسدود کردن سه گذرگاه رفح، ارز و کرم شالوم از ۸ اکتبر ۲۰۲۳ و سپس محدود نمودن خودسرانه انتقال تجهیزات ضروری از جمله غذا و دارو از گذرگاه های فوق الذکر، قطع خطوط لوله آب برون مرزی از ۹ اکتبر و قطع و جلوگیری از تأمین برق از ۸ اکتبر تا به امروز و ممانعت از ارسال کمک توسط آژانس های بشردوستانه و کشتار امدادگران که بسیاری از آژانس ها را مجبور به توقف یا محدود کردن عملیات خود در غزه کرده است...». نکته حائز اهمیت اینکه در این اقدام دادستان دیوان توجه خود را صرفاً معطوف به جرائم ارتكابی در نوار غزه بعد از هفتم اکتبر نموده و این در حالی است که وی نسبت به جرائم واقع شده در فلسطین از سال ۲۰۱۴ صلاحیت دارد. (اینجا).

همانطور که از شواهد برمی آید در حال حاضر جنایات واقع شده در نوار غزه در دو دیوان قضایی بین المللی موجود مطرح گردیده اند. دیوان بین المللی دادگستری که آفریقای جنوبی و برخی کشورهای دیگر که از آن درخواست رسیدگی بر اساس کنوانسیون ۱۹۴۸ منع و مجازات نسل زدایی را دارند و دیوان کیفری بین المللی که دادستان آن به دنبال انجام تحقیقات، از شعبه پیش دادرسی درخواست صدور قرار جلب برخی مقامات اسرائیل و حماس به اتهام جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی را نموده است. قابل تأمل است که دادستان دیوان کیفری در این درخواست وجود دلائل معقول دال بر وقوع جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت توسط متهمین را محرز دانسته در حالیکه به وجود چنین دلائلی در خصوص وقوع نسل زدایی توسط هیچکدام از طرفین درگیری در نوار غزه اشاره ننموده و به طور کلی نسل زدایی را در لیست موارد اتهامی ذکر نکرده است

و این در حالی است که آفریقای جنوبی و دولت‌های همراه نظیر مکزیک، اسپانیا، نیکاراگوئه، لیبی و کلمبیا و برخی دیگر از کشورها در اعلامیه‌های خود در جهت اثبات ادعای نسل زدایی به دلائل متعددی اشاره نموده که از منظر آن‌ها همه به طور معقول و منطقی نشان از وقوع جرم نسل زدایی دارند.

اما تفاوت این دو دیدگاه (دیدگاه دولت‌های دادخواست دهنده در دیوان بین المللی دادگستری و به نوعی دیدگاه اعضای جامعه بین المللی که می‌تواند در آینده دیدگاه دیوان بین المللی دادگستری هم محسوب شود و دادستان دیوان کیفری بین المللی) در چیست؟ فرض بر این است که تفاوت در عنصر معنوی جرم ژنوساید باشد مضافاً اینکه مصلحت گرایی و سیاست زدگی دیوان‌های قضایی را نیز نباید از نظر دور داشت.

وجود عنصر سوء نیت مضاعف در جنایت نسل زدایی و لزوم اثبات و احراز آن

احراز جرم نسل زدایی مستلزم تحقق هر دو عنصر مادی و معنوی است در نتیجه مهم‌ترین موضوع در پرونده مطروحه از جانب آفریقای جنوبی علیه اسرائیل، ضرورت اثبات عنصر معنوی است. عنصر معنوی مورد نظر متفاوت از رفتارهایی است که کنوانسیون ژنوساید و اساسنامه رم ممنوع کرده است. برای انتساب جرم ژنوساید باید حداقل یکی از پنج رفتار تصریح شده قتل، تحمیل آسیب جدی، ایجاد عمدی شرایط رنج آور که منجر به نابودی قریب الوقوع فیزیکی جزئی یا کلی شود، جلوگیری از زاد و ولد یا انتقال کودکان به خارج از گروه علیه اعضای یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی روی دهد که آفریقای جنوبی در دادخواست خود به وقوع موارد فوق اشاره نموده است. دیوان در بند ۱۳۹ تصمیم خود در [قضیه کرواسی علیه صربستان](#) در سال ۲۰۱۵ در جهت ضرورت اثبات عنصر معنوی یادآور می‌شود: «در صورت عدم اثبات مستقیم باید دلائلی دال بر بروز اقدامات و رفتارهایی در چنان مقیاسی وجود داشته باشد که نه تنها سوء نیت هدف قراردادن برخی اشخاص به دلیل عضویت در گروهی خاص، بلکه سوء نیت از میان بردن و نابودی تمام یا بخشی از گروه را نیز به اثبات برساند.» دیوان در این پرونده علاوه بر ضرورت وجود سوء نیت اولیه برای هدف قرار دادن برخی اشخاص به دلیل عضویت در گروهی خاص، اثبات سوء نیت دیگری یا به طور دقیق‌تر سوء نیت مضاعفی را لازم می‌داند و آن وجود قصد نابودی تمام یا بخشی از گروه است. دیوان در خصوص چگونگی اثبات مستقیم و بدون واسطه این سوء نیت مضاعف یا همان وجود قصد نابودی فیزیکی یا بیولوژیکی یک گروه یا بخشی از آن، به سیاست‌های یک دولت اشاره می‌نماید و بیان می‌دارد: که این سوء نیت را ابتدا باید در سیاست دولت جستجو کرد و در ادامه خود دیوان می‌پذیرد که چنین قصدی به ندرت به صراحت بیان می‌شود و می‌پذیرد که می‌توان آن را به نحو غیرمستقیم و با رویکردی متعادل از الگوی رفتار دولت نیز استنباط نمود. لذا از نظر دیوان سوء نیت مضاعف می‌تواند به طور معقول و منطقی از رفتار و اعمال یک دولت نیز استنباط و استنتاج شود. البته بکارگیری چنین رویکردی که وجه منحصر به فرد جنایت ژنوساید است بدون ارائه آستانه برای تشخیص و

استنباط، چنان مشکل و دشوار است که غیر ممکن می نماید. دیوان در قضیه کرواسی علیه صربستان با مد نظر قرار دادن رویکرد شعبه استیناف ICTY مبنی بر اینکه آیا همه شواهد در مجموع حاکی از نسل زدایی است یا خیر اظهار داشت: این شدت و دامنه اعمال ارتكابی مندرج در عنصر مادی نسل زدایی است که می تواند به استنباط قصد خاص نابودی (سوء نیت مضاعف) کمک کند. به همین دلیل آفریقای جنوبی در دادخواست خود تمام تلاش خود را مصروف توصیف وضعیت فاجعه آمیز غزه و ارائه مستندات مربوط نموده تا شدت و دامنه اقدامات صورت گرفته علیه مردم این سرزمین را به تصویر بکشاند. البته دولت اسپانیا در درخواست ورود به دعوای آفریقای جنوبی ابتدا تلاش نموده است به صورت مستقیم سوء نیت مضاعف را ثابت نماید و اشعار می - دارد که دادگاه در هنگام ارزیابی ممکن است رجوع به اظهارات و اعلامیه های اعضای دولت اسرائیل مانند [بیانیه وزیر دفاع یوآگلانت در ۹ اکتبر ۲۰۲۳](#) که توسط چندین رسانه تلویزیونی و مکتوب مستند شده است، مبنی بر اینکه ما در حال تحمیل محاصره کامل غزه بدون غذا، آب و برق و سوخت هستیم همه چیز مسدود خواهد شد، ما در حال مبارزه با حیوانات انسانی هستیم و بر این اساس عمل می کنیم یا [سخنرانی تلویزیونی وزیر امنیت ملی ایتمار بن گویر](#) در ۱۰ نوامبر ۲۰۲۳ مبنی بر اینکه روشن است که حماس باید نابود شود و این به معنای نابودی آنهایی است که جشن می گیرند و کسانی که حمایت می کنند و آنهایی که شیرینی توزیع می کنند همه تروریست هستند و باید نابود شوند را مفید بدانند.

با وجود همه این تلاش ها همانطور که پیشتر نیز بدان پرداخته شد دادستان دیوان کیفری بین المللی وجود دلائل معقول دال بر وقوع جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت توسط متهمین را محرز دانسته در حالیکه به وجود چنین دلائلی در خصوص وقوع نسل زدایی توسط هیچکدام از طرفین درگیری در نوار غزه اشاره ننموده و به طور کلی نسل زدایی را در لیست موارد اتهامی ذکر نکرده است. اینکه چرا اظهارات صریح مقامات و سران سیاسی اسرائیل یا برخی اعمال مجرمانه که عنصر مادی نسل زدایی را تشکیل می دهند از جمله تحمیل تدابیر به منظور جلوگیری از تولد نوزادان فلسطینی و یا ویرانی مناطق وسیعی از غزه از جمله مدارس، دانشگاه ها، گورستان ها و زیرساخت های حیاتی نظیر تأسیسات آب و فاضلاب و برق که در مجموع مصداق ایجاد شرایط زندگی رنج آور برای نابودی فیزیکی ساکنان غزه اند در درخواست دادستان مورد توجه قرار نگرفته است، جای تأمل بسیار دارد. دادستان در درخواست صدور قرار جلب خود چنین اظهار می دارد: «ما ادعا می کنیم جنایات ارتكابی به عنوان بخشی از یک حمله گسترده و سیستماتیک علیه جمعیت غیرنظامی فلسطین بر اساس سیاست دولت صورت گرفته است که این دسته جنایات جنایت علیه بشریت است...». مسأله ای که وجود دارد این است که ممکن است یک رفتار مجرمانه مشمول عناوین متعدد شود مثلاً عمل ارتكابی، هم نسل زدایی و هم جنایت علیه بشریت باشد. مانند آنکه متهم به قصد نابود کردن یک گروه مورد حمایت و در چارچوب یک

حمله گسترده یا روشمند علیه جمعیت غیرنظامی مرتکب قتل شود. این از مواردی است که زیر عنوان تعدد معنوی جرم قرار می گیرد. شعبه تجدید نظر دادگاه کیفری بین المللی رواندا در پرونده Musema که اتهام نسل زدایی و نیز نابود سازی به عنوان جنایت علیه بشریت مطرح بوده این امکان را پذیرفته که رفتاری همزمان هم نسل زدایی و هم جنایت علیه بشریت باشد. البته دادگاه یوگسلاوی در پرونده Krstic امکان اینکه هر دو جرم بر مجموعه ای از اعمال صدق کند را نمی پذیرد. (محمد جواد شریعت باقری، حقوق کیفری بین المللی، ۱۴۰۲، ص ۲۶۲). به هرحال بر اساس آیین دادرسی دیوان، دادرسان در مرحله صدور قرار جلب و ارزیابی درخواست دادستان به این منظور می توانند بر شمار اتهامات وارده بیفزایند و تقاضای دادستان را در صورت تشخیص تکمیل کنند چنانکه در مورد عمرالبشیر نیز دوبار قرار جلب صادر شد، یکبار در سال ۲۰۰۹ به اتهام جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت و دیگری در سال ۲۰۱۰ و متعاقب ایراد دادرسان شعبه پیش دادرسی با افزودن اتهام نسل زدایی.

با همه این احوال بر کسی پوشیده نیست که دیوان کیفری بین المللی در حال حاضر در جهانی آشوب زده فعالیت می کند جایی که قدرت از اهمیت زیادی برخوردار است و در مواردی با اقتضائات اجرای عدالت بین المللی هماهنگ و همسو نمی باشد و از این منظر مقامات قضایی بین المللی در فضایی پیچیده عمل می کنند که این فضا می تواند آن ها را تحت تأثیر ملاحظات غیرحقوقی از جمله ملاحظات سیاسی و راهبردی قرار دهد. الکسس ویتینگ، هماهنگ کننده سابق دادستان در این باره اظهار می دارد: «اگر ما بدون حمایت یا پشتیبانی دولت های مرتبط عمل کنیم به موفقیت بسیار کمی دست خواهیم یافت. وارد عرصه ای می شویم که احتمال خروج موفقیت آمیز از آن ممکن نیست.» وی به طور کلی معتقد به صحت رفتار احتیاط آمیز دادگاه در مواجهه با اقتضائات محیط سیاسی بود و اظهار داشت: «ما در جهانی سیاست زده اقدام می کنیم و تمام پرونده های تحت رسیدگی و خود دادگاه در معرض اتهام سیاست زدگی قرار دارند. شما اجازه نفوذ سیاست بر تصمیم های دادگاه را نمی دهید، ولی نمی توانید نسبت به آن ها هم بی اعتنا باشید. ما ساختاری قضایی در لاهه ایجاد کرده ایم. ما همانند وزیر دادگستری دولت ملی نیستیم که در طی سال ها فعالیت و مقبولیت در جامعه اختیارات گسترده ای کسب کرده باشیم. آن ها بر خلاف ما توانایی انجام هرکاری را دارند. قدرت ما پوشالی است در صورت اصرار به حصول اهداف ترسیمی بدون توجه به واقعیات، مسلماً دچار مشکل خواهیم شد».

شواهدی که نشان می دهد دیوان کیفری بین المللی با رویکرد مصلحت گرایانه مایل به پرهیز از وضعیت هایی است که دول بزرگ در آن مشارکت دارند، متعدد است. ملموس ترین مصداق این گرایش، افغانستان است. دیوان صلاحیت وسیعی در آنجا داشت، اما در نهایت به رغم خشونت های فراوان تصمیم گرفت تحقیقات رسمی را آغاز نکند. دادستان از انجام تحقیقات کامل در عراق سرباز زد یا در کلمبیا، متحد نزدیک آمریکا که

میزبان نظامیان و مشاوران آمریکایی است، تحقیقات کامل را شروع نکرد. حتی وقتی دادستان تحقیقات خود را در مورد کنیا آغاز کرد، ترجیح داد تحقیقات کامل درباره جنگ روسیه - گرجستان را آغاز نکند. اطاله بی مورد وضعیت فلسطین و اقدام محدود دادستان و تمرکز فعلی وی صرفاً بر حوادث بعد از اکتبر ۲۰۲۳ به لحاظ زمانی که قاعدتا در غزه واقع شده است در حالی که دادستانی دیوان نسبت به جرائم ارتكابی از سال ۲۰۱۴ تا کنون صلاحیت دارد و عدم توجه و عبور دادستان از وقوع رفتارهایی که بنا به دلایل موجود به صورت معقول می‌توانند مصادیقی از نسل‌زدایی در این قضیه باشند از جمله این موارد است. در هر حال هیچ دلیل متقنی در دست نیست که نشان دهد به طور قطع دادستان این تصمیمات را در راستای اولویت‌های قدرت‌های بزرگ یا به دلیل پرهیز از اختلاف با آن‌ها اتخاذ کرده است. استدلال‌های غیرسیاسی فراوانی در خصوص هر یک از اقدامات و تصمیمات مذکور قابل طرح و استناد است چون دادستان به ندرت در مورد دلایل تصمیمات خود توضیح می‌دهد، لذا شواهد کمی در ارزیابی این مطلب وجود دارد. اما الگوی کلی به صراحت نشان می‌دهد که دفتر دادستان در این خصوص به صورت راهبردی از اختیار دادستانی برای آغاز و انجام تحقیق استفاده کرده است. (دیوید بسکو، ۱۳۹۶، عدالت ناهموار: دادگاه کیفری بین المللی در منظومه قدرت‌های سیاسی، ترجمه حسین آقایی جنت مکان و همکاران، ص ۲۲۴). شایان ذکر است که اتخاذ چنین رویکردی از سوی دیوان بین المللی دادگستری نیز سوابق متعدد داشته که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد.

درآمدی بر دعاوی اخیر میان مکزیک و اکوادور در دیوان بین المللی دادگستری

سجاد قدمیاری و سیروان سلیمانی - دانشجویان کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

بار دیگر محفل دیوان بین المللی دادگستری، به دادخواست های مرتبط با قضایای آمریکای لاتین آراسته گردید و بار دیگر تنش های نام آشنای اماکن دیپلماتیک و حق پناهندگی ابراز موجودیت کرده اند. این بار طرفین دعوی، مکزیک و اکوادور هستند. توضیح آنکه، عملیات نیروهای اکوادور برای ورود بدون اجازه به سفارت مکزیک در کیتو پایتخت اکوادور، جهت بازداشت خورخه گلاس (معاون اسبق ریاست جمهوری اکوادور که با اتهاماتی از سوی دادستانی این کشور مواجه شده بود)، باعث بروز اختلافی شدید میان دو دولت شد؛ به نحوی که مکزیک پس از قطع روابط دیپلماتیک با اکوادور، دعوایی را در همین راستا در تاریخ ۱۱ آوریل ۲۰۲۴ (شش روز پس از حادثه) در دیوان علیه اکوادور مطرح کرد و خواستار صدور دستور موقت شد. متعاقب آن، دولت اکوادور نیز در تاریخ ۲۹ آوریل علیه دولت مکزیک، دعوی متقابل اقامه نمود که نکات اهم هردو دعوا در این یادداشت بیان و مورد تحلیل قرار می گیرد.

دعوی مکزیک

صلاحیت

مکزیک مبنای صلاحیتی دیوان را پیمان بوگوتا ۱۹۴۸ قرار می دهد. ماده ۳۱ این پیمان صلاحیت اجباری دیوان را مطابق بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان، برای کشورهای متعهد آن مقرر می دارد. مکزیک یادآوری می کند که مکزیک و اکوادور بدون هیچ حق شرطی، عضو پیمان بوگوتا می باشند؛ درحالی که برخلاف آن مدعا، اکوادور رزروهایی بر پیمان بوگوتا وارد کرده، اما هیچ کدام در این خصوص به نظر نمی رسد که بتوانند به صلاحیت دیوان خدشه ای وارد کنند.

سپس مکزیک برای اثبات جزئی تر صلاحیت دیوان، سعی در احراز دو شرط لازم به عمل می آورد: اول اینکه فی ما بین دو دولت، اختلاف وجود دارد. یک اختلاف عبارت است از عدم توافق در مورد یک نقطه حقوقی یا واقعیت، تضاد دیدگاه های حقوقی یا منافع بین طرفین دعوی (قضیه ماوروماتیس). علاوه بر این، اختلاف زمانی وجود دارد که بر اساس شواهد ثابت شود که طرف خوانده از مخالفت صریح خواهان با دیدگاه های خود آگاه بوده است یا نمی توانسته از آن بی خبر باشد (قضیه جزایر مارشال). لذا در این پرونده هم

به دلیل اینکه از سویی اکوادور عمل قهری ورود به سفارت مکزیک را با ناتوانی مکزیک در عمل به تعهدات خود، توجیه می نماید، کاملاً مغایر با ادعای مکزیک در این خصوص می باشد، اختلاف حقوقی وجود دارد و آگاهی از آن هم محرز است.

دوم اینکه حل اختلاف فی مابین طرفین، از طریق مذاکره مستقیم و راه حل های دیپلماتیک میسر نمی باشد. در این رابطه مکزیک ادعا می کند که پس از رد درخواست تحویل خورخه گلاس به اکوادور، با واکنش فوری و قهرآمیز نیروهای این کشور مواجه شده و اکوادور راه حل های دیپلماتیک محتمل را طی نکرده است.

مکزیک در این خصوص، مبنایی مستحکم برای صلاحیت دیوان، یعنی پیمان بوگوتا را معرفی می نماید که از سوی اکوادور نیز در دعوی تقابل آن به عنوان مبنای صلاحیت قرار گرفته، بنابراین به نظر نمی رسد دیوان در پرونده حاضر برای احراز صلاحیت خود با چالش خاصی مواجه باشد.

ماهیت

مکزیک در این قسمت مدعی است که اکوادور با اعمالش، دو تعهد را ذیل قواعد حقوق بین الملل نقض کرده است:

نخست معتقد است که اکوادور با ورود قهری نیروهایش به سفارت مکزیک در کیتو، مصونیت اماکن دیپلماتیک (ماده ۲۲ کنوانسیون وین درباره روابط دیپلماتیک ۱۹۶۱) را نقض کرده است؛ مضافاً با مبادرت به اعمال خلاف شأن و آزار ماموران دیپلماتیک مکزیک، اکوادور مصونیت و کرامت ایشان (ماده ۲۹ کنوانسیون مزبور) را مورد تعرض قرار داده است. ذیل مدعای دوم، مکزیک بیان داشته اکوادور با عمل قهری یکجانبه ای که در پی عدم استرداد خورخه گلاس اتخاذ کرده، تعهد به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات را که در [منشور ملل متحد، منشور سازمان کشورهای آمریکایی](#) و نیز پیمان بوگوتا مورد تصریح قرار گرفته، نقض نموده است. به نظر می رسد که تایید مبنای ادعایی نخست مکزیک توسط دیوان بدیهی باشد؛ چرا که مصونیت اماکن دیپلماتیک چنانچه در [قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی آمریکا در تهران](#) آمده است، مطلق است و به دلیل [خودبسنده بودن نظام حقوق دیپلماتیک](#) حتی در صورت ادعای ارتکاب عمل نامشروع (همچون اینجا اعطای پناهندگی به فردی تحت تعقیب) تنها راه حل قانونی که اکوادور می توانسته انجام دهد، عنصر نامطلوب شناختن دیپلمات های مکزیک (کاری که اکوادور در خصوص سفیر مکزیک پیش از ورود قهرآمیز به سفارت انجام داده بود) و یا قطع روابط دیپلماتیک است.

به نظر می رسد مکزیك به صورت آگاهانه ورودی مستقیم و جزئی به پرسش مشروعیت اعطای پناهندگی و نیز کنوانسیون ۱۹۵۴ در مورد پناهندگی دیپلماتیک و «کنوانسیون ۱۹۳۳ پناهندگی دیپلماتیک موسوم به کنوانسیون کاراکاس» در این خصوص نداشته است و بیشتر به مطلق بودن مصونیت اشاره کرده است. اما رسیدگی به ادعای دوم درخصوص نقض تعهد به حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف، علی رغم وجود ظاهری ساده می تواند پیچیدگی هایی داشته باشد. اگرچه مکزیك در قضیه حاضر، مدعی است که همواره با حسن نیت درصدد توسل به راه حل های دیپلماتیک جهت حل اختلاف برآمده، اما متقابلاً اکوادور مدعی است که مجاری دیپلماتیک ممکن را طی کرده و مکزیك در این خصوص عملکرد مثبتی نداشته است. خواسته ها در این بند مکزیك خواسته های خود را در دو قسمت نزد دیوان مطرح می نماید: ابتدا، مکزیك از دیوان می خواهد تا نقض تعهد به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات توسط اکوادور را ذیل بند ۳ ماده ۲ منشور ملل متحد، بند یک از ماده ۳ منشور سازمان کشورهای آمریکایی و نیز ماده ۲ پیمان بوگوتا اعلام نماید.

سپس، در خصوص اقدامات علیه اماکن و اشخاص دیپلماتیک مکزیك، اکوادور را ناقض مواد ۲۲، ۲۵، بند ۱ ماده ۲۷ و نیز ۲۹ کنوانسیون حقوق دیپلماتیک وین ۱۹۶۱ اعلام دارد. النهایه و در قسمت سوم مکزیك از دیوان می خواهد تا نظر به نقض های ادعایی ذیل دو قسمت قبلی، اعلام نماید که اکوادور مسئول آسیب های وارده ناشی از نقض تعهدات حقوق بین المللی به مکزیك است؛ و از همه مهم تر، مکزیك می خواهد که دیوان، ابتدائاً اکوادور را تا زمان عذرخواهی رسمی توسط این کشور و نیز برخی موارد دیگر، از عضویت در ملل متحد معلق سازد و حتی مستند به ماده ۶ منشور ملل متحد، به دلیل نقض های مکرر اصول این منشور توسط اکوادور، با اعلام مسئولیت چنین دولتی، فرایند اخراجش از ملل متحد را آغاز نماید.

پذیرش خواسته های اولیه مکزیك درخصوص اعلام نقض تعهد و به دنبال آن مسئولیت توسط اکوادور (به ویژه درخصوص امر مصونیت اماکن و ماموران دیپلماتیک) و متعاقباً پرداخت خسارت مربوطه موجه می نماید؛ اما قسمت انتهایی خواسته های مکزیك، خالی از ایراد نمی باشد. ابتدائاً اینکه تعلیق یا اخراج دولتی ذیل مواد ۵ و ۶ منشور، در انحصار مجمع عمومی ملل متحد با توصیه شورای امنیت است و دیوان رأساً صلاحیتی در این خصوص ندارد. مضافاً اینکه این امر جایی در رویه این ارکان هم در طول حیات ملل متحد برای خود نمی بیند و

نمی‌تواند کمکی به حل و فصل این اختلاف کند. هم چنین گفتنی است که اخراج اتحاد جماهیر شوروی در زمان حیات جامعه ملل نشان داد اخراج اعضای سازمان های بین المللی عام می تواند تاثیرهای جبران ناپذیری در پی داشته باشد است.

دستور اقدامات موقت مکزیک با استناد به بند یک ماده ۴۱ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری عنوان می‌کند که دیوان می‌تواند در صورتی که شرایط اقتضا کند، هر گونه دستور اقدام موقتی را برای حفاظت از حقوق طرفین اتخاذ نماید.

مکزیک در این راستا ابتدا عنوان می‌کند که شرایط اقناع کننده ای جهت صدور دستور موقت توسط دیوان بین المللی دادگستری وجود دارد زیرا با توجه به حوادث و اوضاع و احوال موجود، خطری بالقوه اماکن دیپلماتیک و نیز اسناد و آرشیوهای موجود در آنها را تهدید می نماید.

مکزیک سپس به حقوق مورد خواست خود و نیز ضرورت مسئله اشاره می‌کند. در این راستا مکزیک، نظر به نقض مواد ۲۲، ۲۴ و ۳۰ از کنوانسیون وین حقوق دیپلماتیک ۱۹۶۱ (که مفصلاً بحث شد)، حمایت از حقوق خود را مطابق مواد ۴۴ و ۴۵ همین کنوانسیون طلب می نماید. گفتنی است که مکزیک ضرورت درخواست مزبور را نیز عمدتاً چنین عنوان می‌کند:

ممکن است اکوادور با اقدام مطابق با قوانین داخلی، مجدداً قهراً وارد سفارت شده و به اسناد و اموالی که می‌تواند در پرونده حاضر مورد استفاده قرار گیرد، دست پیدا کند. بر اساس همه حقایق و ادله مذکور، مکزیک از دیوان می‌خواهد تا اقدامات موقت پایین را تعیین کند:

۱. دولت اکوادور اقدامات مناسب و فوری را برای ارائه حفاظت و امنیت کامل به اماکن دیپلماتیک، اموال و اسناد آنها انجام دهد و از هر گونه ورود غیرمجاز به آنها جلوگیری کند.

۲. دولت اکوادور به مکزیک اجازه دهد تا اماکن دیپلماتیک و محل اقامت شخصی ماموران دیپلماتیک را تخلیه کند.

۳. دولت اکوادور اطمینان حاصل کند که هیچ اقدامی انجام نشود که حقوق مکزیک را در رابطه با هر تصمیمی

که دیوان ممکن است در مورد ماهیت پرونده صادر کند، به خطر بیندازد. ۴. دولت اکوادور از هر عمل یا رفتاری که منجر به تشدید اختلافی که دیوان درگیر آن است، خودداری کند.

در این قسمت هم مکزیکی سعی دارد با برجسته سازی نقض فاحش صورت گرفته توسط اکوادور در خصوص مصونیت اماکن دیپلماتیک و نیز با اعتقاد بر وجود خطری بالقوه پیرامون آنها، دیوان را قانع کند به صدور درخواست های موقت حمایتی مزبور تن دهد.

دیوان جلسات استماع را در تاریخ ۳۰ آوریل و ۱ می برگزار نمود و همانگونه که انتظار می رفت، در تاریخ ۲۳ می، تصمیم خود را مبنی بر عدم صدور دستور اقدامات موقت اعلام نمود؛ استدلال دیوان بر این اساس استوار بود که اکوادور دو مرتبه در ۹ و ۱۹ آوریل به صورت کتبی و همچنین در جلسه استماع به صورت شفاهی تضمین داده است که به اماکن، اموال و آرشیو سفارت مکزیکی در کیتو مطابق با ماده ۴۵ (الف) کنوانسیون وین ۱۹۶۱ احترام گذارد و از آن ها محافظت کند؛ چنین اعمال یکجانبه ای از سوی مقامات دولتی مطابق حقوق بین الملل برای آن دولت الزام حقوقی ایجاد می کند. لذا دیوان وجود خطر واقعی و قریب الوقوع پیرامون صدمه غیرقابل جبران به حقوق مورد ادعای خواهان که یکی از شرایط اساسی برای صدور دستور اقدامات موقت است را احراز نمود و از صدور آن اجتناب کرد. البته گفتنی است که این دستور موقت لزوماً بر رای اصلی دیوان در ماهیت تاثیر نخواهد گذاشت و نیز به خودی خود احتمال قوی اعلام نقض مصونیت سفارت مکزیکی توسط اکوادور را خدشه دار نخواهد کرد.

دعوای متقابل اکوادور

اکوادور مدعی است که مکزیکی با اعطای پناهندگی به آقای گلاس قواعد متعددی از حقوق بین الملل را نقض کرده است؛ اولاً اکوادور در دادخواست خود این ادعا را مطرح می کند که این تصمیم مکزیکی خلاف ماده ۴۱ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ است که به موجب آن کارکنان دیپلماتیک دولت فرستنده موظف هستند به قوانین دولت پذیرنده احترام بگذارند، از مداخله در امور داخلی آن خودداری کنند و محل مأموریت نباید به نحوی که با وظایف مأموریت ناسازگار باشد مورد استفاده قرار گیرد. دوم، اکوادور مدعی است مکزیکی کنوانسیون های امریکایی پناهندگی، از جمله کنوانسیون کاراکاس را نقض کرده است. اکوادور تاکید می کند که ماده ۳ کنوانسیون کاراکاس مقرر می دارد که اعطای پناهندگی دیپلماتیک به افرادی که «تحت کیفرخواست یا محاکمه برای جرائم عادی هستند یا توسط دادگاه های عادی صالح بدون گذراندن مجازات مربوطه محکوم شده اند»، قانونی نیست؛ اکوادور معتقد است که گلاس قربانی آزار و شکنجه سیاسی نبوده و نیست بلکه به فساد

مالی محکوم شده که یک جرم عادی است. سوم، اکوادور ادعا می کند که اعطای پناهندگی توسط مکزیک به گلاس، اصول بنیادین برابری حاکمیت دولت ها و عدم مداخله را نقض می کند. در نهایت نیز این ادعا از جانب اکوادور مطرح است که مکزیک به دلیل عدم همکاری با مقامات اکوادور در خصوص رسیدگی به اتهامات آقای گلاس، به تعهدات خود تحت کنوانسیون های مقابله با فساد، به ویژه [کنوانسیون آمریکایی مقابله با فساد](#) (۱۹۹۷) و [کنوانسیون سازمان ملل متحد مقابله با فساد](#) (۲۰۰۳) عمل نکرده است. در کنار این خواسته ها، اکوادور استدلال می کند که آندرس مانوئل لویز اوبرادور، رئیس جمهور مکزیک، مشروعیت انتخابات اکوادور را زیر سوال برده و این اظهارنظرها نیز حاکی از نقض اصل عدم مداخله است.

دیوان بین المللی دادگستری در رویه خود سابقا با پرونده ای از این جنس که در آن اعطای پناهندگی دیپلماتیک به شهروند دولت دیگر مورد مناقشه قرار گیرد مواجه شده است. در [قضیه پناهندگی](#) (۱۹۵۰) که میان کلمبیا و پرو مطرح شده بود، کلمبیا مدعی بود که برای تصمیم گیری در مورد اینکه آیا آقای ویکتور رائل هایا دلا توره مرتکب یک جرم سیاسی شده است یا خیر، از صلاحیت انحصاری برخوردار است. اما دیوان خاطرنشان کرد که اگرچه وجود صلاحیت انحصاری برای دولت در تعیین اینکه جرم ارتکاب یافته واجد شرایط برای اعطای پناهندگی دیپلماتیک است یا خیر، اثر بخشی آن را افزایش می دهد، اما فقدان چنین صلاحیتی این امر را بی اثر نمی کند؛ لذا این ادعا با مخالفت دیوان مواجه شد. همچنین تلاش های کلمبیا برای اثبات وجود یک عرف منطقه ای که صلاحیت خود را برای احراز یکجانبه و قطعی جرم مربوطه نشان دهد، شکست خورد. لذا اعطای پناهندگی به آقای هایا دلا توره توسط دولت کلمبیا نیز در مغایرت با [کنوانسیون ۱۹۲۸ هاوانا درباره پناهندگی](#) تلقی گردید. اکوادور نیز استدلال های خود را با استناد به پرونده مذکور پیش برده، اما نباید از این نکته مهم غافل شد که چارچوب قانونی برای ارزیابی اقدامات مکزیک در پرونده حاضر برخلاف قضیه پناهندگی کنوانسیون کاراکاس است که هر دو دولت ذی ربط، متعهد آن می باشند. کلمبیا در این راستا به ماده ۳ کنوانسیون استناد می کند که اعطای پناهندگی دیپلماتیک بر مبنای جرایم عادی را منع کرده اما در حقیقت این [کنوانسیون تا حدودی ثمره نارضایتی از تصمیم دیوان بین المللی دادگستری در قضیه پناهندگی است](#) و به همین دلیل است که در ماده ۴ آن مقرر شده: «تعیین ماهیت جرم یا دلایل آزار و شکنجه بر عهده دولت اعطا کننده پناهندگی است» و اکوادور در دادخواست خود به آن اشاره ای نمی کند. این ماده صرفا از ماهیت جرم سخن نمی گوید بلکه دست مکزیک را در خصوص تشخیص دلایلی که می تواند منجر به تحت تعقیب قرار دادن آقای گلاس باشد نیز باز نگه می دارد. به عنوان مثال [مکزیک می تواند این ادعا را مطرح کند که اتهامات فساد اقتصادی با انگیزه سیاسی علیه آقای گلاس از سوی دولت اکوادور مطرح شده است](#). این نکته نیز در نوع خود قابل تامل است که استناد به [قضیه پناهندگی با رویه اخیر خود اکوادور در اعطای پناهندگی به](#)

جولیان آسانژ که به مدت هفت سال در سفارت اکوادور در لندن پناه بسته بود در تناقض است و به نوعی موضوع قاعده استایل تلقی گردد.

همچنین در خصوص ادعای نقض اصل برابری حاکمیت ها و عدم مداخله نباید این یافته دیوان را در قضیه پناهندگی فراموش نمود که اعلام داشت: «در مورد پناهندگی دیپلماتیک، پناهنده در قلمرو دولتی است که در آن جرم ارتکاب یافته است. تصمیم برای اعطای پناهندگی دیپلماتیک مستلزم عدول از حاکمیت آن دولت است. این [مسئله] مجرم را از صلاحیت سرزمینی دولت خارج می کند و مداخله در اموری است که منحصرأ در صلاحیت آن دولت است. چنین عدول از حاکمیت ارضی را نمی توان به رسمیت شناخت مگر اینکه مبنای قانونی آن در هر مورد خاص ایجاد شود.» البته، این یافته دیوان مربوط به قبل از قضیه فعالیت های نظامی و شبه نظامی در و علیه نیکاراگوئه ۱۹۸۶ است که دیوان در آن رای وجود عنصر قهرآمیز بودن (coercion) را برای نقض اصل عدم مداخله لازم دانست و در اینجا اثبات قهرآمیز بودن بودن اعطای پناهندگی دیپلماتیک به آقای گلاس با وجود درگیری های داخلی در اکوادور امری دشوار می نماید. همچنین ذکر این نکته نیز لازم است که در میان دولت های آمریکای لاتین، پناهندگی دیپلماتیک یک امر رایج است و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و حقوقدانان آن ها اصول عدم مداخله و پناهندگی دیپلماتیک را متناقض با همدیگر نمی دانند. به عقیده قاضی آلوارز «محیط آمریکای لاتین، در مسائل پناهندگی، با محیط اروپایی بسیار متفاوت است». نظر مخالف قاضی آزودو برزیلی و قاضی آلوارز شیلیایی به تصمیم دیوان در قضیه پناهندگی و همچنین اعلام مخالفت قاضی ایسیدرو با این تصمیم دیوان که قضات آمریکای لاتین دیوان را در آن زمان شکل می دادند، موید این امر است. با توجه به وضعیت خاص پناهندگی دیپلماتیک در میان کشورهای آمریکای لاتین که به طور فزاینده ای در میان آن ها مقامات اجرایی و رهبران مخالف دولت ها با اتهامات جنایی (اغلب اتهامات فساد مالی) مواجه می شوند و بحث حمایت یا عدم حمایت دولت های ثالث از اپوزیسیون را مطرح می کند، بهتر است وکلای غیر آمریکای لاتین تبار و قضاتی که حول این پرونده خواهند بود و تصمیم خواهند گرفت، تلاش کنند تا نقش تاریخی، اجتماعی و کنونی پناهندگی دیپلماتیک در منطقه آمریکای لاتین را نیز در تصمیم خود مطمح نظر قرار دهند.

ملاحظات نهایی

این پرسش وجود دارد که اختیار مکزیکی تحت ماده ۴ کنوانسیون کاراکاس برای تعیین ماهیت جرم آقای گلاس یا دلایل اتهامات وی تا چه اندازه است و آیا مکزیکی تعهد خود را ذیل کنوانسیون مذکور نقض کرده است یا خیر. اما آنچه واضح است این است که ورود بدون اجازه نیروهای اکوادور به سفارت مکزیکی در کیتو،

محکومیت شدید دولت های متعددی از منطقه من جمله گواتمالا، آرژانتین، هندوراس، کلمبیا، شیلی و حتی سازمان کشورهای آمریکایی را در پی داشت و نیز علاوه بر مکزیک، نیکاراگوئه نیز روابط دیپلماتیک خود را با اکوادور قطع نمود. این چنین اعمالی ضمن برجسته تر کردن اهمیت مصونیت اماکن دیپلماتیک برای روابط مسالمت آمیز میان دولت ها، وجهه آن دولت را در جامعه بین المللی خدشه دار می کند.

اگرچه دیوان با صدور دستور اقدامات موقت موافقت ننمود، اما در دستور خود بار دیگر خاطرنشان کرد که «هیچ پیش نیاز اساسی تری برای برقراری روابط بین دولت ها از مصونیت فرستادگان دیپلماتیک و سفارت خانه ها وجود ندارد، به طوری که در طول تاریخ، ملت ها با هر عقیده و فرهنگ، تعهدات متقابلی را برای این منظور رعایت کرده اند» و این نهاد با وجود امتیازات و مصونیت های متقابل، ثابت کرده برای همکاری بین المللی و حصول تفاهم میان دولت ها نهادی ضروری است.

سخنان رئیس دیوان بین المللی دادگستری در کمیته حقوقی مجمع عمومی در مورد امکان اصلاح اساسنامه دیوان

دکتر اسماعیل بقائی هامانه – مدرس حقوق بین الملل

روز چهارشنبه مورخ ۳ آبان ۱۴۰۲ (۲۵ اکتبر ۲۰۲۳) خانم Joan Donoghue، رئیس آمریکایی دیوان بین المللی دادگستری، بنا به سنت مرسوم چند دهه اخیر، در نشست سالانه کمیته ششم (حقوقی) مجمع عمومی سازمان ملل متحد حضور یافت و گزارش عملکرد سالانه دیوان را تقدیم دولت‌های عضو نمود. [\(اینجا\)](#) وی در بخش پایانی گزارش، با اغتنام از فرصت حاصله و با توجه به اینکه این آخرین حضور او در کمیته ششم در مقام عضو دیوان بین المللی دادگستری بود، نقطه نظراتش را در مورد موضوع اصلاح اساسنامه دیوان تشریح نمود. با توجه به اهمیت موضوع اصلاح اساسنامه دیوان که از دهه های قبل همواره در بین صاحب نظران و نمایندگان دولت‌ها مطرح بوده است و با در نظر گرفتن تجربه و دانش قابل توجه خانم دو نوگوتیه که از سال ۲۰۱۰ تاکنون در دیوان عضویت داشته و چند بار نیز به ریاست آن منصوب گردیده است، مطالعه دیدگاه های وی برای بهره مندی دانشجویان و پژوهشگران حقوق و روابط بین الملل و همچنین دیپلمات ها و دست اندرکاران حوزه سیاست خارجی مفید به نظر می‌رسد.

متن سخنرانی:

... اکنون اجازه بدهید به سوالی پردازم که در ابتدای عرائض مطرح کردم. اگر نظر بر اصلاح اساسنامه دیوان باشد چگونه باید این کار را انجام داد؟ این سوالی است که مکرراً در گفتگوهایم با دانشجویان و وکلا مطرح می شود. یک پاسخ ساده به این سوال این است که بگوییم اساسنامه دیوان بخش لاینفک منشور ملل متحد است که به آن منضم شده و هر اصلاحی لاجرم مشمول همان شروط سخت و پیچیده ای است که برای اصلاح منشور لازم است و بدین ترتیب اینطور نتیجه بگیریم که هرگونه اصلاح اساسنامه در آینده نزدیک غیرمحمتمل است. با وجود این، واقعیت این است که بالاخره منشور احتمالاً زمانی برای اصلاح باز خواهد شد. و با توجه به تنوع سن و سال افرادی که در این سالن حضور دارند می توان با اطمینان گفت که وقتی چنین زمانی برسد دست کم تعدادی از شما در روند مذاکرات و شکل دهی به منشور جدید که شامل اساسنامه دیوان هم می شود مشارکت خواهید داشت. وقتی آن زمان برسد امیدوارم شمایی که شانس مشارکت در روند مزبور را خواهید یافت، چند نکته ای که اینجانب در مقام رئیس دیوان بین المللی دادگستری در سال ۲۰۲۳ به شما عرض می کنم را در نظر داشته باشید.

پس سوال این است که چه تغییراتی مناسب است در اساسنامه اعمال شود؟ پاسخ من این است: بسیار کم و آن هم بعد از بررسی و تأمل بسیار. من زمانی که در سال ۲۰۱۰ به عضویت دیوان منصوب شدم بر این تصور بودم که اساسنامه دیوان، که عمدتاً مبتنی بر اساسنامه دیوان دائمی بین المللی دادگستری ۱۹۲۰ است، نیازمند نوعی بروزرسانی جدی است. اکنون با بهره مندی از تجربه عملی تفسیر و اعمال مفاد اساسنامه [طی ۱۲ سال گذشته] به نتیجه عکس رسیده ام. اجازه بدهید با مرور برخی از جنبه های بنیادین اساسنامه که در گذر زمان امتحان خود را به خوبی پس داده اند شروع کنم.

مشهور است زمانی که در دهه ۱۹۴۰ اساسنامه نهاد اصلی [قضایی] سازمان جدید در دست تدوین بود، برخی از مشارکت کنندگان به دنبال این بودند که صلاحیت دیوان به صورت اجباری در مورد همه اعضای سازمان ملل متحد اعمال شود. این رویکرد ناکام ماند. من واقع گراتر از آن هستم که بخواهم پیش بینی کنم که در جریان بررسی اصلاحات احتمالی آتی به اساسنامه دیوان، این وضعیت تغییر کند و حمایت کافی دولت ها برای اجباری کردن صلاحیت دیوان فراهم شود.

علاوه بر این، فکر نمی کنم این پیش بینی خیلی هم مشکل ساز باشد. منشور ملل متحد دیوان بین المللی دادگستری را به عنوان یک نهاد جهانی دائمی و در مقام نهاد اصلی قضائی خود برای حل و فصل اختلافات بین الدولی مرتبط با هر موضوعی که تحت اداره حقوق بین الملل باشد تاسیس نموده است. اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری در مورد محتوای حقوق بین المللی که باید توسط دیوان اعمال شود نسخه نمی پیچد بلکه این امر را به جای دیگری واگذار کرده است مثلاً معاهدات. دیوان با بهره گیری از سنت های حقوق کامن لا و حقوق سیویل لا زیرساخت های اساسی دیوان را بنا می نهد اما همزمان انعطاف کافی را به دیوان می دهد که بنا به تجربه و از طریق قواعد آیین دادرسی خود تطبیق و تطابق های لازم را داشته باشد. بدین ترتیب در اساسنامه دیوان یک چارچوب خیلی خوب برای حل و فصل اختلافات و برای ارائه آرای مشورتی به نهادهای سازمان ملل داریم. من این را یک امتیاز می بینم که دولت های عضو، و نهادهای سازمان ملل که مجاز به درخواست رای مشورتی هستند، به صورت مستمر امکان طرح مهمترین مسائل خود نزد دیوان را مد نظر قرار می دهند.

وضعیت فعلی دفتر ثبت دعاوی دیوان [از حیث تعداد بالای دعاوی اقامه شده] نشانه انتظارات بالا از دیوان و همزمان حاکی از اعتماد دولت های عضو به دیوان است. تدوام این وضعیت تا حدود زیادی بستگی به ارزیابی دولت ها نسبت به تصمیم های ماهوی و شکلی دیوان خواهد داشت. چنانچه دیوان امانتداری، استقلال عمل و بی طرفی را در همه کارهای خود رعایت کند و اگر دولت های عضو منابع و امکانات مورد نیاز دیوان برای

پاسخ به تقاضاهای موجود را در اختیار دیوان بگذارند، به نظر من اساسنامه موجود دیوان صرفاً با برخی تغییرات کوچک ظرفیت ادامه خدمت دیوان به ملل متحد را حفظ خواهد کرد.

حال به چند پیشنهاد مشخص اصلاحی که طی سال های متمادی مطرح بوده است می پردازم. نخست توجه شما را به بیاناتی که سال گذشته نزد همین کمیته ارائه کردم جلب می کنم. من در آن جلسه نسبت به طرح برخی نظرات مبنی بر لغو تاسیس قاضی اختصاصی که طبق ماده ۳۱ اساسنامه پیش بینی شده است، واکنش منفی نشان دادم. همانطور که در آنجا هم گفتم، به نظر من تاسیسی که موجب تقویت اعتماد و اطمینان همه دولت ها می شود و خیال آنها را از بابت اینکه استدلال ها و حقوقشان به صورت کامل در جریان رسیدگی دیوان مورد توجه قرار می گیرد راحت می کند، ارزش واقعی دارد. از بین بردن این تاسیس موجب خواهد شد که برخی از دولت ها از پذیرش صلاحیت دیوان صرفنظر کنند.

من به این موضوع هم خواهم پرداخت که آیا دامنه دسترسی سازمان های بین المللی به دیوان جهت مشارکت در دادرسی ها باید بیشتر شود یا خیر؟ در حال حاضر، طبق اساسنامه دیوان، سازمان های بین المللی می توانند در ظرفیت های گوناگون در روند دادرسی دخیل شوند. شاخص ترین روش مداخله سازمان های بین المللی در روند رسیدگی های دیوان، مشارکت در رسیدگی های مشورتی به همان شیوه و ترتیبی است که دولت ها مشارکت می کنند چنانچه این احتمال داده شود که آنها می توانند اطلاعاتی در رابطه با موضوع بحث ارائه نمایند. اما در رابطه با دعاوی ترافیعی، بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه مشخص کرده است که تنها دولت ها می توانند طرف چنین دعاوی ای نزد دیوان باشند. برای چند دهه درخواست هایی برای بازبینی اساسنامه دیوان با هدف فراهم آوردن امکان طرف دعوا واقع شدن سازمان های بین المللی در رسیدگی های ترافیعی مطرح بوده است. حامیان بسط ماده ۳۴ معتقدند که این کار به منزله تطبیق دامنه صلاحیتی دیوان با نقش و جایگاه سازمان های بین المللی در دوران معاصر خواهد بود. اما من متقاعد نشده ام که اساسنامه دیوان را باید به نحوی اصلاح کرد که سازمان های بین المللی را همسنگ دولت ها از حیث دسترسی به دیوان در دعاوی ترافیعی قرار دهد. به نظر من دشوار است که بخش عمده رویه دیوان که طبق اساسنامه دیوان شکل گرفته است را بتوان در مورد اختلافاتی که سازمان های بین المللی طرف آنها هستند تسری داد. با وجود این می توان با الهام گرفتن از کنوانسیون حقوق دریاهای، یک اصلاحیه متوازن تر پیشنهاد داد. امکان عضویت سازمان های بین الدولی که دولت های عضو آنها اهلیت لازم را در رابطه با موضوعات مشمول کنوانسیون حقوق دریاهای به آنها اعطا کرده اند، در کنوانسیون مزبور پیش بینی شده است و این امر شامل اهلیت برای پیوستن به معاهدات مرتبط با آن موضوعات هم می شود. بر همین اساس است که اساسنامه دیوان بین المللی حقوق دریاهای برای این دسته از سازمان ها

مفتوح است. به همین ترتیب، می توان با اصلاح در اساسنامه دیوان امکان ورود سازمان های یکپارچه سازی اقتصادی در رسیدگی های ترافیکی نزد دیوان در رابطه با موضوعاتی که دولت های عضو آن اهلیت لازم را به آنها تفویض کرده اند، فراهم کرد.

یک جنبه دیگر از اساسنامه که گاهی به عنوان نامزد اصلاح گسترده معرفی می شود، آیین کار و روش معرفی و انتخاب قضات دیوان است. اساسنامه دیوان، مشابه سلف خود یعنی دیوان دائمی دادگستری، نوعی نظام معرفی غیرمستقیم نامزدها را پیش بینی کرده است که به موجب آن قضات دیوان از بین فهرستی از افرادی که توسط گروه های ملی دیوان دائمی داوری یا گروه های اختصاصی ملی نامزد شده اند توسط مجمع عمومی و شورای امنیت انتخاب می گردند. این روش در واقع با این هدف تعبیه شده است که نوعی استقلال برای قضات در برابر دولت های ملی آنها ایجاد شود. نویسندگان و صاحب نظران بسیاری ابراز تاسف کرده اند که در بسیاری از کشورها این هدف تدوین کنندگان اساسنامه یعنی جداسازی فرآیند معرفی نامزدها از سیاست داخلی کشورها محقق نشده است.

صاحب نظران حقوقی همچنین عنوان می کنند که در عمل ماده ۶ اساسنامه که گروه های ملی را توصیه به مشورت های گسترده قبل از معرفی نامزدها می نماید رعایت نمی شود. با وجود این، حتی اگر مزایای مترتب بر نظام فعلی معرفی نامزدها محقق نشده باشد، دشوار بتوان معایبی برای آن منظور کرد. در رابطه با فرآیند انتخابات، مهمترین انتقادی که مطرح می شود متوجه مفاد اساسنامه نیست بلکه مربوط به این واقعیت است که رفتارهایی مثل خرید و فروش رای و مشابه آن که مشخصه عمومی انتخابات های سازمان ملل شده است در انتخابات مربوط به دیوان بین المللی دادگستری هم شایع گردیده است. فارغ از اینکه دیدگاه ها راجع به وجود چنین رفتارهایی چیست، به نظر نمی رسد که اصلاح اساسنامه دیوان بتواند این رفتارها را تغییر دهد.

در عین حال یک پیشنهاد مشخص و محدود در رابطه با انتخاب قضات وجود دارد که شایسته توجه جدی در هرگونه اصلاح اساسنامه در آینده است. در حال حاضر قضات دیوان می توانند برای چند دوره متوالی انتخاب شوند. همانطور که می دانید، طبق نظام موجود، یک سوم قضات دیوان هر سه سال یک بار توسط مجمع عمومی و شورای امنیت انتخاب می شوند و قضات برای دوره های ۹ ساله قابل تکرار خدمت می کنند. برای دهه های متوالی، کارشناسان و ناظران دیوان ابراز عقیده کرده اند که بهتر است امکان انتخاب مجدد قضات منتفی گردد تا بدین ترتیب اصل استقلال و بیطرفی اعضای دیوان بیشتر قابل تامین باشد. این فکر یعنی عدم تمدید عضویت قضات که در رابطه با قضات چند محکمه منطقه ای و بین المللی نیز اعمال شده است معمولاً همراه با یک تکمله اصلاحی است که به موجب آن دوره عضویت قضات افزایش یابد تا عنصر ثبات و استمرار

کافی در کار دیوان تامین شود. با این وصف، یک راه این است که دوره های عضویت در دیوان بین المللی دادگستری به یک دوره ۱۲ ساله اصلاح شود. در این صورت لازم خواهد بود که ترتیبات مقتضی برای انتخاب قضات در صورت فوت یا استعفای یک یا چند نفر از آنها نیز - همانطور که در اساسنامه رم دیوان کیفری بین المللی پیش بینی شده است، مشخص گردد.

سرانجام اینکه می خواهم توجهات را به دو دسته از اصلاحات جلب کنم که به نظر من اگر بخواهیم صفت «دیوان جهانی» زینده دیوان بین المللی دادگستری باشد انجام آنها ضرورت دارد. اول اینکه اساسنامه دیوان باید از لفاظی نامناسبی که در ماده ۳۸ آمده و القا کننده «متمدن بودن» برخی دولت ها و متمدن نبودن برخی دیگر است پاک شود. دوم اینکه زمان آن فرا رسیده است که اساسنامه دیوان و در واقع کل منشور به سیاقی که از لحاظ [عبارت پردازی های مرتبط با] جنسیت جامعیت داشته باشد بازنویسی شود. البته دیوان خودش به تازگی فرآیند بروزرسانی قواعد آیین دادرسی دیوان، قطعنامه مربوط به عملکرد قضایی داخلی دیوان، و دستورالعمل های رفتاری را با هدف اطمینان از استفاده از عبارات جامع الشمول از لحاظ جنسیتی در هر دو زبان رسمی دیوان یعنی انگلیسی و فرانسه تکمیل کرده است. کوشش های ما در این زمینه می تواند به عنوان الگویی برای اصلاحات مشابه در خود اساسنامه دیوان مورد بهره برداری قرار گیرد.

می دانم که پیشنهاد های اصلاحی دیگری هم مطرح بوده است که به نظرم به همراه موارد دیگری که ممکن است در آینده مطرح شوند، شایسته بررسی و تامل بیشتر هستند. مهم این است که هرگونه بررسی اصلاحیه های احتمالی اساسنامه دیوان باید بر مبنای یک فرآیند ساختارمند، جامع و همه جانبه باشد که شروع آن با شناخت دقیق نقش و انتظارات مورد نظر برای دیوان باشد.

هدف اصلی من امروز این بود که به شما این دیدگاه را منتقل کنم که مفاد چارچوبی دیوان که برای [کارکرد و پایداری] آن بنیادین هستند را تنها در صورتی می توان دستکاری کرد که یک دلیل واقعی و محکم برای آن وجود داشته باشد. امیدوارم در چارچوب بازنگری احتمالی اساسنامه، دولت های عضو اولویت را به ضرورت مراقبت از دیوان به عنوان یک نهاد معتبر، مستقل و مقتدر هم برای حل و فصل قضائی اختلافات بین دولت هایی که صلاحیت آن را می پذیرند و هم برای ارائه نظر مشورتی به مجمع عمومی و شورای امنیت و سایر نهادهای تخصصی بدهند.

در پایان آقای رئیس این نکته را یادآور می شوم که از زمان انتخابم به عنوان قاضی دیوان در سال ۲۰۱۰ دیوان بین المللی دادگستری ۵۸ پرونده در دستورکار خود داشته است و ۱۱۶ دولت، یعنی بسیار بیشتر از نیمی از

دولت های عضو سازمان ملل متحد، در رسیدگی های مربوطه نزد دیوان شرکت کرده اند. من بسیار خوشبخت بوده ام که در چنین بازه زمانی پرمشغله ای با این حجم گسترده از پرونده ها، در دیوان خدمت کرده ام.

بخش ششم:

حقوق بین الملل و فناوری های جدید

حقوق بشر فراتر از آرمان‌ها: نقش فناوری در پارالمپیک پاریس و حمایت از افراد دارای معلولیت

دکتر نسرین مصفا – استاد دانشگاه تهران

این روزها پاریس در حالی میزبان هفدهمین دوره مسابقات پارالمپیک است که تلاقی پیشرفت‌های شگرف فناوری و عیان شدن تلاش‌های بشری در حمایت از افراد دارای معلولیت با سابقه این شهر با توجه به تاریخ شعارهای انقلاب فرانسه (آزادی، برابری، و برادری) در کنار تاریخ استعمار فرانسه، ما را بیش از پیش متوجه تاریخ پرفراز و نشیب و طولانی جامعه جهانی در پاسداشت حقوق بشر می‌نماید. تاریخی که نه فقط ملهم از آرمان‌ها و اندیشه‌های منتج به پاسداشت حقوق بشر در سطح بین‌المللی است، بلکه منقوش به نفوذ و اثر نیروهای اجتماعی و مولفه‌هایی همچون فناوری، خلاقیت، سرمایه و امثالهم است. اگر پیشرفت فناوری در طول این دوران نبود، شاید مسابقات پارالمپیک اینگونه جلوه‌گاه تلاش بشری و کرامت انسانی نبود.

نگارنده، مانند بسیاری از افرادی که دل در گرو ترویج و حمایت از حقوق بشر دارند، بارها و بارها بنا بر علاقه و تجربه اندک خویش به ارزیابی نتایج جنبش بین‌المللی حقوق بشر در زندگی مردم جهان پرداخته است. بین دوگانه‌ای که از خلال اخبار، تفاسیر، گزارشات فردی و نهادی از نقض حقوق بشر، مبتنی بر شواهد و گاه دروغ و پوشالی نامیدن آن مسموع است و آنچه به‌عنوان دستاوردهای ملموس در زندگی مردم جهان، و به‌ویژه قشرهای خاصی، قابل رؤیت و موجب امید و انگیزه برای قبول واقعیت حقوق بشر است، سردرگمی وجود دارد. با اعتقاد به این واقعیت که هر انسان به ماهو انسان دارای حقوقی غیرقابل انکار برای زندگی توأم با کرامت است و هدف ترویج و حمایت از حقوق بشر ایجاد تفاوت در توانمندی در زندگی است، این سطور نگاشته می‌شود.

با مرور آنچه در چارچوب جنبش حمایت از افراد دارای معلولیت در عرصه جهانی شاهد آن هستیم، برگزاری بازی‌های پارالمپیک تحولی قابل توجه، هرچند محدود، در زمینه ورزشی برای توانمندسازی و ایجاد انگیزه برای حداقل بیش از یک میلیارد نفر روی کره زمین به وجود آورده است. این بازی‌ها که اولین بار سنگ بنای آن در المپیک لندن سال ۱۹۴۸ گذاشته شد، در سال ۱۹۶۰ در المپیک رم تحقق یافت و از آن زمان به‌طور مرتب برگزار می‌شود. در رم، ۴۰۰ ورزشکار از ۲۳ کشور و در ۸ زمینه ورزشی به رقابت پرداختند.

این آمارها در طول سال‌های بعد گسترش یافتند. در رویداد پاریس باید به حضور ۴۴۰۰ ورزشکار از ۱۶۸ کشور و نمایندگی که در ۲۲ زمینه رقابت می‌کنند، اشاره کرد. این مهم با اقدامات بین‌المللی و ملی در زمینه حمایت از افراد دارای معلولیت و بهره‌مندی از پیشرفت‌های پزشکی و فناوری به دست آمده است. آنچه از اخبار و اطلاعات درباره پیشرفت‌ها منتشر شده است، تحولی عظیم برای فراهم آوردن شرایط مساعد برای

ورزشکاران دارای معلولیت، از حیث ابزار کمکی مانند ویلچرهای سریع، اندام یاری دهنده برای دست و پا، و دیگر بوده است.

تلفیق و خدمتگزاری متقابل حقوق بشر و علم و فناوری در بازی های پارالمپیک باعث شده است که افراد دارای معلولیت، که در گذشته زندگی پنهانی و اجباری در تاریکی پستوهای خانه ها داشتند، اکنون موجب تحرک، نقش آفرینی و نماد افتخار در صحنه جهانی شوند. هرچند باید به دیگر دوگانه ها برای ارزیابی خدمتگزاری متقابل حقوق بشر و علم، به ویژه در زمینه افراد دارای معلولیت، نیز اشاره داشت.

متأسفانه در دهه های اخیر، جمعیت افراد دارای معلولیت علیرغم پیشرفت های پزشکی، به دلیل افزایش مخاصمات مسلحانه و صدمه به مردم غیرنظامی رو به تزايد است. یکی از دلایل آشکار آن استفاده از فناوری های جدید است که منجر به تولید مین ها، پهپادهای کور و به طور کلی سلاح های شیمیایی، بیولوژیک، و کشتار جمعی شده، به طور وسیعی توسط جنگ افروزان استفاده و عامل افزایش افراد دارای معلولیت شده است. مصادیق آن نیز بسیار است.

مطالعات تاریخی حاکی از آن است که وضعیت افراد دارای معلولیت دوران های تاریکی داشته است. در یونان باستان کودکان معلول را در اجتماع راه نمی دادند، در رودخانه می انداختند و معدوم می کردند. از قرون وسطی مکتوباتی از بدی و سرشت پلید این افراد وجود دارد. روایت های متعدد از گذشته حاکی از آن است که افراد دارای معلولیت را در انبارها و پستوهای خانه ها، دور از چشم، نگه می داشتند و وجود آنان را ناشی از غضب الهی برمی شمردند. به ویژه دختران و زنان دارای معلولیت که متحمل درد و رنج مضاعف بودند. نگرش ها، تبعیض ها، جدا سازی و منزوی کردن این افراد در طول تاریخ درسی آموخته برای حمایت از آنان در طول سال ها بوده است.

- در طبقه بندی کلی از جایگاه و شرایط افراد دارای معلولیت در جوامع، پنج دوره را می توان برشمرد:
- دوره اول: حذف و معدوم شدن افراد دارای معلولیت از صحنه گیتی، یا به اغماض دور از چشم دیگران در خفا باشند.
 - دوره دوم: نگهداری این افراد در مراکز و مکان های خاص، نوانخانه ها که توسط خیرین و برخی دولت ها ایجاد می شد، فقط ادامه حیات دهند.
 - دوره سوم: شرایط بهتر و پیشرفته تر در جوامع زندگی آنان از طریق جداسازی از جامعه و مراقبت های خاص و پزشکی به وجود آمد.
 - دوره چهارم: ورود آنان به خانه و خانواده خویش فراهم شد، مراقبت شوند و با توجه به شرایط خود نیز توان حضور در جامعه را یابند.

- دوره پنجم: خود شکوفایی، خودگردانی، توانمندسازی افراد دارای معلولیت با خلق موقعیتهایی برای خود، الهام بخشی به دیگران و جامعه شد.

دهه ها و بلکه قرن ها از زمانی که افراد دارای معلولیت توانستند از نگرش و تفکر اولیه که نهایت هدف بقای آنان بود، تا به برابری فرصت ها و توانمندی در جامعه دست یابند، سپری شده است. این پیشرفت ها در سایه سال ها تلاش در چارچوب جنبش بین المللی حمایت از حقوق افراد دارای معلولیت با نقش مهم جامعه مدنی جهانی به دست آمده است.

اولین سند و اقدام بین المللی در این زمینه حاصل برآیندی از توجه یک سازمان غیردولتی فعال در زمینه کودکان و جامعه ملل بود که در سال ۱۹۲۴ تصویب شد. یکی از مواد این قطعنامه کوتاه حمایت از حقوق کودکان دارای معلولیت بود. صدمات جنگ جهانی اول بر روی کودکان توجه به آنان را البته در اروپا به خود جلب کرده بود. تا اینکه با توجه به مصائب ناشی از جنگ جهانی دوم، جنبش حقوق بشر وارد دوران جدیدی بر مبنای منشور ملل متحد شد. در سال ۱۹۴۸، اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب رسید. باید اذعان کرد که در واقع همان غفلت و نادیده گرفتن که قبلاً در سطح جوامع برای حمایت از افراد دارای معلولیت وجود داشت، در منشور ملل متحد نیز خود را نمایان کرد. در واقع در منشور رعایت حقوق بشر و توجه به آزادی های اساسی، بدون تبعیض از منظر رنگ، نژاد، مذهب و جنسیت مطرح شد، اما از تبعیض ناشی از معلولیت سخنی به میان نیامده است. در اعلامیه جهانی حقوق بشر فقط در ماده ۲۵ و فقط یک بار از نقص عضو صحبت شده است، آن هم در ارتباط با زندگی مطلوب و حقوق کار که در حقیقت برای همه افراد مطرح می شود.

در سال های بعد، در عرصه بین المللی اسناد بیشتری در زمینه حقوق بشر تدوین شدند. دو مورد مهم از آن ها در سال ۱۹۶۶ تصویب شد؛ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در متن میثاق ها نیز غفلت ادامه دارد. بعداً تفسیر شماره ۵ کمیته میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در حمایت از حقوق آنان منتشر شد. در دیگر اسناد مانند کنوانسیون رفع تبعیض نژادی و کنوانسیون منع تبعیض همه جانبه نسبت به زنان، حتی اشاراتی برای حمایت از افراد دارای معلولیت نمی بینیم. فقط در کنوانسیون حقوق کودک، مصوب ۱۹۸۹ مجمع عمومی ملل متحد است که به حقوق کودک دارای معلولیت و لزوم حمایت از او طی ماده ۲۳ در چهار بند، تمهیداتی برای حمایت از آنان مطرح می شود. موارد یادشده مربوط به کنوانسیون های بین المللی و اسناد لازم الاجرا بود.

دهه هفتاد میلادی، با افزایش توجه به افراد دارای معلولیت، مجمع عمومی ملل متحد قطعنامه هایی را تصویب کرد. اولین قطعنامه در سال ۱۹۷۱ یعنی اعلامیه حمایت از افراد مبتلا به عقب ماندگی ذهنی بود. مورد دوم در سال ۱۹۷۵ به طور مشخص به مطالبه حقوق افراد دارای معلولیت پرداخته است، اما سازوکاری برای تحقق آن در

نظر نگرفته است. در سال ۱۹۹۳، با تصویب [مجموعه قواعد استاندارد](#) در دهه حمایت از افراد دارای معلولیت، تحرک مناسبی صورت گرفت. این قواعد برای حمایت از افراد دارای معلولیت روح انسانی داشتند، اما لازم الاجرا نبودند. جامعه جهانی در آن سالها به طور کلی برای لازم الاجرا کردن اسناد حقوق بشری فراتر از تدوین و تصویب در همه ابعاد با پویایی حرکت می کرد، اما در مورد اسناد مربوط به افراد دارای معلولیت این حرکت به کندی صورت می گرفت. در نهایت، جامعه جهانی در اثر تقاضاها و اقدامات متعدد کم کم برای داشتن یک سند لازم الاجرا با جامعیت برای حمایت از افراد دارای معلولیت آماده شد.

دهه نود میلادی شامل سالهای پرتحرک در عرصه بین المللی و توجه بیشتر به موضوع حقوق بشر است. پایان جنگ سرد و افزایش همکاری های بین المللی زمینه های بهتری را برای عنایت به علایق مشترک بشری ایجاد کردند. کنفرانس هایی در زمینه محیط زیست، جمعیت، زنان، توسعه اجتماعی، اسکان بشر و امنیت غذایی تشکیل شد. در اعلامیه نهایی کنفرانس حقوق بشر وین در ۱۹۹۳ و سند نهایی کنفرانس توسعه اجتماعی کنپنهاگ ۱۹۹۵، به طور مشخص به افراد دارای معلولیت، لزوم حمایت، اهمیت برابری فرصت ها و ضرورت رفع تبعیض تمهیداتی وجود داشت. در همین راستا، سایر نهادهای بین المللی و اتحادیه اروپا نیز فعالیت هایی را دنبال کردند. البته واقعیت این است که ملل متحد در زمینه حمایت از افراد دارای معلولیت پیشگام بوده است.

متأسفانه در همین سالهای مذکور، [جمعیت افراد دارای معلولیت](#) علیرغم پیشرفت های پزشکی به دلیل افزایش مخاصمات مسلحانه و صدمه به مردم غیر نظامی رو به افزایش بود. در حالی که خدمتگزاری علم و حقوق بشر به یکدیگر رابطه تنگاتنگ و البته قابل تفسیر با هم دارند. در زمینه حمایت از افراد دارای معلولیت، فناوری های جدید کمک شایانی به آنها کرده است. اما علمی که منجر به تولید مین ها، پهپادهای کور، سلاح های شیمیایی، بیولوژیک و به طور کلی سلاح های کشتار جمعی شده است، عامل افزایش افراد دارای معلولیت شده که مصادیق آن نیز در مخاصمات دهه های اخیر بسیار زیاد است.

متأسفانه تعداد این افراد در کشورهای در حال توسعه که دچار فقر و مخاصمه نیز هستند بیشتر است. به تبع آن، مشکلات بیشتری در این جوامع که امکانات کمتری هم دارند برای این افراد وجود دارد.

با عنایت به همین افزایش تعداد، آگاهی جهانی و نیاز به حمایت و رهیافت های مبتنی بر حق، لزوم تصویب سندی لازم الاجرا، خاص افراد دارای معلولیت بیش از پیش احساس شد.

جامعه جهانی بتدریج با سرعت بیشتری فعالیت های خود را گسترش داد. از سال ۲۰۰۱ تحرک ویژه ای در سازمان ملل متحد با کمک سازمان های غیردولتی و حضور افراد دارای معلولیت مشاهده شد. حاصل تلاش ها در سال ۲۰۰۶ به [تصویب کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد](#) منجر شد و این کنوانسیون با سرعت زیادی توسط دولت ها امضا و لازم الاجرا شد. یک پروتکل الحاقی برای حق

دادخواهی فردی نیز اضافه شد. در عمل، تحقق اسناد حقوق بشر زمان‌بر است، زیرا که نیازمند بسترسازی از نظر حقوقی، فراهمی امکانات مادی برای توسعه و مناسب‌سازی محیط، تغییر نگرش و باورهای اجتماعی و فرهنگی و درونی کردن ارزش‌های آن در داخل جوامع و دولتها می‌باشد.

ارزش‌های چهارگانه مبتنی بر اصول حقوق بشر یعنی برابری، رعایت کرامت، استقلال و همبستگی که نقاط محوری همه حمایت‌های حقوق بشری هستند، در این کنوانسیون قید شده‌اند. تعهدات و جریان حمایت از افراد دارای معلولیت با این کنوانسیون جامع به اوج خود رسید.

در زمره حقوق مهم مندرج در این کنوانسیون، حق ورزش برای همه افراد دارای معلولیت است. تحقق عملی و تبلور این حق را می‌توان در حضور همین ورزشکاران در صحنه‌های مختلف ملی و بین‌المللی مشاهده کرد. ماده ۳۰ کنوانسیون در کنار حق فراغت، تفریح، بهره‌مندی از حقوق فرهنگی و ورزش به‌طور خاص آمده است. این کنوانسیون بسیار مفصل بوده و دارای مقدمه‌ای طولانی و ۵۰ ماده می‌باشد. یکی از ویژگی‌های آن حضور افراد دارای معلولیت در جریان تدوین آن بود. آگاهی، احساس و لمس مشکلات توسط آنان به بیان و مطالبه برای درج در سند توسط افراد دارای معلولیت کمک کرده و به جامعیت آن افزوده است. برای حق ورزش شرح مفصلی به‌خصوص در بند ۵ ماده ۳۰ کنوانسیون آمده است. برای تحقق این حق نیز باید افراد دارای معلولیت از تمامی امکانات و تسهیلات در پرتو اصل عدم تبعیض بهره‌مند شوند.

در این میان، از تبعیض مثبت یاد و رفتار برابر یا رفتار به مثابه برابر برای معلولیت‌های مختلف با درصدهای متفاوت و نیازهای متنوع، با توجه به اصل عدم تبعیض، به‌عنوان محور اصلی و حق بهره‌مندی از امکانات و ورزش شناسایی شده است. البته در ارتباط با حق ورزش افراد دارای معلولیت باید به اقدام یونسکو نیز اشاره کرد.

در سال ۱۹۷۸، توسط بیستمین کنفرانس عمومی یونسکو سند تدوین موازین تصویب شد. این سند یک مرجع مبتنی بر حق است که حق دسترسی به ورزش برای همه بدون هرگونه اشکال تبعیض، به‌ویژه زنان، جوانان، سالمندان و افراد دارای معلولیت را مورد شناسایی قرار می‌دهد. این منشور در [سال ۲۰۱۵ مورد تجدیدنظر قرار گرفت](#). در متن تجدیدنظر شده، موازین جهانی برابری جنسیتی، عدم تبعیض و شمول اجتماعی لحاظ شد. همچنین منافع حاصل از فعالیت جسمی، پایداری ورزش و شمول افراد دارای معلولیت و حمایت از کودکان مورد توجه قرار گرفت.

یکی از زمینه‌های مبرهن تحقق این حق می‌تواند شرکت در پارالمپیک‌ها باشد که مورد توجه کمیته این بازی‌ها هم از نگاه حقوق بشری در اسناد مختلف در حمایت از حقوق افراد دارای معلولیت قرار گرفته است. در [بیانیه سال ۲۰۰۸ این کمیته](#)، محور اصلی توانمندسازی ورزشکاران شرکت‌کننده در پارالمپیک برای رسیدن به تعالی

ورزشی و الهام و انگیزه بخشی جهانی است. یعنی دنیا با زمینه های فراهم شده برای مشارکت افراد دارای معلولیت در صحنه های جهانی آشنا شود. البته باید گفت ما به مشکلات، تفاوت امکانات کشورها، غفلت ها و عدم هماهنگی ها نیز واقف هستیم، اما تأکید بر روی نکات مثبت و الهام بخشی است.

کمیت در همین سند بر این باور است که تمام افراد دارای معلولیت باید از فرصت هایی که پیش رویشان قرار می گیرد، استفاده کنند و اصول حاکم بر فعالیت های افراد دارای معلولیت برای ورزشکاران آنها نیز در نظر گرفته می شود.

حمایت از افراد دارای معلولیت و تحولات آن گسترده است و هر کدام به توانمندی آنان به شکلی منجر شده است. پیشرفت های حاصله در زمینه آموزش، بهداشت و خلاقیت های هنری همه در همین راستا هستند. ولیکن رویدادی در این وسعت که در سطح وسیعی در انظار جهانیان با وسایل ارتباطات جمعی کنونی قرار می گیرد، به نظر نگارنده به احساسی متفاوت از نتایج تلاش ها در حمایت از افراد دارای معلولیت دامن می زند. امروزه این افراد از نهان خانه تاریک رها، با اعتمادی که حقوق بشر به او داده، با بهره وری از تلاش های متخصصان پزشکی و فناوری های جدید، می دود، می پرد، پارو می زند، بر سکوی افتخار قهرمانی می ایستد و نمادی از افتخار ملی می شود و مدیون و مرهون تلاش های همه کسانی است که دل در گرو کمک به ارتقای کرامت انسانی دارند. اکنون تعریف جدیدی از معلولیت در عرصه بین المللی داریم که نگاهی انسانی برای حمایت مبتنی بر کرامت آنان به همراه دارد. دیگر معلولیت نقص نیست، بلکه به شرایط و امکانات جامعه مرتبط است که به کمک آنها زندگی شان تسهیل گردد. در این زمینه، پیشرفت های علمی و فناوری، پزشکی و توجه به حقوق آنان موجب تحولاتی شده است. پارالمپیک می تواند معنابخش آن باشد.

گرچه در این سال ها همواره نسبت به نقش فناوری و اثرات آن بر نقض احتمالی حقوق بشر توجه می شده، هم افزایی فناوری با حقوق بشر در توان بخشی و تسهیل مشارکت ورزشکاران در پارالمپیک یکی از جلوه های مثبت فناوری در عرصه بین المللی است. استفاده از چنین فناوری هایی در راستای ترویج حضور همگان در صحنه ای مانند ورزش های قهرمانی، ترجمان عینی تلاش های جنبش حقوق بشر بین المللی برای پاسداشت کرامت انسانی فارغ از توان و جسم آنها و به ذات ارزش انسانی شان است. این مهم، توجه بیش تر دغدغه مندان حقوق و روابط بین الملل، بویژه مسائل مرتبط با افراد دارای معلولیت (در عرصه های مختلف را) به مولفه هایی غیر از آرمان و گفتن، مانند فناوری یا نیروهای اجتماعی یا سرمایه، بر گسترش ارزش های حقوق بشری جلب می نماید.

مسئله مرگ و زندگی؛ حملات سایبری به زیرساخت های بهداشتی

دکتر ستار عزیزی - استاد حقوق بین الملل دانشگاه بوعلی سینا و کیان بیگلریگی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

حق بهره مندی از پیشرفت های علمی، از جمله فناوری های نو، همواره یکی از حقوق اساسی بشر قلمداد شده است. با این حال، همان طور که تلانگ موفوکنگ (Tlaleng Mofokeng)، گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر در مورد حق همه افراد برای برخورداری از بالاترین استاندارد قابل دستیابی سلامت جسمی و روانی، با ارائه گزارش خود در مورد نوآوری دیجیتال، فناوری ها و حق سلامت در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۳ [بیان می دارد](#): «نوآوری دیجیتال حق سلامت را برای برخی تقویت کرده است، اما می تواند باعث نقض و تضعیف این حق شود». برای مثال، سوگیری های موجود در هوش مصنوعی، نه تنها منجر به ناکارآمدی در صنعت، مانند تولید می شود، هم چنین می تواند عواقب خطرناکی در بخش مراقبت های بهداشتی داشته باشد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به این [مقاله](#)). علاوه بر این، تأثیر پیشرفت فناوری در بُعد وسیع تر آن، یعنی ارتباطات و تعاملات دولت ها با یکدیگر قابل کتمان نیست. این پیشرفت ها از یک سو، باعث تسهیل در امور بشر، زندگی راحت تر و افزایش دموکراسی شده است، اما از سوی دیگر دارای آثار و تبعات مخربی نظیر مواجهه روزافزون دولت ها با حملات سایبری می باشد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به [این پایان نامه](#)).

حملات سایبری به زیرساخت های مراقبت های بهداشتی، تهدیدی جهانی است که نمی توان آن را نادیده گرفت. افزایش نگران کننده حملات باج افزاری (ransomware attacks)، زیرساخت های مراقبت های بهداشتی جهان را در معرض خطر جدی قرار داده، ایمنی بیماران را به خطر انداخته و سیستم های بهداشتی را متزلزل کرده است. تدروس آدهانوم گبریسوس (Tedros Adhanom Ghebreyesus)، مدیرکل سازمان جهانی سلامت (WHO)، در جریان جلسه شورای امنیت که برای بررسی راهبردهای مقابله با این تهدید فزاینده برگزار شد، این هشدار را [اعلام کرده](#)، بر لزوم مقابله فوری با این بحران تأکید نموده و خواستار اقدام جهانی هماهنگ برای محافظت از سیستم های بهداشتی در برابر تأثیرات مخرب و بالقوه تهدیدآمیز حملات سایبری شده بود. او [هشدار داد](#) که هکرها از «تهدید علیه ایمنی بیماران، محرمانگی و اختلال در خدمات» برای افزایش درخواست های باج گیرانه خود سوءاستفاده می کنند و تحقیقات نشان داده که حملات به بخش های بهداشتی از نظر مقیاس و تکرار افزایش یافته اند و این، به دلیل «موفقیت هکرها در حمله به بیمارستان ها یا مراکز بهداشتی» است.

براساس یک نظرسنجی جهانی در سال ۲۰۲۱، بیش از یک سوم از مؤسسات بهداشتی پاسخ دهنده، حداقل یک حمله باج افزاری را در سال گذشته گزارش داده اند و یک سوم از آن ها اعلام کرده اند که باج پرداخت کرده اند (اینجا، اینجا و اینجا). با این حال، ۳۱ درصد از پاسخ دهندگان، دسترسی به داده های رمزگذاری شده خود را بازیابی نکردند. حملات باج افزاری نوعی حمله سایبری است که در آن یک عامل مخرب فایل ها را در یک کامپیوتر یا کل شبکه هک و رمزگذاری کرده و برای رمزگشایی از آن داده ها، تقاضای پرداخت وجه می کند. این حملات با گذشت زمان در مقیاس و پیچیدگی رشد کرده اند، به طوری که اکنون هزینه آن ها به ده ها میلیارد دلار در هر سال می رسد (اینجا و اینجا).

در این راستا، جلسه ای در روز جمعه ۸ نوامبر ۲۰۲۴ در شورای امنیت به درخواست فرانسه، ژاپن، مالت، جمهوری کره، اسلونی، بریتانیا (رئیس دوره ای شورای امنیت در ماه نوامبر) و ایالات متحده برگزار شد که ایالات متحده به طور خاص روسیه را مقصر قلمداد کرد. تدریس آدهانوم گبریسوس، در توضیحات خود به نمایندگان کشورهای حاضر، به تأثیر شدید حملات سایبری بر بیمارستان ها و خدمات مراقبت های بهداشتی اشاره کرد و خواستار اقدام فوری و جمعی جهانی برای مقابله با این بحران فزاینده شد. او گفت: «حملات باج افزارها و سایر حملات سایبری به بیمارستان ها و سایر مراکز بهداشتی تنها مسائل امنیتی و محرمانه نیستند؛ آن ها می توانند به مقوله مرگ و زندگی مربوط باشند... در بهترین حالت، این حملات باعث اختلال و زیان مالی می شوند و در بدترین حالت، اعتماد به سیستم های بهداشتی را که مردم به آن وابسته هستند، تضعیف می کنند و حتی باعث آسیب و مرگ بیماران می شوند». وی ادامه داد که تحول دیجیتالی مراقبت های بهداشتی، همراه با ارزش بالای داده های سلامت، این بخش را به هدف اصلی مجرمان سایبری تبدیل کرده است. او به مواردی مانند حمله باج افزاری سال ۲۰۲۰ به بیمارستان دانشگاه برنو در چک که بیمارستان را مجبور به خاموش کردن شبکه اش کرد و نقض امنیتی سرویس بهداشتی ایرلند (HSE) در ماه مه ۲۰۲۱ اشاره نمود که خدمات پرستاری را در پنج مرکز اصلی متوقف کرد. حملات سایبری هم چنین فراتر از بیمارستان ها، زنجیره تأمین زیست پزشکی (biomedical supply chain) را مختل کرده اند. در طول همه گیری، آسیب پذیری هایی در شرکت های تولیدکننده واکسن های کووید-۱۹، فروشندگان نرم افزارهای آزمایش های بالینی و آزمایشگاه ها آشکار شد. او واقعیت نگران کننده ای را برجسته کرد که حتی در صورت پرداخت باج، دسترسی به داده های رمزگذاری شده تضمین نمی شود و این مسئله مسیر مقاومت سیستم های بهداشتی در سطح جهانی را پیچیده تر می کند. سازمان جهانی سلامت با همکاری شرکای بین المللی، متعهد به تقویت تدابیر امنیت سایبری در سراسر بخش بهداشت و درمان است تا از بیماران، داده های بهداشتی و یکپارچگی

سیستم های بهداشتی در سراسر جهان محافظت کند. او با دعوت به همکاری بین المللی، از شورای امنیت خواست تا از اختیارات خود برای تقویت امنیت سایبری جهانی و تضمین پاسخ گویی استفاده کند. او گفت: «همان طور که ویروس ها به مرزها احترام نمی گذارند، حملات سایبری نیز این گونه اند. بنابراین، همکاری بین المللی ضروری است». وی هشدار داد که جرایم سایبری، از جمله باج افزار، تهدید جدی برای امنیت بین المللی است و از اعضای شورای امنیت خواست: «همان طور که از اختیارات خود برای تصویب قطعنامه ها و تصمیمات در مورد مسائل امنیت فیزیکی استفاده کرده اید، اکنون نیز از شما می خواهیم که از همان اختیارات برای تقویت امنیت سایبری جهانی، مسئولیت پذیری و پاسخ گویی استفاده کنید» ([اینجا](#)، [اینجا](#) و [اینجا](#)).

بیانیه ای مشترک که توسط بیش از ۵۰ کشور - از جمله کره جنوبی، اوکراین، ژاپن، آرژانتین، فرانسه، آلمان و بریتانیا - امضا شده بود، هشدار می داد. این بیانیه که توسط آنه نیوبرگر (Anne Neuberger)، هماهنگ کننده سیاست امنیت ملی ایالات متحده در زمینه سایبر و فناوری های نوظهور، ارائه شد، بیان داشت: «این حملات تهدیدی مستقیم برای ایمنی عمومی بوده و جان انسان ها را با تأخیر در ارائه خدمات بهداشتی حیاتی به خطر می اندازند، خسارت اقتصادی قابل توجهی وارد می کنند و می توانند تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی باشند». این بیانیه هم چنین کشورهایی را محکوم کرد که «آگاهانه» (*knowingly*) به کسانی که مسئول حملات باج افزاری هستند اجازه فعالیت از خاک خود را می دهند. در این جلسه، نیوبرگر مستقیماً مسکو را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «برخی کشورها - به ویژه روسیه - هم چنان به بازیگران باج افزاری اجازه می دهند که بدون مجازات از خاک آن ها فعالیت کنند». فرانسه و کره جنوبی نیز کره شمالی را متهم کردند. روسیه با ادعای این که شورای امنیت محل مناسبی برای بررسی جرایم سایبری نیست، از خود دفاع کرد. واسیلی نبزیا (Vassily Nebenzia)، نماینده روسیه، گفت: «ما باور داریم که جلسه امروز به سختی می تواند استفاده معقول از وقت و منابع شورا تلقی شود». او افزود: «اگر همکاران غربی ما خواهان بحث درباره امنیت مراکز درمانی هستند، باید در شورای امنیت بر سر گام های مشخصی برای توقف حملات وحشتناک اسرائیل به بیمارستان های نوار غزه توافق کنند» ([اینجا](#)).

ادواردو کونرادو (Eduardo Conrado)، رئیس شرکت آسنشن ([Ascension Healthcare](#)) - سومین سیستم بهداشتی بزرگ ایالات متحده - مؤسسه کاتولیک مذهبی است که سالانه به بیش از ۶ میلیون نفر مراقبت های بهداشتی غیرانتفاعی در ایالات متحده ارائه می کند، بینش های دست اولی از واقعیت های تلخ حملات باج افزاری ارائه داد. او جزئیات حمله سایبری ماه مه ۲۰۲۴ به «آسنشن» را تشریح کرد که به شدت عملیات را در ۱۲۰ بیمارستان آن مختل کرد. این حمله، هزاران سیستم کامپیوتری را رمزگذاری کرد و دسترسی به پرونده

های الکترونیک سلامت را مختل ساخت و خدمات تشخیصی کلیدی از جمله تصویربرداری پرتو مغناطیسی (MRI) و سی تی اسکن (CT) را تحت تأثیر قرار داد. آقای کونرادو چالش های عملی به وجود آمده را شرح داد: «پرستاران قادر نبودند از ایستگاه های کامپیوتری خود پرونده بیماران را مشاهده کنند و مجبور بودند در پشتیبان های کاغذی جستجو کنند {...} تیم های تصویربرداری نمی توانستند به سرعت آخرین اسکن ها را به جراحانی که در اتاق عمل منتظر بودند ارسال کنند و مجبور بودیم از افرادی برای ارسال نسخه های چاپی اسکن ها به دستان تیم های جراحی استفاده کنیم». این اختلالات نه تنها مراقبت را به تعویق انداخت، بلکه خطرات بیماران را افزایش داد و بار فوق العاده ای بر کارکنان پزشکی که در شرایط پرتنش کار می کردند، وارد کرد. بازیابی عملیات ۳۷ روز طول کشید، در این مدت حجم پرونده های کاغذی به اندازه معادل یک مایل رشد کرد. او افزود «آسشن»، که در حال همکاری نزدیک با مقامات ایالات متحده است و در حال طی کردن فرآیند طولانی دیجیتال سازی داده های تمام سوابق بیماران است که طی آن دوره به صورت کاغذی ایجاد شده است، از نظر مالی، حدود ۱۳۰ میلیون دلار برای پاسخ به این حمله هزینه کرد و تقریباً ۰.۹ میلیارد دلار درآمد عملیاتی خود را تا پایان سال مالی ۲۰۲۴ از دست داد ([اینجا](#) و [اینجا](#)).

از سوی دیگر، نمایندگان حاضر در شورای امنیت نیز نگرانی فزاینده ای درباره تأثیر این حملات سایبری بر امکانات و خدمات بهداشتی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه که ظرفیت کافی برای واکنش ندارند، ابراز کردند. آنه نیوبرگر، بر مقیاس تهدیدات باج افزاری در بخش بهداشت [تأکید کرد](#) و به بیش از ۱۵۰۰ حادثه در کشورش در سال ۲۰۲۳ اشاره کرد که بالغ بر ۱.۱ میلیارد دلار در پرداخت ها بوده است که نسبت به سال ۲۰۱۸ ده برابر و نسبت به سال ۲۰۱۴ صد برابر افزایش داشته است. او اشاره نمود، برای مختل کردن چنین حملاتی، کشور او در سال ۲۰۲۱ ابتکار بین المللی مقابله با باج افزار را با عضویت ۶۸ کشور راه اندازی کرد که بر مختل کردن حملات باج افزار، تقویت امنیت زیرساخت های حیاتی و افزایش ظرفیت و توانایی پاسخ گویی شرکای خود متمرکز است. او با اشاره به تعهد ایالات متحده به همراه ۴۰ دولت دیگر برای عدم پرداخت یا اجازه به پرداخت باج افزارها توسط نهادهایشان، به این نکته اشاره کرد که برخی دولت ها - به ویژه فدراسیون روسیه - هم چنان به بازیگران باج افزار اجازه می دهند که بدون مجازات از قلمرو آن ها، حتی پس از درخواست از آن ها برای مهار این مسئله، فعالیت کنند. هم چنین وی گفت که توسعه دهنده گروه جنایتکار سایبری «لاک بیت» (LockBit) که مسئول بخش بزرگی از حملات باج افزار به سیستم های بهداشتی در جهان است، دیمیتری خروشف (Dmitry Khoroshev)، شهروند روسی است که توسط وزارت دادگستری ایالات متحده متهم به ارتکاب جرائم هک شده است. او اضافه کرد که مجرمان سایبری مرتبط با خطرناک ترین گونه

های باج افزار، از جمله حمله ای که علیه سیستم بهداشتی «آسنشن» انجام شد، نیز با آن کشور ارتباط دارند. نیوبرگر هشدار داد که تا زمانی که باج پرداخت می شود و مجرمان می توانند از دستگیری فرار کنند، «به ویژه با فرار به کشورهای دیگر»، حملات ادامه خواهد یافت و عاملان افزایش پیدا خواهد کرد. او گفت که جامعه بین المللی می تواند با عمل جمعی، با تبعیت از مجموعه ای از اصول مشترک، اجتناب از پرداخت به باندهای مجرمانه و کمک به یکدیگر برای دستگیری مجرمان سایبری که فکر می کنند می توانند از سیستم ما پیشی بگیرند، این بلای اجتماعی را ریشه کن کند. او هم چنین از کشورها خواست که برخلاف برخی دولت ها، به ویژه روسیه، که هم چنان اجازه می دهند عاملان باج افزار از قلمرو آن ها بدون مجازات فعالیت کنند، از این رویه پیروی نکنند و به جای آن، مسئولانه در فضای سایبری عمل کرده و به صلح و امنیت بین المللی احترام بگذارند. به طور مشابه، نمایندگان جمهوری کره و سوئیس به جمهوری دموکراتیک خلق کره [اشاره کردند](#) که حدود ۵۰ درصد از درآمد ارزی خود را از طریق «فعالیت های سایبری مخرب» به دست می آورد.

سایر سخنرانان به بیان تجربیات کشورشان در مقابله با این تهدیدات و ارائه راه حل هایی برای کاهش و مقابله با آن ها پرداختند. نماینده بریتانیا [یادآور شد](#) که سیستم ملی بهداشت این کشور در سال ۲۰۱۷ تحت تأثیر نوعی باج افزار قرار گرفت که ۱۱۸ میلیون دلار برای بازبازی هزینه داشت و کشورش ۳۶ مورد تحریم علیه عاملان این فعالیت ها اعمال کرده است. نماینده اسلونی [اشاره کرد](#) که شورا می تواند مجرمان سایبری را نیز تحت رژیم تحریمی خود قرار دهد. جی دارمادیکاری (Jay Dharmadhikari)، نماینده فرانسه با اشاره به رشد حملات باج افزاری در کشورش و این که ۱۰ درصد از این گونه حملات تأسیسات بهداشتی را هدف حملات خود قرار می دهند، از کشورها خواست تا بر سر هنجارهای رفتار مسئولانه برای جلوگیری و مدیریت حوادث سایبری توافق کنند و خواستار پابندی به هنجارهای بین المللی شد و از دولت ها خواست تا از استفاده از قلمرو خود برای فعالیت های سایبری مخرب جلوگیری کنند. او گفت: «جلساتی مانند جلسه امروز به [شورای امنیت] اجازه می دهد تا در جریان تغییرات در حوزه تهدیدات سایبری قرار گیرد». او افزود: «فرانسه آماده است که به همکاری در جهت بهبود درک شورای امنیت از چالش های سایبری ادامه دهد». او هم چنین از ابتکار ایالات متحده که تبادل بهترین شیوه ها را برای تقویت واکنش جمعی در برابر چنین ریسک هایی که جوامع و دموکراسی ها را تهدید می کند، حمایت کرد. نماینده ژاپن با اشاره به این که حملات باج افزار در کشورش مانع از ارائه خدمات به بیماران اورژانسی و انجام جراحی های برنامه ریزی شده شده است، بر لزوم تبادل اطلاعات و همکاری بین کشورها، از جمله سازمان های مجری قانون و افزایش آگاهی نسبت به اهداف بالقوه حملات باج افزار تأکید کرد. او افزود که برنامه اقدام کارگروه باز باید به عنوان بستری دائمی برای تضمین

انتقال یکپارچه از کارگروه پس از سال ۲۰۲۵ عمل کند. هم چنین نماینده مالت تأکید کرد که این حملات حقوق اساسی مرتبط با حریم خصوصی افراد را نقض می کنند و رفاه و امنیت کلی شهروندان را تهدید می نمایند. او از کشورهای عضو خواست اطمینان حاصل کنند که کارکنان فناوری اطلاعات و ارتباطات، به ویژه در حوزه بهداشت، دارای مهارت های به روز امنیت سایبری باشند (اینجا).

سایر هیأت ها در مورد ضرورت برگزاری این جلسه تردید داشتند. واسیلی نبزیا، نماینده فدراسیون روسیه بیان کرد که مشخص نیست چه تهدید ملموسی برای صلح و امنیت بین المللی ایجاد شده است. سازکارهای فراگیر دیگری برای بحث درباره چنین موضوعاتی وجود دارد، کشورش نیز مکرراً هدف حملات سایبری علیه مراقبت های بهداشتی قرار گرفته و بر تعهد طولانی مدت خود به امنیت فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) تأکید می نماید. او دلیل گنجاندن حملات باج افزاری در دستور کار نشست فعلی شورای امنیت را زیر سؤال برد و گفت که بحث های دیگری در مورد موضوع امنیت سایبری، مانند کمیته ویژه سازمان ملل متحد برای تدوین کنوانسیون جامع بین المللی مقابله با استفاده از فناوری های اطلاعات و ارتباطات برای مقاصد مجرمانه (برای مطالعه بیشتر بنگرید به اینجا)، که کشورش آن را آغاز کرده است، وجود دارد و خواستار تسریع در اجرای این کنوانسیون شد و از اعضای شورای امنیت خواست تا پروتکل های اضافی از جمله در زمینه حفاظت از زیرساخت های حیاتی، مانند مراکز بهداشتی در برابر سوء استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات، را در نظر بگیرند. وی هم چنین به کارگروه باز سازمان ملل متحد درباره امنیت و استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات اشاره کرد. او تأکید کرد که کشورش طرفدار یک ابزار قانونی بین المللی است که تمامی جنبه های تأمین امنیت در استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات را پوشش دهد و از طریق سازکاری تحت نظارت سازمان ملل متحد مذاکره شود. او با انتقاد از هیأت نمایندگی ایالات متحده به خاطر استفاده از شورا برای ارائه یک «روایت غیرواقعی» که شامل کلیشه رایج و قدیمی «هکهای روسی» است، خواستار همکاری کمتر سیاسی شد و به تلاش های کشورش از جمله راه اندازی فهرست تماس های بین دولتی در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات در ماه مه اشاره کرد و گفت که بحث ها درباره هکهای روسی که ظاهراً در برخی حملات دست داشته اند، «به نظر می رسد به یک شوخی تبدیل شده است، چراکه هر فرد عاقلی می تواند به سادگی این ادعا را رد کند» (اینجا). گنگ شوانگ (Geng Shuang)، نماینده چین نیز موافق بود و بر لزوم راهبردهای جامع و همکاری جهانی برای مقابله با تهدیدات باج افزاری و تهدیدات سایبری گسترده تر تأکید کرد و به چالش های «پیچیده و متنوع» امنیت سایبری که چین با آن رو به روست اشاره کرد. او بیان کرد که حملات سایبری، جرایم سایبری و تروریسم سایبری، از جمله باج افزارها، به طور فزاینده ای در حال تبدیل شدن به معضلات جهانی

هستند و مسئله باج افزار بسیار تخصصی و فنی است و اظهار داشت که هرچند باج افزار یک تهدید بزرگ جهانی است، او از اقدام شتاب زده اعضای شورا برای تشکیل جلسه امروز حمایت نمی کند و امیدوار است بتواند در بحث های عمیق تر و عملی تر از طریق بسترهای مناسب تر شرکت کند. جامعه بین المللی باید مسئله را از جنبه های مختلف، از جمله تمرکز بر منبع باج افزار، مسیرهای انتشار آن و کانال های پولی سازی آن، مورد تحلیل و بررسی قرار دهد (اینجا).

چندین هیأت، از جمله الجزایر و اکوادور، به فقدان منابع و تخصص در کشورهای در حال توسعه برای مقابله با تهدیدات سایبری اشاره کردند. نماینده سیرالئون خواستار حمایت از اجرای ابتکارات امنیت سایبری اتحادیه آفریقا و تقویت رویکرد منطقه ای برای اطمینان از حفاظت زیرساخت های بهداشتی قاره آفریقا در برابر تهدیدات دیجیتالی شد. نماینده موزامبیک خواستار یک استراتژی جامع و متناسب برای مقابله با حملات سایبری در کشورهای در حال توسعه، با تمرکز بر آمادگی، پاسخ، به روزرسانی سیستم های قدیمی و ایجاد سیاست های نظارتی و مشارکت های قوی شد. نماینده گویان خواستار پاسخ گویی مرتکبان حملات باج افزار، از جمله از طریق همکاری و مشارکت برای تحقیق و پیگرد قانونی جرائم سایبری شد. رئیس هیأت نمایندگی اتحادیه اروپا از همه کشورها خواست تا براساس چارچوب سازمان ملل متحد برای رفتار مسئولانه دولت ها، اجازه ندهند قلمرو آن ها برای چنین فعالیت های مخربی استفاده شود و به درخواست های مناسب برای کاهش این فعالیت ها پاسخ دهند. او تأکید کرد که «ایجاد سازکار دائمی سازمان ملل متحد – برنامه اقدام سایبری سازمان ملل متحد – به ما این امکان را می دهد که توانایی جمعی خود را برای مقابله با تهدیداتی مانند باج افزار که جوامع و اقتصادهای ما را تهدید می کند، ارتقا دهیم» و بر لزوم یک رویکرد جهانی متحد و هماهنگ برای مقابله مؤثر با تهدید فزاینده باج افزار تأکید کرد (اینجا).

در پایان باید اشاره داشت، خلأ اسناد معاهداتی و حقوق بین المللی عرفی در عرصه حملات سایبری در فضای سایبر بسیار مشهود است.

با اینحال، فقدان قواعد خاص به این معنا نیست که دولت ها می توانند بدون محدودیت اقدام به حملات سایبری نمایند و هرچند حقوق عرفی و معاهداتی موجود به صراحت در خصوص حملات سایبری قاعده ای ندارد، اما به کمک ابزارهای تفسیر می توان قواعد موجود را به عملیات سایبری نیز تعمیم داد؛ سازمان های بین المللی مانند سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و دولت های متعدد از جمله ایالات متحده آمریکا، ایران، بریتانیا، روسیه، ایتالیا، استرالیا، چین، هلند، قطر، کوبا، مجارستان و مالی این نظریه را پذیرفته اند (اینجا: ص ۲)؛ لذا در پاسخ به این حملات تاکنون، سازمان جهانی سلامت و سایر نهادهای سازمان ملل متحد به طور فعال در

حال کمک به دولت ها از طریق ارائه کمک های فنی، تعیین هنجارها و دستورالعمل ها برای تقویت تاب آوری زیرساخت های بهداشتی در برابر حملات هستند. چنان که آدهانوم گبریسوس بیان داشت: «گزارش کارگروه باز سازمان ملل متحد توصیه های متعددی درباره اقدامات قابل انجام توسط کشورهای عضو برای تقویت امنیت سایبری ارائه می دهد» و سازمان جهانی سلامت و شرکای آن در حال پیگیری بسیاری از آن توصیه ها هستند. وی افزود که در دسامبر ۲۰۲۳، کارشناسان دعوت شده توسط سازمان جهانی سلامت چندین چالش کلیدی را شناسایی کردند: ناکامی در انتقال روشن تهدید باج افزار و ارزش سرمایه گذاری در امنیت سایبری به تصمیم گیران؛ نبود یک چارچوب روشن برای حکمرانی امنیت سایبری؛ زیرساخت های پیچیده ای که ایمن تر کردن آن ها چالش برانگیز است؛ شکاف قابل توجه بین تقاضا و عرضه جهانی مهارت ها و کارشناسان امنیت سایبری و موارد دیگر. در ماه ژانویه، سازمان جهانی سلامت با همکاری اینترپل و دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد (UNODC) دو گزارش کلیدی با عناوین ابتکار جهانی در زمینه سلامت دیجیتال و ابتکار جهانی هوش مصنوعی برای تقویت امنیت سایبری (cybersecurity) و مقابله با اطلاعات نادرست (disinformation) منتشر کرده است که برای سلامت، بستری برای گفتگوی بین المللی فراهم می کند. سازمان جهانی سلامت هم چنین در حال آماده سازی راهنمای جدیدی درباره امنیت سایبری و حریم خصوصی دیجیتال است که انتظار می رود سال آینده منتشر شود (اینجا). او هم چنین بر اهمیت یک رویکرد جامع و با تأکید بر این که «امنیت سایبری یک مسئولیت همه جانبه برای دولت ها است»، گفت که مسئولان و تأمین کنندگان بخش بهداشت هم چنان در قبال تأمین امنیت زیرساخت های بهداشت دیجیتال مسئول هستند و از کشورها خواست تا نه تنها در فناوری های پیشرفته برای شناسایی و کاهش حملات سایبری سرمایه گذاری کنند، بلکه کارکنان را نیز برای واکنش به چنین حوادثی آموزش دهند و تجهیز کنند. او یادآور شد که فناوری نقش کلیدی در امنیت سایبری دارد و تأکید کرد که «باید طرز فکر ما به طور ریشه ای تغییر کند و بپذیریم که نمی توانیم تنها به سیستم های فناوری اطلاعات تکیه کنیم». وی توضیح داد که سرمایه گذاری در نیروی انسانی و تقویت همکاری های بین المللی حیاتی است، چراکه «انسان ها هم ضعیف ترین و هم قوی ترین حلقه های امنیت سایبری هستند {...} انسان ها کسانی هستند که هم حملات باج افزاری را انجام می دهند و هم می توانند آن ها را متوقف کنند».

حقوق بین الملل و فضای سایبری: نقش بیانیه های مشترک منطقه ای در تقویت نظم جهانی

حبیبه فرج زاده - دانشجوی دکترای حقوق بین الملل علامه طباطبائی

حقوق بین الملل در فضای سایبری به مثابه ابزار محور و چارچوب اساسی برای تقویت امنیت و ثبات بین المللی شناخته شده است. گروه های بین المللی نظیر [گروه کارشناسان دولتی \(UNGGE\)](#) و [کارگروه باز](#) بررسی تحولات در زمینه ارتباطات و اطلاعات در چارچوب امنیت بین المللی (OEWG) به صراحت قابلیت اعمال این حقوق را تأیید کرده و [مجمع عمومی](#) ملل متحد نیز به کرات این دیدگاه را به تصویب رسانده است ([اینجا](#) و [اینجا](#)). با این حال، پیشرفت سریع فناوری های سایبری و پیچیدگی های حقوقی ناشی از آن، همراه با تنوع در تفسیر قواعد حقوق بین الملل توسط کشورها، نیازمند شفاف سازی هرچه بیشتر و توسعه چارچوب های حقوقی جدید است. در این میان، نقش بیانیه های ملی و منطقه ای در تبیین و تقویت حقوق بین الملل در فضای سایبری، بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته است.

تعیین و اعلام مواضع ملی در حوزه حقوق بین الملل سایبری نقش مهمی در ایجاد شفافیت و تقویت همکاری های بین المللی دارد. از یک سو، شفافیت در سطوح ملی و بین المللی، تفاهات مشترکی در خصوص نحوه اعمال حقوق بین الملل در فضای سایبری ایجاد می کند. اعلام مواضع کشورها می تواند ابهاماتی را که ممکن است به سوء تفاهم و تشدید تنش ها منجر شود، کاهش داده و چارچوبی قانونی و قابل پیش بینی برای تعاملات بین دولت ها فراهم آورد. در سطح ملی، این فرایند باعث یکپارچگی نهادهای دولتی و تسهیل در ارزیابی مسائل پیچیده حقوقی می شود. در حالی که در سطح بین المللی، به تعریف خطوط قرمز قانونی و ارتقای اعتماد متقابل کمک می کند. از سوی دیگر، این مواضع به عنوان اسناد مرجع عمل کرده و پایه ای برای گفتگوهای دوجانبه و چندجانبه فراهم می آورند. هنگام تدوین، این مواضع می توانند ظرفیت سازی داخلی و توسعه ارتباطات با سایر دولت ها و شرکای بین المللی را تسهیل کنند. با ترویج شفافیت و تبادل دیدگاه ها، کشورها می توانند درک مشترکی از قوانین موجود ایجاد کرده و به تقویت چارچوب های حقوقی در فضای سایبری بپردازند. همچنین، این رویکردها به تدوین و تفسیر قواعد جدید حقوق بین الملل از طریق عرف سازی یا تنظیم نظام های حقوقی جدید کمک می کنند. دیگر آنکه، اعلام مواضع ملی می تواند آمادگی کشورها را در برابر عملیات مخرب سایبری بهبود بخشد. این مواضع چارچوبی برای طبقه بندی و پاسخ به این تهدیدات ارائه می دهند و در عین حال بستری برای گفتگوی بین المللی درباره خلأهای موجود در حقوق بین الملل فراهم می آورند ([اینجا](#)). بنابراین، در کشاکش دستیابی به توافقات جامع بین المللی در زمینه تنظیم رفتار دولت ها در فضای سایبری، اعلام مواضع حقوقی کشورها می تواند گامی مؤثر در تقویت ثبات، افزایش اطمینان و پیش بینی پذیری باشد.

تبیین این مواضع، زمینه ساز بحث های سازنده در نهادهای بین المللی شده و فرصت های تازه ای را برای ایجاد اجماع میان دولت ها فراهم می آورد. برخی دولت ها معتقدند که این مواضع ملی می تواند به تقویت حاکمیت مقررات حقوق بین الملل و ترویج رعایت آن کمک کنند. تحقق این هدف، مستلزم مشارکت هر چه بیشتر کشورها، شنیده شدن دیدگاه های متنوع و از نقاط جغرافیایی متفاوت در گفت وگوهای بین المللی درباره چگونگی کاربرد حقوق بین الملل در فضای سایبری است (اینجا).

در همین راستا، اتحادیه آفریقا و اتحادیه اروپا در پاسخ به چالش های قانونی و امنیتی فضای سایبری، مواضع مشترکی را منتشر کرده اند که نشان دهنده اهمیت همکاری منطقه ای در این حوزه است. اتحادیه آفریقا به خوبی در موضع مشترک خود و با تأکید بر اصل برابری حاکمیت ها بیان کرده است: «تمامی دولت ها حق برابر برای مشارکت در تدوین قواعد حقوق بین الملل قابل اجرا در فضای سایبری دارند و دیدگاه های تمامی دولت ها در این فرآیند از وزن و ارزش یکسانی برخوردار است» (اینجا).

در ژانویه ۲۰۲۴، اتحادیه آفریقا «موضع مشترک» خود در خصوص کاربرد حقوق بین الملل در استفاده از فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی در فضای سایبری (CAP) را با هدف ایجاد چارچوبی جامع برای حکمرانی سایبری منتشر کرد. این سند در ۲۹ ژانویه ۲۰۲۴ از سوی شورای صلح و امنیت اتحادیه آفریقا تصویب و در ۱۸ فوریه ۲۰۲۴ به تأیید مجمع اتحادیه آفریقا رسید. این موضع مشترک به مثابه یکی از کامل ترین و غنی ترین بیانیه های دولتی در زمینه کاربرد حقوق بین الملل در فضای سایبری، توجه بسیاری را در هفتمین نشست گروه کاری باز سازمان ملل درباره امنیت و استفاده از فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی که در مارس ۲۰۲۴ در نیویورک برگزار شد، به خود جلب کرد (اینجا)؛ چراکه، بیانگر دیدگاه های ۵۵ کشور عضو اتحادیه آفریقا بوده و به اصول کلیدی حقوق بین الملل مانند حاکمیت سرزمینی، عدم مداخله و حاکمیت سایبری پرداخته است. از این منظر، سند مواضع مشترک آفریقا به عنوان منبعی غنی از شواهد برای تأیید اجماع و باور حقوقی در زمینه طیف گسترده ای از قواعد و مفاهیم حقوق بین الملل شناخته می شود. این قواعد شامل اصول کلی حقوق بین الملل همچون حاکمیت سرزمینی، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، عدم مداخله و مراقبت مقتضی (Due Diligence) است. همچنین، کشورهای عضو اتحادیه آفریقا در موضع مشترک خود، به بررسی رژیم های تخصصی حقوق بین الملل از جمله حقوق بین الملل بشر، حقوق توسل به زور (jus ad bellum) و حقوق بین الملل بشردوستانه (jus in bello) پرداخته اند (اینجا و اینجا).

از دیگر نکات برجسته این سند، تأکید بر ظهور حقوق بشر دیجیتال است که گامی اساسی در راستای تحقق استراتژی تحول دیجیتال آفریقا محسوب می شود. این استراتژی بر کاهش شکاف دیجیتال، تقویت رشد

اقتصادی و ارتقای یکپارچگی اجتماعی در قاره آفریقا تمرکز دارد. مشارکت گسترده کشورهای آفریقایی در تدوین موضع مشترک، ضمن تقویت مشروعیت و فراگیری حکمرانی بین المللی فضای سایبری، عزم جدی قاره آفریقا برای ایفای نقشی فعال و اثرگذار در تنظیم مقررات جهانی فضای سایبری را نشان می دهد (اینجا).

در ادامه این مسیر، شورای اتحادیه اروپا در ۱۸ نوامبر ۲۰۲۴ [بیانیه ای](#) صادر کرد که به تشریح فهم مشترک خود از اعمال حقوق بین الملل در فضای سایبری پرداخت. در حقیقت، بیانیه اتحادیه اروپا نیز نقطه عطفی در تعیین و ترویج فهم مشترک از حقوق بین الملل قابل اعمال در فضای سایبری محسوب می شود. این بیانیه، با تأکید بر انطباق منشور سازمان ملل، حقوق بین الملل بشر و حقوق بشردوستانه در فضای سایبری، به طور مشخص بر اهمیت رفتار مسئولانه دولت ها در این حوزه تأکید دارد. یکی از جنبه های برجسته این بیانیه، توجه آن به واقعیت های عملی و تأثیرات فزاینده رفتارهای خرابکارانه در فضای سایبری است، از جمله حملات باج افزاری که زیرساخت های حیاتی و اقتصادها را تهدید کرده و مانع بهره مندی دولت ها از مزایا و فرصت های دیجیتالی شدن می شود (اینجا).

بیانیه اتحادیه اروپا از منظر حقوق بین الملل، گامی اساسی و مؤثر در جهت تعریف و تبیین اصولی است که باید در فضای سایبری رعایت شوند. با توجه به اینکه تعداد زیادی از کشورهای اروپایی مواضع ملی خود را درباره حقوق بین الملل قابل اعمال در فضای سایبری منتشر کرده اند (اینجا)، این بیانیه تلاش کرده است که با ارائه یک چارچوب مشترک، هماهنگی بیشتری در میان رویکرد دولت ها ایجاد کند. ضمیمه این بیانیه، مجموعه ای از عناصر حقوقی مشترک میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا را ارائه می دهد که اگرچه جامع نیست، اما مبنایی برای ایجاد درک مشترک و اجماع بین المللی فراهم می کند. این ابتکار، نشان دهنده نقش پیشگام اتحادیه اروپا در هدایت گفتگوهای جهانی درباره حقوق بین الملل در فضای سایبری است و اهمیت این موضوع را برای جامعه بین المللی برجسته می سازد. علاوه بر این، بیانیه با ترغیب دولت ها به اعلام مواضع ملی خود، بستری برای مشارکت گسترده تر و شکل دهی به چارچوبی پایدار و مسئولانه در فضای سایبری ایجاد می کند (اینجا).

در یک مقایسه کلی، رویکرد اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا نسبت به مسائل حقوقی و اخلاقی عملیات سایبری، تفاوت ها و شباهت های چشمگیری را نشان می دهد. هر دو اتحادیه بر اصل حاکمیت دولت ها تأکید دارند، اما تفاوت های ظریفی در نحوه تعریف و اعمال این اصل وجود دارد. اتحادیه اروپا حاکمیت را در چارچوب حقوق بین الملل و با تمرکز بر عملیات سایبری مخرب که منجر به نقض تمامیت ارضی یا عملکردهای ذاتی حکومتی شود، تبیین می کند (اینجا). در مقابل، اتحادیه آفریقا با رویکردی محافظه کارانه تر، هرگونه دسترسی

غیرمجاز به زیرساخت های فناوری اطلاعات و ارتباطات در قلمرو یک کشور دیگر را حتی در صورت داشتن آثار محدود، غیرقانونی اعلام می کند و بر حفظ استقلال و تمامیت ارضی تأکید ویژه دارد(اینجا).

در زمینه منع مداخله در امور داخلی، اتحادیه اروپا مداخله را به عنوان اقداماتی قهری تعریف می کند که بدون رضایت دولت مورد هدف، به سامانه های فناوری اطلاعات، خدمات ابری، یا شبکه ها دسترسی یافته و باعث تغییر سیاست ها یا تأثیرگذاری در قلمرو داخلی آن دولت می شود. این قبیل اقدامات، در صورتی که به یک دولت قابل انتساب باشند، نقض ممنوعیت مداخله بر اساس حقوق بین الملل تلقی می شوند. در این چارچوب، اتحادیه اروپا استفاده از فناوری های اطلاعات و ارتباطات به عنوان ابزاری برای فشار سیاسی، اقتصادی یا اعمال نفوذ بر سیاست های داخلی یک کشور دیگر را غیرقانونی می داند(اینجا). اتحادیه آفریقا، با تجربیات تاریخی خود از استعمار و مداخله های خارجی، رویکرد جامع تری را در پیش گرفته است. این اتحادیه، مداخله در امور داخلی و خارجی دولت ها را به عنوان یک اصل کلی حقوق بین الملل محکوم کرده و این ممنوعیت را در اسناد و معاهدات متعدد منطقه ای و بین المللی، از جمله منشور اتحادیه آفریقا و دیگر سازمان های منطقه ای و جهانی، تأیید می کند. اتحادیه آفریقا تصریح می کند که هرگونه مداخله مستقیم یا غیرمستقیم، شامل اقدامات نظامی، اقتصادی، سیاسی یا استفاده از فناوری های اطلاعاتی برای تأثیرگذاری بر امور داخلی یک کشور، نقض حاکمیت و استقلال آن کشور محسوب می شود. یکی از محورهای کلیدی در بیانیه اتحادیه آفریقا، تعریف قهری بودن اقدامات مداخله گرانه است. این اتحادیه اجبار و قهرآمیز بودن (coercion) را به عنوان سیاست هایی تعریف می کند که به منظور محدود کردن اراده دولت هدف طراحی شده اند. برخلاف دیدگاه محدود اتحادیه اروپا که عمدتاً بر اقدامات موفق تأکید دارد، اتحادیه آفریقا هرگونه تلاش ناموفق برای مداخله را نیز ناقض حقوق بین الملل می داند. همچنین، اتحادیه آفریقا تأکید دارد که حتی تهدید به مداخله، در صورت ایجاد اجبار، غیرقانونی است(اینجا).

حقوق بشر و حقوق بشردوستانه نیز در هر دو بیانیه جایگاه ویژه ای دارند. اتحادیه اروپا تأکید می کند که حقوق بشر در فضای سایبری همانند فضای فیزیکی اعمال می شود و بر حقوقی مانند آزادی بیان، حریم خصوصی و منع تبعیض و حقوق کودک در این زمینه تأکید کرده است(اینجا). از سوی دیگر، اتحادیه آفریقا علاوه بر توجه به این موارد، به مسائلی مانند استفاده مسئولانه از فناوری، حفاظت از داده های شخصی و حق توسعه نیز تأکید دارد. این اتحادیه کاهش نابرابری دیجیتال و حمایت از گروه های آسیب پذیر، مانند افراد دارای معلولیت و زنان، را جزء اولویت های خود قرار داده است(اینجا).

اصل مراقبت مقتضی در هر دو بیانیه از جایگاه مهمی برخوردار است. اتحادیه اروپا این اصل را به عنوان تعهدی برای جلوگیری از سوءاستفاده از زیرساخت های فناوری اطلاعات تعریف می کند، اما نظارت گسترده و پیشگیرانه را الزامی نمی داند ([اینجا](#)). در مقابل، اتحادیه آفریقا این اصل را به عنوان تعهد رفتاری مطرح کرده و بر اتخاذ اقدامات متناسب با توانایی های فنی و مالی دولت ها تأکید می کند. همچنین، همکاری بین المللی و بهبود ظرفیت های فنی، به ویژه برای کشورهای در حال توسعه، مورد توجه ویژه قرار گرفته است ([اینجا](#)).

اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا در قواعد مسئولیت بین المللی دولت ها در فضای سایبر اشتراکاتی در شناسایی اهمیت مسئولیت پذیری و جلوگیری از اقدامات غیرقانونی دارند، اما تفاوت هایی نیز در رویکرد آن ها مشهود است. اتحادیه اروپا با تأکید بر ابزارهای قانونی مانند دفاع مشروع و استناد به عنصر ضرورت، معیارهای دقیقی برای تعیین «حمله مسلحانه» در فضای سایبری تعریف می کند، از جمله ارزیابی شدت خسارت و آثار بر زیرساخت های فناوری اطلاعات و ارتباطات. این اتحادیه به دولت ها اجازه می دهد تا در شرایط بحرانی که تهدیدی جدی علیه منافع اساسی وجود دارد، از اقدامات استثنایی استفاده کنند، مشروط بر اینکه این اقدامات منافع دولت دیگر یا جامعه بین المللی را به طور جدی تضعیف نکند. در مقابل، اتحادیه آفریقا تمرکز بیشتری بر قواعد عرفی مسئولیت دولت ها دارد و تأکید می کند که بار اثبات اقدامات نادرست سایبری بر عهده دولت شاکی است. این اتحادیه بر همکاری بین نهادهای ملی و بین المللی، از جمله تیم های واکنش به حوادث امنیت سایبری (CERTs)، تأکید داشته و هماهنگی را ابزاری کلیدی برای پیشگیری و مقابله با اقدامات سایبری غیرقانونی می داند. همچنین، اتحادیه آفریقا لزوم پایبندی به منشور ملل متحد و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات را برجسته کرده و اقدامات واکنشی را در چارچوب احترام به تمامیت ارضی دولت ها محدود می کند. این تفاوت ها بازتابی از اولویت اتحادیه اروپا بر معیارهای حقوقی و اتحادیه آفریقا بر مشارکت و پیشگیری است ([اینجا](#) و [اینجا](#)).

سخن آخر آنکه، بیانیه های مشترک منطقه ای مانند مواضع اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا، نقشی حائز اهمیت در برقراری و تقویت نظم جهانی در فضای سایبری ایفا می کنند. این اسناد با ارائه چارچوب های قانونی و اخلاقی، موجب هماهنگی هرچه بیشتر میان دولت ها و ایجاد شفافیت در اعمال حقوق بین الملل می شوند. اتحادیه اروپا با تأکید بر مقابله با تهدیدات سایبری پیچیده و حمایت از زیرساخت های حیاتی و اتحادیه آفریقا با تمرکز بر کاهش نابرابری ها و حمایت از استقلال کشورها، چشم اندازهای مکملی را ارائه می دهند. تدوین و توسعه چنین بیانیه هایی با گسترش همکاری های بین المللی، مسیر دستیابی به امنیت، ثبات پایدار و پیش بینی پذیری در فضای سایبری را هموار می سازد.

قطعه نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص هوش مصنوعی و توسعه پایدار: مهم و تاریخی؛ اما ناکافی

محمدجواد ذوالقدر – دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تربیت مدرس

اغراق نیست که سومین دهه از قرن ۲۱ میلادی را متعلق به هوش مصنوعی بدانیم. از گسترش فناوریانه (اینجا) و تجاری شدن آن (اینجا)، تا تکاپوی دانشگاهی برای فهم ابعاد مختلف هوش مصنوعی جملگی حاکی از اهمیت و سلطه هوش مصنوعی بر مجامع فکری است. از آن رو است که توجه محققان اکثر رشته های دانشگاهی به هوش مصنوعی و ابعاد آن معطوف شده است و طبعاً دانشکده حقوق نیز از این مهم مستثنی نیست. (اینجا) البته دولت ها نیز از این جنبش دور نمانده اند و سعی در آن دارند تا در این مسألت نورسیده نقشی ایفا کنند. قانون گذاری و تنظیم هوش مصنوعی از جمله مسائلی است که از سوی دولت ها در چند سال اخیر موضوع بررسی و تأمل بوده و بعضاً در راستای آن تلاش هایی نیز به نتیجه رسیده است. (برای مثال نگاه کنید به: اینجا، اینجا و اینجا) این بار اما سازمان ملل متحد به عنوان مهم ترین سازمان بین المللی، اقدام به تصویب و انتشار یک قطعه نامه نموده است (اینجا) که در نوع خود منحصر به فرد است.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در تاریخ ۲۱ مارس ۲۰۲۴ اقدام به تصویب بدون رأی گیری (کنسانسوس) قطعه نامه ای نمود که توسط ایالات متحده آمریکا هدایت می شد و ۱۲۰ کشور متفقاً از آن حمایت می کردند. قطعه نامه «استفاده از فرصت های سیستم های هوش مصنوعی ایمن، مطمئن و قابل اعتماد برای توسعه پایدار» اولین سند بین المللی در این حوزه نیست (اینجا و اینجا)، ولی از اهمیت بالایی برخوردار است. گرچه قطعه نامه های مجمع عمومی الزام آور نیستند، اما امثال این تلاش ها که از مصادیق تنظیم گری به وسیله حقوق نرم نیز به شمار می آیند، بر اسناد الزام آور آتی - چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی - مؤثر خواهند بود. لذا نوشتار حاضر در صدد معرفی این قطعه نامه برآمده تا عناصر محوری آن را به مخاطب، معرفی نماید. قطعه نامه اخیر مجمع عمومی از چند جهت مهم و قابل تأمل است که به ترتیب و هدفمند از هر کدام از آن ها بحث به میان خواهد رفت.

- ارتباط هوش مصنوعی و توسعه پایدار

سابقاً مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۵ قطعه نامه ای تحت عنوان «دگرگون سازی جهان ما: دستورالعملی برای توسعه پایدار ۲۰۳۰» (اینجا) را به تصویب رسانیده بود که در آن، ۱۷ آرمان به عنوان اهداف قطعه نامه و شئون توسعه پایدار احصا شده بودند. (برای مطالعه تحلیلی در این خصوص مراجعه کنید به اینجا)

قطعه نامه حاضر (استفاده از فرصت های سیستم های هوش مصنوعی ایمن، مطمئن و قابل اعتماد برای توسعه پایدار ۲۰۲۴) بر اهمیت نقش هوش مصنوعی در تسریع و تسهیل نیل به این اهداف تأکید می کند و بیان می دارد که اجماع و وفاق بر تحصیل هوش مصنوعی امن و قابل اطمینان، مقدمه ضروری این امر است. این نکته، حائز اهمیت است. از آن رو که هوش مصنوعی در تمام شئون، پدیده ای نوظهور است، اینکه ملت ها و دولت ها از سراسر جهان، یک ویژگی و کارویژه آن را (نقش هوش مصنوعی در نیل به توسعه پایدار) این چنین به رسمیت بشناسند، از اهمیت تاریخی برخوردار است و مسلماً در سال های بعد، پس از قبول عام نقش و کارکرد هوش مصنوعی در جوامع، از این اقدامات به عنوان گام های تاریخی و آوانگارد در مقدمه هر بحث نظری در این حوزه، نام برده خواهد شد. به همین جهت بود که نوشتار حاضر در عنوان، از اهمیت تاریخی این قطعه نامه یاد می کند.

– مخاطبان قطعه نامه

قطعه نامه، بخش خصوصی، دولت ها، جامعه مدنی، مؤسسات پژوهشی و رسانه ها را به پژوهش و ایفای نقش در حوزه ایجاد چارچوب قانونی برای هوش مصنوعی و ایجاد رویکرد مناسب برای استفاده امن و مطمئن از هوش مصنوعی فرا می خواند و در جای جای متن، مخاطب قرار می دهد.

– یگانگی میان حقوق «بشرِ آنلاین» و «بشرِ آفلاین»

این دوره، دوره ای است که بایستی از وجود انسانی سخن گفت که ساحتی را در فضای آنلاین و ساحت دیگری را در فضای آفلاین تجربه می کند. [\(اینجا\)](#) به همین مناسبت ممکن است حق بشریِ بشرِ آنلاین مورد تردید قرار بگیرد. قطعه نامه، به وضوح بیان می دارد هر حقی که برای بشرِ آفلاین (اصطلاح بشرِ آفلاین و بشرِ آنلاین از نویسنده است) معتبر شناخته می شود، بایستی برای بشرِ آنلاین نیز معتبر شناخته شود و در این راستا دولت ها در تقنین در حوزه هوش مصنوعی، همچنین تمام ذی نفعان فعال در این حوزه، باید حقوق افراد را محفوظ و در امان بدارند و این مهم را تضمین نمایند.

– کاهش شکاف فناوری بین دولت ها

یکی از اهداف اصلی قطعه نامه، به کاهش فاصله (شکاف) فناوری بین دولت ها اختصاص یافته است. به همین مناسبت از دولت ها و ذی نفعان می خواهد که به بهره مندی دولت های در حال توسعه و کمتر توسعه یافته از دگرگونی فناوری یاری رسانند و شرایط دسترسی منصفانه این دولت ها به منافع این فناوری را فراهم آورند. همچنین قطعه نامه بیان می دارد که لازم است ضروریات تکنولوژیک و ظرفیت های لازم برای جبران شکاف

فناوری بین دولت ها در چارچوب های مورد توافق طرفین، و در بستر اولویت ها و با هدف ذکر شده، ایجاد گردد.

- افزایش سرمایه گذاری بر پژوهش برای نیل به توسعه پایدار با استفاده از فناوری
قطعه نامه بیان می دارد که باید سرمایه گذاری بر عملیات پژوهشی حوزه توسعه پایدار که مرتبط با تأثیر فناوری (به طور خاص هوش مصنوعی ایمن و مطمئن) بر نیل به آرمان های توسعه پایدار است، افزایش یابد؛ به نحوی که تمامی دولت ها از منافع این پژوهش ها بهره مند و منتفع گردند. همچنین از دولت ها خواسته شده که سرمایه گذاری بر تقویت ظرفیت مدیریت ریسک استفاده از هوش مصنوعی و نیز حفاظت مؤثر در برابر مخاطرات محتمل آن را افزایش دهند.

- ایجاد سازکار بازخورد و ارزیابی
قطعه نامه از دولت ها می خواهد شیوه هایی را به کار گیرند تا امکان شناسایی، اندازه گیری، ارزیابی و پیشگیری از مخاطرات مهیا گردد تا پیش از عمومی سازی هوش مصنوعی، مخاطرات احتمالی آن تعیین و برای آن چاره ای اندیشیده شده باشد. همچنین سازکاری برای دریافت بازخوردها از متخصصان و مخاطبان تعبیه شود تا مخاطرات ناشناخته ای که هنوز شناسایی و یا ارزیابی نشده اند و همچنین سواستفاده های محتمل از هوش مصنوعی، از این طریق شناخته شده و برای آنها راه حلی مناسب در نظر گرفته شود.

- ایجاد ظرفیت مناسب برای حفاظت از مالکیت فکری و داده های شخصی
از دولت ها خواسته شده ظرفیت های لازم برای جلوگیری از نقض مالکیت فکری به وسیله هوش مصنوعی را فراهم کنند و از ایجاد مکانیسم های حفاظتی مناسب در این حوزه اطمینان حاصل کنند. همچنین از دولت ها خواسته شده تا با توجه به ظرفیت های قانونی ملی و بین المللی ایشان به نحوی که با نظام های حقوقی متبوع شان تطابق داشته باشد، اقدام به تعبیه چارچوب های قانونی برای جلوگیری از سواستفاده از داده های شخصی توسط هوش مصنوعی کنند.

- شفافیت و هوش مصنوعی
قطعه نامه مشخصاً خواسته تا دولت ها از وجود شفافیت، پیش بینی پذیری و قابلیت اطمینان به سیستم های هوش مصنوعی که بر کاربران نهایی تأثیر می گذارند، اطمینان حاصل کنند. در این راستا خواسته شده تا نظارت انسانی بر این سامانه ها افزایش یابد و نیز شفافیت لازم برای مخاطب و استفاده کننده نهایی از هوش مصنوعی نسبت به خودکار بودن سامانه در زمینه ی تصمیم گیری، ایجاد شود.

– توجه به تفاوت ها و تمایزات زبانی و فرهنگی

قطعه نامه تأکید دارد که هوش مصنوعی باید زین پس به تمایزات فرهنگی و تنوع زبانی ملل متفاوت، توجه کند و نیز بر چند زبانه شدن هوش مصنوعی برای همه گیر تر شدن آن و سهولت بیشتر استفاده از آن در میان دولت های متفاوت تأکید می کند.

– برآمد و افق پیش رو

قطعه نامه مورد بحث، اگرچه الزام آور نیست و در تمامی بند ها می خواهد که اعضا در این راستا سعی و کوشش کنند، اما به عنوان سنگ بنای اقدامات چندجانبه برای گسترش همکاری ملل متحد و نیز افزایش سطح همکاری و نزدیکی مواضع در موضوع مواجهه با هوش مصنوعی، گامی روبه جلو و اقدامی شایسته توجه است. اما به همین دلایل، همچنان کافی نیست و موثر افتادن آن، مستلزم برداشتن گامهای آتی است.

در نهایت اما به نظر می رسد تا مدت ها، بحث از ابعاد مختلف هوش مصنوعی در جوامع دانشگاهی مطرح باشد. بدین مناسبت نوشتار حاضر تلاش نمود تا عناصر محوری قطعه نامه مجمع عمومی ملل متحد را یاد نماید تا محوری برای پژوهش های آتی به محققان و فرهیختگان معرفی شود. از نظرگاه متن حاضر، این عوامل به عنوان با اهمیت ترین محورهای قطعه نامه استفاده از فرصت های سیستم های هوش مصنوعی ایمن، مطمئن و قابل اعتماد برای توسعه پایدار ۲۰۲۴، می تواند موضوعی برای پژوهش های آتی باشد. علاوه بر تأکیدی که در متن قطعه نامه بر اجماع و وفاق بین المللی بر اهمیت این عناصر قابل مشاهده بود، مشاهده روند پژوهش های دانشگاهی نیز نشان می دهد که محور های مورد تأکید در قطعه نامه، مورد توجه پژوهشگران بوده و هست.

عناوین پیشنهادی برای مطالعات آتی:

- تمایزات فرهنگی و تأثیر آن بر رابطه حقوق و هوش مصنوعی
- شفافیت در استفاده از هوش مصنوعی و مسئولیت های ناشی از نقض آن
- تقنین مؤثر در حفاظت از حقوق مالکیت فکری در عصر هوش مصنوعی
- ارزیابی خطرات ناشی از هوش مصنوعی و مسئولیت مدنی ناشی از آن
- حقوق سرمایه گذاری و انتقال تکنولوژی هوش مصنوعی ایمن و مطمئن
- حقوق بین الملل و همکاری بین المللی در راستای کاهش شکاف فناوری
- حقوق توسعه پایدار و کاربرد های هوش مصنوعی در تحقق آرمان های توسعه پایدار
- حقوق بشر در عصر هوش مصنوعی.

نهاد عالی رتبه مشورتی سازمان ملل و حرکت به سوی هنجارسازی هوش مصنوعی

علی قربانی گازار - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد

در راستای ادامه انجام وظیفه و مسئولیت خطیر سازمان ملل متحد برای مراقبت و حفاظت از صلح و امنیت بین المللی و نظام حقوق بشر، مطابق با [ماده ۱ فصل اول](#) منشور سازمان، این نهاد بین المللی به آرامی متوجه ظهور و گسترش اثرگذار و عمقی فناوری با نام هوش مصنوعی شد؛ از آنجایی که این فناوری به طور قطع بر دو موضوعی که گفته شد اثرات مفید و مضر خواهد گذاشت، تصمیم بر آن شد تا سازمان ملل به این عرصه ورود نماید. ماحصل ورود سازمان ملل منجر به پیدایش توسعه های حقوقی زیادی شده است که کلیدی ترین و مهم ترین آن ها [تأسیس نهاد عالی رتبه مشورتی برای هوش مصنوعی](#) است که تاکنون دو گزارش موقت و نهایی منتشر نموده است. این گزارش به بررسی این دو گزارش و اهداف آن می پردازد.

پیشینه بحث

نقطه آغازین فعالیت جدی تر سازمان ملل متحد جایی بود که، آنتونیو گوترش، در اواخر سال ۲۰۲۳، [فرمان تشکیل کارگروهی](#) را داد تا در زمینه هدایت و سازماندهی هدایت و توسعه مسئولانه هوش مصنوعی تحقیق و بررسی نماید. این کارگروه که نهاد مشورتی سازمان ملل درباره هوش مصنوعی نام داشت، در طی دو [گزارش موقت و نهایی](#) با ابتکار خودشان مقدمات، زیرساخت ها، بایسته ها و توصیه های خود را در سندی جامع با نام «حکمرانی هوش مصنوعی برای بشریت» شرح داد. ما نیز به توضیح و تفسیر هر کدام از این دو گزارش می پردازیم. اما بهتر است در مرحله اول با خود این فناوری، اهمیت و ضرورت قاعده مندسازی و هنجارسازی برای آن و نیز هدف اعضای این هیئت و نیز رویکردشان آشنا شویم و سپس به گزارش های گفته شده بازگردیم.

هوش مصنوعی و قاعده مند سازی آن

هوش مصنوعی را می توان متحول کننده ترین و اثرگذارترین دستاورد فناوری در یک دهه اخیر لقب داد. زیرا که از طرفی بر همه جوانب باقی فناوری ها تاثیر گذار است و از سوی دیگر هر لحظه میتواند با سرعت چندبرابر از میانگین انسانی، فرامین را تحلیل، سازماندهی و اجرا نماید؛ و با توجه به کارکردها و استفاده های متنوعی که دارد میتواند اسباب و ابزاری برای اعمال صلح آمیز و مفید و یا اعمال تهدید آفرین و مضر باشد. چنین چیزی بزرگ تر و قدرت مندتر از آن است که بتوان به حال خود رهاش کرد تا صرفاً با الهام از [توصیه های اخلاقی](#)، درست و منطقی استفاده شوند. بنابراین قانون گذاری و قاعده مند کردن آن نه تنها یک نیاز بلکه یک فوریت حقوقی می باشد.

موضوع قاعده‌مندسازی هوش مصنوعی چندسالی است که شروع شده است، اما نگاه و رویکرد، مقررات‌گذاری در سطح پارلمان‌های ملی و یا نهایتاً منطقه‌ای بوده است. به عنوان نمونه [ایالات متحدهی آمریکا](#)، [چین](#) و [ژاپن](#) هر کدام سند راهبردی هوش مصنوعی و یا قانون استفاده از هوش مصنوعی ارائه داده‌اند؛ در زمینه منطقه‌ای نیز اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا هر کدام در «[قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا](#)» و نیز سند «[راهبرد هوش مصنوعی قاره‌ای، مدیریت هوش مصنوعی برای توسعه و شکوفایی آفریقا](#)» دست به قانون‌گذاری زده‌اند و یا زیرساخت‌ها و مقدمات آن را فراهم کرده‌اند. ضرورت و اهمیت این مسئله نیز به اندازه کافی روشن است. اما در زمینه بین‌المللی، اقدامات چندانی صورت نپذیرفته است. درحالی‌که ساماندهی و تنظیم کردن استفاده قانونی و موافق با حقوق بشر، جز با رویکردی فراملی و جهانی و ابداع قوانینی در این حوزه که تمامی کشورها را هدایت و هم‌صدا کند، محقق نمی‌شود.

هیچ سازمان بین‌المللی در حال حاضر وجود ندارد که قدرت، صلاحیت، کفایت و نیز تمایل به شکل‌دهی و سامان‌دهی هوش مصنوعی را به‌نحوی داشته باشد که همه دولت‌ها را با خود مجاب و همراه سازد. درواقع هرسازمانی که متصور شویم احتمالاً هرچهار مورد یا حداقل یکی از شرط‌های فوق را نخواهد داشت. یگانه واحد و سازمان بین‌المللی که همه شرایط را برای سوق دادن دولت-ملت‌ها به جهت صلح و امنیت بین‌المللی دارد و چارچوب اساسنامه‌اش نیز همگام و موافق با حقوق بشری است سازمان ملل متحد و نیز نهادهای زیرمجموعه وابسته و مرتبط با وی است.

حال با توجه به مشخص شدن صلاحیت و شایستگی سازمان و نیز ضرورت اقدام قانونی برای مدیریت قانونمند هوش مصنوعی به توضیح و تبیین نقش و کارکرد نهاد عالی‌رتبه مشورتی می‌پردازیم.

ترکیب، ماهیت و اهداف نهاد مشورتی

پس از تشدید فشارها برای لزوم ایجاد یک سازوکار منسجم و جهانی برای مهار و مدیریت هوش مصنوعی، در تابستان ۲۰۲۳، [شورای امنیت سازمان ملل برای اولین بار](#) در تاریخ، جلسه‌ای را به گفتگو و بحث راجع به هوش مصنوعی و خطرات بالقوه آن برای آینده صلح و امنیت بین‌المللی اختصاص داد. این جلسه ثابت کرد که خلأ حقوقی و قانونی در زمینه حاکمیت هوش مصنوعی به نحو منصفانه و مسئولانه برای جهانیان جدی است و نیاز مبرمی برای رسم چارچوب کنترل‌کننده‌ای وجود دارد. بنابراین در پاییز همان سال (اکتبر ۲۰۲۳)، با ابتکار و خلاقیت گوترش نهادی تأسیس و تشکیل شد تا در قدم نخست خود هوش مصنوعی را شناسایی و آسیب‌شناسی نماید، حفره‌ها و خلاهای قانونی و ساختاری موجود را که باعث شکاف و عدم مدیریت این فناوری شده اند کشف کند و نیز راه کارهایی ارائه دهد. اعضای این نهاد را ۳۹ نفر از متخصصین در حوزه هوش مصنوعی،

حقوق فناوری، حقوق ارتباطات و حقوق بشر تشکیل می‌دادند که از ۳۳ کشور مختلف برگزیده شدند. همچنین از میان اقشار و گروه‌هایی مانند پژوهشگران و استادان دانشگاهی، اعضای جامعه مدنی و سهامداران شرکت‌های فناوری چینش شدند تا انعکاس‌دهنده صدای مردم و گروه‌های گوناگون باشند. هدف این نهاد مشورتی نیز طبق گفته دبیرکل، ترسیم شیوه‌ای و نیز ارائه توصیه‌هایی مناسب برای حاکمیت (یا حکمرانی) هوش مصنوعی برای بشریت با رعایت ملاحظات اخلاقی است.

گزارش موقت

این گزارش که تنها در دوماه تدوین و نگارش شد، خیلی سریع و مختصر به احصاء فرصت‌ها و خطرهای متعددی که از هوش مصنوعی حاصل می‌گردد می‌پردازد. درواقع جهت دعوت سیاست‌گذاران برای درک نیاز به وجود یک حاکمیت موثر و موفق بر هوش مصنوعی، اول از همه به شمارش و اشاره به کاربردهای زیاد و نیز خطرات بالقوه زیاد هوش مصنوعی می‌پردازد تا ایشان را آگاه سازد. سپس به الزام وجود چارچوب معینی که کنترل‌کننده هوش مصنوعی باشد می‌پردازد و آن را یک چالش می‌نامد. یکی از مهم‌ترین اشارات این گزارش، ارجاع دهی به منشور سازمان ملل متحد و نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ [جاییکه](#) می‌گوید: «کار ما در خلأ هنجاری یا نهادی صورت نمی‌گیرد؛ سازمان ملل توسط هنجارها و اصولی که اعضا به آن تعهد دارند، هدایت می‌شود. منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز حقوق بین الملل، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه همگی قابل اجرا بر هوش مصنوعی هستند.»

بنابراین نکته حائز اهمیت این است که هرگونه اظهار نظر یا برداشتی که اعضای این نهاد دارند یا خواهند داشت و نیز چارچوبی که قرار است برای حاکمیت هوش مصنوعی ترسیم سازند، براساس حقوق بین الملل و منشور سازمان استوار خواهد بود. گزارش موقت همچنین به [ذکر چند اصل و توصیه](#) می‌پردازد که راهنمای بخش گزارش آتی خود نیز هست. این اصول راهنما عبارتند از: ۱) هوش مصنوعی باید بطور همه‌گیر حاکم باشد. طوری که برای همگان نفع آور باشد. ۲) هوش مصنوعی باید در خدمت منافع عمومی باشد. ۳) حاکمیت هوش مصنوعی باید همگام با حاکمیت داده‌ها و مشترکات ساخته شود. ۴) حاکمیت هوش مصنوعی باید جهانی، شبکه‌ای و ریشه‌دار در همکاری انطباقی ذی‌نفعان باشد. ۵) حاکمیت هوش مصنوعی باید در منشور ملل متحد، نظام بین‌المللی حقوق بشر و دیگر اسناد مهم تعهدآفرین جهانی مانند اهداف توسعه پایدار تثبیت شود.

این اصول اگرچه در نام اصل نامیده می‌شوند اما محتوا و فحوای شان توصیه‌ای است و نه الزامی؛ این گزارش همچنین نحوه کارکرد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازمان جهانی بهداشت را نمونه‌های موفق از مدیریت معرفی می‌کند و می‌گوید می‌توان از الگوی مدیریتی آن‌ها برای ترسیم چارچوب مناسب حاکمیت هوش

مصنوعی استفاده نمود. این گزارش با اشاره به اهمیت مسئله‌ی داده‌ها و لزوم توجه به حکمرانی بر داده‌ها و نیز لزوم ایجاد ساختاری برای مسئولیت و پاسخ‌گویی هوش مصنوعی پایان یافت.

گزارش نهایی

این گزارش همینطور که از نامش مشخص است، ریل‌گذار و هدف‌گذار برنامه طولانی‌مدت سازمان ملل متحد در زمینه سرو سامان دادن و نیز قاعده‌مندسازی هوش مصنوعی است. این گزارش، بسیار مفصل‌تر و جامع‌تر از نسخه پیشین خود است و پیشنهادها و توصیه‌های قبلی خود را تأیید و بسط می‌دهد. مفاد و نکات اصلی این سند که در اواخر سپتامبر ۲۰۲۴ و همزمان با اجلاس سرانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد انتشار یافت، بدین شرح است.

در بدو این گزارش هفت توصیه کلیدی وجود دارد که برای مدیریت موثر در حاکمیت فعلی هوش مصنوعی طراحی شده‌اند:

۱. ایجاد یک پنل (هیئت) علمی بین‌المللی در مورد هوش مصنوعی: این پنل به عنوان یک مرجع جهانی درباره قابلیت‌ها، فرصت‌ها، خطرات و عدم قطعیت‌های هوش مصنوعی کار می‌کند. با ارائه دانش علمی بی‌طرفانه و قابل اعتماد، هدف آن ایجاد و تقویت یک درک اساسی مشترک از هوش مصنوعی در سراسر جهان است.

۲. راه‌اندازی گفت‌وگوی سیاستی در مورد حکمرانی هوش مصنوعی: این ابتکار، بحث‌های منظم بین دولتی و چندجانبه را برای به اشتراک گذاشتن بهترین شیوه‌ها، ترویج درک مشترک در مورد اقدامات حاکمیتی هوش مصنوعی، و به اشتراک گذاشتن داوطلبانه حوادث مهم هوش مصنوعی که سازمان‌های دولتی را به چالش می‌کشد، پیشنهاد می‌کند.

۳. ایجاد یک سازوکار تبادل استانداردهای هوش مصنوعی: این مبادله نمایندگانی از سازمان‌های مختلف تنظیم استاندارد، شرکت‌های فناوری و جامعه مدنی را گرد هم می‌آورد تا ثبتي از تعاریف و استانداردها برای اندازه‌گیری و ارزیابی سیستم‌های هوش مصنوعی ایجاد کنند.

۴. تشکیل شبکه توسعه ظرفیت هوش مصنوعی: این شبکه مراکز توسعه ظرفیت وابسته به سازمان ملل متحد را برای ارائه تخصص، منابع محاسباتی و داده‌های آموزشی هوش مصنوعی به بازیگران کلیدی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، مرتبط می‌کند.

۵. ایجاد یک صندوق جهانی برای هوش مصنوعی: هدف این صندوق رفع شکاف هوش مصنوعی از طریق تسهیل دسترسی به توانمندسازی‌های هوش مصنوعی، به ویژه برای کشورهای است که منابع یا زیرساخت کافی ندارند.

۶. توسعه چارچوب داده‌های هوش مصنوعی جهانی: این چارچوب اصول و ترتیبات عملی را برای مدیریت و استفاده از داده‌های آموزشی هوش مصنوعی، همسو با تعهدات بین‌المللی در مورد حقوق بشر، مالکیت معنوی و توسعه پایدار ایجاد می‌کند.

۷. راه‌اندازی دفتر هوش مصنوعی در دبیرخانه سازمان ملل متحد: این دفتر به عنوان یک نهاد هماهنگ‌کننده عمل می‌کند و از اجرای سایر توصیه‌ها حمایت می‌کند و از وجود یک رویکرد منسجم در سراسر سازمان ملل برای حکمرانی هوش مصنوعی اطمینان حمایت می‌کند.

سپس گزارش به [بیان نکات مهم کلیدی](#) در زمینه شکاف‌هایی که باید پر شوند می‌پردازد. شکاف‌ها در واقع فاصله‌هایی هستند که بین دو یا چند واحد متفاوت مانند دو یا چند کشور به علل توسعه‌یافتگی یکی و توسعه‌نیافتگی دیگری پدید می‌آیند. این شکاف‌ها می‌توانند از انواع مختلفی مانند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره باشند. بنا بر ادعای این گزارش که در گزارش موقت نیز بدان تاکید شده بود، جلوگیری و کاهش شکاف دیجیتالی بین جهان شمال و جنوب (کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته) یکی از اهداف قطعی برای ترسیم همان چارچوب حاکمیت ب هوش مصنوعی برای بشریت است. به عبارت دیگر، هوش مصنوعی زمانی مصادف و همسو با رعایت حقوق بنیادین بشر، می‌تواند پیشرفت کند که شکاف دیجیتالی یا تکنولوژیک را کاهش دهد؛ زیرا افزایش این شکاف باعث ایجاد طبقاتی شدن دولت‌ها و دامن زدن به باقی موارد مانند شکاف اقتصادی و نظامی می‌گردد.

نتیجه‌گیری

با عنایت و مطالعه کافی، می‌توان متوجه شد که هر دو گزارش موقت و نهایی بعلاوه قطعنامه ماه مارس ۲۰۲۴ درباره هوش مصنوعی، بزرگ‌ترین و مهمترین هدف خود را ایجاد سازوکاری مناسب برای ترسیم و تشکیل یک حاکمیت (حکمرانی) همسو و مصادف با حقوق بشر برای بشریت عنوان کرده‌اند. درواقع هر دو سند و قطع نامه اشاره شده، به دنبال پیدا کردن روشی مناسب برای استفاده، توسعه و استقرار هوش مصنوعی برای همه مردمان هستند، که این را حکمرانی بر هوش مصنوعی برای بشریت نامیده‌اند. اما هم ساخت و هم مراقبت از این حکمرانی بین‌المللی چالش‌های زیادی با خود می‌آورد. برای فائق آمدن و حل کردن این چالش‌ها و نیز تبدیل کردن این تهدیدها به فرصت، سندها به پیشنهادهایی مانند هفت توصیه هیئت مشورتی عالی‌رتبه هوش مصنوعی باید مدنظر باشند. اما فارغ از تفسیر کلامی و متنی اسناد فوق‌الذکر، می‌توان دید که غایت و نیت سازمان ملل متحد برای این اقداماتش، پایه‌گذاری و گسترده‌سازی هنجارهایی است که جای خود را در نظام حقوق بین‌الملل باز کنند. این هنجارها که برای توسعه، استقرار و استفاده صلح‌آمیز از هوش مصنوعی لازم تلقی می-

شوند، باید مورد پذیرش همه دولت‌ها قرار گیرند و این امر جز با پیاده‌سازی و رایج کردن هنجارهایی در نظام حقوق بین الملل میسر نخواهد شد.

نگاهی اجمالی بر کنوانسیون جامع بین المللی مقابله با استفاده از فناوری های اطلاعات و ارتباطات برای مقاصد مجرمانه

کیان بیگلربیگی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل

متحد

امروزه باید این مسئله را مورد توجه قرار داد که با گسترش دانش بشری و توسعه فناوری، باید فضای سایبر را نیز به قلمرو تحت صلاحیت دولت ها اضافه نمود؛ هرچند که هر کدام از فضاهای پیشین دارای نظام حقوقی خاص خود می باشند، اما فضای سایبر از بُعد قاعده حقوقی دارای خلأهای بی شماری است. هم چنین تأثیر پیشرفت فناوری در زندگی روزمره افراد و در بُعد وسیع تر آن یعنی ارتباطات و تعاملات دولت ها با یکدیگر قابل کتمان نیست. این پیشرفت ها از یک سو، باعث تسهیل در امور بشر، زندگی راحت تر و رونق دموکراسی شده است، اما از سوی دیگر دارای آثار و تبعات مخربی نظیر مواجهه روزافزون دولت ها با حملات سایبری و یا از سوی دیگر، ارتکاب جرایم سایبری می باشد (برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به [این پایان نامه](#)).

در این راستا باید اشاره داشت که هیچ تعریف مورد اجماعی از جرایم سایبری وجود ندارد و همین موضوع محل بروز اصلی ترین نگرانی ها درباره نقض حقوق بشر به بهانه کنوانسیون جرایم سایبری است ([این جا](#))؛ یک رویکرد رایج برای تعریف جرایم سایبری، تقسیم بندی آن به دو دسته: جرایم وابسته به فضای سایبر (Cyber-dependent crimes) و جرایم مبتنی بر فضای سایبر (Cyber-enabled crimes) است. جرایم وابسته به فضای سایبر آن دسته جرایمی هستند که صرفاً با استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) قابل ارتکاب هستند. یک مثال معروف در این خصوص، باج افزار است. باج افزار یک نوع بدافزار است که دستگاه یک سازمان یا فرد را هک، رمزگذاری و برای رمزگشایی از آن داده ها، تقاضای پرداخت وجه می کند. جرایم مبتنی بر فضای سایبر همان دسته جرایم سنتی هستند که سرعت، مقیاس و قلمرو آنان به واسطه استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات، تغییر شکل یافته است. از جمله می توان به کلاهبرداری های آنلاین بانکی، سرقت اطلاعات هویتی یا کلاهبرداری و بهره کشی جنسی آنلاین از کودکان نام برد ([این جا](#)). قربانیان جرایم سایبری طیف گسترده ای از اشخاص و جوامع، تمامی کسب و کارها و ارگان های دولتی را شامل می شود. مصادیق کلاهبرداری سایبری، کلاهبرداری، اخاذی و آزار و اذیت در حال افزایش است. به عنوان مثال فقط در طول پنج سال گذشته، قربانیان کلاهبرداری های روابط عاشقانه در حدود ۱.۳ میلیارد دلار تخمین زده شده است. در سال ۲۰۲۲ دولت کاستاریکا به دلیل یک حمله سایبری باج افزار چاره ای جز اعلام وضعیت اضطراری نداشت. این حمله زیرساخت دیجیتال دولت را به مدت چند ماه مختل کرد. مرتکبان جرایم

سایبری نیز طیف متنوعی از افراد هستند. آن ها از کلاهبردارهای در مقیاس کوچک گرفته تا تبهکاران جرایم سایبری فراملی، و حتی بازیگران مورد حمایت دولت ها را شامل می شوند. مجرمان سایبری، اغلب قربانیان خود را در حوزه های قضایی ملی مختلف هدف قرار می دهند و این امر موجب می شود که جرایم سایبری به عنوان یک تهدید جهانی با اثر قابل توجه ملی تلقی گردد ([این جا](#)). از این رو، این جرایم از چالش هایی هستند که زندگی بشر و نظم و امنیت جوامع مختلف و جهان را به خطر می اندازند ([این جا](#))، ([این جا](#)) و ([این جا](#))؛ گذشته از تمهیدات در نظر گرفته شده برای مقابله با این جرایم در سطوح ملی ([این جا](#))، ([این جا](#)) و ([این جا](#))، تلاش هایی در سطح بین المللی ([اینجا](#))، ([این جا](#)) و ([این جا](#)) نیز برای تدوین قواعد و مقررات مربوط به جرایم سایبری آغاز شده که یکی از این تلاش ها، سرانجام خود را به پیش نویس کنوانسیون جرایم سایبری رسانده است ([این جا](#)).

در دسامبر ۲۰۱۹، سازمان ملل متحد قطعنامه [۷۴/۲۴۷](#) را تصویب کرد که براساس آن، یک کمیته ویژه باز (AHC) ایجاد شد که وظیفه اش تدوین یک کنوانسیون بین المللی جامع برای مقابله با سوءاستفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات برای مقاصد مجرمانه بود. با توجه به این قطعنامه، کمیته ویژه در ماه مه ۲۰۲۱ در نیویورک جلسه سازمانی سه روزه ای را به منظور توافق بر سر طرح و شیوه های فعالیت های خود برگزار کرد. این جلسه سازمانی به طور اولیه برای برگزاری در آگوست ۲۰۲۰ برنامه ریزی شده بود، اما به دلیل تأثیرات پاندمی کوید-۱۹، مجمع عمومی از طریق تصمیم [۷۴/۵۶۷](#) در ۱۴ آگوست ۲۰۲۰ و سپس تصمیم [۷۵/۵۵۵](#) در ۱۵ ژانویه ۲۰۲۱ تصمیم به تعویق جلسه سازمانی کمیته ویژه به ۱۰-۱۲ مه ۲۰۲۱ [گرفت](#). در تاریخ ۲۶ مه ۲۰۲۱، مجمع عمومی قطعنامه [۷۵/۲۸۲](#) تحت عنوان «مقابله با استفاده از فناوری های اطلاعات و ارتباطات برای مقاصد مجرمانه» را تصویب کرد. در این قطعنامه، مجمع عمومی تصمیم به برگزاری حداقل شش جلسه از کمیته ویژه، هر کدام به مدت ۱۰ روز، از ژانویه ۲۰۲۲ و برگزاری جلسه پایانی در نیویورک، و پایان کار به منظور ارائه پیش نویس کنوانسیون به مجمع عمومی در جلسه هفتاد و هشتم آن اتخاذ کرد. مذاکرات از اوایل سال ۲۰۲۲ با هدف برگزاری شش جلسه مذاکره، سه جلسه در وین و سه جلسه در نیویورک آغاز شد. در هر جلسه به بخش های مختلف معاهده، از جمله بخش مربوط به جرم انگاری، اقدام های رویه ای، نقش مجریان قانون، همکاری بین المللی، کمک های فنی، اقدام های پیشگیرانه و اجرایی پرداخته [شد](#)؛ در ماه ژوئن ۲۰۲۳ رئیس اجلاس پیش نویس متن کنوانسیون را منتشر [کرد](#)؛ سپس نشست مذاکرات ۹ فوریه ۲۰۲۴ در مورد پیش نویس، در حالی که پایان رسید که کشورهای عضو نتوانستند در مورد جنبه های اساسی به اجماع برسند و روند مذاکرات به جولای ۲۰۲۴ موکول [شد](#)؛ و سرانجام در ۷ آگوست ۲۰۲۴، پس از سه سال مذاکره، کمیته ویژه سازمان ملل متحد برای

تدوین کنوانسیون جامع بین المللی مقابله با استفاده از فناوری های اطلاعات و ارتباطات برای مقاصد مجرمانه، به اتفاق آرا کنوانسیون مبارزه با جرایم سایبری را تصویب [کرد](#). این پیش نویس کنوانسیون، ابزارهایی را فراهم می کند که همکاری های بین المللی، تلاش های اجرای قانون، کمک های فنی و ظرفیت سازی مرتبط با جرایم سایبری را تقویت خواهد کرد.

غاده والی (Ghada Waly)، مدیر اجرایی دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد (UNODC) پس از این تصویب بیان داشت: «نهایی شدن این کنوانسیون یک گام تاریخی به عنوان اولین معاهده چندجانبه ضدجنایت در بیش از ۲۰ سال گذشته و اولین کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه جرایم سایبری در زمانی است که تهدیدات در فضای سایبری به سرعت در حال افزایش است». وی افزود: «به کشورهای عضو و کمیته ویژه، تحت رهبری سفیر فوزیه بومیزه-مبارکی (Faouzia Boumaiza-Mebarki) به عنوان رئیس و یک نماینده قوی از دیپلمات های زن، برای هدایت مذاکرات و رسیدن به توافق در مورد متن نهایی تبریک می گویم. دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد افتخار بزرگی دارد که از فرآیند مذاکرات حمایت کرده و به عنوان دبیرخانه کنوانسیون خدمت کرده است. ما هم چنان نقش محوری در کمک به اجرای کنوانسیون و تصویب آن پس از تصویب توسط مجمع عمومی خواهیم داشت و هم چنین به ارائه کمک های فنی به کشورهای عضو ادامه خواهیم داد، زیرا با همه کشورها و شرکا برای حفاظت از فضاهای دیجیتالی همکاری می کنیم» [\(اینجا\)](#).

مطابق پیش گفتار این [پیش نویس](#): «کشورهای طرف این کنوانسیون، با در نظر داشتن اهداف و اصول منشور ملل متحد، با توجه به این که فناوری های اطلاعات و ارتباطات، در عین داشتن پتانسیل عظیم برای توسعه جوامع، فرصت های جدیدی را برای مجرمان ایجاد می کنند، ممکن است به افزایش نرخ و تنوع فعالیت های مجرمانه کمک کنند و ممکن است تأثیرات منفی بر دولت ها، شرکت ها و رفاه افراد و جامعه به عنوان یک کل داشته باشند؛ نگران از این که استفاده از سیستم های فناوری اطلاعات و ارتباطات می تواند تأثیر قابل توجهی بر مقیاس، سرعت و دامنه جرایم، از جمله جرایم مرتبط با تروریسم و جنایت سازمان یافته فراملی، مانند قاچاق انسان، قاچاق مهاجران، تولید غیرقانونی و قاچاق اسلحه، قطعات، اجزا و مهمات آن، قاچاق مواد مخدر و قاچاق اموال فرهنگی داشته باشد؛ معتقد به نیاز به پیگیری، به عنوان یک اولویت سیاست عدالت کیفری جهانی با هدف حفاظت از جامعه در برابر جرایم سایبری از طریق، در میان موارد دیگر، تصویب قوانین مناسب، ایجاد جرایم مشترک و اقتدارات رویه ای و تقویت همکاری بین المللی برای جلوگیری و مبارزه مؤثرتر با این فعالیت ها در سطوح ملی، منطقه ای و بین المللی؛ مصمم است با تعقیب این جنایات در هر کجا که رخ دهد، پناهگاه

های امن را برای کسانی که درگیر جرایم سایبری هستند، از بین ببرند؛ با تأکید بر نیاز به تقویت هماهنگی و همکاری بین کشورها از طریق، در میان موارد دیگر، ارائه کمک های فنی و ظرفیت سازی، از جمله انتقال فناوری بر اساس شرایط توافق شده متقابل به کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه بنا به درخواست آن ها، برای بهبود قوانین و چارچوب های ملی و تقویت ظرفیت مقامات ملی برای مقابله با جرایم سایبری در تمام اشکال آن، از جمله پیشگیری، شناسایی، تحقیق و پیگرد، و با تأکید در این زمینه بر نقش سازمان ملل متحد؛ با اذعان به افزایش تعداد قربانیان جرایم سایبری، اهمیت دستیابی به عدالت برای این قربانیان و ضرورت رسیدگی به نیازهای افراد در وضعیت های آسیب پذیر در اقدام های انجام شده برای پیشگیری و مبارزه با جرایمی که تحت پوشش این کنوانسیون قرار دارند؛ مصمم به جلوگیری، شناسایی و سرکوب مؤثرتر انتقال های بین المللی اموال به دست آمده در نتیجه جرایم سایبری و تقویت همکاری بین المللی در بازیابی و بازگرداندن عواید حاصل از جرایم ایجاد شده طبق این کنوانسیون؛ با در نظر داشتن این که پیشگیری و مبارزه با جرایم سایبری مسئولیت همه کشورهاست و آن ها باید با یکدیگر، با حمایت و مشارکت سازمان های بین المللی و منطقه ای مربوط، هم چنین سازمان های غیردولتی، سازمان های جامعه مدنی، مؤسسات علمی و نهادهای بخش خصوصی، اگر تلاش هایشان در این زمینه مؤثر باشد، همکاری کنند؛ با به رسمیت شناختن اهمیت جریان سازی دیدگاه جنسیتی در تمام تلاش های مرتبط برای پیشگیری و مبارزه با جرایم مشمول این کنوانسیون، مطابق با قوانین داخلی؛ با در نظر داشتن نیاز به دستیابی به اهداف اجرای قانون و اطمینان از احترام به حقوق بشر و آزادی های بنیادین مطابق با اسناد بین المللی و منطقه ای قابل اعمال؛ با اذعان به حق محافظت در برابر مداخله خودسرانه یا غیرقانونی در حریم خصوصی فرد، و اهمیت حفاظت از داده های شخصی؛ با تحسین از کار دفتر مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی و منطقه ای در پیشگیری و مبارزه با جرایم سایبری؛ با یادآوری قطعنامه های [۷۴/۲۴۷](#) مورخ ۲۷ دسامبر ۲۰۱۹ و [۷۵/۲۸۲](#) مورخ ۲۶ می ۲۰۲۱ مجمع عمومی؛ با در نظر گرفتن کنوانسیون ها و معاهدات بین المللی و منطقه ای موجود در مورد همکاری در مسائل کیفری، هم چنین معاهدات مشابهی که بین کشورهای عضو سازمان ملل متحد وجود دارد»، کمیته ویژه این پیش نویس را در قالب ۹ فصل و ۶۸ ماده؛ فصل نخست (مقررات عمومی)، (ماده ۱: بیان هدف)، (ماده ۲: کاربرد اصطلاحات)، (ماده ۳: قلمرو اجرا)، (ماده ۴: جرایم ایجاد شده مطابق با سایر کنوانسیون ها و پروتکل های سازمان ملل متحد)، (ماده ۵: حفاظت از حاکمیت)، (ماده ۶: احترام به حقوق بشر)؛ فصل دوم (جرم انگاری)، (ماده ۷: دسترسی غیرقانونی)، (ماده ۸: شنود غیرقانونی)، (ماده ۹: مداخله در داده های الکترونیکی)، (ماده ۱۰: مداخله در سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات)، (ماده ۱۱: سوءاستفاده از دستگاه ها)، (ماده ۱۲: جعل

مرتبط با سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات)، (ماده ۱۳: سرقت یا کلاهبرداری مرتبط با سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات)، (ماده ۱۴: جرایم مرتبط با سوءاستفاده جنسی از کودکان یا محتوای بهره کشی جنسی از کودکان به صورت آنلاین)، (ماده ۱۵: درخواست یا تطمیع به منظور ارتکاب جرم جنسی علیه کودک)، (ماده ۱۶: انتشار بدون رضایت تصاویر خصوصی)، (ماده ۱۷: پول شویی از درآمدهای حاصل از جرم)، (ماده ۱۸: مسئولیت اشخاص حقوقی)، (ماده ۱۹: مشارکت و شروع به جرم)، (ماده ۲۰: مرور زمان)، (ماده ۲۱: تعقیب، دادرسی و مجازات)؛ فصل سوم (صلاحیت)، (ماده ۲۲: صلاحیت قضایی)؛ فصل چهارم (اقدام های رویه ای و اجرای قانون)، (ماده ۲۳: قلمرو اقدام های رویه ای)، (ماده ۲۴: شرایط و تضمین ها)، (ماده ۲۵: حفظ فوری داده های الکترونیکی ذخیره شده)، (ماده ۲۶: حفظ فوری و افشای جزئی داده های ترافیکی)، (ماده ۲۷: دستور ارائه (تولید))، (ماده ۲۸: بازرسی و توقیف داده های الکترونیکی ذخیره شده)، (ماده ۲۹: جمع آوری لحظه ای داده های ترافیکی)، (ماده ۳۰: شنود داده های محتوایی)، (ماده ۳۱: مسدودسازی، توقیف و ضبط عواید حاصل از جرم)، (ماده ۳۲: ایجاد سوابق کیفری)، (ماده ۳۳: حفاظت از شهود)، (ماده ۳۴: کمک و حفاظت از قربانیان)؛ فصل پنجم (همکاری بین المللی)، (ماده ۳۵: اصول کلی همکاری بین المللی)، (ماده ۳۶: حفاظت از داده های شخصی)، (ماده ۳۷: استرداد)، (ماده ۳۸: انتقال افراد محکوم به مجازات)، (ماده ۳۹: انتقال دادرسی های کیفری)، (ماده ۴۰: اصول و رویه های کلی مربوط به معاضدت قضایی متقابل)، (ماده ۴۱: شبکه ۲۴/۷ شبانه روزی)، (ماده ۴۲: همکاری بین المللی به منظور حفظ فوری داده های ترافیکی ذخیره شده)، (ماده ۴۳: همکاری بین المللی به منظور افشای فوری داده های ترافیکی ذخیره شده)، (ماده ۴۴: معاضدت قضایی متقابل در دسترسی به داده های الکترونیکی ذخیره شده)، (ماده ۴۵: معاضدت قضایی متقابل در جمع آوری لحظه ای داده های ترافیکی)، (ماده ۴۶: معاضدت قضایی متقابل در شنود داده های محتوایی)، (ماده ۴۷: همکاری در اجرای قانون)، (ماده ۴۸: تحقیقات مشترک)، (ماده ۴۹: سازکارهای بازیابی اموال از طریق همکاری بین المللی در ضبط)، (ماده ۵۰: همکاری بین المللی به منظور ضبط)، (ماده ۵۱: همکاری ویژه)، (ماده ۵۲: بازگرداندن و واگذاری عواید یا اموال ضبط شده حاصل از جرم)؛ فصل ششم (اقدام های پیشگیرانه)، (ماده ۵۳: اقدام های پیشگیرانه)؛ فصل هفتم (کمک های فنی و تبادل اطلاعات)، (ماده ۵۴: کمک های فنی و تقویت ظرفیت)، (ماده ۵۵: تبادل اطلاعات)، (ماده ۵۶: اجرای کنوانسیون از طریق توسعه اقتصادی و کمک های فنی)؛ فصل هشتم (سازکار اجرای کنوانسیون)، (ماده ۵۷: کنفرانس کشورهای طرف کنوانسیون)، (ماده ۵۸: دبیرخانه)، فصل نهم (مقررات نهایی)، (ماده ۵۹: اجرای کنوانسیون)، (ماده ۶۰: آثار کنوانسیون)، (ماده ۶۱: ارتباط با پروتکل ها)، (ماده ۶۲: تصویب پروتکل های تکمیلی)، (ماده ۶۳: حل و فصل اختلافات)، (ماده ۶۴: امضاء، تصویب،

پذیرش، تأیید و الحاق)، (ماده ۶۵: لازم الاجرا شدن)، (ماده ۶۶: اصلاح)، (ماده ۶۷: اعلام خاتمه) (ماده ۶۸: امین ها و زبان ها)، تنظیم نمود.

به طور کلی، هدف پیش نویس کنوانسیون عبارت از: ترویج و تقویت تدابیر برای پیشگیری و مبارزه با جرایم سایبری به صورت کارآمدتر و مؤثرتر؛ ترویج، تسهیل و تقویت همکاری های بین المللی در پیشگیری و مبارزه با جرایم سایبری؛ و ترویج، تسهیل و حمایت از کمک های فنی و ظرفیت سازی برای پیشگیری و مبارزه با جرایم سایبری، به ویژه برای کشورهای در حال توسعه است.

پیش نویس کنوانسیون، هر دولت را ملزم به تصویب قوانین و اتخاذ تدابیر لازم برای جرم انگاری در قوانین داخلی در صورت ارتکاب عمدی جرایمی از جمله: دسترسی غیرقانونی به تمام یا بخشی از یک سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ شنود غیرقانونی از داده های الکترونیکی که به صورت عمومی منتقل نمی شوند به یا از درون یک سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ مداخله در داده های الکترونیکی؛ مداخله در یک سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ سوءاستفاده از دستگاه ها؛ جعل مرتبط با سیستم های فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ سرقت یا کلاهبرداری مرتبط با سیستم های فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ جرایم مرتبط با سوءاستفاده جنسی از کودکان یا انتشار محتوای بهره کشی جنسی کودکان آنلاین؛ درخواست یا تطمیع کودکان برای ارتکاب جرم جنسی؛ انتشار غیرمجاز تصاویر خصوصی؛ و پول شویی از درآمدهای حاصل از جرم، می نماید.

علاوه بر این، پیش نویس کنوانسیون تدابیر اجرایی و روندهای مربوط را تبیین می کند. به طور مشخص، این پیش نویس نیاز به تصویب قوانین و اتخاذ تدابیر لازم برای مقامات صالح به منظور: دستور یا دریافت داده های الکترونیکی مشخص؛ اطمینان از حفظ داده های ترافیکی؛ دستور ارائه داده های الکترونیکی مشخص در اختیار یا کنترل افراد که در یک سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات ذخیره شده اند؛ جستجو یا دسترسی مشابه به یک سیستم فناوری اطلاعات و ارتباطات و داده های الکترونیکی ذخیره شده در آن؛ جمع آوری لحظه ای داده های ترافیکی و الزام ارائه دهنده خدمات به همکاری و کمک در جمع آوری یا ضبط این داده ها؛ و شناسایی، ردیابی، مسدودسازی یا توقیف عواید حاصل از جرم و اموال، تجهیزات یا سایر ابزارهای مورد استفاده در جرایم، را مقرر می دارد.

قابل توجه است که پیش نویس کنوانسیون، اصول کلی برای همکاری بین المللی در تحقیقات، تعقیب قضایی و رسیدگی های قضایی مربوط به جرایم تعیین شده در این پیش نویس را ارائه می دهد. علاوه بر این، کشورهای عضو کنوانسیون، ملزم به انتقال داده های شخصی، اگر این داده ها با قوانین قابل اجرا در مورد حفاظت از داده های شخصی مطابقت نداشته باشند، نیستند. هم چنین، پیش نویس کنوانسیون توصیه می کند

که کشورهای عضو تشویق شوند تا توافقات دو یا چندجانبه ای را برای تسهیل انتقال داده های شخصی ایجاد کنند.

انتظار می رود این دستاورد که نتیجه یک تلاش پنج ساله توسط کشورهای عضو سازمان ملل متحد، با مشارکت جامعه مدنی، مؤسسات دانشگاهی و بخش خصوصی است، تا اواخر امسال توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب برسد و به این ترتیب، در نودمین روز پس از تاریخ سپرده شدن چهلمین سند تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق (ماده ۶۵ پیش نویس)، به اولین ابزار قانونی الزام آور جهانی در زمینه جرایم سایبری تبدیل شود. با این حال، از همان ابتدا این مذاکرات با اختلاف نظرها همراه بوده است. کشورهای عضو بر سر قلمرو معاهده، تضمین های حقوق بشری، نحوه کمک به دولت های با ظرفیت های ضعیف، چگونگی هم سویی کنوانسیون با سایر اسناد و اهمیت جنسیت در معاهده و سایر موضوعات اختلاف نظر داشته اند و از پیش نویس اولیه عقب نشینی کردند و تغییراتی را بارها اعمال نموده اند که این امر، خود چالش های پیش روی لازم الاجرا شدن این کنوانسیون را نشان می دهد.

حق بر حریم خصوصی و آزادی بیان در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و مقررات عمومی حفاظت از داده ها و قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا

فائزه محمدی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

رای [Glukhin v. Russia](#) از سوی دیوان حقوق بشر اروپا (ECHR) در سال ۲۰۲۳ در رابطه با استفاده از فناوری شناسایی چهره در مقابل اعتراضات زیرزمینی مسکو صادر شده است. این رای به بررسی حقوق فردی در زمینه حریم خصوصی و آزادی های جمعی در برابر استفاده های حکومتی از تکنولوژی های پیشرفته می پردازد. با پیشرفت فناوری های نظارتی (مانند شناسایی چهره و پایش داده های آنلاین) چالش هایی در زمینه حریم خصوصی به وجود آمده که ممکن است با اصول مذکور در مواد ۸ و ۱۰ [کنوانسیون اروپایی حقوق بشر](#) مغایرت داشته باشد. در پی استفاده از هوش مصنوعی در فرآیندهای قضائی یا پلیسی، مسائل مربوط به شفافیت، تبیین الگوریتم ها و امکان اعتراض به تصمیم گیری های اتوماتیک مطرح است. این پرونده به چالش های بزرگ و پیچیده ای در استفاده از فناوری های نوین و حقوق بشر پرداخته است. در حالی که مقامات دولت ها استدلال می کنند که استفاده از فناوری شناسایی صورت می تواند به امنیت عمومی و مقابله با تهدیدات کمک کند، اما این مسئله از دیدگاه حقوق بشر دامن زننده به نگرانی هایی شده است.

خلاصه و جزئیات پرونده

در این پرونده، آقای گلوکین که یک معترض در متروی مسکو بود، به دلیل اعتراضات ضد دولتی مورد شناسایی و پیگرد قانونی قرار گرفت. مقامات روسی از فناوری شناسایی صورت برای شناسایی معترضان در مترو استفاده کردند. این سیستم توانست تصویر صورت افراد را شبیه سازی کند و هویت آنها را مشخص سازد. گلوکین استدلال می کند که استفاده از چنین فناوری های نظارتی، حق او را برای حریم خصوصی و آزادی بیان نقض کرده است.

دیوان حقوق بشر اروپا در این پرونده به بررسی موارد نقض احتمالی حقوق فردی پرداخته و نتیجه گیری کرد که استفاده از فناوری شناسایی چهره در این مورد نقض مواد ۸ و ۱۰ ECHR (حق بر احترام به حریم خصوصی و حق آزادی بیان) بوده است. دیوان اعلام کرد که این نوع نظارت و شناسایی به صورت فراگیر می تواند اثرات منفی بر آزادی های فردی و حقوق اجتماعی داشته باشد.

ماده ۱۰ در تصمیم دادگاه: دادگاه اعلام کرد که آقای گلوکین تلاش کرده بود نظر خود را درباره یک موضوع عمومی به طور مسالمت آمیز بیان کند، اما مقامات بدون بررسی کافی و بدون تهدید بودن اعتراض او، او را

بازداشت و محکوم کردند. این اقدامات نقض حق آزادی بیان او تحت ماده ۱۰ کنوانسیون حقوق بشر اروپایی بود.

ماده ۸ در تصمیم دادگاه: دادگاه اعلام کرد که استفاده از فناوری تشخیص چهره برای شناسایی، ردیابی و بازداشت آقای گلوکین در جریان یک اعتراض مسالمت آمیز، نقض ماده ۸ کنوانسیون حقوق بشر اروپایی بود. با وجود اینکه این اقدامات پایه قانونی در حقوق داخلی روسیه داشت (قانون تخلفات اداری، قانون پلیس، و فرمان شماره ۴۱۰)، عدم وجود قوانین دقیق درباره دامنه و نحوه اجرای فناوری تشخیص چهره و نبود ضمانت های کافی برای جلوگیری از سوءاستفاده، باعث شد این اقدامات نامتناسب و غیرضروری تلقی شوند. دادگاه همچنین تأکید کرد که این مداخله با نیاز اجتماعی مبرم مطابقت نداشت و «ضروری در یک جامعه دموکراتیک» نبود، زیرا اعتراض آقای گلوخین هیچ خطری برای امنیت عمومی ایجاد نکرده و صرفاً به دلیل یک تخلف جزئی منجر به بازداشت او شده بود. در نهایت، دادگاه اعلام کرد که روسیه باید ۹۸۰۰ یورو در رابطه با خسارت غیر مادی (معنوی) و ۶۴۰۰ یورو بابت هزینه ها به متقاضی پرداخت کند.

ارتباط با قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا (EUAIA)

فناوری شناسایی صورت که در این پرونده به کار رفته، یکی از تکنولوژی های مبتنی بر هوش مصنوعی است که به سرعت در حال گسترش در بسیاری از کشورهاست. این تکنولوژی به طور کلی از الگوریتم های یادگیری ماشین و شبکه های عصبی عمیق ([deep neural network](#)) برای شناسایی و تحلیل ویژگی های صورت استفاده می کند. از یک طرف، این فناوری می تواند مزایای زیادی مانند ارتقاء امنیت و پیشگیری از جرایم را به همراه داشته باشد، اما از طرف دیگر، به دلیل دقت پایین در شناسایی افراد (به خصوص در محیط های عمومی و با کیفیت پایین تصاویر) و همچنین خطرات استفاده سوء از آن توسط دولت ها و شرکت های خصوصی، نگرانی های جدی در مورد نقض حریم خصوصی ایجاد می شود.

در این پرونده، دیوان تأکید کرد که هرگونه استفاده از فناوری های هوش مصنوعی باید با دقت و در چارچوب مقررات دقیق و شفاف انجام شود تا از نقض حقوق افراد جلوگیری شود. استفاده از این نوع فناوری ها باید تحت نظارت باشد و اقدامات محدودکننده ای برای حفظ حقوق و آزادی های فردی وضع گردد. قانون هوش مصنوعی به طور خاص به مسائل مربوط به استفاده از فناوری های هوش مصنوعی، از جمله شناسایی صورت، پرداخته است.

۱. حریم خصوصی و آزادی های فردی:

یکی از نکات برجسته در قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا، حفاظت از حقوق و آزادی های فردی است. به ویژه، مقررات حفاظت از داده ها مانند مقررات عمومی حفاظت از داده های اتحادیه اروپا (GDPR)، هم زمان با قانون هوش مصنوعی، مواردی را در بر می گیرد که تضمین می کنند استفاده از تکنولوژی های نظارتی نظیر شناسایی صورت با دقت و بدون نقض حریم خصوصی افراد صورت گیرد.

GDPR مقرراتی است که توسط اتحادیه اروپا برای افزایش حفاظت از داده ها و حفظ حریم خصوصی برای همه افراد در اتحادیه اروپا و منطقه اقتصادی اروپا (EEA) وضع شده است. همچنین به انتقال داده های شخصی به خارج از اتحادیه اروپا و منطقه اقتصادی اروپا می پردازد. دادگاه اتحادیه اروپا (CJEU) انطباق با GDPR را تفسیر می کند و انتقال داده ها و جرایم سایبری فرامرزی را تحت دستورالعمل های اتحادیه اروپا تنظیم می کند.

در رای *Glukhin v. Russia*، استفاده از فناوری شناسایی صورت برای شناسایی معترضان و نقض حریم خصوصی آنان می تواند در راستای *EUAIA* قرار گیرد که استفاده از تکنولوژی های شناسایی چهره را به عنوان یک دسته بندی پر خطر در نظر می گیرد. بر اساس این قانون، چنین سیستم هایی باید تحت نظارت شدید قرار گیرند و تنها در شرایط خاص و با رعایت اصول معین به کار گرفته شوند.

فناوری شناسایی صورت در اعتراضات عمومی به احتمال زیاد در دسته بندی ریسک بالا قرار می گیرد. *EUAIA* سیستم های هوش مصنوعی را براساس سطح ریسک آنها دسته بندی می کند:

- ریسک غیر قابل قبول: سیستم هایی مانند امتیازدهی اجتماعی (*social scoring*) یا نظارت بیومتریک لحظه ای ممنوع هستند.

- ریسک بالا: شامل سیستم های استفاده شده در حوزه های حساس مانند بهداشت، استخدام، آموزش و اجرای قانون. این سیستم ها باید استاندارد هایی مثل شفافیت و نظارت انسانی را رعایت کنند.

- ریسک محدود: مانند چت بات ها که اطلاع رسانی به کاربران درباره تعامل با هوش مصنوعی در این موارد ضروری است.

- ریسک کم یا حداقلی: شامل اکثر سیستم های هوش مصنوعی مانند فیلتر های اسپم یا بازی های ویدئویی که محدودیت خاصی ندارند.

طبق قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا، استفاده از این نوع فناوری ها باید شفافیت و مسئولیت پذیری را تضمین کند و باید برای جلوگیری از سوء استفاده، نظارت و کنترل های دقیق تری بر آنها اعمال شود. این

فناوری ها باید به گونه ای طراحی شوند که در برابر سوء استفاده های احتمالی (مانند سرکوب معترضان یا نقض حریم خصوصی) مقاوم باشند.

۲. شفافیت و مسئولیت:

طبق قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا، هر سیستم هوش مصنوعی باید شفاف باشد، یعنی افراد باید بدانند که از چه نوع الگوریتم ها و سیستم هایی برای پردازش اطلاعات شان استفاده می شود. در پرونده Glukhin، معترض از اینکه هویت او به طور غیر شفاف شناسایی و پیگرد قانونی شد، شکایت کرد. در همین راستا، قانون هوش مصنوعی تأکید دارد که هرگونه استفاده از فناوری های شناسایی صورت باید تحت نظارت و با آگاهی افراد انجام گیرد. همچنین، مسئولیت های دقیقی باید برای اپراتورها و دولت ها در زمینه استفاده از این فناوری ها تعیین شود تا در صورت نقض حقوق افراد، مسئولیت پذیری روشن باشد.

۳. مقررات قانونی و نظارت مستقل:

در اتحادیه اروپا، بر اساس قانون هوش مصنوعی، باید یک نهاد نظارتی مستقل برای نظارت بر استفاده از فناوری های پر خطر مانند شناسایی صورت ایجاد شود. در پرونده Glukhin، استفاده از این فناوری بدون نظارت و ارزیابی های مستقل باعث نقض حقوق فردی شد. در راستای قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا، استفاده از این فناوری ها باید تحت نظارت دقیق مقامات مستقل و مطابق با اصول حقوق بشری صورت گیرد.

۴. تأثیرات اجتماعی و انسانی:

یکی از نکات مهم که قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا بر آن تأکید دارد، تأثیرات اجتماعی و انسانی استفاده از این فناوری ها است. استفاده از شناسایی صورت برای سرکوب معترضان می تواند تأثیرات منفی زیادی بر آزادی های دموکراتیک، حقوق بشر و اعتماد عمومی به دولت ها داشته باشد. این نگرانی ها در قانون هوش مصنوعی با تأکید بر نیاز به ارزیابی اثرات اجتماعی و پیشگیری از تبعیض ها و آسیب های احتمالی مطرح شده است.

رای Glukhin v. Russia به خوبی با مقررات و قوانین نوین اتحادیه اروپا در زمینه هوش مصنوعی ارتباط برقرار می کند. این پرونده تأکید بر لزوم حفاظت از حقوق فردی، از جمله حریم خصوصی و آزادی های بیان و اعتراض در برابر استفاده های حکومتی از فناوری های هوش مصنوعی است. قوانین جدید اتحادیه اروپا، به ویژه در زمینه هوش مصنوعی، می توانند به عنوان یک مدل پیشگیرانه و محافظت کننده عمل کنند تا از حقوق فردی و آزادی های جمعی در برابر تهدیدات فناورانه محافظت کنند و از بروز سوء استفاده های مشابه

جلوگیری کنند. این رای، نه تنها به چالش های استفاده از فناوری های نظارتی در حوزه عمومی اشاره دارد، بلکه به پرسش های عمیقی در زمینه تعامل میان حقوق بشر و فناوری های نوین می پردازد.

کنوانسیون جرایم سایبری: گامی در جهت امنیت یا نقض حقوق بشر؟

حبیبه فرج زاده - دانشجوی دکترای حقوق بین الملل علامه طباطبائی

در دنیای امروز، جرایم سایبری به عنوان یکی از چالش های نوظهور، نظم و امنیت جوامع را به مخاطره انداخته است. در پاسخ به این چالش، تلاش های بین المللی برای تدوین قوانین و مقررات ناظر بر جرایم سایبری در جریان است. پیش نویس کنوانسیون جرایم سایبری به عنوان یکی از مهمترین ابتکارات در این زمینه، در حال بررسی و مذاکره است.

نیک می دانیم که رعایت اصول و موازین حقوق بشر در تدوین قوانین و مقررات کیفری از اهمیت بالایی برخوردار است. این اصول، چارچوبی برای تضمین عدالت و انصاف در نظام کیفری و حمایت از حقوق و آزادی های افراد در برابر نقض احتمالی آنها از سوی دولت فراهم می کنند. اصولی همچون قانونی بودن، عدم تبعیض، اصل تناسب، ضرورت، اصل برائت، حق بر دادرسی عادلانه و غیره؛ اما تجربه نشان داده است به دلیل پیچیدگی ها و سرعت بالای تغییرات در فناوری ها و نقش آنها در جوامع، همچنین به دلیل تعارضاتی که میان منافع مختلف مانند امنیت عمومی و آزادی های فردی وجود دارد و نامشخص بودن مرز تعادل میان آنها، همواره قوانینی که برای مقابله با مجرمان و جرایم سایبری وضع شده است، اغلب خود به ابزاری برای کنترل و سرکوب و نه ابزاری برای مقابله با این جرایم تبدیل شده اند و اتفاقاً در موارد بسیار، فعالیت های مبتنی بر حقوق اساسی افراد و یا فعالیت های ضروری برای دفاع از حیات انسانی بوده که از سوی مقامات کشورها در زمره جرایم سایبری و مورد پیگیری قرار گرفته است.

کنوانسیون جرایم سایبری که با هدف پیشگیری و مقابله با جرایم سایبری پایه ریزی شده و برای آینده اینترنت، حقوق بشر، آزادی های دیجیتال و مسیر آتی همکاری بین المللی و چندجانبه گرایی اهمیت اساسی دارد، ظاهراً به نگرانی ها در مورد جرم انگاری بیان و اختلاف عقیده، ایجاد اختیارات نظارتی گسترده و هموار نمودن سرکوب فرامرزی دامن زده است. به بیان دیگر، پیش نویس پیشنهادی که در اصل، هدف آن بهبود همکاری بین المللی برای پیشگیری و مقابله با جرایم سایبری است، اکنون به یک ابزار برای اعمال نظارت های گسترده، تضعیف آزادی بیان، نقض حریم خصوصی و سایر استانداردهای حقوق بشر تبدیل شده و تهدیداتی درباره تحقیقات ملی و بین المللی را ایجاد کرده است.

یکی از این نگرانی ها اختلاف نظری است که در مورد دامنه جرایم این کنوانسیون وجود دارد؛ انتظار می رود که تمرکز کنوانسیون بر جرایم وابسته به فضای سایبر باشد یعنی جرایمی که در آنها فناوری اطلاعات و ارتباطات هدف مستقیم و یا ابزار ارتکاب جرم هستند. اما ملاحظه پیش نویس کنونی نشان می دهد که از سه

جهت این متن، گسترده تر از موارد مورد انتظار برای جرم انگاری است. نخست آنکه، فهرست جرایم در پیش نویس اصلاحی، فراتر از جرایم وابسته به فضای سایبر است. در عین حال، برخی از جرایم جدی و نگران کننده از جمله جرایم مربوط به افراط گرایی یا جرایم مرتبط با تروریسم را که نمایندگان برخی دولتها پیشنهاد گنجانیدن آنها در متن را داده اند، شامل نمی شود. فقدان تعریف مورد توافق از این جرایم مهم نیز، ناگزیر، اعمال سرکوبگرانه نظیر تعقیب مخالفان سیاسی، مدافعان حقوق بشر، روزنامه نگاران و محدودیت های غیرقانونی بر آزادی بیان و اجتماع مسالمت آمیز را توجیه می کند (اینجا).

متن پیش نویس جرایمی مانند سرقت یا کلاهبرداری مرتبط با رایانه (ماده ۱۲)، پولشویی عواید ناشی از جرم (ماده ۱۶) و همچنین مقرره ای با دامنه بی پایان در مورد جرایم مندرج در دیگر کنوانسیون و پروتکل های بین المللی قابل اجرا (که از طریق سیستم های رایانه ای ارتکاب می یابند) (ماده ۱۷) را مطرح کرده که دامنه این کنوانسیون را برخلاف اصول جرم انگاری بسیار گسترش داده است. اگر ماده ۱۷ با شکل کنونی تصویب شود، دامنه معاهده بسیار گسترده خواهد شد (یک مرجع مفید و مناسب برای یافتن جرایمی که ذاتاً و ماهیتاً جرایم فناوری اطلاعات و ارتباطات هستند مواد ۲-۶ کنوانسیون بوداپست است که جرایمی مثل دسترسی غیرقانونی به سیستم های محاسباتی، رهگیری غیرقانونی ارتباطات، مداخله در داده ها، مداخله در سیستم و سوء استفاده از دستگاه ها را برشمرده است) (اینجا).

دیگر آنکه، تعریف ارائه شده از جرایم در این کنوانسیون «قصد مجرمانه» و «ضرر» را در خود ندارد. درواقع، معیارهایی که در حال حاضر در متن وجود دارند مانند «بدون مجوز»، «بدون داشتن حق» خطر تعقیب افراد به دلیل رفتارهایی که انتظار آسیب از آن رفتارها نمی رود یا اصلاً نمی توانستند موجب آسیب شوند را به دنبال خواهد داشت. بدین ترتیب اعمالی که با نیت نفع رساندن انجام می گیرند از جمله تحقیقات امنیتی، فعالیت های افشاگران یا روزنامه نگاری تحقیقی با تعقیب کیفری مواجه خواهند شد. اتفاقی که می تواند منجر به کاهش تمایل به چنین فعالیت های حیاتی شود و امنیت ارتباطات دیجیتال را تضعیف کند (اینجا).

ایراد دیگری که جامعه مدنی و نهادهای حقوق بشری (از جمله حریم خصوصی بین الملل) به این متن وارد کرده اند آن است که نسخه جدید پیش نویس در دامنه تحقیق و پیگرد جرایم هم از مواردی که در معاهده آمده، فراتر رفته است. درواقع، بین جرایم مندرج در پیش نویس معاهده (فصل دوم) و دامنه اعمال اختیارات برای تحقیق در مورد جرایم و برقراری همکاری بین حوزه های قضایی ناهمگونی وجود دارد. مطابق متن فعلی، اختیاراتی که به سازمان های مجری قانون داده می شود بر رسیدگی به جرایم ارتكابی از طریق سیستم رایانه ای و جمع آوری شواهد الکترونیکی هر جرم کیفری اعمال می شود (ماده ۳۲.۲). بنابراین دامنه کاربرد این معاهده از

جرائم وابسته به فضای سایبری فراتر رفته است. این موضوع بی تردید این معاهده را به یکی از گسترده ترین معاهدات در امور کیفری و همکاری بین المللی در زمینه تحقیقات کیفری تبدیل می کند.

افزون بر این، پیش نویس کنوانسیون بدون اعمال محدودیت و پادمانهای مؤثر حقوق بشری، به سازمان های مجری قانون اختیارات گسترده ای در تجاوز به حریم خصوصی می دهد. برای مثال، مقررات مربوط به شرح اختیارات جستجو و ضبط اطلاعات ذخیره شده در دستگاه های دیجیتال (بند ۴ ماده ۲۸) به گونه ای مقرر شده است که می تواند منجر به وادار کردن خدمات دهندگان مخابرات و اینترنت برای افشای نحوه ورود به نرم افزارها و یا فراهم کردن امکان دسترسی مقامات مربوطه به ارتباطات رمزگذاری شده شود که خطر هک دولتی و تضعیف رمزگذاری را به دنبال دارد و حریم خصوصی و امنیت ارتباطات دیجیتال را به خطر می اندازد (اینجا).

مواد ۲۹ و ۳۰ پیش نویس، جمع آوری فوری آمار ترافیک داده و رهگیری محتوای داده ها را مقرر کرده است که ویژگی مداخله جویانه این اعمال ایجاب می کند با مجموعه ای از محدودیت ها و تدابیر سختگیرانه اعمال شوند و به جرائم جدی حقوق بین الملل آن هم با مجوز قضایی پیشین با رعایت ضرورت و تناسب محدود گردند و بدین ترتیب کمترین تزاخم را با حریم خصوصی افراد داشته باشند. این در حالی است که ماده ۲۴ کنوانسیون که شرایط و تضمین های لازم را منعکس کرده است تنها در مورد آیین رسیدگی (دادرسی) اعمال می شود. همچنین برخی از شرایط و تضمین های مهم حقوق بین الملل بشر از جمله اصول قانونی بودن، ضرورت، مجوز قضایی قبلی و حق جبران مؤثر را در نظر نگرفته است (اینجا).

در مورد همکاری های بین المللی (فصل پنجم) نیز پیش نویس معاهده بسیار گسترده است و نه تنها جرائم مندرج در کنوانسیون بلکه جمع آوری، حفظ و به اشتراک گذاری اطلاعات الکترونیکی جرائم جدی را در برمی گیرد (ماده ۳۵). ماده ۳۶ انتقال داده های شخصی از حوزه صلاحیت دولت را به قوانین داخلی و بین المللی قابل اعمال منوط کرده است. در این ماده تصریح شده است که اگر نمی توان داده ها را مطابق با قوانین مربوط به حفاظت از داده های شخصی ارائه کرد، کنوانسیون دولتهای عضو را به انتقال داده های شخصی ملزم نمی کند. حال اگر قوانین ملی سازکار مؤثری در قوانین ملی خود برای حفاظت مؤثر نداشته باشد از جمله برای تضمین هدف مشروع و ضرورت و فاقد سازکار نظارتی و جبران مؤثر باشد، این ماده حفاظت مؤثری از حقوق بشر به عمل نیاورده است. در مذاکرات ششمین نشست کمیته ویژه نمایندگان برخی دولت ها پیشنهاد کردند که اصول حفاظت از داده هایی که در نظر تفسیری کمیته حقوق بشر در مورد ماده ۱۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، گزارش کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل در مورد حق حریم خصوصی در عصر دیجیتال و در قطعنامه های مجمع عمومی و شورای حقوق بشر در مورد حق حریم خصوصی در عصر دیجیتال مطرح شده

اند در سند پیش نویس گنجانده شوند؛ اما این پیشنهاد در پیش نویس ماده ۳۶ درج نشد و بنابراین استاندارد واضح، دقیق، بدون ابهام و مؤثری به کشورهای عضو برای محافظت از داده های شخصی و جلوگیری از پردازش و انتقال داده ها به سایر کشورها به گونه ای حق اساسی حریم خصوصی را نقض نکند، ارائه نشده است (اینجا).

به بیان دیگر، این پیش نویس نه تنها موجب رفع نگرانی ها نشده بلکه به آن ها دامن زده است و به کشورها امکان تشکیل شبکه گسترده تری برای دسترسی به داده های ذخیره شده از سوی شرکت های واقع در خارج از قلمروی کشورها می دهد که قوانین حریم خصوصی کشورهای دیگر را نقض می کند. دامنه آن از جرایم سایبری که به طور خاص در کنوانسیون تعریف شده اند فراتر می رود و فهرستی طولی از جرایم غیرسایبری را نیز در بر می گیرد (اینجا). روزنامه نگاران و افشار آسیب پذیر دیگر با این خطر مواجه اند که تحت پیگرد و تحقیق و خطر استرداد به خاطر اعمال حقوق اساسی بشر از طریق فناوری دیجیتال قرار گیرند (اینجا). نگرانی اصلی آنجاست که اگر این معاهده همینگونه که هست تصویب شود، قوانین کیفری کشورها را تحت تأثیر قرار خواهد داد و اختیارات گسترده ای را برای تحقیقات کیفری داخلی و بین المللی به بخش های دولتی اعطا خواهد کرد. زبان مبهم و مقررات گسترده، خطر پیگرد محققان امنیتی که ممکن است برای مقاصد عام المنفعه به تحقیق و دور زدن اقدامات امنیتی و کسب اطلاعات اقدام کنند را به دنبال دارد.

با این اوصاف، پیش نویس کنونی کاستی های زیادی از منظر موازین حقوق بین الملل بشر دارد و آزادی بیان، حریم خصوصی و دیگر حق های بشری را به خطر می اندازد. این پیش نویس با دامنه ای گسترده تر از مقابله با جرایم سایبری، زمینه به اشتراک گذاری فرامرزی اطلاعات و الزامات همکاری را فراهم ساخته و امنیت آنلاین افراد را کاهش می دهد. این معاهده می تواند نقش سازمان ملل در صیانت از حقوق بشر را زیر سؤال ببرد و نوید بخش استفاده ابزاری گروهی از کشورها از سازمان ملل به عنوان ابزار و توجیهی برای نظارت و سرکوب باشد.

نشست اخیر مذاکرات در ۹ فوریه ۲۰۲۴ در مورد پیش نویس در حالی به پایان رسید که کشورهای عضو نتوانستند در مورد جنبه های اساسی به اجماع برسند و روند مذاکرات به ماه ژوئیه ۲۰۲۴ موکول شد (اینجا). شایسته است که کشورهای مذاکره کننده پیش از تصویب این متن، اطمینان حاصل کنند که متن پیشنهادی، صرفاً بر مقابله با جرایم سایبری متمرکز است و پادمانهای حقوق بشری را تهدید نمی کند. در صورتی که در کاستی های متن، تغییرات معناداری صورت نگیرد، این کنوانسیون ثمری جز نقض حقوق بشر نخواهد داشت و مقابله با جرایم سایبری نباید به قیمت تهدید یا نقض حقوق بشر و حیثیت افراد تمام شود.

ضروری است برای جلوگیری از احتمال سوء استفاده از مفاد کنوانسیون به بهانه مقابله با جرایم سایبری، تعاریف دقیق و محدود از جرایم سایبری به عمل آید و این تعاریف فقط شامل اقداماتی شود که به طور جدی امنیت سایبری را تهدید می کنند. پادمان ها و محدودیت های قوی و مؤثر ایجاد شود که شوربختانه متن کنونی فاقد آن هاست. نمایندگان دولت ها باید به دنبال گنجاندن مقرراتی باشند که تضمین نماید افشاگران، روزنامه نگاران و مدافعان حقوق بشر به خاطر فعالیت های مشروع خود تحت تعقیب و پیگرد قرار نگرفته و فعالیت هایی که به نفع عموم است به مخاطره نمی افتد.

نکته پایانی آنکه، اصول حفاظت از داده ها که به ویژه در جلسه ششم کمیته موقت مورد تأکید نمایندگان برخی دولت ها قرار گرفت و موازین دیگر حقوق بشر از جمله اصول عدم تبعیض، قانونی بودن، هدف مشروع، ضرورت و تناسب بر مقررات کنوانسیون نظارت دارد. تدابیر دیگر نیز، از جمله اصل مجوز قضایی قبلی برای در دسترس قرار دادن یا به اشتراک گذاری داده ها و انجام تحقیقات فرامرزی مطابق با حاکمیت قانون باید اندیشیده شود. هرگونه مقررۀ نظارتی که می تواند در تضعیف امنیت افراد و رمزگذاری مورد سوءاستفاده قرار گیرد، نباید زیر پرچم کنوانسیون مقابله با جرایم سایبری به مجوزی برای نقض حقوق بشر تبدیل شود؛ و در نهایت، باید مکانیسم های نظارتی قوی و مؤثر برای نظارت بر اجرای کنوانسیون جرایم سایبری و تضمین انطباق آن با حقوق بشر ایجاد شود.

اتحادیه اروپا و هوش مصنوعی: گامی در مسیر پیشرفت یا نقض حقوق بشر؟

حبیبه فرج زاده - دانشجوی دکترای حقوق بین الملل عمومی علامه طباطبائی

هوش مصنوعی (AI)، یکی از برجسته ترین فناوری های نوظهور عصر حاضر، دارای پتانسیل قابل توجهی برای تغییر و تحول ابعاد مختلف زندگی بشری است. این فناوری نوین، در حالی که فرصت های جدیدی را در زمینه های مختلف مانند مراقبت های بهداشتی، حمل و نقل، آموزش و... ارائه می دهد، چالش های جدیدی را نیز در قبال حقوق بشر ایجاد می کند. اتحادیه اروپا، در راستای پیشگامی در تنظیم هوش مصنوعی، در سال ۲۰۲۱ نخستین پیش نویس قانون هوش مصنوعی را تدوین کرد. هدف از تدوین این قانون، ایجاد چارچوبی برای توسعه و استفاده مسئولانه از هوش مصنوعی در حوزه اتحادیه اروپا بوده است. پس از حدود دو سال مذاکره، در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۲۳ مذاکره کنندگان در پارلمان اروپا و شورای اروپا به توافق موقت در مورد قانون هوش مصنوعی دست یافتند و در نهایت در ۲ فوریه ۲۰۲۴، کمیته نمایندگان دائم به تأیید توافق سیاسی حاصل شده در دسامبر ۲۰۲۳ رأی داد(اینجا). مقررات قانون هوش مصنوعی به منظور حفاظت از حقوق اساسی، دموکراسی، حاکمیت قانون و پایداری زیست محیطی در برابر هوش مصنوعی پرخطر تدوین شده است. در عین حال، قانون مزبور به دنبال تقویت نوآوری و تبدیل اروپا به رهبر و پیشگام در زمینه هوش مصنوعی است(اینجا) با وجود این، منتقدان زیادی معتقدند که قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا در حمایت از حقوق بشر ناکام مانده و اصول اولیه حقوق بشر را در نظر نگرفته است(اینجا).

در وهله اول، این قانون، هوش مصنوعی را سامانه هایی مبتنی بر ماشین تعریف می کند که برای عملکرد با سطوح مختلفی از استقلال طراحی شده اند (به طور کامل مستقل یا تا میزانی با دخالت انسانی)؛ پس از استقرار با گذشت زمان و با دریافت داده ها و اطلاعات جدید، توسعه و بهبود می یابند؛ قادرند از ورودی هایی که دریافت می کنند استنباط و استنتاج داشته باشند و برای استخراج نتایج مختلف مانند پیش بینی های آینده، تولید محتوا، ارائه توصیه ها یا اتخاذ تصمیمات استفاده شوند(اینجا) قانون هوش مصنوعی رویکردی مبتنی بر ریسک را برای محصولات و خدمات هوش مصنوعی اتخاذ می کند و تنها سامانه هایی را با سطوحی از خطرهای خاص، زیر چتر نظارتی خود قرار می دهد. سامانه های زیادی از جمله سامانه های توصیه محتوا و فیلترهای هرزنامه، اکثریت کم خطر را تشکیل می دهند. در مقابل، استفاده های پرخطر مانند دستگاه های پزشکی و زیرساخت های حیاتی با الزامات سختگیرانه تری مواجه شده اند. علاوه بر این، برخی از کاربردهای هوش

مصنوعی مانند سیستم های امتیازدهی اجتماعی، پلیس پیشگیری و سیستم های تشخیص احساسات به دلیل مخاطرات غیرموجه، به طور کامل ممنوع شده اند.

بدین ترتیب، قانون جدید هوش مصنوعی اتحادیه اروپا الزامات متفاوتی را برای سیستم های کم خطر و پرخطر در نظر گرفته است. سیستم های کم خطر با الزامات کمتری نسبت به سیستم های پرخطر مواجه هستند. به عنوان مثال، سامانه های کم خطر نیازی به ارزیابی دقیق توسط نهادهای ناظر ندارند. ظاهراً، دلیل کم خطر شناخته شدن برخی سامانه ها دسترسی نداشتن آنها به داده های شخصی حساس، مانند اطلاعات پزشکی یا مالی، نداشتن تأثیر چندان سوء و مستقیم بر زندگی افراد و قابلیت پایین آنها در سوءاستفاده برای نقض حقوق بشر است. در مقابل، سامانه های پرخطر (مانند سیستم های تشخیص چهره، سیستم های امتیازدهی اجتماعی، سیستم های تشخیص احساسات، سیستم های هوش مصنوعی در حوزه های استخدام و مراقبت بهداشتی که آن دسته از سیستم هایی هستند که می توانند خطرات قابل توجهی برای حقوق بشر و ایمنی افراد ایجاد کنند؛ مشمول الزاماتی همچون ارزیابی دقیق ریسک، مدیریت قوی داده، نظارت مستمر، شفافیت و پاسخگویی واقع شده اند) [\(اینجا و اینجا\)](#) بنابراین، تعهدات روشنی برای سامانه های هوش مصنوعی که به دلیل امکان ورود آسیب های چشمگیر به سلامت، ایمنی، حقوق اساسی، محیط زیست، دموکراسی و حاکمیت قانون، پرخطر تلقی می شوند، تعیین شده است. پیش از اینکه یک سیستم هوش مصنوعی پرخطر به کار گرفته شود، باید مورد ارزیابی قرار گیرد تا مشخص شود که آیا این سیستم به حقوق اساسی افراد، مانند حق حریم خصوصی، آزادی بیان یا برابری، آسیب می رساند یا خیر. همچنین، سامانه های هوش مصنوعی که برای تأثیرگذاری بر نتیجه انتخابات و رفتار رأی دهندگان طراحی می شوند، در زمره سیستم های پرخطر قرار گرفته اند. شهروندان حق خواهند داشت که در مورد سامانه های هوش مصنوعی شکایت کنند و درباره تصمیمات مبتنی بر سامانه های هوش مصنوعی پرخطر که بر حقوق آنها تأثیر می گذارد توضیحات لازم را دریافت کنند [\(اینجا\)](#).

همچنین، قانونگذاران اتحادیه اروپا در خصوص تهدیدات بالقوه هوش مصنوعی برای حقوق بشر، کاربردهای خاصی از هوش مصنوعی را ممنوع کرده اند. برای مثال استفاده از سیستم های طبقه بندی بیومتری که از ویژگی های حساس مانند عقاید سیاسی، مذهبی، فلسفی، گرایش جنسی و نژاد برای شناسایی یا دسته بندی افراد استفاده می کنند به دلیل نقض حریم خصوصی و تبعیض بالقوه علیه افراد بر اساس ویژگی های ذاتی آنها ممنوع است. همچنین، جمع آوری و ذخیره سازی تصاویر صورت افراد از اینترنت یا فیلم های دوربین مدار بسته بدون

هدف مشخص، مانند ایجاد پایگاه‌های اطلاعاتی تشخیص چهره، به دلیل نقض حریم خصوصی و سوءاستفاده احتمالی از اطلاعات جمع آوری شده، ممنوع شناخته شده است. استفاده از سیستم‌های تشخیص احساسات در محیط‌های کاری و مؤسسات آموزشی به دلیل نگرانی‌هایی که در خصوص نقض حریم خصوصی، سوءاستفاده از اطلاعات و تبعیض علیه افراد بر اساس حالات عاطفی آن‌ها به دنبال دارد، کاربرد دیگری است که مشمول ممنوعیت این قانون واقع شده است.

گام مثبت دیگر در این قانون، ممنوعیت به کارگیری سامانه‌های رتبه بندی یا دسته بندی افراد بر پایه رفتار اجتماعی یا ویژگی‌های شخصی ایشان است که به دلیل نقض حریم خصوصی، ایجاد تبعیض و سوق دادن جامعه به سمت نظارت همگانی، مخاطره آمیز تلقی شده اند. ممنوعیت به کارگیری سامانه های هوش مصنوعی که با هدف دور زدن اراده آزاد و دستکاری رفتار انسان طراحی شده اند، به دلیل نقض استقلال و آزادی انسان از موارد مهم دیگری است که باید بدان اشاره نمود. قانونگذاران همچنین استفاده از هوش مصنوعی برای سوءاستفاده از آسیب پذیری‌های افراد، اعم از سن، معلولیت، موقعیت اجتماعی یا اقتصادی را به دلیل نقض حقوق افراد و تشدید نابرابری‌های اجتماعی، ممنوع اعلام کرده اند [\(اینجا\)](#).

تمامی موارد پیش گفته، در راستای حفظ حقوق شهروندی و دموکراسی در عصر هوش مصنوعی ضروری تلقی می شوند. به بیان دیگر، ممنوعیت های هوش مصنوعی گامی مهم در جهت تضمین استفاده مسئولانه و اخلاقی از این فناوری نوظهور است. شایان ذکر است که بر برخی از این ممنوعیت ها استثنائات و معافیت هایی نیز وارد شده است، از جمله استفاده از سیستم های شناسایی بیومتریک (RBI) به منظور جستجوی هدفمند قربانیان (ربایش، قاچاق، بهره کشی جنسی)، جلوگیری از یک تهدید تروریستی خاص، یا شناسایی فردی مظنون به ارتکاب یکی از جرایم خاص ذکر شده در مقررات (مانند تروریسم، قاچاق، بهره کشی جنسی، قتل، آدم ربایی، تجاوز جنسی، سرقت مسلحانه، مشارکت در یک سازمان جنایی، جنایت زیست محیطی) [\(اینجا\)](#) علی رغم همه این موارد، نهادهای حقوق بشری از جمله عفو بین الملل، قانون جدید هوش مصنوعی اتحادیه اروپا را به دلیل اولویت دادن به منافع صنعت و نهادهای مجری قانون به جای حقوق بشر، به شدت مورد انتقاد قرار داده اند. در حقیقت، این قانون به دلیل امتیازات ناشی از لابی گری در صنعت، معافیت های استفاده های خطرناک هوش مصنوعی توسط مقامات و نهادهای مجری قانون و مهاجرتی و خلأهایی که برخی از خطرناک ترین فناوری های هوش مصنوعی ممنوع نشده است، مورد انتقاد قرار گرفته است. به بیان واضح تر، منتقدان

معتقدند که این قانون به نفع شرکت های بزرگ فناوری است و به آنها اجازه می دهد تا در توسعه و استفاده از هوش مصنوعی نقش پررنگی داشته باشند. این امر می تواند منجر به تسلط این شرکت ها بر بازار هوش مصنوعی و نادیده گرفته شدن حقوق و نیازهای مردم شود. اتحادیه اروپا، در این قانون، استفاده از هوش مصنوعی برای اهداف امنیتی و مهاجرتی را از برخی الزامات قانونی معاف می کند. این امر می تواند منجر به سوء استفاده از هوش مصنوعی از سوی مقامات دولتی و نقض حقوق بشر شود. این قانون همچنین، برخی از خطرناک ترین فناوری های هوش مصنوعی مانند سیستم های امتیازدهی اجتماعی و تشخیص احساسات را ممنوع نمی کند. منتقدان بر آن اند که این کاستی می تواند منجر به استفاده از این فناوری ها برای اهداف نادرست و نقض حقوق بشر شود.

در اوایل سال ۲۰۲۳، پارلمان اروپا طی اقدامی قابل توجه، ممنوعیت استفاده از تشخیص احساسات را در چهار زمینه تصویب کرد: آموزش، محل کار، اجرای قانون و مهاجرت. این مصوبه، گامی مهم در جهت حفاظت از حقوق بشر و حریم خصوصی افراد در برابر سوءاستفاده از این فناوری نوظهور به حساب می آید. اما متأسفانه، تحت فشار برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا، ممنوعیت استفاده از تشخیص احساسات در زمینه های اجرای قانون و مهاجرت از متن نهایی قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا حذف شد. این امر، نشان دهنده رویکرد دوگانه و تبعیض آمیز این قانون در قبال حقوق اساسی افراد است. به طوری که افراد مهاجر و کسانی که در حاشیه جامعه قرار دارند، از حفاظت های قانونی کمتری برخوردار می شوند (اینجا). حذف ممنوعیت استفاده از تشخیص احساسات در زمینه های اجرای قانون و مهاجرت، نگرانی های جدی را در مورد تبعات منفی این فناوری بر حقوق و آزادی های افراد ایجاد کرده است. استفاده از این فناوری در این زمینه ها، می تواند به نقض حریم خصوصی، تبعیض و سوءاستفاده از افراد منجر شود؛ چراکه هنوز ابهامات زیادی در مورد نحوه قاعده مندسازی استفاده مقامات مجری قانون و نهادهای مهاجرتی از سامانه های هوش مصنوعی به کمک قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا وجود دارد.

علاوه بر این، در حالی که ممنوعیت تشخیص احساسات در قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا گامی مثبت است، این قانون ظاهراً استثنائاتی را برای اهداف پزشکی یا ایمنی مجاز می داند. این خلأ می تواند بسیار خطرناک باشد، زیرا شرکت ها در حال حاضر سامانه های به اصطلاح «تشخیص پرخاشگری» را می فروشند که تصاویر مردان سیاه پوست را تهاجمی تر از مردان سفیدپوست می شناسند. استقرار چنین سیستم هایی در مدارس یا محل های کار می تواند به نظارت نژادپرستانه از دانش آموزان یا کارگران سیاه پوست منجر شود (اینجا).

سیستم طبقه بندی پرخطر در قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا، که مورد انتقاد (Access Now یک سازمان غیرانتفاعی که بر دفاع و گسترش حقوق دیجیتال کاربران در سراسر جهان تمرکز دارد) و دیگر سازمان‌ها بود، با اضافه شدن یک «فیلتر» به آن، بسیار ضعیف تر شد. پیشنهاد اولیه کمیسیون اروپا در این مورد منطقی بود که همه موارد استفاده در فهرست برنامه های پرخطر، باید از تعهدات خاصی برای تضمین حقوق افراد پیروی می کردند. اما تحت فشار بخش صنعت و برخی دولت‌ها، این سیستم طبقه بندی با افزودن فیلتری که معیارهای آن مبهم و موسع است، تغییر کرد. درواقع، با اضافه شدن این فیلتر، طراحان و توسعه دهندگان می توانند با اثبات اینکه سیستم هوش مصنوعی آنها در یکی از دسته بندی های خاص این فیلتر قرار می گیرد، از برخی یا تمام تعهدات خود شانه خالی کنند. در نتیجه، قانون هوش مصنوعی به طور واضح منافع صنعت را بر حقوق اساسی افراد در اولویت قرار می دهد (اینجا) این نقص در قانون هوش مصنوعی نگران کننده است و می تواند به نقض حقوق افراد در هنگام استفاده از سیستم های هوش مصنوعی پرخطر منجر شود. یکی از موارد بسیار مهمی که در مورد نگرانی ها نسبت به قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا باید به آن اشاره کرد، معافیت امنیت ملی است که به کشورهای عضو اجازه می دهد تا در موارد خاص، از مقررات مربوط به هوش مصنوعی مستثنی شوند. هدف از این معافیت حفظ توانایی کشورهای عضو در محافظت از امنیت ملی خود در برابر تهدیدات خارجی شناخته شده است و شامل استفاده از سیستم های هوش مصنوعی برای اهداف نظامی، دفاعی و امنیت ملی از جمله استفاده از سامانه های هوش مصنوعی برای جمع آوری اطلاعات و عملیات سری می شود (اینجا) البته اعمال این معافیت منوط به رعایت شرایطی است از جمله، کشورهای عضو باید دلایل موجهی برای استفاده از معافیت امنیت ملی ارائه دهند. استفاده از سیستم های هوش مصنوعی باید ضروری و متناسب با تهدید امنیتی باشد و با حقوق و آزادی های اساسی افراد تناسب داشته باشد و جبران های موثر و لازم در نظر گرفته شود (اینجا و اینجا). اما به هر حال، برخی از منتقدان این معافیت را بسیار گسترده می دانند و معتقدند که می تواند به سوءاستفاده از قدرت توسط دولت ها منجر شود و نگرانی هایی در مورد عدم شفافیت در مورد نحوه استفاده از این معافیت وجود دارد (اینجا و اینجا).

در مجموع می توان گفت که قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا گامی مثبت در جهت قاعده مند ساختن استفاده از هوش مصنوعی و استفاده مسئولانه از این فناوری نوین است. با این حال، برای اطمینان از اینکه این قانون به طور کامل از حقوق بشر محافظت می کند، باید اصلاحاتی در آن انجام شود. با اقداماتی همچون، محدود کردن دامنه معافیت امنیت ملی، افزایش تعهدات شفاف ساز برای مقامات مجری قانون و نهادهای

مهاجرتی و شفاف تر کردن لیست سامانه های پرخطر([اینجا](#))، قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا می تواند به ابزاری قدرتمند برای محافظت از حقوق بشر در عصر هوش مصنوعی تبدیل شود.

حقوق دیجیتال مهاجران: حاکمیت داده‌ها و حق بر

حریم خصوصی در عصر جهانی شدن مهاجرت

مهدی صفدری - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

با گسترش فناوری‌های دیجیتال و فراگیری ارتباطات بین المللی، مسائل مربوط به حاکمیت داده‌ها و حفاظت از حریم خصوصی به موضوعاتی پیچیده و حیاتی تبدیل شده است. مهاجران به دلیل عدم برخورداری از حمایت کامل دولت متبوع خود، ممکن است بیش از سایر گروه‌ها در معرض نقض حقوق بنیادین خویش قرار گیرند. یکی از مهم‌ترین حقوق بشری که می‌تواند در معرض خطر قرار گیرد، حق بر حریم خصوصی است که در [ماده ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی \(ICCPR\)](#) به طور صریح ذکر شده است. این ماده تصریح می‌کند که هیچ کس نباید تحت تأثیر دخالت‌های غیرقانونی در زندگی خصوصی، خانواده، خانه یا مکاتبات خود قرار گیرد. کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد در [نظریه تفسیری شماره ۱۶](#) در مورد [ماده ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی](#) بیان نموده است که حریم خصوصی بخشی جدایی‌ناپذیر از کرامت انسانی است و هرگونه دخالت در آن باید بر اساس قانون، متناسب و ضروری باشد. این مسئله همچنین بارها از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری مورد توجه قرار گرفته است، به نحوی که دیوان در آراء مختلف، از جمله در [قضیه بارسلونا تراکشن](#)، بر تعهدات ارگا امنس دولت‌ها در زمینه رعایت حقوق بشر تصریح نموده است. این تعهدات شامل حفاظت از حقوق بنیادین، از جمله حق حریم خصوصی خواهد بود و نشان‌دهنده اهمیت این موضوع نزد دیوان است.

نظارت دیجیتال می‌تواند حریم خصوصی مهاجران را تهدید کند، به ویژه آنکه گاهی این فرایند، بدون رضایت و اطلاع کافی صورت می‌گیرد. [گزارش شماره ۴۵/۱۶](#) شورای حقوق بشر، ضمن اشاره به این موضوع، توصیه نموده است که تمامی فرآیندهای شناسایی باید با رضایت آگاهانه افراد و با تضمین شفافیت انجام شود. از آنجا که مهاجران و پناهندگان نیاز به ثبت‌نام در سیستم‌های دولتی، اداری و حقوقی دارند، عمدتاً با ریسک‌هایی در زمینه نظارت دیجیتال، شناسایی بیومتریک، محرمانگی اطلاعات شخصی و داده‌های مربوط به وضعیت مهاجرتی روبه‌رو می‌شوند. اطلاعات بیومتریک نظیر اثر انگشت یا اسکن عنبیه، که به‌عنوان بخشی از فرآیندهای شناسایی جمع‌آوری می‌شوند، می‌توانند به ابزارهایی برای اعمال کنترل و محدودیت بر مهاجران تبدیل شوند. این امر به‌ویژه زمانی نگران‌کننده است که داده‌ها به‌صورت نادرست ذخیره شده یا به اشخاص ثالث منتقل شوند. نبود زیرساخت‌ها و قوانین جامع در برخی کشورها، از چالش‌های موجود برای حفاظت از داده‌های مهاجران است. با وجود آنکه قوانینی از جمله در کشورهای [آلمان](#)، [بریتانیا](#)، [ژاپن](#) و [فرانسه](#) در خصوص حفاظت از اطلاعات شخصی وضع شده است، همچنان بسیاری از کشورها استانداردهای لازم برای حفظ امنیت و محرمانگی این

اطلاعات را تدوین نکرده‌اند و همین موضوع می‌تواند به سوءاستفاده یا دسترسی غیرمجاز به داده‌ها منجر شود. در [گزارش شماره ۳۹/۲۹](#) شورای حقوق بشر به اهمیت ایجاد چارچوب‌های حقوقی برای حفاظت از حریم خصوصی و داده‌های شخصی مهاجران اشاره شده است. اتحادیه اروپا با اجرای [GDPR](#)، چارچوبی جامع برای امنیت اطلاعات ارائه داده است و الزامات دقیقی را برای محافظت از داده‌های شخصی تعیین کرده است. این مقررات بر شفافیت در جمع‌آوری داده‌ها و کنترل افراد بر داده‌های خود تأکید دارد و می‌تواند به‌عنوان الگوی مناسبی برای دیگر کشورها باشد.

[قطعنامه ۲۳۹۶](#) شورای امنیت، سند دیگری است که بر استفاده مسئولانه از فناوری‌های بیومتریک برای شناسایی مهاجران و مبارزه با تهدیدهای تروریستی تصریح نموده و کشورهای عضو را ملزم می‌کند که از روش‌های اخلاقی و قانونی برای جمع‌آوری و استفاده از داده‌ها استفاده کنند. به عنوان نمونه، بسیاری از کشورهای مقصد مهاجران، استانداردهای حداقلی برای ذخیره‌سازی ایمن داده‌ها یا محدودیت در دسترسی به آنها را رعایت نمی‌کنند، که این مسئله در [گزارش شماره ۷۶/۱۵۸](#) مجمع عمومی سازمان ملل نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. مشارکت جوامع مدنی و سازمان‌های غیردولتی در نظارت بر فرآیند جمع‌آوری و استفاده از داده‌ها، به ویژه در مورد مهاجران و پناهندگان، از دیگر موضوعاتی است که در اسناد بین‌المللی گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در [قطعنامه ۷۳/۱۷۹](#) بر لزوم تقویت سیستم‌های نظارتی و حمایتی برای اطمینان از استفاده اخلاقی از داده‌های بیومتریک تأکید دارد و از دولت‌ها می‌خواهد که سازوکارهای مؤثری برای مشارکت سازمان‌های غیردولتی در فرآیندهای تصمیم‌گیری مربوط به حفاظت از داده‌ها ایجاد کنند. [قطعنامه شماره ۴۵/۷](#) شورای حقوق بشر بیان می‌دارد که سازمان‌های جامعه مدنی نقش حیاتی در نظارت بر اجرای سازوکارهای قانونی حفاظت از داده‌ها دارند و می‌توانند در پیشگیری از نقض حقوق بشر، از جمله حق حریم خصوصی، مؤثر باشند. همچنین، در [گزارش شماره ۳۷/۶۲ گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد درباره حق بر حریم خصوصی](#)، بر لزوم مشارکت فعال جامعه مدنی در تدوین استانداردهای جهانی برای حفاظت از داده‌ها تأکید شده و به دولت‌ها توصیه شده است که در طراحی و اجرای سیاست‌های مرتبط با داده‌ها، نظرات و پیشنهادات جوامع مدنی را مدنظر قرار دهند. به‌طور کلی، مشارکت جوامع مدنی و سازمان‌های غیردولتی در فرآیندهای مرتبط با حفاظت از داده‌ها، نه تنها موجب تقویت شفافیت و مسئولیت‌پذیری می‌شود، بلکه می‌تواند به جلوگیری از سوءاستفاده دولت‌ها و نقض حقوق بشر کمک نماید. دولت‌ها باید سازوکارهای حمایتی مناسبی برای مشارکت این نهادها ایجاد کنند و در عین حال، قوانین و سیاست‌هایی را تدوین نمایند که با استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر سازگار باشد.

یکی از مسائلی که پیرو افزایش اهمیت امنیت سایبری در عرصه بین المللی ایجاد شده است، آن است که آیا سیستم های موجود از نظر امنیت سایبری قادر به حفاظت از اطلاعات حساس مهاجران هستند یا خیر؟ گزارش های متعدد از جمله [گزارشی که توسط کمیسیون اروپا در سال ۲۰۲۰](#) منتشر شد، نشان می دهد که با توجه به افزایش حملات هکری و نفوذ به پایگاه های داده، بسیاری از سیستم های ثبت اطلاعات مهاجران در برابر این حملات آسیب پذیر هستند. به ویژه در مواردی که مهاجران در کشورهای با زیرساخت های ضعیف دیجیتال حضور دارند، خطر افشای اطلاعات شخصی آن ها افزایش می یابد. در این خصوص، [کنوانسیون شورای اروپا در خصوص جرم انگاری جرایم سایبری](#)، از جمله اسنادی است که به طور خاص در زمینه جرایم سایبری تدوین شده است و بر لزوم حفاظت از داده ها و شفافیت در استفاده از اطلاعات حساس تصریح می کند. بدیهی است عدم رعایت این استانداردها می تواند به نقض حقوق مهاجران و تهدید امنیت آن ها منجر شود. [کنوانسیون ۱۰۸ شورای اروپا برای حفاظت از افراد در ارتباط با پردازش داده های شخصی](#)، به عنوان یکی از اولین و مهم ترین توافقات بین المللی در زمینه حفاظت از داده های شخصی، می تواند الگوی مناسبی برای توسعه سیستم های ایمن و قانونی برای حفاظت از داده های مهاجران باشد. این کنوانسیون [در ماده ۱](#)، هدف خود را حفاظت از هر فرد، صرف نظر از ملیت یا محل اقامت او، در ارتباط با پردازش داده های شخصی اش بیان می کند و از این طریق به رعایت حقوق بشر و آزادی های بنیادین او، به ویژه حق حریم خصوصی، کمک می کند.

در زمینه حفاظت از داده های مهاجران و مسئولیت دولت ها، برخی آراء محاکم بین المللی نیز به عنوان مبنایی برای تفسیر حقوق و تعهدات در این حوزه مورد توجه قرار گرفته اند. یکی از مهم ترین آراء در این زمینه، [رأی دیوان دادگستری اروپا در پرونده Schrems II](#) است. در این پرونده، دیوان تأکید نمود که حفاظت از داده ها بخشی از حقوق بنیادین بشر است و انتقال داده ها به کشورهای ثالث باید تحت تضمین های کافی صورت گیرد. این حکم می تواند به ویژه در مورد مهاجرانی که داده های شان به کشورهای دیگر منتقل می شود، قابل استناد باشد. در رأی دیگری، دیوان اروپایی حقوق بشر در [پرونده Loizidou v. Türkiye](#) اعلام نمود که دولت ها موظف اند به حریم خصوصی افراد احترام بگذارند و از فناوری های مدرن برای نقض این حق سوء استفاده نکنند. هرچند این پرونده مستقیماً به مهاجران مربوط نبود، اما اصول مطرح شده در آن می تواند به عنوان معیاری برای حفاظت از داده های مهاجران در نظر گرفته شود. در [پرونده دیگری](#) که نزد دیوان اروپایی حقوق بشر، میان چند شرکت خصوصی از یک سو و دولت بریتانیا از سوی دیگر مطرح گردید، دادگاه اعلام نمود که وجود شفافیت در شیوه های نظارتی و استفاده از داده ها ضرورت دارد و نظارت دیجیتال بدون تضمین های کافی برای حفظ حریم خصوصی، ناقض [ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر](#) است. به طور کلی، آراء محاکم بین المللی نشان

می‌دهد که دولت‌ها نه تنها مسئولیت دارند که از جمع‌آوری و استفاده نادرست از داده‌های شخصی جلوگیری کنند، بلکه باید اطمینان حاصل کنند که افراد آسیب‌پذیر، از جمله مهاجران، در صورت نقض حقوق خود، به مکانیسم‌های جبران خسارت دسترسی خواهند داشت.

در نهایت، حفاظت از حریم خصوصی و داده‌های شخصی مهاجران نه تنها یک ضرورت حقوق بشری است، بلکه به حفظ کرامت انسانی و اعتماد در جوامع میزبان نیز کمک خواهد نمود. ایجاد چارچوب‌های قانونی شفاف، بهره‌گیری از فناوری‌های ایمن، و نظارت مؤثر بر نحوه جمع‌آوری و استفاده از داده‌ها، از جمله اقداماتی است که می‌تواند از نقض حقوق مهاجران جلوگیری کند. مشارکت سازمان‌های غیردولتی و رعایت استانداردهای بین‌المللی، به‌ویژه در کشورهایی که فاقد زیرساخت‌های لازم هستند، برای تضمین حفاظت از داده‌های حساس ضروری است. در [گزارش سال ۲۰۲۱ سازمان بین‌المللی مهاجرت](#)، پیشنهاد شده است که کشورهای عضو همکاری‌های بین‌المللی را برای ایجاد استانداردهای جهانی در زمینه امنیت داده‌ها تقویت کنند. چنین استانداردهایی می‌توانند تضمین کنند که مهاجران و پناهندگان در برابر سوءاستفاده از اطلاعات خود محافظت شوند. تنها با همکاری‌های بین‌المللی و پایبندی به اصول اخلاقی می‌توان اطمینان یافت که داده‌های مهاجران ابزاری برای حمایت از آن‌ها و نه تهدیدی علیه حقوق ایشان خواهد بود.

حقوق کودکان در محیط دیجیتال با تاکید بر سند راهبردی شورای اروپا

دکتر محمدمهدی سیدناصری - مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوق کودک

عرصه‌های مختلف زندگی کودکان تحت تأثیر گسترش لحظه‌ای محیط دیجیتال، ابعاد جدیدی یافته است. همه‌گیری بیماری کرونا و استفاده بیشتر از فضای مجازی در تولید، انتشار و انتقال اطلاعات آموزشی و سرگرمی، سطح دسترسی بر محتوای برخلاف برای اقشار مختلف جامعه از جمله کودکان را افزایش داده است. این عوامل و بیش از آن سبب شده تا آدمی نظاره‌گر تولد نسلی باشد که از کودکی با پیشرفت اینترنت و فناوری در زندگی روبه‌روست و در عین حال، این شرایط بستری برای محدود شدن یا نقض حقوق افراد از جمله کودکان را ایجاد کرده است. در این فضا، موضوع حمایت از حقوق کودکان در محیط دیجیتال، مسئله‌ای در خور توجه است که باید از سوی دولت‌ها مورد حمایت ویژه قرار گیرد. در همین راستا [نظریه‌ی تفسیری شماره ۲۵ کمیته‌ی حقوق کودک مصوب ۲۰۲۱](#)، که با عنوان حقوق کودکان در محیط دیجیتال صادر شده است، به تعیین مفاهیم و چارچوب‌ها در این زمینه پرداخته است. همچنین [سند راهبردی شورای اروپا](#) برای حقوق کودک (۲۰۲۲-۲۰۲۷) با عنوان «از اجرای مستمر تا نوآوری مشترک»، معروف به [استراتژی رم](#) که توسط کمیته وزیران در ۲۳ فوریه ۲۰۲۲ به تصویب رسید، به عنوان یک ابزار اروپایی راه اندازی شده است.

شورای اروپا، ۴۶ کشور عضو آن و شرکای بین‌المللی و ملی آنها در تحقق شش هدف استراتژیک جهت حمایت و ارتقای حقوق کودک. که شامل تمرکز بر حقوق کودکان در محیط دیجیتال است که توسط توصیه 7 CM/Rec(2018) کمیته وزیران به دولت‌های عضو در دستورالعمل‌هایی جهت تقویت احترام، حفاظت و رعایت حقوق کودک در محیط دیجیتال، که در نسخه دوستدار کودک نیز وجود دارد که به تدوین چارچوب‌ها و سیاست‌های ملی کمک می‌کند و راهنمایی‌های تفسیری و عملی جهت [اطمینان از احترام به حقوق کودکان آنلاین ارائه](#) می‌نماید. حضور پررنگ کودکان در جهان فناوری و دسترسی به جریان عظیم اطلاعات و ارتباطات دارای کارکردهای مثبت و منفی بسیاری است. اما آنچه در این مجال به آن پرداخته خواهد شد تنها بخشی از تهدیدات و خطرات احتمالی است که کودکان در این فضا با آن مواجه هستند همچون نقض حریم خصوصی، وابستگی به بازی‌های آنلاین و فضای مجازی.

در محیط دیجیتال که امروزه از هر سه کاربر فعال آن یک نفرشان کودک است تهدیدهای پرشماری برای کودکان در زمینه‌های مختلف وجود دارد که می‌توان از مهم‌ترین آنان به چهار بخش عمده اشاره کرد: ۱- بخش خشونت از طریق بازی‌های رایانه‌ای که روح و روان کودک را تهدید می‌کند؛ ۲- بخش فحشا و فساد که به نوبه خود بی و بند و باری، پورنوگرافی و هرزه‌نگاری را در مورد کودکان افزایش می‌دهد؛ ۳- بخش استفاده

از مواد مخدر و روان گردان ها و اعتیاد به فضای سایبری در اثر استفاده بیش از حد کودکان و نوجوانان؛ ۴- بخش کلاهبرداری در اثر اعتماد بی پایه به کاربران فضای مجازی، به ویژه توسط کودکان (لینک). در باب حمایت از حقوق کودکان در محیط دیجیتال سند راهبردی شورای اروپا (۲۰۲۲-۲۰۲۷) یکی از محیط هایی که اشاره نموده که دولت ها تا سال ۲۰۲۷ می بایست جهت حضور کودکان در آن سیاست گذاری و قانون گذاری نمایند، زیست بوم متاورس است. متاورس جهان مجازی سه بعدی است که کاربران می توانند در آن از طریق آواتارها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. این جهان دیجیتال بر جنبه های گوناگونی از دنیای طبیعی اثرگذار است و بسیاری از علوم را در معرض مسائل متعددی قرار داده است. در این خصوص، علم حقوق نیز با ظهور متاورس با مسائل حقوقی بسیاری که بر افراد با شرایط متفاوت مؤثر است، مواجه شده است. فارغ از مسائل حقوقی گوناگون مرتبط با متاورس، یکی از مسائل مهم، چگونگی جریان حمایت های مناسب از حقوق کودکان در متاورس است (لینک). گرچه این دنیای دیجیتال، مزایای متعددی برای کودکان دارد؛ از جمله استفاده کردن از آن به منزله ی بستر آموزشی و محیط های تعاملی و قراردادن راحت کودکان در معرض آموزش ها و مهارت ها مختلف. با این حال، این فناوری معایب و خطرات بسیاری دارد که توجه ویژه به کودکان را ضروری می سازد. از جمله ی این موارد قرار گرفتن کودکان در معرض آزار و اذیت سایبری یا محتوای نامناسب در این محیط است. همچنین، این سند از دولت های عضو می خواهد تا با تمسک به بسترهای حقوقی و قانونی عام و نیز توجه به قوانین و مقررات خاص، بهره مندی از هوش مصنوعی و فناوری بلاک چین و تعریف و استفاده از ابزارهای ویژه برای حمایت های جامع از کودکان در محیط متاورس در جهت حمایت از این قشر آسیب پذیر گام های محکمی بردارند.

سند راهبردی شورای اروپا با محوریت حمایت از حقوق کودکان در محیط دیجیتال، حقوق کودکان در این محیط را دارای مصادیق متعددی قلمداد می کند که مهم ترین آن ها عبارتند از: حق بر آموزش، حق بر امنیت، حق بر بازی، حق بر حریم خصوصی و حق برخورداری از حمایت های اجتماعی بعد از بزه دیدگی که رابطه ای مستقیم با حق بر سلامت کودکان دارد. در همین راستا قانون نمونه محافظت از کودکان در نسخه نهایی ژانویه سال ۲۰۱۳ در خصوص سلامتی در بند ۱ ماده ۳۵ این گونه اشعار می دارد که: باید از سلامتی کودک مراقبت شود، اعم از جسمی و ذهنی و روانی و احساس کودک. بنابراین سلامت روان و جسم کودک برای شکوفایی و رشد درخور توجه بسیاری است که دولت می بایست تمهیداتی در این خصوص در بخش های غیر درمانی و درمانی در نظر بگیرد. در بخش غیر درمانی دولت می بایست رفتاری غیر تبعیض آمیز (ماده ۲ کنوانسیون حقوق کودک) و آزادی بیان و عقیده و آگاهی و فکر و آزادی عضویت در گروه یا انجمن (مواد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵) و دسترسی به اطلاعات و آموزش (ماده ۲۸) و اقدامات قانونی و قضایی و حمایت از کودکان در برابر استثمار و

خشونت (ماده ۳۲، ۳۴) و بهره‌مندی کودکان از استانداردهای زندگی را فراهم کند. در مواد ۵، ۱۸، ۲۷ کنوانسیون مذکور، تعهدات والدین و سرپرستان قانونی بیان شده است و در همه موارد دولت موظف به یاری والدین و سرپرستان قانونی در انجام وظایف و مسئولیت‌هایشان می‌باشد. مطابق با ماده ۲۷ کنوانسیون حقوق کودک دولت‌های عضو کنوانسیون باید کلیه امکانات برخورداری از زندگی سالم و مناسب کودک در همه ابعاد از جمله جسمی و روانی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و ... را فراهم کنند. نتیجه حاصل این که در استفاده کودک از فضای مجازی بایستی به سلامت جسمی و روانی او توجه بسیاری شود، چرا که در شخصیت، رفتار و سلامت روان او تاثیرگذار است. در ماده ۶ کنوانسیون همچنین رشد و بقا را حق کودک قلمداد کرده و دولت‌ها را به رعایت و تضمین این حقوق موظف کرده است. حق سلامت کودک در این ماده به طور صریح مورد توجه قرار گرفته است. در راستای تضمین حق بر سلامت کودکان، والدین را نیز مسئول دانسته است تا اهتمام کافی در این زمینه داشته باشند. همچنین در تفسیر عمومی شماره ۲۵ کمیته‌ی حقوق کودک سازمان ملل متحد مصوب سال ۲۰۲۱ میلادی نیز بر لزوم رعایت حقوق کودکان در بهره‌مندی و استفاده از فضای مجازی توسط ارگان‌ها و نهادهای مختلف دولتی و خصوصی و نیز خانواده‌ها اشاره شده است. این کمیته در مواد ۹۳ الی ۱۱۶ تفسیر عمومی شماره ۲۵ به طور کامل درباره اهمیت بالای حفظ حق کودک در برخورداری از لوازم و مراقبت‌های مقتضی جهت صیانت از حق بر سلامتی در ابعاد مختلف آن از جمله سلامت روان صحبت کرده است و ضمن مدنظر قرار دادن و تصریح منافع و فواید بسیار زیاد فضای مجازی در تامین سلامت کودکان در ابعاد مختلف منجمله سلامت روان، به ابعاد خطرناک و مضر این فضا در حمایت از این حق، وظیفه نهادها و اشخاص مختلف در جلوگیری و جبران خسارت بروز این مخاطرات اشاره کرده است.

در کنوانسیون حقوق کودک، چهار اصل عمومی مهم، که عبارت از اصل عدم تبعیض (ماده ۲)، اصل رعایت مصالح عالیّه کودکان (ماده ۳)، اصل حق بر حیات، رشد و بقا (ماده ۶)، و اصل حق بر شنیده شدن (ماده ۱۲) است، شناسایی شده و تمامی حقوق مندرج در کنوانسیون حول این چهار اصل عمومی در گردش است. در نظریه تفسیری شماره ۲۵ نیز در تمامی حقوق کودکان، چهار اصل یادشده مدنظر قرار گرفته که باید به صورت ویژه مورد توجه قرار گیرد. اصول چهارگانه کنوانسیون حقوق کودک، یعنی مواد ۲، ۳، ۶ و ۱۲ راهبردهایی هستند که اعمال دیگر مواد کنوانسیون حقوق کودک در حوزه‌ی دنیای دیجیتال باید در پرتو آنها صورت پذیرد. تفسیر عمومی شماره ۲۵ کمیته‌ی حقوق کودک باید در کنار دیگر تفاسیر عمومی، اسناد مصوب، روزهای گفتگوی عمومی و بیانیه‌های شفاهی و ماهوی کمیته حقوق کودک مورد مذاقه قرار گیرد (لینک). کماکان و پس از گذشت ۳ سال از تصویب این سند، اهمیت این تفسیر عمومی در برجسته نمودن تفاوت محیطی است که در سال‌های اخیر، حضور کودکان در آن پررنگ شده است. حقوق مورد اشاره در این تفسیر

عمومی به تفصیل در تفاسیر عمومی و اسناد تکمیلی کمیته حقوق کودک پیش تر مورد توجه قرار گرفته اند اما محوریت محیط دیجیتال، کمیته را بر آن داشت تا برای این محیط مبادرت به تکرار و تأکید بر این حقوق نماید. در دوران دیجیتال امروز، دوران کودکی همزمان در محیط های آنلاین و آفلاین می گذرد، در صورتی که از حقوق کودکان در یک محیط حمایت نشود در محیط دیگر نیز حقوق آنها به خطر می افتد. می توان راه حل را در مسئول کردن ارائه دهندگان و بسترسازان محیط دیجیتال دانست. به بیان دیگر، حمایت از حقوق کودکان در محیط دیجیتال هزینه ای اجتماعی است که فراهم آوردن گان محیط دیجیتال، از شرکت ها گرفته تا والدین و سرپرستان کودک به آن می پردازند. بهره گیری از رهنمودهای کمیته حقوق کودک، به عنوان نهاد تخصصی حقوق کودکان در سطح جامعه بین المللی، می تواند در تضمین حقوق این دسته از اعضای خانواده بشری بسیار راهگشا باشد.

در کنار این موارد، سند راهبرد شورای اروپا برای حقوق کودک (۲۰۲۲-۲۰۲۷) شامل تمرکز بر حقوق کودکان در محیط دیجیتال است که به تدوین چارچوب ها و سیاست های ملی دولت ها کمک می کند و نظریه های تفسیری و عملی برای اطمینان از احترام به حقوق کودکان ارائه می نماید. آخرین اعلامیه کمیته وزیران از کشورهای عضو می خواهد تا تلاش های خود را برای محافظت از حریم خصوصی کودکان در محیط دیجیتال و ترویج، از جمله دستورالعمل های حفاظت از داده های کودکان در یک محیط آموزشی که توسط کمیته مشورتی کنوانسیون ۱۰۸ تهیه شده است، تشدید نمایند.

البته باید توجه داشت که فضای مجازی بستری مطلقاً خطرناک برای کودکان نیست. در نتیجه توجه به تکالیف دولت ها در حمایت از حقوق کودکان و رعایت حق بر سلامت کودکان در سطح بین المللی و داخلی ضروری است. یکی از اصلی ترین مؤلفه های حق بر سلامت، حق بر سلامت روان است که از مهم ترین مصادیق حقوق کودکان است و عوامل مختلفی در تهدید یا تحقق این حق کودکان مؤثرند که فضای مجازی یکی از آنهاست. حق بر سلامت، حق بر آموزش، حق بر امنیت شخصی و حق بر تفریح و سرگرمی، حقوق ملازم با رشد و تعالی کودکان اند که در عصر انفجار تکنولوژی به شدت با محیط دیجیتال مرتبط است ([لینک](#)). فضای مجازی امروزه به عنوان یک حق و نیز ابزار تحقق سایر حقوق از جمله آزادی بیان و مشارکت و آموزش مورد شناسایی و حمایت قرار گرفته است. می بایست خاطر نشان کرد که تکنولوژی بیشتر از این که ذاتاً فناورانه باشد، ماهیتی اخلاقی، فرهنگی و انسانی دارد و انسان به واسطه هیپنوتیزم عصر تکنولوژی از فروغی که جوهره وجودی اوست، دور شده است. البته تکنولوژی به خودی خود مخرب نیست و نحوه استفاده از آن است که بسیار مهم است و عدم توجه به اخلاق در مواجهه با تکنولوژی در عصر حاضر سبب خلق پلتفرم ها و خدماتی از

فناوری های شده است که خارج از اراده و کنترل بشر است. در آینده ای نه چندان دور و با ادامه این روند شاهد شکل گیری نظم نوینی در اجتماع بشری خواهیم بود که در روش مواجهه با جامعه و قانون اثرگذار خواهد بود.



بخش هفتم: سایر موضوعات

تأملی بر آموزش حقوق بین الملل در کشورهای در حال توسعه

دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی - استاد دانشگاه علامه طباطبائی

زمینه اصلی این نوشتار مستلزم گذار از توسل به رویکرد صرفاً نظری به حقوق بین الملل و اهمیت اتخاذ رویکردی بین رشته ای است که جنبه های گوناگونی از سیاست، اقتصاد و واقعیت های اجتماعی حقوق بین الملل را در بر می گیرد و به حقوق بین الملل به عنوان ابزاری هنجاری و نهادی برای اعمال اقتداری جهانشمول می نگرد. این امر به ویژه برای کشورهای در حال توسعه بسیار مهم است؛ چرا که آنها تا سال ها صرفاً مصرف کننده حقوق بین الملل بوده اند. هر چند امروزه حقوق دانانی از آن کشورها در شکل گیری حقوق بین الملل مشارکت داشته و سهم اند، نمی توان منکر آن شد که بنیانگذاران اولیه حقوق بین الملل عمدتاً حقوق دانانی از کشورهای امریکایی و اروپایی بوده اند.

به روز آمدی و توسعه شیوه های تدریس و پژوهش در حقوق بین الملل جزئی جداناپذیر از نخستین گام در تغییر واقعیت موجود و مشارکت بیشتر حقوق دانان کشورهای در حال توسعه در روند تأثیرگذاری در حقوق بین الملل معاصر است. این تغییر وضعیت به ویژه در زمانی که حقوق بین الملل خود با چالش های بی سابقه ای رو به روست از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

• دمیدن روحی تازه در کالبد حقوق بین الملل از رهگذر نگاهی بین رشته ای به حقوق بین الملل

شاید در وهله نخست، موضوع لزوم بازبینی در سرفصل عناوینی وجود دارد که در چارچوب درس حقوق بین الملل در دانشگاه های گوناگون تدریس می شود. نگاهی به سرفصل دروس بسیاری از دانشگاه های جهان نشان می دهد که این سرفصل ها تقریباً مشابه اند. از این سرفصل ها می توان تحت یک عنوان یادکرد: رویکردهای نظری در خلأ. منظور از خلأ این است که آن رویکردها تنها به توصیف و معرفی قواعد حقوق بین الملل بسنده می کنند. بدون آن که تحلیلی در چارچوب تحولات تاریخی از آنها صورت گیرد یا بی آن که در اهداف و خط مشی های حاکم بر آن رویکردها مورد تحلیل واقع شوند. از این حیث، این دروس معمولاً از الگوی واحدی تبعیت می کنند.

از حیث نظری، اندیشه های ایده ایستی - لیبرالیستی در حقوق بین الملل این اجازه را می دهد تا حقوق بین الملل به عنوان ابزاری نهادی و هنجاری مورد استفاده قرار گیرد و از این طریق به جامعه بین المللی این امکان را می دهد تا جایگاه سیاست را در روابط بین الملل به نحوی متمایز اعتلا بخشد. به این ترتیب، حقوق بین الملل به عنوان یک پروژه رهایی بخش هویت می یابد و در قالب تلاشی برای رهایی از سیاست معنا پیدا می کند. این

پروژه جاه طلبانه به این منظور پیش بینی شده که کشورها و سایر کنشگران بین المللی را به هنجارها، اصول و قواعد بین المللی و نهادهای حقوقی متعهد سازد و نه به قدرت.

ادعای من این است که استاد درس حقوق بین الملل نباید رویکردهای نظری را در خلأ بیان کند، بلکه باید تلاش کند تا جزء جزء مطالب را همراه با واقعیت های عینی به دانشجویان آموزش دهد، چرا که آموزه های حقوق هیچ گاه بی طرف نیستند و همیشه میان حقوق و سیاست به نحوی ارتباط برقرار است که حقوق در بستری سیاسی جریان پیدا می کند و اعمال می شود. هر قاعده یا رویکرد حقوقی، مخصوصاً حقوق بین الملل، بازتابی از الویت برخی ملاحظات سیاسی و در راستای پیشبرد برخی اهداف و منافع و ارزش های خاص شکل گرفته است.

البته لازم نیست برای تبیین نکات مذکور، ساختار تدریس حقوق بین الملل را در اساس دگرگون ساخت. در دنیای معاصر، مخصوصاً در کشورهای در حال توسعه، به ندرت از دانشجویان خواسته می شود تا به واقعیت های عینی توجه کنند. این ضرورتی آشکار است که تنها با آشنا کردن دانشجویان با واقعیت های پیرامونی قواعد و تعهدات حقوقی بین المللی است که می توان آنان را با دانش حقوق بین الملل تجهیز کرد و از آنان خواست تا این واقعیت ها را مدیریت کنند و بتوانند سهم خود را در مشارکت در جهانی که عدم قطعیت، ویژگی بارز و رو به فزونی آن است پردازند و در نتیجه در ساختن آینده حقوق بین الملل نقش مهمی ایفا کنند.

• کشورهای در حال توسعه و نظام بین المللی لیبرال

اکثر مفسرین روابط بین الملل، مروج اندیشه پایان تاریخ اند یا بسیاری از حقوق دانان بین المللی معتقدند که دنیا وارد جهان پسا واقعیت شده است. به نظر می رسد که تاریخ نیز مؤید همین واقعیت است. در نتیجه، حقوق بین الملل و روابط بین الملل در حال حاضر نوعی بحران را تجربه می کنند.

باراک اوباما رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا در یکی از سخنرانی هایش در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اظهار داشت که نظام بین المللی لیبرال را ایالات متحده بنیان نهاده و همواره از آن حمایت کرده و به جهان نیز تعمیم داده است. این ادعا به گمان می رسد که کتمان واقعیتی بزرگ است، چرا که نقش کشورهای در حال توسعه را نادیده گرفته است. امروزه کشورهای در حال توسعه دارای موقعیتی برجسته و متمایز در شکل دهی به رویکردی جهان سومی به حقوق بین الملل دارند و این خود می تواند مبنای هنجاری برای سیستم سیاسی بین المللی نیز باشد. به این منظور لازم است حقوقدانان و دانشگاهیان جهان سوم با حوزه های دیگر علوم، مخصوصاً علوم انسانی آشنا شوند، چرا که برای شنیدن صدای کشورهای در حال توسعه در جامعه بین

المللی نیازمند شنیدن صدای جهان سومی برای تضمین و تأمین منافع ملی و ملاحظات سیاسی به منظور مشارکت جدی در آینده حقوق بین الملل هستیم.

انجام این رسالت مهم ممکن نیست، مگر آن که در برنامه آموزش حقوق بین الملل در کشورهای در حال توسعه تغییر و تحول بنیادین ایجاد شود.

درخواست دولت فلسطین برای عضویت در سازمان ملل از منظر حقوق بین الملل

دکتر علی اکبر سیاپوش - پژوهشگر حقوق بین الملل

در تاریخ ۱۸ آوریل ۲۰۲۴ ایالات متحده آمریکا درخواست دولت فلسطین برای عضویت در سازمان ملل متحد به عنوان صد و نود و چهارمین دولت عضو این سازمان را، در شورای امنیت وتو کرد. دولت فلسطین در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱ براساس ماده ۴ منشور ملل متحد، درخواست رسمی خود برای عضویت در سازمان ملل متحد را به دبیرکل سازمان تقدیم کرده بود. در آن زمان، کمیته فرعی شورای امنیت درخصوص پذیرش عضو جدید نتوانست به اجماع برسد و این درخواست در روال اجرایی پذیرش عضو جدید در سازمان (مواد ۱۳۴ تا ۱۳۸ آیین نامه اجرایی مجمع عمومی و فصل دهم (مواد ۵۸ تا ۶۰ آیین نامه اجرایی موقت شورای امنیت)) قرار نگرفت و مسکوت ماند. با این حال، دولت فلسطین از سال ۲۰۱۲ به موجب قطعنامه مجمع عمومی در وضعیت «دولت ناظر دائم» (Permanent Observer State) در این سازمان است که به آن حق حضور در تمامی اجلاسهای سازمان را می دهد، بی آنکه درخصوص پیشنویس قطعنامه های سازمان ملل در پنج رکن اصلی این سازمان، دارای حق رای باشد. طرح مجدد عضویت دولت فلسطین در سازمان ملل متحد پرسشهای متعددی را در حوزه حقوق بین الملل برمی انگیزد. در این یادداشت کوتاه سه موضوع به اختصار مورد بررسی قرار می گیرند: (۱) عضویت در سازمان ملل و مساله دولت بودن فلسطین؛ (۲) فرآیند پذیرش عضو جدید در سازمان ملل؛ و (۳) تبعات حقوقی عضویت یا عدم عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد.

(۱) عضویت در سازمان ملل و معیارهای شناسایی دولت در حقوق بین الملل

تشکیل دولت در حقوق بین الملل به عنوان فرآیند یا واقعه ای مستقل از پیامدها یا واکنش های سیاسی به آن تعریف شده است. نظریات حقوقی در این رابطه بر سر این موضوع متفق القول هستند که معیارهای سه گانه جمعیت، سرزمین، و قدرت سیاسی که در کنوانسیون ۱۹۳۳ مونتو ویدئو درخصوص حقوق و تکالیف دولتها نیز تدوین شده اند، عناصر اساسی در تشکیل دولت به حساب می آیند. از این رو، شناسایی یا عدم شناسایی یک دولت توسط دیگر دولتها به عنوان یک تصمیم سیاسی، تاثیری در ماهیت دولت بودن در حقوق بین الملل ندارد. با این حال شناسایی را می توان بارزترین جلوه بیرونی دولت بودن طبق حقوق بین الملل دانست. به همین دلیل، یکی از معیارهای موثر در سنجش واقعی بودن قدرت سیاسی به عنوان یکی از عناصر تشکیل دولت، توانایی برقراری روابط بین المللی مطابق قواعد حقوق بین الملل است (Crawford, *The Creation of States*, 2007, p.93). شناسایی به عنوان مقدمه ای برای برقراری روابط حقوقی زمینه ساز آن خواهد بود که توانایی قدرت سیاسی در پذیرش و اجرای تعهدات حقوق بین الملل سنجیده شود. اگرچه نسبت میان

شناسایی و برقراری روابط ممکن است برعکس باشد به این معنی که شناسایی ضمنی یا عملی در قالب برقراری روابط انجام شود.

امروز بیش از ۱۴۰ کشور جهان دولت فلسطین را به صورت رسمی مورد شناسایی قرار داده اند و تحت تاثیر حوادث شش ماه اخیر در این کشور، تعداد این کشورها رو به فزونی است (جدید ترین نمونه دولت ترینیداد و توباگو است در تاریخ ۲ ماه می ۲۰۲۴ رسماً دولت فلسطین را مورد [شناسایی](#) قرار داد). مساله شناسایی دولت فلسطین توسط دولتها و در سازمان ملل متحد پیش از این نیز مطرح گشته است. این موضوع هم در قالب شناسایی جمعی از طریق سازمان و هم در سایه عضویت دولت فلسطین در دیوان بین المللی دادگستری و دیوان بین المللی کیفری مورد بررسی قرار گرفته است.

الف) شناسایی جمعی و وضعیت «دولت ناظر» در سال ۲۰۱۲

در ماه نوامبر ۲۰۱۲ دولت فلسطین با ۱۳۸ رای مثبت و ۹ رای منفی مجمع عمومی، به عنوان دولت ناظر در سازمان ملل پذیرفته شد. با آنکه رای بالای اعضای سازمان به شناسایی فلسطین به عنوان «دولت» ناظر می تواند نمونه ای از شناسایی جمعی از طریق سازمان باشد، اما وضعیت دولت بودن فلسطین پیش از سال ۲۰۱۲ نیز محقق شده بود و این امر تنها بیانی سیاسی از یک واقعیت حقوقی بود. رای دولت ها در چنین وضعیت هایی می تواند تحت تاثیر مولفه هایی مستقل از شناسایی رسمی باشد. در نتیجه، برخی از دولت ها علیرغم رای مثبت خود آن را به معنی شناسایی سیاسی دولت فلسطین تعبیر نمی کنند. برای نمونه دولت کره جنوبی در جلسه مورخ ۱۸ آوریل ۲۰۲۴ در شورای امنیت، رای مثبت خود به قطع نامه پیشنهادی مراکش را به معنی شناسایی متقابل دولت فلسطین ندانست بلکه پذیرش عضویت فلسطین در سازمان را «گامی در جهت تحقق راه حل دو دولت» دانسته است. موضوع شناسایی جمعی از طریق سازمانهای بین المللی در مورد اتحادیه اروپا نیز مطرح گشته است. با آنکه دولت های عضو اتحادیه اروپا (بجز سوئد در سال ۲۰۱۴) تاکنون به صورت جمعی اقدام به شناسایی رسمی دولت فلسطین نکرده اند اما مسئول سیاست خارجی این اتحادیه از احتمال شناسایی منفرد فلسطین توسط برخی از اعضای این اتحادیه [سخن گفته](#) و از صحبت های [رئیس جمهور فرانسه](#) نیز اینگونه بر می آید که «شناسایی فلسطین دیگر برای این کشور یک تابو محسوب نمی شود» و آن را راه حلی برای پایان وضعیت کنونی در نوار غزه می داند.

ب) شناسایی جمعی و امکان توسل به دیوان های بین المللی برای دولت فلسطین

براساس گزارش ها دولت انگلستان در سال ۲۰۱۲ رای مثبت خود به پذیرش وضعیت دولت ناظر در مورد فلسطین را مشروط به آن کرده بود که این دولت از توسل به دیوان بین المللی کیفری و دیوان بین المللی

دادگستری صرف نظر کند. اگرچه در نهایت انگلستان به قطعنامه مربوطه رای ممتنع داد. اما پرسش اساسی آن است که آیا امکان توسل دولت فلسطین به دیوان های بین المللی متوقف به شناسایی آن توسط سازمان ملل به عنوان دولت بود؟

فلسطین در سال ۲۰۰۹ با پذیرش صلاحیت دیوان بین المللی کیفری طبق ماده (۳) ۱۲ اساسنامه آن، خواستار عضویت در این دیوان بین المللی شد. ماده (۳) ۱۲ از اساسنامه به دولتهایی که عضو این دیوان نیستند اجازه میدهد با پذیرش صلاحیت آن امکان رسیدگی به جرایم بین المللی ارتکاب یافته در سرزمین آنها را ایجاد کنند. دفتر دادستانی دیوان سه سال بعد طی بیانیه ای اعلام داشت صلاحیت تصمیم گیری در مورد آنکه آیا فلسطین می تواند به ماده (۳) ۱۲ استناد کند در اختیار دبیر کل ملل متحد به عنوان امین اساسنامه دیوان بین المللی کیفری است. در واقع دادستانی معتقد بود تصمیم گیری در مورد دولت بودن فلسطین از حوزه صلاحیت آن خارج است. با این حال دو مساله در این رابطه مورد غفلت دادستان دیوان قرار گرفته بود و به همین دلیل انتقادات بسیاری را در محافل علمی برانگیخت. برای اهداف این یادداشت آنچه اهمیت دارد آن است که صلاحیت دبیر کل طبق اساسنامه دیوان به عنوان امین معاهده با صلاحیت آن در سازمان ملل متحد در ماهیت و دامنه خود متفاوت است. بنابراین، با فرض یک وضعیت عکس وضعیت فلسطین، صرف پذیرش اعلامیه الحاق از سوی امین یک معاهده دارای هیچ بار معنایی در تعیین دولت بودن یا نبودن یک موجودیت بین المللی که خواستار پذیرش و اجرای تعهدات متقابل حقوق بین الملل است، ندارد. وظایف و صلاحیت های امین معاهده تنها ایجاب می کند تا وصول چنین اعلامیه ای را به اطلاع تمام دیگر دولت های عضو آن معاهده برساند. گزارش

سال ۱۹۹۴ سازمان ملل از رویه دبیر کل ملل متحد در انجام این ماموریت خود در جایی که متن یک معاهده بین المللی الحاق «تمام دولتها» به آن را به صورت صریح ممکن می داند، عنوان می دارد صلاحیت تشخیص امری با ماهیت سیاسی از حوزه اختیارات او خارج بوده و معتقد است مجمع عمومی باید لیستی از چنین دولت هایی را در اختیار او بگذارد. اما مجمع عمومی نیز فاقد چنین صلاحیتی خارج از چارچوب سازمان ملل متحد است. در هیچ ماده ای از منشور ملل متحد چنین اختیاری به مجمع عمومی تفویض نشده است.

دوم آنکه دولت فلسطین پیش از صدور اعلامیه الحاق به دیوان بین المللی کیفری، به عضویت یونسکو به عنوان یکی از سازمانهای تخصصی ملل متحد، در آمده بود. بنابراین، در چارچوب ملل متحد نیز، دولت فلسطین در عمل مورد شناسایی سازمان (نه دولت های عضو آن سازمان) قرار گرفته بود. این وضعیت مبتنی بر این فرض حقوقی است که به دلیل متناظر بودن ترکیب سازمانهای تخصصی ملل متحد همچون یونسکو، با ترکیب مجمع عمومی سازمان ملل، عضویت در چنین سازمانهایی را می توان استعاره ای از دولت بودن فلسطین براساس نظر

مجمع عمومی تلقی کرد. اگرچه، خود این فرض حقوقی، با توجه به صلاحیتها و ماهیت متفاوت و مستقل دو سازمان، بحث انگیز است.

درخصوص توسل به دیوان بین المللی دادگستری نیز وضعیتی مشابه حاکم است. با آنکه براساس ماده ۹۳ منشور ملل متحد تمام دولت های عضو منشور به صورت خودکار به عضویت دیوان نیز در می آیند، اما امکان رجوع به دیوان برای دولت های غیر عضو سازمان ملل نیز فراهم است. براساس پاراگراف دوم ماده ۳۵ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری، دولتهای غیر عضو در دیوان می توانند به شرط پذیرفتن شروط تعیین شده توسط شورای امنیت، به این دیوان رجوع کنند. این مساله باید از امکان عضویت در دیوان بدون عضویت در سازمان ملل تفکیک شود. این مساله اخیر موضوع پاراگراف دوم ماده ۹۳ منشور است که عضویت در دیوان را منوط به نظر مجمع عمومی بر مبنای توصیه شورای امنیت می داند. با این حال، مساله صلاحیت دیوان برای رسیدگی به دعوای دولت ها به دامنه اعلامیه هایی وابسته است که دولت های طرف یک اختلاف در پذیرش صلاحیت دیوان صادر کرده اند یا این صلاحیت را در یک معاهده بین المللی پذیرفته اند. بررسی این موضوع از دامنه یادداشت حاضر خارج است.

۲) پذیرش عضو جدید در سازمان ملل و اثر حقوقی تصمیم شورای امنیت

براساس ماده ۴ منشور ملل متحد عضویت در ملل متحد برای تمام دیگر دول صلح دوست که تعهدات مندرج در آن را پذیرفته و از نظر این سازمان قادر و مایل به اجرای آنها باشند، مفتوح است. پذیرش عضویت چنین دولتی در صلاحیت مجمع عمومی بنا بر توصیه شورای امنیت است. اظهار نظر شورای امنیت به صورت توصیه نامه در پنج مورد در منشور ملل متحد به کار رفته است: مواد ۴، ۵ و ۶ به ترتیب درخصوص پذیرش عضو جدید، تعلیق حقوق عضویت، و اخراج اعضا؛ همچنین ماده ۹۳ پیش گفته درخصوص عضویت دولت غیر عضو در دیوان بین المللی دادگستری، و ماده ۹۷ درخصوص انتخاب دبیر کل. تصمیم شورا برای تصویب یک توصیه نامه علیرغم ماهیت غیرالزام آور آن برای مخاطب آن توصیه نامه، دارای اثر حقوقی تعیین کننده است.

دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشوری خود در سال ۱۹۵۰ درخصوص صلاحیت های مجمع عمومی در پذیرش اعضای جدید (صص ۷-۹)، تردیدی ندارد که متن ماده ۴ مستلزم تحقق دو عنصر مجزا است که حصول نتیجه، یعنی پذیرش عضویت، و نظر سازمان درخصوص توانایی دولت متقاضی عضویت در اجرای تعهدات منشور، که در بند یکم این ماده به آن اشاره شده است، منوط به تحقق هر دوی آنها است. از این رو توصیه شورای امنیت «بنیان» و «شرط پیشینی» برای تصمیم مجمع عمومی است. دیوان بین المللی دادگستری این نظر خود را مبتنی بر ساختار سازمان و نسبت میان دو رکن اساسی این سازمان که در منشور تعیین شده است، و نیز

رویه خود این ارکان در پذیرش اعضای جدید، می داند. این دیوان همچنین معتقد است صرف نظر کردن از توصیه شورای امنیت موجب خواهد شد بخشی مهم از صلاحیت هایی که منشور به این رکن داده است نادیده گرفته شود و آن را به نهادی برای بررسی موضوع و تهیه یک گزارش درخصوص درخواست عضویت و ارائه آن به مجمع عمومی تقلیل می دهد. با تمام این اوصاف، به نظر می رسد دو مبنای متفاوت را می توان برای نادیده گرفتن توصیه شورای امنیت تحت شرایطی خاص مورد توجه قرار داد. نخست، توجه به کارهای مقدماتی و قصد تدوین کنندگان منشور و دوم، نسبت میان حفظ صلح و امنیت بین المللی و تصمیم شورا برای توصیه پذیرش عضویت دولت متقاضی به مجمع عمومی.

الف) تفسیر توصیه شورای امنیت در پرتو مسئولیت اولیه آن در حفظ صلح و امنیت بین المللی

مقایسه فرآیند پذیرش عضویت در سازمان ملل متحد و سازمان سلف آن جامعه ملل، نشان می دهد برخلاف [ماده ۱ میثاق جامعه ملل](#)، اختیار اعطا شده به شورای امنیت در توصیه به مجمع برای پذیرش اعضای جدید، باید تنها در پرتو صلاحیت آن شورا در حفظ و صلح و امنیت تفسیر شود. بنابراین، همانطور که دیوان بین المللی دادگستری در نظر مشورتی پیش گفته نیز عنوان می دارد، توصیه شورا آن بخش از «نظر سازمان» در مورد توانایی و تمایل دولت متقاضی عضویت در پذیرش و اجرای تعهدات منشور را دربر می گیرد که به صلح و امنیت مربوط می شود. با این حال، دیوان در نخستین نظر مشورتی خود درخصوص [شرایط پذیرش عضو جدید در سازمان ۱۹۴۸](#)، معتقد است منظور از نظر سازمان در این ماده نظر دو ارگانی است که در پاراگراف دوم از آنها نام برده شده (مجمع عمومی و شورای امنیت) و در تحلیلی نهایی دولت های عضو سازمان ملل (ص. ۶۲. رای مشورتی). برخلاف نظر دیوان در رای مشورتی خود در سال ۱۹۵۰، که لزومی به رجوع به کارهای مقدماتی احساس نمی کرد، برخی معتقدند نگاهی به کارهای مقدماتی تدوین متن منشور این ایده را تقویت می کند که قصد تدوین کنندگان متن منشور ملل متحد آن نبوده است که تصمیم مجمع عمومی را تابعی از نظر توصیه ای شورای امنیت قرار دهند (John Bernard, “Who Admits New Members to the United Nations?” 2012). مضافا آنکه، خوانشی متداول از متن این ماده روشن نمی سازد که آیا فرآیند خطی ترتیب رسیدگی به درخواست عضویت یک دولت الزما مطابق نظر دیوان، همواره باید با توصیه شورای امنیت آغاز شود. در متن بند یک ماده ۴ روشن نیست که عبارت «براساس توصیه شورای امنیت» (upon the recommendation of the Security Council) به تصمیم مجمع عمومی اشاره دارد یا محقق شدن عضویت. اگرچه دیوان در نظر مشورتی خود رویه مجمع عمومی و شورای امنیت را ملاک قرار داده است، اما

روشن نمی سازد که امتناع مجمع عمومی از تصمیم گیری در مورد درخواست عضویت پیش از توصیه شورای امنیت، حاوی فهم آن رکن از یک الزام حقوقی ناشی از منشور است.

از دیگر سو، خوانش آئین نامه های اجرایی مجمع عمومی و شورای امنیت در کنار هم نشان می دهد که درخواست عضویت از سوی دولت متقاضی به صورت همزمان توسط دبیرکل به مجمع و شورا تقدیم می شود. این دو رکن هر دو دارای صلاحیت تصمیم گیری درمورد صلح دوست بودن دولت متقاضی و توانایی و اراده آن برای اجرای تعهدات ناشی از منشور، هستند. تفاوت در صلاحیت دو رکن در جایی است که شورا می تواند علیرغم تشخیص صلح دوستی و توانایی و اراده دولت متقاضی در اجرای تعهدات منشور از توصیه پذیرش درخواست عضویت به مجمع عمومی استنکاف کند. در این حالت، شورا باید «گزارشی ویژه» را همراه با شرح کامل مذاکرات شورا، در اختیار مجمع عمومی قرار دهد (ماده ۶۰ آئین نامه شورای امنیت). مجمع عمومی در جلسه مورخ ۱۰ می ۲۰۲۴ قطعنامه A/ES-10/L.30/Rev.1 را با ۱۴۳ رای مثبت در مقابل ۹ رای منفی به تصویب رساند که در آن از شورای امنیت می خواهد با توجه به منشور ملل متحد و نظر مشورتی پیش گفته دیوان بین المللی دادگستری در سال ۱۹۴۸ موضوع عضویت دولت فلسطین در سازمان را «با نظر مثبت بازبینی کند» درحالی که قویا این دولت را حایز شرایط عضویت در سازمان ملل می داند.

صلاحیت مجمع عمومی برای تصمیم گیری درمورد صلح دوست بودن دولت متقاضی و توانایی و اراده آن برای اجرای تعهدات ناشی از منشور با جمله شرطیه که با عبارت «اگر» آغاز می شود، به تصمیم شورا برای توصیه پذیرش عضویت متوقف شده است (ماده ۱۳۶ آئین نامه مجمع عمومی). بنابراین، فرآیند رسیدگی به درخواست عضویت در مجمع عمومی زمانی آغاز می شود که توصیه پذیرش عضویت در شورا تصویب شده باشد. قطعنامه اخیر مجمع عمومی نیز با درخواست از شورای امنیت برای باز بازبینی نظر خود، نشان از همین رویه در سازمان دارد. با این حال، نگاهی دقیقتر به متن آئین نامه ها این ایده را برجسته می سازد که ترکیب جمله شرطی «اگر...باید» در این ماده علی رغم تکلیف مجمع عمومی به بررسی درخواست عضویت و تصمیم گیری در مورد آن در صورت ارجاع توصیه شورای امنیت، مانع از ابتکار خود مجمع در این رابطه نیست و چنین امکانی را از مجمع عمومی سلب نمی کند. به عبارت دیگر، ترکیب شرطی حکایت از آن دارد که مجمع عمومی در صورت ارجاع توصیه شورای امنیت نمی تواند از رسیدگی به درخواست دولت فلسطین استنکاف کند. این مساله خود می تواند تقویت کننده این نظر باشد که تصمیم نهایی درخصوص پذیرش اعضای جدید در سازمان ملل برعهده مجمع عمومی است؛ به همین دلیل نیز مجمع حق استنکاف ندارد. در مقابل، در صورتی که شورای امنیت علی رغم تشخیص صلح دوست بودن و توانایی و اراده دولت متقاضی عضویت به اجرای

تعهدات منشور (که در گزارش ویژه شورا به مجمع عمومی مشهود خواهد بود)، می تواند از اجرای توصیه خود استنکاف کند چرا که تصمیم نهایی را مجمع عمومی اتخاذ خواهد نمود.

ب) اتخاذ تصمیم مجمع عمومی در صورت بن بست سیاسی شورای امنیت برای توصیه پذیرش عضو جدید درجایی که شورای امنیت به دلیل بروز یک بن بست سیاسی ناشی از به کار گیری حق وتوی اعضای دایم این شورا، قادر نباشد درخصوص موضوعی که صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره می اندازد تصمیم گیری کند، مجمع عمومی می تواند با تکیه بر «قطعنامه اتحاد برای صلح» تصمیمی اتخاذ کند که جایگزین تصمیم شورا شده و حتی برای تمام اعضای سازمان الزام آور باشد. بررسی تجربیات پیشین در صدور قطعنامه اتحاد برای صلح خارج از دامنه مباحث این یادداشت است. در اینجا فقط این مساله مطرح می شود که آیا مجمع عمومی می تواند با تکیه بر چنین قطعنامه ای لزوم استناد به توصیه شورای امنیت در پذیرش عضو جدید در سازمان را نادیده گرفته و درخواست عضویت دولت فلسطین را تایید کند؟ پاسخ مثبت به چنین پرسشی نیازمند تحقق همزمان چند شرط مختلف است.

از اعلامیه های اعضای شورای امنیت در نشست مورخ ۱۸ آوریل ۲۰۲۴ درخصوص تصمیم گیری برای توصیه پذیرش دولت فلسطین به عنوان عضو سازمان ملل، اینگونه بر می آید که از نظر اکثر این دولت ها تحقق این امر می تواند با تقویت ایده دو دولت، موجب تثبیت صلح و امنیت بین المللی شود. عمومیت یافتن چنین ایده ای در میان اعضای سازمان ملل نقش صلح و امنیت بین المللی را در فرآیند پذیرش اعضای جدید بسیار پررنگ می سازد. به علاوه، وضعیت بسیار وخیم بحران بشردوستانه در نوار غزه می تواند لزوم اتخاذ تصمیم در مجمع عمومی را بیشتر تقویت کند. این امر در کنار عدم توانایی شورای امنیت در چندین مورد برای صدور قطعنامه به دلایل سیاسی بیش از پیش نیز اهمیت می یابد. از این رو، بن بست سیاسی شورای امنیت در کنار دیگر شرایط، می تواند زمینه ساز صدور قطعنامه اتحاد برای صلح برای پذیرش دولت فلسطین به عنوان دولت عضو سازمان باشد. به نظر می رسد این مساله با عدم نفی ابتکار مجمع عمومی در بررسی و تصمیم گیری در مورد درخواست عضویت دولت فلسطین (ماده ۱۳۶ پیش گفته) نیز همخوانی دارد.

۳) آثار حقوقی پذیرش دولت فلسطین به عنوان عضو سازمان ملل متحد

در حال حاضر پذیرش عضویت دولت فلسطین در سازمان ملل تغییر حقوقی اندکی در وضعیت کنونی این دولت به عنوان دولت ناظر دائم در سازمان ایجاد می کند. مهمترین تغییر، استفاده از حق رای در ارکان سازمان و تصمیم گیری های این سازمان است. در نتیجه به نظر می رسد عضویت در سازمان ملل در وضعیت کنونی و تشدید بحران بشردوستانه در غزه، به تجویز داروی آسپیرین برای یک بیمار در بستر مرگ شباهت داشته باشد.

اما نباید از آثار حقوقی دراز مدت عضویت فلسطین در سازمان ملل غافل شد. این آثار می تواند با فعال شدن حق رای دولت فلسطین، آزادی و ابتکار عمل بیشتری را در سازمان به این دولت بدهد. نمونه ای از ابزارهای دیپلماتیکی که عضویت در سازمان ملل در اختیار دولت فلسطین قرار میدهد را می توان در قالب قطعنامه [A/RES/73/5](#) مجمع عمومی در سال ۲۰۱۹ دید که به صورت موقت و تا سال ۲۰۲۰ اختیاراتی اضافه بر صلاحیت های دولت ناظر را به عنوان رئیس گروه ۷۷ در مجمع عمومی به این دولت اعطا می کند. این اختیارات شامل تدوین و ارائه پیشنهادها و اصلاحات، ابتکار ایرادات اجرایی همچون پیشنهاد رای گیری در مورد هر اصلاح و پیشنهادی می شود. در صورتی که دولت فلسطین بتواند با تکیه بر هنر دیپلماسی از این حق خود بهره گیری کند، آثار حقوقی عضویت در سازمان در درازمدت نمایان خواهند شد.

مجمع عمومی در آخرین قطعنامه خود درخصوص وضعیت دولت فلسطین مورخ ۱۰ می ۲۰۲۴ [A/ES-10/L.30/Rev.1](#) حقوق مشابهی را برای این دولت به تصویب رساند تا در هفتاد و نهمین اجلاس سالانه مجمع عمومی در ماه سپتامبر، این دولت از آن بهره مند شود. این موارد عبارت است از: قرار گرفتن نام دولت فلسطین در ردیف الفبایی نام دولت های عضو (!؟)، ارائه بیانیه به نمایندگی از گروهی از دولت ها، شامل تدوین و ارائه پیشنهادها و اصلاحات، تدوین و ارائه پیشنهادها و اصلاحات به همراه دیگر دول یا به نمایندگی از گروهی از دولت ها، پیشنهاد افزودن مواردی به دستور جلسات عادی و ویژه در مجمع عمومی و حق درخواست گنجاندن موارد تکمیلی یا اضافه به برنامه جلسات عادی یا ویژه، حق اعضای نمایندگی دولت فلسطین برای انتخاب شدن به عنوان افسر کمیته های موقت یا اصلی مجمع عمومی، و حق مشارکت کامل و موثر در کنفرانسهای ملل متحد و کنفرانسهای بین المللی که تحت نظارت مجمع عمومی، یا در صورت امکان تحت نظارت ارگانهای ملل متحد، برگزار می شود. به نظر می رسد مجمع عمومی در این قطعنامه تلاش نموده در چارچوب حقوق سازمان و بی آنکه به صلاحیت های دیگر ارگان های ملل متحد خدشه ای وارد آید، دولت فلسطین را به عضویت مجمع عمومی درآورد بی آنکه این دولت به عضویت سازمان درآمده باشد. بدین ترتیب «عضویت عملی» دولت فلسطین در مجمع عمومی (همچنان بدون حق رای) می تواند نشانه ای از تفکیک کارکردی ارگانهای ملل متحد باشد. سخنان نماینده اسرائیل در این جلسه حاکی از پذیرش ضمنی چنین عضویتی است. بررسی چنین موضوعی از چارچوب یادداشت حاضر خارج است. با تمام این احوال، ماهیت و هسته اصلی مفهوم عضویت در یک سازمان بین المللی وابستگی مستقیم و تعیین کننده ای با استفاده از حق رای در آن سازمان دارد. بنابراین، مشارکت زنده و واقعی دولت فلسطین در سازمان ملل تنها با بهره گیری از حق رای در این سازمان معنایی واقعی می یابد

سازمان ملل متحد در جستجوی صلح: نگاهی به عملکرد این نهاد در مناقشه فلسطین

رامین کیانی - معاون پژوهشی اندیشکده دیپلماسی ملل

سازمان ملل متحد در قالب منشور می‌کوشد تا به همه موضوعات جهانی از جمله مسائل امنیتی، اقتصادی، حقوق بشر، محیط زیست، خلع سلاح، استعمار زدایی و دیگر بحران‌های همگانی بپردازد. سازمان ملل متحد مهمترین محل ملاقات کشورهای مختلف و گروه‌های متضاد است و برای پایان بخشیدن به مخاصمات و رقابت‌های بین‌المللی و همچنین کمک به گسترش رفاه همگانی، با مشکلات و مسائل بسیار زیادی مواجه است. یکی از اصلی‌ترین مسائلی که سازمان ملل متحد دهه‌ها برای حل آن کوشیده، مناقشه فلسطین است. موضوع نقش [سازمان ملل متحد در مسئله فلسطین](#) بسیار پیچیده و در عین حال ساده است. این سازمان ملل متحد بود که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت؛ سازمان ملل متحد بود که فلسطین تاریخی را تقسیم کرد؛ و این سازمان ملل متحد بود که اظهار داشت باید یک کشور عربی وجود داشته باشد.

اما مشکل اصلی چیست؟ مشکل این است که هیچ یک از این موارد به شکلی که قرار بود اتفاق بیفتد، رخ نداده است. از نظر تاریخی، نقش سازمان ملل متحد در رابطه با مناقشه اسرائیل و فلسطین تا آنجا که به تحقق صلح مربوط می‌شود، چندان دلگرم کننده نبوده است. سازمان ملل متحد نه تنها در رفع نارضایتی فلسطینیان ناکام بوده، بلکه در [جلوگیری از جنایات اسرائیل](#) علیه آن‌ها نیز دستاورد چندانی نداشته است. یکی از دلایل اصلی این ناکامی را می‌توان ساختار غیر دموکراتیک شورای امنیت دانست که به پنج عضو دائمی [حق وتو](#) می‌دهد. آمریکا به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت، متحد نزدیک اسرائیل است و غالباً قطعنامه‌های ضد اسرائیلی را وتو می‌کند. این موضوع باعث می‌شود که سازمان ملل نتواند اقداماتی را که به طور جدی علیه اسرائیل است، به تصویب برساند. علاوه بر آمریکا، برخی از کشورها به دلایل ژئوپلیتیک و استراتژیک از اسرائیل حمایت می‌کنند. اسرائیل به عنوان یک متحد مهم در خاورمیانه برای این کشورها دارای اهمیت استراتژیک است و این کشورها تمایل دارند تا حمایت خود را از آن ادامه دهند، حتی اگر به قیمت نادیده گرفتن برخی اصول حقوق بین‌الملل باشد. از طرف دیگر منطقه خاورمیانه با تنش‌ها و درگیری‌های پیچیده‌ای مواجه است که شامل منافع بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است. اسرائیل، فلسطین و لبنان تنها بخشی از این شبکه پیچیده هستند و در بسیاری موارد، طرف‌های مختلف از درگیری‌های نظامی به عنوان ابزارهایی برای فشار بر یکدیگر استفاده می‌کنند. این وضعیت باعث می‌شود تا جلوگیری از این درگیری‌ها برای سازمان ملل بسیار دشوارتر شود. از سوی دیگر سازمان ملل متحد عمدتاً فاقد ابزارهای اجرایی قوی برای اعمال قطعنامه‌ها و تصمیمات خود است. اگر کشوری مانند اسرائیل از اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل متحد سر باز زند، این

سازمان ابزارهای محدودی برای وادار کردن آن به تبعیت دارد. نیروهای سازمان ملل متحد نیز اغلب به‌طور محدود و صرفاً برای حفظ صلح در مناطق معین مستقر می‌شوند و نقش اجرایی مؤثری در جلوگیری از حملات نظامی ندارند.

سازمان ملل متحد به عنوان یک نهاد بین‌المللی با بوروکراسی پیچیده و فرآیندهای زمان‌بر مواجه است. همچنین فشارهای سیاسی از سوی دولت‌های قدرتمند جهانی به ویژه دولت‌های دارای حق وتو می‌تواند بر تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات این سازمان تأثیر بگذارد و از اتخاذ تصمیمات قاطع جلوگیری کند. بنابراین، دلیل اصلی اینکه سازمان ملل متحد در حل منازعه فلسطین ناتوان است به ترکیبی از عوامل سیاسی، ساختاری و حقوقی در سطح بین‌المللی باز می‌گردد.

واقعیت این است که ما باید ماهیت ذاتی درگیری در نظام بین‌الملل را درک کنیم. سیستم امنیت دسته جمعی سازمان ملل متحد در واقع هیچ وقت جایگزین اصول قدیمی توازن قدرت، حوزه‌های نفوذ دولت‌ها و خواسته‌های هژمونی نشده است. سیستم سازمان ملل متحد به طور موازی وجود دارد و گاهی اوقات با این نیروهای سیاسی قدرت به شدت رقابت می‌کند. به طور کلی [چالش‌های چندجانبه‌گرایی](#) در سه حوزه می‌توانند ظاهر شوند: چالش‌های سیستمیک و ساختاری که از ساختار و ماهیت نظام بین‌المللی مشتق می‌شوند؛ چالش‌های هژمونیک که به نحوه عمل قدرت در سیاست بین‌الملل مربوط می‌شود؛ و چالش‌های هنجاری چندجانبه‌گرایی که به شیوه‌هایی که تصمیمات در سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ و اجرا می‌شوند، مرتبط است. دلایل ناکامی و شکست سازمان ملل متحد را باید در این سه حوزه جستجو کرد؛ سه حوزه‌ای که دو حوزه آن خارج از اختیار و ساختار سازمان ملل متحد است.

هر چند سازمان ملل متحد به عنوان یک نهاد بین‌المللی همچنان نقش مهمی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ایفا می‌کند، اما این بدان معنا نیست که همیشه موفق عمل می‌کند. مناقشه فلسطین و اسرائیل طولانی‌ترین مسئله‌ای است که سازمان ملل متحد با آن مواجه بوده و در عین حال، شاید بزرگترین شکست یا ناکامی ملل متحد باشد. شکست سازمان ملل متحد در مسئله فلسطین نباید ما را از نهاد‌گرایی و چندجانبه‌گرایی ناامید کند. این شکست نباید تلاش، کوشش، رنج و فداکاری‌های بی‌کران مردان و زنان بسیاری که در راه صلح و سازی کوشیدند را به هیچ تبدیل نماید. ما به سازمان ملل متحد نیاز داریم که بتواند به نمایندگی از [منشور](#) خود که می‌گوید نقش آن پایان دادن به بلای جنگ است، عمل کند. سازمان ملل متحد برای انجام این کار و تحقق این هدف والا، نیاز به حمایت دارد و باید قدرت عملی و واقعی داشته باشد. جلوگیری از شکست تمام عیار

سازمان ملل متحد برای اتخاذ یک واکنش قوی به رنج فاحش بشر مهمترین چالش برای چندجانبه گرایی و برای جامعه مدنی و دوستداران صلح در سراسر جهان است.

سازمان ملل متحد به تنهایی نمی تواند به تنش ها و درگیری های طولانی مدت اسرائیل و فلسطین پایان دهد، اما همچنان ابزارها و راهکارهایی در اختیار دارد که می تواند به کاهش خشونت ها، حمایت از حقوق بشر و تسهیل مذاکرات صلح کمک کند. [داگ هامرشولد](#) درست می گفت: «سازمان ملل متحد برای بردن بشر به بهشت ایجاد نشده است، بلکه برای نجات بشریت از جهنم است».

مروری بر گزارش نخست کمیسیون حقوق بین الملل درباره موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور

نرگس رشیدی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

در حقوق بین الملل «موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور» به موافقتنامه هایی می گویند که حاوی تعهدات سیاسی و اخلاقی است که قرار نیست تعهدات و حقوق قانونی [ایجاد کند](#) که به آن موافقتنامه نزاکتی، موافقتنامه سیاسی و یا موافقتنامه غیر رسمی نیز [میگویند](#). این موضوع در سال ۲۰۲۱ در دستور کار کمیته مشاورین حقوقی بین الملل عمومی شورای اروپا قرار گرفت که در آن اهمیت رو به افزایش موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور در حقوق بین الملل مورد تأیید قرار [گرفت](#). از دلایل توجه به این نوع از موافقتنامه های بین المللی می توان به افزایش همکاری های بین المللی، آسانی و سرعت تنظیم چنین موافقتنامه هایی و انعطاف بیشتر آنها در کنار محرمانگی اشاره [کرد](#). علیرغم افزایش روزمره اهمیت استفاده از موافقتنامه های غیر الزام آور نه اجماعی میان فعالان و اساتید در مورد اینکه چه چیزی موافقتنامه های غیر الزام آور را تشکیل می دهد و نه یک رویه متحد بین دولت ها برای به رسمیت شناختن آنها وجود دارد و همین رویه مبهم منجر به ایجاد سوء تفاهم و احتمالاً اختلافات حقوقی [خواهد شد](#). حتی در کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین تعریف معاهده به صورت موسع و تا حدی مبهم بیان شده و سخنی از الزام آور بودن یا نبودن این موافقتنامه ها به میان نمی آورد و همه موافقتنامه های بین المللی که به صورت کتبی بین دولت ها منعقد شده باشد در صورتی که تحت حقوق بین الملل باشد را معاهده [میداند](#). کمیسیون حقوق بین الملل در هفتاد و سومین اجلاس در سال ۲۰۲۲ موضوع «موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور» را در دستور کار بلند مدت خود قرار داد و برنامه آن ضمیمه گزارش آن سال کمیسیون شد و مجمع عمومی به قرار گرفتن این موضوع در دستور کار بلند مدت کمیسیون در قطعنامه شماره ۱۰۳/۷۷ مورخ ۷ دسامبر ۲۰۲۲ توجه کرد و سرانجام در هفتاد و چهارمین اجلاس در سال ۲۰۲۳ موضوع موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور در دستور کار کمیسیون قرار گرفت و آقای ماتياس فورتیو به عنوان گزارشگر ویژه این موضوع انتخاب [شد](#). برای درک بهتر موضوع موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور به نکاتی که از دیدگاه گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین الملل آقای ماتياس فورتیو در [گزارش](#) خود در تاریخ ۲۳ آوریل ۲۰۲۴ به تصویب مجمع عمومی رسیده نگاهی خواهیم داشت که در آن از دو بعد معیار تمایز این موافقتنامه ها با معاهدات و ساختار و آثار حقوقی آنها به این موضوع پرداخته شده است.

الف. معیار تمایز موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور از معاهدات

به دلیل اهمیت روز افزون موضوع موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور، گزارشگر ویژه در قالب سولاتی که نیازمند توجه جامعه بین المللی است به آن میپردازد. اگرچه که پرسش در حوزه الزام آور بودن یا نبودن یک موافقتنامه زمانی تسهیل می گردد که موافقتنامه شامل یک ماده مشخص و غیر مبهم در این زمینه باشد؛ بدین معنی که طرفین باید هدف خود را در مورد از نظر قانونی الزام آور بودن یا نبودن آن سند به تصریح بیان کنند و در صورت نبود چنین بندی وقتی که معنی یا دامنه آن معلوم نیست لازم است که یک معیار عمومی قابل اتکا وجود داشته باشد. مطالعات موجود متمایل به وجود معیارهای متنوعی هستند. برخی قصد طرفین توافق را از طریق محتوای سند یا رویه های ذیل آن مورد تاکید قرار می دهند. معیار عینی نیز مورد تاکید قرار می گیرد مانند شکل سند، ادبیات مورد استفاده و ابعاد مربوط به ثبت یا انتشار آن. معیاری که هم اکنون در رویه دادگاه ها و پژوهش های علمی ترجیح دارد و چگونگی اعمال آنها باید مورد شناسایی قرار بگیرد تا معاهدات و موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور به شکل روشن تری تعریف و تفکیک شود.

سوال نخست در خصوص ماهیت معیارهای تشخیص الزام آور یا غیر الزام آور بودن یک موافقتنامه بین المللی است که در این قالب، سه رویکرد مورد توجه قرار می گیرد: رویکرد اول که به آن رویکرد ذهنی می گویند همان است که به قصد طرفین توجه می شود. رویکرد دوم که به آن رویکرد عینی گفته می شود به یک سری معیارهای عینی برای روشن کردن قصد طرفین نگاه می کند. سومین رویکرد این است که دو رویکرد قبلی را به عنوان یک رویکرد با هم ادغام نماید که از نگاه آقای فورتیو رویکرد اخیر به شکل بهتری رویه کنونی را نشان می دهد. لازم به ذکر است که برای استفاده از معیارهای عینی و ذهنی ترتیب خاصی وجود دارد؛ به عبارت بهتر استفاده از ملاک عینی تنها زمانی لازم است که طرفین قصدشان برای از نظر قانونی الزام آور یا غیر الزام آور بودن موافقتنامه را تصریح نکرده باشند.

سوال دوم در خصوص نوع معیارها یا نشانه های مورد استفاده جهت تمایز این موافقتنامه ها است که تعداد آنها بسیار زیاد است و گزارشگر ویژه تنها یک ایده اولیه از تعدادی از آنها که بیشتر در رویه و ادبیات مورد استناد قرار گرفته است ارائه می دهد که عبارتند از: شکل موافقتنامه و متن آن (از جمله کلماتی که در متن و عنوان به کار رفته است)، وجود بند نهایی و نحوه نگارش آن، آیا مذاکره کنندگان اختیار کامل داشتند، میزان اختیارات آنهایی که موافقتنامه را منعقد کردند، بستر انعقاد موافقتنامه و کارهای مقدماتی، نحوه تصویب در سطح بین المللی، اینکه برای انعقاد معاهده فرایندهای داخلی را دنبال نکرده باشند، حق شرطهایی که وجود دارد و نحوه نگارش آنها، سازوکارهای حل و فصل اختلافات و نظارت در نظر گرفته شده، ثبت موافقتنامه و رویه های بعدی

دولت‌ها. پر واضح است که هیچکدام از این معیارها به تنهایی قابل اعمال نیستند بلکه مجموعه ای از آنها در کنار همدیگر می توانند ملاک عمل قرار گیرند. برای مثال یک یادداشت تفاهم ممکن است تبدیل به یک معاهده شود در حالیکه یک موافقتنامه ثبت شده در سازمان ملل احتمال دارد منجر به یک موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور شود.

سوال سوم این است که آیا بین این معیارها سلسه مراتب خاصی حاکم است؟

سوال چهارم، آیا باید پیش فرض خاصی در خصوص معاهدات و موافقتنامه‌ها وجود داشته باشد؟ بدین معنی که اولاً، اگر شواهدی خلاف آن پیش فرض نباشد یک موافقتنامه بین المللی باید یک معاهده در نظر گرفته شود؛ دوماً، اگر شواهدی خلاف آن وجود نداشته باشد یک موافقتنامه بین المللی از نظر قانونی باید الزام آور تلقی گردد. در قضیه مذاکرات برای دسترسی به اقیانوس آرام، دیوان بین المللی دادگستری هیچ استدلال خود را براساس پیشفرض قرار نمیدهد و ماهیت اسناد مختلف را بر اساس بررسی بی طرفانه تمامی شواهد می آزماید. سوال پنجم این است که آیا ارگان‌های قضایی اختیار دارند که یک موافقتنامه که طرفین الزام آور بودن یا غیر الزام آور بودن آن را تصریح کرده اند، در اثر بررسی شواهد بر خلاف آن قصد تصریح شده شناسایی کنند.

ب. ساختار و اثرات حقوقی موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور

حوزه بعدی، رژیم حقوقی موافقتنامه‌های بین‌المللی غیر الزام آور است؛ بدین معنا که این موافقتنامه‌ها تحت رژیم حقوق معاهدات قرار نمی گیرند اما در خصوص اثر حقوقی معاهدات بین‌المللی غیر الزام آور لازم به ذکر است که در صورت وجود تعارض بین موافقتنامه های غیر الزام آور و معاهدات الزام آور به صورت طبیعی تعهدات (معاهدات الزام آور) ارجحیت دارند.

همچنین در صورت نقض مفاد موافقتنامه‌های غیر الزام آور توسط یکی از طرفین مسئولیت بین‌المللی به وجود نمی آید. طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ناشی از عمل متخلفانه بین المللی، مسئولیت بین المللی دولت را در صورتی در پی دارد که نقض یک تعهد وجود داشته باشد. به عبارت دیگر عدم تبعیت از یک موافقتنامه غیر الزام آور بین‌المللی نمی‌تواند توجیه کننده اتخاذ اقدام متقابل توسط دولت قربانی باشد. از سوی دیگر اقدام به بازگشت به وضع سابق از نظر قانونی ممکن است. اگرچه مشخص کردن دقیق مرزهای بین اثرات حقوقی مختلف که در اثر انعقاد یک موافقتنامه غیر الزام آور ایجاد می‌شوند در این مرحله دشوار است و بنابراین بهتر است که اثرات حقوقی را بدون اینکه آنها را دسته بندی نماییم مشخص کنیم:

۱. اثر حقوقی که ممکن است از یک موافقتنامه بین‌المللی غیر الزام آور نشأت بگیرد حسن نیت است. کمیسیون حقوق بین الملل در سال ۱۹۴۹ اعمال حسن نیت را به تعهداتی که برخاسته از معاهدات و سایر منابع حقوق

بین الملل هستند محدود کرده است. باید دید که آیا ممکن است حسن نیت بدون اینکه توافقی‌های غیر الزام آور را به توافقی‌های الزام آور تبدیل کند قابلیت اعمال در آن را داشته باشد.

۲. نکاتی که در بالا گفته شد قابل اعمال به تعهد به همکاری نیز هست در جایی که مکانیزم‌های سازماندهی شده برای نظارت یا حل و فصل اختلاف در موافقتنامه بین المللی غیر الزام آور پیش‌بینی شده است وجود چنین ساز و کاری ممکن است اثرات حقوقی به دنبال داشته باشد که باید شناسایی گردد.

۳. این نکته حائز توجه است که اگر یک موافقتنامه بین المللی غیر الزام آور به یک موضوع ورود کند آیا موضوع مورد نظر دیگر تحت صلاحیت انحصاری ملی دولت طرف آن موافقتنامه قرار نمی‌گیرد؟

۴. حدودی که موافقتنامه بین المللی غیر الزام آور می‌تواند برای اهداف تفسیر سایر قواعد بین المللی و به شکل موسع تر به عنوان قانون حاکم در نظم بین المللی لحاظ گردد لازم است به دقت مورد ملاحظه قرار گیرد. پارامترهای قانونی و محدودیت‌های آن برای استفاده به عنوان ابزار تفسیر باید مورد شناسایی قرار گیرد و ماهیت غیر الزام آور آنها نیز لحاظ گردد.

۵. نباید از نقش اعلامی موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور و اثرات حقوقی ناشی از آن غافل شد. ممکن است شناسایی یا عدم شناسایی یک دولت از بیان یک وضعیت مانند وجود یک اختلاف یا انعکاس و کمک به شفاف سازی یا تثبیت یک قاعده حقوق بین الملل عرفی یا یک اصل کلی حقوق بین الملل از نقش های اعلامی یک موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور باشد.

۶. یک موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور می‌تواند از طریق ادغام با یک منبع الزام آور حقوق بین الملل اثر حقوقی تولید کند. برای مثال یک معاهده یا اقدام یکجانبه که تعهد حقوقی ایجاد می کند ممکن است به یک موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور الحاق شود یا به آن استناد کند که اثر چنین استناد یا الحاقی باید شناسایی گردد.

۷. یک موضوع مورد بحث که اخیرا نویسندگان را نگران کرده است، قابلیت اعمال استاپل یا رضایت یا تمام سازوکارهایی که به حمایت از انتظارات معقول مرتبط است به موافقتنامه بین المللی غیر الزام آور است.

۸. سوال مهم بعدی این است که یک موافقتنامه بین المللی غیر الزام آور تا کجا می‌تواند رضایتی که از معاذیر رفع وصف متخلفانه بودن تحت حقوق مسئولیت است شکل دهد؟

۹. برخی نویسنده‌ها همچنین موافقتنامه های بین المللی غیر الزام آور را دارای اثر سهلگیر یا قانونی کردن میدانند از آن جهت که انعقاد آنها طرفین را مجاز می‌کند که بر اساس شرایطی که در موافقتنامه فراهم شده است حداقل تا جایی که منجر به نقض سایر تعهداتشان نشود عمل نمایند.

۱۰. دانستن حدودی که موافقتنامه های بین المللی غیرالزام آور می توانند به عنوان ابزار تکمیلی برای شناسایی حاکمیت قانون عمل نمایند باید مورد توجه قرار گیرد.

طبق نظر گزارشگر ویژه شکل نهایی این کار بهتر است به صورت یک پیش نویس مواد تهیه گردد به دو دلیل:
۱. موضوع کنونی ادامه یا متصل به کار اخیر کمیسیون در حوزه منابع حقوق بین الملل است که برای آن نیز فرم پیش نویس مواد انتخاب شده است.

۲. هدف، در اینجا نه پیشنهاد دادن هنجارهای ماهوی در یک بخش از زندگی اجتماعی و بین المللی یا توسعه مترقیانه حقوق بوده بلکه هدف، توجه به یک منبع حقوق، یک تکنیک یا یک دسته از اسناد که در رویه بین المللی روزمره عمل کرده و چگونگی جایگیری حقوق بین الملل در رابطه با آنهاست. برای چنین اقدامی جایی که کارکرد اولیه تسهیل کار فعالان با پیشنهاد دادن یک اصول راهنماست بهترین شکل پیش نویس مواد است. همانطور که بیان شد هدف کار کنونی شفاف سازی ماهیت اثرات احتمالی این موافقتنامه ها تحت حقوق بین الملل است. باید دید که کمیسیون حقوق بین الملل در ادامه بررسی های به چه نتایجی دست خواهد یافت و دولت ها چگونه با یافته های کمیسیون حقوق بین الملل مواجهه خواهند نمود.

گزارش کمیسیون حقوق بین الملل راجع به موافقتنامه های غیرالزامی: از طرح معیارهای متقن شناسایی تا تبیین آثار حقوقی احتمالی

دکتر مهشید آجلی لاهیجی - پژوهشگر حقوق بین الملل

تصمیم کمیسیون حقوق بین الملل به بررسی موضوع موافقتنامه های بین المللی غیرالزامی، با درک ضرورت استفاده از این اسناد در سطح بین المللی و لزوم شناخت جایگاه و ماهیت آن اتخاذ شد. کمیسیون در سال ۲۰۲۲ موضوع را در دستور کار بلندمدت خود قرار داد و در جلسه هفتاد و چهارم، در ۴ اگوست ۲۰۲۳ تصمیم گرفت این موضوع را در برنامه کاری خود قرار دهد و ماتیاس فورتو را به عنوان گزارشگر ویژه، منصوب کرد. پیش از این هم کمیسیون حقوق بین الملل در راستای تدوین و توسعه حقوق بین الملل، کارهای متعددی در زمینه موافقتنامه های بین المللی، البته به طور خاص، ناظر بر معاهدات بین المللی انجام داده بود که از جمله، شامل پیش نویس حقوق معاهدات ۱۹۶۶، معاهدات منعقدہ میان سازمان های بین المللی با یکدیگر و با دولت‌ها ۱۹۸۲، اثر مخاصمات مسلحانه بر معاهدات ۲۰۱۱ و موافقتنامه ها و رویه بعدی طرف های معاهدات ۲۰۱۸ است.

استفاده از اسناد غیرالزامی در سطح بین المللی در حال افزایش است. در حال حاضر، حتی بیشتر از گذشته دولت‌ها شکل غیرالزامی اسناد حقوقی را بر معاهدات ترجیح می‌دهند تا رفتار بین المللی شان را تنظیم کنند. در مقایسه با معاهدات، این اسناد، انعطاف پذیری بیشتری دارند. می‌توان محتوای آن را محرمانه نگه داشت، چرا که موضوع مقرر ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد نیستند و اصولاً دارای اثر فوری خواهند بود؛ بعلاوه به راحتی اصلاح شده یا خاتمه می‌یابند. همچنین، این اسناد شکل مناسب‌تری برای بیان سیاست‌ها یا دستورالعمل‌ها محسوب شده و در مورد تعهداتی که هنوز به طور فراگیر مورد پذیرش قرار نگرفته، استفاده از آن می‌تواند مسیر توسعه هنجارهای بین المللی را هموار کنند. با این حال، اتصاف به این اوصاف به این معنا نیست که این موافقتنامه ها در حقوق بین الملل جایگاهی ندارند. در عین حال، تشخیص ماهیت و آثار احتمالی چنین اسنادی، یکی از دشوارترین مسائل حقوق بین الملل محسوب می‌شود که از جمله، اهمیت آن در خصوص سندی مانند برجام به خوبی قابل درک است.

در مقدمه اولین گزارش ارائه شده در خصوص موافقتنامه های بین المللی غیرالزامی که اخیراً در ژوئن ۲۰۲۴ ارائه شد، تصریح شده که این کار مقدماتی است و هدف کلی این اقدام کمیسیون، روشن کردن ماهیت، رژیم و آثار حقوقی احتمالی این توافق‌ها در پرتو رویه و دکترین موجود است. در زمان طرح پیشنهاد بررسی این موضوع، غالب دولت‌ها مخالفتی با گنجاندن موضوع در دستور کار کمیسیون ابراز نکردند و صرفاً اختلاف

نظریاتی در مورد ترمینولوژی عنوان مطرح شد. از این جهت محل تمرکز گزارش اول، در واقع تبیین عنوان دقیق موضوع با تأکید بر بررسی ترمینولوژی است.

در گزارش آمده از زمان انتخاب اصطلاح «توافقتنامه» در عنوان موضوع حاضر، چندین دولت توصیه کرده اند که این اصطلاح با «سند» یا «سازوکار» جایگزین شود، زیرا آنها ظاهراً معتقدند که اصطلاح «توافقتنامه» محدود به اسناد الزام آور است. [ایران](#) یکی از ده کشوری است که اعتقاد دارد باید از عبارت «اسناد» در این کار استفاده شود. با وجود این، گزارشگر ویژه پس از بررسی دقیق به این نتیجه رسیده است که کمیسیون باید اصطلاح «موافقتنامه» را حفظ کند، از جمله، به این دلیل که تعریف معاهدات ناشی از کنوانسیون وین ۱۹۶۹ به گونه ای تدوین شده که نشان می دهد دسته ای از موافقتنامه های بین المللی وجود دارد که بین دولت ها به صورت کتبی منعقد می شود، اما معاهده نیست؛ یعنی موافقتنامه هایی وجود دارد که ذیل حقوق بین الملل به وجودآورنده حقوق و تکالیف نمی باشد و از این رو، فاقد وصف الزام است. این موضوع ناگزیر به شناسایی وجود دو دسته از موافقتنامه ها منتهی می شود: آنها که از نظر حقوقی الزام آورند و آنها که نیستند. بنابراین، از عبارت موافقتنامه، تنها برای اسناد الزامی استفاده نمی شود.

او معتقد است که اصطلاح اخیر بهتر این واقعیت را منعکس می کند که موضوع شامل شرایطی می شود که در آن دولت ها یا سازمان های بین المللی با هم درباره چیزی توافق کرده اند؛ این امر نشان می دهد که موجودیت موافقتنامه مستلزم همگرایی اراده ها است. بدین طریق، اعمال یک جانبه، حتی اگر توسط دولت ها مذاکره شود، می تواند از موضوع حاضر خارج شود. در نتیجه، موضوع نباید قطعنامه ها و سایر اقداماتی که توسط سازمان های بین المللی به تصویب می رسد (از جمله اسنادی مانند نظرات عمومی کمیته حقوق بشر) را پوشش دهد.

مسئله شناسایی معیارهایی برای تمایز موافقتنامه های الزام آور (یعنی معاهدات) از موافقتنامه های غیرالزام آور از موضوعات بسیار مهم مطرح شده در گزارش حاضر است، زیرا تأثیری را که باید به یک توافق نسبت داده شود تعیین می کند. سه رویکرد رقیب در این رابطه وجود دارد: ۱- تمرکز بر قصد طرف ها یا در واقع فاکتورهای ذهنی؛ ۲- استفاده از مجموعه ای از فاکتورهای عینی؛ ۳- در نظر گرفتن دو رویکرد قبلی به عنوان یک رویکرد واحد، به این معنا که از فاکتورهای عینی به عنوان [تعیین کننده قصد طرف ها](#) استفاده شود. در این مرحله، گزارشگر ویژه معتقد است که این رویکرد سوم بیشتر رویه و عملکرد موجود را منعکس می کند. برای این منظور، شاخص هایی که بصورت رایج در رویه و ادبیات حقوقی برای تشخیص استفاده می شود، عبارتند از: شکل موافقتنامه، متن موافقتنامه (اصطلاحات استفاده شده، شامل عنوان)، وجود شروط نهایی و عبارت بندی آنها،

اینکه آیا مذاکره کنندگان تام الاختیار بودند یا خیر، سطح اختیار آنهایی که توافق را منعقد کردند، بستر انعقاد توافق (و کارهای مقدماتی آن)، نحوه پذیرش آن در سطح بین المللی، این واقعیت که توافق از رویه های داخلی لازم برای انعقاد معاهدات پیروی نکرده باشد، امکان فسخ یکجانبه توافق، وجود حق شرطها و نحوه عبارتندی آنها، وجود مکانیسم های نظارتی و حل و فصل اختلاف، ثبت توافق و رویه بعدی طرفها که البته در هر مورد، ترکیب شاخصها و ارزیابی آنها می تواند تعیین کننده باشد.

در گزارش اشاره شده که علاوه بر اهمیت تبیین رژیم حاکم بر این اسناد، از دیگر مباحث قابل توجه که در چارچوب کار حاضر به آن پرداخته خواهد شد، آثار حقوقی توافق های غیرالزامی است و هدف کار حاضر تعیین این است که آیا اساساً چنین آثاری وجود دارد یا خیر. با توجه به کارهای قبلی کمیسیون، حداقل باید مطرح شود که الزامی نبودن یک توافقنامه بین المللی، مانع از نسبت دادن برخی آثار حقوقی به آن نمی شود. در همین راستا، کمیسیون در نظر گرفت که موافقتنامه های غیرالزامی را می توان در چارچوب قاعده کلی تفسیر معاهدات منعکس شده در ماده ۳۱ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین مورد توجه قرار داد. همچنین، کار کمیسیون در رابطه با حقوق بین الملل عرفی قویاً نشان می دهد که چنین توافقیهایی می توانند ابزاری برای ایجاد حقوق بین الملل عرفی باشند. در عین حال، نقض یک توافقنامه غیرالزامی، مسئولیت بین المللی متخلف را مطرح نمی کند؛ بنابراین، عدم انطباق با یک توافق غیرالزامی نمی تواند اتخاذ اقدامات متقابل توسط دولت «قربانی» را توجیه کند. با توجه به این ملاحظات اولیه، گزارشگر در نهایت به طرح مسائلی می پردازد که ذیل موضوع آثار حقوقی موافقتنامه های غیرالزامی می تواند توجه کمیسیون را به خود جلب کند، از جمله اینکه آیا اصل حسن نیت یا استاپل نسبت به موافقتنامه های غیرالزامی اعمال می شود؟ تأثیر ترکیب این اسناد با یک منبع الزام آور حقوق بین الملل چیست؟ نقش اعلامی توافق های غیرالزامی بین المللی و تأثیر حقوقی ناشی از آن در خصوص شناسایی یا عدم شناسایی یک وضعیت یا اثر آن بر تبلور یک قاعده عرفی حقوق بین الملل یا یک اصل کلی حقوق بین الملل چگونه ارزیابی می شود؟

در مجموع، هرچند علاوه بر نکات روشن گر اشاره شده در گزارش حاضر، تبیین پاسخ غالب پرسشهای بینادین مطرح شده به گزارشهای بعدی و دریافت پیشنهادات و نظرات موکول شد، اما همین مقدار هم به وضوح نشان می دهد که مسائل بسیاری در این حوزه آثاری فراتر از حد انتظار دولت ها از یک سند غیرالزامی دارد. دولت هایی که وارد یک موافقتنامه غیرالزامی می شوند، نمی توانند از پیامدهای منفی عدول از محتوای آن یا نقش بازیگران ثالث در استفاده از نقض شرایط آن به عنوان مبنایی برای اقدامات حقوقی مرتبط غفلت کنند.

حقوق بین الملل یا نظم بین المللی مبتنی بر قاعده؟ (رقابتی ژئوپلیتیک میان ایالات متحده و اروپا - چین و روسیه)

معصومه حسینی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران

منشأ کاربرد مفهوم نظم بین المللی مبتنی بر قاعده یا همان Rules-based International Order (RBIO) که بطور خاص مورد استفاده ایالات متحده امریکا در تنظیم سیاست خارجه و روابط بین المللی آن است، دقیقاً مشخص نیست اما این اتفاق نظر وجود دارد که مفهوم مزبور حداقل پس از پایان جنگ سرد بیشتر مورد اشاره قرار گرفته است. استفاده از این مفهوم را در استراتژیهای امنیت ملی و یا استراتژیهای سیاست خارجه [ایالات متحده](#) و متحدان آن به ویژه [بریتانیا](#)، [استرالیا](#) و [نیوزیلند](#)، مواضع و بیانیه های فردی و مشترک دولتی از جمله بیانیه مشترک رئیس جمهور ایالات متحده و نخست وزیر بریتانیا در خصوص منشور آتلانتیک جدید در سال ۲۰۲۱ ([اینجا](#)) و یا موضع گیری رئیس جمهور ایالات متحده در کنفرانس مطبوعاتی پایان نشست سال ۲۰۲۲ ناتو مبنی بر حمایت دموکراسیهای جهان از RBIO ([اینجا](#)) و همچنین در اسناد صادره از برخی سازمانهای بین المللی مثل [ناتو](#) میتوان مشاهده کرد.

لیکن هنوز هیچ سند پذیرفته شده بین المللی وجود ندارد که در آن RBIO به صورت سازمان یافته شناسایی شده باشد. نکته قابل توجه درباره بکارگیری مفهوم RBIO از سوی ایالات متحده آن است که مفهوم مزبور در زمانی که حزب دموکرات قدرت را در دست دارد، بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد. به طور مثال در استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۷ دونالد ترامپ اصلاً RBIO دیده نمی شود ولی بهر حال سیاست America First ایشان می تواند در تناقض با حقوق بین الملل قرار [گیرد](#). سایر رهبران غربی نیز برای انتقاد از سایر دولتهای غیر غربی به مفهوم RBIO استناد کرده اند اما نحوه کاربرد آنها از ایالات متحده متفاوت است. زیرا مستمر نبوده و به صورت ضد و نقیض بکار رفته و حتی گاهی به صورت مترادف با حقوق بین الملل مورد استفاده قرار گرفته است. در کل از رویکرد دولتهای غربی میتوان این نتیجه را گرفت که آنها مایلند در بیانیه های مشترک با ایالات متحده با زبان ترجیحی این دولت همراه شوند اما در عین حال نیز اصرار دارند (جز بریتانیا) که روابط بین المللی باید از طریق حقوق بین الملل مدیریت [شوند](#). مفهوم RBIO در معرض انتقادات سیاسی متعدد در سطح رسمی و دکترین قرار گرفته و انتقادات رسمی به آن بیشتر از سوی چین و روسیه و متحدان آنها صورت گرفته است و انتقادات علمی به آن نیز غالباً از سوی پژوهشگران و اندیشمندان شرقی در دفاع از دولت متبوع خود و ندرتاً توسط پژوهشگران غربی مطرح شده است. سؤالی که وجود دارد این است که RBIO اساساً به چه معناست و چرا کاربرد آن سبب رقابت میان کشورهای غرب و شرق جهان شده است؟

مفهوم RBIO و دو نگاه غالب به آن

الف) قواعد (Rules): در رویکرد ایالات متحده و اروپا، به منزله قواعد بازی است برای هر کسی که می‌خواهد در آن شرکت کند. قواعد مزبور ماهیت جهانی دارد و می‌بایست از سوی همگان رعایت گردد و این امر ورای ماهیت الزام آور و یا غیر الزام آور آنها است.

ب) نظم (Order): منظور از نظم در RBIO یک نظم واحد نیست بلکه سه نظم جداگانه اما مرتبط با یکدیگر است و شامل نظم امنیتی (مبتنی بر سیستم امنیت جمعی)؛ نظم اقتصادی (مبتنی بر سازمان تجارت جهانی و نهادهای مالی بین‌المللی)؛ و نظم سیاسی (مبتنی بر ارزش‌های مشترک لیبرال و همچنین منافع مشترک) می‌باشد. این سه نظم از این جهت به یکدیگر مرتبط اند که عدم انطباق با قواعد یکی از این سه نظم، به منزله رد RBIO در کل است.

ج) بین‌المللی (International): شرکت کنندگان در نظم بین‌المللی موردنظر شامل بازیگران دولتی، سازمانهای بین‌المللی و بازیگران غیردولتی اند و درواقع، بین‌المللی در اینجا در مفهوم جهانی است اما در عین حال، بر تقسیم بندی دولتها به دموکراتیک و غیردموکراتیک تأکید میشود. [\(اینجا\)](#) بطور کلی، دو روش برای نگاه به RBIO وجود دارد:

الف) مترادفی برای حقوق بین‌الملل: بدین معنا که RBIO تفسیری از نظم موجود است که از سوی اندیشمندان علوم سیاسی و سیاستمداران معرفی شده است و بطور مشترک با حقوق بین‌الملل بر ارزشهای جامعه بین‌المللی که در منشور ملل متحد، معاهدات چندجانبه و قواعد عرفی آمده، مبتنی است.

ب) جایگزین ایالات متحده برای حقوق بین‌الملل: بدین معنا که RBIO طرحی از یک واقعیت آتی است و نظریه پردازان سیاسی RBIO گرچه به اهمیت حقوق بشر، تعیین سرنوشت، تمامیت ارضی، همکاری اقتصادی و چندین اصل بنیادین دیگر حقوق بین‌الملل تأکید کرده اند اما محتوای این اصول را از طریق ارجاع به معاهدات چندجانبه، قواعد عرفی و یا سازکارهای اجرایی آنها در نظر نمیگیرند و به این سؤال نیز اساساً پاسخ نمیدهند که آیا RBIO و حقوق بین‌الملل بر یکدیگر منطبق هستند یا یکی بر دیگری برتری دارد؟

فلذا ماهیت نامشخص و تعریف نشده قواعد RBIO و عدم توجه به ارتباط آن با حقوق بین‌الملل سبب شده تا ایالات متحده بتواند با استناد به آن، نقض آشکار حقوق بین‌الملل توسط خود و متحدانش را توجیه کند، حقوق بین‌الملل را منطبق با منافع ملی خود تفسیر نماید و از این طریق شرایطی را فراهم نماید تا هر آنچه که خود و متحدانش در هر زمان میخواهند، وجود داشته باشد.

دلایل تمایل ایالات متحده و اروپا به کاربرد RBIO بجای حقوق بین الملل

نگاه ایالات متحده و اروپا به کاربرد RBIO اندکی با هم متفاوت است که میبایست به این تفاوت توجه گردد:

الف) نگاه ایالات متحده امریکا به RBIO

استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۱۵ بیانگر نظمی است که در آن، رهبری متعلق به ایالات متحده است و از این رو، ترویج آن نیز منفعت ملی امریکا محسوب می شود. آنها رهبری خود بر RBIO که امنیت، رفاه جهانی، کرامت و حقوق بشر را برای همگان ارتقا میدهد، ضروری میدانند. در واقع، سؤال آنها این نیست که آیا ایالات متحده باید این نظم را رهبری کند؟ بلکه اینست که ما چگونه باید رهبری کنیم؟ از دیدگاه ایالات متحده RBIO نظمی فراگیر است که از نظر ساختاری توسط نهادهای بین المللی (اعم از جهانی و منطقه ای و سیاسی، نظامی، اقتصادی)، ائتلاف دولتها و همچنین چنانچه لازم و ضروری باشد، از طریق اقدامات قهری یکجانبه مثل اعمال تحریمهای هدفمند اجرا میشود. در کل، دلایل توسل ایالات متحده به RBIO به شرح زیر است:

۱- عدم عضویت ایالات متحده در برخی معاهدات چندجانبه مهم و بنیادین حقوق بین الملل ازجمله کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، پروتکلهای ۱۹۷۷ ژنو، اساسنامه دیوان بین المللی کیفری و کنوانسیون حقوق کودک: از این رو، دشوار است که ایالات متحده بتواند دولتها را براساس این قواعد حقوق بین الملل پاسخگو نماید و به همین دلیل مجبور است که به RBIO که گسترده تر است، استناد کند. البته این امر تا جایی است که مقررات مندرج در معاهدات مزبور بعنوان حقوق بین الملل عرفی به ایالات متحده بار نشود.

۲- مناقشه برانگیز بودن تفاسیر ارائه شده از سوی ایالات متحده در خصوص توجیه حقوق بین الملل در ارتباط با توسل به زور و نقض حقوق بین الملل بشردوستانه: ازجمله میتوان به تفسیر ایالات متحده از حق دفاع مشروع اشاره کرد که به زعم آنها شامل حملات پیشدستانه و توسل به زور علیه شورشیان و مبارزانی که به عنوان تروریست شناخته میشوند، میگردد. نمونه های آن را میتوان در توسل به زور تحت عنوان مداخله بشردوستانه در بمباران بلغراد تحت حمایت ناتو در سال ۱۹۹۹، تفسیر قطعنامه های شورای امنیت در خصوص توسل به زور در عراق در سال ۲۰۰۳ توسط ایالات متحده و بریتانیا، انکار وضعیت اسیرجنگی در خصوص نیروهای طالبان در خلیج گوانتانامو که متعاقب حمله ایالات متحده به افغانستان، بازداشت شده بودند مشاهده نمود. فلذا اینکه ایالات متحده عملکرد خود را با استناد به RBIO توجیه نماید، در مقایسه با استناد به حقوق بین الملل مناسبتر است.

۳- عدم تمایل ایالات متحده به پاسخگو نمودن برخی دولتها از جمله اسرائیل به دلیل نقض حقوق بین الملل: این مسئله به منافع ملی ایالات متحده گره خورده است و در عملکرد این کشور مکرراً مشاهده شده است. از جمله در امتناع مستمر ایالات متحده به پاسخگو نمودن اسرائیل برای نقض حقوق بشردوستانه و خودداری آن از حمایت از تعقیب عاملان جنایات بین المللی در دیوان کیفری بین المللی و محکوم کردن حملات اسرائیل به غزه. ایالات متحده بر این گمان است که میتواند امتناع خود برای پاسخگو نمودن اسرائیل را با این استدلال توجیه نماید که حقوق بین الملل، آنگونه که توسط ایالات متحده تفسیر میشود (RBIO) اقدامات اسرائیل را دفاع مشروع تلقی کرده و مجاز میداند. (اینجا)

ب) نگاه اروپا به RBIO

اگرچه مفهوم RBIO صراحتاً ز سوی اروپا مورد اشاره قرار نگرفته است اما یکی از مفاهیم اصلی کنش خارجی اتحادیه اروپا است. لیکن چشم انداز نظم بین المللی لیبرال در اتحادیه اروپا، مبنای حقوقی قویتری دارد و بیشتر از اصطلاح نظم جهانی قاعده محور و یا نظم چندجانبه قاعده محور استفاده میکنند. اصل کلیدی در نظم مورد نظر اروپا، چندجانبه گرایی است و سازمان ملل متحد نیز در مرکز این مفهوم قرار دارد. به عبارت بهتر، قواعد RBIO در مفهوم موردنظر اروپا، تلفیقی از یک ارزیابی واقع بینانه از محیط استراتژیک کنونی و یک آرمان برای پیشبرد جهانی بهتر است. بنابراین، RBIO موردنظر اروپا مفهومی کمتر سیاسی است و نگاه ابزاری کمتری به نهادهای بین المللی و حقوق بین الملل دارد. (اینجا)

پاسخ چین و روسیه به کاربرد RBIO از سوی ایالات متحده و اروپا

چین و روسیه تعهد خود به نظم حقوقی مبتنی بر حقوق بین الملل را اعلام نموده و بیان داشته اند که نظم موردنظر آنها به معنای تعهد به منشور ملل متحد و اصول سنتی مندرج در آن از جمله حاکمیت، برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر است. آنها طرفدار جهانی چندقطبی هستند که در آن چندجانبه گرایی، پیامد دموکراتیک شدن روابط بین المللی، جمع گرایی و فراگیری سازکارهای تصمیم گیری است و حقوق بشر، دموکراسی و حاکمیت قانون را دلایلی سیاسی برای مداخله در امور داخلی سایر کشورها و دستاویزی برای اعمال استانداردهای دوگانه برای غرب و شرق میدانند. هر دو کشور RBIO را یک تفسیر نئولیبرال، هژمونیک و نئواستعماری میدانند و آن را رد میکنند، چراکه خلاف حقوق بین الملل سخت موجود است و حتی منجر به نابودی آن میشود. مواضع این دو کشور به عنوان مهمترین مخالفان RBIO شایسته توجه است:

الف) موضع چین

چین رسماً از هژمونی ایالات متحده در حوزه های سیاسی (ارزیابی خودسرانه دموکراسی سایر دولتها)، نظامی (مداخله نظامی غیرقانونی)، اقتصادی (اقدامات قهری یکجانبه، دستکاری دلار)، فنی (حملات دیجیتالی) و فرهنگی (نفوذ بر افکار عمومی بین المللی در رسانه سایر دولتها) ناراضی است و آن را نقد میکند. قانون روابط خارجی ۲۰۲۳ چین در خصوص نظم بین المللی، موضع اساسی چین را بیان میکند که به اصول مندرج در منشور ملل متحد مبتنی است و با هژمونسم و توسل به زور و یا تهدید به آن در روابط بین المللی مخالف است. همچنین طبق سخنان وزیر امور خارجه چین در سال ۲۰۲۱، دولت چین معتقد است که قواعد بین المللی باید مبتنی بر حقوق بین الملل باشند و توسط همگان نوشته شوند و این امر، اصلاً حق انحصاری یا امتیاز ویژه یک یا چند دولت نیست و باید درباره تمام دولتها نیز به صورت یکسان اجرا شود. فلذا چین حامی سیستم متمرکز ملل متحد و نظم بین المللی مبتنی بر حقوق بین الملل است و نه RBIO که ازسوی تعداد محدودی از دولتها حمایت میشود. (اینجا)

ب) موضع روسیه

روسیه در سیاست خارجه سال ۲۰۲۳ خود بیان میکند که معتقد است یک نظم جهانی چندقطبی منصفانه تر شکل گرفته است اما برخی کشورها که به منطق سلطه جهانی و استعمار نو عادت کرده اند، از آن استقبال نمیکند و تلاشهایی را برای جلوگیری از طی روند طبیعی تاریخ، حذف رقبا در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و سرکوب مخالفان صورت میدهند. دولت روسیه معتقد است که ارتقای RBIO سبب میشود که قواعد و مقرراتی بدون مشارکت منصفانه تمام اعضای جامعه بین المللی در تدوین آنها، به ایشان تحمیل گردد؛ پاسخ جمعی به چالشهای فراملی دشوار شود؛ فرهنگ تعامل و گفتگو تضعیف و تحقیر گردد؛ کارایی دیپلماسی بعنوان ابزاری برای فیصله مسالمت آمیز اختلافات کاهش یابد؛ و اعتماد و قابلیت پیش بینی در روابط بین المللی از بین برود.

جمع بندی

واضح است که RBIO صرفاً یک مترادف برای حقوق بین الملل نیست که توسط سیاستمداران غربی ترجیح داده شود بلکه جایگزینی برای حقوق بین الملل و درجهت توجیه عملکرد بین المللی برخی دولتهای غربی، بطور ویژه ایالات متحده است که سبب نقض حقوق بین الملل موجود میگردد. ما اساساً نمیدانیم منظور از قواعد یا همان Rules در RBIO چیست؟ واضح آن کیست؟ کدام دولتها باید به آن رضایت داشته باشند؟ و به کدام منابع شناخته شده حقوق بین الملل تعلق دارند؟ RBIO، حقوق بین الملل را به چالش کشیده و تهدید

میکند؛ چراکه بدنبال تحمیل تفسیری از حقوق بین الملل است که به بهترین نحو منافع غرب و بطور ویژه ایالات متحده را تأمین نماید و اصلاً بنظر نمیرسد که نظامی چندجانبه و جهانی باشد. در عین حال، نقد روسیه و چین به کاربرد RBIO از سوی غرب اگرچه حق ولی مغرضانه است. زیرا این کشورها اقدامات خودشان در نقض اصول فعلی منشور ملل متحد از جمله احترام به تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها بطور مثال در تجاوز روسیه به اوکراین و اقدام چین علیه تایوان را نادیده میگیرند. درواقع آنها در نقد RBIO حسن نیت ندارند، زیرا آنها نیز بدنبال توازن قدرت و داشتن حوزه نفوذ برای خود هستند و اساساً به استفاده ابزاری خودشان از نهادهای بین المللی و نقض تعهدات حقوقی بین المللی سخت موجود در زمینه حقوق بشر هیچ اشاره ای نمیکند.

مروری بر پیش نویس پیمان برای آینده؛ راه حل جدید سازمان ملل برای بازگرداندن اعتماد

سجاد قدمیاری – دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

شوک‌های بزرگ جهانی در سال‌های اخیر از جمله همه‌گیری کووید-۱۹، جنگ‌های ویران کننده همانند جنگ اوکراین، بحران اقلیمی و تهدید فناوری‌های نوظهور که سازمان ملل متحد را با موانع بسیاری برای تحقق اهداف منشور مواجه کرد دبیر کل ملل متحد را بر آن داشت تا در پاسخ به درخواست دولت‌ها برای ارائه ایده‌هایی درباره چگونگی پاسخگویی بهتر به چالش‌های فعلی و آینده، در سال ۲۰۲۱ گزارش «[دستور کار مشترک ما](#)» را منتشر کند که در ضمن آن، ایده برگزاری «اجلاس سران آینده» مطرح شد.

دولت‌های عضو ملل متحد در [قطعه‌نامه ۷۶/۳۰۷](#) مجمع عمومی موافقت نمودند که اجلاس سران آینده را در روزهای ۲۲ و ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۴ برگزار کنند و ضمن آن در خصوص «پیمان برای آینده» به توافق برسند. هدف کلی اجلاس سران و پیمان، تایید مجدد منشور ملل متحد، تقویت چندجانبه‌گرایی، تقویت اجرای تعهدات موجود، توافق بر سر راه‌حل چالش‌های جدید و تلاش برای بازگرداندن اعتماد [اعلام شده است](#). لازم به ذکر است که این سند در صورت تصویب، از لحاظ حقوقی [الزام‌آور نبوده](#) و هدف از تهیه آن، ترسیم یک برنامه راهبردی برای دست یابی به اهداف منشور ملل متحد در آینده است.

پس از دعوت از سازمان‌های جامعه مدنی، سازمان‌های غیردولتی، بخش خصوصی و دانشگاه‌ها برای اعمال نظر درباره پیمان، در ژانویه ۲۰۲۴، آلمان و نامیبیا، به عنوان تسهیل‌کنندگان برگزاری اجلاس سران آینده، انتشار پیش‌نویس صفر پیمان برای آینده را [اعلام کردند](#). این پیش‌نویس که به عنوان نقطه شروعی برای مذاکرات بین دولتی در سال جاری، با هدف نهایی اتخاذ یک پیمان بلندپروازانه، مختصر و اقدام محور برای آینده بوده، به دلیل کم رنگ بودن جنبه حقوق بشری اش [مورد انتقاد واقع شده](#) و تاکنون دوبار مورد بازبینی قرار گرفته که [آخرین نسخه](#) آن در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۲۰۲۴ منتشر شده و تا زمان برگزاری اجلاس برای رسیدن به یک توافق جامع میان دولت‌ها، مورد بازبینی مجدد قرار خواهد گرفت. مطابق [تصمیم ۷۷/۵۶۸](#) مجمع عمومی ملل متحد، این پیمان شامل ۵ فصل است: توسعه پایدار و تامین مالی برای توسعه؛ صلح و امنیت بین‌المللی؛ علم، فناوری و نوآوری و همکاری دیجیتال؛ جوانان و نسل‌های آینده؛ و تغییر حکمرانی جهانی. در صورت توافق دولت‌ها، دو متن شامل [قرارداد جهانی دیجیتال](#) و [بیانیه‌ای در مورد نسل‌های آینده](#) به این پیمان الحاق خواهند شد که پیش‌نویس این دو سند نیز اکنون در دسترس است.

در آخرین نسخه منتشر شده پیمان برای آینده، ۵۸ اقدام همراه با ۸۲ راهکار عملیاتی، ذیل ۵ فصل مذکور مورد تصریح قرار گرفته است. در فصل اول که مرتبط با اهداف توسعه پایدار و تامین مالی برای توسعه است، تحقق اهداف ۲۰۳۰، رفع فقر و ناامنی غذایی، از بین بردن شکاف مالی در کشورهای در حال توسعه، تاکید بر اهمیت یک نظام تجاری چندجانبه، تقویت تلاش‌ها برای ایجاد جوامع صلح آمیز، عادلانه و فراگیر با دسترسی برابر به عدالت و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تسريع دستیابی به برابری جنسیتی و توانمندسازی همه زنان و دختران، افزایش تلاش برای رسیدگی به موضوعات تغییرات اقلیمی، افزایش تلاش برای محافظت از محیط زیست و ترویج فرهنگ و ورزش به عنوان جزء لاینفک توسعه پایدار مورد تاکید قرار گرفته است. همچنین در این قسمت از دولت‌های توسعه یافته خواسته شده از اقدامات اقتصادی یکجانبه که مانع دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی به خصوص در کشورهای در حال توسعه است خودداری کنند.

در فصل دوم با عنوان صلح و امنیت بین‌المللی که هدف اصلی از تشکیل سازمان ملل متحد است، تلاش بیشتر برای ایجاد و حفظ جوامع صلح آمیز، عادلانه و رسیدگی به علل ریشه‌ای درگیری‌ها، حفاظت از همه غیرنظامیان در درگیری‌های مسلحانه و اطمینان از دریافت کمک‌های بشردوستانه توسط افراد متاثر از درگیری نظامی، ترویج تفاهم و همکاری میان دول عضو و تنش زدایی از طریق حل مسالمت آمیز اختلافات، تعهد به تبعیت از تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری، ایجاد و حفظ صلح در سطح ملی، تسريع اجرای تعهدات در قبال زنان و جوانان، رسیدگی به چالش‌های ایجاد شده برای صلح و امنیت بین‌المللی توسط اثرات نامطلوب اقلیمی و محیط زیستی، دنبال کردن آینده‌ای عاری از تروریسم، تطبیق دادن عملیات‌های صلح برای پاسخگویی بهتر به چالش‌های موجود و واقعیت‌های جدید، رسیدگی به تأثیر جدی تهدیدها برای امنیت و ایمنی دریایی، جلوگیری و مبارزه با جرایم سازمان یافته فراملی و جریان‌های مالی غیرقانونی، اجرای تعهدات در زمینه خلع سلاح و دنبال کردن دنیایی عاری از سلاح‌های هسته‌ای و استفاده از فرصت‌های مرتبط با تکنولوژی‌های دیجیتال و هوش مصنوعی و رسیدگی به خطرات احتمالی ناشی از آن‌ها مورد تصریح قرار گرفته است.

در فصل سوم با محوریت علم، فناوری و نوآوری و همکاری دیجیتال، به استفاده از فرصت‌های ارائه شده توسط علم، فناوری و نوآوری به نفع مردم و سیاره، تقویت ظرفیت‌های علمی، فناوری و نوآوری کشورهای در حال توسعه از طریق افزایش ابزارهای اجرایی، حمایت از حقوق مالکیت فکری برای حمایت از کشورهای در حال توسعه در دستیابی به توسعه پایدار، اطمینان از کمک علم، فناوری و نوآوری به بهره‌مندی کامل همه از حقوق بشر، اطمینان از کمک علم، فناوری و نوآوری به برابری جنسیتی و بهبود زندگی همه زنان و دختران، حفاظت، ایجاد و تکمیل دانش بومی، سنتی و محلی و حمایت از دبیرکل برای تقویت نقش سازمان ملل متحد

در علم، فناوری و نوآوری اشاره شده است. همچنین قرارداد جهانی دیجیتال را نیز نباید فراموش کرد که مرتبط با این قسمت از پیمان است.

در فصل چهارم که کانون توجه آن جوانان و نسل‌های آینده است، سرمایه‌گذاری در توسعه اجتماعی و اقتصادی کودکان و جوانان برای دستیابی آنان به پتانسیل کامل خود، ترویج، حمایت و احترام به حقوق بشر همه جوانان و ترویج یکپارچه‌سازی و همه‌پذیری اجتماعی، تقویت مشارکت معنادار جوانان در سطح ملی و بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. اعلامیه نسل‌های آینده نیز مرتبط با این فصل است.

در فصل پایانی پیمان که مرتبط با تغییر حکمرانی جهانی است و گسترده‌ترین بخش آن نیز محسوب می‌شود، اصلاح شورای امنیت، تقویت شورای اقتصادی و اجتماعی برای تسریع در دستیابی به آرمان‌های توسعه پایدار ۲۰۳۰، تقویت مجمع عمومی و کمیسیون تحکیم صلح، تقویت نظام ملل متحد و چندجانبه‌گرایی، تقویت ارکان حقوق بشری سازمان ملل متحد برای تضمین برخورداری مؤثر همه از حقوق بشر، تسریع در اصلاح ساختار مالی بین‌المللی برای بسیج منابع مالی کافی در دستیابی به اهداف توسعه پایدار، پاسخگویی به نیازهای کشورهای در حال توسعه، مقابله با چالش تغییرات اقلیمی، ایجاد چارچوبی برای تکمیل و فراتر رفتن از تولید ناخالص داخلی، تقویت واکنش‌های بین‌المللی به شوک‌های پیچیده جهانی، تقویت اجرای توافق‌نامه‌های زیست‌محیطی چندجانبه برای حفاظت از سیاره، تقویت حاکمیت بر فضای ماورای جو برای استفاده صلح آمیز و ایمن و پایدار از آن به نفع تمام بشریت مورد تصریح قرار گرفته است.

نتیجه

با بررسی اقدامات مورد اشاره در پیمان، می‌توان به این نتیجه رسید که سازمان ملل متحد حداقل بر روی کاغذ به دنبال تغییرات بزرگ و اهداف بلندپروازانه است و این حکایت از این واقعیت دارد که ملل متحد متوجه شده بیش از هر زمان دیگری حتی در تحقق حداقلی اهداف منشور با روند کنونی با بن بست مواجه شده و بیش از هر زمانی عجزش نمایان گشته است. به تازگی دبیرکل در گزارش سال ۲۰۲۴ خود در خصوص آرمان‌های توسعه پایدار ۲۰۳۰، عنوان داشت تنها ۱۷ درصد اهداف آن با روند کنونی تا آن زمان قابل تحقق است که به هیچ وجه خبر خوبی نیست. فقر و فاصله طبقاتی هر روز بیشتر می‌شود، جنگ غزه و اوکراین و جنگ‌های داخلی در آفریقا همچنان ادامه دارد، بحران اقلیمی هر روز جدی‌تر شده و و بیماری‌های فراگیر خطرناک‌تر می‌شوند.

آنچه اهمیت دارد، تحقق این اهداف در عمل است که با روند کنونی بسیار دشوار به نظر می‌رسد؛ مگر جامعه جهانی و به خصوص قدرت‌های بزرگ هرچه زودتر در سیاست‌های خود تجدید نظر کنند. مسائلی همچون

اصلاح ساختار شورای امنیت، امحای سلاح های هسته ای، حمایت از دولت های در حال توسعه، بحران فلسطین و... از گذشته مورد توجه بوده و هرگز تحول آنچنان مثبتی در خصوص آن ها صورت نگرفته و همچنان نیز بدون اراده سیاسی قدرت های بزرگ امکان تحقق ندارد.

علاوه بر این، همانگونه که ذکر شد، این پیمان برای اینکه بتواند با استقبال بیشتر دولت ها مواجه شود، در یک قالب حقوقی الزام آور تنظیم نشده، که این امر نیز، به نوبه خود، از قدرت اجرایی آن به طرز محسوسی می-کاهد. بنابراین، برنامه جدید سازمان ملل برخلاف چیزی که این سازمان ادعا می کند برای بازگرداندن اعتماد کافی نخواهد بود و تا اراده سیاسی قدرت های بزرگ بر تغییر واقعی نباشد دستیابی به این اهداف بلندپروازانه تقریبا محال است. امیدواریم این تغییر هرچه سریع تر رخ دهد و گرنه آینده زیاد روشنی برای نظام ملل متحد نمی توان متصور بود.

تعرفه‌های ضد یارانه‌ای اتحادیه اروپا و واکنش‌های احتمالی تلافی‌جویانه چین در چارچوب سازمان جهانی تجارت

معصومه نوربخش باغبادرانی – وکیل دادگستری و دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی؛ نوید فاخته قلعه جوق – دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

در ماه‌های اخیر، تنش‌های حقوقی میان چین و اتحادیه اروپا بر سر اعمال تعرفه‌های اضافی بر واردات خودروهای برقی چینی به یکی از موضوعات داغ در عرصه تجارت بین‌الملل تبدیل شده است. این درگیری نه تنها جنبه‌های اقتصادی، بلکه ابعاد حقوقی مهمی نیز به خود گرفته است. اتحادیه اروپا با استناد به مقررات ضد دامپینگ و حمایت از بازار داخلی، به دنبال اعمال محدودیت‌های تجاری بر محصولات چینی است. در مقابل، چین با تاکید بر نقض مقررات سازمان تجارت جهانی، این اقدام را به چالش کشیده است. این یادداشت، به تحلیل دو جنبه از ابعاد حقوقی این مناقشه، به شکل ویژه بر مبانی قانونی اتحادیه اروپا برای اعمال تعرفه‌ها، اقدامات تلافی‌جویانه و پیامدهای احتمالی آن برای رژیم حقوقی تجارت بین‌الملل می‌پردازد.

درگیری تجاری بین اتحادیه اروپا و چین به دنبال تصمیم اتحادیه برای اعمال تعرفه بر خودروهای برقی چینی تشدید شده است. پیشینه اختلاف، تصمیم اتحادیه اروپا برای اعمال این تعرفه‌ها ناشی از تحقیقاتی است که در سپتامبر ۲۰۲۳ آغاز شد و به این نتیجه رسید که سازندگان چینی خودروهای برقی از یارانه‌های دولتی قابل توجهی بهره‌مند می‌شوند. (+) این تحقیق به دلیل نگرانی‌های فزاینده در مورد افزایش سریع سهم بازار خودروهای برقی چینی در اروپا آغاز شد. اتحادیه اروپا خاطرنشان کرد که واردات خودروهای برقی چینی از ۱.۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ به ۱۱.۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۳ افزایش یافته که هشدارهایی را در مورد تأثیرات بلندمدت احتمالی بر صنایع خودروسازی اروپا به صدا درآورده است. تعرفه‌های پیشنهادی برای یکسان کردن شرایط طراحی شده‌اند؛ زیرا اتحادیه اروپا معتقد است که این یارانه‌ها به سازندگان چینی اجازه می‌دهد تا خودروهای خود را با قیمت‌های پایین‌تری در اروپا در مقایسه با هم‌تایان اروپایی خود بفروشند. این تعرفه‌ها در بالای ۱۰ درصد حقوق ورودی موجود قرار می‌گیرد و به طور قابل توجهی هزینه خودروهای برقی چینی را در بازار اتحادیه اروپا افزایش می‌دهد. (+) چین در واکنش به طرح‌های تعرفه‌ای اتحادیه اروپا، این اقدام را «حفاظت‌گرایانه» نامیده و قصد خود را برای محافظت از حقوق و منافع کسب و کار خود ابراز کرده است. علاوه بر این، چین تحقیقات خود را در مورد یارانه‌های اتحادیه اروپا، به ویژه با تمرکز بر محصولات لبنی، آغاز کرده که نشان دهنده یک اقدام تلافی‌جویانه بالقوه علیه اقدامات اتحادیه اروپا در بخش خودرو است.

چین به تازگی تحقیقات ضد یارانه‌ای، یعنی عوارض جبرانی ([Countervailing Duty](#)) را بر روی

محصولات لبنی وارداتی از اتحادیه اروپا آغاز کرده است. این تحقیقات شامل تمامی انواع پنیر و برخی از محصولات لبنی دیگر می‌شود. به طور دقیق، این تحقیقات به بررسی یارانه‌هایی می‌پردازد که اتحادیه اروپا به تولیدکنندگان این محصولات اعطا کرده و هدف آن تعیین این است که آیا این یارانه‌ها باعث ایجاد شرایط ناعادلانه در بازار چین شده‌اند یا خیر. این رویکرد تلافی جویانه بر تشدید تنش‌های تجاری بین دو قدرت اقتصادی تاکید می‌کند و هر دو طرف برای یک مناقشه طولانی بر سر شیوه‌های تجاری آماده می‌شوند.

مناقشه تجاری جاری بین اتحادیه اروپا و چین بر سر تعرفه خودروهای الکتریکی چینی (EVs) شامل مسائل حقوقی پیچیده تحت چارچوب سازمان تجارت جهانی است که هر دو طرف استدلال‌های خود را دارند، اما نتیجه به شواهد خاص ارائه شده و تفسیر مقررات سازمان تجارت جهانی توسط هیئت‌های حل اختلاف بستگی دارد.

مبنای قانونی اتحادیه اروپا برای اعمال تعرفه‌ها

توجیه قانونی اولیه اتحادیه اروپا برای اعمال تعرفه‌های جبرانی بر خودروهای برقی چینی بر اساس [ماده ششم](#) موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت 1994 (GATT) و [ماده ۳۰](#) موافقتنامه سازمان جهانی تجارت در مورد یارانه‌ها و اقدامات متقابل، [توافقنامه SCM](#) است. اتحادیه اروپا مدعی است که سازندگان چینی خودروهای برقی از یارانه‌های ناعادلانه بهره می‌برند که به آنها اجازه می‌دهد محصولات خود را با قیمت‌های غیر واقعی و پایین بفروشند و باعث آسیب مادی به تولیدکنندگان اروپایی می‌شود. اتحادیه اروپا برای تحمیل عوارض جبرانی باید نشان دهد که خودروهای برقی چینی بر اساس توافقنامه SCM یارانه می‌گیرند. همچنین باید اثبات شود که واردات یارانه‌ای باعث صدمات مادی به صنعت داخلی اتحادیه اروپا می‌شود یا این صنعت را تهدید می‌کند. تحقیقات اتحادیه اروپا شواهدی مبنی بر یارانه‌های ناسازگار با سازمان تجارت جهانی برای خودروهای برقی چینی، مانند یارانه‌های مستقیم دولتی، تخفیف‌های مالیاتی، و وام‌های پایین‌تر از بازار و سهام را نشان می‌دهد. اتحادیه اروپا همچنین استدلال می‌کند که افزایش سریع واردات خودروهای برقی چین رقابت‌پذیری تولیدکنندگان اروپایی را تهدید می‌کند.

در مورد یارانه، نه [GATT](#) و نه موافقت نامه یارانه دور توکیو تعریفی از اصطلاح «یارانه» ندارند و زمانی که توافقنامه SCM به وجود آمد اضافه شده است و جایگاه آن در [ماده ۱ SCM](#) تحت عنوان تعریف یارانه است که عبارت است از کمک مالی یک دولت یا هر نهاد عمومی در قلمرو یکی از اعضا؛ و منظور از آن این است که دولت به صورت مستقیم بودجه‌ای را به این امر تخصیص دهد یا به تامین و یا تضمین بدهی‌های آن بپردازد یا درآمدهایی که باید از سوی دولت مثل مالیات دریافت شود نادیده گرفته شود یا دولت اقدام به ارائه خدمات

و کالا های غیر زیر ساختی کند یا دولت یک مجموعه یا نهاد خصوصی را از نظر مالی تامین کند یا به انجام یکی از موارد اخیر الذکر مامور کند یا رویه ای اتخاذ کند که با رویه ای که دیگر دولت ها دنبال می کنند متفاوت باشد و یا هر نوع حمایت از درآمد یا قیمت که با [ماده ۱۶ GATT](#) تطابق نداشته باشد و ایجاد مزیت کند وجود داشته باشد. حال باید توجه داشته باشیم که منظور از یارانه های ناعادلانه که اتحادیه اروپا به آن استناد کرده نیز همین مساعدت و کمک و امتیازی است که برای پایین نگه داشتن قیمت یک کالا یا خدمات به کار گرفته می شود.

یکی دیگر از ابعاد مهم مناقشه تجاری میان چین و اتحادیه اروپا در چارچوب سازمان تجارت جهانی، بحث بر سر اقدامات تلافی جویانه ای است که دو طرف می توانند انجام دهند. این مناقشه حول محور احتمال اقدامات تلافی جویانه چین علیه اتحادیه اروپا در صورت نقض مقررات سازمان جهانی تجارت توسط این اتحادیه می چرخد و این پرسش را به ذهن متبادر می کند که آیا چین می تواند به عنوان عضو سازمان تجارت جهانی اقدامات تلافی جویانه علیه اتحادیه اروپا اتخاذ کند؟ این کشور اگر معتقد باشد که اتحادیه اروپا قوانین این سازمان را نقض کرده است، حق دارد اقدامات تلافی جویانه ای اتخاذ کند. این مسئله از منظر حقوق بین الملل اقتصادی اهمیت زیادی دارد.

نگاهی به سوابق اقدامات تلافی جویانه در سازمان تجارت جهانی، مانند مورد اخیر میان چین و امریکا، اهمیت پابندی به مقررات سازمان جهانی تجارت را نشان می دهد. در این مورد، گزارش هیئت حل اختلاف [سازمان تجارت جهانی](#) حاکی از این است که تعرفه های تلافی جویانه چین در پاسخ به تعرفه های امریکا بر فولاد و آلومینیوم با توافقات بین المللی ناسازگار است. این گزارش تأکید می کند که اقدامات تلافی جویانه باید مطابق با مفاد موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت باشند.

اگر رایزنی ها بین چین و اتحادیه اروپا برای حل اختلاف به نتیجه نرسد، چین ممکن است به دنبال اجرای اقدامات تلافی جویانه باشد. با این حال، این اقدامات باید به دقت و با توجیهات قانونی انجام شوند تا از تکرار مشکلات مشابه مورد امریکا جلوگیری شود. در اینجا به بررسی چگونگی انجام اقدامات تلافی جویانه بر اساس مقررات سازمان جهانی تجارت می پردازیم.

فرایند حل و فصل اختلافات در سازمان تجارت جهانی از طریق «[تفاهم نامه حل و فصل اختلافات \(DSU\)](#)» انجام می شود که چندین مرحله مهم دارد. اولین مرحله در این فرآیند، درخواست مشاوره است. بر اساس [ماده ۴ DSU](#)، اعضا در صورت بروز اختلاف باید ابتدا تلاش کنند از طریق مشاوره و مذاکرات مستقیم اختلافات خود را حل کنند. [چین در حال حاضر در این مرحله قرار دارد](#) و به دنبال حل اختلاف با اتحادیه اروپا از طریق

مذاکره و مشاوره است. اگر این تلاش ها به نتیجه نرسد، مرحله بعدی تشکیل پانل حل اختلاف است. بر اساس [ماده ۶ DSU](#)، عضو شاکی می تواند درخواست تشکیل پانل بدهد که وظیفه آن بررسی اختلاف و ارائه گزارشی شامل یافته های حقوقی و توصیه هایی برای حل اختلاف است. اگر یکی از طرفین با یافته های پانل موافق نباشد، می تواند درخواست تجدیدنظر کند. نهاد تجدیدنظر ([Appellate Body](#)) به بررسی این درخواست می پردازد و تصمیم نهایی را صادر می کند. در صورتی که پانل یا نهاد تجدیدنظر تشخیص دهد که یک عضو سازمان جهانی تجارت مقررات را نقض کرده است، آن عضو موظف است اقدامات لازم را برای انطباق با مقررات انجام دهد. بر اساس [ماده ۲۱ DSU](#)، عضو محکوم باید به سرعت اقدامات اصلاحی لازم را انجام دهد. اگر عضو محکوم نتواند در مدت زمان معقولی این اقدامات را انجام دهد، عضو خواهان می تواند درخواست جبران خسارت یا تعلیق امتیازات (اقدامات تلافی جویانه) را مطرح کند. این اقدامات باید متناسب با خسارت های وارده باشند و تنها پس از دریافت مجوز از نهاد حل اختلاف سازمان جهانی تجارت قابل اجرا هستند.

یکی از نکات کلیدی در اجرای اقدامات تلافی جویانه، رعایت اصل تناسب و هدفمندی است. بر اساس [ماده ۲۲.۴ DSU](#)، هرگونه اقدام تلافی جویانه باید متناسب با میزان خسارت وارده باشد. این بدان معناست که اقدامات نباید بیش از حد لازم برای جبران خسارت ها باشند و باید به گونه ای طراحی شوند که آسیب به منافع عضو محکوم، به حداقل برسد. علاوه بر این، طبق [ماده ۲۲.۳ DSU](#)، اقدامات تلافی جویانه باید در همان بخش تجاری انجام شوند که نقض در آن رخ داده است. اگر امکان اقدامات تلافی جویانه در همان بخش وجود نداشته باشد یا اثرگذاری کافی نداشته باشد، عضو شاکی می تواند در سایر بخش ها یا حتی سایر توافق نامه های سازمان جهانی تجارت دست به اعمال محدودیت های تلافی جویانه بزند. با این حال، این تغییرات باید توسط نهاد حل اختلاف سازمان جهانی تجارت تأیید شود.

محدودیت زمانی نیز در این زمینه اهمیت دارد. مطابق با [ماده ۲۲.۸ DSU](#)، اقدامات تلافی جویانه تنها تا زمانی که عضو محکوم اقدام اصلاحی لازم را انجام نداده است، می توانند ادامه داشته باشند. به محض اینکه عضو محکوم به تعهدات خود عمل کند، اقدامات تلافی جویانه باید متوقف شوند.

با این توضیحات، اگر اتحادیه اروپا پس از حکم سازمان جهانی تجارت اقدام به اصلاح تعرفه های ضد یارانه ای نکند، چین می تواند تعرفه های وارداتی بر کالاهای اروپایی را افزایش دهد. همچنین، امتیازات تجاری در حوزه های دیگر مانند خدمات یا سرمایه گذاری را تعلیق کند. علاوه بر این، چین می تواند محدودیت های تجاری جدیدی بر کالاهای استراتژیک اروپا اعمال کند. (+) با توجه به این موارد، چین باید مطمئن شود که

اقدامات تلافی جویانه ای که ممکن است علیه اتحادیه اروپا اعمال کند، مطابق با مقررات سازمان جهانی تجارت و متناسب با خسارت های وارده باشد. این امر از تشدید اختلافات تجاری و پیامدهای حقوقی ناخواسته جلوگیری خواهد کرد. موفقیت چین در این زمینه به توانایی آن در اثبات متناسب بودن اقداماتش با خسارت های وارده بستگی دارد. این موضوع احتمالاً مستلزم تجزیه و تحلیل اقتصادی دقیق است و ممکن است توسط مرجع حل اختلاف سازمان جهانی تجارت مورد بررسی قرار گیرد تا از انطباق با مقررات این سازمان اطمینان حاصل شود.

در نهایت، پیامدهای بالقوه این اختلاف به شواهد ارائه شده توسط هر دو طرف و تفسیر مقررات سازمان جهانی تجارت توسط هیئت های حل اختلاف بستگی دارد. اگر مشخص شود که تعرفه های اتحادیه اروپا با قوانین سازمان جهانی تجارت مطابقت دارند، چین ممکن است با عواقب اقتصادی قابل توجهی روبرو شود؛ زیرا صادرات خودروهای برقی این کشور به اتحادیه اروپا ممکن است کاهش یابد. اما اگر تدابیر اتحادیه اروپا با قوانین سازمان جهانی تجارت متناقض شناخته شود، این اتحادیه ممکن است مجبور به حذف تعرفه ها شود و احتمالاً با اقدامات تلافی جویانه چین روبرو شود. صرف نظر از نتیجه، این اختلاف تنش های جاری بین اتحادیه اروپا و چین بر سر شیوه های تجاری و چالش های ایجاد تعادل بین منافع صنعت داخلی با اصول تجارت آزاد را برجسته می کند. همچنین، این مناقشه بر اهمیت مکانیسم حل و فصل اختلافات سازمان جهانی تجارت در حل مناقشات تجاری پیچیده بین اعضای آن تأکید دارد.

از منظر حقوقی، این اختلاف همچنین می تواند بر تفسیر و توسعه مقررات سازمان جهانی تجارت تأثیر بگذارد. اگرچه گزارش های پانل که به تصویب نرسیده اند، در نظام سازمان جهانی تجارت وضعیت حقوقی رسمی ندارند، اما استدلال های موجود در این گزارش ها می توانند به عنوان راهنمای مفیدی برای پانل یا نهاد تجدیدنظر در پرونده های بعدی که شامل همان سوالات حقوقی هستند، عمل کنند. (+)

روز جهانی ترجمه: تلاشی جهانی برای ترویج نقش متخصصان زبان و حرفه ترجمه در ارتباط ملت ها ازسوی سازمان ملل متحد با تاکید بر حق ارتباط

مهشید جمالی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب و کارشناس زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

طبق گفته سازمان ملل متحد انتقال یک اثر ادبی یا علمی، از جمله آثار فنی، از زبانی به زبان دیگر، ترجمه حرفه ای، شامل ترجمه صحیح، تفسیر و اصطلاح شناسی علمی، برای حفظ شفافیت، جوی مثبت و بهره وری در گفتمان عمومی بین المللی و ارتباطات میان فردی ضروری است. از این مسئله ضرورت توجه به حق بر ارتباط و تنوع زبانی و اهمیت آن در جامعه جهانی، نقش ترجمه، مترجمین و متخصصان زبان و زبان شناسی، استنباط می شود.

حق بر ارتباط به عنوان یکی از حقوق بنیادین بشر، موضوعی اساسی در عصر حاضر تلقی می گردد. سلب این حق در قرن بیست و یکم و عصر تکنولوژی ناممکن و از مصادیق نقض حقوق بشر است. نظام حقوق بین الملل این حق را به رسمیت شناخته و در ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ چنین آورده شده است: «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد». ماده مذکور به وضوح بیانگر اهمیت آزادی بیان و حق بر ارتباط برای ابناء بشر است و اشعار می دارد همه مردم حق برقراری ارتباط دارند. در بخش پایانی این ماده صراحتاً به حق بر ارتباط و دسترسی آزاد به اطلاعات پرداخته شده است. این حق در عصر دیجیتال دربرگیرنده استفاده از اینترنت، رسانه ها و سایر ابزارهای ارتباطی می شود و به طور کلی خواستار دسترسی انسان ها به اطلاعات و محتواها بدون هرگونه تبعیض و موانع سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی با یکدیگر و جامعه جهانی شده است. حق بر ارتباط بیانگر آزادی فردی اشخاص است و این امکان را برای ایشان فراهم می کند تا عقاید خود را بیان کنند، اطلاعات جدید و به روز را دریافت کنند، بیاموزند و ارتباط بگیرند. تحقق این حق در گرو فراهم ساختن دسترسی برابر از سوی دولت ها برای همه افراد است که عدالت اجتماعی را در پی دارد. در واقع تحقق حق بر ارتباط به جهت تبادل ایده ها و نظرات میان افراد در جامعه جهانی در راستای ارتقاء عدالت، غنی سازی دانش و فرهنگ و محروم نماندن از اطلاعات روز ضروری است. در راستای حق بر داشتن حق ارتباط، در کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ نیز به حق داشتن حق ارتباط برای کودکان نیز اشاره شده است. در بند ۱ ماده ۱۳ کنوانسیون حقوق کودک، چنین آمده است: «کودک باید حق آزادی بیان داشته باشد. حق مذکور شامل آزادی جست و جو، دریافت و

ارائه هرگونه اطلاعات و عقاید است، بدون توجه به مرزها، به طور شفاهی، کتبی، چاپ شده باشد یا به شکل آثار هنری، و یا از طریق هر رسانه ای که کودک انتخاب کند». این ماده گویای حق کودک بر ارتباط است و نشان دهنده اهمیت ارتباط در رشد و شکوفایی کودکان است.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۴ مه ۲۰۱۷، [قطعنامه ۷۱/۲۸۸](#) را درباره نقش متخصصان زبان در ارتباط ملت ها و ترویج صلح، درک و توسعه تصویب کرد و ۳۰ سپتامبر را به عنوان روز جهانی ترجمه اعلام نمود(اینجا). علت انتخاب ۳۰ سپتامبر به جهت گرامی داشت روز جهانی ترجمه و مترجم، جشن تولد سنت جروم، مترجم کتاب مقدس است که به عنوان قدیس حامی مترجمان شناخته می شود. هم چنین [یونسکو](#) اظهار داشته است، روز جهانی ترجمه به عنوان یک جشن جهانی به شناسایی و قدردانی از مشارکت های بی نظیر مترجمان و مترجمان شفاهی در برقراری ارتباطات زبانی و فرهنگی اختصاص دارد(اینجا).

سازمان ملل متحد همچنین، چند زبانی را ارزش بنیادین ملل متحد بیان کرد و اظهار داشت زبان ها با تاثیرات پیچیده ای که بر هویت، ارتباطات، یکپارچگی اجتماعی، آموزش و توسعه دارند، از اهمیت راهبردی برای مردم و کره زمین برخوردارند؛ و چند زبانی به عنوان یک عامل اساسی در ارتباط هماهنگ میان ملت ها شناخته می شود (اینجا). در [قطعنامه ۷۱/۲۸۸](#) مجمع عمومی سازمان ملل متحد بیان شده که ترجمه حرفه ای به عنوان یک حرفه و هنر، نقش مهمی در حمایت از اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد ایفا می کند و ملل را گرد هم می آورد، گفت و گو، درک و همکاری را تسهیل می کند و به توسعه و تقویت صلح و امنیت جهانی کمک می کند، و از تمامی کشورهای عضو، سازمان های وابسته به سازمان ملل و سایر سازمان های بین المللی و منطقه ای، همچنین سازمان های غیردولتی و افراد دعوت می کند تا روز جهانی ترجمه را به شیوه ای مناسب و مطابق با اولویت های ملی، گرامی بدارند تا آگاهی نسبت به اهمیت ترجمه حرفه ای افزایش یابد.

از دیگر بیانات یونسکو در رابطه با روز جهانی ترجمه آن است که روز جهانی ترجمه به عنوان یک ادای احترام به تلاش های بی وقفه مترجمان و مترجمان شفاهی در ترویج گفت و گو، صلح و درک متقابل میان افراد با زمینه های زبانی و فرهنگی مختلف شناخته می شود و این روز فرصتی است برای قدردانی از افرادی که در پشت صحنه کار می کنند تا جریان اطلاعات بدون مانع در مرزهای زبانی برقرار شود و بدین ترتیب ارتباطات را در دنیای هر روز بیشتر به هم پیوسته ما تسهیل کنند.

در نتیجه می توان اظهار داشت که مترجمین و حرفه ترجمه نقش بسزایی در شکل دهی ارتباطات، همبستگی و تسهیل گفت و گو دارند و در عصر دیجیتالسیم نمی توان آن را انکار کرد. از همین باب، سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۱۷، ۳۰ سپتامبر را به جهت حمایت و آگاهی رسانی نقش مترجمان در ایجاد پل ارتباطی میان دولت ها و

جامعه جهانی، تعیین کرد و توجه دولت ها به این مهم را خواستار شد. با توجه به مباحث مطرح شده در این نوشتار، ترجمه را می توان ابزاری کلیدی در تحقق حق بر ارتباط دانست، زیرا این امکان را برای افراد فراهم می کند تا از سراسر دنیا با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و ایده ها، عقاید و افکار خود را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. در نهایت، روز جهانی ترجمه، مبنایی است برای روشن سازی اهمیت زبان ها و نقش مترجمین در ایجاد جامعه ای متصل و یک پارچه که حق بر ارتباط افراد، فراتر از مرزها را محقق و تسهیل می کند.



English Articles

The 29th COP and its Achievements in Operationalizing and Managing Carbon Markets in accordance with Article 6 of the Paris Agreement

Hamidreza Yazdfazeli, Master Student of German law, University Passau, Germany;
Azam Amini, Assistant Professor of public International Law, Ferdowsi University of
Mashhad

The increase in greenhouse gas emissions, and consequently global warming and climate change, has become a universal issue that threatens human existence. If adequate attention is not paid, it will lead to severe damages to humanity. To address this critical challenge, the United Nations Framework Convention on Climate Change (UNFCCC) initiated a series of sessions called COP (Conference of the Parties), focusing on the aforementioned issue. COP refers to annual meetings held by member countries of the Convention with the aim of reducing greenhouse gas emissions, combating global warming, implementing national commitments to environmental protection, proposing sustainable solutions, and fostering international cooperation to support vulnerable countries in facing climate change impacts. Since the first COP in Berlin in 1995, nearly 30 years have passed, and this year, COP29 was held on November 11, 2024, in Azerbaijan. Since the [Paris Agreement](#) was adopted in 2015, the implementation of its commitments has also been a major focus of COP discussions.

One of the key topics of negotiation at COP29 in Baku, Azerbaijan, was Article 6 of the Paris Agreement, which addresses market-based approaches and, specifically, the operationalization of this article. Article 6 of the Paris Agreement establishes three mechanisms for voluntary cooperation among parties:

- Paragraphs 2 and 3 recognize voluntary cooperation among parties to enhance ambition and establish principles such as environmental integrity, transparency, and robust accounting for any cooperation involving internationally transferred mitigation outcomes (ITMOs).
- Paragraphs 4 to 7 create a mechanism for participation in greenhouse gas emission reduction and contribution to sustainable development.
- Paragraphs 8 and 9 define a framework for non-market approaches.

These provisions must be read alongside Paragraph 1 of Article 6, which states that the purpose of such voluntary cooperation is to achieve greater ambition in reducing emissions and to enhance environmental integrity. Each of these mechanisms explains specific aspects of cooperation and trade in greenhouse gas emission reductions. Article 6 allows member states to voluntarily

collaborate to reduce greenhouse gas emissions, considering the established commitments and mechanisms (e.g., implementing reductions in another country) and to account for these reductions under their national commitments for emission reduction policies. Overall, Article 6 of the Paris Agreement emphasizes the importance of cooperation, transparency, and sustainable development in global efforts to combat climate change. To ensure proper functioning of these mechanisms, two entities—the Supervisory Body and the Secretariat—are tasked with distinct responsibilities. These entities oversee the mechanisms to prevent the double-counting of emission reduction units. COP29, which [many analysts believe faced significant criticism](#) and lacked success in several areas, nonetheless made progress in decisions related to operationalizing carbon markets. This achievement provides the basis for this discussion, which aims to describe and analyze these accomplishments in the context of the two mechanisms mentioned above.

[Decisions Regarding Paragraph 2 of Article 6](#)

The mechanism proposed under this paragraph is based on bilateral agreements between countries to reduce greenhouse gas emissions. Under such agreements, one country (hereafter referred to as the investing country) funds or initiates emission reduction projects in another country (hereafter referred to as the host country). As a result, the total reduction in emissions achieved in the host country is deducted from the investing country's Nationally Determined Contributions (NDCs) or, in other words, the emission reductions in the host country are transferred to the investing country. Unlike the mechanism under Paragraph 4, which is more market-oriented, the mechanism in Paragraph 2 focuses on direct transfer of emission reductions between the countries involved. The bilateral or multilateral nature of cooperative approaches under Article 6.2 requires establishing a legal framework for agreements between two or more countries, consistent with international treaty law. This framework is typically formalized through cooperation agreements that provide the legal documentation to specify the type and scope of cooperation among countries. The framework must meet at least the minimum requirements established in the guidance for Article 6.2 and adhere to general international law on cross-border contractual arrangements (see page 26, reference [here](#)). The responsibility for overseeing this mechanism and preventing the double counting of internationally transferred mitigation outcomes (ITMOs) lies with the Secretariat. It is important to note that the Secretariat's auditing role is exclusive to Paragraph 2, as no dedicated supervisory framework or body has been

established for this mechanism (see page 25, reference [here](#)). The relatively broad definition of ITMOs indicates that these outcomes can result from a variety of activities (see page 27, reference [here](#)). For example, ITMOs may be generated through market-based carbon accounting systems (BACs) or emerge as linkages between domestic or regional emissions trading systems (ETS) or crediting programs. Alternatively, member states may collaborate outside the scope of existing trading or crediting systems through direct cooperation—for instance, by providing financial resources in exchange for the transfer of resulting emission reduction outcomes.

Three key components must be met for the use of transferable authorizations under this mechanism. First, there must be an agreement between two countries on the reduction of emissions. Second, the host country must authorize the transfer of the emission reductions to the investing country. Third, the transfer must be approved by the Secretariat. These three components help clarify the roles of all parties involved (governments, private entities, and carbon markets), ensuring transparency and accountability. This structure minimizes the risk of misuse or double counting of emission reductions. Each ITMO, which represents a quantified greenhouse gas emission reduction achieved in the host country, must possess specific attributes determined by the Secretariat. Under this mechanism, each ITMO, which represents a quantified reduction in greenhouse gas emissions in the host country, must possess attributes determined by the Secretariat, including the exact amount of the reduction, its intended use, the sector or area in which the reduction occurred, the type of activity responsible for the reduction, and the parties involved in the emission reduction process.

At the recent conference in Baku, special provisions were introduced to facilitate collaboration under the Article 6.2 mechanism for developing and least-developed countries. The Secretariat was tasked with creating a capacity-building program for these countries. This program aims to enable them to participate more effectively in greenhouse gas emission reductions by addressing challenges such as limited financial resources, vulnerability to climate change impacts, and low technical capacity.

The program will include measures to identify and address these challenges, with an emphasis on technical and financial support. Additionally, member states of the Paris Agreement have been encouraged to provide voluntary financial contributions to a trust fund to support infrastructure development and technical assessments necessary for implementing emission reduction projects.

Decisions Regarding Paragraph 4 of Article 6

Paragraph 4 of Article 6 in the Paris Agreement serves as an international tool to reduce greenhouse gas emissions and helps member countries fulfill their environmental commitments through international projects focused on carbon reduction and removal. Unlike Paragraph 2, which emphasizes direct emission reductions transferred between countries, Paragraph 4 focuses on projects carried out by companies or governments that are marketable on a global carbon market. These projects, traded in carbon markets, are required to meet two main standards: the first relates to the methods of project development and evaluation, such as carbon reduction initiatives, and the second pertains to activities involving carbon removal from the atmosphere, such as afforestation or carbon capture technologies. These standards define how projects are assessed, approved, and executed to ensure their effectiveness in reducing greenhouse gas emissions.

As previously mentioned, in addition to the Secretariat, which is solely responsible for registration and validation, monitoring responsibilities lie with the Supervisory Body. This entity is tasked with finalizing and implementing the aforementioned standards and reporting their progress annually to the members of the Paris Agreement. The Supervisory Body mentioned in Article 6.4 must carry out all its activities under the guidance and oversight of the members of the Paris Agreement and is accountable to them. This accountability ensures that the member countries maintain adequate control and supervision over this body. In this regard, the Supervisory Body must establish principles to guarantee real reductions in greenhouse gas emissions in projects. These principles include baseline scenarios, downward adjustments, preventing pollution leakage outside the project boundary, ensuring the permanence of the reductions achieved, stricter standards for greater future reductions, and other related measures. Countries implementing this mechanism are required to allocate part of the revenue generated from the mechanism to the Adaptation Fund under the label of "Share of Proceeds for Adaptation." However, least developed and small island countries that implement the mechanism under Article 6.4 are exempt from contributing this share to the Adaptation Fund if they choose to do so.

Paragraph 4 is aligned with the Clean Development Mechanism (CDM) under the Kyoto Protocol and serves as a continuation of its principles. In this context, the transfer of forestry projects registered under the CDM to Article 6.4 has also been discussed. These projects may transition to the mechanism of Article 6.4

and be registered as relevant activities, provided certain conditions are met. First, the transfer request must be submitted to the Secretariat and the Designated National Authority (DNA) of the host country. Second, the request must be approved by the host country's DNA by December 31, 2025, and sent to the Supervisory Body.

One of the unique features of this mechanism is that it is intended to go beyond the mere transfer of emission reduction outcomes. At least 2% of the credits associated with this mechanism must be canceled annually and cannot be transferred or used for any other purpose. This mandatory cancellation means that 2% of all carbon credits generated under the framework of the mechanism in Paragraph 4 are permanently removed from circulation. The purpose of this cancellation is to ensure that, in addition to supporting countries in achieving their emission reduction targets, the mechanism also contributes to genuine reductions in global greenhouse gas emissions. This ensures that the system is not merely a tool for transferring credits between countries or companies but rather a means to eliminate a portion of emissions entirely, thereby contributing to an overall reduction in global emission levels (Page 23, reference [here](#)).

Conclusion

Participation in the Paris Agreement and the utilization of its various mechanisms, such as Article 6, not only create opportunities to reduce greenhouse gas emissions but also pave the way for attracting foreign investment and transferring modern technologies in clean energy. Iran's accession to the Paris Agreement under current circumstances could be a significant opportunity for the country. Considering the economic sanctions and global pressures that Iran faces, this agreement could serve as a foundation for international cooperation and an improvement in the country's economic status. Iran could leverage these mechanisms as tools to strengthen its economy and achieve sustainable growth. In addition to public entities, private companies can also capitalize on these opportunities. By engaging in projects aimed at reducing greenhouse gas emissions, these companies can not only enhance their profitability but also contribute to the national economy through increased foreign currency earnings. Participating in projects that support emission reductions and climate adaptation not only promotes the economic growth of these companies but also empowers the national economy as a whole. Moreover, given the special conditions for developing and least-developed countries, Iran can exploit the potential benefits of Article 6.4 of the Paris Agreement. This article allows member countries to engage in bilateral

cooperation for emission reductions and add the results to their national commitments. Missing out on these opportunities could prevent Iran from fully harnessing its international and economic potential.

UNESCO International Convention against Doping in Sport and the Obligations Erga Omnes Partes

Sepehr Saremi - Ph.D. Candidate of International Law at Allameh Tabataba'i University

What happened in the Sochi Winter Olympics sent shockwaves across the international sports community. In two reports, prepared and written by Canadian lawyer Prof. Richard McLaren and his team mandated by WADA, it was revealed that the [Russian Federation has orchestrated state-sponsored doping](#) among its athletes. Since then international sports law experts (including Faraz Shahlaei [here](#) and [here](#) and David Pavot [here](#)) have inked on issues such as the responsibility of states for state-sponsored doping, accountability of states, human rights victims of such breaches, methods of compensation, etc.

I also have been studying and writing my Ph.D. thesis on the world of the fight against doping in light of public international law. Needless to say, the contributions of the aforementioned experts were a huge help in my work. A few months ago, I came across the article titled [A New Tool for Enforcing Human Rights: Erga Omnes Pates Standing](#) apart from the fact that it was very informative and interesting, it gave me a new perspective and angle on the area of the fight against doping which to my knowledge has not been debated elsewhere.

In the aforesaid article, a two-fold framework for the identification of Erga Omnes Partes character has been formed. Relying on this method which was studied by its authors meticulously, I intend to assess some obligations stipulated in the [UNESCO International Convention against Doping in Sport](#) (UNESCO Convention). This Convention was adopted by the 33rd session of the UNESCO General Conference in 2005. The UNESCO Convention is a crucial instrument for ensuring fair play in sports by aligning anti-doping laws, regulations, and rules globally. This international treaty is unique in its focus on anti-doping and provides governments with the legal framework necessary to implement the World Anti-Doping Code.

The framework I mentioned before consists of two criteria. 1. Common interest of state parties. 2. The relevance of the provision invoked to the common interest. These two criteria are in line with the definition given by the [Institut de Droit International](#). I do not intend to delve into the intricate and complicated issue of the difference between Erga Omnes and Erga Omnes Partes obligations. I just aim to evaluate the obligations of UNESCO in light of the two named criteria.

To begin with, it should be established that the UNESCO Convention entails a common interest among State Parties. In other words, as [Koskenniemi has pointed out](#), it should be confirmed that there are no quid pro quo relations. Article (1) UNESCO Convention stipulates that the purpose of this Convention is to promote the prevention of and the fight against doping, with a view to its elimination. Evidently. The obligation to fight against doping is not a state-to-state obligation.

As [Stated In The Ninth Conference Of Parties](#) (9CP), the Convention pursues the realization of certain ideals, and the commitments entered into by the state parties are intended to confer reciprocal rights and benefits on each other. Therefore, I opine there is no doubt that there is a common interest among State Parties in complying with the provisions of this Convention. Interestingly, in CP9 parties also declared the obligations under the UNESCO convention are erga omnes, but no explanation and clarification were given. To consolidate this position, due regard should be given to the preamble of the UNESCO Convention which has highlighted the importance of the fight against doping concerning the health of athletes, the principle of fair play, the elimination of cheating, and the future of sport.

The second criterion requires locating some provisions that when breached, will lead to the defeat of the purpose and *ipso facto* the breach of the common interest of the State Parties. Having read articles (8), (14) and (16) of the UNESCO, both their wording and content make these provisions the candidates to be a relevant provision.

Article (8) emphasizes regulation access and use of banned substances while allowing exceptions for medical needs. This article can be broken down into three parts: 1. Restriction of availability; 2. Prevention measures; and 3. Medical use. It goes without saying that if State Parties do not restrict the availability of prohibited substances and if they do not use their capacity to prevent athletes from using prohibited substances, the purpose of the UNESCO convention is already futile. Article (14) accentuates the commitment of State Parties to support WADA and its mission in the fight against doping. Article (16) can be also divided into the main following areas: 1. Facilitation of doping control; 2. Cross-border cooperation; 3. Sample integrity; 4. International coordination; 5. Laboratory cooperation; 6. Reciprocal Testing Arrangements; and 7. Mutual Recognition of Procedures. It is obvious that in the very complex and sophisticated system of the fight against doping, any non-compliance with the aforesaid obligation will fail the combat against doping.

As a final point, I believe that the UNESCO Convention embraces obligations that if breached (as what took place in the Sochi Winter Olympics) will bring about the defeat of its purpose and object. Therefore, the common interest of the State Parties will certainly be compromised. Although as long as a dispute settlement mechanism has not been provided for in the UNESCO Convention, discoursing the nature of obligations therein might not be as effective as it is expected to be, I believe that highlighting the importance of the nature of those obligations might accelerate or at least incentivize the insertion of a dispute settlement mechanism.

Battle of Narratives: Aftermath of an Assassination in Tehran!

Abbas Safari - Ph.D. Student in Public International Law at University of Tehran, College of Farabi

On Wednesday 31st of July Ismail Haniyeh the political chief of Hamas was assassinated in Tehran at his residing [whereabouts](#). This was done in such a manner that was a shock to many throughout the world due to the fact that assassination victim was the head of Hamas, Palestinian resistance group and he was residing in Tehran (Iran) to attend Iran's newly-elected president's inauguration, when the assassination took place. Introductory remarks are regarding the political aspects of the subject matter. A key issue that needs mentioning regarding this assassination is that on Tuesday in the afternoon at Parliament of Islamic Republic of Iran the new reformist president, Dr. Masoud Pezeshkian's inauguration took place where Ismail Haniyeh was one of the delegates amongst the many in the ceremony as a guest. Contextually, it is noteworthy that the new President during his speech expressed two significant issues that are at the top of his concerns; first, the support for Palestinian people especially Palestinian children and the resistance groups so that one day Palestine would be free from any occupation and second, Iran's willingness to negotiate with western states emphasizing it with quoting to Hafez, well known Persian poet, as Iran's slogan that: "the comfort of both worlds lies in, being kind to friends and exercising patience with [enemies](#)". The relevance of these two matters can be brought to light by pointing to the fact that the new President of Iran is a reformist. It is evident that Iran was eager to set the table for negotiations in a manner that would even, presumably, be ready to enter into diplomatic talks with the United States_ referring to the poetry the president elect read in his final part of speech "being kind to friends and exercising patience with enemies!"; however, the assassination of Ismail Haniyeh has made issues much more complex than it was before. Iran's caretaker Foreign Minister Ali Baqeri regarding the assassination in Tehran [stated that](#) this was done by the Zionist regime and considered it as a terrorist act which was done by the terrorist mafia ruling the occupied Palestinian land. Moreover, he expressed that this terrorist act is a gross violation of international law, the United Nations Charter, and a breach of the Islamic Republic of Iran's national security and territorial integrity. It is pivotal to note that after the assassination occurred Iran declared 3 days of national [mourning](#). Relevant to this occurrence, Israel also assassinated one of Hezbollah's top military commanders in an airstrike in [Beirut](#) and this was done

a few hours before the assassination in Tehran. [Hamas blamed](#) the assassination of Ismail Haniyeh on Israel, even though there was no immediate comment from Israel. There isn't much debate on whether Israel conducted the operation of assassination or not due to the adversity that existed between Israel and Hamas over the years especially after 7 October attack of Hamas to [Israel](#) . In reaction to these unbelievable developments in the middle east especially in Iran, a considerable number of top authorities in Iran declared that Iran will seek revenge for the blood that has been spilt on their [soil](#) and there will be a severe punishment for those at [fault](#) . From international legal standpoint the assassination that was carried out by Israel which resulted in the death of Ismail Haniyeh in the territory of Iran is a clear violation of [Article 2 \(4\)](#) ; a breach of Iran's territorial integrity and its sovereignty. This was also pointed out in Iran's caretaker Foreign Minister Ali Baqeri's [statement](#) . The principle of international law enshrined and articulated in Art. 2(4), with regards to the case at hand, has two relevant sides that can be explored. First one is that the assassination carried out by Israel infringed and violated Iran's territorial integrity and its sovereignty plus threatening its national security after a prestigious inauguration ceremony of the president-elect where many delegates and diplomatic guests were officially invited to Iran. Second, the assassination was clearly in violation with the principle of prohibition of the use of force that resulted in the death of Ismail Haniyeh and his bodyguard in Tehran. The assassination ostensibly was carried out with a drone. this could not have happened without fatal military equipment which was a deliberate and precise operation with a purpose of resulting into depriving a human's right to life; in other words, the use of lethal force through a drone strike or other lethal military explosives that reaches its target led into the death of a diplomatic guest in Iran. This, as present author contends, can amount to and fall within the definition of the use of force. Moreover, by emphasizing the prohibition of the use of force in relation to states mentioned in various international instruments including [the Locarno Pact 1925](#) and [the Kellogg-Briand Pact 1928](#) , and also the said principle has been stated and recognized by the International Court of Justice in numerous judgements including [Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua \(Nicaragua v. United States of America\) Judgment of 27 June 1986, Merits on page 100, para. 190](#) , making it more evident that the prohibition of the use of force has become a customary rule of international law and that all states and actors in the international community shall abide by this rule. As a result, it is obvious that

the assassination carried out by Israel is in violation of international rules and principles and above all such course of action is an evident step towards threatening the peace and security of the region which goes against the heart and soul of the United Nations Charter. In this sense, Iran can argue and has a legal stance to its inherent right to self-defense as it is enshrined in [Article 51](#) of the United Nations Charter. This was also stated in Iran's delegate's statement at the [United Nations Security Council meeting on 31 July 2024](#).

It is worth mentioning and stressing the importance of previous resolutions adopted by the United Nations particularly [A/RES/67/19](#) which not only recognized but also "reaffirmed the right of the Palestinian people to self-determination and to independence in their State of Palestine on the Palestinian territory occupied since 1967" indicating Israel as the occupier of Palestinian people in their territory. In this regard, International Court of Justice also recognized the Palestinian People's right to self-determination in its [Advisory Opinion](#) on Legal Consequences of the Construction of a wall in the occupied Palestinian Territory 2004 on page 199 para. 155. In addition, ICJ delved into the right of Palestinian people to self-determination in its recent [Advisory Opinion](#) in 2024 on Legal Consequences Arising from the Policies and Practices of Israel in the Occupied Palestinian Territory, Including East Jerusalem in paragraphs 230 to 243 emphasizing in para. 232 that self-determination is owed erga omnes and that all states have a legal interest in protecting that right and also in p. 243 that the prolonged character of unlawful policies and practices of Israel aggravates their violation of the right of the Palestinian people to self-determination. The relevance of the abovementioned facts comes to light when we consider that Ismail Haniyeh was acting and fighting for the Palestinian's right to self-determination throughout the years. This view is supported by Iran and can be viewed expressly in its representative's statement at the Security Council's meeting on 31 July. Iran [stated](#) that Ismail Haniyeh was the great leader of the Palestinian people and he perused Palestinian's legitimate right to self-determination.

At this stage, it is for the purpose of this article to work its way around its title to point out where the struggle and battle of narratives lie. From Israel's point of view, the story is entirely different. After the 7 October attack on Israel by Hamas, [Israel has vowed](#) to Kill Haniyeh and other leaders of Hamas. Israel considers Hamas as a terrorist group that was responsible for the death of its citizens. The fact that Hamas is considered as a terrorist group is also stated in

Israel's [defense memorandum](#) before the International Court of Justice following the submission of South Africa's memorandum on the Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide 1948. In its defense memorandum on p. 38 in para. 64 Israel stressed that Hamas is recognized as a terrorist group by at least 41 states, including the United States, the United Kingdom, all members of the European Union, Canada, Australia, Saudi Arabia, Japan and Colombia. The relevance of the matter is related to [the doctrine of targeted killings](#). As Marco Milanovic mentioned in his [book](#), Extraterritorial Application of Human Rights Treaties, Law, Principles, and Policy, on p. 255, the Supreme Court of Israel delves into the matter of targeted killings and the Court's prime desire in that case is to give clear guidance to the Israeli armed forces and secret services as to under what conditions they can target a suspected terrorist. Before examining the targeting question, the Court had to resolve two preliminary questions: first, it (somewhat questionably) held that the conflict between Israel and Palestinian groups in the occupied territories should be qualified as an international armed conflict; second, it held that the suspected terrorists designated as targets can be qualified as civilians taking a direct part in hostilities. And on [page 256](#), Milanovic puts forward that, as to the conditions, first is that a terrorist may not be targeted if the incidental damage caused to nearby civilians is disproportionate to the direct military advantage anticipated from the elimination of the said terrorist. Second, a terrorist may not be targeted if less harmful means can be employed, that is if he can be captured and put on trial. Regarding the doctrine of targeted killings, there is a lot of controversies and significant debate revolves around its legitimacy or its application with regard to international law especially when examining the doctrine with principles enshrined in the Charter of the United Nations. For instance, there are those scholars who disapprove the said doctrine in the following articles [Targeted killing' and the lack of acquiescence](#) and [Targeted Killings: Contemporary Challenges, Risks and Opportunities](#). On the other hand, there are scholars who approve and support the abovementioned doctrine in the following articles [The transformation of targeted killing and international order](#), Targeted Killing and Accountability, and also Chris O'Meara in Reconceptualizing the right of self-defense against 'imminent' armed attacks on page 279, approves the targeted killing notion and the US's state practice and on page 289 the UK's stance on targeted killing under the legal basis of self-defense with respect to imminence of the threat and pre-emptive self-defense.

The present author's stance on the targeted killing doctrine is complex, requiring careful scrutiny of relevant principles, rules and policies. In short and focusing on the key aspects, firstly, significance of the principle of prohibition of the use of force and the obligation to respect other states' territorial integrity and independence, as mentioned earlier, must be upheld at all times by states. secondly, this principle cannot and shall not be violated, legally speaking, unless under [Article 42](#) of the UN Charter by the resolution of the security council or the invocation of Article 51 of the UN Charter on the grounds of self-defense. Thirdly, invocation of [Article 51](#) must be at times of war to rightfully invoke jus ad bellum and the pre-emptive self-defense is considered inconsistent with the purposes and heart and soul of the UN Charter. Fourthly, as for the rules and policies, doctrine of targeted killing raises jurisdictional and territorial issues due to the fact that they are mainly carried out outside the territory of the state conducting the lethal military operation that triggers the violation of another state's territorial integrity and its sovereignty. This can easily threaten the international peace and security as the state that its sovereignty and/or territorial integrity was violated has a legal ground for invoking its right to self-defense, hence explaining the threat to peace and international security. Moreover, the issue of listing and considering specific individuals as terrorists raises the issue of different states having conflicting ideas and remarks on validity of such claim; that is, a few states might consider an individual as a terrorist and some other states might not have the same view. This questions the morality of the doctrine at hand. Lastly, international human rights and international humanitarian law violations might correlate when a targeted killing is carried out by a state, along with other violations mentioned before. In this sense, if targeted killing is carried out outside the scope of war and does not fall within the scope of jus ad bellum, a human's right to life is deprived unlawfully and without due process and a judicial process. In conclusion, the author believes that targeted killing doctrine is inconsistent with the purposes and principles of the United Nations Charter and the assassination that took place in Tehran is completely inconsistent with international law's principles and rules and violated Iran's sovereignty and its territorial integrity along with unlawful deprivation of life of the victim who was assassinated. As far as the present debates regarding the targeted killing of Ismail Haniyeh goes in international forums particularly in the [Security Council's meeting](#) convened on July 31 and the United States's stance on the matter focused on Israel's right to defend itself and also United Kingdom's stance on the matter

(which was surprisingly similar to the US) stating that Iran must stop aiding Hizbullah and Houthis and expressed support for Israel's right to defend itself. It can be derived from these conflicting views of opinions of states which results in their various and often conflicting practices that there is a battle of narratives going on at international level; the one that can pave the way for the destruction of international peace and security... this is what Martti Koskenniemi argues in his [article](#) Politics of International law on p. 8 that, the requirement of normativity in law dictates that legal rules must be applied consistently, regardless of the political preferences of those subject to them. This principle is crucial in ensuring that law functions impartially and uniformly, even when a state opposes its application to itself. Legal rules whose content or enforcement hinges on the consent of the subjects they govern are not considered true legal rules. Instead, they merely reflect the political interests of those subjects, undermining the very essence of legal normativity. And in situations where state's political interests are not in line with legal rules and norms the result is that the law becomes the language of power and the narratives of those who possess it more than others will ultimately prevail. In this case, the assassination of Ismail Haniyeh is a multifaceted issue at international level that could lead into escalation of tensions, or even a war, in the Middle East. This could be a type of international conflict where each state has its own version of narrative.

Liberal Theories of International Human Rights through the Lens of Liberal Conservatism

Ali Nazari Farsani - L.L.M in Public International Law, ATU

This article explores the intersection of liberalism and human rights, focusing on liberal conservatism—a philosophy that balances individual freedoms with societal stability. Liberal conservatism blends classical liberal values such as individual liberty, rule of law, and limited government with conservative principles emphasizing tradition, social cohesion, and incremental change. In the international context, this perspective advocates a rules-based global order and respect for state sovereignty, promoting evolutionary rather than revolutionary changes to global governance. Against the backdrop of pressing global challenges, such as the resurgence of nationalism and its implications for human rights, this article examines how liberal conservatism contributes to the discourse on international human rights.

Key Liberal Principles of International Human Rights

Universality

Universality, a cornerstone of liberal human rights theory, asserts that human rights are intrinsic to all individuals, regardless of culture, nationality, or political beliefs. Enlightenment thinkers like Immanuel Kant laid the groundwork for universality, proposing inherent human rights respected by all states (Kant, *Perpetual Peace*, 1795). This principle was formalized after World War II with the Universal Declaration of Human Rights ([UDHR](#), 1948), which states, “all human beings are born free and equal in dignity and rights” ([UDHR](#), Article 1).

Universality’s implementation is evident in treaties like the International Covenant on Civil and Political Rights ([ICCPR](#), 1966), which obligates states to uphold equal rights standards. Advocates argue that universality fosters global cohesion, promoting consistent rights protection. However, critics highlight its Western-centric origins, arguing it marginalizes non-Western traditions (Mutua, *Human Rights: A Political and Cultural Critique*, 2002). The tension between universalism and cultural pluralism is further exacerbated by socio-economic inequalities, which hinder the realization of universal rights. Addressing these issues requires robust international dialogue and practical measures to mitigate inequalities while respecting cultural diversity.

Equality

Equality builds on universality by emphasizing that all individuals deserve equal protection and opportunities, irrespective of background. Structural

inequities, such as those rooted in race, gender, and class, pose significant challenges to achieving equality. Treaties like the ICCPR and the International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights ([ICESCR](#), 1966) reinforce non-discrimination obligations.

Liberal theorists like John Stuart Mill advocate for legal structures that address inequality while promoting individual autonomy (*On Liberty*, 1859). Modern frameworks such as the Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination Against Women ([CEDAW](#), 1981) aim to combat gender inequality. Nevertheless, economic disparities and systemic barriers continue to undermine equal access to rights and opportunities globally. Tackling these challenges demands a combination of policy innovation, international cooperation, and grassroots advocacy to ensure inclusivity and fairness in the application of human rights principles.

Individual Autonomy

Central to liberal human rights theory is the principle of individual autonomy, which upholds personal freedom as essential to human dignity. This principle advocates for minimal state interference, allowing individuals to make choices free from oppression (Mill, *On Liberty*, 1859). Contemporary dimensions of autonomy include digital freedoms and privacy, with protections enshrined in instruments like the European Convention on Human Rights ([ECHR](#), 1950, Article 8).

The rise of digital technology underscores the importance of safeguarding autonomy in the face of surveillance and data breaches. Autonomy-focused rights also empower individuals to participate in governance, advocate for beliefs, and shape their communities. Further, addressing challenges to autonomy in the digital age requires updating legal frameworks to account for new technologies while preserving fundamental freedoms.

Rule of Law and Legal Accountability

The rule of law ensures that all individuals and state actors are subject to legal frameworks, preventing abuses of power and guaranteeing fair treatment. Liberalism emphasizes the importance of predictable legal systems where individuals can seek redress for rights violations. Instruments like the ICCPR mandate judicial safeguards, including fair trials and due process ([ICCPR](#), 1966, Articles 14–15).

Contemporary challenges include the erosion of judicial independence in certain states and selective application of the rule of law at the international level. By fostering accountability, the rule of law supports the ideal of a just and orderly

society while addressing systemic injustices. Strengthening legal accountability mechanisms requires collaboration between domestic and international institutions to uphold justice consistently across borders.

International Cooperation

International cooperation addresses transnational challenges like climate displacement and human trafficking. Liberal theorists argue that collaboration among states is vital for promoting and protecting rights (Ishay, *The History of Human Rights*, 2008). Kant's vision of cooperative global governance (*Perpetual Peace*, 1795) finds modern expression in the United Nations Charter ([UNC](#), 1945, Articles 1 and 55). However, geopolitical rivalries often undermine collective efforts. Effective cooperation requires balancing sovereignty concerns with the need for coordinated action, ensuring that shared goals align with diverse cultural and political contexts. Promoting a shared commitment to universal standards, while respecting national priorities, is essential for addressing complex global issues effectively.

Similarities and Differences Between Liberal and Conservative Approaches

Universality vs. Cultural Sovereignty

Liberal ideologies emphasize universal human rights rooted in principles of dignity and equality (*Universal Human Rights in Theory and Practice*, Jack Donnelly, p. 45, 2013). In contrast, conservative perspectives prioritize cultural sovereignty, warning that universal standards risk undermining local traditions (*Where We Are: The State of Britain Now*, Roger Scruton, p. 83, 2017). This tension is evident in debates over women's rights in culturally conservative societies, where universal frameworks can clash with deeply entrenched norms (*Do Muslim Women Need Saving?*, Lila Abu-Lughod, p. 62, 2013). Cross-cultural dialogue that respects diversity while upholding fundamental rights can bridge these perspectives. For example, the global response to the treatment of the Rohingya highlights both the potential and challenges of balancing universal principles with cultural contexts ([*The Situation of the Rohingya and Myanmar: A Report by the UN Secretary-General*](#), UN, p. 17, 2018).

Equality vs. Community Values

Liberals advocate for systemic equality and non-discrimination, as seen in affirmative action policies designed to address historical injustices (*A Theory of Justice*, John Rawls, p. 63, 1971). Conservatives, however, emphasize social cohesion and fairness within established hierarchies (*Reflections on the Revolution in France*, Edmund Burke, p. 113, 1790). The U.S. Supreme Court's recent rulings on race-conscious admissions reflect this clash, underscoring the

tension between individual merit and group equity ([Students for Fair Admissions v. Harvard](#), 2023, Opinion Section). Finding common grounds — such as commitments to combating overt discrimination— can help reconcile these values and guide policies that integrate equality with respect for community dynamics.

Individual Autonomy vs. Communal Responsibility

Liberals prioritize individual autonomy, including freedoms such as speech, privacy, and choice (*On Liberty*, John Stuart Mill, p. 22, 1859). Conservatives, however, stress communal responsibility and caution against excessive individualism, which they argue undermines social cohesion (*After Virtue*, Alasdair MacIntyre, p. 91, 1981). This tension is evident in debates over data privacy versus national security, where liberal concerns about surveillance often conflict with conservative calls for stronger security measures (*Nothing to Hide: The False Tradeoff between Privacy and Security*, Daniel J. Solove, p. 37, 2011). Policies like transparent oversight mechanisms can balance these interests, ensuring trust while protecting individual freedoms.

Rule of Law

Both liberal and conservative ideologies uphold the rule of law but differ in focus. Liberals advocate for international mechanisms like the International Criminal Court (ICC) to ensure accountability for human rights violations (*An Introduction to the International Criminal Court*, William A. Schabas, p. 28, 2011). Conversely, conservatives emphasize national sovereignty and localized justice systems, arguing that international intervention often disregards the unique context of states (*Sovereignty: Organized Hypocrisy*, Stephen D. Krasner, p. 49, 1999). This divergence is particularly evident in debates over universal jurisdiction and its implications for state sovereignty (*International Criminal Law: Volume III*, M. Cherif Bassiouni, p. 112, 2006). However, common goals, such as preventing impunity for atrocities, provide opportunities for cooperation through sovereignty-respecting mechanisms.

International Cooperation vs. Sovereignty Concerns

Liberals champion international cooperation through frameworks like the Paris Agreement ([Paris Agreement, UNFCCC](#), 2016, Article 4). Conservatives, on the other hand, advocate for state autonomy, emphasizing the need to align international efforts with national priorities (*Theory of International Politics*, Kenneth Waltz, p. 79, 1979). The Paris Agreement exemplifies how diverse national interests can be integrated into global efforts to address shared challenges like climate change. Designing adaptable structures that respect

sovereignty while promoting collaboration enhances the effectiveness of international initiatives.

Criticisms of Human Rights

Liberal Thinkers' Criticism of Human Rights

Criticism of the Right to Education (Hayek)

Friedrich Hayek, in *The Constitution of Liberty* (1960), argues against the notion of education as a guaranteed "right" provided by the state. He criticizes this concept for infringing on individual liberty and parental choice, positing that state-controlled education risks imposing ideological conformity and suppressing intellectual diversity. For Hayek, framing education as a state entitlement leads to centralized curricula, which undermines the freedom necessary for personal and societal innovation.

Criticism of the Right to Equality (Spencer)

Herbert Spencer, in *The Principles of Ethics* (1897), critiques the right to equality when interpreted as ensuring equality of outcomes rather than equality before the law. He argues that such a right requires redistribution of resources and privileges, violating the natural rights of individuals to property and labor. Spencer views enforced equality as a perversion of justice, as it necessitates coercion and disrupts individual autonomy and merit-based systems.

Criticism of Collective Rights Over Individual Rights (Constant)

Benjamin Constant, in *The Liberty of the Ancients Compared with that of the Moderns* (1819), criticizes collective rights that prioritize the will of the majority at the expense of individual freedoms. For example, he argues against the notion that a majority can dictate cultural or religious norms, infringing upon personal liberties such as freedom of expression and association. Constant warns that emphasizing collective rights risks empowering oppressive majoritarian policies under the pretense of protecting the "common good."

Criticism of the Right to Economic Security (Hayek)

Hayek, in *The Road to Serfdom* (1944), critiques the concept of economic security as a universal right, arguing that guaranteeing such rights requires significant state intervention, conflicting with free-market principles. He contends that securing economic rights—such as employment or housing—creates dependency on the state, undermines personal initiative, and ultimately leads to the erosion of individual freedoms.

Criticism of the Right to National Sovereignty (Mill)

John Stuart Mill, in *A Few Words on Non-Intervention* (1859), critiques the right to national sovereignty when it is used to justify violations of individual

rights within a nation. He argues that sovereignty should not shield oppressive governments from external criticism or intervention if they fail to protect their citizens' fundamental freedoms. Mill believes that national sovereignty must be subordinate to the principle of safeguarding individual liberty.

Criticism of the Right to Self-Determination (Mises)
In *Liberalism: In the Classical Tradition* (1927), Ludwig von Mises critically evaluates the concept of "self-determination of nations," arguing that its frequent misinterpretation leads to significant political and ethical problems. Mises contends that the phrase, as commonly understood, misrepresents the true essence of self-determination. He explains:

"To call this right of self-determination the 'right of self-determination of nations' is to misunderstand it. It is not the right of self-determination of a delimited national unit, but the right of the inhabitants of every territory to decide on the state to which they wish to belong. This misunderstanding is even more grievous when the expression 'self-determination of nations' is taken to mean that a national state has the right to detach and incorporate into itself against the will of the inhabitants' parts of the nation that belong to the territory of another state."

Mises emphasizes a crucial distinction: self-determination is fundamentally an individual right, grounded in the autonomy of the people living in a specific region. It is not a collective entitlement granted to an abstract "nation" or state. By framing self-determination as a nationalist principle, political leaders can misuse it to justify territorial expansion, forcibly redrawing borders under the pretense of uniting ethnic or cultural groups. This, according to Mises, undermines the very liberties the principle is meant to safeguard.

He critiques the nationalist interpretation of self-determination as inherently dangerous because it privileges the supposed will of the "nation" over the actual preferences of individuals and communities. This can lead to oppressive policies where minority groups are coerced or marginalized in the name of national unity. For example, if a state claims parts of another country's territory on the grounds that it shares a common national identity, it disregards the fundamental right of the people in that territory to choose their political affiliation.

Mises' analysis exposes a paradox within the nationalist use of self-determination. On the one hand, it is championed as a mechanism for promoting freedom and autonomy. On the other hand, its misapplication can result in authoritarian practices, including forced annexations and the denial of minority

rights. By subordinating individual choice to the supposed interests of the nation, this interpretation risks perpetuating the very oppression it seeks to overcome.

Furthermore, Mises' argument calls attention to the broader philosophical tension between collective and individual rights. While the collective notion of self-determination appeals to ideals of unity and cultural preservation, Mises warns that such ideals must not come at the expense of individual freedom. For him, any legitimate application of self-determination must begin with the consent and will of the individuals directly affected, rather than being dictated by the abstract goals of national or state authorities.

Conclusion

This article underscores the enduring relevance of liberal principles in addressing contemporary human rights challenges. By integrating critiques and fostering dialogue between liberal and conservative perspectives, it is possible to strengthen the international human rights framework. Moving forward, the focus should be on bridging divides, addressing systemic barriers, and ensuring that human rights remain adaptable to an evolving global landscape. Balancing universality with cultural diversity, autonomy with communal responsibility, and cooperation with sovereignty will be key to advancing a just and equitable world order. Expanding cross-cultural dialogue and reinforcing institutional mechanisms can further enhance the resilience and effectiveness of human rights in the 21st century.

A more proactive approach to education and public awareness about human rights can also play a transformative role. Educating global citizens about the values and responsibilities underpinning human rights fosters a culture of respect and understanding. This foundation not only promotes tolerance but also empowers individuals and communities to actively participate in shaping their societies. Furthermore, leveraging technology and innovation can aid in addressing barriers to human rights, such as by improving access to justice through digital platforms or utilizing data analytics to identify and mitigate systemic inequalities. As the world continues to evolve, ensuring the adaptability of human rights frameworks to emerging challenges—whether technological, environmental, or geopolitical—remains paramount for building a sustainable future where dignity, liberty, and justice prevail for all.

Catch Him if You Can: How Putin's Arrest Warrant Challenged the International Criminal Justice System

Arash Malki - PhD Candidate in Public International Law at the University of Qom

Over the past two years, many international law professors have been challenged by their students in the classrooms on the effectiveness of international law in such a chaotic world. The conflict in the Middle East and major human rights violations across the globe strengthen the Spinoza quote that “power prevails over the law”. (here), (here), (here), and (here) It is an argument that has mostly been replied to by counting achievements over failures in the legal paradigm. Yet, maintaining international peace and security and promoting respect for human rights remains the main purpose of international law. (here) Another situation that proves international law has not yet reached the reliable stage is the Russo-Ukrainian armed conflict. An invasion began in February 2022, when Russia launched a full-scale attack against the territorial integrity of Ukraine upon false claims, (here) causing death and injury for thousands and forced displacement for millions of Ukrainian civilians. (here) Vladimir Putin, the President of Russia justified the attack by portraying a posed threat from Ukraine's NATO membership status, (here) while the real motive was how a democratic and independent neighboring state could enlighten the Russian people and threaten his autocracy. (here)

In response to this situation, the United Nations Security Council which is primarily responsible for international peace and security tried to institute an action, but Article 27(3) of the UN Charter defused every attempt. (here) The one last resort was the International Criminal Court (ICC). A permanent institution of criminal justice established to end impunity on a global scale, with its jurisdiction covering genocide, crimes against humanity, war crimes, and crime of aggression. On March 17th, 2023, the ICC recognized the unlawful deportation of the population from occupied areas of Ukraine to Russia and issued an arrest warrant for Putin and one member of his administration based on reasonable grounds. (here) Under this circumstance, every ICC member state is obliged to arrest and surrender Putin following Articles 58, 86, and 89 of the Rome Statute. (here) Within the past eighteen months, Putin has docked traveling to territories that fall under ICC's jurisdiction. Even his presence at the BRICS summit was virtual since South Africa is a member of the ICC Statute. (here and here) But an official visit on September 3rd, 2024 marked a

significant point in the history of compliance with the ICC mandates. Putin traveled to Mongolia, an ICC member, without any consequences. (here)

Before this visit, many requests have been made to arrest the suspect. (here) But all remained ineffective. Many blame the economic ties the country has with Russia. (here) Some others mentioned Russia's military power and nuclear warheads that protect the President, in a form that no country dares to apply the arrest warrant. (here) Three questions arise from this situation: What is the legal consequence of undermining an ICC arrest warrant for a member state? How does this neglect affect the ICC's reputation? And will at a certain point handcuffs wrap around Putin's hands?

To address the first question, we shall take a close look at ICC's Statute. Unlike the UN Charter, no provision for expulsion is mentioned within the Statute. Thus, under Article 119(2), member states shall settle their disputes on the application of the statute through negotiation. If the dispute still existed after three months, it will go to the Assembly of States Parties. The Assembly may itself settle the dispute or recommend further means, including referral to the International Court of Justice (ICJ). Now due to above mentioned noncompliance, Ukraine promised Mongolia, consequences. (here) But since the country is no ICC member yet, invoking Article 119(1) by Ukraine is not an option. Another vocal critic of Mongolia's negligence is the European Union which also we cannot expect an action from since it's not a state, let alone an ICC member. (here) On the bright side, every EU member is an ICC member as well. (here) Therefore, forming a coalition among EU states to hold Mongolia accountable is very likely to happen. Worth mentioning that some experts pointed out that a failure by a state to comply with a request to cooperate is considered to be a "dispute" within this Article. In addition, the "ICJ referral" could be a contentious case or an advisory opinion in different scenarios. (here) With this regard, putting Mongolia aside, other member states are in a position to start a dispute settlement process. That means a legal response is highly imaginable.

About question two, bearing a realistic point of view comes pretty handy. ICC's mission is not an all-or-none game. Expecting a perfect success from an institution that challenges state sovereignties and goes after their officials is not pragmatic. It shall make effort within its full capacity to implement justice. A procedure that simultaneously contains failures and accomplishments. What matters, is the accomplishments shall always override failures. In this case, the court has already scored pretty good records. (here)

Answering question three, I would say maybe or maybe not. That depends on the whole world's tolerance on the criminal acts. No one can conquer the entire world. If someday the free world concludes that someone is an immediate existential threat, every means - including the arrest warrant - would be an option. Until then, such an incident seems far to reach.

Regarding its principal mission to end impunity, it is important for the ICC that all those accused of international crimes get arrested, or at least boycotted among its members. Accordingly, a strong judicial diplomacy among member states is required to isolate those who challenge the core international values. The institution is very young and still in his early stages. Deliberate weakening won't benefit any one, members and non-members. The international criminal justice system is something shall be preserved and strengthened.



مجموعه مقالات سال ۱۴۰۳

تالار گفتگوی حقوقی و سیاسی بین المللی
انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

۱۴۰۴